# موسیقی کار و زندگی

در غرب مازندران (تنکابن قدیم)

جهانگیر دانای علمی

سوره مهر وابسته به حوزه هنری
ناشر برگزیده سال‌های ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲

دفتر موسیقی سوره مهر

ناشر برتر اندیشه و هنر انقلاب اسلامی

تهران، خیابان حافظ، خیابان رشت، پلاک ۲۳
صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۱۱۴۴ تلفن: ۶۶۹۶۱۹۴۴
سامانه پیامک: ۳۰۰۰۵۳۱۹
مرکز پخش: شرکت انتشارات سوره مهر
تلفن: (۱۰ خط) ۶۶۴۶۰۹۸۳ فاکس: ۶۶۲۹۹۵۱

سوره مهر

ISBN 978-600-03-0497-3

قیمت فقط با هولوگرام صحیح است

قیمت ۲۹۰۰۰ تومان

تبرستان
www.tabarestan.info

بسم الله الرحمن الرحیم

تبرستان
www.tabarestan.info

اللهم صل علی محمد و آل محمد

تبرستان
www.tabarestan.info

# موسیقی، کار و زندگی

## در غرب مازندران (تنکابن قدیم)

جهانگیر دانای علمی

انتشارات سوره مهر وابسته به حوزه هنری

دفتر موسیقی سوره مهر

# موسیقی، کار و زندگی

## در غرب مازندران (تنکابن قدیم)

جهانگیر دانای علمی

طراح جلد: سیدمحمود حسینی

چاپ: صحافی ولیئوگرافی: واژه‌پرداز اندیشه - چاپ اندیشه

چاپ اول: ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۲-۴۹۷-۳

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

سرشناسه: دانای علمی، جهانگیر، ۱۳۳۶ -

عنوان و نام پدیدآور: موسیقی، کار و زندگی در غرب مازندران (تنکابن قدیم)/ جهانگیر دانای علمی؛ برای دفتر موسیقی سوره مهر.

مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۵۲۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۲-۴۹۷-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

موضوع: موسیقی -- ایران -- تنکابن

موضوع: Music -- Iran -- Tonekabon

موضوع: تنکابن -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی

موضوع: Tonekabon (Iran) -- Social life and customs

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر. دفتر موسیقی

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر

رده بندی کنگره: ML۲۴۴/ ۱۳۹۵ د۹ن/ ۸

رده بندی دیویی: ۷۸۹/۹۲۲۷۶

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۸۴۸۸۱

نشانی: تهران، خیابان دانشگاه، خیابان وشته، پلاک ۲۳

www soo:emeh:

www.tabarestan.info تبرستان

# فهرست


**۱۵ | مقدمه نویسنده**
۱۸ | راهنمای آوا نوشت

**۱۹ | بررسی مجملی از بندر قدیمی شهسوار تا شهر جدیدالاحداث شهسوار (تنکابن)**
۲۱ | مقدمه
۲۳ | تبدیل نام تنکابن به شهسوار
۲۳ | خرم‌آباد مرکز تنکابن قدیم
۳۲ | نتیجه

**۳۴ | تصاویر**
۳۷ | نقش تنکابن در حدود و ثغور گیلان و مازندران
۳۹ | مقدمه
۴۱ | آماردها
۴۱ | آماردها در زمان ساسانیان
۴۲ | حدومرزدردوران گاوبارگان‌ودابویگان‌وپادوسپانان
۴۲ | حد و مرز در زمان علویان زیدی
۴۳ | حد و مرز گیلان و مازندران در زمان استنداران پادوسپانی
۴۴ | حد و مرز در زمان کیائیان
۴۴ | حد و مرز تنکابن در زمان صفویه
۴۴ | حد و مرز در زمان زندیه
۴۶ | حد و مرز گیلان و مازندران در زمان قاجاریه
۴۸ | نتیجه

**۵۱ | موسیقی مازندران**
۵۳ | مقدمه
۵۵ | موسیقی‌سازی و آوازی در مازندران
۵۶ | موسیقی آوازی
۵۶ | نوروزخوانی
۵۹ | چاووش‌خوانی (چاووش‌خونی) یا چاهوشی
۶۱ | موری
۶۲ | نواجیش (نوازش)
۶۳ | موسیقی حماسی
۶۴ | تعزیه و تعزیه‌خوانی و روضه‌خوانی
۶۵ | تصنیف‌ها
۶۵ | موسیقی‌هایی با متر معین
۶۶ | موسیقی مرکز مازندران
۶۹ | موسیقی شرق مازندران
۷۰ | موسیقی گداری
۷۲ | موسیقی غرب مازندران
۷۴ | منظومه‌ها
۷۵ | موسیقی‌سازی مازندران
۷۵ | موسیقی چوپانی
۸۱ | موسیقی درمانی

**۸۴ | رقص در مازندران**
۸۴ | سما حال
۸۶ | لباس سماگر و رقص
۸۷ | دروم رقص مردان در غرب مازندران
۸۷ | دروم یا دُروم بخوردن
۸۷ | انواع رقص
۸۸ | چندنام و حرکات در هنگام رقص و آواز و شادمانی
۸۸ | چند نام از نغمات و اصطلاحات مازندران
۹۱ | داستان نجما

۹۴ | سازهای مردم مازندران
۹۶ | کرنا زدن در هنگام سوار شدن حاکم
۹۶ | نواختن کرنا برای حاکم و کرنای رخصت
۹۷ | آواز طبل
۹۷ | سازهای زهی و کمانچه دِتا

۱۰۳ | موسیقی گیلان
۱۰۵ | مقدمه
۱۰۶ | حکومت‌گرانی که در گیلان قدیم به حکومت مشغول بودند
۱۰۷ | ترانه‌ها و آواهای گیلان
۱۱۲ | نوروزخوانی
۱۱۳ | تعزیه
۱۱۵ | گاره سری
۱۱۵ | موسیقی در منطقه تالش
۱۱۷ | نظری دربارهٔ مایه دشتی یکی از متعلقات شور
۱۱۷ | سازهای گیلان
۱۱۸ | نواختن نقاره
۱۱۸ | غم و نقاره نکوبیدن
۱۱۹ | نقاره سپهسالاری
۱۱۹ | کوبیدن نقاره برای غرق شدن کسی
۱۱۹ | شادی با نی، دف، نقاره
۱۲۰ | سرنا ونی و لبک و فلوت و دیاره
۱۲۰ | موسیقی در کشتی گیله مردی
۱۲۱ | مجمه‌نوازی یا مجمعه‌نوازی و تشت‌نوازی
۱۲۱ | سازهای زهی
۱۲۳ | سنتور
۱۲۳ | آهنگ عروسی و رقص و ..
۱۲۶ | چند رقص از دوران گذشته مردم گیلان
۱۲۸ | چند مراسم از مراغی‌ها
۱۳۱ | بررسی مختصری از آواها و ترانه‌ها و ...
۱۳۱ | ۱. آپکناری
۱۳۱ | ۲. آواز تنگیسار
۱۳۲ | ۳. اِشکوری
۱۳۲ | ۴. بجار سری
۱۳۲ | ۵. پشت کوهی
۱۳۳ | ۶. پهلوی‌خوانی
۱۳۳ | ۷. تشت گلن‌کشی
۱۳۳ | ۸. چاربداری یا چاروه‌داری
۱۳۳ | ۹. چاووشی یا چئوشی
۱۳۴ | ۱۰. حاجیانی
۱۳۴ | ۱۱. آهنگ خره یاخَره لنگ
۱۳۴ | ۱۳. دیلمان
۱۳۴ | ۱۴. دیلمان دادو
۱۳۴ | ۱۵. دیلمانی
۱۳۴ | ۱۶. گوشه دیلمان، یا (رهنه)
۱۳۴ | ۱۷. رعنا
۱۳۵ | ۱۸. آهنگ رضاخانی
۱۳۵ | ۱۹. ریزخوندگی
۱۳۵ | ۲۰. زرانگیز
۱۳۵ | ۲۱. زرد ملیجه
۱۳۵ | ۲۲. زنگ شتر
۱۳۵ | ۲۳. شَرفشاهی
۱۳۹ | ۲۴. شفتی
۱۳۹ | ۲۵. شوندَی
۱۳۹ | ۲۶. شهرتی
۱۳۹ | ۲۷. عزیز و نگار
۱۳۹ | ۲۸. غربتی یا غربتی
۱۳۹ | ۲۹. غم‌انگیز متواضع
۱۴۰ | ۳۰. کریشیم بابا (کجا برویم)
۱۴۰ | ۳۱. کیله لی جانم
۱۴۰ | ۳۲. گبری
۱۴۰ | ۳۳. گیلکی
۱۴۰ | ۳۴. آهنگ‌های مربوط به گوسفندان با سازنی
۱۴۱ | ۳۵. لاکو دانه یا لاکو دونه
۱۴۲ | ۳۶. لیلی جانه
۱۴۲ | ۳۷. لیلی ماری

www.tabarestan.info

۱۴۲ | ۳۸. محمودبیک
۱۴۲ | ۳۹. ولگ سری
۱۴۲ | ۴۰. آهنگ ورزا جنگ
۱۴۲ | ۴۱. شلار
۱۴۲ | ۴۲. سرادئن
۱۴۲ | نمونه‌ای از آهنگ مهاجر
۱۴۳ | اصطلاح پایکوبی و دست زدن

**۱۴۹ | موسیقی تنکابن**
۱۵۱ | مقدمه
۱۵۴ | مراسم آیینی و چند مراسم دیگر در تنکابن
۱۵۴ | مراسم پنجک‌واز گالش‌های تنکابن تا ...
۱۵۴ | پَنجَک‌واز می‌کنیم عمر دراز می‌کنیم
۱۵۴ | نوروز بَل دیلمی
۱۵۷ | شعر خرس آبونی
۱۵۸ | مراسم کشاورزی
۱۵۸ | شعر مبارزه با خوک برای حفاظت کشتزار
۱۵۹ | اشعار گالشی
۱۵۹ | آهنگ‌های مراسم عروسی و شادی و تولد
۱۶۰ | آهنگ‌های غذاها و سبزیجات
۱۶۰ | مراسم عزاداری
۱۶۰ | مراسم تیر ماه سیزده شو
۱۶۱ | آهنگ‌های شعرهای طنزگونه
۱۶۱ | سازهای مناطق تنکابن
۱۶۲ | آهنگ کشتی نما در تنکابن
۱۶۴ | در مورد ترانه و آهنگ‌های منطقه تنکابن
۱۷۵ | آهوبانی
۱۷۶ | دو چشم زاغ
۱۷۶ | باغ
۱۸۳ | آیین‌ها، آهنگ‌ها، گوشواره‌ها و...
۱۸۳ | ریشه چند مراسم آیینی
۱۸۳ | ۱. شعر خورده‌تابی یاخُرده‌تابی
۱۸۵ | ۲. شعر رابچری
۱۸۶ | شعر دیگر از رابچری
۱۸۷ | ۳. عاروس (آروس) گُلی یا غولی یا پیربابو
۱۸۸ | ۴. نوروز سلطان یا نوروز نوسال
۱۸۸ | شعر نوروز سلطان یا نوروز نوسال

**۱۹۱ | کیجا جانی‌ها و اشعار**
۱۹۱ | ۵. آقا نجمان
۱۹۲ | ۶. آمد و رفت
۱۹۲ | ۷. آهم
۱۹۳ | ۸. آه مُن تِر بَگیری
۱۹۳ | ۹. آهو بانی می‌کنُم
۱۹۴ | ۱۰. آی کاکو آن
۱۹۴ | گوشواره می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی
۱۹۵ | ۱۱. اجل
۱۹۵ | ۱۲. اربابِ زن
۱۹۵ | اشرفی گردَن
۱۹۶ | ۱۵. شعر قدیمی اشکانی در تنکابن
۱۹۶ | اشکانی
۲۰۱ | ۱۶. اشک‌ریزان
۲۰۱ | ۱۷. اگه الله می‌یاره
۲۰۱ | ۱۸. آلا دختر تی نام
۲۰۱ | گوشواره می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی
۲۰۲ | ۱۹. آلاله من
۲۰۲ | ۲۰. امارت بساتُم
۲۰۳ | ۲۱. امیرالمومنین
۲۰۳ | ۲۲. انار ترش و شیرین)
۲۰۴ | ۲۳. انار دارا
۲۰۴ | ۲۴. آهنگ انار داری
۲۰۵ | ۲۵. انارہ قاچمو دِنی می‌یارَی)
۲۰۶ | ۲۶. انگشترہ
۲۰۶ | ۲۷. اولادناجور
۲۰۶ | ۲۸. ایشله
۲۰۹ | ۲۹. باد پریشان (غریبی)
۲۰۹ | ۳۰. باغ
۲۱۰ | ۳۱. باغ مریم

www.tabarestan.info تبرستان

۲۱۰ | ۳۲. باغ میانه
۲۱۱ | ۳۳. بال خانی نشینُم
۲۱۲ | ۳۶. بالا خانی نیشتی
۲۱۳ | ۳۷. بیافوم شال
۲۱۳ | ۳۸. بجاران
۲۱۴ | ۳۹. بجار سَر دَری
۲۱۴ | ۴۰. بِدم بلبل می‌خانه
۲۱۵ | ۴۱. برنج سالاری
۲۱۶ | ۴۲. بزم خال تی لبانه لاکو دانه
۲۱۷ | ۴۳. بزن بادا
۲۱۷ | ۴۴. بشیم شاه سفید کو
۲۱۸ | ۴۵. بشین بگین جمال
۲۱۸ | ۴۶. بلبلی خوش‌خبر
۲۱۹ | ۴۷. بلبله تونتال
۲۱۹ | ۴۸. بلبلی کوه بنال
۲۲۰ | ۴۹. بلبلی ناله کانی
۲۲۰ | ۵۰. بلند بالا
۲۲۱ | ۵۱. بلند، بالا بندی
۲۲۱ | ۵۲. بوی میخک (عطر میخک)
۲۲۱ | ۵۴. بهار آمد
۲۲۲ | ۵۵. بهارِ زرد بِشُم (غریبی)
۲۲۲ | ۵۶. بهار لالِ کاکو
۲۲۲ | ۵۷. به قربان دل دل کینه تو
۲۲۳ | ۵۸. بی‌آشیان
۲۲۳ | ۵۹. بیا ای روزگار نامناسُب
۲۲۴ | ۶۰. بیا دختر ببوسم
۲۲۴ | ۶۱. بیا دختر وَفی (وفا) مُن نَکانَی
۲۲۵ | ۶۲. بی تو بونه روز؟
۲۲۵ | ۶۳. بیگانه بهتره تا خودمانی
۲۲۶ | ۶۵. بی‌وفا
۲۲۶ | پل ببرده
۲۲۸ | ۶۸. تاراج به دیوان
۲۲۸ | ۶۹. تا می‌ولایت خیلی راهه
۲۲۹ | ۷۰. تُرشه‌تَره
۲۳۰ | ۷۱. تره عروس کانم
۲۳۱ | ۷۲. تو بالای تِلار
۲۳۲ | ۷۴. تو پِچش
۲۳۲ | ۷۵. تو بیایی
۲۳۳ | ۷۶. تومِتاب گیلانی دختر عمه
۲۳۳ | ۷۷. توم سری
۲۳۴ | ۷۸. ته بالِ ساعت
۲۳۵ | ۷۹. تی انبار برنجم
۲۳۵ | ۸۱. تی بازو نردبانه
۲۳۶ | ۸۲. تی پیرهن چین کوتا با
۲۳۷ | ۸۳. تی دیم گل اناره
۲۳۷ | ۸۴. تی مارِ راما
۲۳۷ | ۸۵. تی مَچه خالِ قربان
۲۳۸ | ۸۶. جانمی توبی
۲۳۹ | ۸۷. جانه کیجا
۲۳۹ | گوشواره لاکو دانه
۲۴۰ | ۸۸. جور دشت راه دار
۲۴۰ | ۸۹. چاره نبونه
۲۴۱ | ۹۰. چراغ برق
۲۴۱ | ۹۱. چراغ لمپا
۲۴۱ | ۹۲. چراغی سونَدنه
۲۴۲ | ۹۳. چکانن قشون
۲۴۲ | ۹۴. چوب خلیلی
۲۴۳ | ۹۵. چی می‌گی
۲۴۳ | ۹۶. حنا
۲۴۴ | ۹۷. حیدربیک و صنمبر
۲۴۴ | ۹۸. خاخُر بیه رَوانَ ی بَیم
۲۴۵ | ۹۹. خاطرخواه
۲۴۵ | ۱۰۰. خبر آمد
۲۴۵ | ۱۰۱. خدا خدا بَزِن مُن بَیوه خیاط
۲۴۶ | ۱۰۲. خراسان می‌روم
۲۴۷ | ۱۰۳. خروس بانگ نکن

www.tabarestan.info

۲۴۷ | ۱۰۴. خواب ابرو
۲۴۷ | ۱۰۵. خواستگار
۲۴۸ | ۱۰۶. خوره آفتاب زَنه
۲۴۸ | گوشواره (پری جون)
۲۴۸ | ۱۰۷. خوکری
۲۵۱ | ۱۰۸. خیاطی
۲۵۱ | ۱۰۹. دامون بُمانس
۲۵۱ | ۱۱۰. دختر
۲۵۲ | ۱۱۱. دختر عامو
۲۵۲ | ۱۱۲. دراز تنبان
۲۵۲ | ۱۱۳. درِ باز کن
۲۵۲ | ۱۱۴. درخت بیدَم
۲۵۳ | ۱۱۵. درخت پرتقال
۲۵۵ | ۱۱۹. دریا
۲۵۵ | ۱۲۰. دلِ دلخا بَسوزه
۲۵۶ | ۱۲۱. دلبر جانم
۲۵۶ | ۱۲۲. دلبر حالم خرابه گر بدانی
۲۵۷ | ۱۲۳. دلم تنگه
۲۵۸ | ۱۲۴. دو تا بلبل
۲۵۸ | ۱۲۵. دو تا سیبیم
۲۶۰ | ۱۲۷. دو تا کبوتریم
۲۶۱ | ۱۲۸. گوشواره لاکو دانه
۲۶۲ | ۱۲۹. دو چشم زاغ
۲۶۲ | ۱۳۰. رز نَگیره
۲۶۳ | ۱۳۱. روز بی‌وقتی
۲۶۴ | ۱۳۲. رنگ رویت
۲۶۴ | ۱۳۳. ریز ریحان
۲۶۴ | ۱۳۴. زبان زرگری
۲۶۵ | ۱۳۵. زَر
۲۶۵ | ۱۳۶. زَرج
۲۶۸ | ۱۳۹. زرج البرز کوه
۲۶۸ | ۱۴۰. زرگر کیجا
۲۶۹ | ۱۴۱. زعفران
۲۷۰ | ۱۴۳. زمین خدا
۲۷۰ | ۱۴۴. زوار خراسان
۲۷۰ | ۱۴۵. زیارت
۲۷۱ | ۱۴۶. زینب در بجاره
۲۷۱ | ۱۴۷. سبزه بونُم
۲۷۱ | ۱۴۸. ستاری آسمون
۲۷۴ | ۱۵۰. سربازی
۲۷۴ | ۱۵۲. سرراهان
۲۷۴ | ۱۵۳. سرسبزی
۲۷۵ | ۱۵۴. سر کوی بلند الله اکبر
۲۷۷ | ۱۵۷. سر کوه بلند سر منزل شیر
۲۷۷ | ۱۵۸. سر کوی بَلند من باشم و تو
۲۷۹ | ۱۶۱. سُرمه
۲۸۰ | ۱۶۲. سفر
۲۸۰ | ۱۶۳. سمرقند
۲۸۳ | ۱۶۴. سَنه
۲۸۴ | ۱۶۵. سوغات هَدَم
۲۸۴ | ۱۶۶. سه غم آمد
۲۸۵ | ۱۶۷. سه کله سیف‌دار
۲۸۶ | ۱۶۹. سه مثقال طلاتی گوشواره
۲۸۶ | ۱۷۰. سیاابر
۲۸۷ | ۱۷۱. سیاه تولمی
۲۸۷ | ۱۷۲. سیالُم گلو وَر
۲۸۷ | ۱۷۳. سیب دانه
۲۸۸ | ۱۷۴. سیکا
۲۸۹ | ۱۷۵. آهنگ سیما جانی
۲۹۱ | ۱۷۶. شانا کنم مُن
۲۹۲ | ۱۷۷. شب تار
۲۹۳ | ۱۷۸. شب شیتُم
۲۹۴ | ۱۸۰. شب‌نشینی
۲۹۴ | ۱۸۱. شتر گم کرده‌ام
۲۹۴ | ۱۸۲. شکایت
۲۹۵ | ۱۸۳. شمی مَلی

www.tabarestan.info

۲۹۵ | ۱۸۴. شهرتی
۲۹۵ | ۱۸۵. شهسوار و گلیجان
۲۹۶ | ۱۸۶. طفل عراقم
۲۹۷ | ۱۸۷. عامو پسر
۲۹۷ | ۱۸۸. عسل بیوم
۲۹۷ | ۱۸۹. عطر تو مستم
۲۹۸ | ۱۹۰. علی المومنین
۲۹۸ | ۱۹۱. عمو پسر
۲۹۹ | ۱۹۲. غریبی
۲۹۹ | ۱۹۳. غریبی جانشینی
۲۹۹ | ۱۹۴. غریبی سمناکِ
۳۰۰ | ۱۹۵. غریبی غمناکِ
۳۰۰ | ۱۹۶. فکل وَچی
۳۰۱ | ۱۹۷. قَدِ می‌یار
۳۰۱ | ۱۹۸. قرانی نیم قرانی
۳۰۲ | ۱۹۹. قربان
۳۰۲ | ۲۰۰. قربان رویت (غریبی)
۳۰۳ | ۲۰۱. قرمز چاشو
۳۰۴ | ۲۰۲. قسمت مُن
۳۰۴ | ۲۰۳. قِشنگِ یاره
۳۰۵ | ۲۰۴. قشنگ کیجا
۳۰۵ | ۲۰۵. قلیان
۳۰۵ | ۲۰۶. قُلی گر یا (قله‌گر)
۳۰۷ | ۲۰۷. کبوتر
۳۰۷ | ۲۰۸. کبوتر آی کبوتر
۳۰۸ | ۲۰۹. کبوتر بچه
۳۰۸ | ۲۱۰. کجا بودی
۳۰۹ | ۲۱۱. کجا کار می‌کنی
۳۰۹ | ۲۱۲. کجا کجا دَیی
۳۱۰ | ۲۱۳. کُجه دَیی
۳۱۰ | ۲۱۴. کُجه لاکو (کوچی لاکو)
۳۱۱ | ۲۱۵. کراشوم بابا
۳۱۲ | ۲۱۶. کرجی بان
۳۱۳ | ۲۱۷. کُرزُل
۳۱۴ | ۲۱۸. کرمنکتابه
۳۱۴ | ۲۲۰. کشکو محله
۳۱۵ | ۲۲۱. کلاه پهلوی (سربازی)
۳۱۵ | ۲۲۲. کلاه ر کج نَنی
۳۱۶ | ۲۲۴. کلاه مُن دوخته دارُم (سربازی)
۳۱۷ | ۲۲۵. کلشُم آه کَلَشم
۳۱۹ | ۲۳۰. کلیشم کِلدار
۳۲۰ | ۲۳۱. کوجه مو جنی
۳۲۰ | ۲۳۲. کورا کورا شونی
۳۲۱ | ۲۳۳. کورا کورا شینی
۳۲۱ | ۲۳۴. کوزی ماس
۳۲۱ | ۲۳۵. کولاکی
۳۲۲ | ۲۳۶. کوه به کوه مِجنیه (غریبی)
۳۲۲ | ۲۳۷. کیجا جان
۳۲۳ | ۲۳۸. کیجا جانی
۳۲۳ | ۲۳۹. کیجا جانی حلال همسر مُن
۳۲۳ | ۲۴۰. کیجا رِ
۳۲۴ | ۲۴۱. کیجاربین
۳۲۶ | ۲۴۲. کیجاکان در بجارن
۳۲۶ | ۲۴۳. گلدسته
۳۲۷ | ۲۴۴. گل ریحان
۳۲۷ | ۲۴۵. گل زردا، گل سرخا، گل نار
۳۲۸ | ۲۴۶. گل سبزا، گل سرخا، گل ناز
۳۲۸ | ۲۴۷. گل سرخ وسفید باغ تو بودم
۳۲۹ | ۲۵۰. گل سرخا و سفید باغ تو هستم ۳۳۰
| ۲۵۱. گل گندم منو کشت
۳۳۰ | ۲۵۲. گلیجان کنار
۳۳۳ | ۲۵۴. گلی چیدم
۳۳۳ | ۲۵۵. گهواره داری
۳۳۳ | ۲۵۶. گیلان آبداران
۳۳۴ | ۲۵۷. لاله بچینُم
۳۳۴ | ۲۵۸. لب دریا

www.tabarestan.info

۳۳۵ | ۲۵۹. لب دریا نیشتوم
۳۳۵ | ۲۶۰. لج کردی دلبر
۳۳۶ | ۲۶۱. لِمرا کوهه
۳۳۶ | ۲۶۲. لیلا رو می‌خوام
۳۳۷ | ۲۶۳. ماشین
۳۳۸ | ۲۶۴. ما نداریم
۳۳۹ | ۲۶۵. (ماه و ستاره)
۳۳۹ | ۲۶۶. ماهی کپور
۳۴۰ | ۲۶۷. مدرسه راه
۳۴۰ | ۲۶۸. مرا زینب نگویید
۳۴۰ | ۲۶۹. مِر تی عقد خدا دَبسه
۳۴۱ | ۲۷۰. مِر حالی نابونه
۳۴۳ | ۲۷۱. مِرِه باور نبونه
۳۴۳ | ۲۷۲. مزره آب بُمه
۳۴۳ | ۲۷۳. مزر لَک نیشتی
۳۴۴ | ۲۷۴. مسلمانان
۳۴۴ | ۲۷۵. مسلمانان می‌دل
۳۴۴ | ۲۷۶. مشتی میرزا
۳۴۵ | ۲۷۷. مِن تی اَجیرُم
۳۴۵ | ۲۷۸. مُن تی قربان
۳۴۶ | ۲۷۹. مُن دَرُم حال سَر
۳۴۷ | ۲۸۰. مَنُم بی نازنینُم
۳۴۸ | ۲۸۱. مُنم تی قربان
۳۴۸ | ۲۸۲. مُنَی که نجار نیَم
۳۵۰ | ۲۸۴. مُن چاله بانُم (غریبی)
۳۵۱ | ۲۸۵. موچاله بانُم
۳۵۱ | ۲۸۶. مولایی کار
۳۵۱ | ۲۸۷. موهای تو بور
۳۵۲ | ۲۸۹. مهتاب شب
۳۵۴ | ۲۹۰. مهمان
۳۵۵ | ۲۹۱. میج دانه
۳۵۵ | ۲۹۲. می دل جوش و خروشه
۳۵۶ | ۲۹۳. می سرد و گرم طارُم
۳۵۶ | ۲۹۴. می کِرکَی
۳۵۷ | ۲۹۵. می گل دسه
۳۵۷ | ۲۹۶. می لی لی در بجاره
۳۵۷ | ۲۹۷. می یارِ بینُم
۳۵۸ | ۲۹۸. ناله
۳۵۸ | ۲۹۹. نامزدبازی
۳۵۸ | ۳۰۰. نَخستُم
۳۵۹ | ۳۰۱. نُماشته سر
۳۵۹ | ۳۰۲. نمی‌دانم بگویم یا آی نگویَم (غریبی)
۳۶۰ | ۳۰۳. نمی گویی
۳۶۰ | ۳۰۴. نهالِ سَبز کَردم
۳۶۰ | ۳۰۵. وطن دوره (غریبی)
۳۶۱ | ۳۰۶. وطن دورا و درازا (غریبی)
۳۶۲ | ۳۰۸. هالی خانی داری
۳۶۳ | ۳۰۹. هَدن یه آب خوردن)
۳۶۳ | ۳۱۰. هکانم لا لا
۳۶۴ | ۳۱۱. هواپیما
۳۶۴ | ۳۱۲. هوارِ ابر بیتا
۳۶۶ | ۳۱۴. همساده کیجا
۳۶۶ | ۳۱۵. یار بگیتم
۳۶۸ | ۳۱۶. یار بیتم
۳۶۸ | ۳۱۷. یه دسته تی‌تی)
۳۷۰ | ۳۱۹. یه دسه گل
۳۷۰ | ۳۲۰. یه دل دارُم

۳۷۳ | لالایی‌ها
۳۷۳ | ۳۲۱. الا لا لا بخوس
۳۷۶ | ۳۲۴. سربازی

۳۷۷ | منظومه‌ها
۳۷۷ | ۳۲۵. پهلوان علی
۳۷۹ | ۳۲۶. پهلوان فرامرز
۳۸۲ | ۳۲۷. تالشی دَر به دَر
۳۸۸ | ۳۲۸. تو ای خانم سکینه (توای خانم یکیه)

www.tabarestan.info

۳۹۱ | ۳۲۹. چندی کیجا
۳۹۳ | ۳۳۰. رعنا
۴۰۴ | ۳۳۱. زرانگیز (زرانگیس)
۴۰۶ | شعرزَرانگیز
۴۰۸ | شعر دیگری از زَرانگیز
۴۱۰ | شعری دیگر از زرانگیز
۴۱۱ | ۳۳۲. صبورا
۴۱۲ | شعر صبورا
۴۱۸ | سیف‌الله خانه
۴۱۹ | شعر دیگر از سیف‌الله خانی (صبورا)
۴۲۰ | شعری دیگر از سیف‌الله خانی
۴۲۱ | سیف‌الله خانی
۴۲۴ | ۳۳۳. طالبا
۴۲۶ | داستان طالبا
۴۲۷ | طالب غریبه
۴۳۲ | ۳۳۴. عزیز و نگار
۴۳۵ | شعر عزیز و نگار
۴۳۷ | ریتم عزیز نگار
۴۳۹ | آهنگ عزیز و نگار
۴۴۶ | ۳۳۵. علی بَه بَی
۴۴۹ | ۳۳۶. علی عاموی بی‌غیرت
۴۵۲ | ۳۳۷. آهنگ مریم
۴۵۶ | ۳۳۸. مو آهوی تو

۴۵۹ | امیری
۴۵۹ | امیر پازواری معروف به شیخ‌العجم
۴۶۳ | آواز امیری

۴۶۵ | اشعار امیری
۴۶۵ | ۳۳۹. آب دریا چه شوره؟
۴۶۶ | ۳۴۰. استاد قله‌گر
۴۶۷ | ۳۴۱. امیرالمومنین دُل‌دُل سوار هانه
۴۶۷ | ۳۴۲. امیرماامیرَم
۴۶۸ | ۳۴۳. باهاربابایا ولگ بارسه
۴۶۹ | ۳۴۴. بهار بابایا خود رِ بهار بَزَم مه
۴۷۰ | ۳۴۶. بهار دکتیا همه جا بهاره
۴۷۰ | ۳۴۷. پیروک بَزَ نِقاره
۴۷۱ | ۳۴۸. جفت ستاره
۴۷۲ | ۳۴۹. چرا شیر تو نداره؟
۴۷۳ | ۳۵۰. خوجیره
۴۷۷ | ۳۵۶. خورو خواب بدی بام
۴۷۷ | ۳۵۷. دردِ دوا توئی تو
۴۷۸ | ۳۵۸. دریا دکتِما خود ر کنار بَزم مُن
۴۷۸ | ۳۵۹. دریای مِنا هال بَزم دار ببویار
۴۷۹ | ۳۶۱. دوشان گونیا
۴۷۹ | ۳۶۲. دین بَروته هدین
۴۸۰ | ۳۶۳. زوج بکشین می‌میشان
۴۸۲ | ۳۶۵. زیر گل سبز نبونه
۴۸۳ | ۳۶۶. سبزه‌ای با صفا با
۴۸۳ | ۳۶۷. سر منزل حیوانهَ
۴۸۴ | ۳۶۹. سیاه زمستان
۴۸۵ | ۳۷۰. صاحب زمان درهانه
۴۸۵ | ۳۷۱. صلوات سلام دَر آنه
۴۸۶ | ۳۷۲. علی یهَ چندی جوان بِساته
۴۸۶ | ۳۷۳. قاضی محمدیا حاکم خدا ببویَد
۴۸۷ | ۳۷۴. قلیان بکشیا
۴۸۷ | ۳۷۵. کهنه رُباط بی در
۴۸۸ | ۳۷۷. کوزه آب دکِردیا
۴۸۸ | ۳۷۸. کی خوتَن خوجیره؟
۴۸۹ | ۳۷۹. گاوَی گره کانیا
۴۹۰ | ۳۸۰. مرد سَر الاله
۴۹۰ | ۳۸۱. مرزِ سر الاله
۴۹۰ | ۳۸۲. میان درختان چه بَدنمود توسا
۴۹۱ | ۳۸۳. می کار چه زار بی یهَ
۴۹۲ | ۳۸۵. ننه حوا که نیهَ
۴۹۲ | ۳۸۶. وایر بُمانس دوشان
۴۹۳ | ۳۸۷. ولگ بکُرته خرمایی

۴۹۳ | ۳۸۸. هرگز مَشت نَبو یار
۴۹۴ | ۳۸۹. یه بارجوان ببوم مُن

**۴۹۹ | اشعار گالشی**
۴۹۹ | ۳۹۰. پشت گلیا دل نقره طلایه
۵۰۰ | ۳۹۲. پشت گلیا دل نقره طلایی
۵۰۱ | ۳۹۳. تلوم گاری
۵۰۱ | ۳۹۴. زوج بکیشین می میشان
۵۰۴ | ۳۹۹. سرمه برمه کانه
۵۰۵ | ۴۰۰. سرم درد می‌کند
۵۰۵ | ۴۰۱. سیالان
۵۰۶ | ۴۰۲. شِش
۵۰۹ | ۴۰۵. کُرج ما
۵۰۹ | ۴۰۶. کبلایی باقر
۵۱۰ | ۴۰۷. کله چال
۵۱۱ | ۴۰۸. کوزی ماس
۵۱۱ | ۴۰۹. گالش گالش ورس
۵۱۱ | ۴۱۰. موگله بانُم
۵۱۳ | ۴۱۴. وایر بُمانس دوشان
۵۱۴ | شعری ناتمام؛ اما با درون‌مایه طنز
۵۱۴ | ۴۱۵. وچه شان گریه کانن

**۵۱۵ | اشعار چروه‌داری یا چربه‌داری**
۵۱۵ | توضیح مختصر دربارهٔ چروه‌دارن
۵۱۷ | ۴۱۶. بار دَبیسم دَر بَشوم کوه
۵۱۸ | ۴۱۸. بیار باران
۵۱۹ | ۴۲۱. بی‌آشیان
۵۱۹ | ۴۲۲. پیرهن چرکی
۵۲۰ | ۴۲۳. تره قربان
۵۲۰ | ۴۲۲. جنگلبان
۵۲۱ | ۴۲۵. چربه‌داری خوبا دراز شبی
۵۲۱ | ۴۲۶. چربه‌داری خوبه دو زار روخانه
۵۲۲ | ۴۲۷. سَمَن قاطر
۵۲۲ | ۴۲۸. آهنگ چروه‌داری با گوشواره
۵۲۴ | ۴۲۹. کُرند بارکُنُم
۵۲۴ | ۴۳۰. مریم بانو
۵۲۵ | ۴۳۱. موچربه دارُم
۵۲۵ | ۴۳۲. نَکردُم چاروه‌داری
۵۲۶ | ۴۳۴. هوای تنکابن تَریک اَبا

**۵۲۹ | اشعار موضوع و اتفاقات**
۵۲۹ | ۴۳۵. امان عریمُرده، دکترخر بَمَرده
۵۲۹ | ماجرای خر
۵۳۱ | ۴۳۶. برف ۱۳۴۷
۵۳۴ | ۴۳۷. حبیب‌الله
۵۳۶ | ۴۳۸. حسابدار املاک
۵۳۷ | ۴۳۹. حیدر خان
۵۳۸ | ۴۴۰. چپو کردند
۵۴۰ | ۴۴۱. صفیه
۵۴۲ | ۴۴۲. فیضی درویش گیره
۵۴۳ | ۴۴۳. محرمعلی
۵۴۴ | ۴۴۴. مشروطه

**۵۴۷ | گوشواره‌ها**
۵۴۷ | گوشواره یا ترجیع‌بند
۵۴۷ | ۴۴۵. آی اَمانَه
۵۴۷ | ۴۴۶. آی می‌جان حاج خانُمی
۵۴۸ | ۴۴۷. آی می‌جان سید مُتَرَم
۵۴۸ | ۴۴۸. آی می‌جانَی می‌آ خدا
۵۴۸ | ۴۴۹. الهی تش بگیره تی ماره جانه لاکو دانه
۵۴۸ | ۴۵۰. الهی مَرَم بمیرُم تو بمانی
۵۴۸ | ۴۵۱. الهی مُن بمیرُم
۵۴۸ | ۴۵۲. الهی مَنَم بَمیرُم تو بُمانی
۵۴۹ | ۴۵۳. امان می‌ولگ خنش
۵۴۹ | ۴۵۴. امان می‌ولگ کاهو
۵۴۹ | ۴۵۵. امره مَحال نکانی
۵۴۹ | ۴۵۶. امَره مَحال نَکانی باز می‌جانی
۵۴۹ | ۴۵۷. ای خدا ای اَمان حال ندارُم

www.tabarestan.info

۵۵۰ | ۴۵۸. ای خدا ای امان لار دانهَ
۵۵۰ | ۴۵۹. ای خدا ای اَمان لَمپای لوله
۵۵۰ | ۴۶۰. ایشله
۵۵۰ | ۴۶۱. باز می‌جانه
۵۵۱ | ۴۶۲. باز می‌جانی، آی می جانی
۵۵۲ | ۴۶۳. باز می جانی باز می‌جانی
۵۵۲ | ۴۶۵. بج بج کاهو
۵۵۳ | ۴۶۶. بِدَر اون تِرِ بُمانه
۵۵۳ | ۴۶۷. بَزم خال تی لبانه
۵۵۳ | ۴۶۸. بمیرم آخ بمیرم
۵۵۳ | ۴۶۹. بنیش مُن تره بنالُم
۵۵۳ | ۴۷۰. بَنیش وی همه بَیَن
۵۵۳ | ۴۷۱. بیه بشیم خانه
۵۵۳ | ۴۷۲. پری جون
۵۵۴ | ۴۷۳. تِرِ جوانی، نامهربانی
۵۵۴ | ۴۷۴. تی اون خال سَرِ لَب ره بَمیرم آخ بمیرَم
۵۵۴ | ۴۷۵. تی قد داره چناره
۵۵۴ | ۴۷۶. تی قربان ببوم مُن
۵۵۴ | ۴۷۷. مزر آب بومه پل ببرده ـ چره
۵۵۵ | ۴۷۸. خدایا ای امان تاکِی بنالُم
۵۵۵ | ۴۷۹. دردَم مَره وانه
۵۵۵ | ۴۸۰. راه بشِیبا بیه، راه نبونه
۵۵۵ | ۴۸۱. علی جان تی غلام ببوم
۵۵۵ | ۴۸۲. علی علی آقا امیر المومنین
۵۵۵ | ۴۸۳. علی علی جان
۵۵۶ | ۴۸۴. گوشتِ کبوتر
۵۵۶ | ۴۸۵. گیسو افشانه
۵۵۷ | ۴۸۹. لاکو دانه
۵۵۸ | ۴۹۶. مار یه دانه
۵۵۸ | ۴۹۸. مُنم تی قربان
۵۵۸ | ۴۹۹. می جانه لاکودانه
۵۵۹ | ۵۰۱. می جانه مره بومانه
۵۵۹ | ۵۰۲. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی
۵۵۹ | ۵۰۵. می دَردَم خَ خَلی یهَ
۵۶۰ | ۵۰۶. می گِرد گِرد گِرده ـ می‌دورِوَر بگرده
۵۶۰ | ۵۰۷. می گرم طارُم
۵۶۰ | ۵۰۸. وُشوم
۵۶۰ | ۵۰۹. یا علی دنیا دو روزه
۵۶۰ | ۵۱۰. یا علی، علی جان،

**۵۶۱ | نام آهنگ‌هایی که در CD آورده شده**

**۵۶۹ | منابع کل کتب**
۵۷۲ | مقالات
۵۷۴ | وب‌سایت

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

## مقدمه نویسنده

کتاب حاضر حاصل چندین سال تحقیق میدانی و کتابخانه‌ای و همچنین همراه با ضبط صدای روستاییان مناطق تنکابن در طی چند دهه می‌باشد. متأسفانه به علت فاصله زمانی تا چاپ آن و جابه‌جایی از شهری به شهر دیگر، بعضی از نوارها گم شده است.

بانی اصلی و مشوق من برای چاپ این کتاب، تشویق و ترغیب استاد گرامی، جناب آقای رضا مهدوی بود، چون با یاری ایشان چند نمونه از کارهایم، در مورد ترانه‌های مناطق تنکابن، در ماهنامه «مقام موسیقایی» به چاپ رسیده بود و در جریان کارهایم بودند، که امیدوارم همیشه سالم و تندرست و کماکان در کارهای فرهنگی و پژوهشی پیشگام باشند.

ترانه‌های ضبط شده بر روی CD با صدای آقایان:

امیرعلی بالاسی، حجت بالاسی، امیری دلنگستانی، خان علی عاشوری، علی‌اکبر خواجوی و خانم سکینه ناصری (معروف به عیسی خان عمو زن) و... می‌باشد

عنوان نکردن نام کسی که منظومه زرانگیز (زرانگیس) و ترانه‌های «پَری جون» را خوانده است از روی عمد نیست بلکه نام ایشان در میان نوارهایی بود که متأسفانه در طی این سال‌ها گم شد و در دسترس نبود که در اینجا از ایشان پوزش می‌خواهم همچنین باید یادآوری نمایم، چون با جدا شدن شهرهای عباس‌آباد و متل قو و کلارآباد، حدود و ثغور جمعیت و موارد دیگر، دچار تغییرات شده بود؛ بنابراین از استادم دکتر حبیب‌الله مشایخی

درخواست نمودم که موارد فوق را برایم بنویسند که ایشان با رویی گشاده درخواستم را قبول نمودند. اشعار این کتاب را برای بررسی و بازبینی به دوست عزیزم جناب آقای حسین شورمیج تحویل دادم که پس از خواندن و بررسی، نکاتی را متذکر شدند که از ایشان تشکر می‌کنم

چون در گذشت دوران، بیشتر آهنگ‌ها و ترانه‌های تنکابنی (با کلام و بی‌کلام) فاقد نام شده‌اند، نگارنده بر اساس نام بردن روستاییان برای هر ترانه، نامی را عنوان کرده تا هر کدام هویتی داشته باشد، با توجه به اینکه بعضی از نام‌هایی که به اسم ترانه‌های تنکابنی در بعضی از کتاب‌ها یاد می‌شود، خوانندگان تنکابنی‌ها از آن نام برای شناسایی آهنگ استفاده نمی‌کنند، شاید کسانی که چند دهه پیش در صدد جمع‌آوری آهنگ‌ها بودند به علت عدم آشنایی با فرهنگ مناطق گیلان و مازندران هر ترجیع‌بند یا گوشواری را که می‌شنیدند از آن به جای نام آن ترانه استفاده می‌کردند مانند آهنگ «لاکو ته ننه بمیره» که نام اصلی آن آهنگ نمی‌باشد و گوشواره اصلی آن «الهی (کیجا) تی ماری بَمیره» (دختر مادرت بمیرد) یا «لاکو تی ماری بمیره» است، زیرا در این مناطق به مادربزرگ «ننه» یا «گته مار» «پیله مار» یا «پیله ننه» می‌گویند، و اکثر نقاط به مادر، «مار» یا «ماری» و به ندرت به مادر، «ننه» می‌گویند چنان که در بعضی نقاط گیلان به مادر «اباجی» ـ «اجی» یا «دادا» هم گفته می‌شود؛ اما کاربرد نام «مار» یا «ماری» در مناطق گیلان و مازندران نسبت به دیگر نام‌ها بیشتر است که می‌توان گفت: نسبت به دیگر واژه‌ها، همگانی‌تر و بیشترین کاربرد را دارد. چنان که در قرن هشتم از این واژه با معنای کنونی در گفتار استفاده می‌شد. سید ظهیرالدین مرعشی در کتاب: طبرستان، رویان، مازندران از واژه «مار» یاد کرده است. در واقعه‌ای که مرعشیان به رهبری «سید قوام‌الدین مرعشی» در منطقه‌ای به نام «جلالک پرچین مار» یا پرچین مادر جلالک، کیا افراسیاب چلابی (چلاوی) را شکست دادند. (تاریخ طبرستان، رویان مازندران، ۱۳۶۱: ۱۷۸ و ۱۷۹)، یا آهنگ «ماری» که هیچ ربطی به موضوع شعر ندارد و به نظر می‌رسد خود دارای حکایتی مستقل می‌باشد که در بخش «کیجا جانی‌ها و اشعار» چند مورد از مطالب عنوان شد. به همین منظور در انتهای کتاب بخشی را به «گوشوارها» یا «ترجیع‌بندهای» معروف این مناطق اختصاص داده‌ایم تا موضوع ملموس شود. البته به طور استثناء چند گوشواره خیلی معروف نیز، به نام ترانه‌ای در این مناطق متداول است که در این کتاب از آن هم یاد شد.

نگارنده در حد امکان و توانایی خود سعی نموده بیشتر واژه‌ها را معنی کند، اگر بعضی

از واژه‌ها نامفهوم بود، آن‌ها نیز نوشته شد تا شاید توسط اهل فن مورد بررسی قرار بگیرد زیرا بر این عقیده هستم که نوشتن بهتر از ننوشتن است. همچنین ممکن است این کتاب اشکالاتی داشته باشد که امیدوارم توسط خوانندگان به نویسنده اعلام شود تا در چاپ بعدی، نقایض برطرف شود.

ابتدا مطالب این کتاب بر اساس شرحی از شهر تنکابن که در دوران پهلوی، شهسوار نام داشت آغاز کردیم و پس از آن حدود و ثغور تنکابن از زمان‌های دور را نوشتیم (که بسیار گسترده‌تر از تنکابن کنونی بود) تا زمانی که تنکابن از گیلان جدا و جزء حدود مازندران شد، یا به مازندران پیوست، آنگاه شرح مختصری از موسیقی گیلان و مازندران و موسیقی تنکابن نوشته شد تا خوانندگان بیشتر در جریان موسیقی مناطق یاد شده قرار گیرند. بدیهی است که از اسم بردن تمام موارد مربوط به ترانه‌ها یا آهنگ‌های مناطق گیلان و مازندران، اجتناب ورزیدیم چون هم صفحات بیشتری را در بر می‌گرفت و باعث دور شدن از موضوع اصلی می‌شد

اسم ترانه‌ها و منظومه‌ها و آوازها، امیری‌ها و غیره که در تنکابن خوانده می‌شود در CD ضبط شده و در انتهای کتاب آمده است، شاید کیفیت پایین نوارهایی که در طی سی یا سی و پنج سال پیش ضبط شده، باعث شود تا به همراه این کتاب عرصه نشود؟!

با توجه به موارد یاد شده چند CD که معرف فرهنگ، زبان، اندیشه‌های مردم روستایی این شهرستان است در اختیار همسر و فرزندم رویان قرار داده‌ام، امکان دارد در آینده برای اهل موسیقی این کشور پاک، مفید واقع شود

البته ریتم ترانه‌های دیگری نیز وجود دارد که در CD اصلی نیامده است ولی به صورت مجزا همراه با شماره‌گذاری بیت‌های هر شعر و ریتم‌ها در اختیار همسر و فرزندم می‌باشد، مانند: ای وای خر بمرده، برف ۴۷، و... چون ابتدا می‌خواستم که تمام آهنگ‌ها به نت نوشته شود که بنا به عللی منصرف شدم

در خاتمه این نوشتار، از همسرم خانم فرشته عبدالهی و دخترم رویان دانای علمی که سال‌ها با صبر و حوصله و شکیبایی مرا تحمل کردند تشکر می‌کنم، گرچه همسرم چون اهل تحقیق و پژوهش است می‌داند که بر من و امثال من چه می‌گذرد.

تهران ۱۳۹۱

Jahan-Elmi@yahoo.com

## راهنمای آوا نوشت

| | |
|---|---|
| â | آ |
| a | ا |
| ā | اکشیده |
| ə | اکوتاه ـ در آخر بعضی کلمات ه ـ غیر ملفوظ |
| e | اِ |
| ē | اِکشیده |
| O | اُ |
| Ō | اُکشیده |
| u | او |
| Ū | بو |
| i | ای |
| b | ب |
| P | پ |
| t | ت ـ ط |
| J | ج |
| Ĉ | چ |
| h | ح |
| x | خ |
| d | د |
| z | ز |
| r | ر |
| ž | ژ |
| s | س ـ ـ ص ـ ـ ث |
| š | ش |
| f | ف |
| q | ق ـ غ |
| k | ک |
| G-g | گ |
| l | ل |
| m | م |
| n | ن |
| v | و |
| y | ی |
| ow | آو ـ او |

تبرستان www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

# بررسی مجملی از بندر قدیمی شهسوار تا شهر جدیدالاحداث شهسوار (تنکابن)

**چکیده مطلب:**

هدف از نوشتن این مطلب بیان و شرح مختصری است از چگونگی شکل‌گیری شهر شهسوار که در ازمنه گذشته به آن تنکابن[1] می‌گفتند که بافت کل شهری و گسترش آن بعد از سال ۱۳۱۰ خورشیدی شروع شد. یعنی از زمانی که چند اداره مهم کم‌کم، از خرم‌آباد به بندر شهسوار[2] انتقال داده شدند که بدان واسطه، این شهر کم‌کم آباد و معمور شد؛ زیرا پیش

---

۱. تنکابن: یا پایین دژ ـ تنکا، قلعه‌ای بوده است در حوالی قلعه گردن و اولیاالله آملی از آن در سال ۵۶۰ هـ. ق از آن یاد کرده است.

درباره علت نامگذاری، یا چگونگی تلفظ آن اختلاف نظرهایی بین اهل تحقیق وجود دارد. عده‌ای آن را تُنکابن Tonekâbon گویند. عده‌ای، تَنکابن Tankâbon خوانند. نگارنده چندین سال قبل که درباره تاریخ و فرهنگ عامه تنکابن تحقیق می‌کردم از چند نفر گالش‌های منطقه واژه تنکابن Tenekâbon را هم شنیدم. البته اولیاالله آملی در کتاب تاریخ رویان در زمان «امیر ناماور» از واژه «تنکاه بن» هم نام برده که قابل تأمل است. وی می‌نویسد: «زمانی که کیکاوس هزار اسب (۵۷۲ ـ ۵۳۵) پادشاه دیلمان بود مردم رویان بر امیر ناماور نامی جمع شدند و امیر ناماور مزبور دعوی کرد که من از قبیله استندارانم لیکن ایشان را به خویشاوندی قبول نکردند و چنان دانی المحل بود که تیمه دیه تا تنکاه را به اقطاع می‌خورد.» (تاریخ رویان، ۱۳۱۳: ۹۱)

در رابطه با واژه تنکابن و شهسوار نقطه نظرهایی عنوان شده که خوانندگان گرامی می‌توانند به فصلنامه تنکا یک، مقاله وجه تسمیه تنکابن و شهسوار، آقای دکتر حبیب مشایخی و مقاله تنکابن یا شهسوار فصلنامه تنکا دو، آقای علی‌اصغر یوسفی‌نیا و کتاب تاریخ جامع تنکابن آقای محمدرضا خلعتبری مراجعه نمایند.

۲. شهسوار: شادروان علی‌اکبر دهخدا، دربارهٔ این نام چنین نوشته است: شهسوار «مخفف شاهسوار، فارس و سوار دلاور و بهادر (ناظم‌الاطباء) سوار دلیر و ماهر در سواری اسب (آنندراج) سوار بزرگوار و جلد و چالاک و ماهر و استاد در سواری» (لغت‌نامه: ۱۳۳۷، ج ۱۰: ۱۴۶۲۱).

آقای محمدرضا خلعتبری در کتاب خاندان خلعتبری، در رابطه با شاهسوار می‌نویسد: «زمانی که در شهسوار پستخانه دایر

از آن چنان آباد نبوده است. به هر روی بررسی این مطلب فقط شامل، حول محور شهسوار قدیم می‌باشد که بعد از انقلاب اسلامی نام تنکابن دوباره جایگزین نام شهسوار گردید.

**کلید واژگان:**
تنکابن ـ بندر شهسوار ـ خرم‌آباد ـ تجار روس ـ ادارات دولتی و تفریحی ـ خیابان سپهسالار تنکابنی

تبرستان
www.tabarestan.info

شد بر مهر پستخانه (شاهسوار) حک شده بود که به تدریج، الف از بین رفت و شهسوار شد.» (خلعتبری، ۱۳۵۴: ۷) ◀
چندین سال قبل در ماهنامه هنر و مردم نگارنده مقاله‌ای را خواندم تحت عنوان شهسوار که در مورد این واژه مطالبی را آورده بود که معنی آن را شوالیه و امثال آن معنی کرده بود. متأسفانه اسم نویسنده و شماره آن ماهنامه از ذهنم زدوده شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

**مقدمه**

شهرستان تنکابن در همسایگی رامسر و به همراه آن از غربی‌ترین مناطق استان مازندران می‌باشد، محدوده آن از سمت شمال به دریای مازندران، از سمت جنوب به دامنه‌های شمالی رشته کوه البرز (استان قزوین) از سمت شرق به عباس‌آباد (منتهی‌الیه پارک جنگلی خشکه‌داران...، از سمت غرب به ساحل شرقی رودخانه چالکرود، مربوط به شهرستان رامسر محدود است. شهر تنکابن بین ۵۰ درجه و ۵۲ دقیقه طول شرقی و موقعیت عرضی شمالی آن ۳۶ درجه و ۴۸ دقیقه است.

شهر تنکابن در جلگه‌ای ساحلی در ده کیلومتری ارتفاعات جنگلی و در ارتفاع بیست متری از سطح دریا قرار دارد. فاصله شهر تنکابن تا تهران ۲۵۲ کیلومتر و تا ساری (مرکز استان) ۲۳۰ کیلومتر است. رودخانه معروف تنکابن به نام چشمه کیله (سه هزار یامزر) که پس از پیوستن رودخانه‌های سه هزار، دو هزار، ولمرود تشکیل شده و پس از گذشتن از زیر پل چشمه کیله به دریا می‌پیوندد.

شهرهای شهرستان تنکابن شامل: تنکابن، خرم‌آباد، نشتارود، شیرود

بخش‌های آن: ۱. مرکزی یا تنکابن ۲. بخش خرم‌آباد ۳. بخش نشتارود

دهستان‌های آن شامل:

۱. دهستان گلیجان به مرکزیت سلیمان‌آباد

۲. دهستان میرشمس‌الدین به مرکزیت میرشمس‌الدین
۳. دهستان نشتا به مرکزیت کُترا
۴. دهستان قلعه گردن به مرکزیت بلده
۵. دهستان تَمِش کِل به مرکزیت تَمِش کِل
۶. دهستان دو هزار به مرکزیت امامزاده قاسم
۷. دهستان سه هزار به مرکزیت یوج

مساحت شهرستان تنکابن: ۱۶۶۲/۵ (یک هزار و ششصد و شصت و دو نیم) کیلومتر مربع

جمعیت شهرستان تنکابن: طبق سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۸۵ به تعداد ۱۹۴۷۱۹ (یکصد و نود چهار هزار و هفتصاد و نوزده) نفر اعلام شده است، تعداد مردها ۹۷۷۸۷ نفر و تعداد زن‌ها ۹۶۹۳۲ نفر اعلام شده است.[1]

پایه اقتصاد مردم تنکابن، بیشتر بر اساس کشاورزی، دامداری، و ماهیگیری است و از محصولات معروف کشاورزی می‌توان از برنج، چای، مرکبات، کیوی، تره‌بار، قارچ، زنبور عسل و ماهی و غیره را می‌توان نام برد.

www.tabarestan.info تبرستان

۱. به علت جدا شدن بعضی از مناطق همچون عباس‌آباد و سلمان شهر و... از شهرستان تنکابن، طبعاً حدود تغور و جمعیت و شهرهای این شهرستان، دچار تغیرات شد که در پی آن تعداد شهرها، دهستان‌ها، مساحت، جمعیت و حدود آن را استاد دکتر حبیب‌اله مشایخی به صورت شفاهی برای نگارنده بیان کردند.

تبرستان
www.tabarestan.info

**تبدیل نام تنکابن به شهسوار**

در دوران گذشته بر اساس متون تاریخی، تنکابن منطقه‌ای بوده است که از سوی شرق تا مناطق نزدیک آمل و از غرب تا لنگرود یا رودسر را شامل می‌شد. در زمان پهلوی اول نام تنکابن به نام شهسوار تغییر یافت. به علت مرکزیت این شهر، بیشتر مردم اطراف از شهرهای دور و نزدیک به شهسوار می‌آمدند تا از لحاظ اداری کارهای خویش را به سامان برسانند با توجه به اینکه به علت ارتباط با دیگر شهرهای همجوار و دارا بودن بندر و اسکله، کشتی‌های شوروی سابق به این شهر آمد و شد می‌کردند؛ که در مجموع بندر شهسوار، نسبت به مناطق هم‌جوار، جلوه‌ای دیگر داشت. مضافاً بر اینکه پارک‌ها و مکان‌هایی برای سخنرانی و بعضی مکان‌های فرهنگی هرچند کوچک، جایگاه این شهر را در دهه‌های پیش نشان می‌دهد

**خرم‌آباد مرکز تنکابن قدیم:**

در این نوشتار، قبل از اینکه بخواهیم از گسترش شهر شهسوار بنویسیم، لازم است، از شهر «خرم‌آباد» که زمانی مرکز تنکابن قدیم محسوب می‌شده، توضیح مجملی داده شود تا از مراحل شکل‌گیری بخشی از تنکابن (شهسوار) که مورد توجه بود یاد شود. ابتدا با استفاده از کتب و نوشته‌های سفرنامه‌نویسانی که به این حیطه مسافرت کرده‌اند، شرایط جغرافیایی آن دوره، مختصراً توضیحی داده می‌شود.

بارتولد می‌نویسد: «در سمت شرقی لاهیجان خط کوهستانی تنکابن واقع است. تنکابن منطقه ساحلی باریکی دارد که با مازندران سرحد است شهر عمده تنکابن خرم‌آباد است.» (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۳۹)

با توجه به نوشته بارتولد و منابع موجود باید این نکته را یادآور شد که در آن زمان کلارستاق و کجور همراه با مناطق تنکابن را «محال ثلاث» می‌گفتند و مرکز حکمرانی محال ثلاث هم شهر خرم‌آباد بود که در بخش مربوط از آن یاد شد.

«از خرم‌آباد یک بخشدار و نایب‌الحکومه به کلاردشت و چالوس و یک نایب‌الحکومه هم به کجور فرستاده می‌شد.» (خاندان خلعتبری ۱۳۵۴: ۲)

رابینو راه شهسوار به بابل را در آن هنگام مالرو و خاکی دانسته است (سفرنامه مازندران و استراباد، ۱۳۶۵: ۵۳ و ۵۴)

عبدالحسین نوشین می‌نویسد: «شهسوار در گذشته بندر تجاری برای سوداگران خرم‌آبادی بود و پایه چوبی اسکله آن نیز هم‌اکنون در ساحل دیده می‌شود و خرم‌آباد مرکز آن بود.» (نوشین، ۱۳۵۴: ۱۲۴)

صاحب کتاب طرائق‌الحقایق نوشته است: «چهارشنبه باید برویم کنار دریا و تماشای عمارت و باغ که بر ساحل ساخته‌اند نیم فرسخ است و آنجا را محله شهسواران گویند. تجار باکو، بازار و حمام و خانه‌های خوب دارند.» (معصوم علیشاه، ۱۳۸۲: ۶۳۱)

با توجه به تحقیقات میدانی نگارنده از افراد بومی صاحب نظر، همراه با نوشته‌های در دسترس، این نتیجه حاصل گردید که تجار روس از زمان قاجار با مردم این دیار روابط تجاری داشته‌اند که این معاملات در زمان پهلوی کماکان ادامه داشته است. تجار روس برای تسریع در کسب کار خود چند دکان چوبی را به صورت معمولی ساخته و سقف آن‌ها را گالی‌پوشی کرده بودند که به آن کومله[1] می‌گفتند

این مغازه‌ها یا دکان‌های ابتدایی، در خیابان تختی کنونی قرار داشت که مسیر آن از میدان اصلی تنکابن (میدان امام) به سوی دریا ساخته شده بود. یعنی به طرف میدان ورزش (فضل‌الله نوری) که زمانی به «میدان سپهسالار» مشهور بود، چون این تجار بیشتر بادکوبه‌ای بودند به آن مغازه‌ها «دکان بادکوبه‌ای‌ها» هم می‌گفتند که وسایل مورد نیاز و سفارشات آن تجار از بادکوبه به وسیله کشتی ارسال می‌شد که شامل: بلور آلات، نفت، ساچمه، قماش قند و غیره بود که از این مناطق برنج، چوب شمشاد، پرتقال تخم‌مرغ و دیگر صادر می‌گردید.

---

۱. عده‌ای به جای کومله یا کمله از واژه کومه kume استفاده می‌کنند.

اسکله بندر شهسوار در انتهای خیابان میرزا طاهر تنکابنی قرار داشت (جنب چلوکبابی قدیم آقای طوبایی) که وسایل یا برنج صادراتی به وسیله خط ریلی که از کارخانه برنج‌کوبی اداره املاک (اداره چای کنونی) تا ساحل دریا کشیده شده بود حمل می‌گردید و به وسیله پاراخود یا پاراخوت به روسیه حمل می‌شد. همچنین یکی از مکان‌های توقف شرکت کشتیرانی «کاسپار» یا «شرکت بحر خزری» که مسئولیت حمل و نقل مسافر و پست را در بنادر شمال به عهده داشت، بندر شهسوار بود

این شرکت دو خط منظم برای حمل و نقل دایر نموده بود:

خط اول بین بادکوبه ـ ـ بندر پهلوی

خط دوم، بادکوبه بندر آستارا ـ بندر پهلوی ـ ـ چمخاله ـ ـ ـ شهسوار ـ مشهدسر ـ بندر شاه (بندر گز یا جز) بود. که مورد فوق با استناد به پارس‌نامه در مقاله دیگری تحت عنوان «صادرات برنج از تنکابن به شوروی و چگونگی تحویل آن در زمان پهلوی» پیش از این نوشته شد (دانای علمی، ۱۳۸۳، گیلان ما: ۱۱۳ الی ۱۱۶)

گمرگ و دیده‌بانی تنکابن (ساختمان کنونی اداره قند و شکر) در خیابان سپهسالار (شیخ فضل‌الله نوری) قرار گرفته بود. ساختمان محکم آن توسط مهندسین کشور سوئیس ساخته شد که در آن زمان به عنوان زیباترین و بهترین ساختمان ناحیه معروف بود. در وسط آن ساختمان، دودکشی را به گونه‌ای طراحی و ساخته بودند که تمام اتاق‌ها را گرم نگاه می‌داشت

می‌گویند در آنجا چراغ راهنمایی را بر روی میله آهنی به ارتفاع بلند قرار داده بودند که در هنگام شب، مسئولان کشتی‌ها، از طریق آن، مسیر خود را مشخص می‌کردند

در روبه‌روی گمرگ تنکابن، باغ معروف سپهسالار قرار داشت که سپهسالار تنکابنی برای خود در آنجا خانه‌ای ساخته بود که به ضرس قاطع می‌توان گفت، جزء اولین ساختمان‌های بخش جلگه‌ای بوده است. می‌گویند: برای ساخت آن، گِل و بعضی از مصالح آن را از شهر خرم‌آباد به آنجا آوردند نوع معماری آن سنتی، همراه با تِلاری در ایوان طبقه بالا قرار دارد (تصویر یک)

در زمان پهلوی اول آن باغ توسط اداره املاک تصرف شد که پس از آن به نام دفتر املاک اشتهار پیدا کرد و مردم برای دادن مالیات برنج از مناطق دور به آنجا می‌رفتند. دیوار آجری باغ سپهسالار هنوز هم وجود دارد. آن دیوار به دستور شخص سپهسالار و با نظارت مستقیم وی توسط روس‌ها ساخته شد که طرح و سازه آن به طریقی است که

در سرتاسر دیوار دیده می‌شود و در بالای آن دیوار سفال‌هایی قرار دارد. (تصویر دو)

در زمان پهلوی اول بخشی از حصار آن باغ توسط مهندسین آلمانی با طرحی نو به شکلی زیبا در منطقه ساخته شد. آن‌ها نرده‌هایی را به صورت بیضی آماده کردند و بر روی سنگ‌هایی که از منطقه دو هزار به وسیله قاطرها آورده بودند قرار دادند که هنوز بخشی از آن نرده‌ها دیده می‌شود. در مجموع می‌توان گفت طرح دیوار و نرده، «روسی» «آلمانی» است.

زمانی دیوار اداره چای کنونی یا کارخانه برنج‌کوبی اداره املاک قدیم (خیابان میرزا طاهرتنکابنی)، توسط آلمانی‌ها ساخته شد که دقیقاً شبیه دیوار نرده‌ای باغ سپهسالار بود و چنان که قبلاً عنوان کردیم، آن را هم آلمانی‌ها ساخته بودند. (تصویر سه)

انبار اداره املاک در میدان سپهسالار (میدان ورزش کنونی) جنب اداره دخانیات فعلی قرار داشت که ریاست اداره املاک آن موقع با اسفرجانی نامی بود.

بعد از انبار اداره املاک به سوی دریا، سمت غرب خیابان، اداره نظمیه (شهربانی) بود که مکان آن با بانک کشاورزی مرکزی قابل انطباق است که حدود آن، تا سینما ایران کنونی را شامل می‌شد. مکان دیده‌بانی شهربانی هم در انتهای بانک کشاورزی بود.[1] در روبه‌روی جایگاه کنونی مدرسه فاطمةالزهرا(س) (رضا شاه کبیر سابق) باز هم انبار بزرگ شالی اداره املاک قرار داشت.

در روبه‌روی باغ سپهسالار (مکان کنونی سالن ورزشی امام رضا) پارکی قرار داشت که درخت‌های کاج و سرو همراه با گل‌های زیبا و رنگارنگ، جلوه و شکوه خاصی به منطقه می‌دادند، مخصوصاً اضافه نمودن فواره‌ای در داخل پارک که در آن زمان برای مردم تازگی داشت، باعث شده بود تا از اطراف و اکناف برای تفریح و تفرج به آنجا می‌آمدند.

در خیابان سپهسالار، مکان فعلی هفده شهریور (حافظ قدیم) پارکی موسوم به «باغ ملی» بود که وسعت آن از حدود بیمارستان تا ژاندارمری را شامل می‌شد. در وسط آن پارک، سایبانی چتری در حدود ده متر قرار داشت که در زیر آن صندلی‌های نهاده بودند. گاهگاهی بعضی از سخنرانی‌ها در آن مکان سرپوشیده انجام می‌گرفت. در این پارک علاوه بر گل‌های رنگارنگ و زیبا، دارای فواره‌ای هم بود که به زیبایی پارک می‌افزود

---

۱. اداره نظمیه یا شهربانی شهسوار بعد از مدتی بعد از مدتی در نزدیکی‌های مسجد جامع شهسوار، خیابان عارف (انقلاب کنونی) به خانه آقای ملکوتی انتقال یافت. پس از آن به مکان فعلی در جنب پل چشمه کیله منتقل گردید و ساخت ساختمان فعلی در سال ۱۳۱۶ شمسی انجام گرفت وبه ثبت سازمان میراث فرهنگی رسیده است.

که هنوز بقایای آن فواره موجود می‌باشد. جنب کودکستان دولتی مریم (روبه‌روی منزل آقای رحیم‌زاده رئیس دبیرستان شاهین سابق، دویست متر مانده به ژاندارمری تنکابن)

چنان که قبلاً یاد آور شدیم خیابان محمدرضا شاه یا تختی کنونی را می‌توان اولین خیابانی دانست که از لحاظ موقعیت اقتصادی، نقش بسزایی در پیشرفت شهر داشت. پس از آمد و رفت تجار روس به آن منطقه کم‌کم عده‌ای از مردم طالقان مغازه‌هایی را برای خود در آنجا دایر کردند که عمده فعالیت آن‌ها بیشتر در کارهای خرید و فروش برنج بود.

در سمت غرب خیابان در مکان فعلی مسجد آذربایجانی‌ها، تاجری روسی به نام الکساندراف، چند دکان و انبار شالی داشت. مدتی بعد یک پزشک به نام «یزد نیک» که طبیب حاذقی بود در همان نزدیکی مطبی را برای خود دایر کرد که آمدن او در آن هنگام برای مردم ناحیه نعمتی محسوب می‌شد.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از ساخت مغازه‌های الکساندر روسی، چند مغازه توسط یک تاجر ایرانی به نام تویسرگانی ساخته شد که در آن زمان او بزرگ‌ترین واردکننده ظروف چینی از کشور روسیه بود. وی نماینده‌ای از طرف خود به نام «لیاری» در شهسوار به عنوان مسئول تام‌الاختیار قرار داد. او علاوه بر تجارت، بیشتر ظروف وارداتی را توسط اقوام نزدیک و آشنایانش به مغازه‌ای که در میدان تنکاین در بخش جنوبی میدان (طبقه پایین چلوکبابی آقای طوبایی)، انتقال داد و ظروف چینی را به مردم عرضه کرد که به تدریج آن گروه در میدان شهسوار به «لیاری های شهسوار» معروف شدند.

پس از انتقال چند اداره مهم از جمله فرمانداری از خرم‌آباد به بندر شهسوار، پیشرفت این شهر شتاب بیشتری گرفت که ساختمان‌های نوبنیاد یکی پس از دیگری ساخته شد که می‌توان از طرح ساخت مغازه‌هایی به تعداد پنجاه یک باب، نام برد که توسط اداره املاک در زمان اسفرجانی در خیابان تختی (در سمت شرق) به مرحله اجرا درآمد که در آن زمان به آن مغازها «پنجاه و یک در»، می‌گفتند. البته درب بیشتر مغازه‌ها از چوب ساخته شده بود (تصویر چهار)

می‌گویند: برای ساخت مغازه‌های پنجاه و یک در، از استاد کارهایی که در منطقه مشهور و معروف بودند یاری گرفتند.

بعدها در همین خیابان محمدرضاشاه، انبار شالی الکساندر اوف روسی تخلیه شد و به جای آن کارخانه قند، توسط آقای بالایی تأسیس گردید و رفته‌رفته زورخانه‌ای هم در مکان فعلی مسجد آذربایجانی‌ها ساخته شد که باستانی کارهای قدیمی می‌گویند:

شخصی به نام حسن اسلامی از شهر لاهیجان به شهسوار آمد و اولین زورخانه این شهر را دایر کرد.

در میدان ژاندارمری (شهید شیرودی) در مکان فعلی آموزش پرورش، قبرستان عمومی شهسوار محل قرار داشت. علاوه بر آن، قبرستان قدیمی دیگری در بلوار امام رضا غربی، روبه‌روی خیابان وحدت یا شهرک ستوده، در بخش شمالی دایر بود.

در مسیر خیابان اصلی شهر یا جمهوری کنونی مخصوصاً قسمت شرقی آن پر از درخت‌های جنگلی و انار شمشاد و بوته‌های تمشک بود که گویند در هنگام شب کسی جرئت قدم زدن در آن مسیر را به خود نمی‌داد

آقای جعفر مسعودی می‌گوید، تنها مسیر اصلی که کمی آباد و قابل ایاب و ذهاب بود مسیر سبزه‌میدان بود که به خیابان سپهسالار (فضل‌الله نوری) متصل می‌شد که از آنجا هم به خیابان تختی کنونی راه داشت. او همچنین در رابطه با مراحل اولیه ساخت پل چشمه کیله می‌گوید: قبل از اینکه پل چشمه کیله ساخته شود حمامی قدیمی به نام حمام سپهسالار در آنجا قرار داشت که مکان آن دقیقاً با ستون دوم بخش غربی پل، قابل انطباق است که برای ساختن پل کنونی حمام را خراب کردند.[1]

ساخت پل بزرگ تنکابن به نام «چشمه کیله» که به واسطه رود خروشان چشمه کیله که از همان محل می‌گذشت نام‌گذاری شد که آن کار باعث گردید تا راه ارتباطی شرق و غرب یا شهرهای همجوار به سهولت انجام گیرد، که یکی از عوامل گسترش شهسوار به واسطه آن پل بوده است که لازم می‌دانیم مجملی از چگونگی ساخت آن را با امکانات محدود آن دوره باز می‌گوییم

مسئولیت ساخت این پل توسط «مسیو پاسره» فرانسوی که پیش از آن پل سپید رود را ساخته بود انجام گرفت. ساخت آن از سال (۱۳۰۸ ش) شروع و تا سال (۱۳۱۱ش) ادامه یافت. شرکت «اشکودا» یا شرکت هیجده آلمان هم مراحل اجرایی آن را عهده‌دار گردید. می‌گویند: در هنگام ساخت سه بار این پل فروکش کرد

سنگ و دیگر وسایل مورد استفاده از کبود کلایه و دو هزار تنکابن به وسیله قاطر و اسب، بدان جا آورده شد. آلمانی‌ها سنگ‌ها را به صورت خاصی تراشیدند و در زیر طاق پل قرار دادند که از قرار دادن سنگ‌های تراشیده شده در کنار هم، گلی ساخته شد

---

۱. آقای جعفر مسعودی ملقب به جعفرالسلطان پسر میرزا کریم مسعودی (فقیه) که مادرش دختر امیر اسعد خلعتبری است به عبارت ساده‌تر وی نوه دختری سپهسالار تنکابنی می‌باشد.

که ساخت این گُل‌های سنگی در سرتاسر، یا در طول پل بخش شمالی و جنوبی انجام گرفت که به اصطلاح می‌گفتند: گلکاری گردید. طول این پل ۱۲۳ متر عرضش ۶ متر (بعداً چند متر بر پهنایش افزودند) و ارتفاعش هم ۵ متر می‌باشد با توجه به اینکه قبلاً دربارهٔ تاریخچه پل نوشته‌ام تکرار آن را دیگر ضروری نمی‌دانم. (دانای علمی، ۱۳۸۱، گیله‌وا: ۲۵)

در بلوار دکتر علی شریعتی در کنار رودخانه چشمه کیله، مکان ماهی‌فروشی مخصوصی بود که اصطلاحاً به آنجا بس (bas)[1] می‌گفتند شخصی به نام علی‌اصغر بالایی، آن مکان را از دولت کرایه کرده بود و ماهی‌های منطقه را تأمین می‌کرد. ماهی‌ها پس از خروج از «بس» در مکانی محصور شده از چوب‌های نازک به ابعاد ۵ × ۵ در میان آب نگاهداری می‌شدند و مشتری‌ها و طالبان ماهی در آنجا ماهی زنده را نسبتاً ارزان‌تر از دیگر مکان‌ها تهیه می‌کردند

بعد از پل چشمه کیله به سوی میدان شهر، جهت شمالی خیابان رضا شاه (جمهوری کنونی)، مغازه‌هایی که در آن زمان به کسب و تجارت مشغول بودند برای مزید اطلاع و آگاهی به ترتیب یادی می‌شود

ابتدا حجره جباری بود، که در طبقه دوم آن حجره اداره ثبت اسناد و املاک قرار داشت که در جنب آن تجارتخانه چای و برنج کریم صیادی و در کنار آن هم عکاسی آرتوش روسی بود. در نزدیک میدان (مکان کنونی کتابفروشی فردوسی) مهمان‌خانه آرمیده قرار داشت که در طبقه دوم، تمام مغازه‌های فوق‌الذکر تا اداره مالیه (اداره دارایی کنونی) دفتر اداره چای شهسوار و حومه بوده که رتق و فتق اداری در آنجا انجام می‌گرفت. در پشت ساختمان‌های نام برده شده بازارچه قدیمی وجود داشت که بیشتر محصولات کشاورزی روستاییان در آنجا به فروش می‌رفت که به «شیطان بازار» اشتهار داشت البته این بازار هنوز هم پابرجاست و به «شیطان بازاری»[2] معروف است.

در سمت جنوبی خیابان رضاشاه، کارخانه چای‌سازی حاجی دایی، دایر بود که نسبت به مغازه‌های هم‌جوار فعالیت بیشتری داشت.

در سمت شرقی میدان اصلی شهر اداره مالیه (اداره دارایی) و در سمت غربی میدان،

---

۱. بس (bas) ـ برای درست کردن آن سه پایه‌هایی چوب‌های فرص و محکمی را در مسیر رودخانه قرار می‌دادند و آن گاه از ناحیه وسط، یا میانی آن سه پایه، رو به طرف پایین یا رودخانه، چوب‌های به فواصل نزدیک کنار هم قرار می‌دادند که بر اثر جریان رودخانه ماهی‌ها در پشت آن چوب‌ها جمع می‌شدند و ماهی‌گیران پس از گرفتن آن ماهی‌ها، آن‌ها را در مکانی به نام جار (râj) می‌گذاشتند.

2. Šey-tân - bâ-zâ -ray

دفتر گاراژی قرار داشت که امتداد آن تا مسجد بازار کنونی ادامه می‌یافت.

از اتوبوس‌های اولیه آنجا می‌توان از «کشور تور» و «اتو تاج» نام برد. در طبقه دوم گاراژ هم سربازخانه‌ای قرار گرفته بود که از مناطق رودسر تا نوشهر و حوالی آن برای امور سربازی و غیره بدان جا می‌آمدند.

گاراژی هم در جنوب شرقی میدان بود، معروف به «گاراژ طالقانی» که بخش اعظم آن منطقه را در بر می‌گرفت، در طبقه دوم این گاراژ مهمانخانه ملکوتی قرار داشت و در نزدیکی نبش میدان (جنب تعاونی کنونی) مغازه تویسرگانی بوده که لیاری‌ها در آنجا خرید و فروش می‌کردند که دربارهٔ آن‌ها قبلاً توضیح لازم داده شد. در طبقه فوقانی، تلفن‌خانه‌ای قرار داشت که مراجعین از تلفن هندلی استفاده می‌کردند و مسئول آنجا شخصی به نام دریایی سبزه میدانی بود.[1]

دادگاه شهسوار در جنوب غربی میدان بوده که بیشترین شکایات را از مناطق دور نزدیک، بنا به گستردگی و مرکزیت بدان جا می‌آوردند. مدرکی در رابطه با دعوای حقوقی افرادی، نزد نگارنده موجودی باشد که در آن مدرک از رحیم‌آباد تنکابن (نزدیک رودسر) نام برده شده است.

بعد از مدتی به علت گسترش شهر و افزایش جمعیت، در سال ۱۳۱۶ بیمارستان پهلوی شهسوار (شهید رجایی کنونی) در مکان کنونی ساخته شد که جوابگوی بیماران بود

سمت جنوبی این خیابان بعد از میدان ابتدا، شهرداری شهسوار قرار داشت که آن را در سال ۱۳۱۴ساختند. البته شهرداری و فرمانداری در یک ساختمان به کارهای ارباب رجوع رسیدگی می‌کردند. (شهرداری در طبقه اول و فرمانداری در طبقه دوم)

در خیابان گلیجان سابق (طالقانی) روبه‌روی بیمه ایران مکان آتش نشانی شهسوار بود که شخصی روسی به نام نیکلا با ماشین روسی آتش‌نشانی خود، به فعالیت مشغول بود. در آن مکان هم به واسطه نوع کار، همیشه منبع‌های بزرگی مملو از آب را در جلوی آتش‌نشانی قرار می‌دادند، تا اگر مکانی آتش گرفت برای خاموش نمودن آتش آماده باشند. در پشت آتش‌نشانی (بازار روز کنونی) هم مدرسه‌ای قدیمی به نام «دیانت» قرار

---

۱. آقای صمصام‌الدین علامه در این مورد نوشته است: اولین فردی که یک دستگاه مغناطیس پانصد شماره‌ای را در شهر شهسوار تأسیس نمود آقای کاظم شهیدیان بود که پس از ایشان آقای عزیز الله مشکینی مسئول اداره تلفن همگانی گردید پس از وی آقای رجبعلی دریایی مسئولیت تلفنی تنکابن را عهده‌دار بوده است (تاریخ جامع تنکابن: ص ۳۱۴)

البته نکته‌ای که باید یادآوری شود، این است که قبل از آوردن تلفن یا تلگرافخانه به شهسوار مدت‌ها قبل از آن یعنی در زمان قاجاریه اولین تلگرافخانه در شهر خرم‌آباد افتتاح گردیده بود به قول رابینو: تلگرافخانه‌ای دارد (منظور شهر خرم‌آباد) که آنجا را به رشت مربوط می‌سازد (سفرنامه مازندران و استرآباد:۵۳)

داشت. با توجه به اینکه میدان گلیجان (هفت تیر) هم یکی از میدان‌های قدیمی تنکابن بود که روستاییان از مکان کوهستانی خود قبل از ورود به شهسوار با اتوبوس‌های آن موقع ابتدا در آنجا پیاده می‌شدند.

در بندر شهسوار علاوه بر «باغ ملی» که قبلاً دربارهٔ آن توضیحات لازم را دادیم باغ معروف دیگری با وسعت بسیار زیاد وجود داشت که به آن «باغ نظر یا باغ مَزر» می‌گفتند حدود آن از پشت شهربانی تا خیابان طالقانی کنونی نزدیک بانک صندوق تعاونی کشور، جنب مصالح ساختمانی آقای اسدی (تبدیل به بانک شده است) واقع در کوچه کاوه را شامل می‌شد.

اولین ساختمان در «باغ نظر» توسط آقای گرگانی ساخته شد که در آن زمان معروف به «خانه گرگانی» بود. آن ساختمان پس از تعمیرات هنوز پابرجاست و در کوچه گرگانی قرار دارد که فعلاً ماهنامه «شمیم شمال» در آنجا دایر است.

اداره املاک در آن زمان برای تشویق و ترغیب مردم اطراف برای استقرار و مهاجرت به شهر جدیدالتأسیس شهسوار، چند خانه در نقاط مختلف شهر ساخت که به آن‌ها «خانه روستایی» می‌گفتند که به عنوان نمونه می‌توان از خانه‌ای در جنب هلال احمر کنونی نام برد که متعلق به آقای فرحمند (فرهمند) بود. یا خانه‌ای دیگر در پشت شهربانی کنونی ساخته شد که به آقای دشتی واگذار گردید.

اکنون که تا حدودی از مکان‌های گوناگون شهسوار قدیم نوشته‌ایم دریغ است از دو محله قدیمی بندر شهسوار به نام شهسوار محل و ولمرز که نسبت به چند محله دیگر معروفیت بیشتری داشتند نام نبریم.

ولمرز: دربارهٔ نام ولمرز می‌گویند: در اصل «ولی مرز» بود که نام «ولی» یادآور نام ولیخان سپهسالار است که بیشتر آن مناطق متعلق به او بود. گویا حدود مسجد ولمرز کنونی حد و مرز املاک وی را مشخص می‌کرد.

شهسوار محل: ـ یکی از محله‌های بسیار قدیمی بود که به عقیده عده‌ای نام شهسوار برگرفته از نام اولیه این محله، که شهسوارش می‌خواندند، می‌باشد که در یانوشت شماره دو، در مورد آن تقریباً توضیح لازم داده شد. چند دهه پیش، حمامی قدیمی در جنب مسجد شهسوار محل (مسجد ساعد) قرار داشت که در زمان پهلوی دوم به علت راهسازی تخریب شد. در زمان قدیم یک رود آن محل را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. دو محله

معروف شهسوار محل به نام جیر محلی[1] و جار محلی[2] بودند و چشمه‌ای در جیر محلی حدود پانصد متری میدان ژاندارمری (شهید شیرودی) جنب ساختمان حاج خلیلی قرار داشت که به آن چشمه سر[3] می‌گفتند.

**نتیجه:**

تنکابن در ادوار گذشته منطقه وسیعی بوده که از مناطق رودسر تا حدود آمل را شامل می‌شده است که بافت کل شهری و گسترش آن بعد از سال ۱۳۱۰ خورشیدی شروع شد. یعنی از زمانی که چند اداره مهم کم‌کم، از خرم‌آباد به بندر شهسوار انتقال داده شدند، این شهر رفته‌رفته از لحاظ اقتصادی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی رشد یافت.

روند رو به رشد بندر شهسوار که زمانی بندر شهر خرم‌آباد کنونی بود را باید در رابطه با راه‌های ارتباطی جدید آن زمان جست، زیرا طرح جاده‌سازی جدید و منسوخ شدن راه‌های قدیمی همراه با ارتباط گسترده‌تر دریایی، مناسبات جدیدتری را به دنبال داشت، که در پی آن، دستور انتقال تدریجی ادارات مهمی که در خرم‌آباد قرار داشتند به بندر شهسوار داده شد و دیگر شرایط، باعث شد که خرم‌آباد آن مرکزیتی که قبلاً دارا بود از دست داد.

ارتباط بندر شهسوار با شهرهای بندری و شوروی سابق و به شناخته شدن به عنوان مرکز مناطق دیگر، باعث شد که بندر شهسوار کم‌کم گسترش یابد

در انتها از پدر بزرگوارم مرحوم حسین دانای علمی که با صبر و حوصله بسیار، بیشتر مطالب شفاهی دربارهٔ این موضوع را در اختیارم قرار داد و همچنین دیگر یارانی که مرا در نوشتن این بخش یاری رساندند تشکر می‌کنم.

---

1 . jir-ma - ha - lay
2 jār - ma-ha-lay
3 . ČeŠ -me-sar

**منابع:**


۱. آملی، اولیاالله، (۱۳۱۳). تاریخ رویان، به کوشش عباس خلیلی.

۲. بارتولد، و، (۱۳۵۸). تذکره جغرافیای ایران، ترجمه حمزه سردادور، چاپ دوم، تهران: نشر توس.

۳. خلعتبری، محمدرضا، (۱۳۵۴). خاندان خلعتبری، نشر.

۴. دوستخواه، جلیل، (۱۳۶۴). اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت، از گزارش استادپور داود، چاپ پنجم، تهران: انتشارات مروارید.

۵. رابینو، هـ ـ ل، (۱۳۶۵). سفرنامه مازندران و استرآباد، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۶. علامه، صمصام‌الدین، (۱۳۷۷). تاریخ جامع تنکابن، چاپ اول، انتشارات تنکابن.

۷. لغت‌نامه دهخدا، (۱۳۷۷). زیر نظر دکتر معین و سید جعفر شهیدی جلد ده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۸. معصوم شیرازی، محمد، (۱۳۸۲). طرائق‌الحقایق، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: انتشارات سنایی.

۹. نوشین، عبدالحسین (۱۳۵۴). چالوس، تهران: چاپ نقش جهان.

۱۰. یوسفی‌نیا، علی‌اصغر، (۱۳۷۲). تاریخ تنکابن، چاپ اول، تهران: نشر قطره.

مقالات:

۱. دانای علمی ـ جهانگیر (۱۳۸۱). تاریخچه ساخت پل بزرگ تنکابن (پل چشمه کیله)، ماهنامه گیله‌وا، سال یازدهم ش۶۷، صاحب امتیاز م. پ. جکتاجی، ص ۲۵.

۲. ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ، (۱۳۸۳). صادرات برنج از تنکابن به شوروی و چگونگی تحویل آن در زمان پهلوی اول، گیلان ما، صاحب امتیاز دکتر محمدعلی فائق سال پنجم، پیاپی ۱۷، صفحات ۱۱۳ الی ۱۱۶.

۳. ؟، (سال ۱۳۰۸ خورشیدی). نقلیه بحر خزر، سال‌نامه پارس، ۲۷۵.

۴. مشایخی، حبیب (۱۳۷۲). وجه تسمیه تنکابن، فصلنامه تنکابن، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.


www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

# تصاویر

(تصویر یک-منزل سپهسالار تنکابنی)

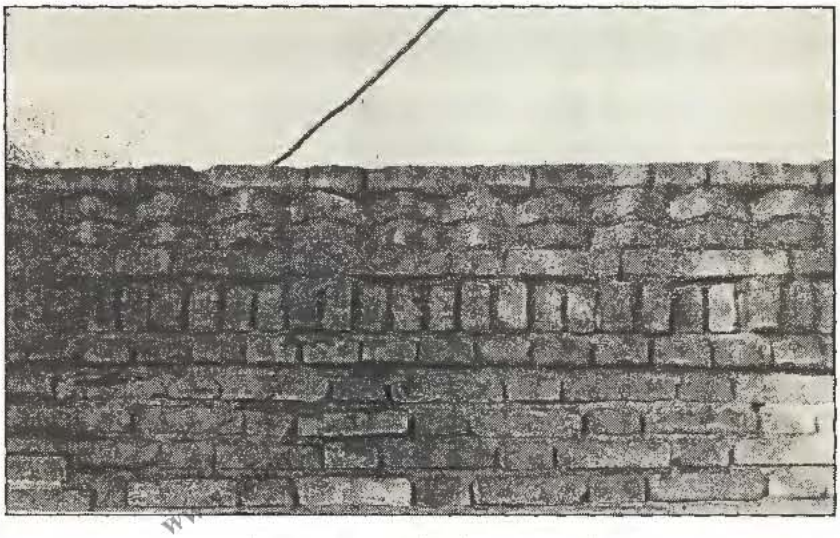

(تصویر دو ـ دیوار ساخته مهندسین روسی)

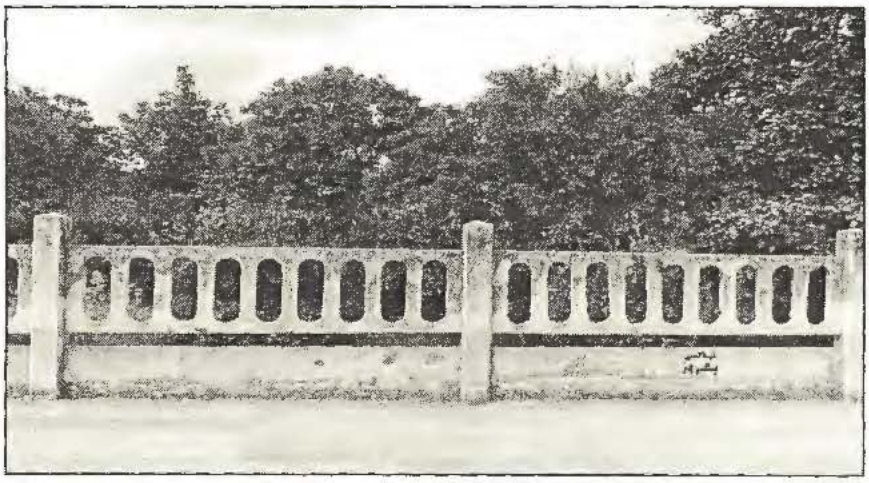

(تصویر سه ـ بخشی از دیوار باقی مانده اداره چای تنکابن ساخته مهندسین آلمان)

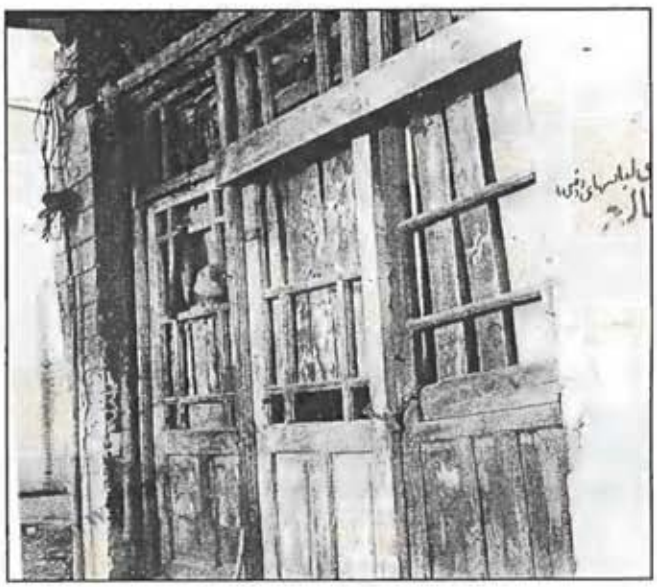

(تصویر چهار ـ پنجاه و یک در)

تبرستان
www.tabarestan.info

# نقش تنکابن` در حدود و ثغور گیلان و مازندران[1]

**چکیده مطلب:**

تنکابن در ادوار گذشته جزء مناطق آماردها بود که منطقه آن از شرق سفیدرود تا آمل را شامل می‌شد. این قوم در زمان ساسانیان به علل جنگ‌ها و امتزاج اقوام دیگر هم‌جوار، کم‌کم نامشان به فراموشی سپرده شد یا از بین رفتند.

بعد از اسلام تنکابن گاهی اوقات شامل مناطق حکام پادوسپانی یا منطقه رویان محسوب می‌شد زمانی حکمرانانش به طور مستقل به حکمرانی می‌پرداختند که نمونه‌اش در زمان حکومت المؤید بالله است که حتی منوچهر وشمگیر در برابر او سر به تعظیم و اطاعت فرو آورده بود. یا در دورانی دیگر جزء قلمرو حکومت کیائیه بوده که در ابتدا حکومت را از منطقه سخت‌سر یا رامسر شروع کردند که جزء مناطق تنکابن به حساب می‌آمد.

در زمان صفویه مردم تنکابن همچنان معتقد به مذهب زیدیه بودندکه در آن دوران مذهب زیدیه را رها کردند و مذهب امامیه را پذیرا شدند.

به هر روی تنکابن در اکثر اوقات و در دوران‌های مختلف، گاهی جزء منطقه گیلان و

---

۱. بخش‌هایی از این نوشتار قبلاً به دوستانی که در پی چاپ کتاب خویش بوده‌اند داده شد که در مقدمه یا در بخش مربوط به موضوع مورد نظر به چاپ رسید.

در زمانی دیگر به مناطق مازندران تعلق داشته است و به علت اینکه در بیشتر مواقع در مرز فی‌مابین گیلان و مازندران قرار داشت. گاهی حکام معزول شده‌ای که بنا به عللی نمی‌توانستند در مناطق خویش زندگی کنند یا از خانه و کاشانه خود متواری می‌شدند با خانواده‌های خود، به منطقه تنکابن می‌آمدند و مدتی در این مناطق زندگی می‌کردند که اگر شانسی دگر بار به آن‌ها روی می‌آورد دوباره در شرایطی مناسب به منطقه خویش بازمی‌گشتند.

با توجه به نکات نوشته شده، تنکابن در بیشتر اوقات، جزء مناطق گیلان محسوب می‌شد تا اینکه در زمان آقا محمد خان، جد بزرگ خاندان خلعتبری به نام مهدی بیک در هنگام لشکرکشی خان قاجار به گیلان به او کمک کرد که سرانجام آن کشته شدن هدایت‌الله خان رشتی بود، در پی آن مردم گیلان از تنکابنی‌ها متنفر شدند که عاقبت این اختلاف باعث شد تا به دستور آقا محمد خان، تنکابن از گیلان جدا و به مازندران ملحق شود، که بعد از آن تنکابن، کلاستاق و کجور را به نام «محال ثلاث» نام نهادند که مرکزیت آن در تنکابن و فرمانداری آن در شهر خرم‌آباد تنکابن قرار داشت.

**کلید واژه‌گان:**
آماردها ـ علویان زیدی ـ حدود تنکابن ـ محال ثلاث

تبرستان
www.tabarestan.info

**مقدمه**

تنکابن یکی از مناطقی بوده که در طول تاریخ همواره با مناطق غربی مازندران و شرق گیلان در ارتباط بود که همین نزدیکی و احیاناً ازدواج و فامیل شدن مردم این مناطق با یکدیگر باعث می‌شد تا آداب و رسوم هم دیگر را پذیرا شوند به همین دلیل است که پس از گذشت قرن‌ها در بیشتر موارد، نزدیکی خاصی در بین مردم تنکابن با شرق گیلان که زمانی جزء تنکابن قدیم محسوب می‌شد دیده می‌شود که به تبع آن نزدیکی بسیاری در میان آواها و ترانه‌ها مناطق یاد شده، دیده می‌شود که در کل بیان‌کننده ایده‌ها و آمال و آرزوهای این مردم می‌باشد. گرچه در طول دوران گوناگون، تصمیم یا زور شمشیر حاکمی، مناطقی را از هم جدا می‌کرد اما هیچ‌گاه شمشیرها نتوانست دوستی و مروت و آداب مردم را از هم جدا کند.

در دوران باستان منطقه تنکابن همانند دیگر مناطق همجوار تحت نام آماردها نام برده شده است.

در دوران پس از اسلام، منطقه تنکابن تحت تسلط سلسله‌های متفاوت گیلان و مازندران قرار داشت یا در زمانی دیگر حکومت آن به طور مستقل اداره می‌شد که در این نوشتار به طور مجمل از دوران باستان تا زمانی که تنکابن به عنوان حد و مرز گیلان و مازندران، شناخته شد مطالبی را باز می‌گوییم. با توجه به اینکه در طول جنگ‌های بین

حکام گیلان و مازندران گاهی اوقات منجر به پیشروی یا عقب نشینی حاکمی می‌شد؛ بنابراین منطقه نمک‌آبرود در بیشتر مواقع به عنوان حد و مرز شناخته می‌شد که به طور مجمل از بعضی وقایع و موارد در ارتباط با موضوع مورد بحث یاد می‌شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

### آماردها

نخستین مردمی که در گذشته‌های دور در مناطق تنکابن زندگی می‌کردند قوم آمارد بودند که حملات ایذایی آن‌ها، چنان اسکندر را درمانده کرد که وی مجبور به صلح شد.

این قوم در زمان اشکانیان، فرهاد اول (اشک پنجم) در سال ۱۸۱ ق ـ م از او شکست خوردند و فرهاد اول آن‌ها را به دربند خزر یا سر دره خوار در شرق ورامین کوچانید (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۲۳۵۹ و ۲۳۶۸).

### آماردها در زمان ساسانیان

در زمان ساسانیان از آماردها اطلاعات آن چنانی تا کنون به دست نیامده به جز چند مورد کوتاه که امید است در آینده به اطلاعات بیشتری دست یابیم.

پس از کوچ داده شدن آماردها توسط فرهاد (در زمان اشکانیان) آن‌ها به مرور چنان ضعیف شدند که دیگر نتوانستند آن انسجام و قدرت گذشته را باز یابند. به نوشته خوچکو: «گیل‌ها که از اخلاف کادوسیان بودند در زمان «ژوستینین» امپراطور روم چنان نیرویی کسب نموده بودند، بر آماردها تاخته و پس از شکست دادن این قوم، توانستند دوباره بر ارتفاعات شرقی گیلان که زمانی توسط آماردها تصرف شده بود، دست یابند» (سرزمین گیلان، ۱۳۵۴: ۴۲)

چنان که در تقسیمات ایران در زمان ساسانیان سرزمین دیلم از قزوین تا کلاردشت امتداد داشت (گذشته‌های دور گیلان و مازندران، ۲۵۳۶: ۴۵)

بعد از آن دیگر از قوم آمارد در مدارک تاریخی یادی نمی‌شود و به مرور در زمان ساسانیان سلسله‌های کوچک و بزرگی جایگزین آن اقوام گردیدند.

در زمان اردشیر بابکان حکومت فرشوادگر که شامل گیلان ـ دیلمان ـ رویان می‌شد به چشنسف شاه یا گشنسف شاه، پور اسفندیار شاهزاده طبرستان داده شد (تاریخ طبرستان ـ رویان ـ مازندران، مقدمه مشکور، ۱۳۶۱: سیزده)

**حد و مرز در دوران گاوبارگان و دابویگان و پادوسپانان**

در دوران گاوبارگان،[1] شهر ساری توسط پسر دابویه به نام فرخان، ساخته شد و حکومت گیلان و مازندران متعلق به آن‌ها بود. سلسله آن‌ها تا ۱۱۶ هـ ـ ق و به روایتی تا سال ۱۴۴ هـ. ق ادامه یافت و تخت‌گاه آن‌ها در فومن قرار داشت. بنابراین منطقه تنکابن تحت نفوذ آنان محسوب می‌شد.

بعد از اسلام این منطقه زمانی جزء منطقه رویان[2] محسوب می‌شد که حکام پادوسپانی بر این منطقه حکمرانی می‌نمودند.

پس از شکست خورشید شاه آخرین بازمانده دابویگان، توسط عمربن العلاء و خودکشی وی، پادوسپان پسر خورزاد (۱۴۵ ـ ۱۰۵) هـ. ق به گیلان حمله‌ور شد و آنجا را پس از آنکه به تصرف در آورد به مقر حکومت خویش یعنی رویان ملحق کرد (اعظمی سنگسری، ۱۳۵۴: ۱۶). تنکابن در آن زمان، جزء منطقه رویان محسوب شد.

**حد و مرز در زمان علویان زیدی**

در زمان حسن بن زید یا داعی کبیر با همبستگی مردم گیل و دیلم و رویان، او عمال خلیفه را به عقب‌نشینی واداشت که در پی آن طبرستان ـ گیلان ـ دیلمان تحت حکومت او قرار گرفت (۲۵۲ هـ. ق)؛ بنابراین؛ تنکابن در آن زمان به گیلان تعلق نداشت.

ناصرالحق اطروش در سال ۳۰۱ هـ. ق ـ به همراهی مردم گیل و دیلم به طبرستان لشکر کشید و محمودبن صعلوک را در ناحیه آمل شکست داد و حیطه فرمانروایی خود را از سفیدرود تا آمل گسترش داد که به تبع آن تنکابن جزء قلمرو گیلان قرار گرفت (تاریخ

---

۱. دابویگان:
دابویه پسر گیل گاوباره بود، حکومت او در سال ۴۰ هـ. ق شروع شد.

۲. رویان: اسماعیل مهجوری درباره حدود رویان می‌نویسد: بخش باختری طبرستان شامل نواحی تنکابن ـ نوشهر ـ چالوس ـ نور ـ کجور ـ رودبار و طالقان می‌شده است که بعدها بخش جنوبی یعنی رودبار و قزوین از آن جدا شدند و به شهرستان قزوین و تهران پیوستند (اسماعیل مهجوری، ۱۳۴۲: ۴۰).

طبرستان ـ رویان ـ مازندران: ۱۴۵)

زمانی منطقه تنکابن به عنوان یک منطقه مستقل اداره می‌شد که علویان زیدی المؤیدی یا علویان تنکابن در قرن پنجم بر این ناحیه به حکومت مشغول بودند. حیطه متصرفات آن‌ها از غرب، (حدود لنگرود) و از شرق تا آمل را شامل می‌شده است که منوچهر (آل زیار) به احمد بن حسین معروف به المؤید بالله حتی خراج پرداخت می‌کرد. مقر حکومت المؤید بالله در لنگا بود که پس از فوتش او را در همان جا دفن نمودند.

پس از وفات المؤید بالله در سال (۴۱۱ هـ. ق) تا سال (۵۲۰ هـ. ق) نزدیکان او بر نواحی گیل و دیلم فرمانروایی می‌کردند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۱۳)

تبرستان www.tabarestan.info

**حد و مرز گیلان و مازندران در زمان استنداران پادوسپانی**

پس از مدتی نواحی تنکابن و دیلمان تحت تسلط استنداران از شاخه پادوسپانان قرار گرفت، زیرا استندار کیکاوس، «پسر هزار اسب» از طرف شاه غازی رستم پسر علاالدوله باوندی حاکم تبرستان به حکومت دیلمستان منصوب شد (سنگسری: ۴۰ و ۴۱). که به تبع آن تنکابن در آن زمان جزء حکومت حاکم رویان قرار گرفت

پس از کشته شدن هزار اسب به دست «اردشیر باوندی»، حکومت رویان به «زرین‌کمر پورجستان» واگذار گردید و پس از او شرف‌الدوله بیستون (۶۱۰ الی ۶۱۵) بر رویان حکومت می‌کرد. در همان اوان مردم گیلان بر آن شدند تا خود را از زیر سیطره استنداران نجات دهند که بیستون چنان شکست سختی به آنان وارد کرد که هرگاه صدای طبل در گیلان به گوش می‌رسید آنان با ترس و وحشت فریاد برمی‌آوردند که رستمداریان آمدند (ظهیرالدین مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۰)

در زمان استاندار شهر اکیم پسر نماور دوم (۶۴۳ الی ۶۷۱)، دیلم و تنکابن جزء فرمانروایی استنداران محسوب می‌شد (قرن هفتم) درآن زمان فرمانروایان گیلان عزم خود را جزم کردند تا دیلم را از حیطه حکومت او خارج نمایند؛ بنابراین با لشکریان بسیار به سوی منطقه رویان حمله‌ور شدند که شهر آکیم مجبور شد تا به حوزه نمک‌آبرود عقب‌نشینی نماید (۶۴۰ هـ. ق) که مبوک گیلان بیش از آن نتوانستند پیشتر روند که در آن هنگام مرز جدید گیلان و مازندران «نمک‌آبرود» قرار گرفت که به تبع آن تنکابن جزء حکومت گیلان محسوب می‌شد (گیلان و دیلمستان، ۱۳۶۱: ۳۲)

پس از مرگ شهر آکیم (۶۷۰هـ. ق) حد و مرز گیلان و رستمدار گاهی دچار تغییرات و به سود یکی از طرفین می‌شد، چنان که در زمان نصیرالدوله شهریار پسر شاه کیخسرو

(۷۱۷ الی ۷۲۵ هـ. ق)، حیطه فرمانروایی‌اش را تا دیلمان ـ گرجیان ـ تنهیجان (تمیجان)، اشکور گسترش داد (اعظمی سنگسری، ۱۳۵۴: ۶۹)

**حد و مرز در زمان کیائیان**

حد و مرز گیلان در قرن‌های هشتم و نهم و دهم و در زمان کیائیان نیز به همان نمک‌آبرود منتهی می‌شد چنان‌که در زمان تیموریان و ماجرای تعقیب لشکریان تیمور و فرار اسکندر شیخی، دلاور مازندرانی، از دست آن‌ها، از سرحد تنکابن یاد شده است به نوشته سید ظهیرالدین مرعشی: «چون لشکر منصور در عقب او رسیدند خود و فرزند بزرگ بازگشتند و جلادت و مردانگی می‌نمودند تا عورت و اطفال بدر رفتند واو خود نیز بر دهان امیر وفادار زد و چند عدد دندان مشارالیه را شکست و از اسب فرود آمد و اسب خود پاشنه کرد بیرون رفت لشکر در عقب او تا کنار نمکاوه رود که سرحد تنکابن است رفتند و او را چون نیافتند بازگشتند» (تاریخ طبرستان، رویان، مازندران: ۲۴۲)

«چون در غره جمادی‌الاول سنه هفتصد و بیست و نه حضرت سید اعلم سید رضی کیا نورالله قبره را وعده حق در رسید و برادر او سید زاهد اورع سید حسین کیا را بر تخت لاهیجان به حکومت منصوب گردانید و در سنه هشتصد و سی ملک کیومرث مخالفت با سادات گیلان کرده به سرحد تنکابن (نمکاوه ورد) هر لحظه انواع تطاول می‌نمود و سرحد کوه در ولایت الموت و آن نواحی هم انواع دست‌اندازی می‌فرمود کردن» (پیشین: ۲۸۴)

**حد و مرز تنکابن در زمان صفویه**

در زمان صفویه تنکابن تحت حکومت حکام کیائیه گیلان قرار داشت که حد و مرز گیلان و مازندران کماکان همان نمک‌آبرود یا نمک آوه‌رود محسوب می‌شد

مردم تنکابن که تا آن زمان مذهب زیدی داشتند مذهب قدیمی خود را رها کردند و به مذهب امامیه گرویدند در این دوره مردم تنکابن همگام و همراه با مردم گیلان که خواهان خلاصی از دست حکام دست نشانده شاهان صفوی بودند دست به جنبش‌هایی زدند که نتیجه‌اش قلع و قمع و کشتار وحشیانه مردم این سامان به همراه مردم گیلان بود. چنان‌که در زمان شرف‌الدین علی بدلیسی، از سرهای هزار و هشتصد تن از مردم این دیار منارها ساختند (گیلان و دارالمرز، ۱۳۵۷: ۵۰۴)

**حد و مرز در زمان زندیه**

در زمان زندیه با توجه به اینکه تنکابن در آن زمان تحت سیطره حکام گیلان قرار داشت؛

حکام این منطقه از سوی آن‌ها تعیین می‌شدند که در نتیجه، حد و مرز گیلان و مازندران همان نمک‌آبرود بود

رابینو به نقل از «گملن» در مورد تنکابن در دوران زندیه نوشته است: «در زمان زندیه حکومت تنکابن به مدت شش سال تحت حکومت ابراهیم خان عمارلو و پس از آن رستم خان عمارلو بود که هدایت الله خان رشتی فرزند حاجی آقا جمال، نوه «امیر دباج فومنی» حکمران گیلان توانست با جلب موافقت کریم خان، تنکابن را ضمیمه گیلان کند (سفرنامه مازندران و استراباد، ۱۳۶۵: ۲۳۲)

در زمان پادشاهی کریم خان زند، مهدی بیک خلعتبری که بزرگ طایفه خلعتبری بود به نیابت از مردم به واسطه ظلم و ستمی که خاندان قوی اوصلو (اصانلو) نسبت به مردم انجام می‌دادند به همراه فردی از مالکین بلوک نشتا و یکی از محترمین بلوک گلیجان به صورت محرمانه و مخفیانه به سوی شیراز، برای دیدن کریم خان زند، شاه ایران روانه شدند که حاکم تنکابن از طریق جواسیس خویش از موضوع اطلاع کسب کرد؛ بنابراین افرادی را برای دستگیری آنان گسیل کردند اما مأموران نتوانستند آنان را بیابند به همین منظور حاکم تنکابن نامه‌ای برای شاه فرستاد و از آن افراد به عنوان افراد یاغی یاد کرد.

شاکیان حکومت تنکابن پس از رنج‌های بسیار به پایتخت ایران یعنی شیراز رسیدند اما دسیسه‌چینی حاکم تنکابن و ایادی‌اش مانع از ملاقات آن‌ها با شاه می‌شد تا آنکه پس از گذشت یک ماه شاکیان توانستند در هنگام شکار با شاه دیدار کنند. شاه پس از شنیدن حکایت آن‌ها، از آن سه نفر خواست تا یک نفر را به عنوان حکمران «محال ـ ثلاث» قبول کنند که آن دو نفر دیگر، مهدی بیک را به عنوان حکمران قبول کردند. پس از آن کریم خان لقب خانی را به وی داد (سفرنامه مازندران و استراباد: ۵۱) و او را به حکومت محال ثلاث منصوب گردانید. به نوشته محمدرضا خلعتبری: «محال ثلاث از طرف شرق محدود می‌شد به علمده و اول خاک نور، از طرف شمال به دریای خزر و از طرف جنوب به شلمبار [سلمبار] مرز خاک الموت و طالقان و اول تونل و از طرف غرب محدود به سمت غربی رامسر (سامان رود خانه)».

دکتر حبیب‌الله مشایخی در مورد حدود غرب محال ثلاث در آن زمان نوشته است: «و از غرب به پل رود (پیله‌رود) که رودی است در غرب شهر کلاچای و جاری در شهرستان رودسر، می‌رسید. این مرز جغرافیایی بعدها از جانب غرب دستخوش تغییر گردید و به جای پل رود رودخانه سرخانی یا سامان رود واقع در غرب رامسر مرز محال ثلاث با

گیلان تعیین شد (مشایخی، ۱۳۷۲: ۵۰۵)

در آن زمان مرکز حکمرانی محال ثلاث، خرم‌آباد تنکابن بود که یک بخشدار و نایب‌الحکومه به کلاردشت و چالوس و یک نایب‌الحکومه به کجور فرستاده می‌شد (خلعتبری: ۲۵۳ الی ۲۵۶)

**حد و مرز گیلان و مازندران در زمان قاجاریه**

در زمانی که آقا محمد خان قاجار سپاهیانش را برای سرکوب کردن هدایت‌الله خان رشتی معروف به «اتل خان» روانه نمود، مهدی بیک به خان قاجار کمک بسیار کرد که از آن ایام تا زمان حکومت پهلوی، حکومت بر خاندان خلعتبری موروثی شد.

پس از کشته شدن هدایت الله خان رشتی مردم رشت عداوت و کینه خاصی نسبت به تنکابنی‌ها در دل گرفتند که بنا به درخواست مهدی‌بیک از آقا محمد خان، تنکابن از گیلان جدا و به مازندران پیوست که به تبع آن کلارستاق و کجور به او واگذار شد که این سه ناحیه از آن وقت به «محال ثلاث» مشهور شد (سفرنامه مازندران و استراباد: ۵۱ و ۵۲)

www.tabarestan.info تبرستان

نکته‌ای که در نوشته‌ها باید توجه کرد این است که به نوشته نویسنده کتاب خاندان خلعتبری، «محال ثلاث» در زمان کریم خان زند به مهدی بیک داده شد:

«کریم خان تبسمی کرد و گفت شکوائیه شما را خواندم مستدعیات شما را هم شنیدم، بروید بین سه نفر خود یک نفر را برای حکمرانی محال ثلاث تنکابن تعیین کنید تا دستور صدور فرمان را بدهم» (خلعتبری: ۲۵۴)

«به عرض رسانیدند و فرمان حکومتی ثلاث به نام مهدیخان خلعتبری شرف صدور یافت (خاندان خلعتبری: ۲۵۴)

رابینو تحویل «محال ثلاث» را در زمان آقا محمد خان قاجار یاد کرده است:

«طبق درخواست مهد خان، تنکابن از گیلان جدا و ضمیمه مازندران گردید و کلارستاق و کجور به مهدی خان واگذار و این سه ناحیه از آن وقت به محال ثلاث اشتهار یافت (سفرنامه مازندران و استراباد: ۵۱ و ۵۲)

به هر روی در زمان قاجار، تنکابن جزء مازندران محسوب می‌شد.

اکنون با توجه به نوشته فوق می‌توان گفت: تنکابن در بیشتر ایام جزء مناطق گیلان بوده است با توجه به اینکه در ایامی که جزء مازندران محسوب می‌شده مناطقی از شرق گیلان محدوده تنکابن محسوب می‌شد که در پی آن تأثیر فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی

مردم این سامان بر یکدیگر را نمی‌توان انکار کرد. چنان که رابینو در آنجا که از محدوده رانکوه نام می‌برد در مورد سیارستاق می‌نویسد: «ناحیه کوچکی متعلق به خان‌های تنکابن است که از گیلان جدا شده و تشکیل قسمتی داده که همه مردم آن برای تأمین آسایش خود تمایل به جدا شدن از رانکوه دارند. سیارستاق در دامنه کوه واقع شده از مغرب به پلرود و از مشرق به اشکورعلیا[1] محدود می‌شود» (گیلان ولایت دارالمرز، ۱۳۵۷: ۴۰۳)

در خاتمه این بخش، مطلب فوق بر این اساس نوشته شد تا علت گرایش مردم این منطقه به گیلان و آهنگ و اشعاری که مناطق شرق گیلان از تنکابنی‌ها می‌خوانند یا بلعکس بیشتر مورد بررسی قرار گیرد و محدوده تنکابن قدیم مشخص گردد.

www.tabarestan.info تبرستان

۱. اشکور علیا: که در کوهستان‌های جنوب رانکوه «بالا ولایت» نامیده می‌شود و از جنوب به رود بار قزوین و از مغرب به اشکور سفلی و از مشرق به بالا اشکور تنکابن محدود است (گیلان ولایت دارالمرز: ۴۰۳).

**نتیجه:**

تنکابن در دوران گذشته جزء مناطق آماردها بود که از شرق سفیدرود تا آمل را شامل می‌شده است.

بعد از اسلام تنکابن گاهی اوقات شامل مناطق حکام پادوسپانی یا منطقه رویان محسوب می‌شد یا در زمان دیگر به عنوان منطقه واحد و زمانی هم جزء حکومت کیائیه محسوب می‌شد. یا به روایتی دیگر:

تنکابن در ادوار گذشته، گاهی جزء منطقه گیلان و در زمانی دیگر به مناطق مازندران تعلق داشته و در اکثر مواقع حکام گیلان بر این منطقه تسلط کامل داشتند که حد و مرز گیلان و مازندران در بیشتر اوقات منتهی به «نمک آبرود» یا «نمک آوه رود» می‌شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در زمان آقا محمد خان به واسطه کمکی که مهدی‌بیک خلعتبری جد بزرگ خاندان خلعتبری به او کرد، باعث کشته شدن هدایت‌الله خان رشتی شد؛ بنابراین مردم گیلان از تنکابنی‌ها متنفر شدند که همین عامل باعث شدکه به دستور آقا محمد خان تنکابن از گیلان جدا و جزء حدود مازندران محسوب شد؛ بنابراین، تنکابن، کلاستاق و کجور را به نام «محال ثلاث» نام نهادند که مرکزیت آن در تنکابن و فرمانداری آن در شهر خرم‌آباد تنکابن قرار داشت.

اکنون با توجه به موارد یاد شده، می‌توان عنوان کرد که: تنکابن در بیشتر دوران به گیلان تعلق داشته وحدود آن از مناطق لنگرود یارودسر تا مناطق کلاردشت را شامل می‌شد؛ بنابراین می‌توان نفوذ آداب و رسوم و دیگر موارد و شباهت‌هایی که در بیشتر مراسم و حتی اشعار در مناطق غرب مازندران و شرق گیلان وجود دارد را دریافت که در این نوشتار حدود و ثغور و کم و زیاد شدن مناطق از ازمنه گذشته به طور مجمل یاد شده است.

**منابع کتاب:**


۱. اعظمی سنگسری، چراغعلی، (۱۳۵۴). گاوبارگان پادوسپانی (بازماندگان ساسانیان در رویان) تهران: شرکت سهامی خاص.

۲. پیرنیا، حسن، (۱۳۷۰). تاریخ ایران باستان، چاپ ششم، جلد دوم، تهران: دنیای کتاب.

۳. خلعتبری، محمدرضا (۱۳۵۴). خاندان خلعتبری، نشر؟ .

۴. خوچکو، الکساندر، (۱۳۵۴). سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی، انتشارات پیام.

۵. رابینو، هـ ـ ل، (۱۳۶۵). سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: شرکت انتشارات مؤسسه علمی و فرهنگی.

۶. ـــــــــ (۱۳۵۷). ولایت دارالمرزایران، گیلان، ترجمه جعفر خمامی‌زاده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۷. سرتیپ پور، جهانگیر، (۲۵۳۶). گذشته‌های دور گیلان و مازندران، رشت: چاپخانه خرمی.

۸. فرای، ر، ن، (۱۳۶۳). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (از سلسله تحقیقات گروه تاریخ ایران دانشگاه کمبریج) مترجم حسن انوشه، جلد چهارم، تهران: امیرکبیر.

۹. مرعشی، سید ظهیرالدین، (۱۳۶۱). تاریخ طبرستان، رویان، مازندران، با مقدمه دکتر محمدجواد مشکور و به کوشش محمد حسن تسبیحی، تهران: انتشارات شرق.

۱۰. ـــــــ (۱۳۶۱). تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه اطلاعات.

۱۱. مشایخی، حبیب‌الله (۱۳۸۰). نگاهی همه سویه به تنکابن، چاپ اول، شماره ۲۳۳، سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر علمی.

۱۲. مهجوری، اسماعیل، (۱۳۴۲). تاریخ مازندران، جلد اول: ساری.


تبرستان www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

# موسیقی مازندران

**چکیده موضوع:**

در این بخش ابتدا از گذشته‌های دور و سلسله‌هایی که در این استان به حکومت مشغول بودند مواردی نوشته شده و در پی آن از موسیقی بومی مازندران که بیشتر در دستگاه شور، آواز دشتی و گاهی اوقات در دستگاه سه‌گاه نواخته می‌شود به طور مجمل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

موسیقی این استان به علت تنوع در نوع معیشت، با زندگی گالش‌ها، چاروه‌دارها، کشاورزان و غیره در ارتباطی تنگاتنگ قرار گرفته که بر اساس دیدگاه محققان این سامان، موسیقی مقامی در مازندران بر دو بخش آوازی و سازی تقسیم می‌شود. یا شامل:

۱. موسیقی آوازی ۲. تصنیف‌ها ۳. موسیقی آیینی ـ موسیقی گوداری یا هرایی ۴. موسیقی‌سازی می‌باشد که موسیقی‌سازی نیز به دو قسمت می‌باشد:

۱. موسیقی چوپانی ویژه لله وا ۲. آهنگ ویژه سرنا و نقاره که در همین راستا بعضی از سازهایی که در دوران گذشته در جنگ‌های مازندران استفاده یا برای آگاهی مردم برای مراسم یا پیام خاصی نواخته یا کاربرد داشت آورده شده است.

همچنین با توجه به دو مقام معروف «کتولی» و «امیری»، توضیحاتی در مورد آواز کتولی، آیین‌ها، موسیقی حماسی، و در مورد ترانه‌ها و بعضی منظومه‌ها و سما حال و

سماچکه و رقص در مازندران نوشته شد که در ادامه وجه تسمیه بعضی از نواها و غیره آورده شده است پس ازآن به صورت مجمل با توجه به نقاط مختلف مازندران، موسیقی مرکزی، موسیقی گوداری، موسیقی خنیایی شرق مازندران، موسیقی غرب مازندران که محققان شرق مازندران، موسیقی آن را متأثر از نواحی شرقی و مرکزی مازندران دانسته‌اند و از آن موسیقی تا دو سوی رودخانه چالوس و دو سوی رودخانه نشتا و موسیقی کجوری یاد کرده‌اند.

همچنین عده‌ای از محققان، موسیقی گداری را به عنوان یک موسیقی مستقل که فقط مربوط به گودار یا کولی‌ها باشد را قابل قبول نمی‌دانند؛ زیرا به اعتقاد آن‌ها گودارها فقط موسیقی مازندران یا نواحی منطقه را فقط به زبان خویش می‌خوانند و بر این باورند که هیچ وجه تمایزی بین ریتم آهنگ‌ها وجود ندارد.

www.tabarestan.info تبرستان

**کلیدواژگان:**
سلسله‌های مازندران ـ موسیقی آوازی ـ موسیقی‌سازی ـ پیام سازها ـ رقص مازندران

تبرستان
www.tabarestan.info

## مقدمه

حدود استان مازندران از سمت شمال به دریای مازندران، از سمت جنوب به استان تهران، قزوین، و سمنان، ازسمت غرب به استان گیلان و از سمت شرق به استان گلستان محدود می‌باشد این استان بین ۳۵ درجه و ۴۷ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه عرض شمالی و۵ درجه و ۳۴ دقیقه تا ۵۴ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویج قرار دارد.

آب و هوای مازندران به دو نوع معتدل خزری مرطوب و کوهستانی معتدل سرد، تقسیم می‌شود. جلگه‌های غربی و مرکزی استان که تا کوهپایه‌های شمالی البرزمحدود می‌شود آب و هوای معتدل خزری دارند. در دوران باستان مناطق مازندران محل سکونت اقوام تپوری[1]، که در ناحیه شمال شرق تا ساحل رود ارس زندگی می‌کردند. قوم آمارد که زادگاه آن‌ها از منطقه آمل تا سفیدرود (آماردوس یا مردوس) را شامل می‌شد بعد از

---

۱ . تپوری
بارتولد دربارهٔ این قوم می‌نویسد: تاپوران (تابیوردی) که ایرانیان مازندران کنونی را به نام آن‌ها تاپورستان خوانده‌اند که تاپور به وسیله اعراب تحریف و به صورت طبرستان خوانده شد (← تذکره جغرافیای ایران: ۲۳۳ و ۲۳۴).

اسلام سلسله‌هایی هم چون پادوسپانان[1]، باوندیان[2]، قارن وندیان[3]، علویان[4]، مرعشیان[5]، چلابی، جلالی، روز افزونیه، سادات مرتضایی و... حکومت کردند البته مناطق غربی استان مازندران مانند تنکابن و رامسر زمانی جزء مناطق سلسله کیائیه محسوب می‌شدند مورد دیگر اینکه آل بویه و آل زیار که علاوه بر مازندران بر دیگر نقاط هم حکمرانی می‌کردند.

تبرستان
www.tabarestan.info

---

۱. پادوسپانان
نسب آن‌ها به پادوسپان پسر گیل گاوباره می‌رسید که حکومت را در سال ۴۵ هـ به دست گرفت. مناطق فرمانروایی این خاندان در رویان، نور و کجور بوده است. حکومت این سلسله تا ۱۰۰۶ هـ یعنی تا زمان حکومت شاه عباس ادامه یافت. فرمانروایی این سلسله درطول حکومت به سه نام گوناگون در زمان‌های مختلف عنوان گردیده است که عبارت‌اند از: ۱. اسپهبدیه ۲. استنداریه ۳. ملکان ـ که شاخه ملکان پس از ملک کیومرث به دو شاخه پادوسپانان نور و کجور تقسیم شدند.
۲. باوندیان
نسب این خاندان به باو نوه کیوس می‌رسید. حکومت آن‌ها تا سال ۷۵۰ هـ با مرگ فخرالدوله حسن توسط خاندان چلابی به اتمام رسید. این سلسله هم در دوران حکومتشان به نام‌های کیوسیه ـ اسپهبدیه ـ کینخواریه، شناخته شده‌اند و پایتخت آن‌ها در ساری و گاهی هم در آمل هم بوده است.
۳. قارن وندیان یا سوخرائیان
در کوهستان‌های طبرستان به مدت ۲۷۴ سال فرمانروایی کردند و حکومت آن‌ها ۵۰ سال پیش از هجرت آغاز گردید که آخرین بازمانده این سلسله مازیار پسر قارن بود.
۴. زیدیان علوی یا علویان طبرستان
حکومت آن‌ها با قیام حسن بن زید یا داعی کبیر در سال ۲۵۰ هـ شروع گردید. مقر حکومت او در شهر آمل بود. علویان به دو گروه حسنی و حسینی تقسیم می‌شدند که حکومت علویان حسنی از حسن بن زید شروع و با مرگ محمد بن زید برادر حسن بن زید در سال ۲۸۷ هـ خاتمه یافت. علویان حسینی از ناصر کبیر یا اطروش شروع و تا سال ۳۱۶ هـ با مرگ ابوجعفر ملقب به صاحب قلنسوه (کلاه بزرگ) پسر ناصر کبیر خاتمه یافت که پس از آن تاریخ زیاریان و فرزندان آل بویه بر این مناطق فرمانروایی نمودند تا اینکه در قرن پنجم ابوالحسن احمد ملقب به المؤید بالله به همراه برادرش ناطق بالحق دوباره مذهب فقهی قاسمیه را رواج داد.
۵. خاندان مرعشی
حکومت این خاندان تقریباً پس از مرگ فخرالدوله حسن آخرین بازمانده آل باوند (۷۵۰ هـ) و شکست افراسیاب چلابی و فرزندانش توسط میر قوام‌الدین مرعشی شروع شد. کشمکش و منازعات برای به دست آوردن حاکمیت و قدرت در بین افراد خاندان مرعشی، باعث شد که این سلسله تضعیف گردید تا اینکه این سلسله نیز توسط شاه عباس در سال ۱۰۰۲ هـ منقرض گردید.

تبرستان
www.tabarestan.info

**موسیقی‌سازی و آوازی در مازندران:**

استان مازندران به علت گستردگی و حدود و ثغوری را که در ازمنه گذشته دارا بوده، بیشتر نواحی اطراف، تحت تملک حکام این مناطق قرار داشتند که در پی آن موسیقی آن نیز گسترش ویژه‌ای یافت که اثرات آن نواها، با توجه به محدود شدن حدود مازندران هنوز هم شنیده می‌شود.

موسیقی این استان به علت تنوع در نوع معیشت با زندگی گالش‌ها، چاروه‌دارها، کشاورزان و غیره در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارد.

موسیقی مازندران در ناحیه شرقی با خراسان و ترکمن صحرا در هم تنیده شده و در نواحی غرب، به علت اینکه در بیشتر مواقع جزء مناطق گیلان محسوب می‌شده به تبع آن تأثیری بسیار از موسیقایی و فرهنگ مناطق گیلان شرقی داشته است. بررسی جهانگیر ـ اشرفی از موسیقی مناطق شرق و غرب و مرکزی چنین است:

«موسیقی بومی مازندران در مناطق وسیعی از جلگه‌های شمالی البرز و سواحل جنوبی دریای خزر یعنی از دشت‌های غیر ترکمن‌نشین کتول و بلوک استارباد قدیم در شرق تا دو سر نشتارود در غرب استان مازندران نیز عمومیت دارد پهنه یاد شده یکی از متراکم‌ترین مناطق قومی کشور به شمار می‌آید از لحاظ فرهنگ موسیقی نیز متنوع و گوناگون است. (اشرفی، ۱۳۸۶: ۳۳)

موسیقی بومی مازندران در دستگاه شور، آواز دشتی و گاهی اوقات دردستگاه سه‌گاه قرار دارد.

احمد محسن‌پور نزدیکی موسیقی مازندران به ردیف‌های دستگاهی را به ترتیب چنین عنوان کرده: «بیشتر به دستگاه شور سپس به سه گاه، چهارگاه، نوا و همایون و... (گفت‌وگو با احمد محسن‌پور، ۱۳۸۹: ۲۷)

محققان موسیقی بر آن باورند که موسیقی مقامی در مازندران شامل: ۱. موسیقی آوازی ۲. تصنیف‌ها ۳. موسیقی آیینی ـ موسیقی گوداری یا هرایی ۵. موسیقی سازی می‌باشد. (قلی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۲۲)

محققان همچنین موسیقی محلی مازندران را به دو بخش آوازی و سازی تقسیم کرده‌اند که هر کدام دارای زیرشاخه‌های مخصوص به خود می‌باشد.

تبرستان www.tabarestan.info

**موسیقی آوازی**

موسیقی آوازی مازندران را می‌توان به **تغزلی، حماسی** و **آیینی** تقسیم‌بندی کرد و هر یک از این بخش‌ها با توجه به شرایط تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در هر دوره ویژگی خاص خویش را دارا می‌باشد. که در این میان می‌توان از: «کتولی»، «کل حال»، «تَوَری» یا «امیری»، «نجما» و «صنم» «چاروه‌داری» یاد کرد که از آوازهای تغزلی مناطق مختلف مازندران هستند که در بخشی از این اشعار دربارهٔ وصف عاشق و معشوق و دلدادگی، و در بخش‌هایی از این آوازها از مسائل اجتماعی، فرهنگی، عرفانی و غیره شنیده می‌شود.

موسیقی آوازی ـ آیینی، شامل: «نوروزخوانی»، «نواجش یا نوازش (موری)» و «چاووش‌خونی» است. (پیشین: ۶۲)

**نوروزخوانی:**

نوروزخوان بعد از حمد و ستایش خدا و رسول اکرم و ائمه اطهار و امام

به وصف بهار و نوروز پرداخته و در انتها به وصف خانه و اعضاء خانواده می‌پردازد. ملودی نوروزخوانی را معمولاً در دستگاه شور و اغلب در ملودی سه‌گاه می‌خوانند و در حصار چهارگاه هم قابل اجرا است. (قلی‌نژاد: ۶۰)

اشرفی در مورد بخشی از نوروزخوانی رایج نوشته است: «در مایه دشتی و متأثر از موسیقی گیلان است تعداد دیگری از نغمه‌های نوروزی که توسط نوروزخوانان غیربومی خوانده می‌شود در چهارگاه و همایون هستند و نوروزخوانی به طور کل فاقد بیان سازی هستند» (اشرفی: ۹۶)

موردی از نوروزخوانی در کجور که توسط «حمداله رضوانیم نوروزخوان کهنسال منطقه خوانده شده است[1] که شبیه این شعر در بخش ترانه‌های تنکابن نیز آورده شده است.

خاله باجی با ایمون ـ اندر حیاط آیم درون
قدم‌قدم گویم سلام ـ با اهل این خانه تمام
نوروز سلطان آمده ـ گل در گلستان آمده
مژده هادین بر شاخ گل ـ بلبل به بستان آمده
خاله باجی با ایمون ـ لعنت‌ها کن کوره شیطون
دست دکن جیف میون ـ دیرگا بیار پنج تا تومن
نوروز سلطان آمده ـ گل در گلستان آمده
مژده هادین بر شاخ گل ـ بلبل به بستان آمده
باشد مبارک بر شما این سال نو باز آمده
خاله باجی تاج سر ـ خانه بساته راه سر
خدا تره هاده پسر ـ یکی اکبر و یکی اصغر
نوروز سلطان آمده ـ گل در گلستان آمده
مژده هادین بر شاخ گل ـ بلبل به بستان آمده
باشد مبارک بر شما ـ این سال نو باز آمده
خاله باجی باخدا ـ ان‌شاءالله بور کربلا
پسر هاکنی زما ـ عروسی بیار شه کنا
یک دست شمع و یک دست حنا ـ اما بینم مبارکبا
نوروز سلطان آمده ـ گل در گلستان آمده
مژده هادین بر شاخ گل ـ بلبل به بستان آمده
باشد مبارک بر شما این سال نو باز آمده
خاله باجی باخدا ـ انه‌ها کرد مرا این پا اون پا
مرحرم بند بوه رها ـ قسم دیمه کلوم اله

تبرستان
www.tabarestan.info

---

۱. تنظیم این شعر از سوی «محمد داودی درزی» انجام گرفته که این شعر در سال ۱۳۷۲ برای فصلنامه «تنکا» شماره سه فرستاده شده بود. فصل‌نامه تنکا در آن زمان توسط آقایان دکتر خلخالی و رسولی و با حمایت ریاست دانشگاه آزاد تنکابن جناب آقای دکتر مفتاح به چاپ می‌رسید که بیشتر نویسنگان و شاعران گیلان و مازندران با آن همکاری می‌کردند. پس از چاپ دو شماره، متأسفانه بنا به عللی به چاپ شماره سوم نرسید؛ بنابراین به خاطر حفظ امانت از نام تنظیم‌کننده و خواننده آن نام برده شده است با توجه به اینکه نمی‌دانم در طول مدت این سال‌ها آن را به چاپ رسانده‌اند یا نه.

مر عیدی ربیار دیرگا ـ منه از خود ها کن رضا
نوروز سلطان آمده ـ گل در گلستان آمده
مژده هادین بر شاخ گل ـ بلبل به بستان آمده
باشد مبارک بر شما ـ این سال نو باز آمده
خاله باجی با ایمون ـ این خنه بووآبادون
زیاد بُون این دودمون ـ با اهل این خانه تموم
نوروز سلطان آمده ـ گل در گلستان آمده
مژده هادین بر شاخ گل ـ بلبل به بستان آمده
باشد مبارک بر شما ـ این سال نو باز آمده
خاله باجی با خدا ـ من هسم شاعر حمد اله
امسال بیومه شمه سلوم ـ دست دکن شه جیب میون
نوروز خونه هاده انعوم
نوروز سلطان آمده ـ گل در گلستان آمده
مژده هادین بر شاخ گل ـ بلبل به بستان آمده
باشد مبارک بر شما ـ این سال نو باز آمده

تبرستان
www.tabarestan.info

در این نوروزخوانی، نوروز خان از آمدن به حیاط خانه و سلام دادن به اهل خانه و از آمدن نوروز سلطان و بیرون آمدن گل و بلبل گفته و برای مرد یا زن، جوان و پیر و برآورده شدن آرزوها را عنوان می‌کند. ساختن خانه و دادن دو پسر یکی اکبر و یکی اصغر از سوی خدا به صاحب‌خانه، کربلا رفتن و پسر را داماد کردن در حالی که یک دست شمع و یک دست حنا باشد. او در این شعر از صاحب‌خانه تقاضای عیدی خود را عنوان می‌کند و از او می‌خواهد که شیطان را لعنت کند و پنج تومان به او بدهد به طور کنایه می‌گوید که: چقدر این پا اون پا کنم، بند چرم کفش من پاره شد. باز به صاحب‌خانه می‌گوید که: خانه او آبادان شود و در انتهای شعر، خود را که شاعر حمداله است معرفی و تقاضای عیدی می‌کند.

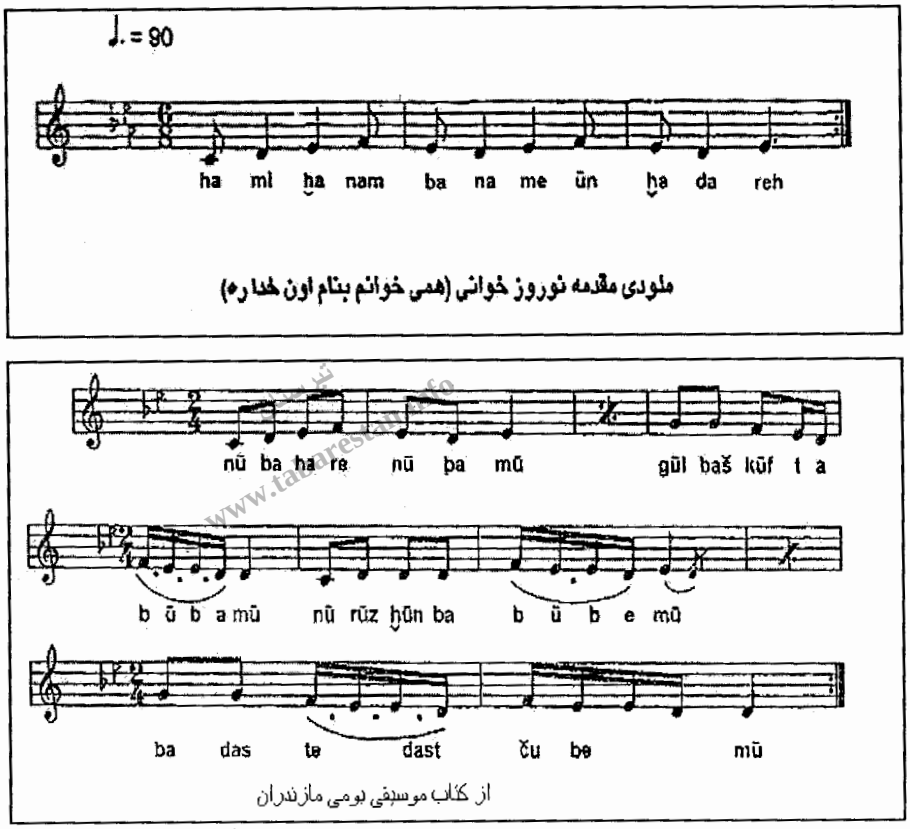


ملودی مقدمه نوروز خوانی (همی خوانم بنام اون خدا ره)

از کتاب موسیقی بومی مازندران

www.tabarestan.info

**چاووش‌خوانی (چاووش‌خونی) یا چاهوشی:**

از مقام‌های معمول مازندران است که در استقبال یا بدرقه زائران مشهد، کربلا، نجف یا مکه خوانده می‌شود چاووش‌خوان، پیک خبردهنده است که مردم را در حال و هوای اعتقادی و توجه به مقدسات قرار می‌دهد یا کسی است که پیشاپیش یا در جلوی قافله یا دسته‌ای از زوار به حرکت می‌افتد و آواز می‌خواند.

غلامرضا طبری در مورد چاهوشی نوشته است: «آوازی که موقع حرکت برای سفر و همچنین در پایان سفر شخص یا اشخاص برای خبر کردن نزدیکان، بدرقه کردن و پیشواز رفتن خوانده می‌شود چاهوشی تنها در سفر مذهبی به کارمی رود. چاووشی: چاهوش‌خون: خواننده چاووشی» (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

محققانی بر آن عقیده‌اند که چاووش‌خوانی مازندران از موسیقی ملی و مناطق دیگر

گرفته شده است و از نظر مضمون برداشتی از آیین مذهبی ایران پس از اسلام است این آواز به هنگام مسافرت زوار به اماکن مقدسه یا به هنگام مراجعت آنان خوانده می‌شود

اول کار ز بسم‌الله الرحمن‌الرحیم
رونق کار ز بسم‌الله الرحمن الرحیم
بار بستم به امید خدا خوش باشد
سید شیخ نقیب نقبا خوش باشد به‌حبیب خدا ختم انبیا را صلوات
به یازده خلف آن شیر خدا را صلوات
بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا
در دلم برسم بماند آرزوی کربلا
تشنه آب فراتم ای اجل مهلت بده
تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا (قلی‌نژاد: ۶۰)

تبرستان www.tabarestan.info

کیوان پهلوان به نقل از نوشته دکتر غلامحسین یوسفی در این مورد نوشته است: واژه «چاووش« در اصل ترکی است به معنی پیشرو لشکر به کار می‌رفته است در فرهنگ‌های برهان قاطع و آنندراج آن را نقیب قافله و پیش‌آهنگ یا رهبر کاروان نیز معنی کرده‌اند. ظاهراً معنی اخیر در آداب و رسوم مردم ایران به تدریج به موردی خاص اطلاق شده و شهرت یافته و آن کسی است که اعلام کننده سفر به عتبات عالیات و دعوت‌گر مردم به پیوستن به گروه زائران و نیز همراه و راهنمای آنان در طی چنین سفرها بوده است از آغاز تا بازگشت... . (پهلوان، ۱۳۸۸: ۲۶۹)

او در هنگام حرکت زائران و بازگشت آنان حضوری مستمر داشته و آواز خود را در هر دو مورد می‌خوانده است.

چاووش‌خانی بیشتر در بیات ترک خوانده می‌شد. همچنین چاووشی‌خوانی هنگام رفتن به زیارت عتبات عالیه و مزار ائمه اطهار در مازندران رواج دارد چاووشی نیز از موسیقی بومی مازندران نبوده و اشعار آن فارسی است.

در مناطق غربی مازندران همانند بعضی از نقاط شرق گیلان چنین می‌خوانند:

ای غریبی که زجد و پدر خویش جدایی
خفته در راه خراسان که غریب‌الغربایی
اغنیاء مکه روند و فقرا سوی تو آیند
جان فدای توشاه‌ها که حج فقرایی

**موری**

موری که آن را مویه هم می‌گویند. قلی‌نژاد آن را از آوازهای آیینی می‌داند که پس از مرگ عزیزان توسط بستگان معمولاً زنان خوانده می‌شود و از نظر محتوا بسیار حزن‌انگیز است و می‌توان گفت: نوعی مرثیه مازندرانی است که اغلب دو یا سه نفر از بستگان درجه یک، یا به جهت از دست دادن عزیزی آن را می‌خوانند (← قلی‌نژاد: ۶۲)

البته هر مورد عزایی را نمی‌توان جزء مراسم آیینی دانست که تعریف مخصوص به خود را دارد. چنان که هر موضوعی را نمی‌توان به مسائل اسطوره‌ای و هر سوگی را نمی‌توان به سوگ سیاووش ربط داد. که بحث در این مورد جای و مکان ویژه خودرا می‌طلبد.

کیوان پهلوان در کتاب خویش در این مورد نوشته است: «موری در مازندران همان آوای سوگواری است که نزدیکان متوفا در مراسم عزاداری خوانده می‌شود. موری را عموماً زنان به شکل بداهه می‌خوانند این بداهه‌سرای شعرگونه و ادبی بداهه‌سرایی ملودیک را نیز به همراه دارد. در مناطق مختلف ایران موری نام‌های مختلفی دارد: موره ـ هوره ـ دنگ گر ـ موتک (پهلوان: ۳۹۰)

نویسندگان و محققانی در مازندران موری را همان نواجش دانسته‌اند.

در «وبلاگ موسیقی» سعید امیرکلایی مطالبی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد، از موری یا نواجش (سوگ سرودآوازی) و تأثیر آن بر شبیه خوانی آمل چنین نوشته است:

«موری یادمانی از کهن‌ترین سوگ سرود در مازندران است. موری بدیهه‌خوانی بوده، گاه مایه آوازی آن از دهانی به دهانی دیگر تغییر می‌کند. بیشتر موری‌ها در مایهٔ شور می‌باشند موری یا نواجش، از آواهای آیینی است که پس از مرگ عزیزان توسط زنان (که از نزدیکانند) خوانده می‌شود. موری از نظر محتوا بسیار حزن‌انگیز است تا اندازه‌ای می‌توان آن را نوعی مرثیه مازندرانی نامید. موری، مستقیماً در مراسم از دست رفتن عزیزان (سر مزار) خوانده می‌شود، ولی نواجش یا نوازش، در فراق عزیزی سفر کرده یا دوری فرزندی خوانده می‌شود از جهاتی می‌توان آن را با لالایی مادر، مادربزرگ‌ها بر سر گهواره مطابقت داد. نواجش در تعزیه امام حسین(ع) و اپیزود علی‌اصغر (که مادرش سعی در خواباندن طفل بی‌شیر و آب دارد و نواجش مازندرانی [در آمل] زمزمه می‌کند) به روشنی دیده می‌شود: علی‌اصغر، گل من، سنبل من، لای، لای و لای

به طور کلی جایگاهی که نواجش و موری در موسیقی تعزیه مازندران (آمل) دارد والاتر از آوازها و ملودی‌های دیگر این منطقه است یکی از خصوصیات بارز «موری و

نواجش» گرایش داشتن آن به نثر مسجع و نزدیک بودن به شعر است، اما ترجیع‌واره‌هایی چون «مادر بمیره، خواخر بمیره» آن را بیشتر به شعر نزدیک می‌کند. این گونه ترجیع‌واره‌ها را در تعزیه و شبیه‌خوانی مازندران (آمل) به وفور می‌بینیم، خصوصاً تعزیه‌هایی که به اسم یکی از زنان خاندان پیامبر است. (شبیه‌خوانی در آمل و ارتباط آن با شعر و موسیقی مازندرانی ـ وبلاگ موسیقی ایرانی)

در مازندران ترجیع‌بندهایی که توسط دیگران برای همراهی با خواننده یا گوینده عنوان می‌شود «پیاری» گویند که در عزاداری یا نوروزخوانی انجام می‌شود. غلامرضا طبری نوشته است: «هم‌خوانی سربندهای یک ترانه به طور دسته‌جمعی یا هم‌خوانی سربندهای مرثیه در عزاداری» (غلامرضا طبری: ۱۶۴)

تبرستان www.tabarestan.info

وی همچنین نوشته است: «در این روش، شخص قطعه آوازی را می‌خواند و در جای معینی که سربند می‌باشد، ترجیع‌بند آن را همه با هم همراهی می‌کنند، مثل نفر دوم در نوروزخوانی، معمولاً ترجیع بند تصانیف را بدین ترتیب با هم تکرار می‌کنند و تک‌خوانی که همه با آن آشنایی دارند.» (غلامرضا طبری: ۱۷۲)

**نواجیش: (نوازش)**

ساسان فاطمی از قول احمد محسن‌پور «نواجش را شامل لالایی‌ها آوازهای عزا (وی آن‌ها را موری نمی‌داند) و آوازهایی می‌داند که به منظور مدح کودکان می‌خوانند.» (فاطمی، ۱۳۸۱: ۲۷)

اشرفی به صورت واضح موری و نواجش را از هم متمایز می‌کند اما دو معنای اصلاح شده را می‌پذیرد، ضمناً وی یادآور می‌شود که نواجش می‌توانند برای مدح یک خویشاوند نزدیک (غالباً عضوی از خانواده) که از خانه دور افتاده است خوانده شود. (فاطمی: ۲۷)

یا آوازی برای ابراز محبت به کودکان و عزیزان یا فراق دوری که توسط زنان خوانده می‌شود از نظر مضون امیدبخش است. (اشرفی: ۶۱)

احمد محسن‌پور طالبا را که از آوازهای مهم غیرموقعیتی[1] است، در اصل یک نواجش بزرگ می‌داند که توسط خواهر شاعر طالب آملی برای شکوه از هجران برادر ساخته است (فاطمی: ۲۷)

---

۱. ساسان فاطمی بحثی را در مورد آوازهای موقعیتی و غیر موقعیتی عنوان می‌کند به عقیده وی: «غیر موقعیتی از یک رویداد سخن می‌گوید در حالی که موسیقی موقعیتی برای یک رویداد سخن می‌گوید» (فاطمی: ۳۴).

**موسیقی حماسی**

این نوع از موسیقی نیز شامل موسیقی مناطق مرکزی، غرب و شرق مازندران، است و موسیقی حماسی کتول و موسیقی حماسی تعزیه را در بر می‌گیرد که به آن «سورت» یا «سوت» می‌گویند. بیشتر نوازندگان بومی بر آن باورند که سورت از همان سرود گرفته شده است. سورت در واقع نوعی موسیقی آرمان‌گرا می‌باشد که از کیجا جان‌ها تأثیر گرفته است (← قلی‌نژاد: ۴۰)

سوت‌ها: شعر و آوازی که در رثای نامداران ـ پهلوانان، یاغیان یا افراد خاص خوانده می‌شود. مشهورترین سوت‌های مازندرانی: رشید خان سلطون ـ هژبر سلطون ـ مشتی پلوری ـ حسین خان باصری ـ حجت غلامی ـ آهنگ سوت‌ها از نظر ساختار و گردش ملودی شبیه ترانه‌ها و ریز مقام‌هاست. (اشرفی: ۶۲)

البته در منطقه غرب مازندران، «سوت» مربوط به خود را دارا می‌باشد که در کتاب آورده شده است.

عده‌ای از محققان مازندرانی استفاده از «سورت» یا «سوت‌ها» را برای بعضی از این منظومه‌ها که افرادی یاغی و غارتگر هستند را قابل تأمل می‌دانند.

ساسان فاطمی دربارهٔ «سوت‌ها» نوشته است: «آوازهایی‌اند که کلامشان به مدح و ثنای شخصیت‌های تاریخی و یا به روایت لحظه‌های مهم زندگی این شخصیت‌ها اختصاص دارد و در مرکز و شرق خوانده می‌شود این اصطلاح سوت را موسیقی‌دانان روستایی به کار نمی‌برند و توسط محسن‌پور و اشرفی ابداع یا بیشتر ابقا، شده است به گفته اشرفی: سورت در گذشته به آوازهای گلایه‌آمیزی گفته می‌شد که موضوعشان ربودن زنان توسط ترکمن‌ها یا دیگر بلاهایی بود که به دنبال یورش منظم این قوم علیه مازندرانی‌ها که گریبانگیر اهالی این منطقه می‌شده است حدس‌هایی در مورد ریشه این کلمه می‌زنند، (صوت) کلمه عربی به معنی صداست و سورت معادل تبری سرود فارسی و نیز ناحیه‌ای از مازندران است با اعتراف به آن کار، کاربرد اصطلاح مذکور برای این دسته آواز به خوبی توجیه نشده است آن را با تسامح عمدی می‌پذیریم زیرا **ما** را از به کار بردن اصطلاح احتمالاً نامناسب چون حماسی و دست و پاگیر چون تاریخی ـ قهرمانی معاف می‌دارد» (فاطمی: ۴۰)

وی دربارهٔ قهرمانان این سوت‌ها هم نوشته است: «شخصیت‌های این آوازها عموماً یاغی‌های شورشی‌اند دو سوت از این قاعده مستثنا هستند، ذبی (ذبیح) پهلوون یا اکبر

پهلوون و یا «اَمی دتر جان» و هژبر سلطان، اولی داستان یک شکارچی معروف را روایت می‌کند که مورد حمله یک ببر قرار می‌گیرد و دومی داستان تراژیک یک سردار بزرگی است که به دنبال شورش علیه حکومت مرکزی کشته شد. اما تجلیل و ثنای یک یاغی کمی عجیب است به گفته بیشتر موسیقی‌دانان، نه تنها این قهرمانان هیچ گونه محبوبیت مردمی نداشته‌اند، بلکه نفرت و بیزاری همه روستاییان را که پیوسته در وحشت از تهدیدهای آن به سر می‌برده‌اند نیز برمی‌انگیخته‌اند هر چند همه آنان، شجاع ـ سوار کارهای ماهر و تیراندازهای زبردست بوده‌اند اماتهور و چیره‌دستی آنان همواره علیه منافع روستاییان به کار برده می‌شد حتی به آن‌ها چون رابین‌هودهای مازندرانی هم نمی‌توان نگریست.

تبرستان www.tabarestan.info

به حقیقت، نوشته‌های این محقق ارجمند و موسیقی‌شناس در چنین موردی قابل توجه می‌باشد و به نظر می‌رسد باید در بعضی واژه‌ها یا معانی، بازنگری صورت پذیرد به عنوان نمونه: در زمان مشروطیت فردی به نام پهلوان فرامرز که کشتی‌گیر یگانه مناطق تنکابن قدیم محسوب می‌شد از تمام امکانات خویش چشم پوشید و به مردم پیوست که در این راه جان خویش را از دست داد آیا او را می‌توان با فلان غارتگر جان مال و ناموس مردم را در کفه ترازو قرار داد؟ که دربارهٔ زندگی و چگونگی مرگ او همراه با شعری که برای وی خوانده‌اند، پیش از این در کتاب بررسی موسیقی در آیین مهر نوشته شده است. (دانای علمی: ۱۹۷الی ۱۲۴)

**تعزیه و تعزیه‌خوانی و روضه‌خوانی**

بازتابی است از زندگی ائمه اطهار، از طریق شبیه‌خوانی نمایشی، اشرفی در مورد تعزیه بر آن عقیده است که: تعزیه‌گردان‌های بزرگ طالقانی که پیش‌کسوتان و مردمان اصلی هنر تعزیه در استان‌های مازندران ـ گیلان و سمنان بوده‌اند خاطره‌انگیزترین نغمات موسیقی این نواحی همچون عزیز و نگار ـ امیری تبری ـ کِل حال ـ غربتی ـ دیلمانی ـ حقانی ـ سرکویری ـ گیلکی ـ را در جای تعزیه استفاده می‌کردند (نمایش و موسیقی در ایران: ۵۳۹)

ویژگی‌هایی که در موسیقی تعزیه‌خوانی و مرثیه‌خوانی وجود دارد با ویژگی‌های موسیقی مازندران همخوانی ندارد بنابراین به قول جهانگیر اشرفی:

موسیقی تعزیه نمی‌تواند بومی باشد: اما مرثیه‌خوانی در بخش میانه مازندران با موسیقی مازندران نزدیک‌تر می‌باشد.

در مازندران به خصوص در مناطق شرق به مراسم روضه‌خوانی «عشیر» می‌گویند

غلامرضا طبری در این مورد نوشته است:

روضه، عشیرخونی، روضه‌خوانی، در مصیبت خاندان نبوت و ولایت که چون مدت ده روز نیت می‌شود و در دهه اول یا دوم محرم اجرا می‌گردد به عشیر آوازه یافته است.» (غلامرضا طبری: ۱۶۶)

**تصنیف‌ها:**

بخش دیگر از موسیقی آوازی مازندران را تشکیل می‌دهند که در نقاط مختلف استان با نام‌های گوناگون از قبیل «ریز مقوم» (riz - meqhom) کیجا جان و کیجا جانک موسوم است. (قلی‌نژاد: ۳۹) محققانی نیز، موسیقی مازندران را به دو گروه عمده تقسیم کرده‌اند:

www.tabarestan.info تبرستان

۱. موسیقی با متر آزاد ۲. موسیقی با متر معین

**موسیقی مازندران با متر آزاد:** شامل آهنگ‌هایی است که در قالب مقام‌ها و با حالت آوازی اجرا می‌شوند مقام‌خوانی از شرق تا غرب مازندران رایج است و مقام‌ها در شکل‌ها و نام‌های گوناگون متجلی می‌شوند. متداول‌ترین مقام‌های موسیقی بومی مازندران عبارتند: امیری ـ کتولی ـ مقام‌های ولگ سری، توری (تبری یا امیری) و طالبک (طالبا) ـ نجما ـ صنم ـ چاروه‌داری، چاووش‌خوانی و غیره را می‌توان نام برد.

قلی‌پور می‌نویسد: در موسیقی آوازی، ریتم و متر در آن دخالتی ندارد.

**موسیقی‌هایی با متر معین:**

به ترانه‌هایی اختصاص دارد که در بیشتر مواقع از مضامین توصیفی و عاشقانه استفاده می‌شود که نوروزخوانی و اشعار آن در وصف بهار و گل و نوروز و دیگر موضوعات است که می‌توان از آن یاد کرد که در این کتاب از آن اشعار یاد شده است.

محققان مازندران موسیقی را در این استان به چهارردهٔ جداگانه تقسیم کرده‌اند:

۱. موسیقی اصیل تبری: (مربوط به کوهستان‌ها و جلگه‌های مرکزی مازندران)

۲. موسیقی گو داری: (به مرکزیت قنبرآباد بهشهر)

۳. موسیقی خنیایی شرق مازندران: (مربوط به جلگه‌های شرق مازندران از کُردکوی تا میان دو رود ساری)

۴. موسیقی غرب مازندران: از دو سوی رودخانه چالوس تا دو سوی رودخانه نشتا و موسیقی کجوری) (اشرفی: ۴۳).

البته در مورد موسیقی تنکابن هنوز تحقیقات گسترده‌ای انجام نشده با توجه به اینکه تنکابن کنونی در زمانی از یک سو به شهرستان رودسر یا هوسم قدیم و ازسوی دیگر تا مناطق نور و آمل را هم شامل می‌شده که بعضی از آهنگ‌هایی که در نوشته‌های دیگر محققان از آن یادی نشده بود در این کتاب آورده شده که می‌توان گفت: فعلاً بخش کوچکی از تحقیقات را شامل می‌شود که طبعاً اگر امکانات مادی و معنوی که در اختیار هنرمندان مراکز استان قرار می‌گیرد در اختیار هنرمندان شهرستان تنکابن قرار گیرد، نتایج قابل قبولی را در بر خواهد داشت که بحث‌های اصلی در مورد تنکابن در بخش خود آورده شده است.

تبرستان www.tabarestan.info

**موسیقی مرکز مازندران**

محققان موسیقی مازندران، موسیقی مرکز مازندران را خاستگاه اصلی تمام نغمه‌ها، آواها، و نواحی مناطق چهارگانه تبری زبان به شمار می‌آورند که اساس آن از یک سو بر مبنای دو مقام آوازی پر اهمیت منطقه یعنی: «تبری» و «کتولی» و از سوی دیگر بر اساس ده‌ها قطعه و نغمه‌سازی و چوپانی منطقه می‌دانند که این موسیقی به تدریج به موسیقی‌سازی تسری یافت. (اشرفی: ۴۵)

به تعریف دیگر: موسیقی مناطق مرکزی بر پایه اصیل‌ترین و کهن‌ترین نغمه‌ها و ملودی‌های چوپانی شکل گرفته و محور اصلی موسیقی این بخش از سوی پنج مقام آوازی وزین و پرقدمت یعنی: طبری بلند، طبری کوتاه، کتولی بلند، کتولی متوسط و کِل حال و همچنین شبه مقام آوازی چون چروه‌داری حال و منظومه‌های متعدد طالبا ـ سوت‌خوانی ـ گهره سری یا لالایی‌ها ـ نواجش‌ها موری و ریز مقام‌ها[1] یا کیجا جان‌ها

---

۱ . دربارهٔ ریز مقام چندین تفسیر و نظر داده شده است که جهانگیر اشرفی پس از بیان ایرادات برای حل این مشگل در کتاب خویش نوشته است: «در گذشته مقام‌ها محور و مبنای اصلی در موسیقی هر منطقه بوده‌اند. لذا شاخصهٔ مقام در درجهٔ اول بر محور فواصل معین استوار بوده و در درجه دوم به اصوات مورد عطف و اتکای هر نغمه (استروکتور صوتی) تزئینات و حالات موسیقی هر منطقه مربوط می‌شده است. مقام‌های موسیقی در بر دارنده کلیهٔ وجوه ساختاری موسیقی منطقه یا قومی خاص بوده و سایر تکه‌ها یا قطعات، گوشه‌ها و ریز مقامات بر اساس آن شکل گرفته است.(اشرفی، زیرنویس: ۱۴۰).
او همچنین در بخش دیگر از کتاب کوچ در این باره نوشته است:
ریزمقامات یا ترانه‌های مازندرانی بر اساس مقامات آوازی و سازی این منطقه پدید آمدند که در این بخش به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.
ریز مقامات در مناطق مرکزی مازندران (کیجا جان)
ریز مقامات مناطق مرکزی مازندران به سه گروه تقسیم می‌شوند و هر گروه با ویژگی‌هایی قابل شناسایی هستند.
گروه اول ریزمقاماتی که بر اساس آواها و تکه‌های کهن موسیقی تبری شکل یافته‌اند.
گروه دوم، ریز مقاماتی که با پیدایش آوازهای مذهبی به ویژه موسیقی تعزیه بروز نموده و از موسیقی سنتی همراه آن الهام یافته‌اند.

کلیات مستقل آوازی مناطق مرکزی را تشکیل می‌دهند.

کتولی که با نام «لیلی جان» نیز شناخته می‌شود از مشهورترین و اصلی‌ترین آوازهای مازندرانی و بیشتر دارای مضامین غنایی است.

این آواز معمولاً پیش از کیجا جان‌ها یا کیجا جانک‌ها که همان ترانه‌هاست، خوانده می‌شود. کتولی در مناطق مختلف فرم‌های مختلفی دارد؛ اما همه آن‌ها در مجموع از ساختار واحدی پیروی می‌کنند، دشتی حال، میون حال و کجوری از دیگر انواع کتولی هستند. کتولی نیز مانند تبری در ادامه آوازی به نام «کله حال» متصل می‌شود که شکل مختصر از آن است و با سرعت بیشتری خوانده می‌شود. (اشرفی: ۶۰)

وی همچنین آن را موضوع، عاشقانه می‌داند که با توجه به شرایط حال و هوای جوانان، با اشعار دوبیتی خوانده می‌شود و در عروسی همراه آن کله ونگ[1] یا شواش (شادباش) سر می‌دهند چنان که در مجالس، اول یک نفر حرفه‌ای (خشخوان) آن را می‌خواند و بعد همگانی شده و به هم جواب می‌دهند (گلی به گلی) و معمولاً پس از آن ترانه‌ای آرام یا شاد مطابق حال و هوای مجلس می‌خوانند.

غلامرضا طبری در مورد گلی به گلی نوشته است:

«معمولاً در هر محفل چند نفر خوش صدا وجود دارند یا اینکه حداقل بهتر از دیگران می‌خوانند در میان این چند نفر یکی آواز را آغاز می‌کند و پس از خستگی، نفر بعدی ادامه می‌دهد و وقتی آواز او به اتمام رسید شخص اول که خستگی در کرده است آواز را از سر می‌گیرد. که این نوع خواندن نوعی مقابله‌خوانی و جواب‌گویی نیز می‌نامند.» (غلامرضا طبری: ۱۷۲)

یزدان پناه لموکی می‌نویسد:

«کتولی آوازی در اوج همراه با گلبانگ جمعی در مراسم و جشن‌ها برای قدرت دادن یا به وجد آوردن آوازه‌خوان صورت می‌گیرد تا اوج بیشتری یابد» (لموکی، ۱۳۸۲: ۷۸)

---

گروه سوم رنگ مقاماتی که برداشتی از موسیقی اقوام و طوایف مستقر در منطقه می‌باشند و یا تحت تأثیر مقامات آوازی و سازی سایر مناطق ایران پدیدار شده‌اند. (کوچ: ۵۱ الی ۵۳).

غلامرضا تبری در مورد مقوم یا مقام چنین نوشته است:

«موسیقی بدون کلام که در موردی ساخته شده و بسته به موضوع حالت خاص دارد. چپونی مقوم: مقومی است که برای خواباندن یا جمع کردن گوسفندان به کار می‌رود. عاروسی مقوم: مقومی است که شادکننده و مخصوص عروسی است. کشتی مقوم: حماسی و پهلوانی است»: (غلامرضا طبری: ۱۶۷).

۱. کله ونگ:

نوای شادی به صورت انوانو انو اهوهوهوهو که با لی‌لی کشیدن در سایر نقاط ایران همسان است: (غلامرضا طبری: ۱۶۷).

دربارهٔ وجه تسمیه مقام آوازی کتولی، عده‌ای آن را منسوب به شهری در مازندران و بعضی محققان آن را در رابطه با چرانیدن گاو کتول می‌دانند. با توجه به اینکه گاو کتولی برای روستاییان به خاطر شیردهی بسیار عزیز است و در منزل نگاهداری می‌شود، در حالی که گاوهای گالشی در جنگل مورد پرورش قرار می‌گیرند به قول قلی‌زاده در مورد آهنگ‌های آن می‌نویسد: «بیشتر نزدیک به درآمد بیات کرد ـ دشتی ـ حجاز است.» (قلی‌نژاد: ۲۵)

جهانگیر اشرفی دربارهٔ معنای کتولی نوشته است: «اکنون در ادبیات تبری معنای مختلفی همچون: غریب ـ نوعی رنگ برای احشام، گمراه و غیره دارد. (اشرفی: ۶۰)

کتولی دارای یک فرم و سه نوع است که با آواز دشتی و دستگاه شور مرتبط و حاوی مضامین بلند اخلاقی، قومی، اعتقادی و گاه توصیفی است که طُرق مختلف از آن نام برده می‌شود: کتولی کوتاه (کل حال)، کتولی متوسط (میون کتولی) و کتولی بلند (بلند کتولی) اجرا می‌شودو یا آن را: دشتی حال ـ میون کتولی و کجوری می‌گویند (اشرفی: ۶۰)

و یا: دشتی حال ـ میون ـ کِل حال ـ که به آن عاشق لیلی یا «یه بند» نیز گویند.

«کِل» به زبان مازندرانی به معنی کوتاه به همین روی چون آواز در آخر کتولی به صورت کوتاه ارائه می‌شود، «کِل حال» گویند به همین منظور «کِل حال» را آواز کوتاه گویند.

کیوان پهلوان به نقل از احمد محسن‌پور نوشته است: «کِل حال، همان ملودی «آق ـ ننه» است. «کِل حال» به نسبت کتولی ریتمیک‌تر بوده و با شتابی بیشتر در شور و دشتی اجرا می‌شود.» (پهلوان: ۱۴)

تصنیف «آق ننه» که آواز آن از زبان حال مردی است که عاشق «آق ننه» شد. خانواده آن دختر بسیار متمول و صاحب اسم و رسم بودند. او چون مردی متأهل بود جرئت نداشت که از آن دختر خواستگاری نماید تا اینکه به طریقی «آ ق ننه» را فریفت و با او به یکی از روستاهای شاهی سابق (قائمشهر) گریخت.

خانواده آن دختر پس از جست‌وجو دختر خویش را یافتند و او را به روستای خویش بازگردانیدند و وی را وادار به ازدواج نمودند. (قلی‌نژاد: ۴۰)

قلی‌نژاد دربارهٔ واژه «آق ننه» نوشته است: «آق ننه به معنی مادربزرگ پدری است زیرا (آق) در مازندران، مخفف آقا در معنی پدر و ننه به معنی مادر است و «آق ننه» به مفهوم مادر آقا یا پدر به کار می‌رود و در ضمن این ملودی را بعضی از هنرمندان مازندرانی (کله حال) می‌دانند قدمت این ملودی پنجاه سال است» (قلی‌نژاد: ۴۱)

پهلوان در مورد «حال» به نقل از احمد محسن‌پور موسیقی شناس ارزشمند مازندران نوشته است: حال یعنی: «لحن و حالت، مانند: چَپون حال، لحن موسیقی چوپانی، غریبی حال، لحن غریبی ـ سما حال، رقص محلی معروف سما.» (پهلوان: ۱۵۰)

استاد طیبی، یکی از نوازندگان بومی مازندران، آخر آواز کتولی را که به شور ختم می‌شود، کِل حال می‌داند. (قلی‌نژاد: ۲۸)

یا اگر کتولی به صورت انفرادی خوانده شود، در آخر آن به دلخواه کِل حال خوانده می‌شود. (پهلوان: ۱۴۹)

اشرفی نوشته است: «کل حال به معنی حالت کوتاه ـ دنباله و ادامه آواز تبری یا امیری است که به صورت کوتاه و با سرعت بیشتری خوانده می‌شود» (اشرفی: ۶۰)

برخی عقیده دارند که زن‌های مازندرانی (کِل حال) را به هنگام پخت و پز یا آشپزی را با کِل می‌خوانند. (پهلوان: ۱۵۰)

قلی‌نژاد، لحن و ملودی را به معنی حال عنوان کرده است. (قلی‌نژاد: ۶۴)

وی در مورد کتولی نوشته است:

درآمد شروع کتولی مشابهت نزدیک با درآمد «کرد بیات» و «دشتی» و «حجاز» دارد که این آواز بیشتر در حین راه رفتن یا کار کردن در مناطق شرق ـ غرب ـ مرکزی معمول است به همین خاطر در بین آواز از کلمه (جان) (جانا) یا (هی) یا (ای) که گویا برای نفس تازه کردن است، استفاده می‌شد. فواصل مقامی آن در همه جا یکی است و فقط از تزئین و تحریر با هم اختلاف دارند و با آواز دشتی و شور مرتبط است. (قلی‌نژاد: ۲۶)

آواز کتولی را با ساز لله وا و گاهی با سرنا می‌نوازند.

### موسیقی شرق مازندران

اساس موسیقی شرق مازندران، بر پایه مقام پر اهمیت «هرایی» است که با موسیقی خراسانی و ترکمنی آمیخته شده است که به نظر می‌رسد این دو مقام از طریق خوانندگان و نوازندگان کولی و خنیاگران گداره به موسیقی شرق مازندران راه یافته که موسیقی گوداری شامل: «هرایی ـ گل و بلبل ـ طبیب ـ فاطمه مسکین و غیره می‌باشد.» (اشرفی، ۴۸ و قلی‌نژاد: ۲۴)

جهانگیر اشرفی در مورد هرایی[1] نوشته است: «در لغت محاوره مردم شمال خراسان

---

۱. هرایی به روایتی از چهارده شاخه تشکیل و در سه سبک شبیه هم خوانده می‌شود:
الف) هرایی که در علی‌آباد کتول رایج می‌باشد به عنوان موسیقی سرحدی مازندران تلقی می‌شود به دلیل اینکه موسیقی

به معنای فریاد ـ فریاد کوهی و آواز کوهستانی‌ست» (اشرفی: ۶۰)

بیشتر ریزمقام‌های این موسیقی از موسیقی استرآبادی و مناطق مرکزی گرفته شده و در این موسیقی هیچ نشانی از آوازها و منظومه‌های مناطق مرکزی دیده نمی‌شود و فقط در برخی روایات، مقام میون کتولی و طالبا شنیده می‌شود و این شاید تنها نشانه از مقام‌ها و منظومه‌های تبری در موسیقی شرق مازندران باشد. نکته حایز اهمیت دیگر در این موسیقی، عدم حضور، مقام‌ها یا ریزمقام‌های مستقل‌سازی و یا آوازی است (←کوچ: ۴۸ و ۴۹)

مهم‌ترین ساز در موسیقی شرق مازندران، دو تار است که ریشه در موسیقی ترکمنی و شمال خراسان دارد

تبرستان www.tabarestan.info

**موسیقی گُداری:**

در منابع تاریخ و شفاهی مردم مازندران با نام‌ها متفاوتی همچون گُدر، گُدار، گودار، چوله، خوانده شده‌اند گدارها امروزه به عنوان اقلیتی غیر رسمی در فرهنگ و آداب و رسوم و زبان مازندرانی استحاله یافته‌اند. جمعیت آنان بیش از سی هزار نفر است که بیشتر در روستاها و محله‌های حد فاصل شهرستان تنکابن تا گرگان ساکن هستند (اشرفی: ۴۶ و ۴۷)

حسن مشحون دربارهٔ گدارها یا لولی‌های یا لوری‌ها یا کولی‌ها نوشته است: «که آن‌ها در زمان بهرام گور به ایران آمدند. آن‌ها سیه‌چرده و به رامشگری و نی‌زنی معروف بودند که امروزه در مناطق مازندران شرقی پراکنده‌اند. پیشه آن‌ها رامشگری و دشتبانی است و دارای عادت و عقاید مخصوص هستند به زبان محلی آن‌ها را «گودار» یا گاودار می‌گویند و اصل آن‌ها معلوم نیست بعید به نظر نمی‌رسد که از بقایای لولیان باشند. (مشحون، ۱۳۸۰: ۵۵)

غلامرضا طبری گودار را همان جوکی‌ها یا جوگی دانسته است. (غلامرضا طبری: ۱۶۷) وی همچنین در مورد آن‌ها نوشته است:

«کولی که یک تیره از آنان نوازنده هستند و در عروسی‌ها و مراسم شادی انجام وظیفه می‌کنند.» (پیشین: ۱۶۴)

الکساندر خوچکو در مقدمه «ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر»

---

علی‌آباد کتول به طور مشخص تشکیل می‌شود از موسیقی ترکمن و خراسان و با ترکیب ضعیفی از مازندران. ب) هرایی به شیوه نظام شکارچیان (در قصبه نوذرآباد نکا و در روستای چمازتپه). ج) هرایی به شیوه محمدمهدی عباسی نوذری «نوذرآباد زاغمرز»

ضمن بررسی زبان زندی (زند اوستا) در این باره نوشته است «شنیده‌ام که در کرانه‌های ارس در قراباغ و در تمام روستاها مردم به زبان زندی سخن می‌گویند. گو دارهای استراباد از دینی پیروی می‌کنند و به زبانی سخن می‌گویند که شباهتی به دین و زبان مسلمانان هم‌میهن آن‌ها ندارد.» (خوچکو، ۱۳۵۴: ۲۹)

او در زیرنویس همین صفحه در مورد گودار نوشته شده: «جمعیت کوچک گودار افزون به سه یا هزار خانوار، مردمی هستند که بین اشرف و استرآباد زندگی می‌کنند. کار عمدهٔ آنان کشتن گراز (خوک وحشی) است که مزارع برنج کشاورزان این ناحیه را ویران می‌کنند زارعان به گودارها پول می‌دهند تا گرازها را از میان بردارند گودارها هرگز با مسلمانان ازدواج نمی‌کنند و به مراسم دینی خود عمل می‌کنند. گوشت خوک می‌خورند و به زبان تاتی سخن می‌گویند که با زبان مازندرانی کاملاً فرق دارد.» (خوچکو: ۲۹)

در مورد موسیقی گوداری و با توجه به کتب گوناگون نوشته شده دربارهٔ موسیقی مازندران عده‌ای از علاقه‌مندان به موسیقی مازندران، مواردی را مورد موسیقی هرایی، گوداری و شرق مازندران مطرح نموده‌اند که خلاصه‌ای از پرسش آن‌ها مطرح می‌شود؛ زیرا هدف اصلی این کتاب در رابطه با موسیقی تنکابن قدیم است که بحث و بررسی بیشتر در مورد گوداری، فرصت و زمان دیگری را می‌طلبد و علت مطرح نمودن سؤال بدین منظور است تا استادان و محققان موسیقی مازندران، که در کشور صاحب نام هستند، مخصوصاً در بخش شرقی مازندران با توجه به تبحر خود در پی رفع اشکالات مطروحه برآیند:

۱. آیا تأثیر موسیقی کولی‌ها بر موسیقی شرق مازندران را همان موسیقی کولی‌ها یا گوداری بنامند یا خیر؟

۲. آیا موسیقی ویژه‌ای به نام موسیقی گوداری وجود دارد؟

۳. آیا موسیقی هرایی همان موسیقی گوداری است؟ چنان که قلی‌نژاد موسیقی گوداری را همان هرایی دانسته (قلی‌نژاد: ۲۲) در حالی که عده‌ای از محققان چنین موردی را پذیرا نیستند که به نظر می‌رسد این دوگانگی باید به طریقی حل شود با توجه به اینکه طبق نوشته‌ها، سبک هرایی قنبر آبادی بیشتر مربوط به نوازندگان گدار و شیوهٔ هرایی کتولی بیشتر متأثر از نوازندگان غیر گداراست.

آیا تقسیم‌بندی موسیقی گوداری به صورت مستقل در کنار موسیقی شرق، غرب، یا مرکز مازندران درست است؟ و موارد دیگر... .

البته عده‌ای از محققان، موسیقی گداری را به عنوان یک موسیقی مستقل که فقط

مربوط به گودار یا کولی‌ها باشند را قابل قبول نمی‌دانند؛ زیرا به نظر آن‌ها گودارها، موسیقی مازندران یا نواحی منطقه را فقط به لهجه خویش می‌خوانند؛ بنابراین هیچ وجه تمایزی بین ریتم و آهنگ مابین موسیقی آن‌ها و نواحی دیگر مازندران وجود ندارد و اگر هم باشد بسیار اندک است.

نگارنده در مورد فوق، مصاحبه‌ای را با آقای دکتر کیوان پهلوان انجام داده، که خلاصه آن گفت و شنود چنین است: «گودارها همانند تمام خنیاگران کولی در تمامی مناطق ایران زمین، نقش کلیدی را در انتقال و حتی به وجود آوردن ملودی‌های جدیدتر، تحت تأثیر جابه‌جایی‌های خود از قومی دیگر به محیط زندگی وابسته خود (مثلاً مازندران) به وجود آوردند که نمی‌توان آن را صرفاً موسیقی کولی‌ها یا گداری دانست. هرچند که اینان تحت تأثیر ملودی‌های اقوام مجاور، ملودی جدیدی را تنظیم کرده‌اند، به هر روی نمی‌توان موسیقی جدا یا متمایزی به نام موسیقی ویژه گداری را بر آن نهاد و غیره.

www.tabarestan.info

**موسیقی غرب مازندران**

محققان مازندران برآن باورند که: موسیقی این قسمت از شرق نوشهر تا غرب تنکابن را شامل می‌شود؛ بنابراین حدوداً همان «محال ثلاث» سابق را شامل می‌شود، یعنی: از کلارستاق، کجور تا مناطق رودسر یا هوسم قدیم را می‌توان نام برد.

گرچه غربی‌ترین منطقه مازندران در رامسر کنونی می‌باشد به همین روی در این نواحی بیشتر موسیقی شرق گیلان و گاهی موسیقی مازندران مرکزی، شنیده می‌شود معروف‌ترین آهنگ‌هایی که بین نوازندگان و خوانندگان در این مناطق و مردم شناخته شده است به اختصار می‌توان از: طالب طالبا در مایه درآمد سه گاه، امیری در مایه عشاق دشتی، کشتی مقوم در مایه درآمد افشاری، عروس سوار کردن، چوسما در رقص چوبی، عزیز و نگار در گوشه دستگاه دشتی و ترانه‌های که مختص خاص این مناطق می‌باشد که در بخش خود توضیح داده خواهد شد.

جهانگیر اشرفی دربارهٔ موسیقی این مناطق نوشته است: «آواها و نواهای همچون طالبا ـ امیری ـ امیری‌خوانی ـ گهره سری ـ آروس سری ـ دوشان سری ـ خرمن سری یا خرمن شری ـ کجورخوانی ـ توم سری ـ دیلمی ـ عزیز نگار ـ کاکویی ـ سفوری (صفوری) چاروه داری ـ پیر باباخوانی [پیر بابو] ـ را بچه‌خوانی [رابچری‌خوانی] تیرما سینزه‌خوانی، بیانگر آمیختگی فرهنگی تبری، گیلکی، دیلمانی، اشکوری، طالقانی، در این منطقه است در تکه‌ها و قطعات‌سازی، وَلگ سری ـ گوسن دُمال، گوسن دوخان، آروس

دُمال، سنگین سما، ورزا جنگ، شول، دوشان سری، پهلوانی و چوبه‌گری نیز می‌توان این آمیختگی را دید. (اشرفی: ۴۹)

احمد محسن‌پور علاوه بر نام بردن قطعه‌های پهلوی، زانوس، چاک‌چاک، عروس دمالی، در مورد قطعه پهلوی با صدای توپا ابراهیمی که در کلارستاق ضبط شده نوشته است: «این قطعه با گوشهٔ پهلوی که در موسیقی دستگاهی مان موجود است تفاوت دارد و دارای ویژگی‌های مازندرانی است، در فرهنگ معین آمده است: پهلوی آهنگی است که فحلویات را بدان می‌خواندند. چگونگی فحلوی آهنگی است در موسیقی قدیم (مصاحبه: ۳۰).

البته در شرق مازندران بیشتر از واژه «حال» که معنی حالت را می‌دهد، استفاده می‌شود، ولیکن در غرب مازندران واژه «سری» به معنای مکان کاربرد دارد.

بعضی از پژوهندگان مازندرانی بر این عقیده‌اند که مقام‌ها و آوازها یا سوت‌های تبری مانند: مَمزمون ـ نجما ـ حیدربیک ـ صَنَمبَر ـ جایشان با منظومه‌هایی همچون: کاکویی، سَفوری (صفوری) و عزیز و نگار در مناطق غرب عوض شده است.

«در مناطق غربی مازندران هیچ نشانی از کتولی وجود ندارد و ریز مقام‌های تبری با تغییر حالت‌های عمده و چشم‌گیری مواجه می‌شوند در کوهستان‌های دو هزار، تعدادی از قطعه‌ها و تکه‌ها چوپانی مانند گله را بردن ـ میش حال در سرنا شکل‌هایی از رِوونی ـ یک چوبی ـ دو چوبی ـ شَرو شور، با تغییراتی در حالت ریتم و حتی نام قطعات نواخته می‌شوند.» (اشرفی: ۵۰).

چنان که قبلاً نوشته شد، در مورد آواها و ترانه‌ها یا سوت‌های مناطق غرب مازندران هنوز تحقیقات جامعی صورت نگرفته در نتیجه آگاه نبودن از بعضی وقایع گذشته و آهنگ‌های مربوط به آن در غرب مازندران خصوصاً تنکابن، دلیل بر آن نمی‌شود که بر آن باور باشیم که این آواها تنکابنی قدیم از مناطق مرکزی یا شرقی مازندران برداشت شده باشد. با توجه به اینکه منطقه تنکابن از دوران گذشته خاستگاه بعضی از قیام‌ها بوده است چنان که در زمان صفویه «شرف‌الدین علی بدلیسی» هزار و هشتصد نفر را گردن زد و از سرهای مردم این دیار منار ساخت و الخ یا حرکت‌های دیگر که ممکن است همراه با اشعاری بوده باشد که به مرور زمان فراموش گشته یا یکی دو بیت برای ما از آن وقایع باقی مانده باشد و این امکان وجود دارد، در زمانی دیگر به طریقی در دسترس ما قرار گیرد. به عنوان نمونه می‌توان از وقایع «خانیان» و ماجرای «پهلوان فرامرز» در

زمان قبل از مشروطه یاد کرد که در همین دهه از متن آن آهنگ اطلاع کسب کردیم که ریتم آن آهنگ در سی دی آورده شده است.

پس ندانستن یک موضوع دلیل بر آن نمی‌شود که یک طرفه قضاوت کنیم یا همین داستان «عزیز و نگار» که بعضی از اتفاقات و حتی مرگ قهرمانان داستان آن در اطراف تنکابن قدیم می‌گذرد با توجه به اینکه نگار را دختری تنکابنی یاد کرده‌اند.

آیا داستان آن مربوط به زمان جدیدی است؟ با توجه به اینکه اشعار عزیز نگاری که در کتاب «کیوان پهلوان» آمده با عزیز و نگاری که در غرب مازندران خوانده می‌شود از بیخ و بن و موضوع و دیگر موارد فرق‌ها دارد.

داستان‌هایی همانند نجما یا حیدربیک و صنمبر، آیا از لحاظ تاریخی و اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته که بتوان قدمت آن را تشخیص داد؟

داستان عزیز و نگار و آداب و رسوم خاص آن به قول استاد میرابوالقاسمی به دوران سلجوقیان می‌رسد و حتی ایشان بر آن باورند که بعضی از آداب و رسوم اسماعیلیه در آن داستان دیده می‌شود که دربخش خود در این باره توضیحات داده شده است. آیا باز می‌توان گفت که: این داستان از داستان‌های شرق استان برداشت شده است؟

به هر روی تا تحقیقات کامل علمی و آکادمیک در این مناطق انجام نشود نمی‌توان به درستی نظر داد.

سازهای رایج موسیقی غرب مازندران تا گیلان، بیشتر سرنا، نی، نقاره، دهل می‌باشد.

### منظومه‌ها

در موسیقی مازندران چندین منظومه بلند وجود دارد که شامل: طالب یا طالبا ـ امیر گوهر ـ رعنا ـ عزیز و نگار ـ نجما و رعنا ـ حیدربیک و صنمبر و غیره است که توسط شعر خان یا «شعر خون»[1] یا نقالان حفظ شده‌اند.

جهانگیر اشرفی از میان منظومه چهار نقل طالب طالبا ـ امیر گوهر ـ عزیزبیک و رعنا ـ عزیز و نگار را از لحاظ وزن دارای اعتبار و قدمت افزون تری می‌داند او نوشته است: «اشعار منظومه طالبا بسیار منسجم و از ادبیاتی فاخر و لطیف برخوردار است نقالان به هنگام نقل طالبا اشعار و آواز امیری را نیز چاشنی نقل خود می‌سازند که این مسئله مهم‌ترین تمهید آوازی مورد استفاده در نقل مذکور است.» (اشرفی: ۵۶)

---

۱. در زبان بومی و محلی در مورد خوانندگان یا نوازندگان، عنوان‌هایی شنیده می‌شود که می‌توان از ـ شعر خون به معنی شعرخوان یا ـ نوروزخون به معنی نوروزخوان و لله‌چی یعنی: نوازنده لله وا یاد کرد.

به هر روی بعضی از منظومه‌های آوازی از طریق اقوام مهاجر یا از طریق همسایگان هم مرز به مازندران آورده شده که محققان، داستان نجما و رعنا و حیدربیک و صنمبر را از آهنگ‌های مهاجر یاد کرده‌اند که در انتهای این بخش دربارهٔ آن آهنگ‌های و دیگر مواردسازی و آوازی به طور مجمل توضیح داده خواهد شد. با توجه به اینکه بخشی از ترانه‌هایی که در تنکابن به صورت دوبیتی خوانده می‌شود، تشابهات بسیاری با بعضی از اشعار این منظومه دارد که در بخش خود از آن شباهت‌ها یاد خواهیم کرد.

**موسیقی‌سازی مازندران**

به دو قسمت تقسیم می‌شود:

۱. موسیقی چوپانی ویژه لله وا ۲. آهنگ ویژه سرنا و نقاره

تبرستان www.tabarestan.info

**موسیقی چوپانی:**

ملودی آن با «لله وا» نواخته می‌شودکه بعضی از آهنگ‌های ویژه سرنا را هم با آن می‌نوازند که محققان بر آن باورند که آن آهنگ‌ها بعداً به موسیقی چوپانی راه یافته‌اند به هر روی موسیقی چوپانی شامل:

کتولی ـ کلِ حال ـ غریب حال (غریبی) ـ میشی حال (مِشه حال) ـ دنبال میشی حال ـ کیجا کرچال ـ زاری ـ کمرسری ـ دختر عمو جان ـ جلو داری ـ پیش نوازی ـ عباس‌خوانی ـ سماع حال (سما حال) رقص مقوم ـ چپون حال ـ یاغی بَورده ـ تِک سری ـ هَمره بردن ـ شِترحال ـ بازی حال ـ چرا حال ـ خارِک حال (به معنی خوش و زیباست، هنگام چریدن دام می‌نواختند) اکنون با توجه به نام‌هایی که عنوان شد، توضیحاتی از چند مورد آن داده می‌شود:

۱. بازی حال:

به معنای حالت و شیوه بازی و احتمالاً از موسیقی مراسمی و از قطعات سرنا و نقاره گرفته شده است.

۲. بورسَری ـ به معنای حالت گوسفند ـ رنگ حنایی ـ مایل به طلایی است چوپانان هنگام چرای گوسفندان می‌نوازند. (اشرفی:۶۵)

۳. پرجای حال ـ پرجا یا پریجا نام منطقه‌ای است. لموکی درباره رقص پریچایی حال مطالبی را در کتاب خویش نوشته است.[۱]

---

۱. «ویژه مردمی است در منطقه شیخ موسا (دهی از دهستان بند پی بابل)» (لموکی، ۱۳۸۲: ۷۴).

۴. تریکه سری ـ تریکه به معنای مرغزار و مرغزار ناچریده است.
این قطعه را چوپانان در هنگام چریدن دام در مرغزار ناچریده می‌نوازند. (اشرفی: ۶۵)
۵. تِک سری ـ تِک به معنای لب و دهان و همچنین به معنای انتهاو ارتفاع که احتمالاً معنای حال و هوای ازتفاعات است.
۶. جلوداری و پیشنمازی و عروس یار: با سرنا و نقاره نواخته می‌شود که به موسیقی چوپانی راه یافته است که در بخش آهنگ ویژه سرنا از آن یاد می‌شود.
۷. چَپون حال: حال و هوای چوپان ـ نام دیگرش کِرحال است در فراغت نواخته می‌شود.
۸. چراحال: به معنی حالت چریدن گوسفندان است.
۹. چراغ حال: به معنی حالت و روشنایی چراغ است و قطعه‌ای است که چوپانان در هنگام غروب و فراغت از کار می‌نوازند. (اشرفی: ۶۴ الی ۶۶)
۱۰. خارک حال ـ به معنی حالت خوش و زیباست.
۱۱. زاری:
قطعه‌ای است محزون که در بیان اندوه و رنج و فراق است. (اشرفی: ۶۴) قطعه «زاری»، در بیات ترک نواخته می‌شود و امروزه جز قطعات‌سازی منطقه قلمداد و با «لله‌وا» نواخته می‌شود. وی آن را از آهنگ‌هایی می‌داند که از طریق اقوام دیگر به مازندران آورده شده است.

زاری، داستان دو برادر است. برادر بزرگ‌تر که تازه عروسی کرده بود، در نیمه شب برای کنترل گوسفندان طناب را به شاخ قوچی در منطقه کوهستانی بست که آن قوچ در هنگام شب حرکت کرد که تلاش او برای آزاد شدن از بند باعث شد که تعادلش به هم خورد و از کوه سقوط کرد که در نتیجه آن مرد هم با قوچ به پایین کوه پرتاب شد و کشته شد. برادر کوچک‌تر که در هنگام صبح از آن واقعه آگاه یافت به سوی روستای خویش حرکت کرد و فی‌البداهه

---

وی دربارهٔ مردم «پراچی یا «پرچی» بر آن باور است که به نام گروهی از زبان‌های ایرانی اطلاق می‌شود که در افغانستان، هندوستان، چین، و ترکستان رایج است درواقع پراچی از زبان‌های به جا مانده گروه‌های جنوب شرقی ایران است که با زبان ارموری خویشاوندی نزدیک دارد. دامنه گستردگی این زبان در انتهای غربی و جنوب افغانستان است به عبارت دیگر پراچی در محدوده‌ای از دهکده‌های هندوکش در بخش شمالی کابل رواج دارد و به شدت تحت نفوذ زبان پشه‌ای است که از زبان‌های هندو ایرانی است. وی با استناد به کتاب ایران باستان دیاکونوف نوشته است: «تمدن روستاها و ده شمالی ایران (تورنگ تپه ـ تپه گیار در شرق و تپه گیان در غرب) نزدیک به تمدن‌های آنائو و آسیای مرکزی بوده‌اند به هر ترتیب چه در سایه تمدن مشترک یا در اثر ستیزه‌های بی‌امان قومی در زمان باستان به ظاهر کوچ (پرچی‌ها) به کرانهٔ جنوبی دریای مازندران صورت گرفته است و... نام «پرچی»ها بر روی چند دهکده از آبادی‌های مازندران از شرق به غرب چنین است: پارچ در بهشر ـ پرچی کلا در ساری ـ پرچی نک و پرچی کلا در قائم شهر و پرچی‌ها در بابل، با این اشاره موسیقی رقص به جای مانده از پریچایی‌ها دارای ملودی‌هایی است که تم آن را منتسب به سرزمین افغان دانسته‌اند» (لموکی، ۱۳۸۲: ۷۴).

قطعه‌ای را نواخت که همسر برادر بزرگ‌تر و دیگر مردم روستا از موضوع باخبر شدند.

زاری در دستگاه شور نواخته می‌شود و دارای ریتم ۴/۴ و سرعت ریتم آرام و کشیده است. (پهلوان: ۴۵۸)

۱۲. سِلک حال: به معنای حال و هوای گوسفند یک ساله است و قطعه‌ای است که چوپانان هنگام چرای دام می‌نوازند.

۱۳. شِتِر سری ـ این قطعه به معنای حال و هوای شتر است و احتمالاً برگرفته از قطعات ساربانی و چوپانی جنوب البرز مانند «وَرهٔ وگ» است. (اشرفی: ۶۴)

یا برای آرام کردن شتر نواخته می‌شود. در علی‌آباد کتول آهنگی نیز با دو تار به نام شتر ناز نواخته می‌شود که کاربرد مشابه دارد. (پهلوان: ۴۶۰)

۱۴. ملودی «عباس‌خوانی» یا عباس‌خونییا

که جزو موسیقی آیینی بوده، در موسیقی چوپانی ظاهر شده و با «لله وا» اجرا می‌شود عباس‌خوانی که از تعزیه حضرت عباس(ع) الهام گرفته شده، فاقد ریتم و متر بوده و در بیات ترک یکی از آوازهای دستگاه شور نواخته می‌شود که در بعضی از مواقع در چهارگاه اجرا می‌شود. (قلی‌نژاد: ۶۶)

۱۵. غریبی:

یا غریب حال ـ قطعه‌ای است محزون که در بیان اندوه و غربت نواخته می‌شود. قلی‌نژاد می‌گوید: «غریبی» یکی از نواهای چوپانی است که در دستگاه شور اجرا می‌شود، گویا چوپانان این ملودی را در غربت و غریبی می‌نواختند زیرا آنان برحسب کارشان گاهی مجبور بودند دور از دیار خود بسر برند و هرگاه دلتنگ می‌شدند و هوای ولایت را می‌کردند با لله‌وا (نوعی نی) آهنگ غریبی را اجرا می‌کردند.(قلی‌نژاد ۶۴: و اشرفی: ۶۳)

۱۶. کِرچال ـ (کیجا کرچال)

کرچال ـ به معنی کارگاه جاجیم‌بافی یا دختر کارگاه جاجیم‌بافی ست این قطعه در توصیف زنان و دختران بافنده نواخته می‌شود این ملودی در گوشه شوشتری و اشاره به بیداد دستگاه همایون قرار دارد و ریتم آن ۴/۴ است گردش ملودی تا فاصله پنجم صورت می‌گیرد. جهانگیر اشرفی این قطعه را از قطعاتی می‌داند که از طریق اقوام مهاجر به مازندران آورده شده است (اشرفی: ۶۵ و قلی‌پور: ۶۵)

۱۷. کمر سری:

به معنای کمرکش کوه است این قطعه را چوپانان هنگام چریدن دام می‌نوازند

چوپان آن را در دستگاه شور در هنگام برای گوسفندان می‌نوازد گوسفندان با شنیدن این ملودی چنان به هیجان می‌آیندکه جهش می‌کنند این ملودی در شروع به صورت آوازی است از عشاق دشتی شروع شده ولی بعداً ریتم و متر مشخص به خود گرفته و با ریتم ۶/۸ ادامه می‌یابد(قلی‌نژاد: ۷۰)

۱۸. مِشه حال:

حال و هوای میش یا در وصف میش، مضمون قطعه توصیف زندگی چوپانان و رمه است به گفته قلی‌نژاد: «میش‌حال از جمله ملودی‌های چوپانی بوده که برای گوسفندان بسیار مهیج است و به ویژه درزمستان که برف روی علف‌ها را می‌پوشاند و چراندن گوسفندان کار دشواری بود، چوپان با لله‌وا این ملودی را می‌نوازد و گوسفندان با شنیدن آن به وجد آمده و با دست خود برف‌های روی علفزار را کنار زده و به چریدن علف‌های زیر برف مشغول می‌شوند این ملودی با ریتم شش هشتم و در دستگاه شور اجرا می‌شود و بیشتر با لله وا نواخته می‌شود» (قلی‌نژاد: ۶۴) «دنباله میش‌حال»: بعد از چراندن گوسفندان، برای مراجعت به روستا و بردن آن‌ها به چفت (آغول) نواخته می‌شود که از لحاظ تونالیته (گام) مانند میش‌حال است (قلی‌نژاد: ۶۴)

یا این که بعد از چریدن علف‌ها به وسیله گوسفندان، با نواخته شدن دنباله میشی حال که با لله وا نواخته می‌شود گوسفندان آماده بازگشت به آغل می‌شوند. (پهلوان: ۴۵۷)

۱۹. نقره سَری

نقره سر: منطقه‌ای از کوهستان است که اولین آفتاب بر آن می‌تابد ـ قطعه وجدآوری‌ست که چوپانان هنگام چرای دام می‌نوازند.

۲۰. هَمره بردن ـ (گله رابردن) از نظر مضمون مانند قطعه یاغی بَورده است اما از نظر نغمه متفاوت است.

۲۱. یاغی بَورده ـ یاغی به تاراج برده را معنی می‌دهد. ظاهراً قطعه‌ای‌ست که هنگام حمله یاغیان و برای خبررسانی به دیگران نواخته می‌شده است.

۲۲. افتاب: زمانی که خورشید پشت ابر قرار می‌گیرد. (مصاحبه احمد محسن‌پور: ۳۲)

آهنگ‌های ویژه سرنا که معمولاً با نقاره هم نواخته می‌شود

یک چوبه ـ دوچوبه ـ سه چوبه ـ ترکمنی[1] ـ روونی ـ لیلاگواگر ـ ورساقی ـ شروشور

---

۱. تِرکِمنی یا تِرکِمونی (گواگر یا گورگه): نوعی ساز ضربی نیز نامیده می‌شود.
احمد محسن‌پور ترکمونی و «ورزه مالی» را یکی می‌داند و «ریزو واریز» را با «گوارگه» هم نام دانسته است .(پهلوان: ۴۶۲).
علی صادقی، گواگر را به صورت گبرکه و نواختن آن را در مایه ابوعطا نوشته است، هنگامی که ساقدوش در کنار داماد

ـ کتولی (قلی پور: ۲۴)

جهانگیر اشرفی در مورد نواختن موسیقی‌سازی در جشن و اعیاد چنین نوشته است: «جلو داری ـ وَرساقی ـ اَروس یار ـ گورگه ـ رِوونی ـ جلیت ـ تُرکمونی ـ حنا سری ـ کُلِنج زر ـ دوروَن ـ آروس کفا ـ و پیش نوازی (اشرفی: ۴۶)

۱. آروس یار:

به هنگام آوردن عروس این نغمه نواخته می‌شود. از نظر فرم نغمه شباهت‌هایی با جلوداری دارد که احتمالاً از قطعات سرنا و نقاره به موسیقی چوپانی راه یافته است و در سه‌گاه نواخته می‌شود. (اشرفی: ۶۵ و پهلوان ۴۶۹)

۲. پیش‌نوازی ـ پیش‌نمازی

پیشنمازی: یا پیش‌نوازی که قبل از عروسی نواخته می‌شود.

پهلوان با استناد به نوشته ساسان فاطمی از کتاب موسیقی و زندگی موسیقایی مازندران ص ۷۴ نوشته است: «این واژه در بخارا و دیگر مناطق فارسی زبان آسیای میانه، نماختن به معنی نواختن است بنماز (بنواز)

این ملودی سازی است یعنی بدون کلام و آن را قبل از شروع عروسی نواخته می‌شود تا اهالی را باخبر نمایند چون این ملودی قبل از شروع عروسی پیش از نماز مغرب در خانه عروس یا داماد نواخته می‌شود آن را پیش‌نماز گویند. بلافاصله بعد از پیش نمازی، کتولی نواخته می‌شود غالباً از سازهای سرنا و دو سرکوتن (نقاره) برای این مراسم استفاده می‌شود.» (پهلوان: ۴۶۱ و قلی‌پور: ۲۷)

۳. جلوداری یا جلویی

بیشتر توسط لوطی‌ها در عروسی، هنگام بردن عروس به حمام، با سرنا و نقاره اجرا می‌شد. این ملودی با ریتم دو چهارم در دستگاه شور آغاز و سپس با زیبایی خاصی به سه‌گاه تغییر مقام داده و با ریتم شش هشتم در شور فرود می‌کند. (قلی‌نژاد: ۶۵) جلوداری آهنگ رقص نیست و ریتم آن ۲/۴ می‌باشد به آن جهت جلوداری می‌گویند که لوطی‌ها در پیشاپیش مشایعت‌کنندگان عروس قرار می‌گیرند (پهلوان: ۴۶۱)

۴. ورساقی:

با سرنا نواخته می‌شود که احتمالاً از علی‌آباد کتول و شرق مازندران برداشت شده است. موسیقی بدون کلام، بدون داستان و حماسی است با یک راز و نیاز عارفانه به

---

قرار می‌گیرد و اجرای آن به وسیه سرنا دوسر کوتن (نقاره) انجام می‌گیرد. (صادقی: ۱۰).

صورت سؤال و جواب، در شرق مازندران با کمانچه نواخته می‌شود. (پهلوان: ۴۶۳)

۵. شر و شور:

موقعی که مجلس عروسی به انتهای خود نزدیک می‌شود، این آهنگ با سرنا نواخته شده و مجلس به پایان می‌رسد. (پهلوان: ۴۶۴)

این قطعه در منزل داماد در سه پرده نواخته می‌شود این تکه در مایه سه‌گاه است. (صادقی: ۱۰۱)

۶. روونی revuni: در مایه سه‌گاه که در مراسم عروسی روی اسب نواخته می‌شود. (صادقی: ۱۰۱)

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

**موسیقی درمانی**

به مراسم یا فعالیت‌های خاصی که در ارتباط با موسیقی و سازهای آن باشد، گفته می‌شود که از آن طریق نوازندگان یا انجام‌دهندگان آن بر آن باورند که بدان وسیله بیماران را شفا می‌دهند. مخصوصاً بیمارانی که به ناراحتی روحی و روانی دچار شده باشند که در جنوب به آن بیماری «زار» یا «هوا» گویند.

در دوران گذشته برای ایجاد تعادل روحی و آرام بخشیدن به بیماران، برای کسانی که در بستر مرگ بودند، این موسیقی نواخته می‌شد تا عذاب کمتری بکشند و آسان‌تر جان دهند. پهلوان به نقل از موسیقی مازندران احمد محسن‌پور نوشته است: «برای کسی که دچار پلنگ‌گرفتگی می‌شد، این نوع موسیقی کمک می‌کرد تا بیمار به خواب نرود و دچار کابوس نشود که این آهنگ با «لله وا» زده می‌شد. در حال حاضر، قطعه خاصی برای موسیقی درمان وجود ندارد؛ اما به گفته برخی بومیان (این سخن افراد قدیمی است و نیز نقل قول آقای خلیل طهماسبی نوازنده «لله وا» اهل سنگ چال آمل) منطقه در گذشته وجود داشته و معمولاً با «لله وا» اجرا می‌شده است.» (پهلوان: ۴۶۰)

البته موسیقی درمانی در مناطق ترکمن صحرا ریشه‌ای بس دیرینه دارد که غالباً از ساز نی یا دوتار برای درمان بیماری استفاده می‌کنند.

بیماری که سرخک می‌گرفت نوازنده نی هفت‌بند به هنگام شب به منزل بیمار می‌رفت

و بر بالین او به مدت بیست الی هفتاد دقیقه شروع به نواختن می‌کرد که آن نواختن در طی چندین مرحله انجام می‌شد و حال بیمار سرخک گرفته رفته‌رفته رو به بهبودی می‌رفت پس از رویش تاول‌های سرخک، نزدیکان بیمار بر روی او قیزیل چاشو[1] که نوعی چادر ابریشمی بود می‌انداختند که توسط زنان ترکمنی بافته می‌شد. پس از بهبودی بیمار خانواده بیمار بر اساس توانایی مالی خویش وسایلی همچون روسری ـ خوراکی وغیره داخل پارچه می‌گذاشتند و به عنوان آقلیق[2] به نوازنده می‌دادند. (← مرادی، ۱۳۸۲: ۲۷)

باز هم در همین ترکمن صحرا کسانی هستند که به آن‌ها «پُرخوانی» می‌گویند که به نظر خودشان با نیروهای ماوراءالطبیعه و غیره در ارتباط هستند و از ساز دوتار برای مقصود خویش استفاده می‌کنند.

تبرستان www.tabarestan.info

**هواللا (صدایی شبیه های و هوی) [hu:a:ləla]:**

صدا یا فریادی برای فراری دادن پرندگان برای محافظت کرم ابریشم است.

عموماً در مناطق کشاورزی مازندران، مردم کشاورز در هنگام به ثمر رسیدن محصول برای حفاظت از آن در برابر پرندگان یا حیوانات، شیوه‌ها و ابداعات خاصی برای فراری دادن یا رمانیدن آن استفاده می‌کنند، چنان که در مناطق تنکابن در هنگامی که برنج رو به رشد است، کشاورزان با استفاده از بعضی ادوات موسیقی یا «شول[3]» کشیدن که نوعی صدای بلند از حلق درآوردن محصول خودرا حفظ می‌کنند.

در مورد هواللا یا آواز مخصوص که در شرق مازندران برای فراری دادن کلاغ‌ها استفاده می‌شود، چنین نوشته شده است:

موسیقی مازندران، همچون موسیقی مناطق دیگر همواره در خدمت کار و زندگی بوده است: اعم از کار چوپانی و حشم‌داری مثل گله بردن [galle - re - bordan] مش حال، دنباله مش حال و کار کشاورزی و قطعاتی دیگر در این مورد گاهی ملودی‌هایی وجود داشته که خاص همان کار بوده مثل توتون جاری در قائمشهر و بهشهر، ترانک «پنبه جاری» هنگام کار در پنبه‌زارها، یا ملودی مربوط به کرم ابریشم که آن را تا تبدیل شدن پیله در انباری به نام «تلوار» [telvâr] نگهداری می‌کردند کسی در کنار آن می‌ایستاد و پرندگان (به خصوص کلاغ‌ها) را که برای خوردن کرم پیله هجوم می‌آورند با خواندن

---

1. qizil - Ĉ âŜu

در هنگام عروسی از طرف مادر داماد بر سر عروس انداخته می‌شد که همراه آن عروس به خانواده داماد روانه می‌گردید.

2. âqleq

3. Šul

آواز فراری می‌داد و حتی از آن‌ها می‌خواست به تلوار همسایه بروند. (مؤسسه فرهنگی و هنری نور راسخون، ۱۳۹۰ موسیقی مازندران).

کیوان پهلوان «هوالا» را به صورت «هوآلالا» یاد کرده و با توجه به «کتاب هفته» «راهنمای گردآوری مواد فولکلور» از علی بلوک‌باشی درباره آن چنین نوشته است: «هوالالا ترانه‌ای است که در میان کشاورزان مازندرانی رایج است... در صفحات مازندران، پاسداری از مزرعه در قبال هجوم کلاغ ها، معمولاً با کودکان است. هر دسته سه تا چهار نفری از کودکان، که از سه تا ده سال بیشتر ندارند از سپیده‌دمان، پس از صرف لقمه‌ای نان و پیاله‌ای چای، گرده نانی به سفره پیچیده به جانب مزرعه به راه می‌افتند و تا غروب به حفاظت مزرعه و تاراندن کلاغ ها می‌پردازند. آنان بالا «نفارها» می‌نشینند وچون دسته کلاغ ها هویدا شد، با چوب به حلبی‌های نفتی که با خود آورده‌اند، می‌کوبند و گاه با حنجره‌های کودکانه خویش، با هم‌سرایی، ترانه‌ای می‌پردازند:

هوآلالا، هوآلالا، هوآلالا، هوآلالا
هوآلالا، هوآلالا، هوآلالا، هوآلالا
هوآلالا، هوهاکردی (هوالالا هو کردی)
اَمه باغه لوهاکردی (باغه ما را لگد کردی)
و....» (موسیقی مازندران: ۴۱۵).

www.tabarestan.info

## رقص در مازندران

تبرستان www.tabarestan.info

### سما حال

در موسیقی مازندران تکه‌های شادی وجود دارد که عموماً با ساز سرنا نواخته می‌شود که «سما حال» از جمله قطعاتی است که در عروسی‌ها نواخته می‌شود این تکه در مایه سه‌گاه است.

در کتاب «واژه‌نامه مازندرانی» از رقص به نام سِما semâ یا رقص محلی یاد کرده، مؤلف همچنین آن را واژه‌ای عربی دانسته است (بارفروش، ۱۳۶۸: ۱۸۲)

کیوان پهلوان در این باره چنین نوشته: رقص در مازندران به دو نوع تقسیم می‌شود رقص خرمن و سما چکه «در مازندران به رقص «سما حال» گویند یعنی ملودی رقص با ریتم ۶/۸ و به سما حال، «رِوونی» نیز گفته می‌شود که سرنانوازان آن را بیشتر در عروسی می‌نوازند. و رقص خرمن اجرای حرکات موزن با مضمون کار برزگری است که پس از اتمام کار کشاورزی سالانه اجرا می‌شود که به رقص و پایکوبی می‌پردازند (پهلوان: ۴۶۳ و ۴۷۴)

جهانگیر اشرفی، سِما حال را به نام رقص مقوم هم یاد کرده است (اشرفی: ۶۴)

غلامرضا طبری در مورد بخشی از پوشش رقص یا جابند یا جلبند چنین گوید: «پارچه‌ای است مثل لنگ که به طور معمول سرخ رنگ است و برای جلوهٔ بیشتر روی آن در فاصله‌های معین گلم یا منگوله و همچنین زنگوله می‌دوزند که رقاصان آن را می‌پوشند، زیرا در حرکات رقص هم رنگ سرخ آن روی لباس نیم‌تنه موجب شادی و نشاط است هم صدای زنگوله‌ها به هنگام حرکت جذاب است و هم حرکت منگوله‌ها که در چرخ زدن حرکت زیبایی دارند و با زنگ دست رقاص و موسیقی نوازندگان هم آهنگ است» (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

سما در عروسی‌های مازندران جلوه‌ای ویژه دارد مانند مراسم «رخت برشی» (برش لباس عروس و داماد)که در زمان‌های قدیم به صورت گروهی برای اقوام عروس و داماد توسط خیاط محله انجام می‌شد درزی شو (شب درزی ـ شب قبل از عروسی)، حنابندون شو (شب حنابندان) هیده گیرون (هدیه‌گیران) مجمه‌گیرون (مجمعه گیران) و زمان ورود عروس به خانه داماد نمود بیشتری پیدا می‌کند (هفته‌نامه هراز، ۱۳۸۴: ۷. صادقی: ۱۰۱).

در کتاب موسیقی بومی مازندران، درباره «سماع حال» آمده است؛ ملودی سماع حال مخصوص رقص (به ویژه آیینی) است که با ریتم شش هشتم در سه‌گاه و اغلب با سرنا و نقاره اجرا می‌شود و تا آخر ملودی تغییر نمی‌کند اعتقاد دیگراین است، هنگامی که کار کشاورزی به اتمام می‌رسد و کشت به‌صورت کامل برداشت شود در سَر خرمن پس از اتمام کار کشاورزان به رقص و پاکوبی می‌پردازند. (قلی‌نژاد: ۶۶)

www.tabarestan.info تبرستان

**چکه سما (رقص زنان) Çe kə - semâ ـ و دروم**

دربارهٔ رقص مناطق غرب مازندران یا «چکه سما» که بیشتر توسط زنان اجرا می‌شود و «دروم» یعنی رقصی که توسط مردان انجام می‌شود در هفته‌نامه هراز مطالبی تحت عنوان «چکه سما نمود روحیه و رمز زیستن» آورده شد که متأسفانه از نویسنده یا منابع آن یادی نشد؛ اما در فصلنامه «درگستره مازندران» همان مقاله با اضافاتی تحت عنوان «سما بازخوانی یک آیین» توسط علی صادقی به چاپ رسیده است که امکان دارد مقاله نوشته شده در هفته‌نامه هراز نیز از آن علی صادقی باشد که تفاوت مقاله‌های فقط درسر تیتر مقاله می‌باشد؛ اگرچه مقاله آقای صادقی در سال ۱۳۸۰ و مقاله در هفته‌نامه هراز در سال ۱۳۸۴ چاپ شده است با وجود این از هر دو مقاله یاد کرده‌ایم.

چکه سما: رقص ظریف زیبا با وقار و پر هیجان مردم مازندران است که بنا به قولی ریشه در رقص‌های هند و اروپایی دارد و در مجالس و محافل سرورانگیز با شکل‌ها و فن‌های خاص همراه با موسیقی اجرا می‌شود.

سما رقصی زنانه است اما برخی مردان نیز در اجرای آن تبحر دارند سماگر حرکات پرندگان و حیوانات و جنبش برگ درختان را در حرکت‌های موزون خود تقلید می‌کند ساق‌ها را مانند نوسان شاخه‌ها به جنبش درمی‌آورد، بدن را موج می‌دهد گاه به سان خوشه‌های شالی سر را خم می‌کند

**لباس سماگر و رقص:**

که با پوشیدن جامه گلدار و نقشین به همراه شلواری کوتاه پرچین و گشاد به نام «شلوار» یا «شله شوار» یا شلیته بر روی شلوار بلند خود که «تامون» یا «تنگه تامون»[1] نام دارد هنر خود را به نمایش می‌گذارد.

سما غالباً رقصی انفرادی است چنان که به صورت جمعی انجام شود، هر رقصنده به صورت مستقل عمل می‌کند.

سماگر ضمن حرکات موزن پاهایش، پیوسته و به طور منظم کف می‌زند. کف زدن با نواختن ساز تنظیم می‌شود. او حرکاتش را از جایی شروع و در مکانی دیگر به پایان می‌رساند. گاهی اوقات، او ضمن کف زدن‌ها به بالا و پایین می‌جهد و در میان حلقهٔ تماشاگران در یک میدان کوچک به نرمی به جلو و عقب حرکت می‌کند بعضی اوقات دو سماگر با هم در صحنه حاضر شده با تقلید از حرکات یکدیگر همانند حرکات انسان در برابر آیینه هنرنمایی می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

در سما لرزشی بدن را فرا می‌گیرد که بیشتر قسمت‌های بالاتنه را احاطه می‌کند. حرکت پا نیز آرام و لطیف است به طور کلی جنبش و حرکات موزون پا، لرزش بدن و کف زدن‌های پی‌درپی، رکن اصلی و اساسی سما را شامل می‌شود و رقص تند و پرشتاب سما که با لرزش‌های مواج و عمودی اعضای بدن به همراه است، عاری از نمایش‌های متنوع می‌باشد (علی صادقی: ۱۳۸۰: ۹۸).

زن مازندرانی با لباس سنتی در حال اجرای رقص سما

1 . (tan- gə - tâ - mun)

## دروم رقص مردان در غرب مازندران

### دروم[1] یا دُروم بخوردن

رقصی مردانه است که در بخش‌هایی از مناطق غرب مازندران مرسوم است که به صورت انفرادی و گروهی در عروسی‌ها و جشن‌های خانوادگی یا پس از پیروزی در کشتی انجام می‌شود.

دروم‌گر در حالی که دو دست خود را به هوا می‌برد به ترتیب پاهایش را به صورت شکسته تا نزدیکی کمر بالا می‌آورد و روی دو پایش می‌جهد. گاهی اجراکننده دروم، دو دستمال رنگی یا چوب دستی به دست می‌گیرد و کار خویش را ادامه می‌دهد.

در این رقص اجراکنندگان دست روی شانه‌های هم می‌گذارند و به صورت منظم و موزون با حرکات ریتمیک با هم به رقص می‌پردازند در نور و کجور که دروم مرسوم می‌باشد، مردان هیچ‌گاه به خود اجازه رقص سما را نمی‌دهند زیرا در این مناطق رقص سما، رقصی کاملاً زنانه محسوب می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

سماگر به هنگام ترک سما، دست یکی از تماشاگران را گرفته و او را وارد صحنه می‌کند و خود خارج می‌شود. (علی صادقی: ۱۰۰)

### انواع رقص

سما، رقص محلی مازندران داری انواع مختلف است که می‌توان از:

الف) دسمال سما: اجراکننده با دستمالی در دست، هنرنمایی می‌کند.

ب) لاک سری[2] که نوعی سما به همراه کاسه، سینی و وسایلی شبیه به آن انجام می‌گیرد.

ج) «لاک سما: رقصی که همراه نواختن دست بر روی لگن باشد. لاک سرسما: همان رقص لاک سما است. سماگر: رقاص» (غلامرضا طبری: ۱۶۶)

د) لمپا سما: او چراغ گردسوزی را بر سر می‌نهد و دایره‌وار به رقص می‌پردازد. (هفته‌نامه هراز، ۱۳۸۴: ۷. علی صادقی: ۱۰۰)

ه) مجمه سما: سماگر با سینی یا مجمه‌ای بر روی سر قرار می‌دهد.

و) مشقی یا رزه‌کاری

---

1 . drum

2 . Lâk – sa - ri

آهنگ بدون کلام که رقص آن رزمی و در بیات ترک در شرق مازندران نواخته می‌شود (پهلوان: ۴۶۳ و ۴۶۴) در جشن خرمن قبل از شروع و گرد آمدن و تجمع اهالی توسط سورناچی و نقاره‌چی نواخته می‌شد (پهلوان: ۴۷۹) این آهنگ از تکه‌های پایانی جشن عروسی است که در مایه سه‌گاه نواخته می‌شود (صادقی: ۱۰۱)

ز) یک چوبه ـ دوچوبه (کاولی ـ کابلی)

تنها توسط لوطی‌های رقصیده می‌شود که وزن آن به ترتیب ۳/۸ و ۳/۴ دوبل‌اند. به نظر می‌رسد رقص‌های مازندرانی منحصراً با وزن‌های سه تایی مطابقت می‌کند. (پهلوان: ۴۶۳) عده‌ای احتمال آن را می‌دهند که جزء موسیقی مهاجر بوده و از مناطق افغانستان به این منطقه آورده شده است.

تبرستان www.tabarestan.info

**چند نام و حرکات در هنگام رقص و آواز و شادمانی:**

۱. گردنک بزوئن

مردم مازندران به حرکتی که در موقع رقص با گردن انجام می‌دهند گردنک بزوئنیا گِسِک، می‌گویند (غلامرضا طبری: ۱۶۷).

۲. بشکن بزوئن:

پسته شکستن یا پستک زدن با بشکن زدن (صدا درآوردن یا به هم زدن انگشتان یک یا هر دو دست) (غلامرضا طبری: ۱۶۴)

۳. چَکه:

صدایی که با به هم زدن کف دست‌های پیدا می‌شود؛ چکه بزوئن: کف زدن. (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

**چند نام از نغمات و اصطلاحات مازندران**

۱. تبری ـ یا امیری‌خوانی

۲. چاربیداری حال (چاروه‌داری حال):

توسط کسانی که با اسب و قاطر بار و مسافر حمل می‌کنند خوانده می‌شود که بیشتر به بیان زندگی چاره‌دارها می‌پردازد و مضون آن غنایی است (اشرفی: ۶۰) ملودی چاروه‌داری گاهی در ریتم ۶/۸ و گاهی به صورت آواز معمولی است که آوازگونه آن بیشتر در بین مردم رایج می‌باشد. چاروه‌داری گاهی سواره و گاهی هم پیاده بود و احتمال می‌رود هنگام سواره و یورتمه رفتن مرتب اکسان‌هایی در ملودی ایجاد شود و

ملودی ریتمیک شده باشد. چه بسیار چاروه‌دار همین ملودی را هنگام پیاده به صورت آوازی خوانده است (قلی پور: ۳۶)

۳. حقانی یا صنم:

از مؤثرترین آوازهای حکیمانه و فلسفی است که از موسیقی کومش و جنوب البرز گرفته شده و با تغییراتی مختصر در حالت‌های نغمه در مازندران بومی شده، نام دیگرحقانی صَنِم یا صَنِم جان است و بیشتر در نواحی مرکزی و شرقی مازندران رایج است چون از نظر خصائص موسیقی صنم با حقانی یکی است، بنابراین؛ آن دو را به یک نام می‌خوانند که از لحاظ ملودی صنم را خواننده با کلمه «صنم» و حقانی را با کلمه «الله» شروع می‌کند که همین تنها تفاوت آن‌هاست (اشرفی ۶۱ و قلی‌پور: ۳۵)

احمد محسن‌پور در مصاحبه خود با توجه به دیوان «منوچهری دامغانی» در مورد موسیقی «لیلی و اغانی» که منوچهری در دیوان خود از آن نام برده چنین نوشته: «امروز در مازندران هم این نام موجود است «لیلی جان» با توجه به گذشت زمان می‌تواند ادامه یا تغییر یافته «لیلی» باشد در همین دیوان «اغانی» به معنای نوازندگی سازهای رشته‌ای است (مانند بربط، قانون، و...) همچنین به هر گونه سرود و آهنگ نیز اطلاق می‌شود. به نظر می‌رسد حقانی که امروز در مازندران معمول است تغییر یافته مضمون همان اغانی باشد و در واقع لیلی واغانی نیز تغییر یافته واژگان موسیقی دوران باستان هستند از جمله نی منجاره که همان نی لبک چوپانان است این ساز اکنون در مازندران رایج است. (گفت‌وگو با احمد محسن‌پور، چیستا: ۳۱ و ۳۲)

۴. حیدربیک و صنمبر

منظومه عاشقانه که خاستگاه اولیه آن از کومش است. سرگذشت شاهزاده‌ای غیر مسلمان (صنمبر) به جوانی سلحشور و مسلمان به نام حیدربیک، که از کودکی در مکتب‌خانه آشنا شده بودند (اشرفی: ۵۷) موضوع موسیقی آن همان مورد حقانی یا صنم است.

۵. رج‌خوانی:

روش خوانندگی زنجیروار را می‌گویند (پهلوان: ۵۶۹)

خواندن ترانه یا آواز ضربی به طور متوالی و به ترتیب ردیف کسانی که در یک مکان کنار هم هستند. مخصوصاً در موقع وجین پنبه که توسط زنان در مزرعه یا در شب‌نشینی خوانده می‌شود. (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

۶. کیجاجان (کیجا جانک)

به ترانه‌ها و ریزمقام‌های آوازی گفته می‌شود که اشعارشان عموماً دارای درون‌مایه غنایی و عاشقانه دارند و بر اساس فهلویات سروده می‌شوند حالتی ریتمیک و در مجالس بیشتر جوانان از آن استفاده می‌کنند یا در جریان کار کشاورزی از آن خوانده می‌شود این شعرها غالباً با گوشواره‌هایی همراه هستند که به نام زنان ختم می‌شوند به همین دلیل آن‌ها را با نام‌های مانند: بانوجان ـ گل نسا ـ شهربانو ـ شیرین جان ـ لاره ـ طیبه جان ـ ماه بانو ـ سیما ـ پری ـ توبا ـ زرا ـ زرانگیر می‌توان تشخیص داد.

یا همان ترانه‌ها و ریز مقام‌ها هستند که در زمان متفاوت اجرا می‌شوند آن‌هایی که وزن ۶/۸ دارند پس از سما حال اجرا می‌شوند، در حالی که نوازندگان دو سرکوتن به نواختن ریتم این رقص ادامه می‌دهند کیجا جان‌هایی که به وزن ۲/۴ یا ۴/۴ هستند به دنبال جلوداری که معمولاً به وزن ۴/۴ است می‌آیند. (پهلوان: ۴۶۲)

محققان موسیقی مازندران اسم‌گذاری ترانه‌ها در مناطق مختلف مازندران را بدین شکل عنوان کرده‌اند: ترانه‌ها در قسمت شرق روستای الوار کردکوی «رزمقوم» در قسمت میانه «کیجاجان» و در غرب «کیجاجانک[1] می‌گویند و معمولاً خطابی برای معشوقه است که نامش در پایان هر مصرع و بیت به عنوان گوشواره یا ترجیع‌بند می‌آید.

۷. کایری:

آواز دسته‌جمعی مانند: خواندن زنان هنگام کار در شالیزار (← غلامرضا طبری: ۱۷۳)

۸. گهره سری: یا گهواره سری ـ

سری: آهنگی که برای مناسبتی مقامی ساخته شده و سینه به سینه نقل می‌شود. گره سری: آواز یا ترانه‌ای که مادران برای خواباندن کودک گهواری می‌خوانند: (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

آواهایی که مادران برای کودکان برای خواب کردنشان می‌خوانند (اشرفی: ۶۱)

۹. ولگه سری ـ در غرب مازندران که بیشتر جنبه غنایی و حکمی دارد تلفیقی از دو آواز اصیل مازندران یعنی امیری و کتولی است در لغت به معنای مناطق کوهپایه‌ای و جنگل است (اشرفی: ۶۱)

غلامرضا طبری در این باره چنین نوشته است: «موسیقی شادی‌کنان صبح زفاف با داشتن برگهٔ بکارت عروس» (غلامرضا طبری: ۱۶۶)

کیوان پهلوان در این مورد به نقل از محسن‌پور نوشته است:

---

۱. البته در منطقه تنکابن مردم منطقه به آن کیجا جانی می‌گویند که اشعار کتاب، دلیل این مدعا است.

ولگه سر، جایی که جنگل به کوه می‌رسد این آواز ترکیبی از امیری و کتولی و خصوص کلارستاق (کوه‌های نوشهر) است داستان آن موضوعی عاشقانه دارد. ولگه سر همچنین آوازی به نام «فاطمه مقوم» دارد که منسوب به شخصی به همین نام است (پهلوان: ۱۵۹)

۱۰. نجما:

ملودی آن در دستگاه شور و از گوشه رهاوی تأثیر گرفته است و از نظر موسیقایی متأثر از موسیقی مرکزی مازندران است حتی در بعضی از قسمت‌ها، شبیه به موسیقی فارس و مناطقی از خراسان دارد.

نجما شاهزاده‌ای اهل فارس بود که در مازندران عاشق دختر به نام رعنا شد که آواز نجما و رعنا بر وصف عشق و عاشقی آنان خوانده شده است.(قلی‌نژاد: ۳۱)

آواز نجما فاقد ریتم و در دستگاه شور است بعداز سه بار گردش ملودی روی پرده دوم نت شروع «ر» و تونیک فرود می‌کند و در مرتبه چهارم به صدای آغاز تونیک برمی‌گردد و به شور فرود می‌آید (قلی‌پور: ۳۱و۳۲)

بیشتر محققان، البته رعنا را مازندرانی نمی‌دانند و او را شاهزاده ترک‌نژاد یاد می‌کنند که این شعر از طریق شعرخوانان استان سمنان به مناطق مرکزی و شرقی مازندران و گلستان راه یافت آواز نجما مانند امیری، فاقد ریتم است (اشرفی: ۱۱۹ و پهلوان: ۱۰۰)

**داستان نجما:**

نجما یا میر نجم‌الدین شیرازی عاشق شاهزاده‌ای ترک‌نژاد به نام رعنا شد که پس از سیر حوادثی طبق معمول داستان‌های قدیم، پدر رعنا برای ازدواج آن‌ها شرطی را در پیش روی نجما قرار داد و آن شرط آن بود تا نجما در زیر چاهی قرار گیرد و از آنجا بدون اینکه رعنا را ببیند مشخصات کامل آن را بازگو کند، که ابتدا رعنا را سوار بر اسب غزل نمودند و از آنجا عبور دادند. دگربار اسب سمند و در انتها، قاطری را عبور دادند که نجما تمام مشخصات را عنوان کرد که پسر عموی رعنا آن شرط را قبول نکرد و تصمیم به کشتن نجما گرفت که ناگهان رعنا با شمشیری سر پسر عمویش را قطع کرد و دو دلداده به هم رسیدند. (← پهلوان: ۱۰۴)

آواز نجما به خاطر راه داشتن در دستگاه‌های موسیقایی ایرانی (رهاوی ـ شور) در بیشتر مجالس شبیه‌خوانی مازندران خصوصاً آمل راه پیدا کرده است که برای نمونه می‌توان به مجلس «شهادت مسلم» اشاره کرد در تعزیه مسلم زمانی که کوفیان سر نماز، مسلم ـ نماینده و پسر عموی امام حسین(ع) ـ را تنها می‌گذارند و گرد غربت و خیانت بر

چهره مسلم و طفلانش می‌نشیند، شبیه مسلم با آوای نجما از غریبی و بی‌کسی مسلم و طفلانش می‌نالد، چنان که ناخواسته ما را به غریبی نجمای شیرازی و بی‌وفایی نگار آملی او هدایت می‌کند: شبیه مسلم می‌خواند:

دریغا اندر این سامان کسی نیست
به جز سجاده و قرآن، کسی نیست
همه یاران من برگشتند و رفتند
به دورم جز من و طفلان کسی نیست (شبیه‌خوانی در آمل و ارتباط آن با شعر و موسیقی مازندرانی از وبلاگ، موسیقی ایرانی)

نجما آوازی است که بیشتر در مرکز و شرق رایج است. این آواز در اصل متعلق به فارس است اما درخراسان هم خوانده می‌شود متن آن شامل دو بیتی‌های به فارسی است که به صورت آواز اجرا و در تناوب یا بخش‌هایی به صورت نثر و بیان شده به شکل گفتاری، داستان عاشقانه‌ای را بیان می‌کند

روایتی دیگر این است که: نجما پسر بازرگانی از شهرستان لار در سفری که به همراه پدرش به یمن می‌کند دلباخته رعنا شاهزاده خانم این سرزمین می‌شود. پادشاه چندین ترفند برای خلاصی از آن وضعیت، در جلوی پای نجما قرار می‌دهد که نجما در انتها با زورمندترین پهلوانان آن دیار به کشتی می‌پردازد و پیروز از میدان خارج می‌شود. آخرین حریف پس از شکست خوردن، از او تقاضای بخشش می‌کند که در پی آن زندگی خود را نجات می‌دهد و هم اوست که در انتهای داستان با خواندن وردی جادویی هر دو عاشق و خود را به سنگی سیاه تبدیل می‌کند.

روایتی را هم هنری ماسه نوشته که در آنجا نجما به عنوان نوکر شتربانی است که در انتها به مقصود خود می‌رسد (← فاطمی: ۳۸)

به هر روی عده‌ای از محققان موسیقی بر این باورند که در بعضی از روایت‌ها و داستان‌هایی که در مناطق مازندران خوانده می‌شود، گسست‌ها و ناپیوستگی‌ها وجود دارد که دربارهٔ نجما، ساسان فاطمی نوشته است:

«یکی از آواها مازندرانی ـ نجما، که به صورت سنتی به همین سبک اجرا می‌شده است می‌توان مدرک اثبات این فرضیه محسوب شود. این واقعیت که امروزه خوانندگان اندکی (شاید حتی فقط یک خواننده) وجود دارند که همه این داستان را بدانند و قادر باشند آن را بخش‌های گفتاری (به نثر) اجرا کنند. اعتبار این فرضیه

را تحکیم می‌کند. مثلاً در شرق آن را به صورت متناوب با آواز روایتی دیگر به نام «حقانی» می‌خوانند بعد از یک دو بیتی از «نجما» یک دوبیتی از «حقانی» خوانده می‌شود و پس از آن «نجما» و باز «حقانی» و همین گونه تا آخر به این ترتیب عملاً هیچ امکانی برای روایت گفتاری باقی نمی‌ماند (فاطمی: ۳۳)

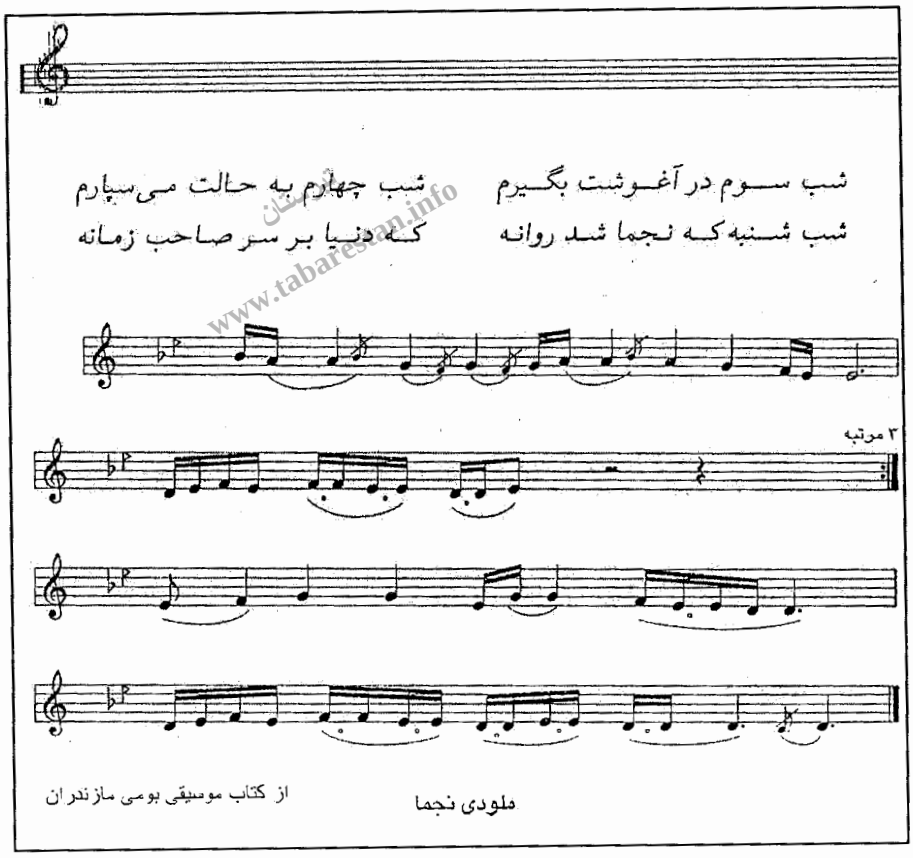


www.tabarestan.info

۱۱. زیل:

صدای زیر، ضد بم مانند صدای جیغ (مثل ونه زیل ره دربیار): (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

تبرستان
www.tabarestan.info

**سازهای مردم مازندران**

۱. لله وا[1] ـ نی

۲. سرنا: مردم مازندران سرنا را به تنهایی و هم در همراهی با نقاره به کار می‌برند. سرنا و نقاره علاوه بر جنبه‌های خبری، در همراهی با رقص های بومی نیز استفاده می‌شوند.

۳. قرنه و ساز آیینی مانند بق (قلی پور: ۲۴)

۴. نقاره (ناقاره): به این ساز در استان مازندران دسرکتن (de sarketen) نیز می گویند.

۵. دهیل:

همان دهل فارسی است: (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

۶. دس دایره: مانند دایره زنگی

غلامرضا طبری بر این گمان است که این ساز از آذربایجان به مازندران آورده شده وی نوشته است: داریه، یا دست دایره (دایره دستی) همان دف کوچک آذربایجانی است و این ساز محلی نیست بلکه توسط ترک‌ها و آذری‌ها معمول شده است: (غلامرضاطبری: ۱۶۵)

۷. لگن بزوئن:

ساده‌ترین ساز ضربی لگن است که توسط زنان در مجالس نواخته می‌شود و معنی ضرب گرفتن با لگن است. (غلامرضا طبری: ۱۶۷)

---

1 . Lale - vâ

۸. چَلِک بزوئن یا جَلِک:

پیت یا حلب نفت را هم گویند و چلک بزوئن سازدن با پیت حلبی برای ایجاد هیجان و شلوغ کردن. (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

۹. کرب‌زنی:

کرب قطعه‌ای گرد و کوچک از هر چیز و اینجا نام دو قطعه چوب استوانه‌ای است که هر کدام در یک دست جا می‌گیرد و با کوبیدن آن دو به یکدیگر صدا ایجاد می‌کند. کرب‌زنی در مراسم عزا مثل سینه‌زنی، زنجیرزنی و قمه‌زنی وجود دارد و این کار منحصر مردمان گرجی مهاجر می‌باشد که در زمان صفویه اسیر و مسلمان شدند و به اندازه شیعیان ایرانی به عزاداری آل پیامبر معتقد نبودند. (غلامرضا طبری: ۱۶۷)

البته چنین موردی در مناطق گیلان و مازندران در تاریخ محلی گذشته با نام «چوبک زدن» آورده شده که در هنگام پاسبانی کردن یا در هنگام جنگ استفاده می‌شد؛ بنابراین نمی‌توان ابداع این شیوه به مردم گرجی نسبت داد با توجه به اینکه این چوبک زدن در زمان حکیم نظامی هم معمول بوده که ممکن است علاوه بر جنگ در مراسم عزاداری هم کاربرد داشته باشد علامه دهخدا دربارهٔ این نام نوشته: چوبک زن: کسی که دو چوب در دست داشت و با زدن آن‌ها به همدیگر طبق ریتم خاصی قصد و دستور فرمانده را به سپاهیان اعلام می‌کرد، که معنی آتش‌بس موقت همراه با آماده بودن را می‌داد.

علامه دهخدا همچنین به نقل از فرهنگ نظام و ناظم الاطباء چوبک را چوب خرد و کوچک و چوبک زن را نقاره‌چی و طبل‌نواز نوشته است. (← دهخدا، ۱۳۷۳، جلد پنجم، ص ۷۲۹۵)

مؤلف برهان قاطع آن را به فتح زای هوز، مهتر و ریش‌سفید پاسبانان دانسته و استاد معین شعری از نظامی را به عنوان دلیل ذکر کرده (← خلف تبریزی، ۱۳۶۲، جلد دوم: ۶۶۸)

که با ما تا زمانه چوبزن بود

فلک چوبک زن چوبینه تن بود

یا در کتاب جنگ‌نامه سید جلال‌الدین اشرف در رابطه با چوبک زدن و «هادر باش» و «بیدار باش» چنین آورده شده: طلایه‌داران سپاه گاهی این واژه‌ها را به کار می‌بردند که به معنی آماده بودن است در جنگ‌نامه اشرف چنین آمده: طلایه‌داران سپاه چوبک زنان گرد لشکر می‌گردیدند و هادرباش و بیدارباش می‌گفتند. (روشن: ۸۲)

علاوه بر سازها و ابزار مورد استفاده برای نواختن، در بین مردم مازندران، سازهای دیگری ازجمله سه‌تار، تار و تنبک نیز متداول است و بعضی از مردم بومی مازندران

موسیقی‌های خود را با سازهای مذکور اجرا می‌کنند.

در مازندران از سازهای موسیقایی، علاوه بر جشن‌ها و آیین‌ها، در جنگ‌ها نیز همچون سلاحی استفاده می‌شد که هر یک از آن سازها در جنگ یا موارد دیگر، کاربرد خاص خود را داشت که با صدا درآوردن آن، مردم آن زمان متوجه می‌شدند که چه اتفاقی افتاده یا بر اساس تمرینات می‌دانستند که چه کاری باید انجام دهند، که به عنوان نمونه می‌توان از صدای کرنا و نقاره یاد کرد که شامل: کرنای رخصت یا نواختن کرنا برای حاکم ـ نقاره جدال ـ و غیره می‌شده است یا کرنا زدن در هنگامی که حاکمی قصد سوار شدن داشت که قبلاً در این موارد با توجه به سازهای مناطق گیلان و مازندران نوشته شد (بررسی موسیقی در آیین مهر: ۹۳ الی ۱۰۴)؛ بنابراین فقط از چند نمونه آن با توجه به متون گذشته یاد می‌شود:

www.tabarestan.info تبرستان

**کرنا زدن در هنگام سوار شدن حاکم:**

کرنا در موقع سوار شدن حکام و شاهان توسط چند کرنانواز زده می‌شد. «میرزین‌العابدین پسر میرعلی خان در برابر میرعبدالله پسر سلطان محمود وقتی سوار بر اسب می‌شد به شوکت و عظمت هر چه تمام‌تر با لشکر بسیار از سوار و پنج شش نفر کرنا را در حالت سواری به نوازش درمی‌آوردند» (میر تیمور مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۲۸)

در جنگی که مابین رستم روزافزون و محمد دیو به وقوع پیوست صدای کره نای و کوس به گوش می‌رسید (گیلان و دیلمستان، ۱۳۶۴: ۳۳ و ۳۸)

**نواختن کرنا برای حاکم و کرنای رخصت:**

شیخ علی گیلانی درباره نواختن کرنا و نقاره در مورد حکام مازندران نوشته است: «درآن نواحی «پازوار» قریه‌ایست مابین بار فروش ده [بابل] و مشهد سر[بابلسر] و در قریه «پازوار» به زمان حکام سیدی بود که وی را امیرخان حسینی می‌گفتند برای او صبح و شام کرنای می‌کشیدند چنان که در گیلان کسی را سپهسالاری می‌دادند نقاره می‌زدند در مازندران نقاره برای حاکم می‌نواختند و به هر که چند دیه می‌دادند کرنای رخصت بود که صبح و شام بنوازند» (شیخ علی گیلانی: ۱۰۴)

نقاره جدال: چون تیمور گورکانی قصد تسخیر قلعه ماهانه سر را کرد و به سید کمال‌الدین (مرعشی) و سید عمادالدین (مرعشی) پیغام فرستاد که چون مهتران این ولایت یاغیگری کرده‌اند، باید فرزندان خود را با مالیات چند ساله پیش ما فرستید تا پدران را

امان دهیم اهل قلعه این سخن شنیدند فوراً نقاره جدال زدند (← سمرقندی، ۱۳۵۳: ۲۴۲)

**آواز طبل:**

عموماً قبل از جنگ برای اطلاع دادن نواخته می‌شد در بعضی از جنگ‌ها نیز بر اساس روش کمین‌نشینی، کار بر خاص خود را داشته است که در جنگ مابین ونداد هرمز با سپاه اعراب، او از صد شیپور زن و چهار صد طبل زن، در جنگ با اعراب استفاده کرد که پیش از این درباره آن نوشته شده است (بررسی موسیقی در آیین مهر و: ۹۳ الی ۱۰۴)

**سازهای زهی و کمانچه: دِتا:**

دتار یا دوتار ـ دِتا: این ساز از سازهای معمول در میان مردم مازندران است

غلامرضا طبری درباره آن نوشته است: «دِتا: سازدو تار محلی که چون در گذشته سیم فلزی نبود به جای آن نخ ابریشم تابیده به کار می‌برد دوتا به معنی نخ است» (غلامرضا طبری: ۱۶۵)

عده‌ای از محققان بر آن عقیده‌اند که سازهای زهی از جمله کمانچه در این استان آن چنان قدمتی ندارد و گروهی نیز بر این باورند که آشنایی مردم مازندران با این ساز به یک یا به دو قرن می‌رسد؛ که چنین موردی را نمی‌توان به آسانی پذیرفت که با توجه به متون گذشته به صورت اجمال از ساز زهی و همچنین کمانچه یادی خواهیم کرد.

مسعودی در کتاب خویش «مروج‌الذهب» از نواختن ساز زهی سه تار در طبرستان یاد کرده است که عده‌ای از مترجمان آن را «رود» یا (تنبور) ترجمه کرده‌اند. مسعودی نوشته است:

«روزی معتمد خلیفه عباسی از عبیدالله بن خرداد به در مورد موسیقی و سازها پرسید که وی جواب داد: موسیقی مردم خراسان و ماورای خراسان به وسیله زنگ نواخته می‌شود که هفت بار دارد و نغمه آن چون سنج است موسیقی مردم ری و طبرستان و دیلم به سه تار نواخته می‌شود که ایرانیان سه تار را بر بسیاری از سازهای دیگر مقدم می‌داشتند (مروج‌الذهب، ۱۳۶۰: ۶۱۷ و ۶۱۸)

یا در سفرنامه‌های گذشته از ساز کمانچه یاد شده است چنان که «پیتر و دلاواله» هنگامی که به مازندران آمده بود چنین نوشته است: «پس از عبور از تالار پشت جنگل اطراق نمودند، کدخدای آنجا به اتفاق ریش سفیدان با خود گوشت و آذوقه فراوانی برای آن‌ها آوردند و همان جا ماندند و با آوازهای مازندرانی و کمانچه ناموزون و موسیقی

www.tabarestan.info تبرستان

ابتدایی خود که بر ما ملال‌آور بود و در موقع شام و بعد از آن به خیال خود موجبات سرگرمی ما از فراهم آوردند» (پیتر و دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۶۷)

یا او در مورد موسیقی و در هنگام غذا خوردن در فرح‌آباد، قبل از اینکه به نزد شاه عباس برود نوشته است: «در مدتی که ما در مجلس نشسته بودیم نوازندگان مشغول ساز زدن و خواندن بودند ولی این کار به آهستگی انجام می‌گرفت به طوری که صدای آنان برای ما که مشغول صحبت مختلف بودیم ناراحتی ایجاد نمی‌کرد» (پیشین: ۲۲۳)

البته عدم آگاهی پیترو دلاواله از آداب و رسوم و موسیقی مازندران و ابتدایی خواندن و ملال‌آور بودن آن، دلیل بر ضعف موسیقی مازندران و به قولی بد نواختن کمانچه ساز نمی‌تواند باشد، برای آنکه در آن زمان، برای مهمانان شاه، از سوی حکام، بهترین نوازندگان و خوشمزه‌ترین غذاها را برای او آماده می‌کردند؛ بنابراین نوازنده ناآگاه یا ناشی را برای نواختن ساز به حضور مهمانان شاه نمی‌آوردند که چنان نظریاتی را دلاواله یا امثال او بر اساس دیدگاه و فرهنگ خویش عنوان می‌نمودند که نمی‌توان آن را قابل قبول دانست.

www.tabarestan.info تبرستان

**نتیجه:**

موسیقی بومی مازندران در اکثر اوقات در دستگاه شور، آواز دشتی و گاهی اوقات در دستگاه سه‌گاه قرار دارد که این آواها بر اساس و دیدگاه زندگی مردم که معیشت آن‌ها بر اساس، کشاورزی ـ دامداری و گالشی ـ چاروه‌داری، و غیره می‌باشد.

موسیقی مقامی در مازندران بر دو بخش:آوازی و سازی تقسیم می‌شود که عده‌ای آن را بر مبنای:

۱. موسیقی آوازی ۲. تصنیف‌ها ۳. موسیقی آیینی ۴. موسیقی گوداری یا هرایی ۵. موسیقی سازی، عنوان نموده‌اند که موسیقی سازی شامل:

الف) موسیقی چوپانی ویژه لله وا،

ب) آهنگ ویژه سرنا و نقاره می‌باشد

تبرستان www.tabarestan.info

آواز کتولی جایگاه ویژه‌ای در مناطق شرق دارد. البته جایگاه آواز امیری نسبت به کتولی در گیلان و مازندران بیشتر می‌باشد مردم مناطق آگاهی بیشتری از آن دارند.

بررسی محققان مازندران از شرق به غرب حدوداً تا دو سوی رودخانه نشتا بوده است که می‌توان گفت: آن تقسیم‌بندی بر اساس نزدیک بودن زبان این حدود به زبان تبری انجام گرفته؛ بنابراین موسیقی غرب مازندران به خصوص موسیقی تنکابن و رامسر به علت جایگاه ویژه‌ای که در طول تاریخ داشته است هنوز به طور کامل مورد بررسی قرار نگرفته که کاری جمعی با تمام امکانات خویش را می‌طلبد.

عده‌ای از محققان با توجه به «موری» و «نواجش» آن را جزء مراسم آیینی دانسته‌اند که چنین موردی را نمی‌توان به آسانی پذیرفت زیرا هر عزایی، نمی‌تواند جزء مراسم آیینی باشد و آن نیز تعریف مخصوص به خود را دارد چنان که هر موضوعی را نمی‌توان به مسائل اسطوره‌ای ربط داد. به تبع آن هر سوگی را نمی‌توان به سوگ سیاووش ارتباط داد. مورد دیگر در مورد «سوت» یا «سورت» است که هنوز بین محققان دربارهٔ وجه تسمیه آن اختلاف نظر وجود دارد و باز این سؤال مطرح می‌شود: آیا به هر منظومه یا شعری که آن چنان مردمی نیست را باید جزء «سوت» به حساب آورد؟ آیا نباید در مورد این واژه هم یک تصمیم بر اساس کارشناسی گرفت و عنوان کرد؟!

## منابع کتاب


۱. اشـرفی، جهانگیر، (۱۳۸۶). کوچ (بررسی موسـیقی نواحی ایران) چاپ اول، تهران، انتشارات سوره مهر.

۲. بارتولد، و، (۱۳۵۸). تذکره جغرافیایی ایران، ترجمه حمزه سرداور، چاپ دوم، تهران: توس.

۳. پهلوان، کیوان، (۱۳۸۸). موسیقی مازندران: چاپ اول، تهران، آرون

۴. خلف تبریزی، محمدحسـین، (۱۳۶۲)، برهان قاطع، جلد دوم، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر.

۵. خوچکو، الکساندر، (۱۳۵۴) سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی انتشارات پیام.

۶. دانای علمی، جهانگیـر (۱۳۹۱) بررسی موسیقی در آیین مهر (و چند گوشـه دیگر)، چاپ اول، تهران، نشر سوره.

۷. دلاواله، پیترو، (۱۳۷۰) سفرنامه دلاواله، چ دوم، ترجمه شجاع‌الدین شفا، نشر فرهنگی و علمی.

۸. روشن، محمد، (۱۳۶۶). جنگ‌نامه اشرف، چاپ دوم، انتشارات علم.

۹. سـمرقندی، عبدالرزاق، (۱۳۵۳). مطلع السعدین و مجمع‌البحرین، به تصحیح عبدالحسـن نوایی، تهران، زبان و فرهنگ ایران، انتشارات طهوری.

۱۰. فاطمی، ساسان (۱۳۸۱). موسیقی و زندگی موسیقایی مازندران (مسئله تغییرات) چاپ اول: تهران: ماهور.

۱۱. قلی‌نژاد، جمشید، (۱۳۷۹). موسیقی بومی مازندران، ساری: چاپ رضایی بابل.

۱۲. گیلانی، ملا شیخعلی، (۱۳۵۲). تاریخ مازندران، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱۳. لغت‌نامه ـ دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷). جلد پنجم، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: انتشـارات دانشگاه تهران.

۱۴. مرعشـی، سید ظهیرالدین، (۱۳۶۴). تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.

۱۵. مشحون، حسن (۱۳۸۰). تاریخ موسیقی ایران، تهران: انتشارات فرهنگ نشر نو.

۱۶. نجف‌زاده بارفروش، (۱۳۶۸). محمدباقر (روجا) واژه نام مازندرانی، چاپ نخست، بنیاد نیشابور.

۱۷. یزدان‌پناه لموکی، طیار، (۱۳۸۲) تاریخ مازندران باستان، چاپ اول، تهران: چشمه


تبرستان www.tabarestan.info

**مقالات:**


۱. صادقی، علـی، (۱۳۸۰). سما بازخوانی یک آیین، در گسـتره مازنـدران، دفتر اول، صفحات ۹۴ الی ۱۰۴.

۲. طبـری، غلامرضـا، (۱۳۷۸). مقدمه بر موسیقی مازندران، اباختر، سـال اول، ش دوم، صفحات ۱۶۲ الی ۱۷۶.

۳. محسـن‌پور، احمد (۱۳۸۹). گفت‌و گو با احمد محسن‌پور (کمانچه‌نواز برجسته مازندرانی)، مصاحبه‌گر سهیل برادران، چیستا، س ۲۸ ش ۳ ردیف ۲۷۷، صفحات: ۲۵ الی ۴۱.

۴. مرادی، منصور، (۱۳۸۲). موسیقی درمانی در ترکمن صحرا، فصلنامه‌نامه انسان‌شناسی، دوره اول شماره ۳ صفحه ۲۷.

۵. نویسنده ؟ (۱۳۸۴). «چکه سما نمود روحیه و رمز زیستن»، هفته‌نامه هراز شماره ۲۳۸، ص ۷.

وبلاگ موسیقی ایرانی (زیر نظر محمد صالح):

امیرکلایی، سعید، (مقاله: شبیه‌خوانی در آمل و ارتباط آن با شعر و موسیقی مازندرانی)


تبرستان www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

# موسیقی گیلان

**چکیده مطلب:**
سرزمین گیلان در ادوار گذشته بر اساس، رود سفیدرود به دو منطقه بیه پس (غرب گیلان) و بیه پیش (شرق گیلان) تقسیم می‌شد که بر هر بخشی، حکام بر اساس ایده و عقاید مردم خویش حکمرانی می‌کردند؛ چنان که در بخش غربی مردم آنجا بیشتر به مذهب تسنن و بخش شرقی به مذهب شیعه پایبند بودند، که در این نوشتار ابتدا از حکام مناطق گیلان یاد می‌شود.

موسیقی گیلان به دو بخش: آواها بدون کلام و ترانه‌ها با کلام تقسیم می‌شوند. عده‌ای آن را شامل: آوازها، ترانه‌ها و قطعات دانسته و آن را مورد بررسی قرار داده‌اند که هر کدام، در شرایط خاصی خوانده یا نواخته می‌شود مانند:

ترانه‌های قهرمانی و حماسی ـ ترانه‌های تشریفات مختلف ـ جشن و عروسی و تولد و عید ـ ترانه‌های توصیفی ـ ترانه‌های عاشقانه، آهنگ‌های کودکانه و لالایی ـ ترانه‌های مذهبی و نوروزخوانی و غیره، ترانه‌های و آوازهای مردم گیلان زمین مانند آهنگ‌های مردم استان مازندران در رابطه با کارهای کشاورزی ـ گالشی ـ چاروه‌داری و غیره بوده و آهنگ‌های حماسی آن برگرفته از حقایقی است که مردم گیلان آن را با خون و پوست خود احساس کرده‌اند مانند آهنگ «هیبت» یا «یدوله»

همچنین به طور مجمل از نوروزخوانی ـ تعزیه ـ آهنگ عروسی برای رقص به همراه سازهای مخصوص جشن و عزا، سازهایی که در جنگ‌ها یا در شرایط خاص در ادوار گذشته نواخته می‌شد یاد کرده‌ایم و در ادامه توضیحاتی دربارهٔ ترانه‌های بخش غربی گیلان یعنی طالش که آهنگ حماسی «یدوله» مختص آن منطقه در زمان مغول است یاد شد با توجه به اینکه آهنگ‌های مناطق غربی مازندران به ویژه تنکابن و رامسر بیشتر از مناطق شرقی گیلان متأثر بوده تا مناطق شرقی و مرکزی مازندران یا در مواردی نیز تأثیرگذار بر آن مناطق (شرق گیلان) بوده است.

**کلیدواژه‌ها:**
سلسله‌های گیلان ـ ترانه‌ها ـ موسیقی‌سازی ـ موسیقی تالش ـ آهنگ عروسی و رقص.

تبرستان www.tabarestan.info

تبرستان www.tabarestan.info

**مقدمه**

مردم سرزمین گیلان با توجه به تاریخ پر از فراز و نشیب و مبارزات خویش با حکام سرزمین خود و دیگر اقوام و بیگانگانی که قصد تعدی و تعرض به آنجا را داشته‌اند توانستند در اکثر دوران با کمترین امکانات، با استفاده از موقعیت طبیعی این سرزمین، آمال و آرزوها و دلبستگی‌های خود را از طرُق گوناگون از جمله سرودن یا خواندن ترانه‌ها یا آهنگ ها پیامشان را به گوش دیگر همسایگان خویش برسانند.

در گذشته‌های دور اقوامی همچون کادوسیان (اسلاف گیل و دیلم) و آماردها (از سفیدرود تا آمل) در مناطق گیلان زندگی می‌کردند.

در دوران بعد از اسلام مناطق و حد و مرز گیلان بین حکام آن زمان از طریق رودخانه سفیدرود مشخص می‌شد که به آن حد و مرز «بیه پیش» و «بیه پس» می‌گفتند که سمت شرق سفیدرود به «بیه پیش» و سمت غرب به «بیه پس» اشتهار داشت.

سلسله‌ها و دودمان بسیاری در طول تاریخ در بیشتر مناطق گیلان به حکومت مشغول بودند که در اکثر مواقع با بیگانگانی که قصد حمله به سرزمینشان را داشته‌اند شجاعانه به مبارزه برمی‌خواستند که در متون تاریخی قدیم بسیار از آن‌ها یاد شده است، مخصوصاً در زمان صفویه، بیشترین کشتار و بیشترین شکنجه‌ها را مردم دلیر این سامان متحمل شده‌اند که می‌توان گفت: از کشاورز و گالش گرفته تا فلان چارودار و مردمی که اندکی زمین داشتند در پی رنج و ستم‌های بسیار آمال و آرزوها و شکایت خود را از آسان‌ترین طریق و هنرمندانه به طریق شعر و آهنگ بیان می‌کردند که اثرات آن آهنگ‌ها با گذشت زمان بسیار، هنوز به گوش می‌رسد.

**حکومت‌گرانی که در گیلان قدیم به حکومت مشغول بودند را می‌توان شامل:**

دابویگان[1] ـ جستانیان[2] ـ کاکوان[3] ـ اسماعیلوند[4] ـ ناصروند[5] ـ سادات امیر کیایی یا ملاطی[6] ـ خاندان اسحاقی[7] ـ خاندان تجاسبی[8] ـ انوزوند[9]

---

۱. دابویگان:
دابویه پسر گیل گاوباره بود، حکومت او در سال ۴۰ هـ. ق شروع شد. حکومت این سلسله تا سال ۱۴۴ هـ. ق و به روایتی تا ۱۱۶ هـ. ق ادامه یافت و تخت‌گاه آن‌ها در فومن قرار داشت

۲. جستانیان:
سرسلسله این خاندان «مرزبان پسر جستان» بود که در سال ۱۸۹ هـ به شهریاری رسید. نوه او «وهسودان بن جستان» زمانی با «حسن بن زید» داعی کبیر به مخالفت برخاسته بود و بر دیلمان فرمانروایی می‌کرد. محمد پسر مسافر از سلسله «کنگریان» با دختر جستان پسر وهسودان ازدواج نمود. حکومت این سلسله توسط استنداران رستمدار برچیده شد.

۳. کاکوان:
بزرگ این سلسله «ابو جعفرمحمد» پسر دشمنزار یا دشمنزیار با لقب «ابن کاکویه» پسر دایی مجدالدوله دیلمی بود که به عقیده رابینو این خاندان از منطقه تنکابن برخاسته بودند و بعدها در اصفهان، همدان، نهاوند حکومت کردند حکومت آن‌ها تا سال ۵۱۹ هـ دوام یافت.

۴. اسماعیلوند:
از حکام معروف این خاندان «سالوک» بود که در زمان خوارزمشاهیان می‌زیست. امرای این خاندان بر کوچصفهان (کوچصفهان)، لشت نشا، خشک بیجار و بخش شرقی و نواحی اطراف آن حکومت می‌کردند. آخرین فرمانروای این خاندان امیر مسعود بن نوپاشا ابن سالوک بود که توسط «سید علی کیا» شکست خورد. البته حکام کوچصفهان پیرو تسنن بودند.

۵. ناصر وند:
این خاندان قبل از سادات امیرکیایی در نواحی «بیه پیش» به حکومت مشغول بودند. مؤسس این خاندان فردی به نام «گیلواکوش» بود. قبل از سقوط این خاندان، «نوپاشا» پسر امیرمحمد حاکم رانکوه، پسرعموی خود «امیرجهان» حاکم لاهیجان را با طرح توطئه‌ای توسط سید رکابزن تنکابنی به قتل رسانید. عده‌ای سقوط این خاندان در زمان کیائیان در سال ۷۹۲ هـ و بعضی ۸۲۳ هـ یاد کرده‌اند.

۶. سادات امیر کیایی یا ملاطی:
از سال ۷۶۹ هـ تا ۱۰۰۰ هـ بربیه پیش فرمانروایی کردند و تختگاه آن‌ها لاهیجان بود.
«سید علی کیا» پسر امیر کیا توسط «سید قوام‌الدین مرعشی» در سال ۷۶۹ هـ فرمانروای بیه پیش و کوهستان‌های منطقه گردید. پس از کشته شدن او در رشت توسط حکام بیه پس، اختلاف خانوادگی آن خاندان باعث گردید که روز به روز از نفوذ آن‌ها کاسته گردد، تا اینکه عاقبت در سال ۱۰۰۰ هـ آخرین فرد این خاندان، «خان احمد خان» توسط شاه عباس سقوط یافت و فرمانروایی کیائیان برچیده شد.

۷. خاندان اسحاقی:
محققین عقیده دارند که حکومت این خاندان از سال ۵۵۸ هـ در زمان «سلطان شاه گیل» شروع و تا سال ۱۰۰۲ هـ ادامه یافت. این خاندان بر فومن و گسکر فرمانروایی نمودند. از معروف‌ترین فرمانروای این خاندان «امیر دباج فومنی» است که در زمان حمله مغول، قتلغ شاه را شکست داد.
علاءالدین پسر امیر دباج پسر علاءالدین وقتی به امیرمحمد رشتی از خاندان تجاسبی دست یافت او را در سال ۸۶۴ هـ اعدام نمود و رشت را به قلمرو خویش الحاق، و با دختر او ازدواج کرد. این خاندان عاقبت به دست شاه عباس در سال ۱۰۰۲ هـ منقرض شد.

۸. خاندان تجاسبی:
فرمانروایی این خاندان در رشت، مرکز جلگه‌ای گیلان بود. آن‌ها غالباً از بزرگ امرای بیه پس (خاندان اسحاقی) پیروی می‌کردند. کشت و کشتار بین اعضای این خاندان باعث شد که قوای آن‌ها روز به روز تحلیلی تا اینکه میرمحمد رشتی که روزی پدر و برادر و پسران خویش را به قتل رسانیده بود خود توسط امیرعلاءالدین فومنی (اسحاقی) به دار آویخته شد.

۹. انوزوند:
از مهم‌ترین خاندان بیه پس به شمار می‌آمدند در سال ۷۶۹ هـ امیر انوز توسط سید علی کیا شکست خورد. امیرحاتم ◄

تبرستان www.tabarestan.info

مرد آویج وند[1] -کوشیج[2] ـ هزار اسبی[3] بوده‌اند که خاندان آل بویه هم از این سرزمین برخاستند و از هویت ایرانی‌ها در آن زمان در برابر خلفا بغدادنشین، دفاع کردند و غیره

## ترانه‌ها و آواهای گیلان

شعر و موسیقی یکی از متداول‌ترین مواردی بود که از ازمنه گذشته مردم دردهای خود را از آن طریق بیان می‌کردند زیرا از طریق موسیقی می‌توان تاریخ و ادبیات و اندیشه‌ای که قصد سکون و ایستایی آن را دارند، بیان کرد؛ بنابراین مردم گیلان زمین در دوران مختلف شرایط زندگی و حال و روز خود را به وسیله موسیقی، همراه با شعری از سَرِ سوز به بهترین وجهی بیان می‌کردند و کیست که امروز آواز دیلمان را بشنود و به فکر فرو نرود و... .

www.tabarestan.info تبرستان

به هر روی آواها و ترانه‌های مردم گیلان زمین بسیار است که از میان آن‌ها: آوازهای دیلمان، حاجیانی، چوپانی، غم‌انگیز، گیلکی و... و قطعاتی مانند: زرد ملیجه، رقص چوبی، گوسن دو خون، کوهستانی و... توسط صبا از گیلان به موسیقی ملی راه یافت.

محققان موسیقی گیلان به طُرق و به شکل‌های گوناگون، موسیقی این استان را مورد بررسی قرار داده‌اند که در اصل یک هدف و موضوع را می‌رساند محققانی آن را شامل: ترانه‌های قهرمانی و حماسی ـ ترانه‌های تشریفات مختلف ـ جشن و عروسی و تولد و عید ـ ترانه‌های توصیفی ـ ترانه‌های عاشقانه، آهنگ‌های کودکانه و لالایی ـ ترانه‌های

---

کهدمی پس از خیانت به مظفرالسلطان (سلطان محمود پسر امیره دباج) و کشته شدن او توسط شاه طهماسب، توانست بر بیه پس فرمانروایی نماید.

۱. مرد آویج وند: حکومت این خاندان در گسکر و دولاب خرفکام، قرار داشت و در نزد خاندان اسحاقی اعتبار ویژه‌ای داشتند. این خاندان توسط کیائیان شکست خوردند. در سال ۹۷۴ هـ شاه عباس، گسکررا از کیائیان پس گرفت و آن را به امیره ساسان تحویل داد.

پس از کشته شدن امیره مظفر و پسران امیره سیاوش (یوسف محمد سالوک) توسط فرهادخان، فرمانده شاه عباس، فرمانروایی والیان گسکر به انتها کشیده شد (۱۰۰۳هـ)

۲. کوشیج: آن‌ها بر نواحی کوهستانی گیلان فرمانروایی می‌کردند که قلمرو آن‌ها توسط سیدعلی کیا متصرف شد؛ اما بعدها پس از کشته شدن سید علی کیا، امیر کوشیج نامی فرمانروای دیلمان را به دست آورد.

پس از تسلط شاه عباس بر آن نواحی (۱۰۰۰هـ) حکمرانان آن منطقه توسط شاه عباس انتخاب می‌شدند.

۳. هزار اسبی: حکومت آن‌ها در ناحیه لشکورو بزرگ این خاندان فردی به نام «هندو شاه بود» نوه او کیا ملک هزار اسبی پدر و برادرش را به قتل رسانید این خاندان تا نیمه دوم قرن نهم فرمانروایی کردند.

آن‌ها بر نواحی کوهستانی گیلان فرمانروایی می‌کردند که قلمرو آن‌ها توسط سیدعلی کیا متصرف شد؛ اما بعدها پس از کشته شدن سید علی کیا، امیر کوشیج نامی فرمانروای دیلمان را به دست آورد.

پس از تسلط شاه عباس بر آن نواحی (۱۰۰۰هـ) حکمرانان آن منطقه توسط شاه عباس انتخاب می‌شدند.

مذهبی و نوروزخوانی عنوان نموده‌اند. (آریانپور، ۱۳۷۴: ۳۷)

عده‌ای اساس موسیقی گیلان را به: «ترانه‌ها» یا با کلام و «آواها» که شامل ملودی‌های کش‌دار و ملودی ضربی (یا رنگ محلی) است، تقسیم‌بندی کرده‌اند (پوررضا، ۳۶۹: ۶۵). یا بعضی از محققان گیلان آن را: به سه قسمت: آوازها، قطعات و ترانه‌ها، تقسیم نموده‌اند و مهم‌ترین بخش از این سه مورد را «آوازها» دانسته‌اند.

جهانگیر اشرفی نیز موسیقی گیلان را سه گروه: نغمه‌های آوازی ـ نغمه‌ها سازی و ریز مقام‌های آوازی دانسته است (اشرفی، ۱۳۸۶: ۸۶)

او بر آن باور است که نغمه‌های آوازی موسیقی گیلان که در تمام نواحی گیل‌نشین البرز به ویژه مناطق کوهستانی و کوهپایه‌ها رواج دارند این آوازها مبنای شکل‌گیری بیشتر ریزمقام‌ها یا آوازی و سازی (ترانه‌ها و قطعات) هستند و با اندکی تفاوت در برخی حالات نغمه و لهجه منطقه‌ای در سرتاسر گیلان متداول‌اند و به رغم همانندی نغمه، گاهی در مناطق مختلف، نام‌های گوناگون دارند مانند آوازهای: گالشی ـ گیلکی ـ غربتی یا غریبی (دیلمانی) غم‌انگیز ـ غم‌انگیز شکسته ـ امیرخوانی ـ چاروه‌داری ـ آبکناری ـ دشت‌خوانی (اشرفی: ۸۶)

فریدون پوررضا، آواها در موسیقی گیلان را شامل: قطعات، ملودی‌های قاسم‌آبادی ـ اشکوری ـ زرد ملیجه ـ گلنکشی ـ لیلی ماری ـ گوسند دوخوان ـ محمود بیک ـ شوندی ـ مجسمه ـ برم بران ـ شرفشاهی ـ پشت کوهی ـ آبکناری ـ قشنگی ـ قزاقی ـ شاطری و غیره می‌داند که با نی و سرنا اجرا می‌شوند. (پوررضا: ۶۹)

وی ترانه‌ها را دارای چندین قسمت می‌داند: ترانه‌های عاشقانه ـ غمگینانه ـ شاد ـ حماسی ـ سرود ـ عزا ـ کنایات و غیره...

او ترانه‌های غمگینانه را شامل آهنگ‌های مربوط به کار و نشاء و وجین و ترانه‌های شاد را که اغلب به صورت جمعی سروده می‌شود و گاهی هم بدون آهنگ است و همراه با میزان ضربی دکلمه صورت می‌گیرد را ترانه «کونوس کله» (باغ ازگیل) و از آن دست می‌داند. (پوررضا: ۶۹)

از ترانه‌های حماسی گیلان می‌توان از آهنگ «هیبت» که موضوع و وقایع آن به دوران میرزا کوچک خان می‌رسد نام برد یا آهنگ «یدوله» یا «یدالله» که قدمت و موضوع آن به دوران مغولان در گیلان می‌رسد. (۷۰۶ هـ. ق)

خواهر و برادری در تالش زندگی می‌کردند که مغولان به خانه و احشام آن‌ها حمله‌ور

شدند که به دنبال آن گوسفندان از جایگاه خویش به در آمدند و متفرق شدند که خواهر یدوله به آن‌ها وعده همکاری و جمع کردن گوسفندان را داد وی با اشعارش برادر را آگاه کرد (←آریانپور، ۱۳۷۴: ۳۷۷)

یدالله ـ یدالله ـ یدالله
یدالله جان یدالله جان
ورزا باپالون شه یدالله یدالله (گاونر را با پالانش بردند)
دردم ای دِنبه کی را بواجم
در دیارم نیه کی را بواجم (آریانپور: ۳۷۷)

چنین موردی در زمان مغولان چنان دور از ذهن نمی‌تواند باشد؛ زیرا مغولان در زمان «الجایتو» شکست سختی از گیلانیان خوردند که مردم گیلان با حیله جنگی و با استفاده از گل و لای طبیعت گیلان، مغولان را چنان درمانده کردند که می‌توان از کشتن «امیر قتلغشاه مغولی»سردار الجایتو در زمان حکمرانی «امیر دباج» از خاندان اسحاقوند یاد کرد، که در تاریخ «حافظ ابرو» دربارهٔ آن یادی شده است.

هنگامی که سپاهیان مغول تحت فرماندهی «قتلغشاه» به منطقه گیلان آمدند، ابتدا پسر قتلغشاه به نام «امیر سباوجی»، مردم بی‌شماری از گیلانیان را به قتل رسانید که به دنبال آن مردم منطقه «بیه پس» گیلان با هم متحد شدند تا انتقام آن وحشی‌گری‌ها را بگیرند به همان منظور در نزدیک «تولم» و «رشت» مواضعی را انتخاب کردند. البته حافظ ابرو در مورد آن موضع نوشته: «سپاهیان امیر سباوجی در گل و لای گیر کردند و اسبان چنان در گل گیر نموده بودند که امکان هر گونه حرکتی از آن‌ها سلب شده بود»

به هنگام عصر ابتدا شکست بر هزاره شباوجی (پسر قتلغشاه) افتاد. چگونگی قتل قتلغشاه نیز که با دو دست شمشیر می‌زد و دم از جنگاوری می‌زد و در جنگ با مردم گیلان درمانده شده در تاریخ الجایتو آورده شده که:

«قتلغشاه چون شیر ژیان و ببر دمان بر سر ایشان می‌تاخت و از یمین و یسار کمین می‌ساخت و گیلکان همه راه‌ها گرفته بودند و به گل و حَل آغشته کرده عاقبت اسبش خطا کرده و از بارگیر پیاده شد و همچنان دو دستی تیغ بی‌دریغ می‌زد (← تاریخ الجایتو، ۱۳۶۸: ۶۷)به هر روی این سردار مغولی عاقبت به وسیله تیر مردم گیلان کشته شد.

اکنون با توجه به موارد یاد شده «آهنگ یدوله» را می‌توان منتسب به آن زمان دانست با توجه به اینکه شبیه این آهنگ در مازندران هم وجود دارد مانند: «دترعمو جان» که

می‌توان این آهنگ مازندرانی را متأثر از آن آهنگ و روایت دانست.

در مورد آهنگ «هیبت» استاد پوررضا آن را طی نواری در مایه دشتی بسیار زیبا خوانده است. البته در منطقه تنکابن ریتم و شعر این آهنگ را با نام «بلند بالا می‌حیدر خان» شنیده‌ام که چند خطی از آن در بخش مربوط به ترانه‌های تنکابن آورده شده است.

شادروان «محمدولی مظفری» هم آن اشعار را به نت درآورده که در «فصلنامه گیلان» شماره یک، ص ۲۴۷ و ۲۴۸ با توضیحات و اتفاقاتی که برای هیبت و شوهرش حیدر خان روی داده بود به چاپ رسیده است که عیناً از مطالب آن یاد خواهیم کرد.

تبرستان www.tabarestan.info



دشتی

شعر و آهنگ: فولکلور
تهیه و تنظیم: محمدولی مظفری

## هیبت

چندی بوخوانم، آی دراز گردن، سیاه چشم ابرو، نقش تو صفرخان، بلند بالا هیبت‌جان، مو تی غیرت قوربان. موزیك
تر د صفتن بدان، باقرسرا، پنج‌تیر ویگیتی، پاپیچ د بسه، چموشن وازه، مردکان جور، همرای صفرخان، بلند بالا هیبت جان، مو تی غیرت قوربان. موزیك کوتاه
(همه‌جا چوه، هیبت پورتوه، زن نومان، کلاچ‌خانی میرزهادی دوان) ۲ـ موزیك
تره خبرن بدان، می جان هیبت جان، یه شو تار، فشتال دکته، یه رومه قزاقان، بگیرن تی شو عمو حیدرخان، مو تی غیرت قوربان.
تیر اولن بزه‌ن، بیچاران میان، تی جوان صفرخان، تی دیل داغ بنان نامرد قزاقان.
شمه‌رن دومبال بگوده‌ن، دامان به دامان، دسگیر بگوده‌ن، مشیر آدمان، تر صفایی‌جوان‌امیرجان،مو تی‌غیرت‌قوربان.موزیك‌کوتاه
(همه‌جا چوه، هیبت پور توه، نیاول بموته، هیچکس خو پیش محال نگوده) ۲ـ موزیك
اوتولن حاضر بگوده‌ن، می جان هیبت جان، تر صفایی، چشمان دبوسه، ببوردن د لاجان، گریه بگودی تی ارسو قوربان.
چه جوره استنطاق بدا، لاجان بازار، غریبه‌ن میان، پیش کل رضا خان، تی مچه قورص بو اون خال قوربان.
تره ریز پارس نان، کل‌رضا آدمان، موقوران بیارن، کوره د هیسه، تی شو عمو حیدرخان، مو تی غیرت قوربان.
همه دانن نگودی ای کاران، مو تی غیرت قوربان
(همه‌جا چوه، هیبت پوتوره، بالا بلنده، چوشل سراجی د دیل بکنده) ۲

## هَیبَتِ

♩=52

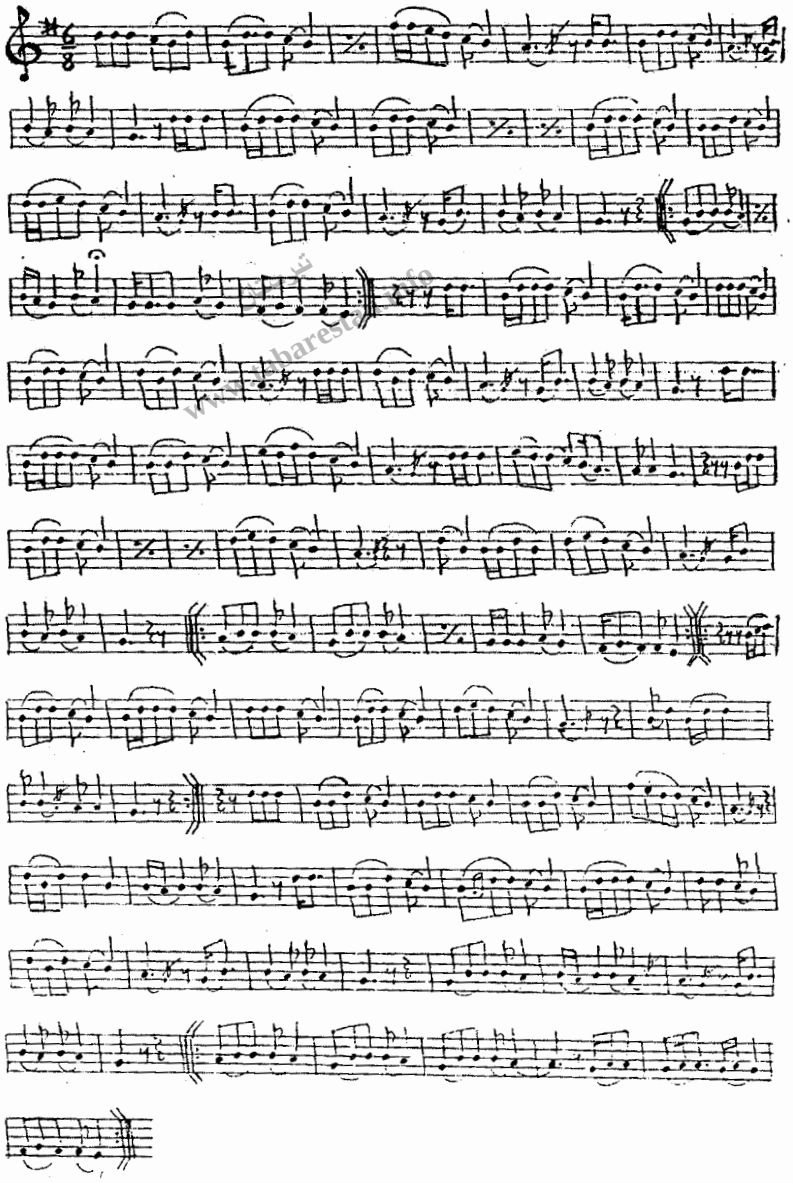

www.tabarestan.info

**نوروزخوانی**

در گیلان مراسم خاص نوروزخوانی و انجام دیگر مراسم، با شکوه خاصی انجام می‌شد که آمدن نوروز و دیگر موارد را به زیبایی از طریق شعر بیان می‌کردند که حتی «الکساندر خوچکو» از آن نام برده که ریتم آن را با استفاده از کتاب آهنگ‌های محلی گیلان ص ۲۸ یاد می‌شود.

## نوروزخوانی

در صفحات شمال ایران معمول است که از بیست روز بعید نوروز مانده نوروزخوانی میکنند باین ترتیب کسانی که سابقه در این کار دارند دوره گردی کرده و اشعاری را که با خود ساخته یا دیگران در وصف نوروز سرائیده اند میخوانند و از صاحب خانه‌ها انعام میگیرند و این کار از زمانهای قدیم نیز متداول بوده چنانکه در تهران هم درویش‌ها جلوی خانه‌ها برای همین منظور چادر میزدند. البته چون اشعار از اشخاص مختلف است و اغلب بنا باقتضای وقت ساخته میشود ارزشی از لحاظ قدمت ندارد آهنگ این ترانه نیز ساده و معمولی است و بنظر آشنا میآید. شاید در تهران هم شنیده شده باشد.

Moderato

Ba-hâr â-mad ke zor-gân dar fa-qâ-nand. a-mir

-ro sr — se lâr rô nô — he xâ-mand. nand

بهار آمد که مرغان در فغانند  امیر از سوی زانو خوانند

**تعزیه**

امیراشرف آریانپور در مورد موسیقی گیلان تا زمان مشروطه بر آن باور است که: «موسیقی سازمان یافته‌ای غیر از نوازندگان سرنا ـ نقاره ـ وجود نداشت و حضور رسمی الحان موسیقی جز در قالب مراثی و نوحه‌خوانی در دهه محرم به صورت دسته‌های عزاداری و اجرای گوشه‌ها غم‌انگیز از ردیف موسیقی ایرانی یا به هنگام اجرای تعزیه که در حقیقت نوعی نمایش شبه اپرا می‌باشد جلوه‌گری نداشت. (آریانپور: ۳۸۸)

البته موسیقی گیلان در ازمنه گذشته را نمی‌توان چنان ساده انگاشت؛ زیرا در کتب تاریخی و منابع موجود از اساتید صاحب فن این مرز و بوم یاد بسیار کرده‌اند.

استاد پوررضا دربارهٔ موسیقی گیلان و تعزیه نوشته است: «گوشه‌های جدا مانده از موسیقی سنتی به ثبت نرسیده رهنه (ملحقات دیلمان) رضایی ـ غم‌انگیز شکسته ـ غم‌انگیز متواضع ـ آبکناری ـ پشت کوهی هستند که در عوض در متن ملودی‌های تعزیه جا باز کرده‌اند. (پوررضا: ۷۳)

www.tabarestan.info تبرستان

در گیلان تعزیه‌خوان‌ها بیشتر اشعار را در آبکناری اجرا می‌کنند که نوعی آواز در درآمد دشتی است.

آریانپور در این مورد نوشته است: «با توجه به حزن و اندوه فوق‌العاده‌ای که در این قطعه وجود دارد در موسیقی مخصوص به خصوص در مراسم تعزیه حضرت عباس مورد استفاده قرار می‌گیرد. مرحوم «اسدالله خان صمصام» اولین کسی بود که آواز آبکناری تعزیه حضرت عباس را اجرا کرد. (آریانپور: ۳۸۲)

استاد فریدون پورضا در این باره اطلاعات بسیار باارزشی را عنوان کرده و نوشته است: «اسدالله خان اولین کسی بود که در تعزیه حضرت عباس(ع) به ویژه قسمت اخراج آن حالت بکا دارد این گوشه را در قالب ابیات زبان حال حضرت خواند کار او خوب گرفت و مردم خیلی گریه کردند آبکناری یکی از قطعات خاص منطقه گیلان است و چون در تعزیه رایج شد خوانندگان گیلانی موافق خوان مانند مرحوم سید عبدالکریم و میراحمد خمامی آن را از متقدمین خویش مرحوم اسدالله خان صمصام یاد گرفته حفظ کردند و حالا نیز هنرمندان گیلانی در تعزیه‌ها آبکناری می‌خوانند.» (موسیقی فولکلوریک گیلان: ۷۲)

از گوشه‌های آواز محلی که به طور رسمی در تعزیه گیلان جا باز کرده و دست نخورده مانده‌اند علاوه بر آبکناری یکی هم «پشت کوهی» (حزین) است این پشت کوهی را به زبان حال چوپانان در تعزیه دو طفلان مسلم می‌خوانند گرچه گاهی به قصد نوآوری آن را

می‌شکنند اما به نتیجه‌ای نرسیدند و زمانی اگر به بیراهه رفتند برگشتند و مجدداً آوای قشنگ حزین را فریاد حق‌شناسی چوپانی کردند که بخدمت طفلان مسلم آمده بود.» (پوررضا: ۷۳)

پوررضا در ادامه این بحث عنوان کرده «دیگر از آواهای بومی راه کشیده در تعزیه، غم‌انگیز است. غم‌انگیز شکسته در تعزیه حُر و تعزیه شهادت امام حسین(ع) و غم‌انگیز متواضع در تعزیه مسلم در گوشه‌ای از رویارویی با زنی به نام «طوعه» است که متأسفانه این قسمت گاهی خوانندگان را فراموش می‌شود. «گوشه «مُحتشم» در تعزیه حضرت عباس با زبان حال کسی که نقش آن حضرت را دارد خوانده می‌شود مُحتشم گوشه‌ای نزدیک به عشاق است، اما به اوج نمی‌رسد آوای بومی گیلک یا گیلکی که در تعزیه وارد شده در موسیقی ملی به ثبت رسیده است.

تبرستان www.tabarestan.info

گوشه دیلمان یعنی «رهنه» که در منطقه دیلمان در تعزیه حضرت عباس خوانده می‌شود به ویژه آن قسمت که خوانندگان تعزیه آن را به نام خیمه‌شماری می‌شناسند بسیار زیبا است. قطعه «شَرفشاهی» اگرچه در موسیقی سنتی به ثبت رسیده اما استاد صبا بسیار به تعجیل و گذرا از آن گذشته است لازم به توضیح است که شرفشاهی را بیشتر در ابوعطا می‌خوانند.» (موسیقی فولکلوریک گیلان: ۷۳)

البته در مورد افراد صاحب نام تعزیه‌خوانی، می‌توان از ملا موسی معروف به «مرد» در زمان ناصرالدین شاه نام برد که به نظر می‌رسد قدیمی‌تر از اسدالله خان صمصام باشد

وی از موسیقی‌دانان و ردیف‌شناسان معروف گیلان بود. او را مؤسس هنرستانی در رشت دانسته‌اند که درآن زمان به داوطلب ردیف‌شناسی، آواز را به خاطر تعزیه‌خوانی یا پای منبری و روضه‌خوانی، تعلیم می‌داد. او هر سالی در ماه محرم و رمضان بر منبر می‌رفت. وی همچنین دوازده روز را بر اساس تعهد خویش به شبیه‌خوانی می‌پرداخت و بقیه اوقات سال نیز کارهای تعلیم موسیقی را انجام می‌داد در زمان ناصرالدین شاه برای افتتاح تکیه دولت از تمام مناطق خواسته شده بود که بهترین روضه‌خوانان و شبیه‌خوانان خویش را به تهران روانه نمایند که در پی آن حاکم گیلان هم کالسکه‌ای شخصی را برای رفتن «مرد» به تهران آماده کرد.

او در صحنه مسابقهٔ هنر درتکیه دولت، لحنی را در مایه مثنوی به طور بداهه ابداع کرد و آن را چنان اجرا کرد که حریف نامدار خویش را در آنجا دچار سرشکستگی نمود که در آن موقع مثنوی ابداعی او را به نام مثنوی مرد نام نهادند. وی در سال ۱۳۲۷ هـ. ق درگذشت که او را در قم دفن کردند (نام‌ها و نامداران گیلان، ۱۳۷۰: ۵۴۴)

**گاره سری**

از آوازهای گیلی به شمار می‌آیند بعضی از منظومه‌های موسیقایی گیلی مانند: هیبتی ـ رعنا ـ عزیز و نگار ـ طالبک ـ (طالبا) نیز با الهام از همین آواهای عموماً با تغییر سرعت در جمله‌بندی شکل گرفته‌اند (اشرفی: ۸۶ و ۸۷)

در مورد ریز مقام‌های آوازی که به دو گروه منظومه‌ها و ترانه‌ها تفکیک شده‌اند جهانگیر اشرفی نوشته است: «نغمه‌هایی مانند زرانگیس ـ هیبته ـ شوکتی ـ حیدر خان ـ ولی خان ـ رعنا ـ صبوری ـ کاکویی در گروه منظومه‌های بلند گیلان وبرخی دیگر از منظومه‌ها مانند عزیز و نگار و طالب طالبا (طالبک) با دگرگونی در مایگی و برخی حالات ـ تحریرها و تزئینات نغمه از موسیقی هم‌جوار برداشت شده‌اند. (اشرفی: ۸۸)

ترانه‌هایی هم خوانده می‌شود که مربوط به کار و کشاورزی است که توسط زنان خوانده می‌شود که گاه به صورت سؤال و جواب و گاه مشترکاً توسط زنان ومردان خوانده می‌شود مانند: آهه بگو ـ لیل مجنون ـ استیه خانم (آسیه خانم) ـ سی جانی (سیما جانی) عزب لاکو ـ نمونه‌های مشهور ترانه‌های گیلی‌اند. (اشرفی: ۸۸)

با توجه به اینکه مناطق شمال نزدیک به هم و تنگاتنگ در کنار هم قرار دارند و مردم هر منطقه بیشتر اشعار و ملودی‌ها مشهور را مختص به منطقه خود می‌دانند که در وجه اشتراک و نظر هر یک از مردم مناطق دربارهٔ آهنگ‌ها و دوبیتی‌ها، استاد پوررضا نوشته است: «وجه اشتراک فرهنگی مناطق مجاور موجب شده که هر یک از این نقاط اصالت مایه‌ها و ترانه‌ها را از خود بدانند، به همین دلیل هر منطقه به لهجه خود، ترانه اصیل مورد علاقه را می‌خواند و بر دوبیتی‌های خود جا داده است. (پوررضا: ۴۴)

**موسیقی در منطقه تالش**

مردم تالش در غرب گیلان زندگی می‌کنند با گذشته‌ای پر از حوادث و با ویژگی‌های خاص قومی و با منطقه‌ای کوهستانی که بعضی از اشعار قدیمی مانند: «یداله» نشانی از دیرینگی کارهای گله‌داری در مناطق تالش‌نشین را می‌رساند منطقه‌ای که به زعم محققان هنوز اصالت و حفظ آداب و سنن خویش را حفظ کرده است.

محققان درباره موسیقی تالش موارد زیر را عنوان نموده‌اند:

در مناطق تالش‌نشین گیلان مردم آنجا آهنگ‌های و آواهای خاص خویش را دارند که شامل سه نوع آهنگ: قدیم دستان ـ تالش دستان ـ تازه دستان می‌باشد. که چنان که قبلاً نوشته شد آهنگ حماسی «یداله» مربوط به آن منطقه است.

موسیقی تالش با متر آزاد از دو گونه مقام معروف با عنوان‌های «دستون» و «هوا» تشکیل می‌شود.

الف) دستون (دستان): رایج‌ترین مقام موسیقی در تالش است نوعی آواز است که بر روی دوبیتی‌ها خوانده می‌شود

ب) هوا (پرده): هواها، عموماً موسیقی بدون کلام یا موسیقی سازی است گرچه از قید کلام آزاد می‌باشند اما نغمات موسیقی و درون‌مایه شعری آن حکایت از موسیقی رزمی عقیدتی و عاشقانه دارد.

جهانگیر اشرفی در مورد موسیقی تالش نوشته است: «موسیقی تالش از نظر فرم و ساختار مستقل از موسیقی گیلان است اساس و ساختار این موسیقی بر مبنای آوازهایی است که درواقع مقام‌های موسیقی این منطقه را تشکیل می‌دهد. این آوازها که به دستون شهرت دارند از نظر مایگی بیشتر در ابوعطا و شور قرار گرفته‌اند در کلیه اجراها آغاز آن‌ها از فراز به فرود است بر محور دستون‌ها مجموعه‌ای از «هواها» و «پرده‌ها» نغمات و ریز مقامات سازی و آوازی شامل منظومه‌های موسیقایی، ترانه‌ها، لالایی‌ها، موسیقی مذهبی، و آیینی و الحان متنوع نوروزی و قطعات سازی شکل گرفته‌اند موسیقی تالش به سه دسته مجزا تفکیک می‌شوند: الف) دستون‌های آوازی ـ ب) دستون‌های سازی (هواها و پرده‌ها ـ ج) ریزمقام‌های سازی و آوازی (اشرفی: ۱۴۰)

علی عبدلی، موسیقی تالش را شامل سه بخش: دستون‌ها، قطعه و تصنیف، دانسته که در مراسم جشن و شادی اجرا می‌گردد.

وی در مورد آهنگ و کُشتی نوشته است: «در کُشتی «باوج» از آهنگی به نام «گشتییه‌هوا» برای تهیج کشتی‌گیران استفاده می‌شود و آهنگ گشتییه هوا، جزء قطعه است که بخش آهنگ بدون کلام را شامل می‌شود. قطعه خود به سه گروه وصفی ـ تقلیدی ـ تهیجی، تقسیم می‌شود» (← عبدلی، ۱۳۶۳: ۹۷ و ۹۸)

او درباره دستون‌ها، نوشته است «که از نظر لغوی آن را همان دستان پارسی دانسته‌اند که در فرهنگ‌ها به معنی نغمه و افسانه آمده» (عبدلی، ۱۳۶۳: ۹۷)

فریدون جنیدی نظرش این است که: «این نام نخست به جای دستگاه به کار می‌رفته است.» (جنیدی، ۱۳۷۲: ۱۳۷)

منظومه و ترانه‌های بسیاری در تالش خوانده می‌شود که منظومه‌های آن لدوبه[1]

---

۱. به آن لدوله هم می‌گویند که حکایت آن شبیه به ماجرای آهنگ یدوله است.

(محمود به)[ محمود بیا]، آقا جان بک، سیا جان، و از ترانه‌های می‌توان از اَلیله نام برد که خواندن آن مختص خانم‌ها در هنگام کار در کشتزار است ترانه‌های دیگر شامل: هَی یار هَی یار ـ مُبارک باد ـ گسکری بازار ـ سیاریحون [سیا ریحانَی] ـ بندون بندون و بِرَن بِرَن [بِرَن بِرَن ـ بیایید سریع‌تر جمع شوید] (اَفتا و ساسره) اُفتا و ساسَرهَ ـ آفتاب در حال غروب کردن است (کار بشیمون ننه [کُره بشیمون ننه ـ کجا برویم ننه] (امانه لیله) امان از دست روزگار است[1]. (اشرفی: ۱۴۲ و ۱۴۳)

**نظری دربارهٔ مایه دشتی یکی از متعلقات شور**

استاد فریدون پوررضا دربارهٔ مایه دشتی هم که یکی از ملحقات در موسیقی ایران می‌باشد چنین نظر داده است: «این شیرین مایه ایرانی را در حریم متعلقات شور از قبیل: ابوعطا ـ بیات زند (ترک) افشاری ـ اصفهان ـ نشو و تجلی داده است حق این بود که با کثرت گوشه‌های وابسته دشتی که یکی از آنان دیلمان است و چهار گوشه با خود دارد و بسیار غنی است امروز دشتی به عنوان یک دستگاه ایرانی در گستردگی ملودی‌های آوایی خود قد کشیده باشد. (پوررضا: ۶۵)

www.tabarestan.info تبرستان

از آوازهای بومی گیلان که از مشتقات دشتی بوده و به ثبت رسیده‌اند و در موسیقی سنتی جای ویژه خود را باز یافته‌اند می‌توان از گوشه‌های گیلک ـ دیلمان ـ شرفشاهی ـ غم‌انگیز و سوز و گداز نام برد. (پوررضا: ۷۳)

**سازهای گیلان**

بیشتر از سورنا ـ نی ـ نقاره و دهل ـ کرنا[2] می‌توان نام برد که در گیلان به دهل یا طبل بزرگ ـ بیلی بُوم[3] می‌گویند (فرهنگ گیل و دیلم: ۷۱۶)

در گذشته‌های دور مردم گیلان از دهل و کرنا در جنگ‌ها به علت فضای سبز و درختان سر بر فلک کشیده که امکان پنهان شدن آن‌ها را در برابر دشمن مهیا می‌کرد، به خوبی در مقابل دشمنان غدار استفاده می‌کردند؛ بنابراین عمل کرد به موقع، این سازها به

---

۱. مطالبی که در گروشه قرار داده شده از چند دوست تابشی سؤال کردم که عین مطالب و آوا نوشت آن‌ها را نوشته‌ام، چنان که در متن کتاب: کاربشیمون ننه آمده که واژه «کار» به «کُره» به معنای کجا تبدیل یافته؛ بنابراین نویسنده بر خود لازم دانست ـ موارد زیر را برای تکمیل سخن موضوع فوق اضافه کرده‌اند.

۲. جهانگیر سرتیپ‌پور درباره کرنا می‌نویسد که: «نای جنگی بند سرکج که در گیلان برای هم نوازی به کار می‌رود. این واژه مرکب است از «kahr = کهر» اوستایی و «نای». واژه «کر = کار» که در «کرنا» و «کارزار» به کار می‌رود به معنی جنگ است که در پهلوی به صورت کار kâr متداول است.» (ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی، ۱۳۷۲: ۹۳)

3 . bili-bōm

جای صدها شمشیر و نیزه کاربرد داشت، یا اینکه نواختن هر یک از این سازها در زمان خود، معنی خاص خود را در مناطق گیلان و همچنین مازندران داشته است چنان که: کرنا، پیش از این برای اطلاع‌رسانی و اعلام خبری به مردم از آن استفاده می‌شد چنان که در منابع تاریخی نوشته شده:

کرنا زدن برای مناصب و دهی دادن به حاکمی در گیلان نواخته می‌شد (گیلانی، ۱۳۵۲: ۱۰۴) یا در زمانی که شاه یعقوب پسر اوزون حسن به همراه رستم کوهدمی و دیگر افراد تصمیم به تصرف کوهدم گرفتند، سید ظهیرالدین مرعشی با توجه به افراد قلیلش در میان جنگل با روش کمین‌نشینی با نواختن کرنا و نقاره توسط افرادش توانست باعث وحشت و فرار دشمن شود. (گیلان و دیلمستان، ۱۳۶۴: ۴۳۷ و ۴۳۸)

کرنا در بعضی از مناطق گیلان برای مراسم عزاداری یا مذهبی (محرم) کاربرد دارد بدنه آن از نی و از کدویی برای قرار دادن بر سر آن استفاده می‌کنند نواختن کرنا به صورت دسته جمعی و در قالب گروه‌های ده نفره کرنانواز انجام می‌شود که یک نفر را به عنوان سرگروه رهبری را به عهده گرفته و بقیه از او متابعت می‌کنند یا به روایتی دیگر در مورد این ساز برحسب منطقه چنین نوشته شده است: «کرنا عبارت است از نی بلند دو متری و گاهی درازتر که بر سر شاخ مانندی استوار کرده و آن را به صورت لام با دست‌های بلند و نیم‌دایره‌ای بالای آن درمی‌آورند. این ساز در دسته چهار نفری هم‌نوازی می‌شود و معمولاً در ایام محرم به یاد پیکارهای کربلا در دستجات عزاداری نواخته می‌شود که دو نفر در جلو قرار می‌گیرند و سر لوله کرنا روی شانه آن‌ها قرار می‌گیرد. (نام‌ها و نامداران گیلان، ۱۳۷۰: ۵۴۶)

**نواختن نقاره**

بر اساس آگاهی و قوانینی بود که در زمان مختلف نواخته می‌شد که مردم گیلان از آن اطلاع کافی داشتند که می‌توان از: نقاره سحر یا نقاره صبح (بیدار باش) نقاره آوردگاه یا کارزار ـ نقاره جدال ـ نقاره غم و اندوه ـ نقاره سپهسالاری ـ نقاره یاغیگری ـ نقاره ـ شادی که با نی و دف انجام می‌شد که قبلاً در کتاب بررسی موسیقی در آیین مهر و چند گوشه دیگر نوشته شده است که به چند نمونه اکتفا می‌شود (دانای علمی: ۹۴ الی ۱۰۶)

**غم و نقاره نکوبیدن:**

اگر خبری برخلاف انتظار در آن موقع توسط قاصدان آورده می‌شد، که حکایت از

مصیبتی یا شکستی بود، به نشانه عزا، نقاره را بر زمین می‌گذاشتند و از نواختن آن امتناع می‌کردند که البته ننواختن نقاره در هنگام عزا یا پاره کردن آن در گیلان متداول بوده است، چنان که در هنگام عاشورا پوست آن را پاره می‌کردند یا آن را در نمد می‌پیچیدند و پس از آن شروع به نواختن می‌کردند تا صدای آن تغییر نماید، چنان که استاد محمدرضا درویشی می‌نویسد: «در گیلان نقاره‌ای استفاده می‌شود که به آن نقاره کوچک یا شیطانه گویند و عده‌ای عقیده دارند که آن صدای شیطان را می‌دهد و در هنگام جشن و عروسی صدای آن هیچ گونه ایرادی ندارد ولی در مراسم مذهبی نقاره کوچک یا شیطانه را با کهنه و پارچه می‌پیچانند تا صدایش درنیاید، زیرا در هنگام مراسم مذهبی صدای آن جایز نمی‌باشد.» (درویشی، کتاب ماه، سال اول: ۱۱)

تبرستان www.tabarestan.info

**نقاره سپهسالاری:**

شیخ علی گیلانی در کتابش نوشته است: «چنان که در گیلان کسی را سپهسالاری می‌دادند نقاره می‌زدند. و در مازندران نقاره برای حاکم می‌نواختند و به هر که چند دیه می‌دادند کرنای رخصت بودکه صبح و شام بنوازند.» (شیخ علی گیلانی، ۱۳۵۲: ۱۰۴)

**کوبیدن نقاره برای غرق شدن کسی**

سابق بر این در برخی مناطق گیلان وقتی کسی غرق می‌شد، نوازنده نقاره را سوار کشتی کرده و در میان آن رود یا دریا به جست‌وجو می‌پرداختند و نوازنده به نواختن خود ادامه می‌داد. اعتقاد بر آن بود که جسد زودتر پیدا می‌شود.

**شادی با نی، دف، نقاره:**

علاوه بر نقاره در زمان گذشته از نی و دف هم استفاده می‌شد که در کتب تاریخی از آن یاد شده است:

هنگامی که خبر پیروزی یا فتح توسط قاصدی، آورده می‌شد یا از کشته شدن دشمنی که به زعم فرماندهان، نسبت به آن‌ها احساس خطر کرده، اطلاع کسب می‌کردند، فرمان شادی را صادر می‌کردند که بیشتر از نقاره و نی و دف استفاده می‌شد.

«بعد از دو روز ایلچی پادشاهی رسید و فتح‌نامه‌ای که متضمن قتل شاهی بیک خان بود، آورد به نظاره شادکامی اعلان واجب دانستند» (تاریخ‌خانی، ۱۳۵۲: ۳۷۰ الی ۳۷۳)

«در تمامت الکه و ولایت و شهر مردم به صرافت خود بنای عیش و شادکامی به اسباب طرب مهیا گردانیدند و به دف و نی و نقاره و می مطلق‌العنان بودند» (پیشین: ۳۷۰ و ۳۷۱)

کاربرد نقاره علاوه بر موارد فوق برای مراسم کشتی، اعلام خبرهای روز، برای اوقات شرعی، و دیگر سرگرمی‌های متداول در دوران قدیم متداول بود.

**سرنا ونی و لبک و فلوت و دیاره**

زورنا ـ سرنا: ساز بادی شبیه نی که دهنه‌ای گشاد دارد (گیله گب: ۲۶۱)

سرنا و نی و نقاره در بیشتر مراسم گیلان کاربرد خاص خود را داشت که رفته‌رفته این سازها به موسیقی آوازی و ترانه‌ها نیز راه یافتند.

اجرای غم‌انگیز ـ غربتی ـ گالشی و غیره توسط نی انجام می‌گرفت، اما برای آبکناری و شرفشاهی و غم‌انگیز از ساز سرنا برای بیان مقصود استفاده می‌کردند.

لبک: گونه‌ای نی که برای نواختن میان دو لب قرار می‌گیرد (گیله گب: ۴۱۹)

فلوت ـ نی‌لبک: نی‌لله ـ نی لئوله[1] (فرهنگ گیل و دیلم: ۷۱۶)

دیاره دایره ـ داریه زنگی ـ دیاره زنگی (فرهنگ گیل و دیلم: ۷۱۶)

www.tabarestan.info تبرستان

**موسیقی در کشتی گیله مردی**

در مراسم کشتی از آهنگ «کشتی مقام»[2] یا «موقام» نواخته می‌شود تا در آن هنگام باعث تهییج کشتی‌گیران شود. هنگامی که پهلوانی همراه تنگوله‌های خویش وارد میدان‌گاه کشتی می‌شدند نوازندگان با صدای آهنگ سرنا و نقاره آن ها را تهیج می‌کردند و برای بعضی از حرکات کشتی‌گیر ریتم مربوط به آن را می‌نواختند.

پاینده لنگرودی در رابطه با چند اصطلاح مربوط به حرکات کشتی‌گیر و آهنگ در مورد کشتی مقام می‌نویسد:

۱. وزما vazmâ (یا پوزما)= دزمه، حرکت دست‌ها با ریتم خاص در امتداد سینه

۲. هلنگه واز halangə - vâz یعنی پرش در هرگام، به سوی قبله یا امام رضا

۳. مُشت muš t ـ آهنگ به نشانه گلاویز شدن.

۴. بیگن bigan بینداز ـ بیفکن ـ افکندن.

۵. پا بازی pâ - bâ - zi نوعی رقص کشتی‌گیران با ریتم ظریف در برابر تماشاگران کشتی، کشتی‌گیر پیروز، در برابر دوستداران کشتی می‌پرد و دوران می‌کند [رقصنده دست‌ها را بر کمر می‌گذارد و تنها با پیش و پس کردن پاها، به اجرای رقصی می‌پردازد]

---

1 . la wl ə

2 . mo- qâm

آهنگ‌های مورد استفاده در کشتی مقام عبارتند است: از افشاری، شور، ابو عطا، دشتی (← پاینده، ۱۳۶۶: ۷۱۷)

۶. دوران[1]:

در کشتی محلی نواحی مختلف، وقتی کشتی‌گیری رقیبش را بر زمین می‌زد، برایش آهنگ «دوران» می‌نواختند و او به سوی تماشاگرانی می‌رفت و آن‌ها به وی بر اساس وسع خود پولی می‌دادند که دربارهٔ آن مورد و آداب آن می‌توان به مقاله: «آداب و رسم کشتی محلی در گیلان و مازندران رجوع کرد.» (دانای علمی، ۱۳۷۹، مقام: ۸۹ الی ۱۰۲)

تبرستان www.tabarestan.info

**مجمه‌نوازی: یا مجمعه‌نوازی و تشت‌نوازی**

مجمه، سینی فلزی یا مسی لب‌کنگره‌ای است که توسط زنان نواخته می‌شد که کاربردش بیشتر در مراسم عروسی، حنابندان، مراسم ششمین روز تولد کودک و شب‌نشینی‌ها بوده است. زنان با نواختن بر روی آن انواع اشعار محلی را می‌خوانند البته گاهی به جای مجمه از تشت برای نواختن استفاده می‌شد که چند سکه پول در روی سینی یا تشت قرار می‌دادند تا ریتم بیشتر تأثیرگذارتر باشد.

اگر در مزارع کشاورزی برای اجرای توم سری، مجمه (مجمعه) یا سینی نبود از صفه‌ای (سفه ای)که برای آوردن توم استفاده می‌شد و زنان کشاورز بر روی آن می‌نواختند و می‌خواندند و می‌رقصیدند. اگرچه صدای روی «سفه» همانند تشت توم نبود؛ اما در مواقع خاص از آن استفاده می‌شد. خانم‌های کشاورز در اکثر موارد از تشتی به نام «توم‌تشت» استفاده می‌کردند که نشاءکنندگان در اکثر مواقع آن را با خود در درون زمین می‌چرخاندند.

دیمبلادیمبو:

با دست آهنگی منظم بر پشت تشت مسی کوفتن و برای ایجاد نشاط و رقص و پایکوبی (دیمبل دیمبو ـ ظاهراً هر دو حکایت آواز صوت دنبک و طبل و نظایر آن باشد) دیمبول ودیمبو به معنی طبل و نقاره زدن یا برجستن و فرو جستن (دهخدا) (گیله گب: ۲۴۱)

دیمبله دیمبو: صدای ساز و ضرب (فرهنگ گیل و دیلم: ۵۰۰)

**سازهای زهی**

نواختن این ساز در ازمنه گذشته در گیلان کاربرد خود را داشته است که در متون گذشته از

---

1 . du- rân

آن یاد شده است. در بعضی از نوشته‌های محققان موسیقی، چنان از سازهای زهی در گیلان و مازندران یاد می‌شود که انگار در یک یا دو قرن اخیر مردم منطقه شمال با این ساز آشنا شده‌اند، در حالی که بر اساس منابع و مدارک موجود چنین تصوری قابل قبول نمی‌نماید.[1]

البته در مورد ساز زهی باید عنوان کرد که در سفرنامه‌های پیشین یا در متون تاریخی از نواختن ساز زهی همچون تنبور و کمانچه در این مناطق یاد شده که قدمت و نواختن آن را در گیلان و مازندران می‌رساند. چنان که مسعودی در مُرُوج‌الذَهب از تنبور نواختن مردم گیلان [دیلم] و تبرستان [مازندران] یاد کرده (مسعودی ۱۳۶۰: ۶۱۷ الی ۶۱۸)

گیلان در دوران گذشته، دارای موسیقی مخصوصی بود که به شیوه گیلانی اشتهار داشت.

در کتاب نام‌ها و نامداران گیلان در این مورد چنین نوشته شده است:

«ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله معروف به ابن خردادبه، در سال ۲۸۸ هـ . ق می‌زیسته دربارهٔ آلات موسیقی مردم گیلان در کتاب الموسیقی العراقیه می‌نویسد: آوازخوانی مردم خراسان با زنگ (زنج) است که دارای هفت سیم و زخمهٔ چنگ است. آوازخوانی مردم ری و طبرستان و دیلمان با تنبورهاست ایرانیان تنبور را از بیشتر سازها برتر می‌گیرند.

فارابی در موسیقی کبیر از قول خردادبه می‌نویسد: «تنبور بر دو قسم است تنبور خراسانی که دارای دو سیم است و دیگری تنبور گیلانی یا جیلانی که ظاهراً دوسیم داشته است و شیوه کوک کردن تنبور گیلانی جدا از شیوه کوک خراسانیان بوده و اشاره به کوک گیلانی یا عبارت تسویه جیلی می‌کند» (جهانگیر سرتیپ‌پور: ۵۴۵ و ۵۴۶)

در زمان مرعشیان نواختن ساز زهی «رود» هنوز متداول بود یا در زمان صفویه نواختن عود و رود و کمانچه و غیره معمول بود که نوازندگان صاحب نامی در این عصر می‌زیستند که شهره عام و خاص بودند که می‌توان از «استاد زیتون» نام برد که سازهای کمانچه، تنبور و عود را در دربار «خان احمدخان» می‌نواخت و رهبری تمام خنیاگران و رامشگران را دارا بود که دربارهٔ او مطالب به اندازه کافی نوشته شده است. در زمان قاجاریه، اساتیدی در گیلان همچون «حاجی آقا محمد ایرانی» می‌زیسته‌اند که استادانی همچون میرزا عبدالله ـ درویش خان ـ حسینقلی شهنازی ـ نایب اسدالله و... برای رفع اشکال و راهنمایی از او به نزدش می‌رفتند. چنان که فرصت‌الدوله شیرازی کتاب بحورالالحان را با استفاده از راهنمایی‌های او نوشت، پس نمی‌توان قبول کرد که

---

۱ . در بخش موسیقی مازندران مطالب و منابع در مورد آن آورده شده است.

موسیقی در گیلان پیش از این دارای سابقه نبوده است که بحث و بررسی در این مورد باید در کتابی دیگر نوشته شود.

**سنتور**

در شرق گیلان نوازنده سنتور و ساز مضرابی کم بود و گامون و ساز دهنی را اصطلاحاً سنتور و نوازندگان آن را سنتورچی می‌گفتند. (فرهنگ گیل و دیلم: ۷۱۶)

**آهنگ عروسی و رقص و چند اصطلاحات مربوط به آن**

در گیلان رقص یا رخص را گیلار می‌گویند: (فرهنگ گیل و دیلم:۳۹۷)

استاد نوزاد رقص و پایکوبی و دست‌افشانی را با نام وشته، وشته[1] یاد کرده (گیله گب: ۴۷۳)

www.tabarestan.info تبرستان

**۱. آهنگ مرغ خواست:**

نوازندگان مردم را با انجام مراسم عروسی آگاه می‌کردند و افراد فامیل و عروس و داماد به نوازندگان، مرغ و خروس هدیه می‌دادند.

**۲. عروس بوری یا عروس بَرَی[2] (بردن عروس)**

آهنگی که عروس قصد حرکت کردن از سوی خانه پدری به طرف خانه داماد را دارد و آهنگی بسیار محزون و غمگینانه است. (پاینده لنگرودی: ۷۱۷)

**۳. جُلو نی یا جلویی**

هنگام بردن عروس به خانه داماد، سرنانواز، پیچ و تاب خاصی در هنگام نواختن به خود می‌دهد. آریانپور نوشته است: «به نظر می‌رسد این واژه (جولان دادن) نوازنده سرنا است. (آریان‌پور: ۳۸۲)

**۴. آهنگ هسته برو یا هَسه رو:**

معنی آهسته برو را می‌دهد نوازندگان با برداشتن هر گام آهسته‌ای که عروس برمی‌دارد با وی همراهی می‌کنند. (پاینده لنگرودی: ۷۱۷)

**۵. عروس‌بران[3] یا عروس بوری**

آهنگی که به هنگام رسیدن عروس به نزدیکی خانه داماد به وسیله ساز و نقاره نواخته می‌شود. (پیشین: ۷۱۷)

---

1. veštə
2. arus - ba- ray
3 . arus - ba- rân

۶. آهنگ پا ریز[1]:

عروس به تأنی یا به قولی ریز بیزَی راه می‌رود یا گام برمی‌دارد. (پاینده لنگرودی: ۷۱۷)

۷. آهنگ نارنج‌زنی:

هنگامی که عروس به خانه داماد می‌آمد داماد نارنجی را به آهستگی به سوی عروس پرتاب می‌کرد. اما اگر فصل نارنج نبود، تخم‌مرغی پخته شده را طوری پرتاب می‌کرد که از روی سر عروس می‌گذشت تخم‌مرغ نماد زایش و تولد است که پیش از این دربارهٔ آن در فرهنگ عامه نوشته شد (فرهنگ عامه تنکابن، ۱۱۳۹: ۳۶)

۸. چراغ:

پس از اینکه عروس به خانه داماد وارد می‌شد نوازندگان با شور بسیار شروع به نواختن می‌کردند که به تبع آن خانواده و نزدیکان عروس و داماد شروع به رقص می‌کردند. رقصی به نام رقص چراغ در آن موقع توسط زنان انجام می‌شد. رقصنده با قرار دادن پایه چراغ گردسوز روشن بر سر خود، دایره‌وار به رقص می‌پردازد که چنین موردی در بعضی از نواحی مازندران هم توسط رقصنده انجام می‌شده است.

استاد نوزاد در مورد رقص چراغ نوشته است: «بعضی زمان روستایی‌ها، چراغ فیتیله‌ای را روشن می‌کردند و پایه آن را با دندان می‌گرفتند و در زیر سقف خانه‌های پوشالی روستایی می‌رقصیدند. (فرهنگ گیل و دیلم: ۱۵۸)

۹. دوران: قطعه‌ای‌ست شاد و یکنواخت که هنگام گردآوری شاباش و وجه نقد در عروسی نواخته می‌شود.

۱۰. قاسم‌آبادی:

نوی رقص مربوط به نوای قاسم‌آباد با ریتم شاد که رقصنده کاشت و داشت و برداشت را به بیننده القا می‌نماید.

۱۱. رقص قاشوک یا قاشق و ملاقه یا قاشق و کفگیر:

رقص‌ها به آن طریق بود که در یک دست قاشق یا کترا[2] یا کفگیر می‌گرفتند در حالی که در دست دیگر ملاقه‌ای قرار داشت و به شکل ضربدری به آهنگ حَصیره سر (بالای حصیر) یا نَمد سر (بالای نَمَد) با ریتم (دَدَ رَه ـ دیم ـ دَدَ رَه ـ دام) به هم می‌کوبیدند و به شادمانی ورود عروس می‌رقصیدند. (←پاینده: ۷۱۷ و ۷۱۸)

---

1 . p â- riz

2 . kat- r â

استاد نوزاد این رقص را با نام کتره رقص یا کتره‌زنی چنین نوشته است: «رقص خاصی که با دو کفگیر چوبی و یک دستمال نسبتاً بزرگ که در مراسم عروسی‌های گذشته با آداب و حرکات ویژه‌ای توسط مادر شوهر به اجرا گذاشته می‌شد این دست‌افشانی و پایکوبی با حرکات بسیار پرمعنی مفاهیم خاص را به ویژه از لحاظ سلوک و عواطف و خشونت مادر شوهر القا می‌کرد و جنبه‌های تربیتی گویایی داشت به این رقص کتره‌زنی هم گفته می‌شد زیرا آن قدر باید دو کفگیر به هم کوفته می‌شد تا یکی از آن دو شکسته شود. (گیله‌گب: ۳۵۸)

**۱۲. مجسمه:**

نوعی رقص که با توقف ناگهانی آهنگ، فرد رقصنده بدون حرکت یا همان طور می‌ایستد. استاد پوررضا در مورد این آهنگ نوشته است: «در یکی از عروسی‌ها دختری با ساز محلی می‌رقصید که ناگهان نامزد او به مجلس عروسی وارد گردید و محو رقص نامزد خود شد. او با چاقویی که در دستش بود به جای آنکه پرتقال را پوست کند، دستش را برید که یکی از دوستان او که متوجه نگرانی دختر رقصنده از وضع نامزدش شده و رقص را از یاد برده بود، فریاد برآورد که: «مگه مجسمه شده‌ای؟» (پوررضا: ۷۱)

جهانگیر اشرفی، مجسمه را با نام شاطوری یاد کرده (اشرفی: ۱۰۲)

**۱۳. هَی یار هَی یار:**

از قطعات موسیقی خاص منطقه تالش در مراسم عروسی شعر همراه با این موسیقی حکایت از یک رویداد عروسی در زمان‌های پیش دارد. (آریانپور: ۳۸۳)

**۱۴. کچول[1]:**

جهانگیر سرتیپ‌پور دربارهٔ آن نوشته است: «کسی که بتواند در حین رقص سرینش را با سرعت و منظم حرکت دهد.» (ویژگی‌های دستوری: ۲۶۰)

استاد فریدون نوزاد گوید: «رقاصی که قدرت جنباندن سرین را به طرز کامل و با قواعد و معیارهای مشخص داشته باشد. این واژه در نامه‌های خان احمد گیلانی آمده است (کچول (کاچول) جنباندن سرین به وقت رقص و مسخرگی، کون جنبانی [و به سوم شربت فریاد کردند تا چهارم بیاورند. چون به پنج رسید، نشاط در ایشان آمد و رقص و کچول آغازیدند و لور و سمسول ورزیدند و کس را بالای خود ندیدند (راحة‌الصدور)] (گیله‌گب: ۳۵۹)

---

1 . ka Ĉul

**۱۵. جونبانن**[1]

جنباندن ـ به حرکت درآوردن تمام یا قسمتی از بدن را، ارتعاشی و حرکتی که لنبرها در موقع راه رفتن می‌یابند ـ تکان دادن، رقص (گیله‌گب: ۱۵۱)

**۱۶. رقص کابولی:**

گونه‌ای ورجه‌ورجه به صورت رقص و پایکوبی (رقص‌های روحوضی، سرتیپ‌پور: ۲۵۶)

**۱۷. چوبه جِنگ: (چوچنگ ـ چوچنگی ـ چوچنگه)**

مبارزه‌ای که صاحبان دو وزرای جنگی بعد از پایان گرفتن جنگ وزراها، بسیار دوستانه با چوبدستی‌های خود انجام می‌دادند. این چوبدستی‌ها با حرکات حساب شده و موزون رقص‌گونه به نرمی در هوا به حرکت درآمده با همان سبکی و نرمی به ظرافت به همدیگر کوبیده می‌شد که برای تماشاگران بسی شورانگیز و شوق‌آفرین بود (گیله‌گب: ۱۷۷)

**۱۸. آهنگ زرد ملیجی و غریبی (هنگام جدایی عروس از مادر)**

در دوران گذشته، چنان که قبلاً نوشته شد کمانچه یکی از سازهایی بود که نوازنده آن در موقعیت‌های گوناگون آن را می‌نواخت به ویژه در مراسم عروسی، نوازندگان علاوه بر آن، ساز، سرنا را طبق شرایط خاص عروسی می‌نواختند. لیلا هژبر با توجه به تحقیقات و مصاحبه خود با ابرارخان خوشخوان[2] در مقاله «کندوکاو در کمانچه گیلان» نوشته است: «نوازندگان کمانچه که اغلب سرنا نیز می‌نواختند معمولاً در گروه‌های سه تا چهار نفری در تمام مراحل عروسی شرکت داشتند. عروسی‌های گیلان و دیلمان در گذشته، دو تا سه روز به درازا می‌کشید. خانواده عروس و داماد هنگام دوختن لباس‌های عروس و داماد نوازنده می‌آوردند. ابرارخان خوشخوان آخرین کمانچه‌نواز گیلان و دیلمان نقل کرد که وقتی عروس را به خانه شوهر می‌بردند، آهنگ زرد ملیجه را می‌نواختند و هنگامی که دختر از مادرش جدا می‌شد آهنگ غربتی می‌نواختند» (لیلا هژبر، ۱۳۸۳: ۱۵۲)

**چند رقص از دوران گذشته مردم گیلان**

در رساله «خسرو قبادیان و ریدک» از رقص‌های نام برده شده که چند مورد از آن رقص‌ها را فریدون جنیدی منسوب به مناطق گیلان دانسته است مانند:

۱. تاس‌بازی:

---

1 . junbā nan

۲ . ابرار خان خوشخوان: ابرار شاه نوری ملقب به سیا برار از روستای عین شیخ دیلمان در سال ۱۳۷۶ در سن نود سالگی درگذشت.

تاس به معنی کاسه و بادیه می‌باشد نوعی از رقص محلی گیلانیان که با غربال رقصیده می‌شود که غربال یا الک کردن برنج را نشان می‌دهند (← جنیدی، ۱۳۷۲: ۲۳۹)

**۲. ورزا واچیک:**

واچیک به معنای رقص است نوعی از رقص که اعمال و حرکات برزگر را نشان می‌دهد به نوشته جنیدی: «زیرا که ورزا هم معنی کار و عمل است و هم به معنای زراعت می‌باشد. البته بیشتر به معنای زراعت به کار رفته و همانست که قسمت دوم (کشاورزی) و بخش اول برزگر را نشان می‌دهد. گاو ورزا یعنی گاوی که در زراعت از آن استفاده می‌شد که اگر چنین باشد نشانه‌ای از این رقص هنوز در تربت جام و گیلان، بر جای مانده و بازمانده آن آیین است. (جنیدی: ۲۴۰)

تبرستان www.tabarestan.info

**۳. رقص آتش:**

از رقص‌هایی است که در هنگام شور و نشاط و شادی در مناطق دیلمان اجرا می‌شود.

رقص آتش: مربوط به قسمت‌های کوهستانی گیلان من‌جمله دیلمان است که در «نوروز بَل» انجام می‌شود که مراسم آن ریشه در گذشته‌های دور این سرزمین داردکه به نوشته محققان: این مراسم در ۱۳ الی ۱۷ مرداد ماه انجام می‌شود. گالش‌ها در این روز هیزم‌های بسیار را جمع کرده و پس از آتش زدن آن به دور آن می‌رقصند.

که دربارهٔ این مراسم و پنجک‌واز در بخش موسیقی تنکابن توضیحاتی داده شد.

**چند مراسم از مراغی‌ها**

دربارهٔ مراغی‌ها که در مناطق رودبار الموت زندگی می‌کنند به همراه آداب و رسوم خاص آن‌ها که بعضی از آدابشان به دوران قبل از اسلام برمی‌گردد پیش از این توسط نگارنده در فصلنامه «اباختر» نوشته شد که از دو مراسم آن‌ها با توجه به موضوع مورد بحث یادی می‌شود.

الف) مراسم بعد از عید نوروز و جشن گل گندم

مراغی‌ها پنج روز آخر سال را همچون نیاکان زردشتی روزهای خاص پنداشته و

مراسم ویژه‌ای را اجرا می‌نمایند؛ مانند خیرات برای مردگان و فرورها[1] در روز سیزدهم جشنی به نام «گل گندم» برپا می‌کنند که در آن روز بیشتر زن‌ها و مردها دست یکدیگر را هم چون زنجیری حلقه زده و با هم سرود «گل گندم» را تَرنم می‌کنند

«گل گندم گل سرخ و سفید سودای مردم»

آن‌ها در هنگام خواندن دایره‌وار می‌چرخند در حالی که در وسط دایره‌ای که تشکیل داده‌اند، عود و اسفند و وسایل عطرآگین قرار می‌دهند.

ب) جشن روزهای «لقاح چشم» یا رقص «شکرانه»

زمانی که حیواناتی مانند بز و میش در هم می‌آمیزند طبق نظر «آباء»[2] سه روز نخست را «روزهای لقاح» گویند و به جشن و پایکوبی مشغول می‌شوند.

در آن سه روز بهترین لباس‌ها و بیشترین غذا را آماده می‌کنند هر روز برای برگزاری جشن، غسل مخصوص آن روز را انجام می‌دهند تا پاک و تمیز شوند زیرا بر آن باورند که پاک بودن باعث وفور نعمت و فراوانی و برکت را برای آن‌ها به ارمغان خواهد آورد.

هنگام شروع مراسم، ابتدا دعای شکرانه توسط «پیر» یا «آباء» به مدت یک ساعت خوانده می‌شود. پس از آن او اجازه شروع جشن را می‌دهد.

ابتدا توده هیزمی بسیاری را که برای چنان مراسمی آماده کرده‌اند، آتش می‌زنند که شعله‌های آن از راه دور هم دیده می‌شود؛ سپس به رقص و پایکوبی مشغول می‌شوند. عموماً رقص و پایکوبی توسط هفت گروه و به صورت هفت حلقه دایره‌وار[3] انجام می‌شود

---

۱. فروهر: به معنی حمایت، محافظت، ایمان آوردن و غیره... به اعتقاد ایرانیان باستان، اهورامزدا قبل از پدید آوردن جهان مادی یک جهان مینوی پدید آورد و تصویر کاملی از جهان را به صورت گوهر مینوی آن و با تجلی خویش پیدا کرد. جشنی هم در آخر سال (پنج روز آخر) یاد فروهرهای در گذشتگان انجام می‌شده که به آن فروردین گان یا فرودگان می‌گفتند.
دکتر جعفر یاحقی با توجه به نوشته روان‌شاد بهرام فره‌وشی چنین آورده است: «جشن فروردین‌گان اصلاً جشن دینی ایرانیان شمالی بوده که مهد آیین زردشتی به شمار می‌رود و بیشتر از سایر مناطق از آداب و رسوم روستایی متأثر است. ایرانیان شمالی این جشن را به یاد گذشتگان خود و بنا بر عقیده فرورها و نزول نخستین فرورها در روزگار گهنبار آخرین (آفرینش) برگزار می‌کردند و گویا در دوره ساسانی به سنت‌های شمالی یا اوستایی بیشتر علاقه داشتند» (فرهنگ اساطیر، ۱۳۷۵: ۳۲۷ و ۳۲۸).

۲. پیر کله بزی‌ها که همه از وی حرف‌شنوی دارند و دستورات او را اجرا می‌نمایند.

۳. رقص: استحاله مکان در زمان، تقلیدی از بازی الهی آفرینش؛ رقص دایره‌وار تابع مسیر خورشید در آسمان است و فضای مقدس را نیز محصور می‌کند. رقصیدن بر دور یک شی، آن را در یک دایره جادویی قرار می‌دهد که هم آن را حفظ و قدرت می‌بخشد. در مذاهب توحیدی، رقص دایره‌وار یا حلقه‌ای، تقلیدی است از رقص فرشتگان گرد عرش الهی. در اسلام، درویش‌ها چرخش سیاره‌ها حول محور خویش و خورشید و همین طور دوایر هستی و روح را که گرد آن‌ها می‌چرخد تصویر می‌کنند. برای درویش، رقص معنای معمول وحدت‌یابی با خدا را دارد. حضور و فیض خدا از خلال بازوی افراشته او نازل می‌شود، از بدن و روح او می‌گذرد و پس از اینکه از بازوی پایین نگه داشته شده او عبور می‌کند به زمین می‌پیوندد؛ اما هفت نمادی از کامل بودن و کمال و آرامش معنی می‌دهد که هم مادی و هم معنوی است. اتحاد مجدد را معنی می‌دهد در مورد هفت می‌توان از هفت طبقه آسمان‌ها و کیهان و دوزخ، دوایر عالم، نت‌ها موسیقی، و غیره نام برد. در خصوص ◄

و فاصله هر حلقه تا حلقه بعدی در حدود یک متر می‌باشد به این مراسم «رقص شکرانه« یا «هفت راه» می‌گویند (مراغی‌ها کله‌بزی‌ها، ۱۳۸۲: ۲۸۵ الی ۳۱۰)

تبرستان
www.tabarestan.info

انسان نوشته‌اند که وی از طریق هفتمین نور خورشید به جهان دیگر راه می‌یابد.
در دین بودا: صعود و عروج علی غنیین و دستیابی به مرکز ست: هفت گام بودا نمد صعود از هفت طبقه کیهان و زمان و فضای متعالی است. در غار میترا، هفت در و محراب دارد و دارای نردبان هفت پله است که مظهر راز آشنایی در آیین رمزی است. در عقیده اسلامی هفت نخستین عدد کامل، هفت آسمان، هفت زمین، هفت دریا، هفت رنگ، هفت پیامبر، نیروی فعال، مراتب یا منازل دل هفت بار طواف کعبه، هفت نشان خداست (کوپر، ۱۳۷۹: ۳۰)

تبرستان
www.tabarestan.info

## بررسی مختصری از آواها و ترانه‌ها و چند اصطلاح

### ۱. آبکناری

نوعی آواز در درآمد دشتی که در نهایت سوز و گداز با سازهای سرنا و نی اجرا می‌گردد این قطعه موسیقی که از ارتباط و توازن ملودیک قابل توجهی برخوردار است، قابلیت زیادی در جهت همراهی با شعر دارد و موسیقی کلامی نیز محسوب می‌گردد و چنان که نوشته شد در تعزیه حضرت عباس اجرا می‌گردد (آریانپور: ۳۸۲)

علت نامگذاری: در هنگام قرق شکار در اسطلخ آبکنار (کناره‌های مرداب بندر انزلی) شکارچی‌های از اطراف و اکناف گیلان به آنجا برای شکار می‌رفتند به همین منظور برای وقت‌گذرانی گاهی به تفریح و شادی می‌پرداختند و زمانی با آوازهای محلی در کنار اسطلخ مشغول می‌شدند روزی فردی به نام صمد در هنگام خواندن ترانه‌ای، وقتی شنید که نامزدش با پسر دل‌خواه خویش فرار کرد، چنان آوازی در مایه دشتی و در دیلمان خواند که آن صدا در کنار آبکنار، چنان به دل افراد حاضر در آنجا نشست که آن را آبکناری خواندند (پوررضا: ۷۳)

### ۲. آواز تنگیسار

توضیحی در رابطه با آن نیافتم اما می‌توان گفت: شنیدن آن در ارتباط با متوقف کردن

جنگ بوده است «در یکی از جنگ‌ها گیلان قرار بود به آواز تنگیسار آتش حرب باز دارند و پای از مقام کارزار باز پس نهند» (تاریخ خانی: ۳۳۰)

**۳. اِشکوری**

قطعه‌ای‌ست در مایه دشتی، مقام شور آن دارای ترنمی خاص است و از امکانات لازم جهت همراهی کلام برخوردار نیست، ولی برای همراهی رقص محدودیتی ندارد به همین جهت در مراسم عروسی و جشن‌های دیگر سرنانواز قبل از آهنگ رقص قاسم‌آبادی برای آماده کردن مجلس اِشکوری می‌نوازد (آریانپور: ۳۸۳)

**۴. بجار سری**

در هنگام کار کشاورزی خوانده می‌شود.

تبرستان www.tabarestan.info

**۵. پشت کوهی**

آوازهای محلی گیلان که به عنوان پشت کوهی معروف‌اند شامل نغماتی هستند که به فاصله پنجم گام شور به اندازه ربع پرده کوچک شده شباهت به مقدمه گوشه حزین شور دارد. این آواز شامل سه بخش است: الف) عزیز و نگار ـ ب) دشت‌خوانی ـ پ) چوپانی

**الف) عزیز و نگار:**

اشعاری که در طالقان ـ اشکورات ـ دیلمان اجرا می‌شود این موسیقی میزان و وزن مشخصی ندارد لیکن هر یک از جملات آن متناسب با اوزان عروضی شعر قابل تفکیک می‌باشد.

**ب) دشت‌خوانی**

شبیه عزیز و نگار است لیکن در مقدمه دشت‌خوانی طنین پرده عشاق با کشش ممتد جلوه خاصی به این آهنگ می‌دهد و پس از آن با شکیبایی دلپذیری آواز در گوشه حزین شور فرود کرده و به تدریج در پرده شور توقف می‌کند.

**پ) چوپانی**

از آوازهای مناطق کوهستانی شرق گیلان که بسیار غم‌انگیز و حزن‌انگیز است این قطعه آوازی همراه با دوبیتی‌های محلی گیلان ویژگی‌های ردیف آوازی مقام شور را در موسیقی گیلان با حالت خاصی بیان می‌کند. (آریانپور: ۳۸۳)

### ۶. پهلوی‌خوانی

دختران در هنگام کار در باغ‌های چای، دوبیتی گیلکی ـ چهاردانه فهلویات ـ به خواندن مشغول می‌شوند. یکی از دخترها وقتی ترانه‌ای را می‌خواند، دیگری جواب او را با ترانه‌ای می‌دهد که به آن دوبیتی‌ها ـ پهلوی و به خواننده پهلوی‌خوان می‌گویند (آریانپور: ۳۸۱) یا به آن پهلوی دَشکن[1] (پهلوی =فهلوی ـ چهاردانه =دوبیتی گیلکی =فهلویات) گویند.

### ۷. تشت گلن‌کشی ge ـ lan ـ ka Šay

گلن‌کشی یا گیلان‌کشی به معنی آغوش یا بغل گیلان به صورت درآمد دشتی اجرا می‌گردد که خاص مناطق کوهستانی اشکورات عمارلو (دیلمان) است.

جهانگیر سرتیپ‌پور این اسم را مانند بعضی از مکان‌های دیگر، با واژه «وَرن» قدیم که در اوستا از آن یاد شده در ارتباط می‌داند. او بر آن باور است که:

«گلن کشی صورت تغییر یافته کلمه وَرن است که با مبدل شدن (و) به (گ) و (ر) به (ل) با پسوند کش = گلن کشی یعنی گوشه گیلان = آغوش گیلان، انجام گرفته که در هشت کیلومتری گیلان آمارلو، هیجده کیلومتری غرب دیلمان گیلان واقع است» (← گذشته‌های دور گیلان و مازندران، ۲۵۳۶: ۳۵)

www.tabarestan.info تبرستان

### ۸. چاربداری یا چاروه‌داری

عده‌ای که در مناطق کوهستانی به فعالیت مشغولند و از قاطر برای حمل بار و مسافر در جاده‌های کوهستانی استفاده می‌کنند. آن‌ها در گوشه‌های دیلمان گیلکی و شرفشاهی، آمال و آرزوهای خود را بیان می‌کنند.

### ۹. چاووشی یا چئوشی[2]

مراسمی که در روز عاشورا و چهل و هشتمین روز شهادت امام حسین(ع) همراه با ساز کرنای اجرا می‌شود چاووش‌خان یا شهادت‌خان اشعاری را در بیان حقایق و حوادث کربلا می‌خواند ساختار نغمه در چاووش‌خوان گیلان در مایه دشتی‌ست و فرم و حالت آن هیچ گونه شباهتی با چاووش‌خوانی سایر نواحی ایران ندارد. (← اشرفی: ۹۷)

استاد فریدون نوزاد، چاووش و نقیب قافله را با نام چارک یاد کرده است. (گیله‌گب: ۱۵۹)

---

1 . pah- la- vi- da Š - kan

2 . Ĉa- uŠi

**۱۰. حاجیانی**[1]

که در مایه دشتی نواخته می‌شود.

**۱۱. آهنگ خره یاخَره لنگ**

در مایه دشتی که در کتاب فرهنگ گیل و دیلم چنین نوشته شده است:

الف) درآمد با گِلِن‌کَشی

ب) گوشه زاری ـ زاره ـ زارَه (خرک افتاده است)

ج) برخیزاندن خر ـ آهنگ وَرسانیئن (ورسانیئن ـ ویرسانیئن) که جزء گالشی لنگرود یاد شده است. (پاینده لنگرودی: ۷۱۱)

تبرستان www.tabarestan.info

**۱۲. خرس‌بران یا خرس یابو**

در هنگام نزدیک شدن نوروز نوروز خرس‌بان به همراه خرس تعلیم دیده به خانه‌های مردم می‌رفت.

**۱۳. دیلمان**

مناسب‌ترین پرده در آواز دشتی محسوب می‌گردد گوشه گیلکی را به عشاق مرتبط می‌سازد. (آریانپور: ۳۹۰)

**۱۴. دیلمان دادو**

یکی از آهنگ‌های قدیمی و مذهبی گیلان (پاینده: ۷۱۸)

**۱۵. دیلمانی**

از آواهای مناطق شرق گیلان که توسط استاد ابوالحسن تحت عنوان دیلمانی در ردیف دستگاهی ایران ثبت شده است از ویژگی‌های این آواز هدایت کردن آواز دشتی به سمت گوشه اوج است. (آریانپور: ۳۸۳)

**۱۶. گوشه دیلمان، یا (رهنه)**

در دیلمان در تعزیه حضرت عباس خوانده می‌شود (پوررضا: ۷۳)

**۱۷. رعنا**

یکی از منظومه‌هایی است که در غرب گیلان رواج بسیار دارد و یکی از داستان‌های گالشی

---

1 . h â-ji- y â- ni

مربوط به اشکور است که قبلاً جزء تنکابن قدیم محسوب می‌شد. در مایه دشتی شکسته خوانده می‌شود. ریتم رعنای جدید در مایه سه‌گاه مازندرانی اجرا می‌شود. (پاینده: ۷۱۸)

**۱۸. آهنگ رضاخانی**

در مایه دشتی خوانده می‌شود که به آن ورامین هم می‌گویند.

**۱۹. ریزخوندگی**

نرمک خواندن که به نام ولگ ریزی یا ولگ ریجی یا برگ‌ریزان پاییز مشهور است. (پاینده: ۷۱۸)

آریانپور آن را به صورت ولگ ریزی یاد کرده است:

«آهنگ محزون در فصل پاییز و هنگام برگ‌ریزان با اجرای نتهای کشیده و لرزان حال غم‌انگیز این فصل را بازگو می‌کند.» (← آریانپور: ۳۸۲)

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۰. زرانگیز**

اشعار آن در بخش ترانه‌های تنکابن آورده شده است.

**۲۱. زرد ملیجه**

توسط استاد صبا اجرا شد که معروف‌تر از آن است که بخواهیم دربارهٔ آن توضیح دهیم این آهنگ در «ورزا جنگ» نواخته می‌شود.

**۲۲. زنگ شتر**

از معدود آهنگ در گیلان است که در دستگاه سه‌گاه و چهارگاه اجرا می‌شود. (آریانپور: ۳۸۴)

**۲۳. شَرفشاهی**

دوبیتی‌ها یا چهار دانه، سید شرف‌الدین بن عبدالله ملقب به «پیر شَرفشاه» از عرفا و شعرای معروف قرن هشتم هجری بود.[۱] او در «خرفه گام» دهی از میان «سوئی سرگسکر[۲]» از

---

۱. در سال ۱۳۵۸هـ ش دیوان دستنویس او به وسیله «بنیاد فرهنگ ایران» چاپ و منتشر شد. از مقدمه آن چنین برمی‌آید که مجموعه مزبور در «کتابخانه کادمی بخارست» مضبوط بوده که آقای دکتر محمد علی صوتی پس از آگاه شدن از آن مجموعه را عکسبرداری کرد و در اختیار بنیاد فرهنگ ایران قرار داد. (← نام‌ها و نامداران: ۲۷۲ و ۲۷۳).
دربارهٔ دیوان پیر شرفشاه دولاتی، عباس حاکی در مورد میکرو فیلم مزبور و شعر و بعضی واژه‌های آن مطالب بسیار قابل توجهی در فصل‌نامه گیلان‌نامه نوشته و مورد بررسی قرار داده است. (عباس حاکی، گیلان‌نامه، ج اول: ۵۷ الی ۷۶).

۲. سرزمین گسکر در زمان گذشته، نواحی گسکر امروزی، ماسال، شاندرمن، تا طالش دولاب را در بر می‌گرفت. مرکزش

شهرستان صومعه‌سرا می‌زیسته، از او دوبیتی‌های سینه به سینه نقل شده است که به نام شَرفشاهی خوانده می‌شود آهنگ مخصوص شَرفشاهی در سال ۱۳۰۷ به وسیله استاد صبا ـ ه. ش به نت کشیده شد.

استاد صبا هنگامی که در سال ۱۳۰۷ ریاست مدرسه موسیقی رشت را به عهده داشت آهنگ شَرفشاهی را از اهل منبری به نام «ملا مهدی» فرزند ملاعیسی روضه‌خوان که از شاگردان ممتاز ملا موسی مرد بود شنید و آن را پسندید؛ بنابراین از استاد ملامهدی که خود از ردیف شناسان بود خواهش کرد تا در این امر مهم وی را همراهی کند. که ضبط شَرفشاهی به همت آن دو انجام شد. (نام‌ها و نامداران گیلان: ۲۷۲)

پیر شَرفشاه در قرن هشتم درگذشت و مزارش در حاشیه جنگل هفت دغنان هنوز زیارتگاه مردم می‌باشد.

شَرفشاهی از آوازهای دستگاه شور است با آنکه نزدیکی خاصی با گوشه حاجیانی دارد، لیکن از نظر حالت و ویژگی‌های ملودیک از آن متمایز می‌شود.

آریانپور نوشته است: «آن یکی از آهنگ‌های دستگاه شور و یکی از گوشه‌های پهلوی این دستگاه محسوب می‌شود.

در گیلان در مراسم مذهبی و مرثیه‌خوانی بسیار کاربرد دارد. (آریانپور: ۳۸۲)

شَرفشاهی در ابوعطا خوانده می‌شود (پوررضا: ۷۳)

www.tabarestan.info تبرستان

---

«گوراب گسکر» بود که خرابه‌هایش را بر سر راه طاهر گوراب به سید شرفشاه می‌توان دید. مرکز دولاب خود دولاب بوده است. (فرمانروایان گیلان، ۱۳۶۶: ۱۶۰).

## آهنگ شرفشاهی

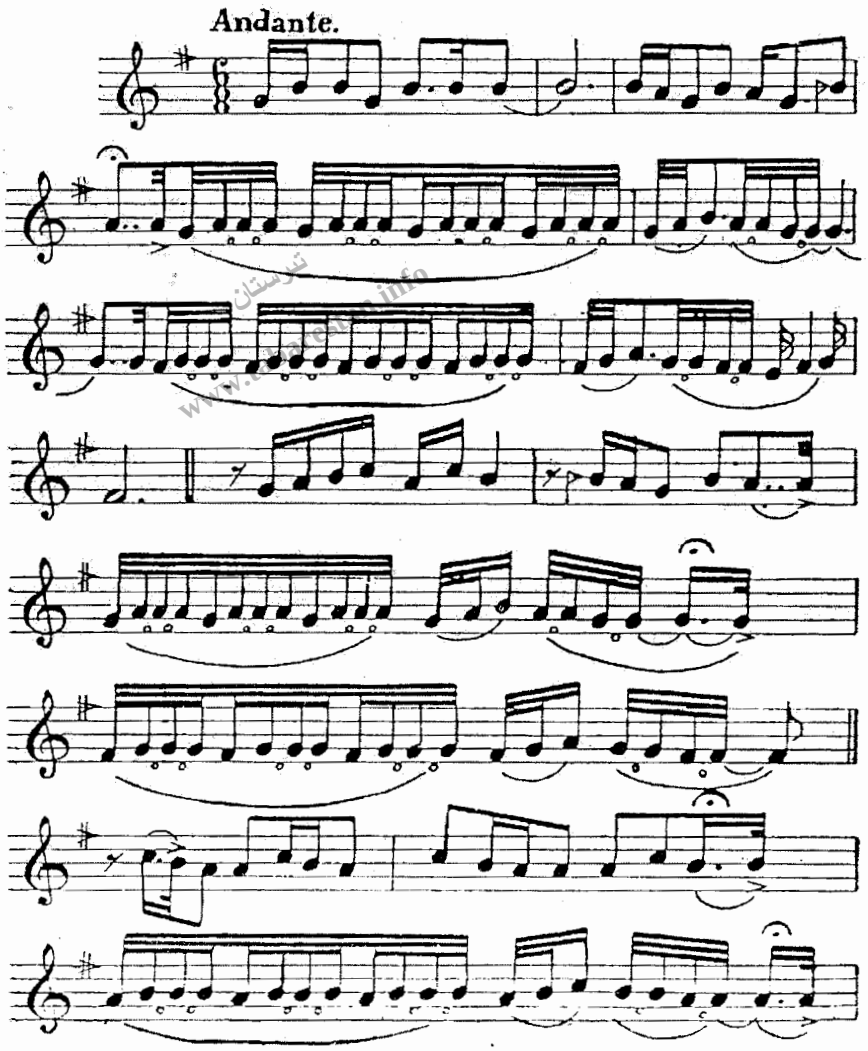


از کتاب آهنگ های محلی گیلان

## بقیه آهنگ شرفشاهی

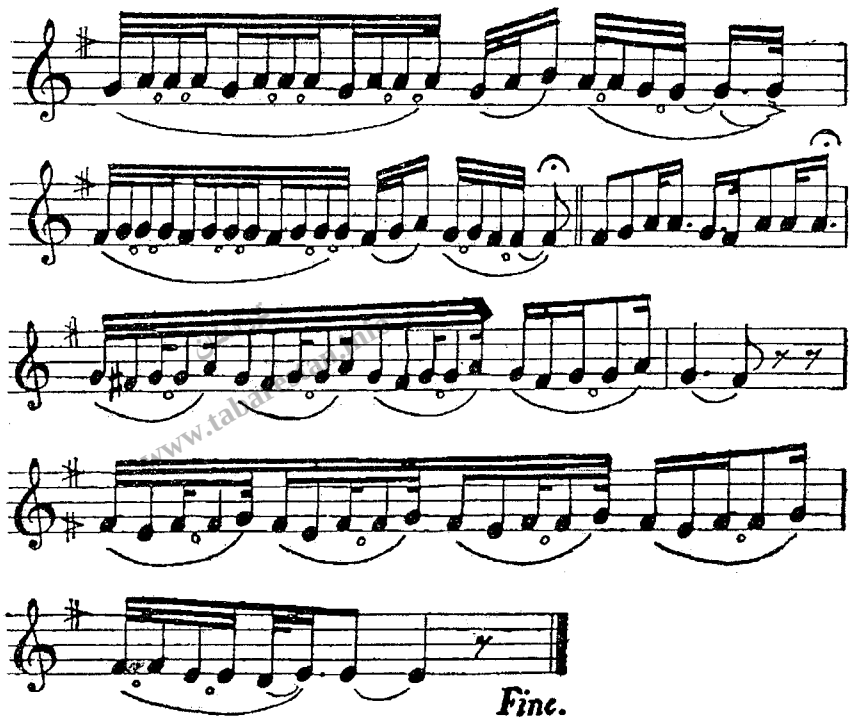


### دو بیتی که این آهنگ بر آن تطبیق میشود

بشو ما نفتی خانه، ای چارك نفت تمنا بکود ،
نفتی پـایه دیگیفته مرا ونها بکود ،
سر بسجاده بنام ، رو بعزیز الله بکود ؛
نفتی خانه آتش بگیفته بی پا بکود .

از کتاب آهنگ های محلی گیلان

**۲۴. شفتی**[1]

غم‌انگیز دشتی

**۲۵. شوندَی**[2]

شوند[3] در زبان گیلکی گیاه خودرویی است که در گوشه و کنار گیلان می‌روید که به آن پلهم یا پلیوم می‌گویند (درباره پلهم یا آق قتی به زیرنویس آهنگ ۲۹۹ رجوع شود)

آهنگ شوندی تلفیقی از بَرم‌بران و دیگر قطعات محلی است نوازنده چیره‌دستی به نام شوندی به علت نوآوری در اجرا، حرمت ویژه‌ای به این قطعه داده است از این رو به اسم مبتکر و مجری آن نامیده شده است این ملودی بسیار جوان بوده و از شروع آن بیش از پنجاه سال نمی‌گذرد. (پوررضا: ۷۰)

تبرستان www.tabarestan.info

**۲۶. شهرتی**

توضیحاتی دربارهٔ این نام و علت آهنگ آن داده نشده است آهنگی به نام شهرتی در مناطق تنکابن خوانده می‌شود که آن را از نوازنده‌ای که برای مراسم عروسی‌ها می‌نواخت یاد گرفتم که در این کتاب از آن یاد شده است.

**۲۷. عزیز و نگار**

آهنگ معروفی است که در مناطق گیلان و طالقان و تنکابن خوانده می‌شود که در این کتاب در مورد آن نوشته شد.

**۲۸. غربتی یا غربتی**

آوازی در مایه دشتی که بسیار محزون اجرا می‌شود. اجرا این قطعه همانند دیگر آوازهای موسیقی اصیل ایران دارای وزن آزاد و فاقد میزان مشخص است

این آواز با کشش سنگین در روی درآمد دشتی آغاز می‌شود و به تدریج همراه با دوبیتی‌های محلی به پرده شور ختم می‌شود. (آریانپور: ۳۸۲)

**۲۹. غم‌انگیز متواضع**

از آواهای معروف گیلان در دستگاه شور و درآمد دشتی و چنان که از نامش پیداست

---

1 . Šaf- ti

2 . Šunday

3 . Šund

بسیار غمگینانه است. (آریانپور: ۳۸۳)

**۳۰. کریشیم بابا: (کجا برویم)**
شعر آن همراه با نت آن در این کتاب آورده شده است

**۳۱. کیله لی جانم**[1]
موسیقی مربوط به منطقه تالش است (آریانپور: (۳۸۳)

**۳۲. گبری**
آهنگ گهره سری یا گهواره سری را با این ریتم می‌خوانند با توجه به اینکه در «ورزا جنگ» هم گوشه گبری در مایه ابوعطا نواخته می‌شد

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۳. گیلکی**
منسوب به زبان گیلکی که در مایه دشتی خوانده می‌شود. در موسیقی ردیف‌خوانی این آهنگ ابتدا از درآمد دشتی، اشاره کوتاهی به پرده دیلمان می‌شود و با تحریری در پی آواز دشتی فرود می‌آید. (آریانپور: ۳۸۳)

**۳۴. آهنگ‌های مربوط به گوسفندان با ساز نی**
الف) آو دئن[2]: آب دادن گوسفندان (پاینده: ۷۱۹) یا گوسفنده گردان: (آریانپور:۳۸۳)
ب) چرانئن[3] چراندن
ج) خوسانیئن[4]: خوابانیدن گوسفندان
د) گله ری: برای استراحت و فراخواندن گله به هنگام حرکت دسته‌جمعی گوسفندان به سوی مقصد نواخته می‌شود که دارای وزن آزاد است. (آریانپور: ۳۸۲)
ه) گوسند دُمال: در پی بازگشت گوسفندان از چرا و هنگام غروب نواخته می‌شود.
و) گوسفند دوخوان:
قطعه‌ای بدون کلام یعنی: فراخواندن گوسفندان، آریانپور در مورد عشاق دشتی (گیلکی) نوشته است: «استاد صبا در یادداشتی دربارهٔ قطعه کوهستانی می‌گوید: این قطعه به نام گوسفند دوخوان که به معنی صدا کردن گوسفندان است می‌نامند (آریانپور: ۳۹۰)

---

۱. دختر کوچولو Kilâ - li- janam

2. â - w- dān

3. Ĉe- râ - nēn

4. Xu – sân - nēn

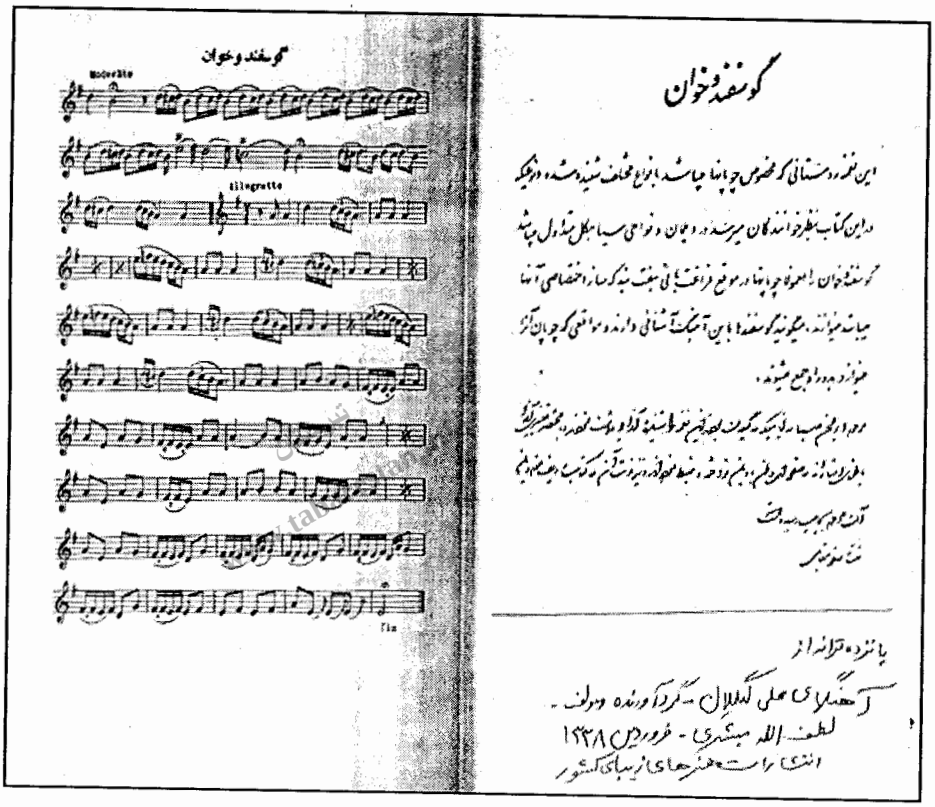


ز) ریتم هَگاردن[1] راه انداختن گوسفندان

ح) آهنگ ماره ماره:

این نغمه دارای حالات و مضمون تعزیری بوده و هنگام فراغت و برای آرامش گوسفندان نواخته می‌شود. (اشرفی: ۱۰۳)

**۳۵. لاکو دانه[2] یا لاکو دونه**

دختر نازنین و یکی یک دانه (لاکو دانه ـ کیجا ماره یگانه)

لاکو به معنی دختر است که معروف به بجارپس خونگی[3] می‌باشد (پاینده: ۷۱۹)

---

1 .Ha - gr - dan

2 . lâ- ku- dâ - - na

3 . be- jâr- pas- xu- na- gi

بجارپس یا بیجارپس به نوشته پاینده لنگرودی: «به معنی پس، پشت، کنار برنجزار، وی درباره مکان آن نیز دو مورد را چنین عنوان کرده:

**۳۶. لیلی جانه**

دوبیتی‌هایی که در فصل نشاء در مزرعه خوانده می‌شود (پوررضا: ۷۰)

**۳۷. لیلی ماری**

آوای حاوی دوبیتی‌ها است که در فصل نشا در مزرعه می‌خوانند. این آوا به ثبت نرسیده و در حال حاضر نیز در انزوا مانده است. گاهی زن‌های مُسن با این قطعه در سر مزارع راز و نیازی دارند.

**۳۸. محمودبیک**

از قطعات ضربی موسیقی محلی گیلان است این آهنگ درمایه دشتی همراه با ریتم با وقار به نظر نمی‌رسد که از نوع موسیقی مناسب برای رقص باشد لیکن در سرتاسر قطعه نشان خاصی خود نمایی می‌کند. (آریانپور: ۳۸۳)

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۹. ولگ سری**

پیام‌آور موسم بهار در آغاز جوانه زدن درختان است آهنگی با نشاط در مایه دشتی نواخته می‌شود. (پیشین: ۳۸۲)

**۴۰. آهنگ ورزا جنگ**

که در مراسم جنگ دادن گاوهای نر نواخته می‌شود آهنگ آن درگبری درمایه ابوعطا وزرد ملیجه دردشتی است (پاینده: ۷۱۸)

**۴۱. شلار**

تحریر در آواز ،آب و تاب دادن در سخن (ویژگی‌های دستوری: ۲۳۹)

**۴۲. سرادئن**

سر دادن ـ رها کردن ـ ول دادن ـ آزاد ساختن ـ به اوج رساندن صدا در آواز. (گیله گب: ۲۷۲)

**نمونه‌ای از آهنگ مهاجر:**

---

۱. بیجار پس و تنک در غرب گیلان ۲. بجار پس در شرق گیلان در جنوب لنگرود و سرزمین کوهستانی در جوار لیل و کهل بُن و از شرق در کنار املش (فرهنگ گیل و دیلم : ۷۳۴).

در طول تاریخ پر از حوادث گیلان و مردم ایران طبعاً مهاجرت اقوام به مناطق یک دیگر تأثیرپذیری خود را داشته است چنان که علی خاوری‌نژاد در مقاله «نغمه‌های بومی آهنگ مهاجر» نوشته است: «در شهرستان لنگرود و رودسر در میان توده‌ای از مردم عامی به نام «گاومیش‌بانان» نغمه‌ای متداول است که شعر آن به لهجه بومی ولی خود نغمه یک آهنگ کردی است که تمام حالات خود را حفظ کرده این آهنگ یک آهنگ مهاجر است» (خاوری، کتاب ماه، سال اول: ۲۶)

**اصطلاح پایکوبی و دست زدن**

**بزن و بکوب**

دست افشانی و پایکوبی، توأم با ساز و دیگر آلات موسیقی ساز و آواز (گیله گب: ۶۰)

**چاپلا زئن**

کف بر هم زدن در جشن و سرور و شادمانی ـ دست را به انگیزه خوشحالی و تأیید و عملی بر هم کوفتن (گیله‌گب: ۱۵۷)

**دست کلا**

دست زدن ـ دست به هم کوفتن به آهنگ در شادی‌ها و مجلس سرور و پایکوبی (گله‌گب: ۲۲۴)

تبرستان www.tabarestan.info

**موسی معروفی، نت‌ها و آهنگ‌های گیلان و مازندران**

در خاتمه این بخش این مورد را باید توضیح دهم که در حدود بیست و پنج سال پیش دوست عزیزم شادروان عطا تاجدار هنرمند محبوب تنکابنی چندین ورق از نت‌های مربوط به آهنگ‌های گیلان و مازندران را به من داد که به گفته وی: به پاس همکاری کردن او با محققین و استادانی بود که برای تحقیق دربارهٔ موسیقی نواحی شمال ایران به مناطق تنکابن آمده بودند که آن‌ها بدان جهت اشعار را به همراه نت‌های مربوطه، در اختیار وی قرار دادند، البته یادم نمی‌آید که این چندین صفحه در رابطه با آن همکاری بود یا آنکه مرحوم تاجدار در موردی دیگر به آن استاد کمک کرده بود که این آهنگ‌ها به عنوان حق‌شناسی به وی داده شد.

با بررسی انجام گرفته بین مطالب آن نت‌ها با کتاب ترانه‌های محلی لطف‌الله مبشری در مورد آهنگ‌های گیلانی، مشخص می‌شود که سبک نگارش و حتی بعضی از کلمات به یک شکل می‌باشد؛ اما بعضی از آهنگ‌ها با اضافاتی در صفحات مربوط به مرحوم

تاجدار نوشته شده است با توجه به اینکه بخشی از صفحاتی که تاجدار به نگارنده داد. بیش از پنجاه صفحه بود. (البته فقط آهنگ‌ها) در حالی که کتاب ترانه‌های محلی با معرفی سازها و تصاویر در حدود سی و پنج صفحه می‌باشد.

آنچه مشخص است چندین صفحه یاد شده مربوط به اداره موسیقی است چون در یک صفحه، خطاب به «استاد موسی معروفی» در مورد نت‌ها چنین نوشته شده است:

از اداره موسیقی به آقای موسی معروفی که از موسیقی‌دان‌های معروف و شریف ایران است و نت‌های این کتاب را با خط زیبا نوشته‌اند بدین وسیله اظهار قدردانی می‌کند. (ص:۵۱)

به هر روی از چند شعر و نت آن آهنگ‌ها که در نزد نگارنده موجود می‌باشد یاد می‌شود که اگر خوانندگان گرامی خواهان آن باشند می‌توانم در اختیارشان قرار دهم با توجه به اینکه از نام بردن آهنگ‌های دیگر که در کتاب ترانه‌های محلی آمده است امتناع کردم که آن آهنگ‌ها به شرح ذیل می‌باشد:

۱. جون جونی: از لحاظ مایه در دشتی و شور است و دارای دو قسمت می‌باشد که اولی چهار دفعه تکرار می‌شود و دومی مخصوص خاتمه است.

۲. کریشم ـ در بخش آهنگ‌های مربوط به تنکابن آورده شده است.

۳. شوخ و شنگه: مانند سایر نغمات گیلکی در شور و دشتی است مربوط به رضوان ده طالش

۴. چندین نت امیرخوانی

۵. آهنگ لاکو (در بخش موسیقی تنکابن آورده شده است.)

۶. هی یار هی یار

در رضوان ده طالش نوشته شده در زمره تازه دستان و دارای دو قسمت است که قسمت اول آن از دشتی شروع شده و مانند قسمت دوم به شور فرود می‌آید. در طالش بازاری است در فومنات هم خوانده می‌شود.

۷. جون جون: این ترانه که در ردیف بهترین نغمات محلی صفحات شمال است سبکی که در آخر ترانه از اصفهان به شور فرود می‌آید به کل تازگی دارد این ترانه چند سال قبل در مازندران بیشتر معمول بود.

۸. ترانه ماری: آهنگ آن به اسم دیگر در این کتاب در بخش ترانه‌های تنکابن آمده است.

۹. لیلا بانو: که به همان فرم و شکل در کتاب مبشری می‌باشد. که در بخش ترانه‌های تنکابن آورده شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۰. زیور: در کتاب ترانه‌های تنکابن از آن یاد شده است

۱۱. ای امان:

در فومن معمول است که در موقع خواندن آن اشعار توسط مردها و کلمات «ای آمان» به طور دسته جمعی به همراه زنان که صدای خود را با مردان هماهنگ می‌کنند خوانده می‌شود این نغمه در مایه اصفهان و همایون است.

**نتیجه:**

از گذشته‌های دور سرزمین گیلان از طریق رود سفیدرود به دو منطقه بیه پس (غرب گیلان) و بیه پیش (شرق گیلان) تقسیم می‌شدند که مردم بخش غربی بیشتر به مذهب تسنن و بخش شرقی به مذهب شیعه پایبند بودند

www.tabarestan.info تبرستان

موسیقی گیلان هم به دو بخش آواها بدون کلام و ترانه‌ها با کلام یا به صورت آوازها، ترانه‌ها و قطعات تقسیم می‌شوند که از ترانه‌های قهرمانی و حماسی ـ ترانه‌های تشریفات مختلف ـ جشن و عروسی و تولد و عید ـ ترانه‌های توصیفی ـ ترانه‌های عاشقانه، آهنگ‌های کودکانه و لالایی ـ ترانه‌های مذهبی و نوروزخوانی و غیره می‌توان نام برد. ترانه‌هایی که برگرفته از آمال و آرزوها و اتفاقات ودرد و رنج بوده است چنان که بر اساس کشاورزی و نوع کار و نام بعضی از انواع برنج ترانه‌های خود را در زمین کشاورزی یا در مراحلی از کار به صورت تک نفره یا چند نفره می‌خواندند یا گالش‌ها ترانه‌هایی را می‌خوانند که بر اساس نوع رنگ گاو و یا بر اساس نام گاو می‌باشد یا آوازهایی می‌خوانند که از محصول ماست و دوغ پنیر و کره و از کوزه‌های بزرگ و وسایل کارشان یاد می‌شود.

چروه‌داری که به علت کار خویش در غربت به سر می‌بَرد آهنگ غریبی یا غربتی می‌خواند یا می‌توان گفت: نوع خواندن او بر اساس دور ماندن یا برگشتن و دیدن خانواده یا احیاناً نامزد خویش، دارای ریتمی متغیر است.

ترانه‌ها گیلان شامل قسمت غربی، مرکزی و شرقی تقسیم‌بندی شده‌اند که عده‌ای از محققان بر آن عقیده‌اند که قسمت شرقی و قسمت غربی مخصوصاً مناطق تالش نسبت به بخش مرکزی دارای اصالت بیشتری می‌باشد.

آهنگ‌های عروسی برای رقص به همراه سازهای همانند سرنا و نقاره برای هر مراحل نواخته می‌شود یا برای مراسم کُشتی که بدون نواختن آن سازها، کشتی‌گیر حاضر به کشتی نمی‌شد. با توجه به اینکه بعضی از سازها که از زمان گذشته کاربرد خاص خود

را داشت هنوز در بعضی مراسم  از آن استفاده می شودکه می‌توان از «کرنا» یاد کرد که در دوران گذشته از آن برای جنگ‌ها استفاه می‌کردند که امروز در مراسم عزاداری کاربرد بیشتری دارد.

موضوعی که باید از آن یاد کرد شبیه بودن آهنگ‌های مناطق غرب مازندران با مناطق گیلان شرقی است که عامل نزدیکی فرهنگ و آداب و موسیقایی را به علت همجوار بودن یا در دورانی خاص جزء یک مناطق محسوب می‌شدند، می‌توان دانست.

تبرستان
www.tabarestan.info

**منابع کتاب:**


۱. آریان‌پور، امیراشرف، (۱۳۷۴). کتاب گیلان، جلد سوم، چاپ اول، تهران: انتشارات گروه پژوهشگران ایران.

۲. اشرفی، جهانگیر، (۱۳۸۶). کوچ (بررسی موسیقی نواحی ایران)، چاپ اول، تهران: انتشارات سوره مهر.

۳. القاشانی (کاشانی)، عبدالله محمد (۱۳۴۸). تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، مجموعه متون فارسی، ش ۴۰، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۴. پاینده لنگرودی، محمود، (۱۳۶۶). فرهنگ گیل و دیلم، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۵. جنیدی، فریدون، (۱۳۷۲). زمینه شناخت موسیقی ایران، چاپ دوم، انتشارات پارت.

۶. دانای علمی، جهانگیر (۱۱۳۹). بررسی موسیقی در آیین مهر (و چند گوشه دیگر)، چاپ اول، تهران: نشر سوره.

۷. _____ (۱۳۸۸). فرهنگ عامه مردم تنکابن، چاپ اول، تهران: آرون.

۸. رابینو، هـ ل، سال (۱۳۶۴). فرمانروایان گیلان، ترجمه م ـ پ ـ پوراحمد (جکتاجی) رضا مدنی رشت: انتشارات گیلکان.

۹. سرتیپ‌پور، جهانگیر، سال (۲۵۳۶). نشانی‌هایی از گذشته‌های دور گیلان و مازندران، چاپ خرمی.

۱۰. ----- (۱۳۷۰). نام‌ها و نامداران گیلان، چاپ اول رشت، انتشارات گیلکان.

۱۱. ----- (۱۳۷۲). ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی، چاپ اول، رشت: انتشارات گیلکان.

۱۲. عبدلی، علی، (۱۳۶۳). تالشی‌ها کیستند، چاپ اول، بندر انزلی: کتابفروشی دهخدا.

۱۳. گیلانی، ملا شیخعلی، (۱۳۵۲). تاریخ مازندران، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱۴. لاهیجی، شمس‌الدین علی، (۱۳۵۲). تاریخ خانی، به تصحیح و تحشیه، دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱۵. مبشری، لطف‌الله، (۱۳۳۸). آهنگ‌های محلی گیلان، انتشارات هنرهای زیبای کشور.

۱۶. مرعشی، سید ظهیرالدین، (۱۳۶۴). تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.


تبرستان www.tabarestan.info

۱۷. مسعودی، ابوالحسن، (۱۳۶۰). **مروج‌الذهب و معادن الجوهر**، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
۱۸. نوزاد، فریدون، (۱۳۸۱). **گیله‌گب**، چاپ اول، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
۱۹. یاحقی، جعفر، (۱۳۷۵). **فرهنگ اساطیر**، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.

تبرستان
www.tabarestan.info

**مقالات:**

۱. پوررضا، فریدون، (۱۳۶۹). یاداشت‌های پراکنده دربارهٔ موسیقی فولکلوریک گیلان، گیلان‌نامه، سال اول جلد دوم، چاپ اول، صفحات، ۴۴ ـ الی ۷۳.
۲. حاکی، عباس، (۱۳۶۶). شرفشاه دولاتی، گیلان‌نامه، مجموعه مقالات گیلان‌شناسی س اول، شماره اول، صاحب امتیاز پوراحمد، جکتاجی، انتشارات طاعتی صفحات ۵۷ الی ۷۶.
۳. خاوری، محمد (۱۳۶۶) نغمه‌های بومی آهنگ مهاجر، کتاب ماه، سال اول، ش یازدهم، ص، ۲۶.
۴. دانای علمی، جهانگیر، (۱۳۷۹). کشتی در گیلان و مازندران از گذشته تا کنون، گیلان ما، سال اول، ش یک، صاحب امتیاز دکتر محمدعلی فائق صفحات: ۸۹ الی۱۰۲.
۵ ـــــــــــــــ(۱۳۸۳). کله‌بزی‌ها یا مراغی‌ها، مردمی با آداب و رسوم گذشته‌های دور، فصلنامه اباختر، مرکز مطالعات ایرانی، شماره ۵. ۶، صفحات ۲۸۵ الی ۳۱.
۶. درویشی، محمدرضا، اتنوموزیکولوژی، کتاب ماه، سال اول، یازدهم، ص ۱۱.
۷. مظفری، محمدولی (۱۳۶۶). هیبت، فصلنامه گیلان، سال اول شماره یک، صفحات ۲۴۰ و ۲۴۸.
هژبر، لیلا، (۱۳۸۳). کندو کاو در کمانچه گیلان، فرهنگ گیلان، سال ششم، ش ۲۳و ۲۴ صفحه ۵۲.

تبرستان
www.tabarestan.info

# موسیقی تنکابن

**چکیده موضوع:**

شهرستان تنکابن از ادوار گذشته یکی از مناطقی بود که با مناطق غربی مازندران و مناطق شرقی گیلان در ارتباطی تنکاتنگ بوده که به همین جهت بیشتر آداب و موسیقی و ترانه‌های مردم این مناطق بسیار نزدیک به هم می‌باشد، چنان که بیشتر مراسم آیینی یا کار و خلقیات مردم تنکابن بیشتر شبیه مردم شرق گیلان می‌باشد تا مناطق شرق مازندران؛ زیرا در چندین دهه پیش وقتی مردم کوهپایه مناطق تنکابن می‌خواستند به شهر تنکابن برای انجام کارهای اداری یا دیگر موارد بیایند به آشنایان خویش می‌گفتند: «ما می‌خواهیم به گیلان برویم.»

بر همین اساس محققان موسیقی مازندران وقتی دربارهٔ موسیقی مازندران مطالب یا کتابی نوشتند بررسی‌هایشان از شرقی‌ترین مناطق مازندران شروع و تا مناطق حدود نشتارود ختم شد؛ بنابراین از آنجا تا مناطق رامسر تحقیقات آن چنان گسترده‌ای انجام نگرفت.

مردم مناطق تنکابن تا رامسر از ادوار گذشته شاهد وقایع و اتفاقات و رنج‌هایی بوده‌اند که دیدن آن توسط شاعر گمنام همین مناطق، چنان تأثیری بر وی گذاشت که بیشتر آن را در قالب ترانه و شعر بیان کرد که در این کتاب به آن اشاره رفته است.

شباهت‌هایی هم بین بعضی از ترانه‌ها یا منظومه‌ها با مناطقی از مازندران مرکزی و شرقی شنیده می‌شود که در این بخش به چندین مورد از آن اشاره شده که تحقیقات گسترده در این مورد می‌تواند توسط یک گروه تحقیقاتی انجام گیرد.

بعضی از آداب و رسوم مناطق تنکابن و گیلان مخصوصاً بخش شرقی آن، ریشه در گذشته‌های دور این سرزمین دارد، جدا از بعضی مراسم آیینی که شبیه به هم می‌باشد می‌توان از مراسم «پنجک‌واز» تنکابن نام برد که در ششم یا هفتم بعد از عید نوروز توسط گالش‌های منطقه با افروختن کوهی از آتش انجام می‌شود که شبیه مراسمی در مناطق دیلمان به نام «نوروز بَل» است که در ابتدای ماه نوروز دیلمی یا گالشی در تابستان مقارن با ۱۳ الی ۱۷ مرداد ماه انجام می‌شود.

تبرستان www.tabarestan.info

تنکابن به علت گستردگی مناطق درادوار گذشته وارتباط مردمش با ساکنان مناطق شرق و غرب گیلان و مازندران یا حکامی که به مناسبت‌های مختلف با خانواده یا یاران خود به این دیار می‌آمدند، به تدریج به مکانی تبدیل گردید که شامل مجموع آداب و رسوم مختلف یا انواع ترانه‌های کار در زمینه کشاورزی، گالشی، مسائل اجتماعی و آیین‌ها بوده که در این مناطق به تدریج دیده یا شنیده می‌شد که در این بخش به چند مورد از آن اشاره شده است. اگر چه مطالب بسیار دیگری هم وجود دارد و چنان که پیش از این گفته شد: جمع‌آوری و بررسی‌های آن باید توسط جمعی از محققان و عاشقان این مرز و بوم انجام گیرد.

**کلیدواژگان:**
مراسم گالشی ـ اشعار کشاورزی ـ اشعار طنز ـ کشتی‌نما ـ سازها ـ آهنگ‌ها و ترانه‌ها.

تبرستان
www.tabarestan.info

**مقدمه:**

شهرستان تنکابن همچون بیشتر مناطق شمالی ایران از لحاظ جغرافیایی دارای منطقه سرسبز و کوهستانی و در کنار دریا قرار دارد. بر همین اساس مردم کوه و دشت آن هر کدام آداب و رسوم و به دنبال آن موسیقی مورد علاقه خود را می‌نوازند و می‌خوانند. آنچه که نمی‌توان انکار کرد تأثیر محیط جغرافیایی بر رفتار مردم هر منطقه‌ای است، به همین روی رفتار و کردار و عقاید و دلبستگی‌ها در قالب موسیقی مناطق نمود و جلوه‌گیری می‌نماید.

آرامش جنگل، گل‌های رنگارنگ با نغمه‌های بلبل و پرندگان دیگر باعث شده است که مردم شمال ایران نسبت به بیشتر مناطق ایران از عصبیت به دور مانده و مسائل را در حد امکان با آرامشی خاص، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند، بنابراین آن روحیه در موسیقی این نواحی تجلی پیدا می‌کند که دستگاه شور و آوازهای دشتی بازتاب آن روحیه‌ها می‌باشد، به قول دکتر مسعودیه:

«موسیقی مناطق را نمی‌توان از موقعیت جغرافیایی آن جدا کرد»

شهرستان تنکابن با توجه به موقعیت‌های خاص و سوق‌الجیشی آن به عنوان مکانی برای ارتباط فرهنگ‌ها، دارای آداب و رسوم و آیین‌های خاص برای هر مراسم بوده که در پی آن موسیقی و نوای سازها با هر مراسمی عجین و آمیخته شده است حتی اگر بنا

باشد، که مراسمی از طریق به صدا درآوردن دو سنگ انجام گیرد، خواننده خوش‌ذوق با ریتم آن دو سنگ، شعرش را می‌خواند. در این مورد می‌توان از مراسم «رابچری» یاد کرد که نفر سوم با به هم زدن دو سنگ با خواننده همکاری می‌کرد، یا موسیقی کار، برای کاشت و داشت و برداشت کشاورزی و گالشی یا چوپانی که ریتم موسیقی برای تنظیم و نظم دادن کارها و عمل‌کردها بهترین وسیله‌ای است که از قدیم‌الایام مورد استفاده مردم این دیار قرار می‌گرفت

به قول محمدرضا درویشی: «ترانه‌های ادبیات عامه مردم در کنار کوشش‌های آنان برای تأمین نیازمندی‌های زندگی آفریده شده و تکامل یافته است، نخستین شامل مراسم ساده‌ای بوده است که در هنگام انجام فعالیت‌های روزمره و برای انجام نظم اجرا می‌شده است، صوت‌ها و آهنگ‌هایی که غالباً با ریتم حرکات در انجام کارهای معین هماهنگی داشتند، نخستین ترانه‌هایی بودند که بعدها به طور مستقل مورد استفاده قرار گرفتند.

ترانه‌های ابتدایی که با نوع زندگانی انسان متناسب بوده و از آن سرچشمه می‌گرفته‌اند، اغلب ویژگی‌های جمعی داشته‌اند و از آنجا که از دل مردم برخواسته‌اند، بیانگر، آرزوها، خواهش‌ها و تمایلات آنان بوده‌اند و به همین دلیل از اهمیت بسیاری برخوردارند. بعدها نیز این ترانه‌ها همچنان بیانگر آرزوهای محرومان باقی مانده‌اند

برای مثال در دوران ارباب رعیتی، در این ترانه‌ها شاهد زندگی دشوار کشاورزان و نیز شکایت‌ها، رنج‌ها، امیدها و خواسته‌های آنان هستیم؛ به طوری که در ترانه‌های آن روزگار می‌توان اوضاع و احوال اجتماعی عصر ارباب رعیتی را به خوبی مشاهده نمود تلاش‌های دهقانان برای آزادی از یوغ ظلم اربابان، درونمایه اصلی این ترانه‌ها را تشکیل می‌دهد به طور کلی ترانه‌های فوکلور از چند ویژگی مهم برخوردارند:

۱. این ترانه‌ها پیوندی ناگسستنی با افسانه‌ها، داستان‌ها و سرودهای مردم دربارهٔ مبارزات اجتماعی‌شان دارند.

۲. این ترانه‌ها با تأثیرپذیری از اعتقادات محرومان بازگوکننده آمال و آرزوها و احساسات میهن‌پرستانه و انسان‌دوستی آنان هستند.

در این ترانه‌ها، مضامینی عالی چون نفرت از حق‌کشی و ظلم و دفاع از استقلال و آزادی و دعوت به آینده‌ای عاری از جور و نابرابری دیده می‌شود این ترانه‌ها همچنین ستاینده صفات پسندیده‌ای چون حقیقت‌دوستی و صداقت و آینده‌نگری و واقع‌بینی‌اند» (بیست ترانه محلی فارس، ۱۳۷۴: ۱۱۱ و ۱۱۲)

درویشی همچنین پیشرفت فرهنگی یک کشور را توجه کافی به ادبیات شفاهی مردم آن سرزمین می‌داند که بخشی از آن شامل ترانه‌های عامیانه می‌باشد (← پیشین: ۱۰)

اکنون با توجه به نوشته فوق و با بررسی مجملی که در مورد موسیقی گیلان و مازندران انجام گرفت و تحقیقات محققان مازندران که موسیقی مازندران غربی را تا نشتارود مورد مداقه و ارزیابی قرار داده‌اند، ممکن است در این راستا پرسیده شود که موسیقی از «نشتارود» به بعد یعنی تا «رامسر» چه جایگاهی در مازندران دارد؟ که به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی بر اساس زبان تبری نزدیک به مناطق مرکزی باشد و غیره... .

با توجه به بخش جایگاه «تنکابن» در حدود و ثغور از گذشته تاکنون، معلوم شد که در اکثر دوران گذشته، مناطق تنکابن جزء مناطق حکام گیلان زمین محسوب می‌شد؛ بنابراین بیشتر آداب و رسوم و حتی واژه‌ها و اشعار مناطق تنکابن برگرفته از مردم گیلان یا بالعکس می‌باشد چنان که در ادوار گذشته وقتی مردم طالقان یا مردم اطراف کوهستان تنکابن می‌خواستند به شهر تنکابن یا شهسوار قدیم بروند به اهل فامیل می‌گفتند که: ما به گیلان برای فلان کار می‌رویم برای همین است که بیشتر اشعار این مناطق بیشتر شبیه اشعار گیلان یا عیناً از هم برداشت یا تأثیر گرفته شده است تا از دیگر مناطق شرق مازندران، یا شهرهای نزدیک به آن، مورد دیگر اینکه گستردگی تنکابن در ادوار گذشته گاهی، از مناطق حدود «لنگرود» تا مناطق اطراف «آمل» را دربرمی‌گرفت؛ بنابراین انتقال فرهنگ و آداب و رسوم و دیگر موارد متأثر از اوضاع تاریخی و اجتماعی به طور حتم در بین مردم این دیار از دوره‌های پیشین انجام گرفته است.

در طول تاریخ پر از فراز و نشیب مردم گیلان و مازندران شاید تنکابن تنها مکانی بود که به علت شرایط خاص سوق‌الجیشی منطقه ونزدیکی آن به آداب و رسوم فرهنگی بین این دو استان، در بیشتر اوقات استقرارگاه حکامی قرار می‌گرفت که از مکان خود رانده یا متواری می‌شدند که در پی آن هر حاکمی که به منطقه تنکابن می‌آمد طبعاً با افراد فامیل و خانواده و یاران و خدمه مورد اطمینان به این دیار وارد می‌شد که اسکان یافتن و تبادل افکار و فرهنگ به طور حتم تأثیر خود را می‌گذاشت از سوی دیگر بعضی از حکام پیشین تنکابن چون بخشی از مناطق و حدود شرقی یا غربی را متعلق به خانواده خود می‌دانستند، گاهی اوقات بنا به علتی همراه با خانواده خود به محل مورد نظر کوچ می‌کردند. چنان که در زمان قاجار بعضی از حکام تنکابن به منطقه سیاسر لنگرود رفتند و در آنجا استقرار یافتند که رابینو از آن یاد کرده است که در بخش حدود و ثغور تنکابن

دربارهٔ آن نوشته شد؛ بنابراین به مرور زمان، انتقال و انتساب بعضی از وقایع و داستان‌ها، اشعار، مثل‌ها و بعضی از آداب به طور حتم در بین مردم آن زمان انجام می‌گرفت، به همین دلیل تنکابن را می‌توان یک نمونه از مناطقی دانست که با کثرت آیین‌ها، آداب و رسوم، اشعار، تمثیل و مثل، بازی‌ها، وقایع همراه بوده است.

**مراسم آیینی و چند مراسم دیگر در تنکابن**

در تنکابن در دوران گذشته چندین مراسم به مناسبت‌های گوناگون اجرا می‌شد که بخشی از آن به مناسبت فرا رسیدن عید نوروز یا موارد دیگر بوده که شامل:

عروس گلی یا عاروس (آروس) گُلی ـ رابچری ـ نوروز نوسلطان ـ عید شب وره ـ پنجک‌واز ـ خرده‌تابی ـ خرس آبونی و غیره می‌شده که ترانه‌های مربوط به چند مراسم در این کتاب به آن اشاره شده است.

www.tabarestan.info

**مراسم پنجک‌واز گالش‌های تنکابن تا نوروز بَل دیلمی**

مراسم «پنجک‌واز» مراسمی است که بعد از عید نوروزدر آخرین غروب پنجک از طریق گالش‌های منطقه تنکابن در مناطق کوهستانی انجام می‌گردید که در آن غروب از چوب‌های خشک جمع‌آوری شده کوهی از آتش برمی‌افروختند و به دور آتش می‌رقصیدند و شادی می‌کردند یا از روی آتشی می‌پریدند و با هم می‌خواندند:

**پَنجَک‌واز می‌کنیم عمر دراز می‌کنیم**

جالب توجه در اینجاست که در منطقه گیلان در هنگام «نوروز دیلمی» و در نخستین روز از «نوروز ما»، مراسمی به نام «نوروز بَل» یا «آتش نوروزی» را اجرا می‌کنند که آن مراسم توسط کوه‌نشینان در روزهای بین سیزدهم تا هفدهم مرداد ماه برگزار می‌شود که آن جشن، شبیه مراسم «پنجک‌واز» می‌باشد دربارهٔ این مراسم مطالب بسیاری نوشته شده که بخشی از آن نوشته می‌شود.

**نوروز بَل دیلمی**

عده‌ای علت این مراسم را در آن می‌دانند که در این فصل کشاورزان توان پرداخت باج و خراج را داشته و می‌توانستند با فروش محصول خود زندگی‌شان را سامان دهند و از همین رو سال نوی خود را در این زمان برگزار می‌کردند و... که درباره ی این مراسم

در طی سال‌های گوناگون توسط نویسندگان و محققان در ماهنامه «گیله‌وا» نوشته شد[1]، همچنین با توجه به کتاب «نوروز بَل» که گردآوری آن توسط هوشنگ عباسی انجام شده به اختصار مطالبی یاد می‌شود.

هنگامی که خورشید که در حال غروب باشد و زمان روشن کردن آتش فرا می‌رسد گالش‌ها، کوپه‌های هیزمی که در بالاترین منطقه محل سکونت خود قرار داده‌اند را به آتش می‌کشند.

در این جشن، ده مرد با کلاه و شولای گالشی به میدان می‌آیند و دور تا دور آتش می‌چرخند و نوازنده‌های محلی موسیقی را با شدت و شور می‌نوازند

هوشنگ عباسی در مقاله نوروز بل جشن شبانی و آیینی نوشته است:

بر افروختن آتش و سرود نوروز بَل بخش کوچک و گوشه‌ای از آیین نوروز ما دیلمی است؛ همراه با نیایش و دعا و، سرود نورز و بل را می‌خوانند

www.tabarestan.info تبرستان

این شعر را می‌خوانند:

«گوروم گوروم ـ گوروم بَل
نوروز ما و نوروز بل
نو سال ببی سالِ سو
نو بدی خئنه واشو
نئزه وبود وَ بو
امه روزئرورشو

(ای شعله بلند آتشی که غران و فروزان و صدای گرگرداری شعلهٔ بلند نوروزی و نوروز ماه هستی ـ ای سال نو! سال روشنایی و بهره باشی ـ فراوانی بخش فراورده‌های کشت و کارورزی و بخشایندی نعمت باشی مانند زنی که نخستین بار فرزندی بیاورد و

---

۱. در رابطه با موضوع فوق رجوع شود به ماهنامه گیله‌وا، شماره‌های (۲ ـ ۹۰ ـ ۹۵ ـ ۱۰۰ ـ ۱۰۵).
این مراسم از مرداد سال ۱۳۸۵ تاکنون هر سال به همت دوستداران این مراسم در مناطق مختلف برگزار می‌شود که اولین بار به ابتکار مجله «گیله وا» در روستای ملکوت، یکی از روستاهای املش برگزار شد.
دربارهٔ این مراسم «نصراله هومند» در «گاهشماری باستانی مردم مازندران و گیلان» مطالبی را نوشته است که آن زمان را مناسب‌ترین وقت برای پرداخت مالیات و خراج و قرار دادن آغاز سال در زمان برداشت محصولات کشاورزی و غیره دانسته است (هومند: ۹۱). ولیکن «علی بالایی لنگرودی» پژوهشگر ارجمند گیلان، در مقاله‌ای تحت عنوان «تأملی بر نوروزی و تقویم مرتبط با آن» چنین اظهار نظری را قابل قبول نه دانسته است و عنوان کرده «... نخست اینکه موقع آغاز سال هیچ ارتباطی با مبدأ تقویم ندارد و دوم اینکه قرار دادن آغاز سال در زمان برداشت محصولات کشاورزی به دلیل متعدد و روشن به زمانی بسیار دورتر از ساسانیان بازمی‌گردد و هیچ ربطی به پرداخت خراج ندارد و... (بالایی لنگرودی، ۱۳۸۹: ۲۳). وی همچنین بر آن باور است که گالش‌ها در مورد اینکه ۱۶ یا ۱۷ ماه خورشیدی آغاز نوروزه ماه است، هم داستان نیستند و آن را ساخته و پرداخته سال‌های اخیر می‌داند(← پیشین: ۲۴).

گیاهی که برای نخست، پس از خواب زمستانی جوانه زده، سبز شود و ریشه کند و ببالد، هستی و نعمت بخش باشی برای رزق و روزی ما تخمه و بن زاینده و بارآور بشوی (نوروز بل، ۱۳۸۹: ۱۲و ۱۳)

پس از شعرخوانی همگی سال نو را به هم تبریک می‌گویند: «نوروز بل مبارک ببی» «نو سال ببی سال سو» و همه اهالی یکدیگر را در آغوش گرفته و با یکدیگر روبوسی می‌کنند و... .

مردم کوهستان از طریق دودی که از این آتش به وجود می‌آید چگونگی بدی یا خوبی هوا را به ضم خود پیش‌بینی می‌کنند. موسی پورهادی در مقاله «نوروز ما» در کتاب نوروز بل نوشته است: «مردم کوهستان باور دارند که در مراسم «نوروزبل» اگر دود آتشی که با افروختن ساقه‌های برنج یا گَوَن برپا می‌شود، به طرف کوهستان‌های جنوب (ییلاق) برود زمستان خوبی در قشلاق (جلگهٔ گیلان) خواهند داشت و اگر دود به طرف جلگه گیلان برود، زمستان پربرف و سختی در انتظارشان خواهد بود» (پورهادی، ۱۳۸۹: ۱۷)

www.tabarestan.info تبرستان

در دو مراسم «پنجک‌واز» و «نوروزبَل» روشن کردن آتش حتماً باید از توده‌ای بزرگ هیزم‌ها انجام شود که گالش‌های منطقه تنکابن این مراسم را در ارتباط با علل به وجود آمدن پنج روز به سیصد و شصت روز توسط خدا می‌دانند (فرهنگ عامه مردم تنکابن: ۴۹ الی ۵۱)

همچنین روشن کردن کوهی از آتش در مراسم «پنجک‌واز» می‌تواند نشانگر یا یادآور زمانی باشد که مردم گیلان و مازندران با هم در برابر متجاوزین، دلیرانه می‌ایستادند و از طریق روشن کردن آتش همدیگر را مطلع می‌کردند و در نهایت با همبستگی نیروهای دشمن را شکست می‌دادند که می‌توان این نظر را داد: شکست دادن دشمن غدار باعث می‌شد تا همه جشن و پایکوبی کنند که تقارن شکست دادن دشمن با روز یا ماهی که توأم با شادی و سرور بود را جشن می‌گرفتند چنان که در زمان «ونداد هرمز» زمانی که می‌خواستند نزدیک شدن سپاه اعراب رانشان دهند در نقاط مختلف آتش روشن می‌کردند که پیام آن برای همه روشن بود؛ بنابراین خود را آماده می‌کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

**شعر خرس آبونی**

در هنگام فصل بهار و نزدیکی‌های عید نوروز خرس‌بان به همراه خرس تعلیم دیده‌اش به محله‌های گوناگون می‌رفتند و خرس با اشعاری که خرس‌بان می‌خواند (شعر به صورت گیلکی فارسی خوانده می‌شد)، خرس گفته‌های او را انجام می‌داد خرس‌بان چنین می‌خواند:

برو بالای درخت خَنِم جون ـ ـ ـ در سال چن تا ورزا خارنی (برو بالا خانم جان، در سال چند تا گاو می‌خوری)

bru - bâ - la - xa - nem - jun - dar - sâl - Ĉan - tâ - var - zâ - xâr - ni

اسب آقا تیمار کانی (اسب آقا را مواظبت می‌کنی)

برو بالا خانم جان (برو بالاخانم جون) (خرس را وادار می‌کرد که به بالا درختی برود)

برو به آینه نگاه کن! (خرس سنگی را که در آن حوالی بود برمی‌داشت و تظاهر می‌کرد که به آینه نگاه می‌کند)

پدر سگ بی‌ادب، شرم می‌کند عروس در پیش داماد (پدرسگ بی‌ادب، عروس خجالت می‌کشد در نزد داماد)

قلیون قناتی بکش (قلیون قناد بکش)

سوار بر اسب شو، برو پیش ارباب (بر اسب سوار شو و برو پیش ارباب (صاحبخانه)

ببین چه انعام داری (نگاه کن چقدر انعام به تو می‌دهد)

آنگاه صاحبخانه هم به فراخور خود چیزی به صاحب خرس می‌داد

**مراسم کشاورزی**

اشعاری در مورد نام برنج‌ها، مانند: سالاری ـ مولایی ـ موسی تارُم ـ گرم تارُم و دیگر نام‌های آن به همراه مراسم توم سری ـ سفید توم یا شاه توم خوانده می‌شد. اشعار نیمکایی، به صورت طنز سروده شده که از روابط و بده و بستان‌ها یا «کالی به کالی»، یا جنس به جنس و دیدگاه‌ها و زرنگی‌های مردم کوه‌نشین و دشت یا از گالش‌ها و کشاورزان پرده برمی‌دارد یا در مورد رنج‌ها و دردها و ستمی که به صُوَر گوناگون از سوی حکام یا زیر دستانشان به این مردم وارد می‌شد از طُرق اشعار و آهنگ می‌توان آگاهی یافت که از شعر زیبای «خوکری» «اشکانی» می‌توان یاد کرد که آیینه تمام‌نمای دردهای یک کشاورز است که در آن قالب هم، از وسایل کشاورزی یادی می‌شود: «اشکانی مره بَزه با چوب لحا یا «لها»یا لفا.

www.tabarestan.info تبرستان

**شعر مبارزه با خوک برای حفاظت کشتزار یا زمین کشاورزی**

از طریق بعضی اشعار و ترانه‌ها نیز می‌توان شیوه مقابله با حیوانات وحشی همچون خوک یا گراز یا خرس، در زمین کشاورزی یا سراهای گالش‌ها را دریافت؛ زیرا خسارتی که خوک به زمین کشاورزی وارد می‌کند غیر قابل تصور است:

جل تُکه گِره بزیم (پارچه را گره می‌زنیم)

Jel - to - kə - ge - rə - ba - za - ym

وِره نفت بَزیم (بر رویش نفت می‌ریزیم)

ve - rə - na - ft - ba - za - ym

وِره تش هدیم (آن را آتش می‌زنیم)

ve - rə - taŠ - ha - de - ym

وِره دیم بَدیم (آن را نشان دادیم)

ve - rə - dim - ba - de - ym

خو فرار هکُرد (خوک فرار کرد)

xu - fe - râr - ha - ko - rd

سَرِ پرت هکرُدیم (برای سرش پرت کردیم)

Sa - re - pa - rt - ha - kor - dim

ای خوبدیم اون شیشار (خوک را در میان شمشاد دیدم)

ay - xu - ba - dim - own - Ši - Šâr -

وی کله بزیم چشدار (تشدار)[1]

vi - ka - lə - ba - za - ym - ČeŠ - dâr ( - taŠ - dâr)

**اشعار گالشی**

در این مناطق بیشتر به همان ریتم آهنگ امیری خوانده می‌شود که به آن «دوشان سری» می‌گویند. اختلاف آن فقط در بیان «امیر بگوته» یا «امیر گوته است» که از وسایل مورد استفاده در کارها، به همراه نام بعضی از گاوها بر اساس شاخ و گوش و رنگ و نام بز و گوسفند با ریتم خوانده می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت: بیشتر اشعار گالشی به علت معروفیت اشعار امیری در هم ادغام شده‌اند با توجه به اینکه ریتم بعضی از اشعار گالشی شاد است که به تبع آن با اشعار امیری فرق می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

**آهنگ‌های مراسم عروسی و شادی و تولد**

آداب مراسم عروسی و شادی در مناطق تنکابن در هر مرحله با شادی و شعف آهنگ و رقص به همراه بود از بله‌برون تا چادر شب‌بافی ـ خیاط سری ـ بردن عروس و داماد به حمام ـ شب حنابندان: «حنا، حنا بیَردیم ـ بخت حنا بیردیم» (حنا حنا آوردیم ـ حنای بخت آوردیم) رفتن داماد به خانه عروس ـ زن بیر یا زن وِر ـ کنداسری ـ وَردارِ تابان بیریم ـ مراسم پاانداز و پاتختی که در بعضی از این مراسم از ساز سرنا یا نقاره یا در نبود آن ازتشت یا سینی یا مجمعه استفاده می‌شد که هنرمندان خانگی آن زمان نمی‌گذاشتند که در هر مرحله از مراسم یاد شده با سکوت به پایان برسد

علاوه بر مراسم عروسی، مراسم تولد بچه به همراه روزهایی که از تولد او می‌گذشت، مانند شب شش، دَهه ـ چل مار ـ گهواره‌بندان ـ چِل مار خانه ـ ختنه‌سوران ـ دندان فشان که با بازی‌ها و اشعار ویژه و رقص و پایکوبی به همراه بود، مخصوصاً شب شش (شش روز بعد از تولد بچه) و چل مارخانه (چهل روز بعد از تولد بچه) که مهمانی و شادی آن همانند یک عروسی بود.

---

۱. حشدار یا خحی‌دار یا تشدار

ČeŠ - dâr - Ča - Či - dâr - taŠ - dâr

تکه چوبی را می‌گرفتند و انتهای آن را آلوده به نفت می‌کردند و پس از آتش زدن آن را دور سر خود می‌چرخاندند که با چرخاندن آن و تماس آتش با باد آتش روی چوب بیشتر مشتعل می‌گردید و باعث می‌شد که حیوانات همچون خوک از آن بترسند که شعر فوق در همین مورد است.

روستاییان می‌گویند که: خرس از تشدار خیلی می‌ترسد به خاطر همین اگر خرسی به مالینگا یا سرای گالش حمله نماید، گالش به سوی او چوب مشتعل یا تشدار را پرتاب می‌کند و خرس از وحشت فرار می‌نمود زیرا اگر اندکی آتش به پشم یا موی خرس نفوذ کند باعث صدمه دیدن خرس می‌گردد.

این مراسم در دشت و مناطق کوهستانی به صُورَ گوناگونی انجام می‌گرفت که همراه با اشعار، ریتم آن بر روی مَجمعه یا تشت نواخته می‌شد، همراه با حرکات نمایش بازیگران که علاوه بر موضوع مورد نظر، بعضی اوضاع روز را در آن قالب به همراه رقص و شعر و آهنگ و لوده‌بازی‌ها و حتی ریشخند زدن بعضی از افراد خاص آن مجلس، مطلب خود را بیان می‌کردند که در مناطق دشت تنکابن می‌توان از:

پهلوان‌بازی ـ طبق به سر ـ بلبل فک بیرده ـ تنبورتراش یا زنبور تراش نام برد.

در منطقه کوهستانی نیز اشعاری به صورت هجو گفته می‌شد که شامل:

باز آمدیم ـ آهای بَلی بابا صفر ـ سرت سلامت ـ اون جیر گلو بیر، که بیشتر این موارد با لطیفه‌گویی همراه بود. لطیفه‌گویی شامل اشعاری می‌شد که علاوه بر هجو فرد مورد نظر، گاهی اوقات کلمات فوق‌العاده رکیکی هم به کار برده می‌شد که مراسم یاد شده در کوه و دشت و بعضی از موارد دیگر در «فرهنگ عامه مردم تنکابن» نوشته شده است. (دانای علمی: ۱۱۹ الی ۲۰۷)

www.tabarestan.info تبرستان

### آهنگ‌های غذاها و سبزیجات

در مورد بعضی از غذاها و سبزیجات و خورش‌ها هم آهنگ‌هایی خوانده می‌شود مانند: ترش تَره (تورشه تَره)ـ سَبزی پُلا ـ تَره ـ هَلو آبَی ـ خَنِش[1]

### مراسم عزاداری

مراسم عزاداری این منطقه همانند دیگر مناطق انجام می‌گیرد به خصوص در ماه محرم و ماه مبارک، رمضان یکی از ابزار موسیقایی که در زمان گذشته به علت نبودن بلندگو یا مؤذن مسجد، برای خبر افراد محله به کار برده می‌شد، شیپور بود، مخصوصاً در هنگام ظهر عاشورا که هر کس غذایی می‌پخت و می‌خواست آن را برای مسجد محل ببرد. مسئولان مسجد برای هماهنگی بیشتر، دستور نواختن شیپور را می‌دادند تا افرادی که قصد آوردن غذا را داشتند آن را به مسجد بیاورند.

### مراسم تیر ماه سینزه شو

در شب سیزده ماه آبان همراه با اشعار امیرخوانی با اندکی تغییر در اجرای آن نسبت به گیلان و مازندران انجام می‌شود، اشعاری که امیری‌خوان عنوان می‌کرد، شنونده‌ها بر

---

۱. خَنِش ـ گیاه معطر از تیره نعناع که در کنار جوی آب یا رودخانه‌های می‌روید و خورش را معطر می‌کند که با آن خورش سبزی درست می‌کنند مانند قورابیجَی یا قوره آبَی

اساس آن شعر تفأل می‌کردند و آمال و آرزوهای خود را درآن اشعار می‌جستند.

**آهنگ‌های شعرهای طنزگونه**

که شامل: محرمعلی ـ طنز شیلان‌کشی ـ فیضی ـ امان به دست روزگار و غیره که بعضی از آن‌ها در «فرهنگ عامه مردم تنکابن» نیز نوشته شده که از دیگر اشعار این منطقه است و همراه با ریتم خوانده می‌شد که در این کتاب، اشعاری دیگر چه در قالب ترانه، منظومه و موارد دیگر نوشته شده است.

به هر روی اساس موسیقایی در مناطق تنکابن، همانی است که در گیلان و مازندران اجرا می‌شود که شامل: آوازها ـ ترانه‌ها ـ آواها می‌باشد که آن را بیشتر در دستگاه شور و مایه دشتی می‌خوانند، ریتم بیشتر آهنگ‌ها بر یک منوال است و فقط از لحاظ مضمون و شعر اندکی اختلاف دارند که هر محله بر اساس ذوق خود پیرایه‌ای به آن بسته است.

آهنگ‌هایی هم وجود دارد که خاص منطقه تنکابن است که بر اساس وقایع و اتفاقات سروده شده که قابل انتساب به مناطق دیگر نیست مانند «سوت» یا «سورت‌خوانی» شعر «پهلوان فرامرز» که یکی از سورت‌های مردمی و قابل تأمل در مازندران می‌باشد. که ماجرا و مستندات آن در «بررسی موسیقی در آیین مهر و چند گوشه دیگر» آورده شده است که در این کتاب فقط برای مزید اطلاع بخش کوچکی از آن شعر یاد شد.

www.tabarestan.info تبرستان

**سازهای مناطق تنکابن**

سازهایی که از ادوار گذشته در مناطق تنکابن کار داشته شامل: سرنا ـ نقاره ـ دهل ـ ساز محلی بادی و فصلی گاگور که از پوست درخت خرما یا «کوآل» یا «کول» ساخته می‌شد و دیگری نَپیر napir یا نوعی بوق بود، که آن را از شاخ بزکوهی می‌ساختند و از آن برای اطلاع جمعی بعضی مراسم یا برای حفاظت از مزارع در کشتزار استفاده می‌کردند که ساخت آن بدین طریق بود:

پس از مدتی که از شکار بزکوهی می‌گذشت، از نوک شاخ آن حیوان، فواصل مورد دلخواه را می‌بریدند و از درونش چیزی خون‌آلود به نام «نره» nerə را خارج و آن را به دور می‌انداختند آن گاه درون شاخ را که استخوانی است تمیز می‌کردند و سپس لبه آن به دلخواه برای دمیدن بهتر قطع می‌شد، که البته ساخت آن بستگی به هنر سازنده داشت صدای «نَپیر» و انعکاس آن هراس و وحشت بسیاری در حیوانات به وجود می‌آورد.

سازهای سرنا و نقاره بیشترین کاربرد، در مراسم گوناگون را دارا بود که علاوه

بر عروسی‌ها و چند مراسم دیگر در کشتی محلی تنکابن از آن به بهترین نحو استفاده می‌شد، زیرا نوازنده علاوه بر نواختن می‌بایست از بعضی و حرکات خاص کشتی آگاهی می‌داشت تا بر اساس آن بتواند آهنگ «کشتی مُقام» یا «موقام» یا «کشتی‌نما» یا ریتم مورد نیاز را برای پهلوانان بنوازد. بارها دیده شد که کشتی‌گیرانی که به میدان وارد می‌شدند وقتی از نبود سرنا و نقاره اطلاع کسب می‌کردند از کشتی گرفتن امتناع و آن را برگزار نمی‌کردند. چنان که وقتی مرحوم کربلایی یا کبلایی قربان شاه منصوری که سال‌ها پهلوان کشتی مناطق تنکابن بود، وقتی از کشتی گرفتنش و از نواخته شدن کشتی نما در هنگام کشتی یاد می‌کرد، سرخی صورت و لحن بیانش دقیقاً تأثیر او را از شنیدن «آهنگ کشتی نما» نشان می‌داد و احتیاج به هیچ توضیح دیگری نبود.

www.tabarestan.info تبرستان

**آهنگ کشتی نما در تنکابن**

در زمان قدیم هنگامی که دو کشتی‌گیر برای زورآزمایی آماده می‌شدند آهنگی به نام «کشتی نما» košti - namâ نواخته می‌شد که به قول پهلوانان منطقه، این آهنگ چنان بر روح و روان آن‌ها تأثیر می‌نهاد که احساس می‌کردند قدرت آن‌ها چند برابر شده است زمانی که یک کشتی‌گیر همه کشتی‌گیران را شکست می‌داد و سر پهلوانی او مسجل می‌گردید نوازندگان همه یک‌صدا به صورت ریتم می‌خواندند: پهلوان، پهلوان، ماشاءالله و پهلوان رقص ریتمیک و نرم خود را عارفانه و عاشقانه بر روی میدانی که نمایان‌گر پهلوانی و آزادگی بود انجام می‌داد. البته این رقص پهلوانی فراموش شده و دیگر انجام نمی‌شود و نگارنده حدود بیست و اندی سال قبل از پیران کشتی محلی همانند مرحوم احمد آقا کوده حاتمیان دربارهٔ آن رقص کشتی، مواردی را سؤال کردم که توضیح او بدین طریق گفته شد:

رقص کشتی به دو طریق انجام می‌گرفت جفت پا و تک پا

۱. رقص جفت‌پا (joft - pâ): پهلوان به صورت نشسته و به طور جفت پا می‌پرید و با هر پرشی که به چالاکی و نرمی، همراه با انعطاف بدن انجام می‌داد دو دستش را یک بار به طرف راست و یک بار به طرف چپ پرتاب می‌کرد و آن رقص در حول محور دایره‌ای انجام می‌گرفت

۲. رقص تَک پا tak - pâ: برخلاف رقص جفت پا به صورت ایستاده انجام می‌گرفت که کشتی‌گیر باید آن حرکات را خیلی سریع و با حرکات منظم پا در دور میدان انجام می‌داد

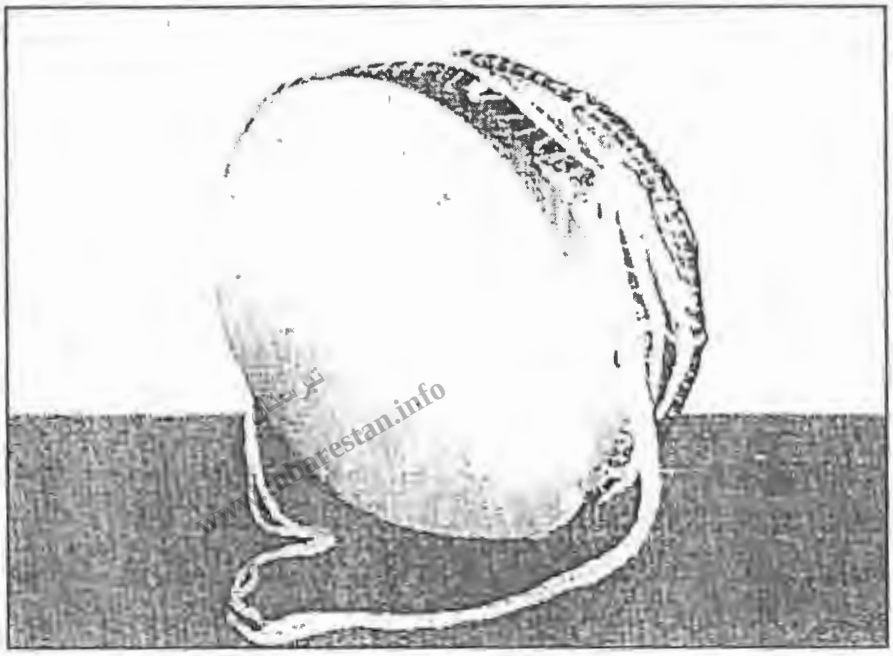

کرنا:

در مورد کرنا و نقش آن در موضوعات مختلف در این نوشتار نوشته شد. در مناطق رامسر به خصوص در سادات محله (سادات شهر) و اطراف آن در هنگام مراسم عزاداری، مخصوصاً در مراسم ماه محرم از کرناهای نوع برنجی استفاده می‌نمایند آقای احسان‌اله کرمی که همراه با هیئت عزاداری و کرنانوازان محله خویش به مسجد «آقا بسمل» در سادات محله آمده بود عنوان کرد: قدمت آن کرناها به بیش از سه قرن می‌رسد و قریب چهل سال است که کرنا را می‌نوازد. بخشی از دهانه کرناهای فوق در اثر مرور زمان از بین رفته بودو نواختن آن‌ها به صورت گروهی انجام می‌شد.

تصاویرهای فوق هنگام محرم سال ۱۳۹۱ (تاسوعا) در مسجد «آقا بسمل» سادات‌محله گرفته شده است.

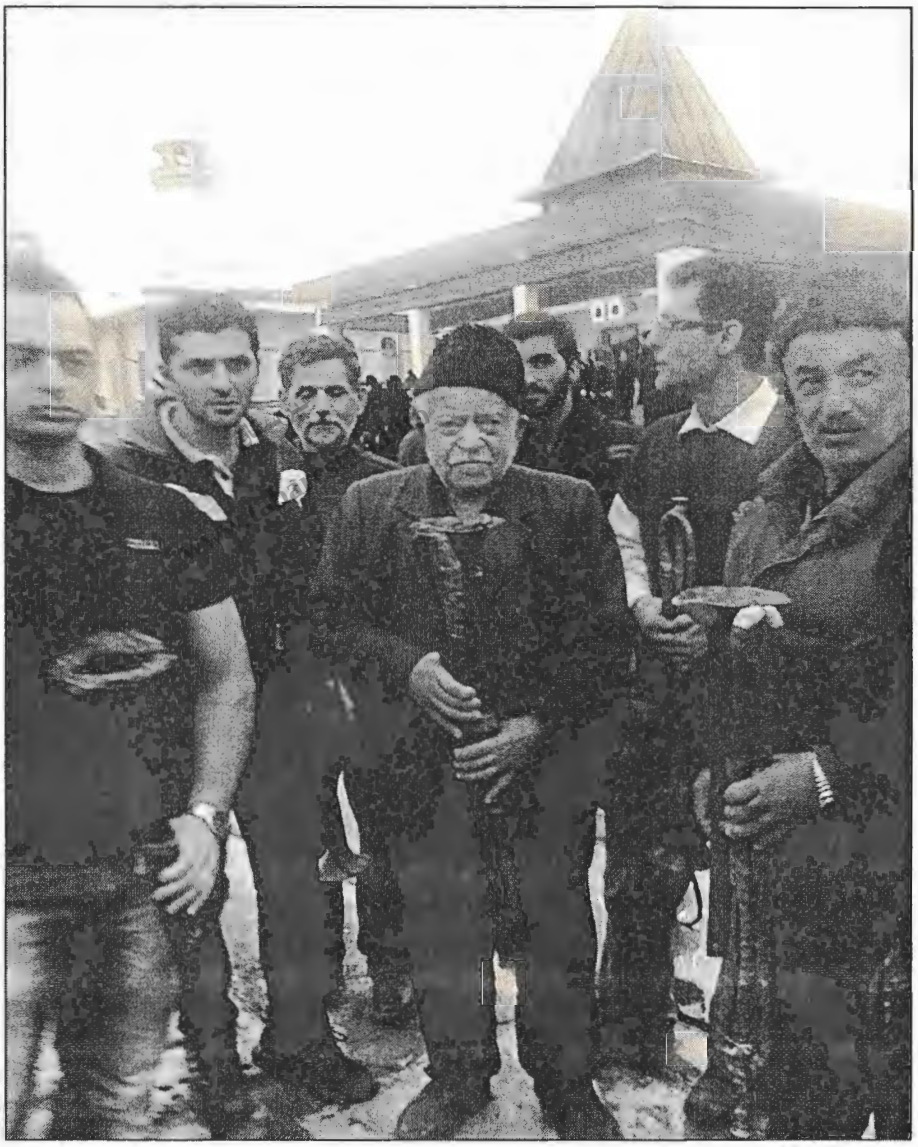

**در مورد ترانه و آهنگ‌های منطقه تنکابن**

با بررسی بعضی از آهنگ‌ها و ترانه‌های این منطقه متوجه می‌شویم که بعضی از ترانه‌ها مبتنی بر داستانی و موضوعی است که حکایت آن برای شنونده نامعلوم، و به مثابه داستانی بوده که فقط چند خط آن توسط راوی عنوان شده است.

بنابراین نمی‌توان به اصل اتفاق آن پی برد به عنوان نمونه در قالب شعر، فردی از دوستان یا یاران یا از کارگرهایش می‌خواهد که اگر شخصی به منطقه آن‌ها وارد شد چنان‌که فلان لباس را پوشیده باشد به او کاری نداشته باشند؛ اما اگر لباسی با فلان مشخصات پوشیده باشد، دمار از روزگارش در آرند که بعضی‌ها آن را مربوط به داستان «عزیز و نگار» یاد کرده‌اند که امکان هم دارد مربوط به آن داستان نبوده و الحاقی از داستان دیگرباشد به قول ساسان فاطمی:

«بی‌پایه نخواهد بود اگر تصور کنیم در آوازهایی که هنوز کاملاً نابود نشده‌اند، پراکندگی روایت ناشی از فراموشی ابیات باشد» (فاطمی: ۳۴)

بعضی از اشعار قدیمی که توسط خوانندگان بومی منطقه دربارهٔ اتفاقی یا داستانی خوانده می‌شود فاقد انسجام است که می‌توان گفت: نقل سینه به سینه و شفاهی از طریق پدر به پسر یا دختر و به علت اینکه به صورت مکتوب نبوده و گذشت زمان آن اشعار رفته‌رفته کم شده یا اینکه به خاطر بعضی مشابهت اسمی داستانی، در داستان دیگر ادغام شده باشد.

فاطمی در مورد عدم انسجام روایت‌ها می‌نویسد: «این روش سهل‌انگارانه در روایت داستان از کجا سرچشمه می‌گیرد. می‌توان تصور کرد که این آوازها روایتی در اصل همه شکل آهنگی نقلی بود و بخشی از قصه به صورت گفتار معمولی و بخش دیگر به صورت آواز متناوباً ارائه می‌شده است با این فرض می‌توان علت پراکندگی فعلی داستان‌ها را فراموش شدن بخشی نقلی دانست» (فاطمی: ۳۳)

زمانی در مناطق تنکابن قدیم، همچون دیگر مناطق دیگر، نقالان جمع می‌شدند و از داستان‌های شاهنامه فردوسی گرفته تا بعضی از روایت‌ها را در هر غروب یا شبی معین عنوان می‌کردند که بر اساس قصه‌گویی و جذب مشتری در فلان قهوه‌خانه، نقالان یا شعرگویان، آن را به صورت نیمه تمام بیان می‌کردند. به همین روی شنونده مشتاق ممکن بود بنا به عللی در بعضی از شب‌ها در جای مورد نظر حضور نمی‌یافت و در جریان بعضی از موارد داستان قرار نمی‌گرفت؛ بنابراین در رابطه با وقایع داستان یا آن حکایت خود تفسیر به رأی می‌کرد.

به همین روی می‌توان تصور کرد که خوانندگان بعضی از منظومه‌ها یا ترانه‌های محلی در مناطق تنکابن که به آن‌ها «شاعر»[1] یا «لطیفه‌گو» می‌گویند و با توجه به بیسواد بودن،

---

۱. شاعران در مناطق محلی حافظه بسیار قوی دارند و اگر اشعاری از کسی بشنوند فی‌الفور آن را با اضافاتی بیان می‌کنند.

حافظه بسیار خوبی دارند، ممکن است داستانی را در جلسه‌ای شنیده باشند و آن را بر اساس ذهن خود یا دانستنی‌های خویش پرورده باشند که زمان و مکان آن حکایت نامعلوم و بر پایه نظم درستی قرار نگرفته باشد.

ساسان فاطمی در مورد این بی‌ثباتی‌ها در موضوع و روایت با توجه به داستان طالبا چنین گوید: «علاوه بر بی‌ثباتی زمان بی‌ثباتی مکان ـ رویدادها تنها به واسطه خصوصیت غیر موقعیتی بودن آوازی که آن را حمل می‌کند بلکه علت خصوصیات خود آواز نیز در زمان منتشر می‌شود ـ رویدادها شکسته و تکه‌تکه است آن را بدون سازماندهی زمانی پاره‌پاره نقل می‌کنند حتی مکان تعیین نیست راوی شخصیت داستان طالبا از یک چاروه‌دار گفت‌وگو می‌کند، اما کجا؟ کی؟ در چه لحظه‌ای از داستان و...» (فاطمی: ۳۴)

چنان که نوشته شد بعضی از دوبیتی‌های گفته شده در تنکابن حکایت از قصه‌ای ناتمام دارد که ممکن است بعضی از آن ترانه‌ها از داستان نجما و یا داستانی دیگر مانند واقعه حسین خان گرفته شده باشد و یا می‌توان این نظر را داد که تداخل داستانی بعضی از روایت‌ها به علت وجود تشابه اسمی قهرمان داستانی باشد که از این مناطق به دیگر شهرها یا روستاهای مناطق مجاور گیلان یا مازندران رفته باشد که برعکس آن را هم می‌توان قابل قبول دانست با توجه به اینکه در کتاب الکساندر خوچکو چنین اشعاری که هر منطقه آن را متعلق به خود می‌داند آورده شده است که باید خاستگاه اولیه چنین اشعاری را در موضوع دیگری جست.

به هر روی مواردی را با توجه به منظومه نجما و بعضی از ترانه‌ها به عنوان نمونه یاد خواهیم کرد که در تنکابن به ریتم گوناگون با اندکی اختلاف خوانده می‌شود که در این کتاب از آن اشعار یاد شده است.

اگرچه ضروری است که محققان صاحب نام گیلان و مازندران در کنار هم بنشینند و تداخل بعضی از ترانه‌ها و یا داستان‌ها را در موقعیت کنونی مورد بررسی قرار دهند که می‌دانیم فردا بسیار دیر است و همچنین، نیک می‌دانیم که امکانات مادی و معنوی بسیاری را چنین موضوعی می‌طلبد.

---

روزی از یکی از دوستان شاعر محلی که سواد هم نداشت از او دربارهٔ شعری سؤال کردم که خود از آن شعر آگاه بودم، با نگاهی حق به جانب گفت:

دو بیت آن را بخوان تا یاد بیاورم. بیتی از آن را خواندم که دوباره آن یک بیت را خواند و چند بیت از خودش و چند بیت از اشعار دیگر را به آن شعر اضافه کرد. برای همین در مورد اصل حقایق داستانی که به صورت منظومه سروده باشد، به گفته‌های آن‌ها، آن چنان نمی‌توان اعتماد کرد به یک شرط که تحقیق کننده از موضوع آگاه باشد و بخواهد بعضی از نواقص نوشتاری را برطرف کند.

دربارهٔ داستان نجما در بخش موسیقی مازندران به صورت مختصر مطالبی عنوان شد که در کتاب کیوان پهلوان با بعضی از جزئیات و روایت گوناگون از آن یاد گردید. عده‌ای او را اهل فارس می‌دانند که در آن روایت به معشوق خود رسید و در روایت دیگر او را تاجر لرستانی یاد کرده‌اند که برخلاف روایت قبلی، وی کشته شد. آهنگ آن در دستگاه شور و از گوشه رهاوی می‌باشد (← پهلوان: ۱۰۰ الی ۱۲۷) اکنون با توجه به مطالبی که عنوان گردید به چند مورد از تشبهات اشعار در مناطق تنکابن و دیگر مناطق مخصوصاً بخش مرکزی مازندران به همراه ترانه‌هایی که در کتاب خوچکو آمده را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. غریبی مرا دلگیر کرده
غریبی بر گردنم زنجیر دارد
غریب خاک دامنگیر دارد
خداوندا مرا رنجور کردن
نگارم از کنارم دور کردی
دلم می‌خواست که دیدارش ببینم (پهلوان: ۱۰۱)

این شعر نجما علاوه بر تنکابن در بیشتر نقاط دیگر آن را می‌خوانند
در کتاب خوچکو در «آهنگ ۸۹» فقط ترانه آن بدون ذکر داستان نوشته شده است:
ـ غریبی سخت مرا دلگیر دارد ـ
فلک بر گردنم زنجیر دارد
فلک از گردنم زنجیر بردار ـ
غریبی خاک دامنگیر دارد (خوچکو: ۸۸)

۲. الا ماه بلند آسمانی
نزن لافی که یار من نمانی
نه چشم داری نه ابرو نه مژگان
نه مثه یار من شیرین زبانی
شب شنبه که نجما شد روانه
که دنیا بر سر صاحب زمانه (پهلوان: ۱۰۲)

دو بیت اول با اندکی تغییر در تنکابن خوانده می‌شود به ترانه‌های شماره ۱۶۱ و ۲۷۹ این کتاب رجوع شود.

نکش سُرمه توبی سُرمه جوانی (تو بر چشمت سرمه نکش تو جوان هستی)

na - keŠ - sor - mə - tu - bi - sor - mə - ja - vâ - ni

نکش سُرمه تومی یار نمانی (سرمه بر چشمت نکش مانند یار من نیستی)

na - keŠ - sor - mə - tu - mi - yâ - re - na - mâ - ni

نه قد داری نه قامت نه جوانی (قد و قامت نداری و جوان نیستی)

na - qad - dâ - ri - na -qâ - mat - na - ja - vâ - ni

نه مثه یار من شیرین‌زبانی (مانند یار من شیرین‌زبان نیستی)

na - me - sə - yâ - re - man - Ši - rin - zo - bâ - ni

تبرستان
www.tabarestan.info

در کتاب پهلوان به طریق زیر هم نوشته شده:

الا ای ماه تو ماه آسمانی
مزن لافی که یار من نمانی
نه چشم داری نه ابرو نه مژگان
نه مثل یار من شیرین زبانی
۳. های برو های‌های بر ماه رِ موندِ نی
رعیت و چوپانی شاعرِموندِنی
سرکوه بلند سرپنجه شیر
خبر آمد که دلبر خورده شمشیر
دستمال دکنم هِل آزنجبیل
دستِ خدِ بَورِم یار خَورگیر
شب شنبه که نجما شد روانه
که دنیا بر سر آخر زمانه (پهلوان: ۱۰۵)

که بیت‌های بعد از «سر کوه بلند سر منزل شیر» با اندکی تغییر در تنکابن خوانده می‌شود (شعر شماره ۱۵۷)

گوتی: آی سر کوه بلند سرمنزل شیر ـ
خبر آمد که یارم خُرده شمشیر
(آی سر کوه بلند سر منزل شیر است ـ
خبر آمد که یارم شمشیر خورده)

gut - ây - sa - re - ku - he - ba - la - nd - sar - man - ze - le - Šir

xa - bar - âm - ad - kə - yâ - ram - xor - də - Šam - Šir

مُنم تفنگ پر کُنُم با دانه هیل ـ

منم یواش‌یواش شونم سر منزل شیر

(من هم تفنگ را با دانه هیل (نوعی دانه گیاه) پر می‌کنم ـ من یواش‌یواش می‌روم تا لانه شیر را پیدا کنم)

mo - nam - to - fan - ge - por - ko - nom - bâ dâ - nə - hil

mo _ nom _ ya _ vâŠ _ ya _ vâŠ _ Šu _ nam _ sar _ man _ ze _ le _ Šir

۴. سر راهم دو تا شد وای بر من

رفیق از من جدا شد وای بر من

رفیق از من جدا شد رفت غربت

به غربت آشنا شد وای بر من (پهلوان: ۱۳۱)

تبرستان www.tabarestan.info

که در تنکابن این شعر در غربتی یا غریبی شماره ۲۷۰ و ۳۱۲ چنین خوانده شده است

هوا رِ ابر بیته مِ دلِ غم (هوا را ابر گرفته دل مرا غم)

ha - vâ - re - abr - bay - tə - me - de - le - qam

ترسی دارُم بباره بر سر من (ترس دارم بر سر من ببارد)

tar - say - dâ - rom - be - bâ - re - bar - sa - re - man

سرِ راهان دو تا شد وای بر من (سر راه دو قسمت شد)

Sa - re - râ - hân - du - tâ - Šod - vây - bar - man

رفیق از من جدا شد وای بر من (رفیق از من جدا شد وای بر من)

re - fiq - az - man - jo - dâ - Šod - vây - bar - man

میان لَه (لا)[1] بمانُم وای برمن (میان سیل بمانم وای بر من)

mi - yâ - ne - lā - bo - mâ - nom - vây - bar - man

۵. خروسک ونگ نکن وقت سحر نیست

ما را از خوب شیرین هیچ خبر نیست

خروسک بسوزه ته پر و بال

ما را از خواب شیرین کردی بیدار (پهلوان: ۱۲۹)

خوچکو در آهنگ ۷۲ نوشته است:

---

۱. معنای سیل را می‌دهد.

خروسی پر مزن وقت سحر نی ـ
چه خفتن عاشقم مرا خبر نی
الهی خروسی تو لال ببی لال ـ
مرا از خواب شیرین کردی بیدار(خوچکو: ۷۹)
در تنکابن چنین خوانده می‌شود(شماره ۱۰۳):
خروس بانگ نکن حالا سحر نیست (خروس صدا نکن حال که وقت سحر نشده)
xu - rus - bâ - ng - na - kon - hâ - lâ - se - har - ni - st
من و مه یار جدا کردن هنر نیست (من و یارم را جدا کردن که هنر نمی‌باشد)
ma - nu - mə - yâr - jo - dâ -kar - dan - ho - nar - ni - st
اله دارم خروسی کر بَبوی لال (آرزو دارم خروس کر و لال شد)
elâ -dâ - rom - xo - ru - say - kar - ba - buy - lâl
مرا از خواب شیرین کردی بیدار (من را از خواب شیرین کردی بیدار)
ma - râ - az - xâ - be - Ši - rin - kar - di - bi - dâr

۶. بیا سمند یلقاریلقار
رکابم نقره آ تنگ پوست بلغار
اگر امشب مرا رسانی به یار
فردا کَپل‌پوش تو را گِرمبه گل دار (پهلوان: ۱۲۱)
یا در مقاله روایتی از داستان نجما از مهدی مهدوی چنین آورده شده:
بیا اسب سمند یلقاریلقار
رکاب نقره و تنگ پوست بلغار
اگر امشب مرا رسانی با یار
کَپل پوشت ترکمه منگل کار
(بیا ای اسب خوش روش ـ رکاب تو از نقره و تنگت از پوست خوشبویی است پوشش کفل تو را از نقش‌های زیبا می‌سازم (مهدی مهدوی، ۱۳۸۱: ۱۳۵)
در تنکابن در مورد داستان عزیز و نگار این شعر خوانده می‌شود (شماره ۳۳۴)
گوتی: سَمن قاطر[1] بیا آی الغار الغار[2] آی اما نه (گفت: قاطر سمند یال و کاکُل تو را بنازم)

---

۱. قاطر یا سمند قاطر: قاطری که پشت گردن آن سفید و کاکول آن کمی به زردی مایل باشد.
۲. الغار الغار: نوعی نوازش یال و کاکول قشنگ قاطر البته ممکن است به جای الغار واژه «یلغار» باشد که در آن صورت معنای آن عوض می‌شود.

gu - tay - sa - man - qâ - ter - bi - yâ - ây - el - qâr - el - qâr - ây - am - nā

گوتی: زِکاه و نقره یا تنگِ[1] تو قربان آی اَمانه (گفت: قربانه کاه و نقره و تسمه تو)

gu - tay - ze - kâh - u - noq -re - yâ - tạn - ge - tu - qor - bân - ây - amâ-nā

گوتی: اگه این شب مرا آی منزل رسانیا آی اَمانه (اگر امشب مرا به منزل برسانی)

gu - tay - agə - in - Šab - ma - râ - ây - man - zel - re - sâ - ni - ay - amâ - nā

۴. گوتی: کفن پوشَم گُیرم هَنَم تیرُم بازارآی اَمانه (گفت: کفن می‌پوشم می‌آیم به سویت)

gu - tay - ke - fan - pu - Šam - gir - om - ha - nam - tir - om - bâ - zâr - ay - am- â - nā

ریتم کتولی:

غریبی دکانِه شهرِ کناره

خلیلی برُومه مه هر دِ پاره

الهی بشکنه چوب خلیلی

همه در وطن آ یار در غریبی

سرم در بکرده تا حد گردن

اَجل‌ها رسه وِنه بَمردن (پهلوان: ۱۴۶)

در اشعار تنکابن به صورت دوبیتی یا با اشعار دیگر آورده شده است: (شماره ۲۸۹ و ۹۴)

دلا دل می‌زنُم مُن دل ندارُم (این ور و آن ور می‌زنم من دل ندارم)

de - lâ -del - mi - za - nom - mon - del - na - dâ -rom

امارت ساختمان منزل ندارم (ساختمان و جایی برای منزل ندارم)

emâ - rat - sâx - te - mân - man - zel - na - dâ - rom

امارت ساختمان چوبش خلیلی (امارت یا ساختمان و چوب آن خلیلی)

emâ - rat - sâx - te - mân - ĉu - baŠ - xa - li - li

همه در وطنن مِن در غریبی (همه در وطن هستندمن در غریبی)

ha - mə - dar - va - ta - nan - mon - dar - qa - ri - bi

اشعار کِل حال:

مسلمانان سه غم آمد به یک بار

غم پِرو غم مادر و غم یار

غم پِر ومادر بُومه چاره

---

۱. تسمه یا نوار پهن که به کمر اسب یا الاغ می‌بستند و هر چیزی که چیز دگر را با آن بفشارند و زیر فشار قرار بدهند مانند قید صحافی، به معنی جوال و لنگه پاره... (فرهنگ صبا، ۱۳۷۰: ۳۰۵).

تبرستان www.tabarestan.info

یار حُوَرِ نائو دل بونه یاره (پهلوان: ۱۵۰)در تنکابن بدین صورت خوانده می‌شود: (شماره ۱۶۶)

خداوندا سه غم آید به یک بار (خداوندا یک باره‌سه غم آمد)

xo - dâ - van - dâ - sə - qam - âyad - bə - yek - bâr

غَم پدر (پِر)، غم مادر (مار)، غم یار (غم پدر ـ غم مادر ـ غم یار)

qa - me - pe - dar - qa - me - mâ - dar - qa - me - yâr

غم مادر (مار)، غم پدر (پِر) بونه چاره (غم مادر و پدر چاره‌ای است)

qa - me - m- â - dar - qa - me - pe - dar - bu - nə - Ĉ- â - rə

غم یار جیگرها کانه پاره (غم یار جگر را پاره می‌کند)

qa - me - yâr - ji - gar - hâ - kâ - nə - pâ - rə

تبرستان www.tabarestan.info

اشعار دیگری هم مربوط به کل حال یاد شده که در مراسم «پنجک‌واز» گالشی تنکابن از آن طی داستانی مربوط به امیر یاد شده است:

وهار لاله‌زار مونمیرم
تاوستان وخت کار مو، نمیرم
مو پئیز (پِیز) جمع کنم قوت زموستان
زموستان، یخچاله، مو نمیرم

(بهار لاله‌زار است من نمیرم تابستان وقت کاره، من نمیرم در پاییز قوت زمستان را جمع می‌کنم زمستان سرد من نمیرم (دانای علمی، ۱۳۸۸: ۴۹ الی ۵۱)

که نمی‌توان آن را برگرفته از اشعار مناطق مرکزی دانست الکساندر خوچکو هم از این شعر در شماره ۸۶ کتاب خود یاد کرده است:

بهار لاله‌زار من نمیرم ـ
تابستان وقت کارمون نمیرم
پاییز کشت بکودم من نمیرم ـ
زمستان بدمحاله من نمیرم (خوچکو: ۸۶)

البته پرواضح است که این امیر را نباید با امیر پازواری اشتباه گرفت که در مناطق تنکابن داستان‌ها و اشعاری را به امیر انتساب می‌دهندکه هیچ ربطی به امیر پازواری ندارد

بهار لاله‌زار مونمیرم ـ
تابستون فصل کار مَن نمیرم

پاییز جمع کنم وقت زمستان
زمستون وَ رف و بارون مونمیرم (پهلوان: ۱۵۰)

**چاروه‌داری:**

چاروه‌داری نکن مِره بَد آنه
یخ و سرما خِرنی ته دل درد آنه
اگه دونِم بارِ تاجر کمم اِنه
چَل رِسی کِمبه خرج در اِنه

(اگه بدانم بار و سرمایه تاجر کم می‌آید با دستگاه بافندگی کار می‌کنم تا خرجت درآید) (پهلوان: ۱۵۰)

تبرستان www.tabarestan.info

در تنکابن بدین صورت خوانده می‌شود: (شماره ۴۳۳)

ـ گوت: ای بهار بوما نکَردَم چروه‌داری ـ
گوت: چروه‌دارَی نکَردَم کارِ دیگر کُن
(بهار آمد چروه‌داری نکردم ـ گفت: چروه‌داری نکردم [نکردی] کار دیگر انجام بده)

gut - ay - ba - hâr - bu - mâ - na - ka - dam - Ĉar - ve - dâ - ri

gut - Ĉar - ve - dâ - ray - na - kar - dam - kâr - di - gar - kon

گوت خاخور چادردوزَی [چرخ ریسی] کونُم ـ
تی خرجِ درآرنُم (گفت: خواهر چادردوزی(چرخ ریسی ) می‌کنم ـ خرج تو درآید)

gut - xâ - xur - Ĉâ - dor - du - zay - ku - nom

ti - xar - je - dar - âr - nom

خدایا، ای امان تا کِی بنالُم (خدایا تا کی ناله کنم)

xo - dâ-yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

**لالایی**

عاشقی نکنین عاشقی بد
عاشقی بدتر از دندان دردِ
دندون درد بکردِه و نه بهیتن
عاشقی را بَنشنرِ دست بهیتن ماما گِره (امان نمی‌توان از عشق دست کشید ماما به فدایت) (پهلوان: ۳۹۵)

در تنکابن از این شعر برای لالایی استفاده نمی‌کنندکه درصفحه پیشین در مورد آن نوشته شد (شماره ۱۶۶)

**واقعه حسین خان**

عزیزم یادت ای دوست یادت ای دوست
والله نمیری تا نبینم یادت ای دوست
کرند پرپری دارد حسین خان
گلو بند زری دارد حسین خان (پهلوان: ۳۲۱)

که دو بیت اول آن با اضافاتی از شعر در غریبی یا غربتی در تنکابن خوانده می‌شود)

حسین خان اهل چاشم و پِلور فولاد محله بود که اکنون در استان سمنان نزدیک شهمیزاد است و پیش از این زیر نظر و تابع شهرستان ساری بود که در زمان رضاشاه قیام کرد و کشته شد (پهلوان: ۳۱۹)

www.tabarestan.info تبرستان

**آهنگ بانو جان در کتاب پهلوان:**

کبوتر بچه در بانو بانو جان:
کبوتر بیاوردم از کوه ـ
کبوتر بچه با من کند خو
ندونستم کبوتر بی‌وفا بود
که پشت بر من کند رو به سر کوه
آهو را آهو بانی کنم من آه
بانو جان بانوجان
نرگس را باغبانی‌ها کنم من
اگر بو بِکشِم اون گل نرگسی
دِباره زندگانی‌ها کنم من (پهلوان: ۴۲۱)

در تنکابن دو بیت اول را به صورت جداگانه می‌خوانند بدون گوشواره (کبوتر بچه شماره ۲۰۹) همچنین «نرگس را باغبانی می‌کنم من» «آهوبانی می‌کنم من» (شماره ۹) به صورت جداگانه خوانده می‌شود که آن هم بدون گوشواره عنوان می‌شود.

**کبوتر بچه**

ـ آخ: کبوتر بچه را آوردُم از کو ـ
آخ کبوتر بچگی با من کُنهَ خو

(کبوتر بچه را از کوه آوردم ـ آخ کبوتر از بچگی با من ـ آشنا (دوست شود)

âx - ka - bo - tar - ba - Ĉə - râ - âvar - dom - az - ku

âx - ka - bo - tar - ba - Ĉe - gi - bâ - man - ko - nā - xu

مُن ندانستم کبوتر بی‌وفا بو ـ

پشت به مُن هکانه رو به هَمن کو

(نمی‌دانستم که کبوتر بی‌وفا هست ـ به من پشت می‌کند و رو به همان کوه می‌رود)

mon - na - da - nes - tam - ka - bo - tar - bi - va -fâ - bu

po - Št - bə - mon - kâ - nə - ru - bə - ha - man - ku

تبرستان www.tabarestan.info

**آهوبانی**

۱. گوت: آی آهو، آهو بانی می‌کنُم مُن ـ گوت: نرگس را آی باغبانی می‌کنم مُن

(گفت: آی آهو، آهوبانی می‌کنم من ـ گفت: آی نرگس را نگهداری می‌کنم من)

gut - ây - âhu - âhu- bâ - ni - mi - ko - nom - mon

gut - nar - ges - râ - ây - bâq - bâ - ni - mi - ko - nom - mon

برفتم از باغبان مُن گل بَچینُم {بَهینُم؟} گوت: باغبانِی مِرِ گل هم نِدِبا

(رفتم از باغبان من گل بخرم ـ باغبان مرا گل نداد)

be - raf - tam - az - bâq - bân - mon - gol - ba - Ĉi - nom

gut - bâ - qe - bâ - ney - me - re - gol - ham - na - de - bâ

گوت: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم (گفت: خدایا تا کی بنالم)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

دو ترانه که از چشم زاغ دختری صحبت می‌کند نیز به صورت ترانه خوانده می‌شود در مازندران شرقی و مرکزی نیز جزء ترانه کیجا جان می‌باشد.

مسلمونون دلم یک جا بندِ

همان که خونه ایوانش بلنده

همان خونه که پشتش باغ داره

همون دختر که دو چشمون زاغی داره (پهلوان: ۴۲۳)

در تنکابن شعر (شماره ۱۲۹) آن بدین طریق است:

**دو چشم زاغ**

ـ جان: مسلمانان دلم یه جایی بنده (جان: مسلمانان دل من یه جایی گیر کرده)

Jân - mo - sal - mâ - nân - de - lam - yə - jâ - ēi - ban - də

همَن خانَی که ایوانش بلنده (در همان خانه‌ای که ایوانش بلند است)

ha - man - xâ - nay - kə - ey - vâ - naŠ - ba - lan - də

۲. همَن خانَی تی پالو باغ داره (همان خانه‌ای پهلوی زمیت تو باغی دارد)

ha - man - xâ - nay - ti - pâ - lu - bâq - dâ - rə -

هَمَن کیجا دو چشم زاغ داره (همان دختری که دو چشم زاغ یا آبی دارد)

ha - man - ki - jâ - du - ČeŠ - me - zâq - dâ - rə

www.tabarestan.info تبرستان

الا دختر که دو چشمون زاغ داری
سبد بر دست و میل باغ داری
سبد بر دست و میل باغ ما کن
سرم بشکن و دردم دوا کن (پهلوان: ۴۲۳)

در ترانه‌های تنکابن (شماره ۳۰) چنین آمده است

**باغ**

الا دختر دو چشم زاغ دارنی
سبد در دست که میل باغ دارنی
(ای دختر دو چشم زاغ (آبی) داری، سبد در دست و میل کردی که به باغ بروی)

elâ - dox - tar - du - ĉoš - me - zâq - dâr - ni

- sa - bad - dar - da - st - kə - mey - le - bâq - dâr - ni

سبد در دست که میل باغ کن
سرم بشکن دردم دوا کن
(سبد در دست به سوی باغ برو، سرم را بشکن اما دردم را دوا کن)

sa . bad . dar . da . st . kə . mey . le . bâq . kon

. sa . ram . beš . kan . dar . dam . da . vâ . kon

البته بعضی از اشعار در نقاط دیگر، مخصوصاً گیلان خوانده می‌شد که به نام اشعار تنکابنی به همراه چند شهر دیگر یاد شده که در این حدود دیگر خوانده نمی‌شود یا اینکه

ممکن است اسم اشعار عوض شده مانند شعر شهربانو که ممکن است به اشعار دیگر اضافه شده باشد چنان که آهنگی در منطقه خوانده می‌شود که عده‌ای آن را به نام آهنگ «شهربانو» یاد می‌کنند، در حالی که از آهنگ همساده کیجا (کیجا جانی ـ شعر ۳۱۴) و چند بیت از آهنگ صبورا (منظومه‌ها شعر ۳۳۲) به بیتی از شعر شهربانو الحاق شده است که به جای:

شام پرکای بخاردم بُبام رَوانه

خوانده می‌شود:

شام شهسوار بُخاردَم بُبام روانه

چند خط شعری که نام شهربانو عنوان می‌شود چنین است:

آهای بی‌بی شهربانو ـ

جوراب ساق کوتاه تا زیر زانو

با توجه به اینکه هنوز نمی‌دانیم که آیا این شعر همان شعر شهربانویی است که از یادها رفته است؟!

که در خاتمه با توجه به این نوشتار، نت آهنگ زیور آورده می‌شود که ممکن است در زمانی این شعر و آهنگ در تنکابن قدیم رواج داشته و خوانده می‌شد.

www.tabarestan.info تبرستان

# زیور

این ترانه در لاهیجان و تنکابن و رشت زیادشنیده‌شده ودر گرگان هم‌معمول است و اخیراً در شرف منسوخ شدن است. نام مخصوصی هم ندارد و یکی از کلمات اشعار بعنوان نام آن انتخاب‌شد. اشعار آن بوزن دو بیتی میباشد و جملهٔ دیگری در آخر آن میخوانند که بعداً اضافه شده و اصل ترانه بهمان کیفیتی است که در این جا نوشته میشود.

www.tabarestan.info تبرستان

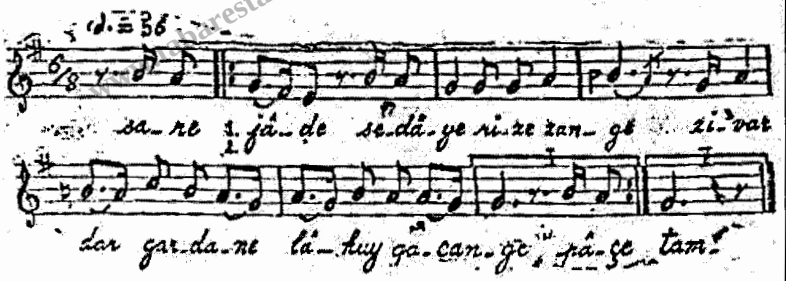


سر جادّه صدای ریزه (۱) زنگه
زیور در گردن لاکوی (۲) قشنگه
باچه (۳) لاکوی، من ازبوی تو مستم
تو گل بر خدا دل بسر تو بستم

در جادّه صدای زنگوله میآید
جواهر در گردن دختر قشنگ است
دختر کوچولو، من ازبوی تو مستم

(۱) کوچك - ریز (۲) دختر (۳) کوچك

تبرستان
www.tabarestan.info

**نتیجه:**

شهرستان تنکابن همچون بیشتر مناطق شمالی ایران از لحاظ جغرافیایی دارای منطقه سرسبز و کوهستانی و در کنار دریا قرار دارد. بر همین اساس مردم کوه و دشت آن هر کدام آداب و رسوم و به دنبال آن موسیقی مورد علاقه خود را می‌نوازند و می‌خوانند. آنچه که نمی‌توان انکار کرد تأثیر محیط جغرافیایی بر رفتار مردم هر منطقه‌ای است، به همین روی رفتار و کردار و عقاید و دلبستگی‌ها در قالب موسیقی مناطق نمود و جلوه‌گری می‌نماید.

شهرستان تنکابن با توجه به موقعیت‌های خاص و سوق‌الجیشی و نقش تاریخی آن در گذر دوران باعث شده تا از آن به عنوان مکانی برای ارتباط فرهنگ‌ها بین مردم گیلان و مازندران یاد شود که در پی آن مردم این دیار، دارای آداب و رسوم و آیین‌های خاص برای هر مراسم بوده و در پی آن موسیقی و نوای سازها با هر مراسمی عجین و آمیخته شده است، حتی اگر بنابراین باشد که مراسمی از طریق به صدا درآوردن دو سنگ انجام گیرد. محققان ترانه‌های عامیانه را به همراه فعالیت‌های روزانه مردم برای تأمین نیازهای زندگی در ارتباطی تنگاتنگ دانسته‌اند.

محققان موسیقی مازندران تحقیقات خویش را از شرقی ترین مناطق مازندران شروع و تا مناطق حدود نشتارود ختم کرده‌اند؛ بنابراین از آنجا تا مناطق رامسر تحقیقات آن چنان گسترده‌ای انجام نگرفت که این تقسیم‌بندی بر اساس زبان تبری نزدیک به مناطق مرکزی بوده است.

با توجه به بخش جایگاه «تنکابن» در حدود و ثغور از گذشته تاکنون، معلوم شد که در اکثر دوران گذشته، مناطق تنکابن جزء مناطق حکام گیلان زمین محسوب می‌شد؛ بنابراین بیشتر آداب و رسوم و حتی واژه‌ها و اشعار مناطق تنکابن برگرفته از مردم گیلان یا بالعکس می‌باشد چنان که در ادوار گذشته وقتی مردم طالقان یا مردم اطراف کوهستان تنکابن می‌خواستند به شهر تنکابن یا شهسوار قدیم بروند به اهل فامیل می‌گفتند که: «ما به گیلان برای فلان کار می‌رویم» برای همین است که بیشتر اشعار این مناطق شبیه اشعار گیلان یا عیناً از هم برداشت یا تأثیر گرفته شده است تا از دیگر مناطق شرق مازندران، یا شهرهای نزدیک به آن، مورد دیگر اینکه گستردگی تنکابن در ادوار گذشته گاهی، از مناطق حدود «لنگرود» تا مناطق اطراف «آمل» را دربرمی‌گرفت؛ بنابراین انتقال فرهنگ وآداب و رسوم و دیگر موارد متأثر از اوضاع تاریخی و اجتماعی به طور حتم در بین مردم این دیار از دوره‌های پیشین انجام گرفته است.

www.tabarestan.info

در طول تاریخ پر از فراز و نشیب مردم گیلان و مازندران، تنکابن تنها مکانی بود که به علت شرایط خاص سوق‌الجیشی منطقه و نزدیکی آن به آداب و رسوم فرهنگی بین این دو استان، در بیشتر اوقات استقرارگاه حکامی قرار می‌گرفت که از مکان خود رانده یا متواری می‌شدند که در پی آن هر حاکمی که به منطقه تنکابن می‌آمد، طبعاً با افراد فامیل و خانواده و یاران و خدمه مورد اطمینان به این دیار وارد می‌شد که اسکان یافتن و تبادل افکار و فرهنگ به طور حتم تأثیر خود را می‌گذاشت به همین دلیل تنکابن می‌تواند یک نمونه از مناطقی دانست که با کثرت آیین‌ها، آداب و رسوم، اشعار، تمثیل و مثل، بازی‌ها، وقایع همراه بوده است.

بعضی از آداب و رسوم مناطق تنکابن و گیلان مخصوصاً بخش شرقی آن، ریشه در گذشته‌های دور این سرزمین دارد، جدا از بعضی مراسم آیینی که شبیه به هم می‌باشد می‌توان از مراسم «پنجک‌واز» تنکابن نام بردکه در ششمین یا هفتمین روز بعد از عید نوروز توسط گالش‌های منطقه با افروختن کوهی از آتش انجام می‌شود که شبیه چنین مراسمی در مناطق دیلمان به نام «نوروز بَل» معروف است که در ابتدای ماه نوروز دیلمی یا گالشی در تابستان مقارن با ۱۳ الی ۱۷ مرداد ماه انجام می‌شود که تحقیقات در مورد چنین مراسم شبیه به هم در زمان و ماهی متفاوت و دیگر مراسم توسط اهل تحقیق به صورت گروهی و انسجام یافته همراه با امکانات، جواب خیلی از سؤال‌ها را روشن خواهد کرد.

**منابع کتاب:**


۱. پهلوان، کیوان، (۱۳۸۸). موسیقی مازندران: چاپ اول، تهران: آرون.
۲. خوچکو، الکساندر، (۱۳۵۴). سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی انتشارات پیام.
۳. درویشی، محمدرضا (۱۳۷۴). بیست ترانه محلی فارس، چاپ دوم، تهران: ماهور.
۴. دانای علمی، عباس، (۱۳۸۸). فرهنگ عامه مردم تنکابن، چاپ اول، تهران: آرون.
۵. رابینو، هـ ـ ل، سال (۱۳۵۷). ولایت دارالمرزایران، گیلان، ترجمه جعفر خمامی‌زاده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۶. عباسی، هوشنگ، (۱۳۸۹). نوروزبل، مجموعه مقالات، چاپ اول، رشت: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان گیلان.
۷. فاطمی، ساسان (۱۳۸۱). موسیقی و زندگی موسیقایی مازندران (مسئله تغییرات) چاپ اول: تهران: ماهور


www.tabarestan.info تبرستان

**مقالات:**


۱. بالایی لنگرودی، علی، (۱۳۸۹). «تأملی بر نوروز بل» و تقویم مرتبط با آن «گیله‌وا،س س نوزدهم، ش۱۱۰، صفحات: ۲۲ الی ۲۴.
۲. مهدوی، مهدی، (۱۳۸۱). روایتی از داستان نجما، در گستره مازندران، دفتر دوم، نشر رسانش، صفحه ۱۳۵.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

## آیین‌ها، آهنگ‌ها، گوشواره‌ها و...

**ریتم چند مراسم آیینی**

**(تنظیم بر اساس نام و حروف الفبا انجام شده است)**

**(در CD خوانده شده)**

### خ

**۱. شعر خورده‌تابی یاخُرده‌تابی**[1]

مراسم خرده‌تابی از قدیمی‌ترین مراسمی بوده که برای بند آوردن باران انجام می‌گرفته و تقریباً از بین رفته است. در این مراسم کودکان نقش اساسی را بازی می‌کردند ابتدا یکی از بچه‌ها جارو یا ساجه[2] را به چوبی می‌بست و آن چوب را مانند علم در دست می‌گرفت کودکان دیگر هم چند قابلمه مسی را به همراه کُلش یا ساقه برنج خشک شده در دست

---

1 . xur- də - tâ- bey - (xor- də - tâ- bey)

ـ در بعضی از مناطق کوهستانی به آن قورتابو می‌گویند که همان خورتابو است یعنی خورشید به تاب:

قورتابو قورتابو ـ الهی اِفتو بابو ـ اما بَشیم سَر کوه (خورشید بتابد ـ الهی آفتاب شود و ما به سر کوه برویم)

2 . sâjə

می‌گرفتند و در حالی که بر روی قابلمه یا یک حلب می‌کوبیدند، این شعر را می‌خواندند:

الهی خرده تابی، خرده تابی، فردا، افتو بتابی ـ (الهی خورده تابی فردا آفتاب بتابد)

elâ - hi - xur - də - tâ - bey - far - dâ - af - tu - be - tâ - bey

توم جار توم، بپیسه، کولی سُم بپیسه، وری سُم بپیسه

(سبزه در خزانه پوسیده شده، سُم گوساله پوسیده شده، سُم بره پوسیده شده)

tum - jâ - re - tum - ba - pi - sə - ku - lay - som - ba - pi - sə - va - ray - som - ba - pi - sə

می ورزا سم بپیسه، تی اسب سم بپیسه (سم گاو نر و سم اسب تو پوسیده)

mi - var - zâ - som - ba - pi - sə - ti - as - be - som - ba - pi - sə

پاکتل[1] پا بپیسه، گیل چموش پا بپیسه (کفش چوبی و کفش گیله مرد پوسیده)

pâ - ka - tal - pâ - ba - pi - sə - gil - Ĉa - muŠ - pâ - ba - pi - sə

کارگر بوما خانه، پلا پتن نشانه ـ (کارگر به خانه آمده، غذا هم نمی‌شود پخت)

kâr - gar - bu - mâ - xâ - nə - pe - lâ (po - lâ) pa - tan - ne - Šâ - nə

پیرزن دم بپیسه، گیل چموش پا بپیسه، (دم پیرزن پوسیده شده، کفش مرد گیل پوسیده شده)

pir - za - ne - dom - ba - pi - sə - gil - Ĉa - muš - pâ - ba - pi - sə

این مراسم با به صدا درآوردن دیگ‌ها و غیره اجرا می‌گردید.

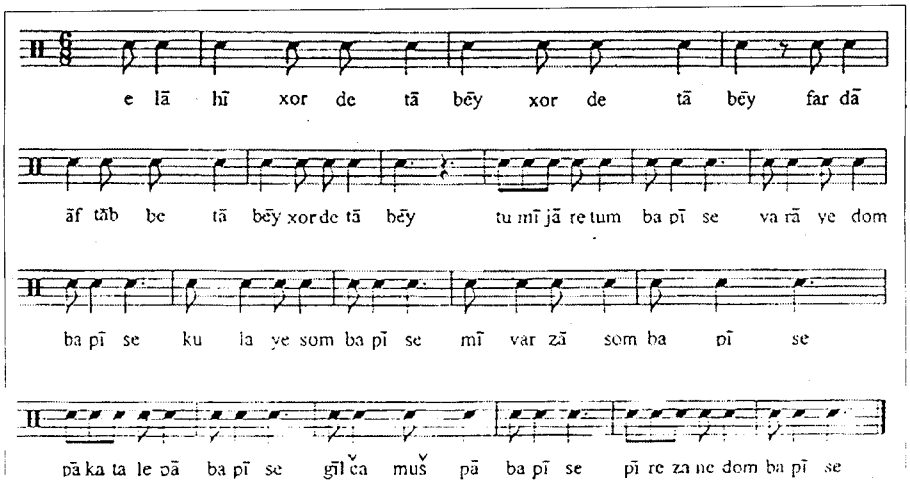


۱. پاکتل ـ دم پایی چوبی ـ کفش چوبی ـ تخته‌ای صاف به اندازه پا را آماده می‌کنند و سپس لاستیک یا تسمه‌ای را به صورت نیم دایره به دو طرف قسمت انتهایی آن تخته میخ می‌کنند که پنجه پا در آن قرار می‌گیرد.

## ۲. شعر رابچری

(در CD خوانده شده)

رابچری râ - be - Ĉe - ray یا راوچری râ - ve - Ĉe - ray یا آهو چری

در هنگام نزدیک شدن نوروز فردی درون کیسه‌ای می‌رفت و نقش آهو را اجرا می‌کرد وی با سه نفر دیگری که او را همراهی می‌کردند، این شعر را خواند:

۱. رابچری، رابچری، جیر بچری، جار بچری (رابچری، رابچری ـ پایین می‌چرد ـ بالا می‌چرد)

râ - be - Ĉe - ray - râ - be - Ĉe - ray - jir - be - Ĉe - ray - jâr - be - Ĉe - ray

۲. می آهو، راه راه، می‌چری، کوه بچری دشت بچری (آهی من راه به راه می‌چرد ـ کوه می‌چرد و دشت می‌چرد)

mi - âhu - râh - râh - mi - Ĉe - ray - kuh - be - Ĉe - ray - da - Št - be - Ĉe - ray

۳. می آهو جانه، بز ریش، یه واز هکن، ارباب پیش (آهوی ریش بزی من، در جلوی ارباب بپر)

mi - âhu - jâ - nə - be - ze - riŠ - yə - vâz - ha - kon - ar - bâ - be - piŠ

۴. ارباب جیب، سکه دبو، می آهو رو سفید ببو (در جیب ارباب سکه باشد و آهو رو سفید شود)

ar - bâ - be - jib - se - kə - da - bu - mi - âhu - ru - se - fid - ba - bu

۵. می آهو مرغانه خوره، صد تا به کمتر نخوره (آهو من تخم مرغ می‌خورد ـ صد تا هم کمتر نمی‌خورد)

mi - ahu - mor - qâ - nə - xu - rə - sad - tâ - bə - kam - tar - no - xu - rə

۶. اگه هدنی مرغانه، تردعا هکانه (اگر تخم‌مرغ بدهی تو را دعا می‌کند)

agə - ha - da - ni - mor - qâ - nə - tre - doâ - ha - kâ - ânə

۷. اگه ندنی مرغانه تر دعا نکانه (اگر تخم‌مرغ ندهی تو را دعا نمی‌کند)

agə - na - da - ni - mor - qâ - nə - tre - doâ - ne - kâ - nə

۸. پس تو هدن مرغانه (پس تو تخم‌مرغ بده)

pas - tu - ha - dan - mor - qâ - nə

تبرستان www.tabarestan.info

**شعر دیگر از رابچری**

۱. رابچری، رابچری، می آهو راه‌راه می‌چری (آهوی من راه به راه می‌چرد ـ کوه می‌چرد و دشت می‌چرد)

râ - be - Ĉe - ray - râ - be - Ĉe -ray - mi - âhu - râh - râh - mi - Ĉe - ray

۲. جیر بچری جار بچری، ببین چه خوب خوب می‌چری (پایین می‌چرد و بالا می‌چرد ـ نگاه کن چقدر خوب می‌چرد)

Jir - be - Ĉe - ray - jâr - be - Ĉe - ray - ba - bin - Ĉe - xub - xub - mi - Ĉe - ray

۳. صَحَب خانه بیرون بیه تماشا کن می‌آهو را (صاحب‌خانه از خانه بیرون بیا و آهوی مرا تماشا کن)

Sa - hab - xâ - nə - bi - run - bi - yə - ta - mâ - Šâ - kon -mi - âhu - râ

۴. می آهو از باغ آمده، چریده و چاق آمده (آهوی من از باغ آمده و چریده و چاق آمده)

mi - âhu - az - bâq - âma - də - Ĉa - ri - də - u - Ĉâq - âma - də

۵. زیر دنبش رو ببین، چه بوی سیر داغ آمده (دنبه‌اش را ببین چقدر بوی سیر آمده)

zi - re - don - baŠ - ru - be - bin - Ĉə - bu - ye - sir - dâq - âma - də

۶. می آهو جان نازی هَکُن، ارباب پیش وازی هکن (آهوی جان، نازی بکن و جلوی ارباب بپر، (پرش به سوی بالا)

miâ - hu - jân - nâ - zi - ha - kon - ar - bâ - be - piŠ - vâ - zi - ha - kon

۷. ارباب جیب سکه دبو، می آهو روسفید ببو (در جیب ارباب سکه باشد تا آهوی من روسفید شود

ar - bâ - be - jib - se - kə - da - bu - mi - âhu - ru - se - fid - ba - bu

۸. می آهو سر درد بکوده [هَکُرده]، وگردسه کمر درد بکوده [هَکُرده] (آهوی من سر درد کرده و حالا کمر درد گرفته)

mi - âhu - sar - da - rd - bo - ku - də - va - gar - da - sə - ka - mar - da - rd - bo - ku - də

۹. پول یه کاسه[1] دانه، هف تا دانه مرغانه (پول یک کاسه برنج، هفت تا دانه تخم‌مرغ)

pu - le - yə - kâ - sə - dâ - nə - haf - tâ - dâ - nə - mor - qâ - nə

۱۰. اگه هدَنین، گیرنیم، اگه نَدَنین میرنیم، پول کفن گیرنیم (اگه بدهید می‌گیریم، اگه ندهید، می‌میریم، پول کفن را می‌گیریم)

---

۱. هر کاسه ـ ۳/۳۰۰ (در اکثر نقاط تنکابن سه کیلو و سیصد گرم)



تبرستان www.tabarestan.info

agə - ha - da - nin - gir - nim - agə - na - da - nin - mir - nim - pu - le - ka - fa - ne - gir - nim

ع

### ۳. عاروس (آروس) گُلی یا غولی یا پیربابو

در CD خوانده شده

ârus - go - lay - pir - bâ - bu

مبارزه‌ای است بین پیر بابو و غولی که عروس پیر بابو را دزدیده بود، که توضیحات شیوه اجرای چند مراسم آیینی پیش از این در کتاب فرهنگ عامه تنکابن شرح داده شده که دیگر نیازی به تکرار آن نمی‌باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

شعر عاروس گلی

۱. عاروس گلی بیردیم ـ جان دلی بیردیم (عروس گلی آوردیم و جان دل را آوردیم)

â rus - go - lay - bi - yar - dim - jâ ne - di - lay - bi - yar - dim

۲. از راهه دور بیردیم ـ چه زرف و زور بیردیم (از راه دور آوردیم، با زور او را آوردیم)

az - râ - hə - dur - bi - yar - dim - Ĉe - zar - fu - zur - bi - yar - dim

۳. عاروس تر، مبارک با، نوروز، تر، مبارک با (عروس برایت مبارک باشد نوروز مبارکت باشد)

ârus - te - re - mo - bâ - rak - bâ - nu - ruz - te - re - mo - bâ - rak -bâ

۴. عاروس گلی همینه ببین چه نازنینه (عروس گلی همین است ببین چقدر نازنین است)

ârus - go - lay - ha - mi - nə - ba - bin - Ĉə - nâ - za - ni - nə

خانه خا(خوانخواه)، تر، نیاردیم ـ تی پسر بیردیم (برایت (خان خواه) صاحبخانه نیاوردیم ـ برای پسرت آوردیم)

xâ - nə - xâ - te - re - ni - yar - dim - ti - pe - sa - re - bi - yar - dim

عاروس شب بیردیم ـ بی‌چادر شب بیردیم (عروس را در هنگام شب آوردیم، بدون چادر شب آوردیم)

âru - sə - Šab - bi - yar - dim - bi - Ĉâ - dor - Šab - bi - yar - dim

ت

### ۴. نوروز سلطان یا نوروز نوسال

چند روز به عید مانده دو نفر و گاهی سه نفر مراسم را انجام می‌دادند که یک نفر نقش کوله‌بارکش را به عهده داشت، برای اجرای مراسم نوروز سلطان به خانه‌های مردم می‌رفتند و با استقبال خوب آن‌ها روبه‌رو می‌شدند زیرا اعتقاد اهالی هر منطقه بر آن بود که قدم آن‌ها خیر و برکت و فراوانی را به همراه خواهد داشت.

دربارهٔ نوروز نوسلطان مطالب بسیاری گفته شده؛ بنابراین به بخشی از ریتم آهنگ آن در تنکابن اکتفا می‌شود. البته قابل ذکر است که این اشعار در استان‌های گیلان و مازندران، با توجه به بعضی از خصوصیات و طرز تفکر مردم هر منطقه به شیوه‌های گوناگون نوشته شده است که تقریباً شبیه به هم می‌باشد؛ بنابراین به چند خط از آن شعر اکتفا می‌شود

www.tabarestan.info تبرستان

### شعر نوروز سلطان یا نوروز نوسال

۱. اول می‌دهم سلام بعداً می‌گویم کلام (اول سلام می‌دهم و بعداً کلام سخن آغاز می‌کنم) یا (اول بنده گویم سلام ـ بر اهل خانه و تمام)

aval - mi - da - ham - sa - lâm - ba - dan - mi - gu - yam - ka - lâm

۲. نوروز سلطان آمدیم گل در گلستان آمدیم (نوروز سلطان آمدیم ـ گل در گلستان آمدیم)

nu - ru - ze - sol - tân - âma - dim - gol - dar - go - les - tân - âma - dim

۳. باشه مبارک بر شما این سال نو باز آمده (بر شما مبارک باد ـ این سال نو باز آمد)

bâ - Šə - mo - bâ - rak - bar - Šo - mâ - in - sâ -le - now -bâz - âma - də

۴. نوروز سلطان آمده گل در گلستان آمده (نوروز نوسلطان آمده ـ گل در گلستان آمده)

nu - ru - ze - sol - tân - âma - də - gol - dar - go - les - tân - âma - də

۵. مژده هدین بر شاخ گل، گل در بوستان آمده (مژده بر شاخ گل بدهید ـ گل در گلستان آمده)

moŽ - də - ha - din - bar - Šâ - xe - gol- gol- dar - bo - se -tân - âma - də

۶. باشه مبارک بر شما ـ این سال نو باز آمده (بر شما مبارک باشد که این سال نو دوباره آمد)

bâ - Šə - mo - bâ - rak - bar - Šo - mâ - in - sâ - le -nu -bâz - âma - də

۷. چند بزنم این پا اون پا، می‌چرم کین، ببهَ لوکا (چقدر این پا اون پا کنم زیرکفش من پاره شد)

Ĉa - nd - ba - za - nam- in - pâ - own - pâ - mi - Ĉar - me - kin - ba - bā - lu - k â

۸. مشتی آبجی یه با خدا دَس دکُن جیف میان (مشتی آبجی با خدا دست در جیبت کن)

maŠ - ti- âb - ji - yə - bâ - xo - dâ - das - da - kon - ji - be - mi - yân

۹. شما در بیار یه تومان انعام (شما در بیاور یک تومان انعام)

Šo - mâ - dar - bi - yâr - yə - tu - mân - an - âm

۱۰. ارباب زن با ایمان دَس دکُن جیبِ میان (زن ارباب با ایمان دست در جیبت کن)

ar - bâb - ze - ne - bâ - ei - mân - das - da - kon - ji - be - mi - yân

۱۱. در بیار یک تومان انعام (بیرون بیاور یک تومان انعام بده)

dar - bi - yâr - yə - tu - mân - an - âm

۱۲. حاجی آقای با ایمان دس دکن جیب میان (حاجی آقای با ایمان دست در میان جیبت کن)

hâ - ji - âqâ - ye - bâ - ei - mân - das - da - kon - ji - be - mi - yân

۱۳. شما هدن یک دو تومان انعام (شما بده دو تومان انعام)

Šo - mâ - ha - dan - yek - du - tu - mân - an - âm

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

# کیجا جانی‌ها و اشعار

## (تنظیم ترانه بر اساس نام و حروف الفبا)

آ

### ۵. آقا نجمان

اشعاری است مربوط به «نجما» که در این مناطق نامش را به صورت نجمان عنوان می‌کنند که در بخش موسیقی مازندران و مقدمه موسیقی تنکابن دربارهٔ آن نوشته شد.

آی آقا نجمان بردن زیرداران (آی آقا نجمان را به زیر دار بردند)

ây - âqâ - naj - mân - bor - dan - zi - re - dâ - rân

چوب تَر می‌زنند مانند باران (به او چوب تَر می‌زنند مانند سرعت باران)

Ĉu - be - tar - mi - za - na - nd - mâ - nan - de - bâ - rân

به حق سوره یاسین قرآن (به حق سوره یاسین قرآن)

be - ha - qe - su - re - yâ - si - ne - qor - ân

خدا فریاد رَس آقانجمان (خدایا به فریاد آقا نجمان برس)

Xo - dâ - far - yâd - ras - âqâ - naj - mân

آقا نجمان دو پارا دار بردن (دو پای آقا نجمان را به سوی دار بردن)

âqâ - naj - mân - du - pâ - râ - dâr - bor - dan

غم نجمان زکرجی بار بردن (غم نجمان را همانند بار کرجی بردند)

qa - me - naj - mân - ze - kar - ji - bâr - bor - dan

کلاه تفتیکی بر سر نجمان (کلاه مخصوص بر سر نجمان گذاشتند)

ko - lâ - taf - ti - ki - bar - sa - re - naj - mân

آن هم که لوتیای کاربردن (آن هم توسط لوتی‌ها انجام شد)

ân - ham - kə - lu - ti - yâ - kâr - bor - dan

**۶. آمد و رفت**

مه یاری بر سر آب آمد و رفت (یار من بر سر آب آمد و رفت)

mi - yâ - ray - bar - sa - re - âb - âmad - u - ra - ft

www.tabarestan.info تبرستان

دوباره بر تنم جان آمد و رفت
سلام کرد و علیکش را ندادم
مانند عید قربان آمد و رفت

**۷. آهم**

ز آهم شعله دامان تو گیره (از آهم شعله آتش دامن تو را می‌گیرد)

ze - âham - Šo - lə - dâ - mâ - ne - tu - gi - rə

ز اشکم سیل بنیان تو گیره (از اشک چشمم سیل بنیان تو را از بین می‌برد)

ze - aŠ - kam - se - yl - bon - yâ - ne - tu - gi - rə

مِره چو لاه پژمرده هَکُردی (مرا پژمرده کردی ـ یا چرا مرا پوشیده و مخفی کردی)

me - rə - Ĉu - lâh - paŽ - mor - də - ha - kor - di

تب می‌عشق دل جان تو گیره (تب عشق من جان و دل ترا می‌گیرد)

ta - be - mi - eŠq - de - le - jâ - ne - tu - gi - rə

بابا می‌دل ز خون لبریزِ لبریز (دل من از خون لبریز شد)

bâ - bâ - mi - del - ze - xun - lab - riz - ləb - riz

بهارم بو زغم پاییز، پاییز (بهارم هست اما غم باعث شده برایم پاییز شود)

ba - hâ - ram - bu - ze - qam - pâ - ēz - pâ - ēz

به یادِ روز بی‌فرجام ایام (به یاد روز بی‌عاقبت روزگار)

be - yâd - ru - ze - bi - far - jâ - me - ayâm

هَنه از دیده اشکم ریزریز (از دیده‌ام اشک‌ریز و ریز [قطره ـ قطره] می‌ریزد)
ha - nə - az - di - də - aŠ - kam - riz - riz

**۸. آه مُن تِرِ بَگیری**

الهی آه مُن تِرِ بَگیری (الهی آه من ترا بگیرد)

eâlâ - hi - âhe - mon - te - re - ba - gi - ray

مُرکب روی کاغذ رنگ نَگیری (مرکب بر روی کاغذ رنگ نمی‌گیرد (نمی‌نویسد))

mo - ra - kab - ru - ye - kâ - qaz - ra - ng - na - gi - ray

هر که خِینه تِرِ از مُن بگیرَی (هر که می‌خواهد تو را از من بگیرد)

har - kə - xey - nə - te - re - az - mon - ba - gi - ray

زموستن تب هکِنه بهار بَمیرِی (زمستان تب بکند و بهار بمیرد)

zmus - tân - tab - ke - nə - ba - hâr - ba - mi - rey

www.tabarestan.info تبرستان

**۹. آهو بانی می‌کنُم**

این ترانه به دو ریتم شاد و غمگین با اندکی اختلاف در شعر خوانده شد و هر دو ریتم در CD ضبط شده است.

(به ظاهر بخشی از اشعار بانو جان است که در کتاب پهلوان آورده شد ص ۴۲۱)

۱. گوت: آی آهو، آهو بانی می‌کنُم مُن ـ گوت: نرگس را آی باغبانی می‌کنم مُن

(گفت: آی آهو، آهوبانی می‌کنم من ـ گفت: آی نرگس را نگهداری می‌کنم من)

gut - ây - âhu - âhu - bâ - ni - mi - ko - nom - mon

gut - nar - ges - râ - ây - bâq - bâ - ni - mi - ko - nom - mon

۲. برفتم از باغبان مُن گل بَچینُم [بَهینُم؟]

گوت: باغبانِی مِر گل هم نِدِبا

(رفتم از باغبان من گل بخرم ـ باغبان مرا (به من) گل نداد)

be - raf - tam - az - bâq - bân - mon - gol - ba - Ĉi - nom

gut - bâ - qe - bâ - nay - me - re - gol - ham - na - de - bâ

گوت: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم (گفت: خدایا تا کی بنالم)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

## ۱۰. (در CD خوانده شده) آی کاکوآن

**گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی**

۱. آی کاکوآن[1] بَشییَن کوه بهاره ـ زمستِن تیلا تی گوشواره

(ای پرنده کاکوها به کوه بروید، بهار است (بهار به کوه آمده) ـ طلای زمستان گوشواره تو)

ây - kâ - ku - ân - ba - Ši - yan - ku - he - ba - h â - rə

ze - mes - te - ne - ti - lâ - ti - guŠ - vâ - rə

۲. اگَهَ دانُم تی گوش طاقت نداره ـ زرگر وَچَی بونُم سازم دوباره

(اگر بدانم که گوش تو طاقت آن را ندارد ـ بچه زرگر می‌شوم و دوباره می‌سازم)

agā - dâ - nom - ti - guŠ - tâ - qat - ne - dâ - rə

zar - gar - va - Ĉay - bu - nam - sâ - zam - du - bâ - rə

۳. می جانی باز می‌جانی ـ راه شینی غمزه کانی باز می‌جانی

(جان من هستی، باز جان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

râ - Ši - ni - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۴. مَلمَل[2] شلوار دکانی با می‌جانی ـ اَمره مَحال نکانی باز می‌جانی

(جان من هستی شلوار سفید و نرم می‌پوشی ـ مرا توجه نمی‌کنی)

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

---

۱. عده‌ای به جای آی کاکوان می‌خوانند: آی کاکوخانه (پرنده کاکو می‌خواند)

â y - kâ - ku - xâ -nə

کاکو یا کاکی: پرنده‌ای است که در حاشیه جنگل زندگی می‌کند. صدای آن اندوهبار و همچون ناله‌ای می‌ماند که حاکی از دوری و تنهایی است . به همین روی داستان‌هایی درباره ی آن گفته‌اند . در تنکابن شعر «کاکی» بسیار معروف است. در کتاب «تاریخ تئاتر تنکابن» درباره کاکوی یا کاکی نوشته شده: «در سال ۱۳۵۴ شادروان مرتضی رستگار با برداشتی آزاد از یکی از قصه‌های محلی تنکابن، نمایشنامه‌ای به نام «کاکوی» را نوشت. قصه طفلی بی‌مادر که به دست نامادری خود گرفتار شد که در نهایت از غم و غصه به پرنده کاکوی تبدیل شد. کاکوی پرنده‌ای است که عمری در جنگل‌های شمال آواز غم می‌خواند و کمتر کسی است که قصه او را نشنیده باشد. زیرا این قصه سینه به سینه نقل شده و هنوز مادربزرگ‌ها آن را برای فرزندانشان تعریف می‌کنند... این پرنده فقط در اواسط بهار ندرتاً در جنگل‌های شمال دیده می‌شود. این نمایشنامه در آن زمان به کارگردانی استاد متین بسیار مورد توجه واقع شد و جوایز بسیاری را در کشور دریافت کرد که تلویزیون در آن سال چندین بار آن را پخش کرد.»(تاریخ تآتر تنکابن، ۱۳۸۶: ۴۳ و ۴۶).

چند بیت از آن شعر:

کاکی بَنَی دامون بَشی ـ افسرده و نالان بَنَی

جنگل سیاه و سرده ـ می‌دیل پُر آه و درد

بهار سبز کاکوی ـ اما بَشیم سَر کوه

۲. نوعی پارچه نخی سفید و نازک (فرهنگ صبا، ۱۳۶۵: ۱۰۴۱).

۵. ای می‌جانَی می‌آ خدا

نامزد داریم دامن کوتا (ای جان منی آی خدا ـ نامزد داریم دامن کوتاه است)

ay - mi - jâ - nay - mi- â - xo - dâ - nâm - zed - dâ - rim- da-man- ku- t â

**۱۱. اَجل**

چه روزی موبوبام ییلاق روانه (من چه روزی به سوی ییلاق روانه شدم)

Ĉə - ru - zi - mu - bu - bâm - yey - lâ - qe - ra - vâ - nə

اجل مرِ بگیت دَم روخانه (مرگ گریبان مرا در رودخانه گرفت)

ajal - me - re - ba - git - da - me - ru - xâ - nə

اجل مِرِ نگیر مونامزد دارُم (ای مرگ مرا نکش من نامزد دارم)

ajal - me - re - na - gir - mu - nâm - zed - dâ - rom -

نامزد بازی نکردُم ناجه دارُم (هنوز نامزدبازی نکردم آرزو دارم)

nâm - zed - bâ - zi - na - kor - dom - nâ - jə - dâ - rom

**۱۲. ارباب زن**

ارباب زن بریز یه چکه نفت (زن ارباب به چکه نفت بریز)

ar - bâb - zen - be - riz - yə - Ĉe - kə - na - ft

امشو شب‌نشینی چه لذت داره (امشب شب نشینی چقدر لذت دارد)

em - Šu - Šab - ne - Ši - ni - Ĉə - le - zat- dâ - rə

**۱۳. (در CD خوانده شده)**

**اشرفی گَردَن (شماره یک)**

(گوشواره: گیسو افشانه کیجا می‌دِلَکه وانه)

۱. گوت: کیجای قَد بَلند اشرفی گَردَن (دوبار) ـ (گفت: دختر قدبلند اشرفی در گردن)

gut - ki - jâ - ye - qad - ba - la - nd - aŠ - ra - fi - gar - dan

تِرِ اولاد نابونِ وَنه چی کَردَن (برای تو اولاد نمی‌شود چه می‌شود کرد)

te - re - ow - lâd - nâ - bu - ne - va - nə - Ĉi - kar - dan

آخ تِرِ دعا هکانُم مُن دُعای کاری (آخ تو را دعا می‌کنم یک دعای خوب)

âx - te - re - doâ - kâ - nom - mon - doâ - ye - kâ - ri

ـ بَدَ تِرِ اولاد بابو، مِ یادِگاری (بگذار برایت اولاد بشود که یادگار من شود)

ba - da - te - re - ow - lâd - bâ - bu - me - yâ - de - gâ - ri

گیسو افشانه، تو ره دیوانهَ ـ

همین اَلانهَ تِرِ مَره وانهَ

(گیسو افشان کرده خیلی دیوانه است ـ همین حالا من تو را می‌خواهم)

gi - su - af - Šâ - nə - tu - rə - di - vâ - nā -

ha - min - alâ - nə - te - re - ma - rə - vâ - nā

**۱۴. اشرفی گردن (شماره دو)**

www.tabarestan.info تبرستان

کیجا قدبلند اشرفی گردن (دختر قدبلند دارای گردنبد اشرفی (طلا)

ki - jâ - qad - ba - la - nd - aŠ - ra - fi - gar - dan

تِره اولاد نابونه وَنه چی کردن؟ (برای تو اولاد نمی‌شود چه می‌شود کرد؟)

te - re - ow - lâd - na - bu - nə - va - nə - ĉi - kar - dan

ونه‌شان سَختِ سَر، یک آب هاردن (باید رفت (سخت سر رامسر) یک آب آورد)

va - nə - Šân - sax - te - sar - yek - â b - hâr - dan

تِرِ اولاد بونه بَلند گردِن (دارای بچه می‌شوی گردن دراز)

te - re - ow - lâd - bu - nə - ba - lan - de - gar - den

**۱۵. در CD خوانده شده (شعر قدیمی اشکانی در تنکابن)**

شعر اشکانی در زمان‌های گذشته خوانده می‌شد که در این شعر رنج و تعب مردم منطقه را به خوبی نشان می‌دهد. روایت کنند که: اشکانی دهدار (در شعر از او به عنوان دهدار یاد کرده) زمانی میراب‌دار منطقه بود و آب‌های کشاورزان برای آبیاری زمین را معین می‌کرد او زمانی تحصیلدار و نیز معاون فردی اصفهانی به نام اسفرجانی (رئیس اداره املاک تنکابن) بود که درباره این فرد و خودخواهی‌ها و ستم او روایت‌ها نقل می‌کنند:

**اشکانی**[1]

۱. اشکانی ما را (مِرِ) بَزَمُن جان ندارُم (اشکانی مرا زد من رمقی ندارم)

aŠ - kâ - ni - mâ - râ - ba - za - mon - jân - ne - dâ - rom

---

۱. اشکانی دهدار و زمانی میراب‌دار منطقه بود و آب‌های کشاورزان برای آبیاری زمین را او معین می‌کرد.

۲. مُن چوب اشکانی را هیچ باک ندارُم (من از چوب اشکانی هیچ ترسی ندارم)
mon - Ĉu - be - aŠ - kâ - râ - hiĈ - bâk - na - dâ - rom

۳. اشکانی ما را (مِرِ) بَزهَ مالیات دانی (اشکانی برای مالیات مرا زد)
aŠ - kâ - ni - mâ - râ - ba - zā - mâ - li - yâ - te - dâ - ni

۴. اشکانی، دراز کُلاه، گُنده رِ موس ـ بی شی با اشکورکوه (اشکانی کلاه بلند، باسن درشت، رفت به کوه اشکور)[1]

aŠ - kâ - ni - de - râz - ko - lâ - gon - də - re - mus -
bi - Ši - bâ - eŠ - ke - va - re - kuh

۵. موخرابُم که بام چاره ندارُم (اوضاع من که خراب بود چاره ندارم)
mu - xo - râ - bom - kə - bâm - Ĉâ - rə - na - dâ - rom

۶. اشکانی ما را (مِرِ) بَزه مُن جان ندارُم (اشکانی مرا زد من رَمقی ندارم)
aŠ - kâ - ni - me - re - ba - za - mu - jân - ne - dâ - rom

۷. مُن چوب اشکانی را هیچ باک ندارُم (من از چوب اشکانی هیچ ترسی ندارم)
mon - Ĉu - be - aŠ - kâ - ni - râ - hiĈ - bâk - na - dâ - rom

۸. اشکانی مارِ (مِرِ) بزه جلوی حیاط (اشکانی مرا جلوی حیاط زد)
aŠ - kâ - ni - mâ - re - be - zə - je - lu - ye - ha - yât

۹. کندوج[2] پیش مِرِ بزَه هکُرده بیحال (در کنار کندوج مرا چوب زد و بی‌حالم کرد)
kan - du - je - piŠ - me - re - ba - za - ha - kor - de - bi - hâl

۱۰. یِته خوش کی بدَ بام تاج خاتون سال (چه موقع به تاج خاتون بوس دادم؟)[3]
ye - ta - xuŠ - kay - ba - da - bâm - tâj - xâ - tu - ne - sâl

۱۱. اشکانی ما ر بَزه با چوبِ خرما (اشکانی مرا با چوبه خرما زد)
aŠ - kâ - ni - mâ - re - ba - zā - bâ - Ĉu - be - xor - mâ

دو ریتم دیگر از آهنگ اشکانی که نت آن توسط آقای علی منتظری نوشته شده است:
اشکانی مره بز موحال ندارم
از چوب اشکانی باکی ندارم
(اشکانی مرا زد من حال ندارم، از چوب اشکانی هیچ ترس ندارم)

---

۱. اشکور در دوران گذشته جزء مناطق تنکابن بود که اکنون جزء مناطق رامسر محسوب می‌شود.
۲. مکانی چوبی برای گذاشتن شالی
۳. خواهر اشکانی

aŠ - ka - ni - me - rə - ba - za - mu - hâl - ne - da - rom -

az - Ĉu - be - aŠ - kâ - ni - ba - ki - na - da - rom

موخَنه بخونم اَوآز ندارم، اَوآز ندارُم (می‌خواهم بخوانم، آواز ندارم)

mu - xa - nə - ba - xu - nom - avâz - na - da - rom

اشکانی مره بزِ با چوب لها

کندوج پیش مره بزه کرده بیحال (اشکانی مرا با چوب لها زد[1] در نزدیکی کندوج مرا بی‌حال کرد)

aŠ - kâ - ni - me - rə - ba - za - bâ - Ĉu - be - le - hâ - kan - du - je - piŠ - me - rə - ba - za - ha - kor - də - bi - hâl

بال بگردن[2] بشییم سه زار گردن، سه زار گردن، سه زار گردن (دست در گردن (منظور شکستگی دست که با وسیله‌ای به گردن می‌آویزند) به منطقه سه هزار رفتم (سه هزار منطقه کوهستانی در تنکابن)

bâl - be - gar - den - ba - Ši - yam - sə - zâ - re - gar - den

یتهَ خوش، کی هدم تاج خاتون سال مون خنه چه کنم، دختر دهدار

(چه موقعی بوسه به تاج خاتون دادم، من می‌خواهم دختر ده‌دار را چه کنم)

ye - tā - xuŠ - key - ha - dam - tâj - xâ - tu - ne - sâl

mun - xa - nə - Ĉə - ko - nom - dox - ta - re - deh - dâr

اشکانی مره بز با چوب توسا، مون و نه ببرم دختر موسی (اشکانی مرا با چوب توسکا زد، من می‌خوام عروسی کنم با دختر موسی)

aŠ - kâ - ni - me - rə - ba - za - bâ - Ĉu - be - tu - sâ

mun - va - nə - ba - bo - rom - dox - ta - re - mu - sâ

---

1 . lihâ: لیها یا لفا lefâ یا لهاlehâ

وسیله چوبی کشاورزی شبیه چنگال که کاه را با آن جمع می‌کنند و به صورت ریسه درمی‌آورند. بعضی از دوشاخه و عده‌ای از سه شاخه آن استفاده می‌کنند.

۲ . عده‌ای بر این عقیده‌اند که بال به گردن، یعنی دست در گردن فردی یا شخصی قرار دادن.



تبرستان www.tabarestan.info

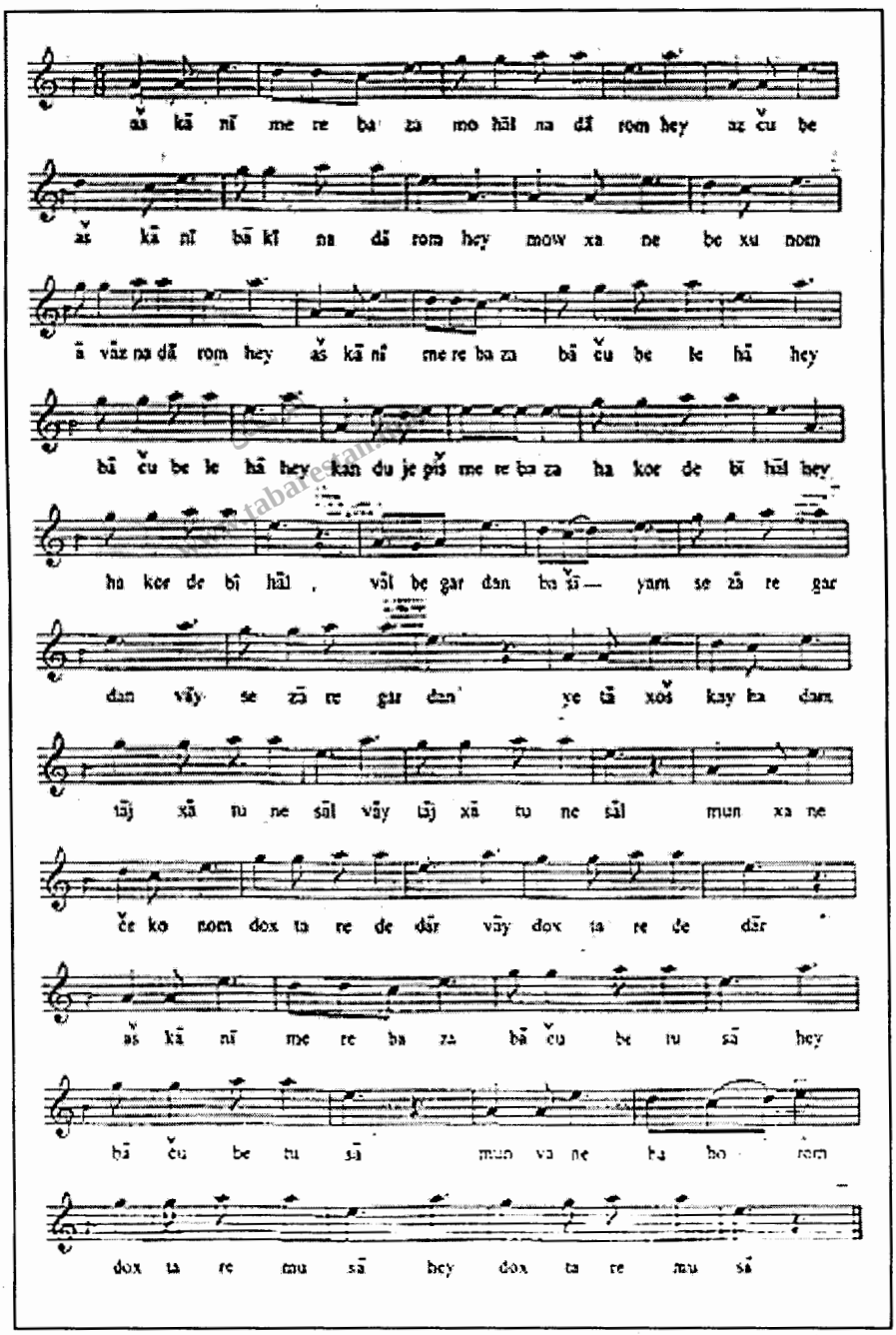
aš kā nī me re ba za mo hāl na dā rom hey az ču be
aš kā nī bā kī na dā rom hey mow xa ne be xu nom
ā vāz na dā rom hey aš kā nī me re ba za bā ču be le hā hey
bā ču be le hā hey kān du je piš me re ba za ha koe de bī hāl hey
ha koe de bī hāl , vāl be gar dan ba šā — yam se zā re gar
dan vāy se zā re gar dan ye tā xoš kay ba dam
tāj xā tu ne sāl vāy tāj xā tu ne sāl mun xa ne
če ko nom dox ta re de dār vāy dox ta re de dār
aš kā nī me re ba za bā ču be tu sā hey
bā ču be tu sā mun va ne ba ho rom
dox ta re mu sā hey dox ta re mu sā

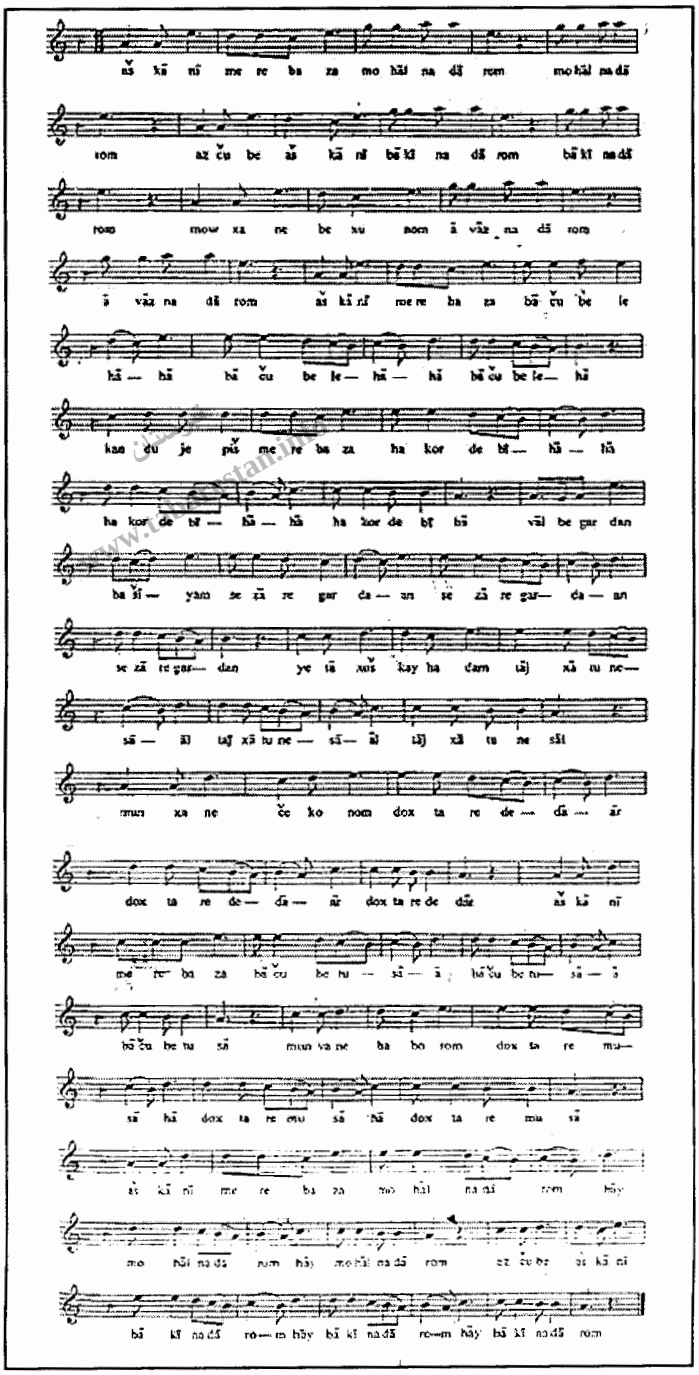
āš kā nī me re ba za mo hāl na dā rom mo hāl na dā
rom az ču be āš kā nī bā kī na dā rom bā kī na dā
rom mow xa ne be xu aom ā vāz na dā rom
ā vāz na dā rom āš kā nī me re ba za bā ču be le
hā — hā hā ču be le — hā — hā hā ču be le — hā
kan du je pāš me re ba za ha kor de bī — hā — hā
ha kor de bī — hā — hā ha kor de bī hā vāl be gar dan
ba šī — yam se zā re gar da — an se zā re gar — da — an
se zā re gar — dan ye tā xoš kay ha čam tāj xā tu ne —
sā — ā tāj xā tu ne — sā — ā tāj xā tu ne sāt
mun xa ne čc ko nom dox ta re de — dā — ār
dox ta re de — dā — ār dox ta re de dāz āš kā nī
me re ba za bā čū be tu — sā — ā bā čū be tu — sā — ā
bā čū be tu sā mun va ne ba bo rom dox ta re mu —
sā hā dox ta re mu sā hā dox ta re mu sā
āš kā nī me re ba za mo hāl na dā rom hāy
mo hāl na dā rom hāy mo hāl na dā rom az čū be āš kā nī
bā kī na dā ro — m hāy bā kī na dā ro — m hāy bā kī na dā rom

### ۱۶. اشک‌ریزان

سر راهان بنیشتم مانه مانه (سر راه تو ماه به ماه نشستم)

Sa - re - râ - hân - ba - niŠ - tom - mâ - nə - mâ - nə

اشک حسرت بریزم دانه‌دانه (اشک حسرت ریختم دانه به دانه)

aŠ - ke - has - rat - ba - ri - zom - dâ - nə - dâ - nə

همه گونن چرا تو اشک ریزی (همه می‌گویند چرا تو اشک می‌ریزی)

ha - mə - gu - nan - Ĉe - râ - tu - aŠk - ri - zi

اشک ریزم که یارم شد روانه (از آن اشک می‌ریزم که یارم روانه شد)

aŠk - ri - zam - kə - yâ - ram - Šod - ra - vâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

### ۱۷. اگه الله می‌یارِه

اگه الله می‌یارِه هیچ غمی نیهَ (اگر الله یار من است هیچ غمی نیست)

agə - al - lâ - mi - yâ - rə - hiĉ - qa - mi - ni - yā

اگه دشمن هزاره هیچ غمی نیهَ (اگر دشمن هزار است هیچ غمی نیست)

agə - doŠ - man - he - zâ - rə - hiĉ - qa - mi - ni - yā

اگه شمشیر بواره مثه باران (اگر شمشیر ببارد مانند باران)

agə - Šam - Šir - be - vâ - rə - me - sə - bâ - rân -

پناه پروردگاره دِ هیچ غمی نیه (در پناه پروردگار هستم هیچ غمی نیست)

pe - nâ - par - var - de - gâ - rə - de - hiĉ - qa - mi - ni - yā

### ۱۸. در CD خوانده شده (اَلا دختر تی نامِ)

**گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی**

۱. جان آی: اَلا دختر تی نام مرَم ندانُم ـ

۲. تی نامَک مر بَگو آ موترهَ دُخانُم (جان ای دختر نام تو را نمی‌دانم ـ نام تو را به من بگو تا تو را صدا کنم)

jân - ây - alâ - dox - tar - ti - nâ - me - ma - ram - na - dâ - nom

ti - nâ - ma - ke - me - re - ba - gu - â - mu - te - re - do - xâ - nom

۳. تی نامَی مر بگو آ ملاسکینه ـ

۴. یه بال تی گَردنا یه بال تی سینه

نام تو را به من بگو ملاسکینه (یک دست در گردن تو هست)

ti - nâ - may - me - re - ba - gu- â - mo - lâ - se - ki - nə

yə - bâl - ti - gar - da - nâ - yə - bâl - ti - si - nə

۳. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ مَلمَله شِلوار دکانی با زمی جانی (باز جان من هستی ـ شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

mal - ma - lə - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۴. را شینی غمزه کانی باز می‌جانی ـ امَره مَحال نُکانی باز می‌جانی

(راه می‌روی کرشمه می‌کنی ـ به من توجه نمی‌کنی باز جان من هستی)

râ - Ši - ni - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

www.tabarestan.info تبرستان

## ۱۹. اَلاله من

سَرِ کوی بلنداَلاله من (سر کوه بلند لاله من)

sa - re - ku - ye - ba - la - nd - alâ- lə - man

مگر یار نیشناونی آناله مُن (ای یار مگر ناله من را نمی‌شنوی)

ma - gar - yâr - niŠ - nâ - ve - ni - anâ - lə - mon

آناله مُنِ از کو در آمد (ناله من از کوه درآمد)

anâ - lə - mon - az - ku - dar - âmad

سِنگین دل یار من رحمت نیامد (اما دل سنگی [بدون عطوفت] یار من به رحمت نیامد)

Sen - gin - de - le - yâ - re - mon - rah - mat - na - yâ - mad

## ۲۰. امارت بساتُم

لب دریا اَمارت بُساتم مُن (کنار دریا ساختمانی را ساختم)

la - be - dar - yâ - emâ - rat - bo - sâ - tam - mon

ببین چه زار و زَمت بُساتم مُن (نگاه کن که با چه زحمت و زاری آن را ساختم)

ba - bin - ĉə - zâ - ru - za - mat - bo - sâ - tom - mon

همون از خاطر یک لات و بی‌بند (همه را ازخاطر یک آدم بی‌بند و بار)

ha - mon - az - xâ - te - re - yek - lâ - tu - bi - ba - nd

ببین چه خار و زاری بُساتُم مُن (نگاه کن با چه خار و زاری آن را ساختم)

ba - bin - ĉə - xâ - ru - zâ - ri - bo - sâ - tom - mon

**۲۱. در CD خوانده شده (امیرالمومنین)**

۱. گوت آی: سر کوی بلند ایوان من شو ـ امیرالمومنین مهمان من شو

(گفت آی بالای کوه بلند ایوان من بشو ـ امیرالمومنین مهمان من بشو)

gut - ây - sa - re - ku - ye - ba - la - nd - ey - vâ - ne - man - Šu

amir - al - mu - me - nin - meh - mâ - ne - man - Šu

۲. امیرالمومنین می‌دردِ دوا کُن ـ مَنا در قسمت کربُبَلا کُن

(امیرالمومنین درد مرا دوا کن ـ قسمت مرا در کربلا قرار بده)

amir - al - mu - me - nin - mi - dar - de - da - vâ - kon

ma - nâ - dar - qes - ma - te - kar - bo - ba - lâ - kon

۳. امیرالمومنین یا شاه مردان ـ دله ناشاد ما را شادِ گردان

(امیرالمومنین یا شاه مردان دل غمگین ما را شاد کن)

amir - al - mu - me - nin - yâ - Šâ - mar - dân -

de - le - nâ - Šâ - de - mâ - râ - Šâ - de - gar - dân

در کتاب خوچکو ترانه ۱۲۱ نوشته شده:

سر کوهی بشوم فریاد کردم امیرالمومنین را یاد کردم

امیرالمومنین یا شاه مردان

دلی ناشاد دارم شاد گردان (خوچکو: ۹۴)

مهدی مهدوی این شعر را در مقاله روایتی از داستان نجما بدین صورت نوشته:

امیرالمومنین یا شاه مردان دل ناشاد ما را شاد گردون

بیا اسب سمن یالت ببوسم

برای گردنت طوقی بسازم

اگه امشب مره با یار رسانی چهار نعل تو را فیروزه سازم (مهدی مهدوی، ۱۳۸۱: ۱۳۴)

**۲۲. در CD خوانده شده (انار ترش و شیرین)**

۱. انار ترش و شیرین لبخند داری ـ اگهَ یارِ مَنی هر شب بیایی

(انار ترش و شیرین لبخند داری ـ اگهَ تو یار من هستی هر شب می‌آیی)

anâr - tor - Še - Ši - rin - lab - xa - nd - dâ - ri

agā - yâ - re - ma - ni - har - Šab - bi - yâ - ēi

۲. بگو سَگَی لابش کُنه مه اَداش نُدانهَ بگو مُن سایِلَم مَجد کُدامهَ

(بگو: سگ پارس می‌کند، برادر من نمی‌داند ـ بگو: گدا هستم مسجد کجا است)

bo - gu - Sa - gay - lâ - beŠ - ko - nə - mə - adâ - Š - no - dâ - nā

bo - gu - mon - sâ - ye - lam - ma - jed - ko - dâ - mā

۳. ای خدا ای امان حالِ گردِن کیجا سَرا بَنه می‌بالِ گردِن

(ای خدا و ای امان، با دوستی و علاقه دست در شانه و گردن یکدیگر بگذاریم ـ ای دختر سرت را بگذار در شانه من)

ay - xo - dâ - ay - amân - hâ - le - gar - den

ki - jâ - sa - râ - ba - nə - mi - bâ - le - gar - den

تبرستان www.tabarestan.info

### ۲۳. انار دارا

انار دارا خیار دارا، مه عزیز جان (درخت انار، درخت خیار؟ عزیز من)

anâr - dârâ - xi - yâr -dârâ - mə - az - iz - jân

تابستان دشت گرفتارِ مه عزیز جان (عزیز من در هنگام تابستان در دشت گرفتار است)

t â - bes - tân - da - Št - ge - ref - târ - mə - az - iz - jân

هر که چشم دَبه مه عزیز جان (هر که چشمش به دنبال عزیز من باشد)

har - kə - Če - Šm - da - bə - mə - az - iz - jân

پاییز مریض ببو بمیره بهار (پاییز مریض شود و بهار بمیرد)

pâ - ēz - ma - riz - ba - bu - ba - mi - rə - ba - hâr

### ۲۴. آهنگ انار داری

انار داری دره اون جیرجیره (درخت انار در آن پایین است)

anâr - d â - ray - da - rə - own - jir - ji - rə

پدرسوخته دَتر چندی خوجیره (دختر پدرسوخته چقدر خوب است)

pa - dar - sux - tə - da - tar - Čan - di - xu - ji - rə

کیجا وَگرد مِره نیا کُن (دختر برمی‌گردد مرا نگاه می‌کند)

ki - j â - va - gr - de - me - re - ni - y â - ko - ne

هر وخت تره وینُم می‌دل گیره (هر وقت تو را می‌بینم دل من می‌گیرد)

har - va - xt - te - rə - vi - nom - mi - del - gi - rə

**۲۵. در CD خوانده شده (اناره قاچمو دِنی می‌یارَی)**

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

۱. گوته آخ: اناره قاچمو دِنی می‌یارَی ـ الهی مُن بمیرُم تو بمانی

(یار من قاچ انار را می‌دهد ـ الهی من بمیرم تو بمانی)

gu - tə - âx - anâ - rə - qâ - Ĉe - mu - de - nay - mi - yâ - ray

elâ - hi - mon - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

۲. رَسیده سِنجد و دِنی می‌یاری ـ الهی مَنم بمیرُم تو بمانی (یار من، سنجد رسیده را می‌دهد، الهی من بمیرم تو بمانی)

ra - si - də - sen - jed - u - de - nay - mi - yâ - ray

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - t â - be - m â - ni

۳. همه تَشنهَ لَبن شِنَن به دریا ـ

آب سر چشمه ماندنه می‌یاری

(همه تشنه لب هستند به لب دریا می‌روند ـ آب سرچشمه برای یار من می‌ماند)

ha - mə - teŠ - nā - la - ban - Še - nan - bə - dar - y â

âbe - sar - ĈeŠ - mə - mân - da - nə - mi - y â - ray

۴. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ مَلمَل شلوار دکانی با زمی جانی

(جان من هستی ـ شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

mal - male - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۵. امره مَحال نَکانی (مرا توجه نمی‌کنی)

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۶. آی می‌جان سید مُترم ـ

مو تی مارِ نوکرم (ریتم دوبار)

(آی جان من سید محترم ـ من نوکر مادر تو هستم)

ây - mi - jân - se - yd - mo - ta - ram

mu - ti - mâ - re - nu - ka - ram

www.tabarestan.info تبرستان

### ۲۶. انگشترم

ستاره آسمان نقش زمینه (ستارهٔ آسمان نقش زمین است)

Se - tâ - rə - âse - mân - naq - Šə - za - mi - nə

خودم انگشترم یارم نگینه (خودم انگشتر هستم و یار من نگین است)

xu - dam - an - guŠ - ta - ram - y â - ram - ne - gi - nə

خودم انگشترم یارم فیروزه (خودم انگشتر هستم و یارم فیروزه است)

xu - dam - an - guŠ - ta - ram - ya - ram - fi - ru - zə

بیا می‌ور بنیش دنیا دو روزه (بیا پیش من بیشین دنیا دو روز است)

bi - yâ - mi - var - ba - niŠ - don - yâ - du - ru - zə

www.tabarestan.info تبرستان

### ۲۷. اولادناجور

هفت تا بار پول داشته بوی (هزار بار از پول داشته باشی)

hf - tâ - bâ - rə - pol - dâŠ - tə - buy

صد تا گوسفند بور داشته بوی (بور تقریباً طلایی، بین قرمز و سفید ـ صد تا گوسفند داشته باشی)

Sad - tâ - gu - sen - de - bur - dâŠ - tə - buy

اولاد ناجور داشته بوی (اولاد ناجور داشته باشی)

ow - lâ - de - nâ - jur - dâŠ - tə - buy

یا زن کور داشته بوی (یا زن کور داشته باشی)

Yâ - ze - ne - kur - dâŠ - tə - buy

عین اجاق کور داشته بوی (مانند این است که اجاق کور داشته باشی)

ay - ne - ow - jâ - qe - kur - dâŠ - tə - buy

### ۲۸. ایشله

این آهنگ در مناطق گیلان خوانده می‌شود که شعر تنکابنی با آن اشعار تفاوت دارد، فقط چند خط از این شعر شبیه اشعار گیلانی می‌باشد که با همان ریتم از قدیم‌الایام خوانده می‌شد.

۱. ایشله ایشله خوشی ـ ایشله ـ همیشه خوشحالی خوشی ـ ایشله

(ایشاالله خوش باشه، همیشه خوشحالی خوش است)

ei - Ša - lə - ei - Ša - lə - xu - Šay - ei - Ša - lə

ha - mi - Šə - xuŠ - hâ - li - xu - Šay - ei - Ša - lə

۲. نامزدبازی امشب خوشه، ایشله (امشب نامزدبازی خوش است)

nâm - zed - bâ - zi - em - Šab - xu - Šə - ei - Ša - lə

۳. کی بکشه کی نکشه، ایشله (کی بکشد چه کسی نکشد)

ki - ba - ke - Šə - ki - na - ka - Šə - ei - Ša - lə

۴. تنباکوی شیراز بکشه ـ ایشله ـ می جان اَبا بکشه ایشله (جان اَبای من بکشد)

mi - jâ - ne - abâ - ba - ke - Šə - ei - Ša - lə

۵. یه نسل ایلات بکشه، ایشله (نسل ایلیات بکشد)

yə - nas - le - ei - lât - ba - ke - Šə - ei - Ša - lə

۶. دیروز بوشام دریا کنار، ایشله (دیروز به کنار دریا رفتم)

di - ruz - bu - Šâm - dar - yâ - ke - nâr - ei - Ša - lə

۷. آب دریا پنجه زنه[1]، ایشله (آب دریا موج می‌زد)

âbe - dar - yâ - pan - jə - za - nə - ei - Ša - lə

۸. امروز نزا فردازنه، ایشله (امروز نزند فردا می‌زند)

em - ruz - na - zâ - far - dâ - za - nə - ei - Ša - lə

۹. همه گیره یه جا زنه، ایشله (همه را می‌گیرد یک دفعه می‌زند)

ha - mə - gi - rə - yə - jâ - za - nə - ei - Ša - lə

۱۰. ای کیجا تو می‌بهار تولوم[2]، ایشله (ای دختر تو گوساله بهار من هستی)

ay - ki - jâ - tu - mi - ba - hâ - re - tu - lum - ei - Ša - lə

۱۱. این دیم بِشوم اون دیم بِپَرُم ایشله (این سو می‌روم آن طرف می‌پرم)

In - dim - be - Šom - own - dim - be - pa - rom - ei - Ša - lə

۱۲. کیجا مِره حال هُکرده، ایشله (دختر به من خودی نشان داد)

ki - jâ - me - rə - hâl - ha - kor - də -

---

۱. به جای پنجه زنه از پَندُم زنه pan- dom- za - nə هم در شعر استفاده می‌شود به معنای آب دریا بالا می‌آید. پاینده لنگرودی در مورد پندم زنن چنین نوشته است:
آب بالا می‌آید مد رودخانه و دریا ـ هنگام مد آب در مصب به رود فشار می‌آورد و ایجاد امواج و بالا آمدن آب می‌کند و آن را پَندُم گویند (فرهنگ گیل و دیلم: ۳۶۴).

۲. تولوم tulum یا تلوم tolum: از دو سال تا دو سال و نیم را نامند. آمادگی تولم برای جفت‌گیری را وش vaš یا فل fal، و تولومی را که آبستن شود گوک دبون ـ gowk - dabun گویند.

۱۳. می‌حواس پرت هکُرده، ایشله (حواس مرا پرت کرد)

mi - ha - vâ - se - pa - rt - ha - kor - də

۱۴. کیجا یه قاتق هکُرد ه، ایشله (دختر برای من غذایی درست کرد)

ki - jâ - yə - qâ - toq - ha - kor - də - ei - Ša - lə

۱۵. اخلات بزه تُند هکُرده، ایشله (فلفل ریخت تندش کرد)

ax - lât - ba - za - to - nd - ha - kor - də - ei - Ša - lə

۱۶. زرجوبه بَزَ زرد هَکُرده، ایشله (زرد چوبه ریخت زردش کرد)

zar - jo - bə - ba - za - za - rd - ha - kor - də - ei - Ša - lə

۱۷. دارچین بَزَ عطر هَکُرده، ایشله (دارچین ریخت عطر کرد)

dâr - Ĉin - ba - za - atr - ha - kor - də - ei - Ša - lə

۱۸. امره هدهَ دل هَکُرده، ایشله (به ما داد و دل را به دست آورد)

ame - rə - ha - dā - del - ha - kor - də - ei - Ša - lə

۱۹. کیجا گله، ایشله (دختر گُل است)

ki - ja - go - le - ei - Ša - lə

۲۰. جان دله ایشله (جانه دل است)

jâ - he - dlə - ei -Ša - lə

۲۱. کیجا بوشا کوماچ[1] خانه ایشله (دختر به مکان پختن نان رفت)

ki - j- âbu - Šâ - ku - mâĈ - xâ -nə - ei - Ša - lə

۲۲. دورِ کوماچ لاچ کانه ایشله (دور نان کوماچ را می‌کند)

du - re - ku - mâ - Ĉe - lâĈ - kâ - nə - ei - Ša - lə

۲۳. امره بینه کین پاچ کانه ایشله (ما را دید قِری داد و کرشمه‌ای کرد و ادا درآورد)

ame - rə - bi - nə- kin- pâĈ - kâ - nə - ei - Ša - lə

۲۴. ای کیجا تی ماری بَمیره ایشله (ای دختر مادرت بمیرد)

ay - ki - jâ - ti - mâ - ray - ba - mi - rə - ei - Ša - lə

---

۱. کوماچ: طریقه درست نمودن نان کوماچ به این طریق بود که سر ماست معروف به ماس سر mâse - sar را با آرد و مواد دیگر مخلوط می‌کردند تا به صورت خمیر درمی‌آمد بعد آن را در ظرفی مسی به نام کوماچ بیج ku - ma Ĉ - bij قرار می‌دادند و روی ظرف را کاملا می‌بستند. سپس بر روی آن ذغال داغ می‌گذاشتند و زیر آن را آتش می‌کردند که نان کوماچ پس از مدتی آماده می‌شد.
ییلاق‌نشین‌ها در زمان کوچ به قشلاق یا گیلان که منظور تنکابن قدیم بود، برای بستگان و همسایگان خود نان کوماچ را به عنوان هدیه می‌دادند و متقابلاً در ازای آن هدیه‌ای دریافت می‌کردند.

۲۵. می دلِ قراری بَگیره ایشله (تا دل ما آرام بگیرد)

mi - de - le - qa - râ - ray - ba - gi - rə - ei - Ša - lə

۲۶. ایشله ایشله خوشه ایشله (ایشاالله خوش باشه)

ei - Ša - lə - ei - Ša - lə - xu - Šə - ei - Ša - lə -

۲۷. نامزدبازی امشب خوشه ایشله (امشب نامزدبازی خوش است)

nâm - zed - bâ - zi - em - Šab - xu - Šə - ei - Ša - lə

## ب

تبرستان www.tabarestan.info

**۲۹. در CD خوانده شده (باد پریشان (غریبی)**

۱. گوتی:

بَزِن باداآی بَزِن بادیا پریشان ـ گوتَی: ای عزیز جان می‌پیغام ببَر تا لاکتراشان[1]

(گفت: ای باد پریشان وزیدن آغاز کن ـ گفت: ای عزیز پیغام مرا تا لاکتراشان برسان)

gu - tay - ba - zen - bâ - dâ - ây - ba - zen - bâ - di - yâ - pa - ri - Šân

gu - tay - ây - az - iz - jân - mi - pey - qâm - ba - bor - tâ - lâk - te - râ - Šân

۲. گوت بزَن زانَی بَگو آ دریا دِلی یا مُن (گفت: زانو بزن و بگو وسعت و تحمل قلب مرا)

gut - ba - zan - zân - nay - ba - gu - â- dar - yâ - de - li - yâ - mon

عده‌ای می‌خوانند: «بگو دَردِ دِلِی مُن»

**امان از اَی غریبی**

amân - az - qa - ri - bi

**۳۰. باغ**

الا دختر دو چشم زاغ دارنی ـ سبد در دست که میل باغ داری (ای دختر دو چشم زاغ (آبی) داری، سبد در دست و میل کردی که به باغ بروی)

elâ -dox - tar - du - ĉoš - me - zâq - dâr - ni -

sa - bad - dar - da - st - kə - mey - le - bâq - dâr - ni

سبد در دست که میل باغ کن ـ سرم بشکن دردم دوا کن (سبد در دست به سوی باغ

---

۱. منطقه‌ای کوهستانی گلیجان در شهرستان تنکابن.

برو، سرم را بشکن؛ اما دردم را دوا کن)

sa - bad - dar - da - st - kə - mey - le - bâq - kon -

sa - ram - beš - kan - dar - dam - da - vâ - kon

در کتاب پهلوان در بخش دوبیتی‌ها و ترانه‌ها (کیجاجان‌ها):

سبد بر دست و میل باغ دارنی نوشته شده (پهلوان: ۴۲۳)

**۳۱. باغ مریم**

ریز ریحان بکاشتم باغ مریم (در باغ مریم ریحان ریزرا کاشتم)

ri - ze - rey - hân - be - kâŠ - tom - bâ - qe - mar - yam

شبا روز ناله زَنم داغ مریم (شبانه روز ناله می‌کنم از داغ مریم)

Ša - bâ - ruz - nâ - lə - za - nam - dâ - qe - mar - yam

یا مریم بَفروشین[بَروشین] من بهینم (یا مریم را بفروشین تا من آن را بخرم)

yâ - mar - ya - me - ba - fo - ru - Šin - man - ba - hi - nam

یا اون تِران بذر کُنین مو نَینَم (یا آن را در تهران بذر بکنین تا من نبینم)

yâ - ow - ne - te - rân - ba - zr - ko - nin - mu - nay - nam

عده‌ای می‌خوانند: یا اونِ تِران بدَرین تامونینَم (یا او را در تهران نگاه دارید تا من او را نبینم)

**۳۲. باغ میانه**

(گوشواره: لاکو دانه)

لاکو به معنای دختر است و در شرق و غرب گیلان به آن «لاکو دانه» هم می‌گویند و... (پاینده لنگرودی: ۳۵۵)

استاد فریدون نوزاد بر این عقیده است که «لاکودانه» یا «لاکو دونه» را معنای دختر نازنین یکی یک دانه. و«لاکودَنه» هم به معنای دختر می‌داند را می‌دهد.[۱]

محمود پاینده لاکودونه را معروف به «بیجار پَس خوُنگی»یا نوع آوازخوانی «بیجار پس»، عنوان کرده است (فرهنگ گیل و دیلم: ۷۱۹)

۱. چپر پوشتا بوَمی باغ میانه ـ لاکو دانه لاکو دانه) از پشت حصار چوبی باغ به درون باغ آمدی، دختر نازنین و یکی یک دانه)

---

۱. گفت‌وگوی شخصی نویسنده با استاد گرانقدر

Ĉa - par - poŠ - tâ - bu - may - bâ - qe - mi - yâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۲. یواش‌یواش با شام زن ماره خانه ـ لاکو دانه لاکو دانه (یواش‌یواش به خانه مادرزن رفتم، دختر نازنین و یکی یک دانه)

ya - vâŠ - ya - vâŠ - bâ - Šâm - zen - mâ - re - xâ - nə -
lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۳. زن مارهِ ناخوشه نامزد هم دیوانه ـ لاکو دانه لاکو دانه (مادرزن بیمار و نامزد هم دیوانه شده بود، دختر نازنین و یکی یک دانه)

zen - mâ - rə - nâ - xu - Šə - nâm - zed - ham - di - vâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ -
ku - dâ - nə

تبرستان www.tabarestan.info

۴. الهی تش بگیره، زن مار تی جان هلاکو دانه لاکو دانه (الهی مادرزن آتش بگیری، دختر نازنین و یکی یک دانه)

elâ - hi - taŠ - ba - gi - rə - zen - mâr - ti - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۵. چره کم بیردی تی قوشالانه (قوشانه) لاکو دانه لاکو دانه (چرا دار و دسته و فامیل (لشکر) را کم آوردی، دختر نازنین و یکی یک دانه)

Ĉe - rə - kam - bi - yar - di - ti - qu - Šâ - lâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

**۳۳. بال خانی نشینُم (شماره اول)**

بال خانی نشینُم یاد تو آنه (بالای خانه نشستم به یادت می‌افتم)

bâl - xâ - nay - ni - Ši - nom - yâ - de - tu - ânə

رختخاب بِینُم یاد تو آنه (رختخواب را می‌بینم به یادت می‌افتم)

rax - te - xâb - bey - nom - yâ - de - tu - ânə

رختخاب بِینُم دسته به دسته (رختخواب‌ها می‌بینم) [یا دسته دسته رختخواب را می‌بینم]

rax - te - xâ - be - bi - nom - das - tə - bə - das - tə

لَنت بر آن کسی بی تو بَخُسبه (بَخُسه) (لعنت بر کسی که بی تو بخوابد)

La - nat - bar - ân - ka - si - bi - tu - ba - xus - bə

**۳۴. بالاخانی نیشتُم (شماره دو)**

ـ بالاخانی نیشتُم یادِ تو هانه (در اتاق بالایی نشستم بهیاد تو می‌افتم)

bâ - lâ - xâ - nay - niŠ - tom - yâ - de - tu - hâ - nə

رختخابی بَنَم یادِ تو هانه (رختخواب گذاشتم یا تو می‌افتم)

rax - te - xâ - bay - ba - nam - yâ - de - tu - hâ -nə

رختخاب بنم دَشتی به دَشتی (رختخواب‌ها را پهن کردم)

rax - te - xâb - ba - nam - daŠ - tay - bə - daŠ - tay

لَنت بر آن کس بی تو بَخُسبی (بَخُسه) (لعنت بر آن کسی که بی تو بخوابد)

La - nat - bar - ân - kas - bi - tu - ba - xus - bay

**۳۵. بالا خانی نیشتُم (شماره سه)**

(شبیه آهنگ‌های ۳۳ و ۳۴، فقط واژه‌ها عوض شده است)

بالا خانی نیشتم یاد تو هَنه (در اتاق بالایی نشستم یاد تو می‌افتم)

bâ - lâ - xâ - nay - niŠ - tam - yâ - de - tu - ha - nə

رختخاب بِنکتَم یاد توهَنه (رختخواب گذاشتم یاد تو می‌افتم)

rax - te - xâb - ben- ga - tam - yâ - de - tu - ha - nə

رختخاب دسته به دسته (رختخواب گوناگون)

rax - te - xâb - das -tə- bə - das - tə

لَنت بر آن کسی بی تو بَخوسه (بَخُسه) (لعنت بر کسی که بی تو بخوابد)

La - nat - bar - ka - si - bi - tu - ba - xu - sə

**۳۶. بالا خانی نیشتی**

بالا خانی نیشتی سر می‌تراشی (بالای خانه نشستی سر می‌تراشی)

bâ - lâ - xâ - nay - niŠ - ti - sar - mi - ta - râ - Ši

بلورِ گردنا لونگ قُماشی (گردن بلوری و لونگ قماشی)

be - lur - gar - de - nâ - lun - qe - qo - mâ - Ši

الهی بمیره دلاک ناشی (الهی سلمانی ناشی)

elâ - hi - ba - mi - rə - da - lâ - ke - nâ - Ši

زلف کاکل[1] بنَی ریش می‌تراشی (زلفت را کاکل گذاشتی (به صورت کاکل در آوردی) و ریش را می‌تراشی)

zol - fe - kâ - kel - ba - nay - riŠ - mi - ta - râ -Ši

---

۱. کاکُل: موهای بلند جلوی سر



www.tabarestan.info تبرستان

### ۳۷. ببافوم شال

ببافوم شال بدوزم من قدک را (شال را ببافم و قدک[1] را بدوزم)

be - bâ - fom - Šâl - be - du - zam - mon - qa - dak - râ

بنازم قدرت چرخ فلک را (قدرت چرخ فلک را بنازم)

be - nâ - zam - qod - ra - te - câr - xe - fa - lak - râ

بگردم آب دریا، سراسر (سراسر آب دریا را بگردم)

بشورم هر دو دست بی‌نمک را (هر دو دستی را که نمک ندارد بشورم)

### ۳۸. بجاران

بجاران، بجاران، بجاران ـ سرخ گل در بومه مرز[2] کناران (در زمین کشاورزی در کناره مَرز، گل سرخ روییده است)

be - jâ - rân - be - jâ - rân - be - jâ - ran

sor - xe - gol - dar - bu - mâ - mar - ze - ke - nâ - rân

قسم دنم جان براران ـ بشو و چه باگو، بیه زن مازان

(به جان برادرانت قسم می‌دهم برو به بچه[3] بگو بیاید پیش مادر زن)

qa - sam - da - nam - jâ - ne - be - râ - rân

bo - Šu - va - ĉə - bâ - gu - bi - yə - zen - mâ - rân

(نت از علی منتظری)

---

۱. قدک ـ شلواری بود که از پارچه ضخیم دوخته می‌شد و اکثر روستاییان آن را می‌پوشیدند.
قَ دَ) (ا.) جامهٔ کرباس رنگین ـ پارچه غیر ابریشمی ملون (معین،۱۳۸۲: ۱۸۶۵).
در مقاله «نگرشی بر وضعیت پوشاک در گیلان» دربارهٔ آن نوشته شده: «در قاسم‌آباد رودسر شلوار مردانه معروف به قدک دوخته می‌شد که بانوان پارچه آن را از نخ می‌بافتند» (تالش انسان‌دوست ـ فرحمند،۱۳۸۲: ۱۰).
۲. مرز marz: دیواره گلی کوچک برای جدا کردن زمین به چند قسمت و همچنین برای نگاه داشتن آب در درون زمین درست می‌شود.
۳. منظور نامزد است.

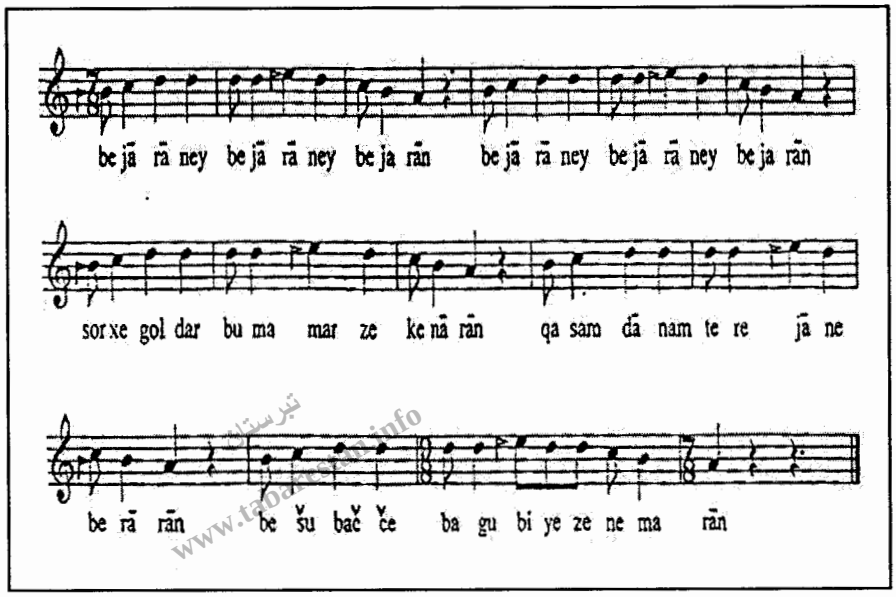


www.tabarestan.info تبرستان

### ۳۹. بجار سَر دَری

بجار سَر دَری، تره رز نگیره ـ می یاری کوچیکه، اندرز نگیره

(در زمین کشاورزی هستی تو را، رز نمی‌گیرد ـ یار من کوچک است پند نمی‌گیرد)

عده‌ای می‌خوانند: بجارِ سَر دَری تِره لَرز نگیره.

be - jâ - re - sar - da - ri - te - rə - raz - na - gi - rə

mi - yâ - ray - ku - Ĉi - kə - an - da - rz - na - gi - rə

هر کس، می یارک بغل بگیره ـ شام سر، تب بُکونه، سحر بمیره

(هر کس یار مرا در آغوش بگیرد ـ در سر شام تب بکند سحر بمیرد)

har - kas - mi - yâ - ra - ke - ba - qal - be - gi - rə

Šâ - me - sar - tab - bo - ku - nə - se - har - ba - mi - rə

### ۴۰. بِدم بلبل می‌خانه

با شام سرد و خانه (رفتم بر سر دو خانه‌ای)

bâ -Šâm - sa - re - du - xâ - nə

بِدم بلبل می‌خانه (دیدم بلبل می‌خواند)

be - dem - bol - bol - mi - xâ - nə

بگوتم ای بلبل دیوانه (گفتم ای بلبل دیوانه)

ba - gu - tam - ay - bol - bol - di - vâ - nə

بیه بشیم خانه (بیا برویم خانه)

bi - yə - be - Šim - xâ - nə

تی پِر باشا مدینه (پدرت رفته مدینه)

ti - per - bâ - Šâ - ma - di - nə

سر خاکِ سکینه (بر سر خاک سکینه)

Sa - re - xâ - ke - se - ki - nə

تبرستان
www.tabarestan.info

سکینه نور عینِ (سکینه نور عین است)

se - ki - nə - nu - re - ay - nə

دختر امام حسین (دختر امام حسین است)

dox - ta - re - emâm - ho - sey - ne

ای مرغ سبز و آبی (ای مرغ سبز و آبی)

ay - mor - qe - sa - bz - u - âbi

شَبَی کوجه خُسینی (شب کجا می‌خوابی)

Ša - bay - ku - jə - xo - say - ni

سَرِ قبر پیغمبر (بر سر خاک پیامبر)

Sa - re - qab - re - pay - qam - bar

صلوات بر پیغمبر (صلوات بر پیامبر)

Sal - vât - bar - pay - qam - bar

**۴۱. برنج سالاری**

برنج سالاری بونم تی دانی ـ تی مار زاما بونُم اگه بدانی

(برنج سالاری می‌شوم تو می‌دانی ـ داماد مادرت می‌شوم اگر بدانی)

be - ren - je - sa - lâ - ri - bu - nom - ti - dâ - ni

ti - mâ - re - zâ - mâ - bu - nom - agə - be - dâ - ni

داغ نالانم تی دانی ـ شو بی خاب بونم اگه بدانی

(نالانم تو می‌دانی شب بی‌خواب می‌شوم تو می‌دانی)

dâ - qe - nâ - lâ - nom - ti - dâ - ni - Šu - bi - xâb - bu - nom - agə - be - dâ - ni

تی مار، زاما بونُم، اگه بدانی  قلندر بونُم اگه بدانی

(داماد مادرت می‌شوم اگر بدانی، قلندر می‌شوم، اگر بدانی)

ti - mâ - re - zâ - mâ - bo - num - agə - be - dâ - ni

qa - lan - dar - bu - nom - agə - be - dâ - ni

در دوران گذشته انواع برنجی که در تنکابن کاشت می‌شد، بر حسب مرغوبیت به مولایی، صدری، چمپا تقسیم می‌شدندکه نوعی از آن‌ها را «برنج سرد» و نوع دیگر را «برنج گرم» می‌گفتند، که فرق آن‌ها در طول مدت تبدیل یافتن به محصول مورد نظر بود. مدتی که کشاورز صرف به دست آوردن محصول برنج سرد انجام می‌داد نسبت به برنج گرم بیشتر بود

برنج سالاری که در این ترانه ازآن یاد شده، از لحاظ کیفیت با دم سیاه در یک ردیف قرار داشتند از نوع برنج سرد و انتهای شالی آن تیز بود که می‌گفتند: دارای دازه dâzə (داس یا دازه‌دار) است همچنین در بعضی از ترانه‌ها، مردم هر محله یا منطقه برحسب ذوق و علاقه خود نسبت به نوع برنج و بخشی از زمین که کاشت در آنجا انجام می‌شود، نام‌های آن را یاد می‌کنند. (رجوع به ش:۷۲ و ۲۹۳)

www.tabarestan.info تبرستان

**۴۲. بزم خال تی لبانه لاکو دانه**

۱. آی: چی جور خالِ ـ تو تی لبان بزَبی (آی چی جور خال به لبانت زده بودی)

ây - Či - jur - xâl - tu - ti - la - bân - ba - za - bi

۲. می امَره گب نزَ بی (با من حرف نزده بودی)

mi - am - rə - gab - na - za - bi

۳. آی بزم خال تی لبانه ـ لاکودانه لاکو دانه (خال به لبانت زده بودم، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ây - ba - zam - xâl - ti - la - bâ - nə - lâ - ku- dâ - nə- lâ - ku - d- â nə

۴. آی سه روز و سه شب تو بَرکت لَب نَزه بی لاکودانه لاکودانه (سه روز و سه شب به غذا[ نان] لب نزده بودی ـ دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ây - sə - ruz - u - sə - Šab - tu - bar - kat - lab - na - zə - bi -

lâ - ku -dâ - nə- lâ - ku - dâ - nə

۵.مُن بَزم خال تی لبانه لاکو دانه لاکو دانه (من لبت را بوسیدم دختر نازنین و یکی و یک دانه)

mon - ba - zam - xâl - ti - la- b â - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku -dâ - nə

۶. می جانه لاکو دانه لاکودانه (دختر نازنین و یکی و یک دانه، جان من است)

mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۷. الهی قرآن بکونه [هَکنه] تی مار، دیوانه لاکودانه لاکو دانه (الهی قرآن مادرت را دیوانه کند ـ دختر نازنین و یکی و یک دانه)

elâ - hi - qor - ân - bo - ke - nə - ti - mâ - re - di - vâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۸. لاکودانه لاکو دانه لاکودانه لاکو دانه (دختر نازنین و یکی و یک دانه)

lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۹. چرا جواب ندَنی می‌قاصدانه لاکودانه لاکو دانه لاکودانه لاکو دانه (چرا جواب قاصدهای مرا نداده بودی ـ دختر نازنین و یکی و یک دانه)

Ĉe - râ - ja - vâb - na - da - ni - mi - qâ - se - dâ - nə -

lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

### ۴۳. بزن بادا

ـ بزن بادا، بزن بادا، اوواری تو بابای گیلی، من اشکوری (اشکواری)

(بزن بادا، بزن باد، اونوری، تو گیلانی هستی، من اشکوری[1]

be - zan - bâ - dâ - be - zan - bâ - dâ - ow - vâ - ri

tu - bâ - bâ - ye - gi - li - mon - eŠ - ke - vâ - ri (owŠ - ku - vâ - ri)

ترا، کی گفت[بگوته] تو گیلان بج بکاری

بشو پشمی بیار مون بافم قالی

(به تو کی گفت توی گیلان برنج بکاریـ برو پشم بیار من قالی ببافم)

to - râ - ki - go - ft - tu - gi - lân - boj - be - kâ - ri

bo - Šu - paŠ - may - bi - yâr - mun - bâ - fom - qâ - li

### ۴۴. بشیم شاه سفید کو

گردو گاه گردن بنگتم چاقو (در گردنه گردِ گاه، چاقو را انداختم) عده‌ای به جای گردوگاه می‌خوانند گرد کوه که گردنه‌ای است

ger - du - g â - gar - den - ban - ge - tam - Ĉâ qu

---

۱. در متون تاریخی از اشکور با نام شکور نام برده شده چنان که در تاریخ خانی، چندین بار از این اسم نام برده شده: لشکر شکور را به سرداری کیا تاج‌الدین و لشکر سمام.... (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۷).
کیا فریدون که از نتایج دیالمه شکور بود... (پیشین: ۱۴۳).

تما دمبال آب تره حلال تو (آب انتهای یخ در پای کوه، حلال تو)

te - mâ - dom - bâ - le - âb - te - rə - ha - lâ - le - tu

هی هی زنُم و دلی تازه ببو (هی هی می‌زنم و دل تازه بشود)

hey - hey - za - nom - u - de - ley - tâ - zə - ba - bu

بال بگردن بشیم شاه سفید کو (دست در گردن همدیگر به شاه سفید کوه[1] برویم)

bâl - be - gar - den - ba - Šim - Šâ - se - fid - ku

## ۴۵. بشین بگین جمال

بشین بگین جمال (بروید به جمال بگویید)

ba - Šin - ba - gin - je - mâ - le

تبرستان www.tabarestan.info

تی هکری چینگال[2] (بز تو رشد کرده است)

ti - ha - ka - ray - Ĉin - gâ - le

فردا شتر سوار (فردا بر شتر سوار می‌شود)

far - dâ - Šo - tor - sa - vâ - re

آقا گته وری مارِ (آقا مادر بره بزرگ است)

aqâ - ga - tə - va - ra - ye - mâ - re

## ۴۶. بلبلی خوش‌خبر

بلبلی خوش‌خبر، هانی تو (بلبل، خوش‌خبر، تو می‌آیی)

bel - bel - ay - xuŠ - xa - bar - hâ - ni - tu

آقا علی گونه جانِ بُلبل (علی آقا می‌گوید جان بلبل)

âqâ - ali - gu - ne - jâ - ne - bel - bel

ای خوش خبر هانی تو (ای خوش خبر می‌آیی)

- ay - xuŠ - xa - bar - hâ - ni - tu

زمین دریا هف آسمان ناله تو (به زمین و دریا، هفت آسمان ناله تو رفته است)

---

۱. شاه سفید کوه یا کوه بلور: برای مردم مناطق تنکابن مکان مقدسی می‌باشد.
قله‌ای است در منطقه لاکترا شان تنکابن که مرز بین تنکابن و رامسر محسوب می‌شود. در آنجا امامزاده‌ای قرار دارد که مورد احترام مردم است. (معروف به گذرگاه حضرت علی)

۲. چینگال به نر و ماده تقسیم می‌شوند: کل چینگال kale -Ĉ ingâl یاکل ژنگال (Žengal) به بز نری می‌گویند که موی یا پشم آن تازه رشد نموده باشد. (کمتر از دوسال)
مایه چینگال: نوع ماده

za - min - dar - yâ - haf - âs - mân - nâ - lə - tu

عاشق دَتریا خاخُری تو (عاشق دختر یا خواهری تو)

âŠe - qe - de - tar - yâ - xâ - xo - ri - tu

**۴۷. بلبله تونال**

بلبله تونال بِس مُن بنالم (بلبل تو ناله سر نده تا من ناله سردهم)

bol - bo - lə - tu - na - nâl - bes - mon - be - nâ - lom

تو عشق گلی بنال مُن عشق یارُم (تو به عشق گل بنال، من هم به عشق یارم)

tu - eŠ - qe - go - lay - be - nâl - mon - eŠ - qe - yâ - rom

تو عشق گل بنال سه ماه سه روز (تو به عشق گل بنال برای سه ماه و سه روز)

tu - eŠ - qe - gol - be - nâl - sə - mâ - sə - ruz

مُن عشق یار بنالم هر شب و روز (من به عشق یار می‌نالم هر شب و روز)

mon - eŠ - qe - yâr - be - nâ - lom - har - Ša - bu - ruz

انار داری وی یک دانه را مُن (انار را داری آن یک دانه را من دارم)

anâr - dâ - ri - vi - yek - dâ - nə - râ - mon

سیاه زلف تو دارنی[دَری] شانه را مُن (سیاه زلف را تو داری و شانه را من)

Si - yâ - zol - fe - tu - dâr - ni - Šâ - nə - râ - mon

گِسای[وِ گیسِه] زلف هَدن شانه هَکُنم (گیس‌ها را بده تا شانه کنم من)

ge - sâ - yə - zo - lf - ha - dan - Šâ - nə - ha - ko - nam

مَستِ چُشمِ هَدَن سُرمه هَکُنَم [دکَنم] (چشم مست را بده تا سرمه بکشم)

mas - te - ĉoŠ - me - ha - dan - sor - mə - ha - ko - nam

**۴۸. (در CD خوانده شده) بلبلی کوه بنال**

(گوشواره: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم)

ـ گوتی: بلبلی کوه بنال،

آی ماهیا آی به دریا (گفت: بلبل در کوه ناله می‌کند، ماهی در دریا)

gu - tay - bol - bo - lay - kuh - be - nâl - ây - mâ - hi - yâ - yâ - bə - dar - yâ

گوت: عزیز جان همه یار دارِنا ـ مُن هِسُم تِنا (گفت: رفیقان همه یار دارند، من تنها هستم)

gut - azi - jân - ha - mə - yâr - dâ - re - nâ - mon - he - som - te - nâ

گوت: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم (گفت: خدایا ای امان تا کی ناله کنم)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

**۴۹. (در CD خوانده شده) بلبلی ناله کانی**

۱. گوت: بلبلی ناله کانی تو، ناله نکن (دو بار) ـ منه با سوختا دِله پاره پاره نکن

(گفت بلبل ناله می‌کنی تو، ناله نکن ـ دل سوخته من را پاره نکن)

gut - bol - bo - lay - nâ - lə - kâ - ni - tu - nâ - lə - na - ken -

ma - nə - bâ - sux - tâ - de - le - pâ - rə - pâ - rə - nak - en

۲. آخ منا با سوختا دل گُلابه شیشه ـ تو شیشهَ نشکن دله ضایع نکن

)آخ دل سوخته من مانند شیشه گلاب است ـ تو شیشه رو نشکن دل رو خراب نکن)

âx - ma - nâ - bâ - sux - tâ - de - le - go - lâ - be - Ši - Šə

tu - Ši - Ša - neŠ - kan - de - le - zâ - ye - nak - en

www.tabarestan.info تبرستان

**۵۰. (در CD خوانده شده) بلند بالا**

۱. جان آی: بلند بالا که من عطر تو مستم ـ ـ بده قَلیان که مهمان تو هستم

(جان ـ ای قدبلند و دارای اندام من از عطر تو مست شدم ـ قلیان را بیاور که مهمان تو هستم)

jân - ba - la - nd - bâ - lâ - kə - man - at - re - tu - mas - tam

be - də - qal - yân - kə - meh - mâ - ne - tu - has - tam

۲. بده قَلیان که تنباکوی شیراز ـ ـ بی‌وفایی نکُن دلم تو را خاست

(قلیان را بده با تنباکوی شیراز ـ بی‌وفایی دیگر نکن دلم تو را می‌خواهد)

be - də - qal - yân - kə - tan - bâ - ku - ye - Ši - râz

bi - va - fâ - yi - na - kon - de - lam - to - râ - xâ - st

۳. ای خدا ای امان مون حال ندارم آی تی بغل بخوسَم که حال ندارم

(ای خدا ای امان من حال ندارم ـ آی در آغوش تو بخوابم که رَمَقی ندارم)

ay - xo - dâ - ay - amân - mun - hâl - ne - dâ - rom

ây - ti - ba - qal - ba - xu - sam - kə - hâl - ne - dâ - rom

**۵۱. بلند، بالا بندی**

بلند، بالا بندی[1] را تو داری (بالا بندی قد بلند را تو داری)

چهل گیس فرنگی را تو داری (چهل گیس فرنگی را تو مالک هستی)

چهل گیس فرنگی مال رشته (چهل گیس فرنگی مربوط به رشت است)

بیار بازی کنیم فصلش گذشته (بیا بازی بکنیم که فصلش رفته است یا تمام شد)

**۵۲. بوی میخک (عطر میخک) (شماره یک)**

دم دروازه بوسیدم لبانت

بوی میخک درآمد از دهانت

قسم خوردی که من میخک نخوردم

من و میخک به قربانه لبانت

تبرستان
www.tabarestan.info

**۵۳. بوی میخک (عطر میخک) (شماره دو)**

دَم دروازه بَبوسییَم لبانه (در نزدیک دروازه لبانت را بوسیدم)

da - me - dar - vâ - zə - ba - bu - si - yam - la - bâ - nə

عطر میخک دره، مادر دهانه (دهانش بوی عطر میخک می‌دهد و بهترین است)

at - re - mi - xak - da - rə - mâ - da - re - da - hâ - nə

قسم خوردی که من میخک نخوردم (قسم خوردی که میخک نخوردم)

qa - sam - xur - di - kə - mon - mi - xak - na - xur - dam

جواهر مُن دَنُم کُنجه لبانه (من به کنج آن لبانت، جواهر می‌دهم)

Ja - vâ - her - mon - da - nom - kon - jə - la - bâ - nə

**۵۴. (در CD خوانده شده) بهار آمد**

ـ آی بهار آمد، کیجا شیدا بگردی ـ دو توتو، بر لَبه دریا بگردیم

(آی بهار آمد دختر اسیر و شیدای می‌گردی ـ مانند دو شکوفه در کنار دریا گردش کنیم ـ یا دو نفری در کنار دریا گردش کنیم)

ây - ba - hâr - âm - ad - ki - jâ - Šey - dâ - be - gar - di -

du - tu - tu - bar - la - bə - dar - yâ - be - gar - dim

ـ پلنگ در کوه آهو [ماهی] دریا بُمانه، مَگه یه زن تونه تنها بگردی

---

۱. بالابند ـ یکی از مناطق دهستان گلیجان و همچنین در دهستان دو هزار

(پلنگ در کوه، آهو(ماهی)، در دریا می‌ماند ـ مگر یک زن می‌تواند تنها بگردد [بماند]

pa - la - ng - dar - kuh - âhu - dar - yâ - bo - mâ - nə

ma - gə - yə - zen - tu - nə - tan - hâ - be - gar - di

**۵۵. (در CD خوانده شده) بهار زرد بِشُم (غریبی)**

گوت: بهارِ زرد بِشُم می‌زرد بِشُم [بُشُم] (گفت: بهار زرد وشم[1] من)

gut - ba - hâ - re - za - rde - be - Šom - mi - za - rde - be - Šom -

هر وخت ترِ وینُم تی قربان شِنوم (هر وقت تو را می‌بینم قربانت می‌شوم)

har - va - xt - te - re - vi - nom - ti - qor - bân - Še - num

امان از آی غریبی

amân - az - qa - ri - bi

www.tabarestan.info تبرستان

**۵۶. بهار لالِ کاکو**

بهار لالِ کاکو لالِ کاکو[2] (بهار شد و پرنده کاکوی صدایش در نیامد)

ba - h â - re - l â - le - k â - ku - l â - le - k â - ku -

جوانان بار دبستن[دَبَسَن] دَرِ بَشون کو (جوانان وسایل خود را جمع کرده‌اند دارند به سوی کوه می‌روند)

Ja - v â - nân - bâr - da - bis - tan - da - re - ba - Šun - ku

جوانان بار دَبِسَن سنگین و رنگین (جوانان وسایل خود را با تمام امکانات جمع کرده‌اند)

Ja - v â - nân - bâr - da - bis - tan - san - gin - u - ran - gin

منم بار دَبَستَم با دل غمگین (من هم وسایلم را جمع کرده‌ام با دلی پر از غصه و غم)

ma - nam - bâr - da - bes - tam - b â - de - le - qam - gin

**۵۷. به قربان دل دل کینه تو**

به قربان دلِ دل کینه تو (به قربان تو و دل پر از خشم و کینه تو)

bə - qor - bâ - ne - de - le - del - ki - ne - tu

چند سال خدمت کنوم بر مادر تو (چند سال به مادرت خدمت کنم)

---

۱. نوعی پرنده که نوشته‌اند: نام خاندان وشمگیر زیاری از آن پرنده گرفته شده است.
وشوم یا اوشوم: به بلدرچین و بدبده معروف است در کتاب گیله گب نوشته شده: کاووس دیلمی امیر زیاری به صید این پرنده بسیار زیبا مشتاق و حریص بود و بدین سبب نامور به وشمگیر شده است (نوزاد: ۳۹).

۲. در مورد کاکوی یا کاکی رجوع شود به ترانه شماره ۱۰.

Ĉa - nd - sâl - xed - mat - ko - num - bar - mâ - da - re - tu

چند سال خدمت بدی اضافای (چند سال اضافه خدمت کردی)

Ĉa - nd - sâl - xed - mat - ba - day - ezâ - fây

مسلمانان بازار می‌رُم[1] (مسلمانان به بازار می‌روم)

mo - sal - mâ - nân - bâ - zâr - mi - rom

تنه ساق آمدم ناساق می‌رُم (سالم امدم و ناسالم می‌روم)

ta - nə - sâq - âma - dam - nâ - sâq - mi - rom

**۵۸. بی‌آشیان**

غروبه آسمان رنگِ خونه (غروب است و آسمان رنگ خونه)

qo - ru - bə - â se - mân - ran - ge - xu - nə

قدم شونه نُدانه را کدامه (قدم می‌رود ولی نمی‌داند راه کدام است)

qa - dam - Šu - nə - no - d â - nə - r â - ko - d â - mə

مو که بی‌آشیان و ویلُم دَرین دشت (من که خانه ندارم و سرگردانم در این دشت)

mu - kə - bi - âŠi - yân - u - vey - lom - dar - in - da - Št

خداوندا بگو را هُم کدامه (خداوندا راهم را نشان بده)

Xo - d â - van - d â - bo - gu - r â - hom - ko - d â - mə

**۵۹. (در CD خوانده شده) بیا ای روزگار نامناسُب**

[گوشواره: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم]

۱. بیا ای روزگار نامناسُب، نامناسُب ـ بیا ای مردم ناسازگار، ناسازگارای

(بیا ای روزگار نامناسب ـ بیا ای مردم ناسازگار)

bi - yâ - ay - ru - ze - gâ - re - nâ - mo - nâ - sob - nâ - mo - nâ - sob -

bi - yâ - ay - mar - do - me - nâ - sâ - ze - gâr - ây - nâ - sâ - ze - gâ - rây

۲. هَمَی از دس خیش نالند ـ من از دس تی پیری و دست و پای[2]

(همه از دست خود می‌نالند من از دست پیری تو و دست و پا)

عده‌ای می‌خوانند: مُن از دس می پیری و دست و پای (من از دست پیری و دست و پای خود)

---

۱ عده‌ای می‌گویند: مُنی با ناراحتی و گریان می‌روم ـ و نظر دیگر این است که برای رفتن به بازار می‌میرم. البته شعر دیگری به همین مضون خوانده می‌شود که گوینده می‌گوید: من از لار آمدم و غیره

۲ . یا در بعضی از مناطق تنکابن چنین می‌خوانند: همه از دس خیش نالند ـ من از دس خویشتن

ha - may - az - da - se - xiš - nâ - la - nd -

mon - az - da - se - ti - pi - ri - u - da - st - u - pây

۲. گوت: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم (گفت: خدایا تا کی بنالم)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

**۶۰. بیا دختر ببوسم**

بیا دختر ببوسُم ته لبانه (بیا ای دختر لبت را ببوسم)

bi - yâ - dox - tar - ba - bu - som - ti - la - bâ - nə

هر دو دستَی گیُرم تی وارنگانه (با هر دو دست بادرنگ تو را بگیرم)

har - du - das - tay - gi - rom - ti - vâ - ran - gâ - nə

تی وارنگ میان (منا) زرگَر دکانه (در میان بادرنگ، دکان زرگری است[اصطلاحی است])

ti - vâ - ra - ng - mi - yâ - ne - zar - gar - do - kâ - nə

جوانان دست نزنین ته گردن آنه (جوانان دست نزنین به گردن شما می‌آید) (بادرنگ تشبیه به طلا شده است)

Ja - vâ - nan - das - na - za - nin - tə - gar - den - ânə

**۶۱. (در CD خوانده شده) بیا دختر وَفی (وفا) مُن نَکانَی**

(گوشواره: ماری یه دانه ـ می دل اونه وانه)

ـ بیا دختر وَفی (وفا) مُن نَکانَی ـ مُنُم درده دارم دوای مُن نَکانَی

(بیا دختر که وفای من نکردی [در شعری به جای «بیا دختر» «قشنگ کیجا» آورده شده است] من هم دردی دارم به فکر دوای من نیست)

bi - yâ - dox - tar - va - fay - mon - na - kâ - nay

mo - nom - dar - də - dâ - rom - da - vâ - ye - mon - na - kâ - nay

ـ گوت، جِرف بافتی به شست گیلش[1] ـ چرا یه جِفت به پای مو نکانی؟

(گفت: جوراب درست کردی به ناز شست دختر گیل ـ چرا یک جفت برای پای من درست نمی‌کنی؟)

gut - je - ref - bâf - ti - bə - Šas - te- gi - laŠ

Ĉe - râ - yə - je - ft - bə - pâ - ye - mu - na - kâ - ni

---

۱. در شعرهایی، ناز شست، نازدکِیش (دکِش) هم آمده است

ماری یه دانه ـ می دل اونه وانه (یکی یک دانه مادر ـ دل من او را می‌خواهد)
mâ - ray - yə - dâ - nə - mi - del - ow - nə - vâ - nə

**۶۲. بی تو بونه روز؟**

سه ما برف و سه ماه باران سه ماه سوز (سه ماه برف، سه ماه باران و سه ماه سوز و سرما)
sə - m â - ba - rf - u - sə - m â - bârân - sə - mâ - suz

بمونَس نشتارود شش ماه و شصت روز (در نشتارود شش ماه و شصت روز ماند)
be - mu - nes - naŠ - tâ - rud - ŠeŠ - mâ - U - Ša - st - ruz

یتهَ نامه هَدی، ای یار دل سوز (یک نامه بفرست ای یار دل سوز)
yə - tā - nâ - mə - ha - di - ay - yâ - re - del - suz

چِتو مَتاب شبان، بی تو بونه روز؟ (چطور شب مهتاب بی تو روز می‌شود)
če - tu - ma - tâb - Ša - bân - bi - tu - bu - nə - ruz

www.tabarestan.info تبرستان

**۶۳. بیگانه بهتره تا خودمانی (شماره اول)**

پیاله آب بریخُتم اهل خانه (درون پیاله آب ریختم اهل خانه)
pi - yâ - lə - âb - ba - rix - tam - ah - le - xâ - nə

بیگانه بهتره تا خودمانی (بیگانه بهتر است تا فامیل)
bi - gâ - nə - beh - ta - rə - tâ - xu - de - mâ - ni

بیگانه مره کاری نداره (بیگانه که به من کاری نداشت)
bi - gâ - nə - me - rə - kâ - ri - na - dâ - rə

مُنِ رسوا کانه اهل خانه (افراد خانواده مرا رسوا می‌کنند)
mo - ne - ros - vâ - kâ - nə - ah - le - xâ - nə

**۶۴. بیگانه بهتره تا خود مانی (شماره دو)**

یه کچه آب بخوردم دال‌خانی[1] (در دال‌خانی به اندازه یک قاشق [قاشق چوبی] آب خوردم)
yə - ka - čə - âb - ba - xur - dam - dâl - xâ - ni

بیگانه بهتره تا خود مانی (بیگانه بهتر است تا فامیل)

---

۱. مکانی در رامسر ـ خانی به معنی چشمه، محمود پاینده در وجه تسمیه آن نوشته است «چشمه‌ای که لاشخور (کرکس) از آن آب می‌خورد (فرهنگ گیل و دیلم: ۲۸۰).

bi - gâ - nə - beh - ta - rə - tâ - xu - de - mâ - ni

بیگانه خا مِرِ هیچ کار نَدِشته (بیگانه که به من کاری نداشت)

bi - gâ - nə - xâ - me - rə - kâ - ri - na - de - Štə

هر چی می‌جان هاکُرده [هکَرده] خودمانی (هر چی با جان من کرد آشنا یا خوی بود)

har - ĉi - mi - jâ - ne - hâ - kor - də - xo - de - mâ - ni

**۶۵. بی‌وفا**

نظر بر پیرهن زرد تو کردم
برو ای بی‌وفا ترک از تو کردم
برو ای بی‌وفا فکر وفا کن
غم عالم به قربان تو کردم

تبرستان
www.tabarestan.info

## پ

**۶۶. نت از علی منتظری**

**پل ببرده (شماره یک)**

**(گوشواره ـ چره)**

مزر آب بومهَ، پل بَبُرده، چره (آب مزر آمد و پل برد ـ چرا)

ma - za - re - âb - bu - mā - po - le - ba - bor - də - Ĉe - rə

من و می یارک، دل بَبُرده، چره (دل من و یارم را برد ـ چرا)

man - u - mi - yâ - ra - ke - de - le - ba - bor - də - Ĉe - rə

پل‌سازان ببین، پل بسازین، چره (سازندگان پل، بیایید، پل را بسازید ـ چرا)

pol - sâ - zâ n - bi - ya - yn - po - le - be - sâ - zin - Ĉe - rə

من و می یارک، دل بسازین، چره (دل من و یار مرا بسازید ـ چرا)

man - u - mi - yâ - râ - ke - de - le - be - sâ - zin - Ĉe - rə

البته این شعر داستان مخصوصی را دارا می‌باشد که موضوع آن چنین است: عروسی را می‌خواستند از پلی عبور دهند که ناگاه او به درون رودخانه پرتاب و غرق شد.

در زمان کنونی رود مَزَر[1] به نام رود چشمه کیله خوانده می‌شود که از رودهای سه هزار، دو هزار، ولمرود تشکیل می‌گردد و پس از عبور از پل بزرگ چشمه کیله به دریای مازندران می‌ریزد

خواننده بعد از خواندن این شعر را می‌خواند:

باز می جانه، باز می جانه، باز می جانه امر محال نکانه، کیجا پر غمزه داره

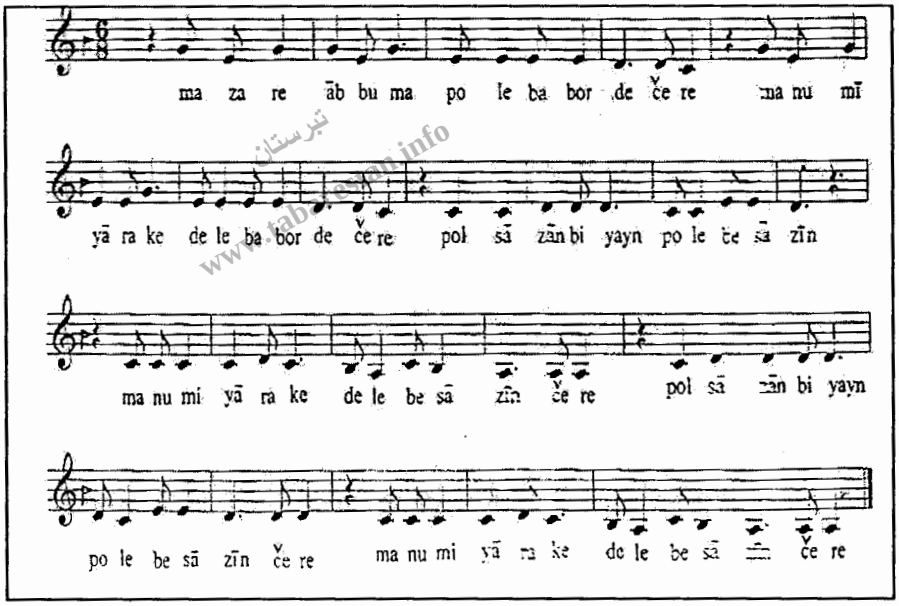


www.tabarestan.info تبرستان

**۶۷. پل ببرده (شماره دو)**

روُ خانی آب بومهَ پل ببرده (آب رودخانه آمد پل را برد)

ru - xâ - nay - âb - bu - mā - po - le - ba - bor - də

امی می‌یارک [یاره] و دل بَبُرده (یار من و دل مرا برد)

ami - mi - yâ - rak - u - de - le - ba - bor - də

پل‌سازان ببین پل بسازین (پل‌سازان بیایید پل را بسازد)

pol - sa - zân - bi - ya - yn - po - le - be - sâ - zin

---

۱. مزر: mazar ـ مزر ـ اسم این رود هم در متون تاریخی آمده است، در سال ۹۷۶ هـ. ق شرف‌الدین (علی بدلیسی) رئیس قبیله روزکی قوای گیلک را در کنار رود مزر منهزم نمود و ۱۸۰۰ نفر از آن‌ها را به قتل رسانید و دستور داد که از سر کشته‌شدگان سه برج در میدان تنکاین بسازند. (ولایت دارالمرز ایران، گیلان، ۱۳۵۷: ۵۰۴)

مِر می‌یارک دلِ بسازین (دل من و یارم را بسازید)

me - re - mi - yâ - ra - ke - de - le - be - sâ - zin

ت

### ۶۸. تاراج به دیوان

سَرِ موره دَنَم تاراج به دیوان (موی سر را تاراج می‌دهم به دیوان)

sa - re - mu - rə - da - nam - tâ - râj - bə - di - vân

نمی‌گذارم [نمی‌زارم] بخابی بند زبندان[1] (نمی‌گذارم که بخوابی)

ne - mi - gu - zâ - ram - be - xâ - bi - ba - nd - ze - ban - dân

که یار من نشسته زیر درخت توت دار (یار من زیر درخت توت نشسته است)

kə - yâ - re - man - ne - Šas - tə - zi - re - da - rx - te - tut - dâr

دو دست انگشتانت می‌کند کار (انگشتان دو دست تو به کار مشغول است)

du - das - te - an - guŠ - tâ - nat - mi - ko - nad - kâr

دوردست انگشتانت نقره بِیرُم (دور انگشتان دست تو را نقره بگیرم)

du - re - das - te - an - guŠ - tâ - nat - noq - rə - bey - rom

سر زانو نهاد نقش تمام کار (سر را بر زانو قرار داد نقش کارهایش را)

Sa - re - zâ - nu - na - hâd - naq - Še - ta - mâm - kâr

### ۶۹. تا می‌ولایت خیلی راهه

ایجه تا می‌ولایت خیلی راهه (اینجا تا ولایت من خیلی راه است)

ei - jə - tâ - mi - ve - lâ - yat - xey - li - râ hə

همه سنگ وسنگ سیاره (تمام سنگ و سنگ سیاه هستند)

ha - mə - se - ng - u - se - ng - si - yâ - rə

عمله دکُنین سنگِ وَچینین (عمله‌ها و کارگرها را بیاورین سنگ‌ها را جمع کنین)

ama - lə - da - ko - nin - sen - ge - va - Ĉi - nin

---

۱. عده‌ای معنی دیگر بند زبندان را چنین گفته‌اند: مکانی که یار را پنهان کردن و اجازه دیدن کسی، برای دیدن معشوق ندادن. آن‌ها همچنین دیوان را همان دیوان افسانه‌ای معنی کرده‌اند که معشوق فردرا می‌رباید و او در پی معشوق خود روانه می‌شود. که با توجه به افسانه دیو چنین تفسیر می‌کنند: یار می‌گوید: در سخت‌ترین شرایط قرار می‌گیرم. اگر همه موهای سر و تنم توسط یک موجود قوی کنده شود. با وجود این دست از تو برنمی‌دارم و تو را از آن وضعیت یا اسارت نجات می‌دهم.

می دلبر جانی همیشه چُشم انتظاره (دلبر جان من همیشه چشم به انتظار است)
mi - del - bar - jâ - nay - ha - mi - Šə - Ĉo - Šm - en - te - zâ- rə

**۷۰. در CD خوانده شده (تُرشه‌تَره)**

ترش‌تره (تورشه تره) یک نوع خورش خوشمزه محلی است که با سبزی درست می‌شود که عموماً آن را با ماهی می‌خورند ظاهراً این شعر مربوط به زمانی است که عده‌ای برای کارگری به خانه فردی به نام احمد آقا یا به روایتی، مهدی نامی در سلیمان‌آباد تنکابن رفته بودند و زن یا همسر احمد آقا در ریختن مواد درون خورش ترشه‌تره بسیار امساک به خرج داد. کارگران پس از چند روز از خوردن خورش ترشه‌تره، به ستوه آمدند تا اینکه یکی از آن‌ها که نامش «علی کرم» بود، شعر ترشه تره را با هجوی بسیار زیبا دربارهٔ صاحب‌خانه یا به قولی «ارباب زن» سرود که در این این شعر از مناطق «سلیمان‌آباد گلیجان» تا ییلاق «لمرا گلیجان» نام برده می‌شود.

www.tabarestan.info

**شعر ترشه‌تره**

۱. امان از تُرش‌تَره، فغان از تُرشه‌تَره ـ نَهر تَره، شام تره ،سحر تره (امان از ترش‌تره، آه و ناله از ترشه‌تره ـ نهار تره، شام تره، سحر تره (یعنی همیشه داریم ترش‌تره می‌خورم)
amân - az - tor - Šə - ta - rə - fa - qân - az - tor - Šə - ta - rə
na - har - ta - rə - Šâm - ta - rə - sa - har - ta - rə

۲. بادنجان کدو وی نوکره (بادنجان و کدو نوکر او هستند)
ba - den - jân - ka - du - vi - nu - ka - rə - amân - az - tor - Šə - ta - rə

۳. امان از ترشه‌تره، فغان از ترشه‌تره (امان از ترش‌تره، آه و ناله از ترشه‌تره)
amân - az - tor - Šə - ta - rə - fa - qân - az - tor - Šə - ta - rə

۴. ارباب زن چلک بازم ویته دَرِ ـ می زَلکِ بَرده دَرِ (زن ارباب منظور صاحب‌خانه، سبد چوبی مخصوص چیدن سبزی‌ها را گرفته است در نتیجه دل من دارد می‌رود (منظور ترس از اینکه صاحب خانه می‌خواهد دوباره ترش‌تره درست کند)
ar - bâb - zen - ĉa - lk - bâ - zam - vey - tə - da - re - mi - za - la - ke - bar - də - da - re

۵. نهَ گوشت و استخوان دَرِ نه قوَتِ می جان در (در آن گوشت و استخوان نیست در تن من قوت و نیرو نمانده)
nā - gu - Št - u - ows - te - xân - da - re - na - qu - va - te - mi - jân - da - re

۶. امان از ترشه‌تره فغان از ترشه‌تره (امان از ترش‌تره، آه و ناله از ترشه‌تره)

amân - az - tor - Šə - ta - rə - fa - qân - az - tor - Šə - ta - rə

۷. بوشام کُلام وَر بیدَم ورزای شاخَم وَر (به طرف طویله رفتم در سر شاخ گاو نر، تره را دیدم)

bu - Šâm - ko - lâm - var - bi - dam - var - zâ - ye - Šâ - xam - va - re

۸. بوشام کُلام وَر بیدَم می اسبِ سَرکشَم وَر (به طویله رفتم روی چوب پالان اسب، تره را دیدم)

bu - Šâm - ko - lâm - var - bi - dam - mi - as - be - sar - ke - Šam - va - re

۹. نهر تره، شام تره، سحر تره (نهار تره، شام تره، سحر تره)

na - har - ta - rə - Šâm - ta - rə - sa - har - ta - rə -

۱۰. بوشام سیاه گلچال دره (به منطقه دره سیاه گلچال رفتم)

bu - Šâm - si - yâ - gel - Câ - le - da - rə

۱۱. می اسب دکت جیردره (اسب من افتاد به ته دره)

mi - asb - da - kat - ji - re - da - rə

۱۲. بازم هنه بوی تره (در آنجا هم بوی تره می‌آمد)

bâ - zam - ha - nə - bu - ye - ta - rə

۱۳. نهر تره شام تره، سحر تره (نهار تره، شام تره، سحر تره)

na - har - ta - rə - Šâm - ta - rə - sa - har - ta - rə -

۱۴. احمد آقا گَته خَره) احمد آقا خر بزرگ است)

ah - mad - âqâ - ga - tə - xa - rə

دَس بَزَم می‌اسبِ یال وره (دست به یال اسبم زدم آنجا تره بود)

das - ba - zam - mi - as - be - yâl - va - rə

دَس بزم کدبانو گیس وره (به گیس کدبانو دست کشیدم آنجا تره بود)

das - ba - zam - kad - b â - nu - gis - va - rə

**۷۱. تره عروس کانم**

کیجا جانی کیجا جانی کیجا جان (دختر جان، دختر جان)

ki - jâ - ja - nay - ki - jâ - ja - nay - ki - jâ - jan

تره عروس کانُم، بهر ریکا جان (تو را عروس می‌کنم برای پسر جان)

te - re - arus - kâ - nom - bah - re - ri - kâ - jân

تره عروس کانم من می‌زنم ساز (تو را عروس می‌کنم و من ساز می‌زنم)

te - re - arus - kâ - nom - mon - mi - za - nam - sâz

ته گُل دیم گاز می‌زنم گاز ـ یا (تی مخمل دیم کی گاز بزنه گاز)

(گل رویت را گاز می‌زنم یا صورت مخملی تو را چه کسی گاز بگیرد)

ti - go - le - di - me - gâz - mi - za - nam - gâz

**۷۲. تو بالای تِلار (شماره یک)**

تو بالای تِلار مُن در زمینُم (تو در ایوان بالای خانه هستی ـ من در زمین [پایین] هستم)

tu - bâ - lâ - ye - te - lâr - mon - dar - za - mi - nom

۲. تو نارنج پوس کانی مُن در کمینُم (تو داری نارنج پوست می‌کنی ـ من در کمین هستم)

tu - nâ - re - nj - pos - kâ - ni - mon - dar - ka - mi - nom

۳. تو نارنج پوس کانی دانه به دانه (تو نارنج را دانه به دانه پوست می‌کنی)

tu - nâ - re - nj - pos - kâ - ni - dâ - nə - bə - dâ - nə

۴. همه ته آشنا مُن تی بیگانه (با همه دوست و آشنا هستی ولی من را بیگانه می‌دانی)

ha - mə - ti - âŠe - nâ - mon - ti - bi - gâ - nə

۵. تو بالای تلار باد می‌زنی باد (تو در آن بالا خودت را باد می‌زنی)

tu - bâ - lâ - ye - te - lâr - bâd - mi - za - ni - bâd

۶. مُن پایین تلار داد می‌زنم داد (من در این پایین فریاد می‌زنم)

mon - pâ - ēn - te - lâr - dâd - mi - za - nam - dâd

**۷۳. تو بالای تلار (شماره دو)**

۳. تو بالای تِلار[1] مو در زمینُم تو نارج پوس کانی مو در کمینُم (تو در ایوان طبقه بالای خانه هستی و من در زمین هستم و تو نارنج پوست می‌کنی و من در کمین هستم)

tu - bâ - lâye - te - lâr - mu - dar - zemi - nom -

tu - nâ - re - nj - pus - kâ - ni - mu - dar - ka - mi - nom

تو نارنج پوس کانی، دانه به دانه همه ره (خویش ) تی یار گیرنی مِرِ بیگانه

(تو نارنج را یکی به یکی پوست می‌کنی، همه را یار خود می‌گیری اما با من بیگانه‌ای)

---

۱. تلار یا پیش تخت ـ در طبقه بالای خانه‌های روستایی محلی یا جایی را می‌سازند که از هر طرف باز می‌باشد و هواگیر است و دیواره آن را از چوب می‌سازند که به آن نرده یا لتازه La – tâ – Zə می‌گویند، بیشتر در خانه‌های یک طبقه که دارای ایوان باشد اطلاق می‌شود.

tu - n â - re - nj - pus - k â - ni - d â - nə - bə - d â - nə

- ha - me - rə - (ti - yâr) xiš - gir - ni - me - rə - bi - g â - nə

موشونُم شهسوار آژدان بیارُم، پدَرِ کیجاداران رِ دَربیارُم

(من به شهسوار می‌روم تا مأمور بیاورم تا حساب دخترها را کف دستشان بگذارد)

یا عده‌ای می‌گویند: حساب پدر کسانی که دارای دختر هستند را کف دستشان بگذارم.

mu - šu - nom - ša - sa - vâr - âŽ - dân - bi - y â - rom -

pe - da - re - ki - jâ - dâ - rân - re - dar - bi - y â - rom

### ۷۴. توبِچش

۱. یه روز بوشام هالو کله[1] (یک روز به هالو کله رفتم)

yə - ruz - bu - Šâm - ha - lu - ka - lə

۲. تو بِچش بَبین نمک دره (تو آن را بچش و ببین که نمک درونش است)

tu - be - ĈeŠ - ba - bin - na - mak - da - rə

۳. تی پیر مارخانه دره (پدر و مادرت خانه هستند)

ti - pi - yer - mâr - xâ - nə - da - rə

۴. تو بچش ببین نمک دره (تو آن را بچش و ببین که نمک درونش است)

tu - be - ĈeŠ - ba - bin - na - mak - da - rə

### ۷۵. تو بیایی

سر راهی بنیشتم تو بیایی (سر راه‌ها ننشستم تا تو بیایی)

Sa - re - râ - hay - ba - niŠ - tam - tu - bi - yâ - yi

ته دامان گل بریزم شاهی شاهی (در دامانت گل بریزم)

tə - dâ - mân - gol - ba - ri - zam - Šâ - hi - Šâ - hi

ته دامان پاره ببو گل بریزه (دامانت پاره شود و گل بریزد)

tə - dâ - mân - pâ - rə- ba - bu - gol - ba - ri - zə

بدانی چند سخته چشم براهی (تا تو بدانی چقدر چشم به راهی سخت است)

be - dâ - ni - Ĉan - de - sax - tə - Ĉe - Šm - be - râ - hi

---

۱. هلو کله: دهکده ییلاقی دو هزار ـ هالو به معنی گوجه سبز و معنای هالو کله یعنی منطقه پر از درخت‌های گوجه سبز یا آلوچه به زبان محلی

**۷۶. (در CD آورده شده) تومِتاب گیلانی دختر عمه**

تو مِتاب گیلانی [1]دختر عمهَ ـ آخ خیلی نامهربانی دختر عمهَ

(تو مهتاب گیلانی هستی دختر عمه ـ خیلی نامهربان هستی دختر عمه)

tu - me - tâ - be - gi - lâ - ni - dox - tar - amā

âx - xay - li - nâ - meh - re - b â - ni - dox - tar - amā

۲. منَم زَمت بی‌ریا تِرکشیدم[بَکشیم] ـ آه نصیب دیگرانی تو دختر عمه

(من برای تو زحمت بسیار و بدون دروغ، کشیدم ـ اما نصیب دیگران شدی دخترعمه)

ma - nam - za - ma - te - bi - ri - yâ - te - re - ka - Ši - dam

âh - na - si - be - di - ga - râ - ni - tu - dox - tar - amā

۳. تِرِ جوانی، نامهربانی ـ آخ مرِ دس ور ندار تا می‌توانی

(تو جوان و نامهربان هستی ـ از من درست بر ندار تا توان داری)

te - re - ja - vâ - ni - nâ - meh - ra - bâ - ni

âx - me - re - das - var - ne - dâr - tâ - mi - ta - vâ - ni

**۷۷. توم سری**

موسی طارم، تر سر حال بکارُم عاروسی بدارُم

(موسی طارم تو را در اول زمین بکارم ـ عروسی نگاه دارم (عروسی بگیرم)

mu - sâ - ye - tâ - rom - te - re - sa - re - hâl - be - kâ - româ - ru - si - be - dâ - rom

گرم طارم، تر، جیر حال بکارُم ـ می براری، عاروسی[آروسی] بدارُم

(گرم طارم تو را در آخر زمین بکارم برای برادرم عروسی نگاه دارم)

gar - me - tâ - rom - tre - jir - hâl - be - kâ - rom

mi - be - râ - ray - ârusi - be - dâ - rom

می گرم طارم تر کار ندارُم (گرم طارم من تو را کار ندارم)

mi - gar - me - tâ - rom - te - re - kâr - ne - dâ - rom

بهار (وهار) بیه، ونه، عاروسی بدارُم (بهار شد می‌خواهم عروسی نگاه دارم)

ba - har - ba - ba - va - nə - âru - si - be - dâ - rom

می بج خوشه، تر، کش بزنم، شولای گوشه (خوشه برنج من تو را بغل بزنم در

---

۱ . منظور شهر تنکابن است که در زمان گذشته وقتی روستاییان کوه‌نشین می‌خواستند به شهر تنکابن بروند می‌گفتند به گیلان می‌رویم.

کنار لباس شولا)

mi - bo - je - xu - Šə - te - re - kaŠ - ba - za - nam - Šu - lâ - ye - gu - Šə

نامزد بازی، خوبه، شولای گوشه[1] (دو بار) (نامزدبازی خوبه در کنار گوشه شولا)

nam - zed - bâ - zi - xu - bə - Šu - lâ - ye - gu - Šə

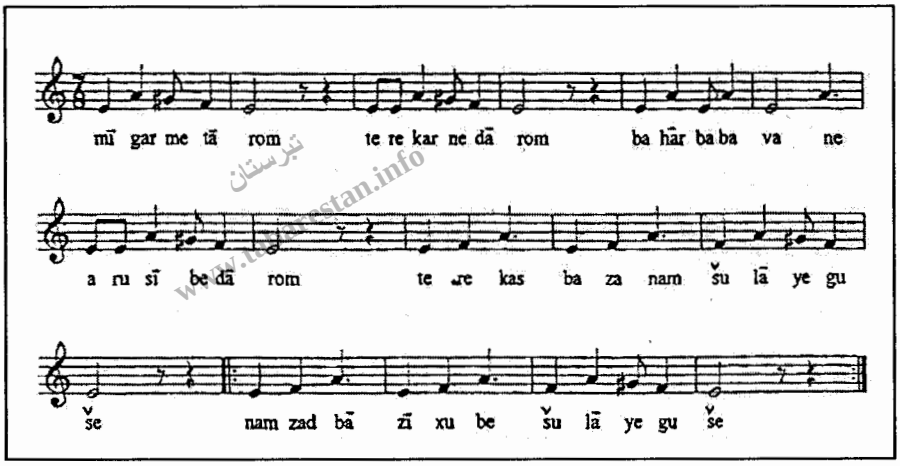


تبرستان www.tabarestan.info

**۷۸. ته بالِ ساعت**

(البته این شعر مربوط به زمانی است که ساعت در این مناطق تازه باب شده بود)

از آن سرآمدی خود را نشاندی [نُشان هَدَی] (از آنجا آمدی خود را نشان دادی)

az - ân - sar - âma - di - xud - râ- ne - Šân - di

ته بالِ ساعت مِرِ نشاندی [نشان هَدی] (ساعت دست خود را به من نشان دادی)

te - bâ - le - sâ - ate - me - re - ne - Šân - di

ته بالِ ساعت خیلی بدیَیم (ساعت دست تو را خیلی دیدم)

tə - bâ - le - sâ - ate - xey - li - ba - di - yam

مثل تو بی‌حیا هیچ جا نَدیَم (مانند تو بی‌حیا هیچ کجا ندیدم)

mes - le - tu - bi - ha - yâ - hiĈ - jâ - na - di - yam

---

۱. شولا: Šulâ ـ لباس بلند بدون آستین که تا به زیر زانو می‌رسد کمی نازک‌تر از نمد پشمی است گالش‌ها یا چوپانان، شب‌ها در درون آن می‌خوابند و در روزهای بارانی و هوای سرد کار برد خاص خود را دارد.

**۷۹. تی انبار برنجم (شماره یک)**

کیجا جانی تی انبار برنجم (دختر جان من برنج انبار تو هستم)

ki - j â - j â - nay - ti - an - b â - re - ba - ren - jom

شکم گرسنه تا کی (چوتی) بموجوم (شکم گرسنه تاکی بچرخم)

Še - ka - me - go - ros - nə - t â - kay - (Ĉu - tay) be - mu - jom

شکم گرسنه ایمان نداره (شکم گرسنه ایمان ندارد)

Še - ka - me - go - ros - nə - ei - mân - ne - dâ - rə

شمی خانه سر و سامان نداره (خانه شما سر و سامان ندارد)

Še - mi - x â - nə - sa - ru - s â - mân - nə - d â - rə

www.tabarestan.info تبرستان

**۸۰. تی انبار برنجم (شماره دو)**

کیجا جانی، تی انبار برنجم من تاکی بموجوم

(ای دختر انبار برنجت هستم، من تاکی بگردم)

ki - jâ - jân - ey - ti-an - ba - re - be - ren - jom - mon - t â - key - bo - mu - jum

شکم گرسنه ایمان نداره شمی خانه سر و سامان نداره

(شکم گرسنه ایمان نداره، خانه شما سر و سامان نداره)

Še - ka - me - go - res - ne - ei - man - ne - da - rə

- Še - mi - xâ - nə - sa - ru - sâ - mân - ne - dâ - rə

به نظر می‌رسد، بند دوم از بیت اول کامل نیست، برای همین از چندین نفر از کشاورزان خواستم که این شعر را بخوانند، که آن‌ها دقیقاً همین شعر را بدون کم و کاست خواندند البته با ریتم مخصوص که ظاهراً ایرادی نداشت

**۸۱. تی بازو نردبانه**

کیجا جانی تی بازو نردبانه (دختر جان بازوی تو نردبان است)

ki - jâ - jâ - nay - ti - bâ - zu - nar - da - bâ - nə

فُکل وَچیَ تی دانی سرگردانه (بچه فکلی برای تو سرگردان است)

fo - kol - va - Ĉay - ti - dâ - ni - sar - gar - dâ - nə

کیجا نامزد گیره مره نُگونه (دختر نامزد می‌گیرد به من نمی‌گوید)

ki - jâ - nâm - zed - gi - rə - me - rə - na - gu - nə

مه دل با تو ته دل با دیگرانه (دل من برای دل تو می‌زند[عاشقت هستم] ولی دل تو با دیگران است)

mə - del - bâ - tu - tə - del - bâ - di - grâ - nə

## ۸۲. تی پیرهن چین کوتا با

(گوشواره: لاکو دانه)

۱. آخ: تی پیرهن چین کوتا با منم تی قربان (چین پیراهن تو کوتاه بود ـ من به قربانت)

âx - ti - pir - han - Ĉin - ku - tâ- bâ - ma - nam - ti - qor - bân

۲. سیا چُم راسیرَم لاکو دانه (دو بار) (عاشق و اسیر چشمانه سیاه هستم ـ دختر نازنین و یکی و یک دانه)

Si - yâ - Ĉom - re - asi - ram - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۳. تی مچه[1] خال قربان لاکو دانه (دو بار) (قربان خال روی چانه تو، دختر)

ti - ma - Ĉə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۴. وَچَکِ سرما بکوشتی، پشت خانه لاکو دانه (دو بار) (بچه[به کنایه عاشق] را کُشتی، آن قدر در سرمای پشت خانه‌ات نگاه داشتی )معطل کردی( دختر نازنین و یکی و یک دانه)

va - Ĉa - ke - sar - mâ - ba - kuŠ - ti - poŠ - te - xâ - nə -

lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

۵. کوزه خا دس بگیر لب روخانه لاکو دانه (دو بار) (کوزه را در دست بگیر در لب رودخانه، دختر)

ku - zə - xâ - das - ba - gir - la - be - ru - xâ - nə - lâ - ku - d â - nə - lâ - ku - dâ - nə

۶. نامزدبازی بُکونیم (هَکُنیم) تی مار ندانه لاکو دانه (دو بار) (نامزدبازی کنیم مادرت نمی‌داند)

nâm - zed - bâ - zi - bo - ku - nim - ti - mâr - na - dâ - nə -

lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - d â - nə

۷. تی مَچه خال قربان لاکو دانه (دو بار) (قربان خال روی چانه تو، دختر)

ti - ma - Ĉə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

---

۱. مَچه: معنای: چانه ـ زیر لب ـ زنخدان، را می‌دهد. استاد نوزاد در کتاب گیله گب آن را زنخ قسمت انحنایی فک پایین از قسمت بیرونی نوشته است. (نوزاد: ۴۳۶) پاینده لنگرودی از آن به عنوان لب یاد کرده. (گیل و دیلم:۶۵۹).



www.tabarestan.info تبرستان

۸. مرض مندُم تو می‌درد ندانی ـ لاکو دانه (دو بار) (مریضم دردم را تو نمی‌دانی، دختر)
ma - raz - man - dam - tu - mi - dar - de - no - dâ - ni
lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

**۸۳. تی دیم گل اناره**

کیجا جانَی تی دیم گل اناره (دختر جان صورت تو مثل گل انار است (قرمز است)
ki - jâ - jâ - nay - ti - dim - go - le - anâ - rə
صَفَی[1] تی دوش درهِ چوُچَی دیاره (سبد چوبی در دوش تو هست و سینه‌هایت معلوم است)
Sa - fay - ti - duŠ - da - rə - Ĉu - Ĉay - di - yâ - rə
تِ چوچیِ هَدَن مُن تره بدارُم (یک جایت را بده برایت نگاه دارم)
te - Ĉu - Ĉay - ye - ha - dan - mon - te - rə - be - dâ - rom
گندم کارِی دَرُم فرصت ندارُم (گندم دارم می‌کارم فرصت ندارم)
gan - dam - kâ - ri - da - rom - for - sat - ne - dâ - rom

**۸۴. تی مارِ زاما**

درخت نعنا بونَم دِ قد نکانُم (درخت نعناع[2] می‌شوم رشد نمی‌کنم)
da - rax - te - na - nâ - bu - nam - de - qad - na - kâ - nom
تی مارِ زاما بونم شب رَد نُکانُم (داماد مادرت می‌شوم یک شب را از دست نمی‌دهم)
ti - mâ - re - zâ - mâ - bu - nam - Šab - rad - na - kâ - nom

**۸۵. تی مَچه خالِ قربان**

(گوشواره: لاکو دانه)
آخ: دو تا لاکی بِدَم باریک بوله[3] (دو تا دختر دیدم کمر باریک)
âx - du - tâ - lâ - key - be - dam - bâ - rik - bu - lə
مرض مندم تی مَچه خال قربان لاکودانه (بیمارم (عاشقم) قربان خال تو، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

---

۱. صفی یا سفی ـ سبد چوبی برای کارهای کشاورزی مخصوصاً برای آوردن توم در توم چار استفاده می‌کنند. که درفرهنگ عامه مردم تنکابن توضیحات داده شده است. البته مسئولیت آوردن توم بیشتر با مردان می‌باشد که در این شعر منظور سَفه‌ای (صَفه) است که خانم‌ها در آن برای آوردن سبزی استفاده می‌کردند.
۲. نعناع دارای بوته است. دراین شعر معلوم نیست چرا از واژه درخت استفاده شده؟!
۳. بوله: به درخت جوان و راست هم گفته می‌شود.

ma - raz - man - dam - ti - ma - Ĉə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə

یه دانه پست قد که یه دانه می‌اندی (یه نفر قد پست دارد یکی به اندازه من است)

yə - dâ - nə - pas - te - qad - kə - yə - dâ - nə - mi - an - di

تی مَچه خال قربان لاکو دانه (قربان خال توـ دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ti - ma - Ĉə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə -

آن هم پست قدکه وَگیر تَوَدی (آنکه قد پست دارد بگیر و دور بینداز)

ân - ham - pas - te - qad - kə - va - gir - ta - va - di

آخ می‌هم قدکِ بِیَرمِرَ هَدی (آنکه هم قد من است بگیر به من بده)

âx - mi - ham - qad - kə - bi - yar - me - re - ha - di

www.tabarestan.info تبرستان

### ۸۶. جانمی توبی

آهنگ جانمی توبی علاوه بر مناطق تنکابن و بالطبع رامسر، در اقصی نقاط شرق گیلان هم متداول بود با ریتم شش و هشت که خواننده و نوازنده برحسب ذوق خود، نام محل یا شهر مربوطه را عنوان می‌کردند. (در مناطق تنکابن در عروسی، بعد از شهرتی خوانده می‌شد)

البته عده‌ای از خوانندگان بخشی از این شعر را در ترانه رعنا می‌خوانند که به نظر می‌رسد باید بیشتر مورد بررسی قرار بگیرد با توجه به اینکه در هر منطقه، خواننده بخشی از شعر را کم یا زیاد می‌خواند.

۱.جانمی توبی جانمی توبی دیروز بوشی امروز بومی (جان من توبا، دیروز رفتی امروز آمدی)

jâ - na - mi - tu - bay - jâ - na - mi - tu - bay - di - ruz - bu - Šay - em - ruz - bu - may

۲. تی بوشهَ راهه واش در بومهَ جانمی توبی (راه رفته تو را علف واش [نوعی علف خودرو و هرز] درآمد)

ti - bu - Ša - râ - hə - vâŠ - dar - bu - mā - jâ - na - mi - tu - bay

۳. تی کفل خاش در بومه جانمی توبی (در کفل سرین ـ ران تو استخوان درآمد)

ti - ka - fa - le - xâŠ - dar - bu - mā - jâ - na - mi - tu - bay

۴. شهسوار سوار ببی جانمی توبی (شهسوار (تنکابن) سوار شدی جان من توبا)

Ša - se - vâr - sa - vâr - ba - bay - jâ - na - mi - tu - bay

۵. رامسر تو جیر بومی جانمی توبی (رامسر پیاده شدی جان من توبا)

râm - sar - tu - jir - bu - may - jâ - na - mi - tu - bay

۶. رودسر سوار ببی جانمی توبی (رودسر سوار شوی)

rud - sar - sa - vâr - ba - bay - jâ - na - mi - tu - bay

۷. لایجان تو جیر بومی جانمی توبی (لاهیجان پیاده شدی)

lay - jân - tu - jir - bu - may - jâ -na - mi - tu - bay

۸. در ملک اون گیلان نومی جانمی توبی (به گیلان نیامدی)

dar - mol - ke - own - gi - lân - nu - may - jâ - na - mi - tu - bay

۹. لنگر هدی گیلا نای، لنگر هدی گیلا نای (به گیلان لنگر انداختی [آمدی]

lan - gar - ha - day - gi - lâ - nây - lan - gar - ha - day - gi - lâ - nây

۱۰. ناز نکون بیه جانای، ناز نکون بیه جانای جان (ناز نکن بیا جان من)

nâz - na - kon - bi - yə - jâ - nây - jân

www.tabarestan.info تبرستان

## ۸۷. جانه کیجا

**گوشواره: لاکو دانه**

۱. آخ: جانه کیجا تو روزه‌داری یا نه (ای دختر جان تو روزه داری یا نه؟)

âx - jâ - nə - ki - jâ - tu - ru - zə - dâ - ri - yâ - nā

۲. بزم گاز تی لبانِ لاکو دانه (لبانت را گاز گرفتم، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ba - zam - gâz - ti - la - bâ - ne - lâ - ku - dâ - nə

۳. کیجا جانی تو روزه‌داری یا نهَ (دختر جان تو روزه‌داری یا نه؟)

ki - jâ - jâ - nay - tu - ru - zə - dâ - ri - yâ - nā

۴. تی مچه خال قربان لاکو دانه (قربان خال روی چانه تو، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ti - ma - Ĉə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə

۵. به مرگ تو، تو مادر داری یانهَ (به مرگ تو آیا مادر داری یا نداری؟)

bə - mar - ge - tu - tu - mâ - dar - dâ - ri - yâ - nā

۶. تی مچه خال قربان لاکو دانه (قربان خال روی چانه تو، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ti - ma - Ĉə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə

۷. میان ما و تو چند بوسه باقی‌ست (میان ما و تو چند بوسه باقی مانده)

mi - yâ - ne - mâ - u - tu - Ĉa - nd - bu - sə - bâ - qi - st

۸. نمی‌دانم تو خاطر داری یا نَهَ (نمی‌دانم تو خاطر داری یا نه)

ne - mi - dâ - nam - tu - xâ - ter - dâ - ri - yâ - nā

۹. مرض مندم تو می‌دردِ ندانی (بیمار هستم [بیمار عشق] تو درد مرا نمی‌دانی)

ma - raz - man - dam - tu - mi - dar - de - na - dâ - ni

۱۰. باز می‌جانی باز می‌جانی ـ امره محال نکانی باز می‌جانی باز می‌جانی (باز جان من هستی مرا توجه نمی‌کنی باز جان من هستی)

bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

ame - rə - ma - hâl - no - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

**۸۸. جور دشت راه دار**

(گوشواره: لاکو دانه)

تبرستان www.tabarestan.info

۱. الهی مَرَم ببوم جور دشت راه دار (الهی من هم در جوردشت راهدار شوم)

elâ - hi - ma - ram - ba - bum - jur - daŠ - te - râh - dâr

۲. نامزدبازی بَکونیم [هکونیم] امسال بهار (بهار امسال نامزدبازی کنیم)

nâm - zed - bâ - zi - ba - ko - nim - em - sâ - le - ba - hâr

۳. می جان لاکو دانه لاکو دانه (جان من است دختر نازنین و یکی یک دانه)

mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

## چ

**۸۹. چاره نبونه**

(گوشواره: لاکو دانه)

سه چیز سختِ برای روزه‌دارن (سه چیز سخت است برای روزه دارن)

sə - Ĉiz - sax - te - ba - râ - ye - ru - zə - dâ - rân

۲. تی مچه خالِ قربان لاکو دانه (قربان خال روی چانه تو، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ti - ma - Ĉə - x â - le - qor - bân - lâ - ku - d â - nə -

سگ دروازه رو باز چاره بونه (سگ دروازه را چاره‌ای است)

Sa - gə - dar - vâ - zə - ru - bâz - Ĉ â - rə - bu - nə

زن مار خدا بکوشت، چاره نبونه (خدا زن مادر را بکشد که چاره نمی‌شود)

zen - mâr - xo - d â - be - ku - Št - Ĉ â - rə - na - bu - nə

الهی تش دکه تی ماره جانه لاکو دانه (الهی آتش بیفتد به جان مادرت، دختر نازنین

و یکی و یک دانه)

elâ - hi - taŠ - da - kə - ti - mâ - rə - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə -

تی مَچه خال قربان لاکو دانه (قربان خال روی چانه تو، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ti - ma - Ĉə - x â - le - qor - bân - lâ - ku - d- â nə -

### ۹۰. چراغ برق[1]

شهسوار چراغ برق بهَ بهَ [بابا] روشن (چراغ برق شهسوار روشن شد)

Ša - se - vâr - Ĉe - râq - ba - rq - bā - bā - ru - Šan

عزیز نامه هَدَ مثه ابریشُم (یار نامه داد به مانند ابریشم)

az - iz - nâ - mə - ha - da - me - sə - ab - ri - Šom

عزیز جان تی نامه چندی دس بکشُم (عزیز جان بر روی نامه تو چقدر دست بکشم)

az - iz - jân - ti - nâ - mə - Ĉan - di - das - ba - ke - Šom

ته انتظاری چندی بکشُم (انتظار تو را چقدر بکشم)

tə - en - te - zâ - ri - Ĉan - di - ba - ka - Šom

### ۹۱. چراغ لمپا

چندی بنیشُم شب نشین تنها (تا چند شب در شب نشین تنها بمانم یا بنشینم)

Ĉan - di - ba - ni - Šom - Šab - ne - Šin - tan - h â

چندی نگاه هکنُم چراغ لمپا (تا چند چراغ لمپا را نگاه کنم)[2]

Ĉan - di - ne - gâ - ha - ko - nam - Ĉe - râ - qe - lam - p â

چراغ سوندِ نه یه دردی داره (چراغ روشن نمی‌شه یک دردی دارد)

Ĉe - râq - su - na - de - nə - yə - dar - di - dâ - rə

فتیلی چرکن [چَکُن] یا، نفت نداره (یا فتیله خراب است یا نفت ندارد)

fi - ti - lay - Ĉer - kon - yâ - na - ft - na - dâ - rə

### ۹۲. چراغی سونَدنه

چراغی سونَدنه، دردی دارِ (چراغ سو نمی‌دهد، دردی دارد)

Ĉe - râ - qey - su - na - de - nə - dar - di - dâ - re

---

۱. ترانه مربوط به زمانی که تازه برق به شهسوار (تنکابن) آمده بود که از مکان آن در مقدمه (بندر شهسوار) یاد شده است.

۲. منظور چراغ‌های فتیله‌ای مانند گردسوز و امثال آن است. مربوط به زمانی می‌شود که برق هنوز به مناطق تنکابن نیامده بود.

فیتلی چَکون یا نفت ندارِ (فتیله را درست کن یا نفت ندارد)

fi - ti - lay - Ĉa - ku - ni - yâ - na - ft - ne - dâ - re

ارباب زِن دکُن یه چکه نفت (خانم خانه یک چکه نفت بریز) یک چکه یا یک قطره اصطلاحی است، منظور به مقدار یک شیشه نفت (کمتر از یک لیتر) درون چراغ بریز

ar - bâb - zen - da - kon - yə - Ĉkə - na - ft

امشو شب نشین چه نشین دارِ (امشب شب‌نشینی نشستن دارد)

em - Šu - Šab - ne - Šin - Ĉə - ne - Šin - dâ - re

## ۹۳. چِکانن قشون

این شعر باید حاوی داستانی باشد که باز چند بیت آن خوانده می‌شود.

تبرستان www.tabarestan.info

شمی مَلَی به مَن چِکانن قشون (محله شما برای من قشون جمع کردند [دراندیشه حمله به من هستند.]

Še - mi - ma - lay - bə - man - Ĉe - kâ - nan - qo - Šun

همه همی جَم کانن مِره بکوشَن (همه را جمع می‌کنند تا مرا بکشند)

ha - mə - ha - may - jam - kâ - nan - me - re - ba - ku - Šan

یا مِره کوشنن یا دَنن زندان (یا مرا می‌کشند یا مرا به زندان می‌برند)

yâ - me - re - ku - Šu - nan - yâ - da - nan - zen - dân

زندان تاریکی مِره بونه روشن (زندان تاریک برای من روشن می‌شود)

zen - dân - tâ - ri - kay - me - rə - bu - nə - ru - Šan

## ۹۴. چوب خلیلی

این آهنگ به صورت ریتم کتولی (دشتی حال) در مازندران خوانده می‌شود که در مقدمه موسیقی تنکابن نوشته شد (پهلوان: ۱۴۶)

دل دل زنُم مُن دل نِدارُم (این پا اون پا می‌کنم من دل ندارم)

del - del - za - nom - mon - del - na - dâ - rom

عمارت بِساتُم منزل ندارم (ساختمان ساختم اما منزل ندارم)

emâ - rat - be - sâ - tom - man - zel - ne - dâ - rom

عمارت بِساتُم چوب خلیلی (ساختمان ساختم از چوب خلیلی)

emâ - rat - be - sâ - tom - Ĉu - be - xa - li - li

همه در وطن مُن در غریبی (همه در وطن هستند من در غریبی)

ha - mə - dar - va - tan - mon - dar - qa - ri - bi

دل مثه دیک هَکَنه جوش (دل مانند دیگ می‌کند جوش [البته آب دیگ]

del - me - sə - dik - ha - ke - nə - juŠ

دلبر جان حرف مردم نَکِن گوش (دلبر عزیز به حرف مردم گوش نکن)

del - bar - jân - har - fe - mar - dom - na - kon - guŠ

حرف مردم تِره اثر نداره (حرف مردم برایت اثر ندارد)

har - fe - mar - dom - te - rə - asar - na - dâ - rə

خاطرات قدیمی نکن فراموش (خاطرات قدیمی را فراموش نکن)

xâ - te - râ - te - qa - di - mi - na - kon - fa - râ - muŠ

www.tabarestan.info

**۹۵. چی می‌گی**

الا دختر تو را می‌خوام چی می‌گی؟ (ای دختر ترا می‌خواهم چه می‌گویی؟)

چرا به مادر پیرت نمی‌گی؟ (چرا به مادر پیرت نمی‌گویی؟)

برفتم مادره پیرم بگفتم (رفتم به مادر پیرم گفتم)

مرا به تو نمی‌ده چی می‌گی؟ (مرا به تو نمی‌دهده چی می‌گویی؟)

## ح

**۹۶. حنا**

سَرت بَستی تو دستمال سیا را (دستمال سیاه را به سر تو بستی)

sa - rat - bas - ti - tu - das - m â - le - si - yâ - râ

حِنا بستی تو نازک دست و پا را (حنا را به دست و پای ظریفت بستی)

he - nâ - bas - ti - tu - nâ - zek - da - st - u - pâ - râ

اگه تو دانی ته دست طاقت نداره (اگر می‌دانی که دست تو طاقت ندارد)

agə - tu - dâ - ni - tə - da - st - tâ - qat - ne - dâ - rə -

اجارَی هَکانم رشت حَنا ره (حنای رشت را اجاره می‌کنم)

ejâ - ray - ha - ko - nam - raŠ - te - ha - nâ - rə

### ۹۷. حیدربیک و صنمبر

الهی من ببوم عرق دانه (الهی من دانه عرق بشوم)

elâ - hi - man - ba - bom - ar - aq - d â - nə

تی اِسبی دله سَر ببوم روانه (بر سینه سفید تو روانه بشوم)

ti - es - bi - de - lə - sar - ba - bum - ra - v â - nə

تی اسبی دله سر یه سنگ مرمر (بر سینه سفید تو یک سنگ مرمر)

ti - es - bi - de - lə - sar - yə - sen - ge - mar - mar

ته مه حیدربیک مو ته صنمبر (من حیدر می‌شوم و تو صنمبر من)

tə - mə - hey - dar - be - yk - mu - tə - sa - nam - bar

www.tabarestan.info تبرستان

## خ

### ۹۸. خاخُر بیه رَوانَ ی بَبیم

(در CD خوانده شده)

{گوشواره: امان از آی غریبی}

عده‌ای بر اساس دیدگاه مذهبی بیشتر وقت خود را وقف خدمت به مردم و مسجد می‌کردند، البته مردم محله هم به شیوه‌های گوناگون به آن افراد کمک می‌کردند

۱. گوتَی:

خاخُر، خاخُر بیهَ رَوانَی بَبیم ـ یکی آب و یکی رُخانَی بَبیم

(گفت: خواهر بیا روانه شویم ـ یکی آب و دیگری رودخانه شویم)

gu - tay - xâ - xur - xâ - xur - bi - yā - ra - vâ - nay - ba - bim

ye - ki - âb - u - ye - ki - ro - xâ - nay - ba - bim

۲. آی یکی جارو کَش آی اَستانَی بَبیم ـ آی یکی جاروکش آی مدینه بَبیم آی

(یکی جارو کش آستانه[1] بشویم ـ یک هم در مدینه جارو کش شویم)

ây - ye - ki - jâ - ru - ka - še - ây - as - tâ - nay - ba - bim

ây - ye - ki - jâ - ru - ka - še - ây - ma - di - nə - ba - bim - ây

امان از آی غریبی

amân - az - qa - ri - bi

---

۱. مکان‌های زیارتی یا قبر سید جلال‌الدین اشرف در آستانه اشرفیه ـ با توجه به اینکه هر صحن و سرای هر زیارتگاهی را آستانه می‌گویند.

**۹۹. (خاطرخواه)**

(گوشواره: لاکو دانه)

(در CD خوانده شده)

۱. ای: کیجا جانی تی خاطر خا بِبام مُن (دختر جان خاطرخواه تو شدم)

ay - ki - jâ - jâ - nay - ti -xâ - ter - xâ - be - bâm - mon

بنیش مو تِرِ بنالِم (دو بار) (بنشین تا برایت بنالِم)

ba - niŠ - mu - te - re - be -nâ - lem

۲. شِمی مَلی خود را [که من] رسوا بِبام مُن (در محله شما رسوا شدم)

Še - mi - ma - lay - xod - râ - ros - vâ - be - bâm - mon

بنیش مُن تِرِ بنالِم (بنشین تا برایت بنالم)

ba - niŠ - mon - te - re - be - nâ - lem

۳. می جانه لاکو دانه لاکو دانه ـ (دختر نازنین دختر یکی یک دانه جان من است)

mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

کیجا مارِ یگانه (نازنین دختر یکی یک دانه مادر است)

ki - jâ - mâ - re - ye - gâ - nə

۴. راشانی غمزه کانی ـ امِره مُحال نُکانی (دختر راه می‌رود عشوه می‌کند (به من توجه نمی‌کند)

râ - Šâ - ni - qam - zə - kâ - ni - ame - rə - mo - hâl - no - kâ - ni -

**۱۰۰. خبر آمد**

خبر آمد که ترکستان بهاره

کجاوه بستن و یارم سواره

کجاوه بستن و مخمل زیرانداز

طناب ابریشم دوشه مه یاره (طناب ابریشم در دوش یار من است)

**۱۰۱. در CD خوانده شده) خدا خدا بَزِن مَن بَبوم خیاط**

(گوشواره: می جانی باز می جانی باز می جانی)

این شعر مربوط به زمانی است که خیاط یا چارق‌دوزان به صورت دوره‌گردی، کارها را قبول می‌کردند و می‌دوختند

۱. آی: خدا خدا بَزِن مُن بَبوم خیاط (آی خدا کاری کن تا من خیاط شوم)

ây - xo - dâ - xo - dâ - ba - zan - mon - ba - bum - xa - yât

مو چرخ دَس هیرَم [بیرَم] بَبَم تی حُیاط (من چرخ خیاطی دست بگیرم خیاط تو [دختر] شوم)

mu - Ĉar - xe - das - hey - ram - ba - yam - ti - ho - yât

۲. ترِ پیرهن بدوجَم با پیرهن خاب (برایت پیراهن بدوزم با پیراهن خواب)

te - re - pir - han - ba - du - jam - bâ - pir - ha - ne - xâb

تو می‌تازه عاروس بَبوم مو داماد (تو تازه عروس من تازه داماد)

tu - mi - tâ - zə - âr - us - mu - ba - bum - mu - dâ - mâd

۳. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه بیشی غمزه کانی (باز جان من هستی راه می‌روی غمزه می‌کنی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

râ - bi - Ši - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۴. مَلمَل شلوار دکانی با زمی جانی ـ امرمحال نُکانی باز می‌جانی

(شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی به من توجه نمی‌کنی)

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۵. آی می‌جان سید مُترم ـ مو تی مارِ نوکرم ـ (آی جان من سید محترم ـ من نوکر مادرت هستم)

ây - mi - jân - se - yd - mo - ta - ram - mu - ti - mâ - re - nu - ka - ram

### ۱۰۲. خراسان می‌روم

(به نظر می‌رسد این آهنگ باید حکایتی داشته باشد)

شتر را بار کردم بار قالی

خراسان می‌روم جای تو خالی

خراسان می‌روم شاید نیایم

مه سیاه زلف را بدار ته یادگاری (زلف سیاه مرا به یادگاری نگهدار)

mə - si - yâh - zo - lf - râ - be - dâr - tə - yâd - gâ - ri

www.tabarestan.info تبرستان

### ۱۰۳. خروس بانگ نکن

خروس بانگ نکن حالا سحر نیست (خروس صدا نکن حال که وقت سحر نشده)

xu - rus - bâ - ng - na - kon - hâ - lâ - se - har - ni - st

من و مه یار جدا کردن هنر نیست (من و یارم را جدا کردن که هنر نمی‌باشد)

ma - nu - mə - yâr - jo - dâ - kar - dan - ho - nar - ni - st

اله دارم[1] خروسی کر بَبوی لال، (از خدا می‌خواهم یا آرزو دارم که خروس کر و لال شود)

elâ - dâ - rom - xo - ru - say - kar - ba - buy - lâl

مرا از خواب شیرین کردی بیدار (من را از خواب شیرین کردی بیدار)

ma - râ - az - xâ - be - Ši - rin - kar - di - bi - dâr

در شعر نجما و کتاب خوچکو آورده شده است: (پهلوان: ۱۲۹ و خوچکو: ۷۹ و ۹۸)

www.tabarestan.info تبرستان

### ۱۰۴. در CD خوانده شده (خواب ابرو)

ـ کیجا جان خابِ ابرویت مَنَم مَن (دختر جان اَبروی خواب تو من هستم)

ki - jâ - jân - xâ - be - ab - ru - yat - ma - nam - man

دو لیموی گُلاش گوید منم من (شکوفه‌های لیمو که گوید من هستم)

du - li - mu - go - lâŠ - gu - yad - ma - nam - man

ـ شنیدم می‌گردی کوچه به بازار (شنیدم که در کوچه و بازار گردش می‌کنی)

Ša - ni - dam - mi - gar - di - ku - Ĉə - bə - bâ - zâr

بَزن تی داغِ[2] که آهویت منم من (داغت را بزن که آهوی تو من هستم)

ba - zan - ti - dâ - qe - kə - âhu - yat - ma - nam - man

ـ می‌گرم طارُم، سَر حال بکارُم، ترِکاردارُم (برنج گرم طارُم من، تو را در ابتدای زمین بکارم، من هنوز کارت دارم)

mi - gar - me - tâ - rom - sar - hâl - be - kâ - rom - tre - kâr - dâ - rom

### ۱۰۵. خواستگار

خاستگار هانه این دَم و آن دَم (هر دم خواستگار می‌آید)

---

۱. اله دارم: همان معنی «نهی دارم» را می‌دهد که در شماره ش (۱۹۸) شعر فرانی نیم فرانی آورده شده است.

۲. داغ زدن کنایه از مالکیت است که در زمان قدیم برای مشخص شدن حیوانات داغی برروی حیوان می‌زدند که مشخص می‌شد آن گوسفندیا گاو و... مربوط به کدام شخص است. گالش‌ها داغ یا دَجه را بیشتر در گوش گوسفند یا بز می‌زنند؛ اما برای گاو کمتر به کار می‌برند.
هر فرد گالش دَجه مخصوص به خودش را دارد.

xâs - te - gâr - hâ - nə - in - dam - uâ - n - dam

نمی‌دانُم کدام را دل ببندم (نمی دانم به کدام یک دل ببندم یا قبول کنم)

ne - mi - dâ - nam - ko - dâm - râ - del - be - ban - dam

جان ماما خودت صاحب اختیاری (مادر جان خودت صاحب اختیار هستی)

مبادا دل مارا غم بذاری (نکند یک وقت بر دل ما غم بگذاری ـ ما را غمگین کنی)

### ۱۰۶. خوره آفتاب زَنه

### گوشواره (پری جون)

اشعاری در بین مردم متداول بوده که گاهی اسم پری جون هم اضافه می‌شد (البته خیلی به ندرت) در نتیجه برای حفظِ امانت شعرها همراه با ریتم آهنگ آورده می‌شود( البته تقریباً شبیه چنین ریتمی در مازندران مرکزی با نام «گُلی جون» خوانده می شود.)

۱. خوره آفتاب زَنه یا کَرو کور وپری جون ـ ـ نمایون هَکِرده تی گُلِ رو رِ پری جون

(آفتاب خورشید می‌تابد بر هر کَر، و کور، پری جون ـ نمایان کرده صورت همچون گُل تو را، پری جون)

xu - rə - af - tâb - za - nə - yâ - ka - re - ku - ru - pa - ri - jun

na - mâ - yon - ha - ker - də - ti - go - le - ru - re - pa - ri - jun

۲. نمایون آ هَکِرده تی گُلِ رو رِ پری جون ـ (نمایان کرده صورت همچون گُل ترا پری جون)

na - mâ - yon- â - ha - ker - də - ti - go - le - ru - re - pa - ri - jun

۳. ببردِ عاشقی مه رنگ و رورِ پری جون (برده عاشقی رنگ و روی مرا پری جون یا عاشقی صورت مرا پریده رنگ کرده است)

ba - bar - de - âŠe - qi - mə - ran - gu - ru - re - pa - ri - jun

### ۱۰۷. خوکری

خوکری به معنای جوجه تیغی است و آن یکی از حیواناتی است که به بوته‌های چای، صدمه و خسارات بسیار وارد می‌کند در این شعر درد کارگری را بازگو می‌کند که اربابش وقتی دید یکی از بوته‌ها به وسیله جوجه تیغی خراب شد، شروع به شلاق زدن آن کارگر کرد که فریاد و فغان او در اثر ضربات چوب، به آسمان بلند شد و از دست ارباب که نامش مقدم بود و به همراه صدمه‌ای که از جوجه تیغی نصیبش شده بود، ناله‌ها کرد، چنان

که در این شعر از زبان او گفته شده: من حتی نمی‌توانم به دستشویی بروم چون جوجه تیغی در آن موقع به سوی بوته چای حمله‌ور می‌شود.

**شعر خوکری**

ای آقا دمره نزن دمره نزن ـ خوکری مرپانه (دوبار) (ای آقا مرا نزن جوجه تیغی مرا می‌پاید)

ay . aqâ . de . me . rə . na . zen . de . me . rə . na . zen .

xu . ka . ray . me . rə . pâ . nə

بشکسته دُندانه درد کانه می‌شانه (دندانم شکست و شانه‌ام درد می‌کند)

beŠ . kes . tə . don . dâ . nə . da . rd . kâ . nə . mi . Šâ . nə

مو حت آب لَک شونوم، خوکری مره پانه، خوکری مرپانه (من حتی به توالت می‌روم خوکری مرا می‌پاید)

mu - ha - ta - âb - lak - Šu - num - xu - ka - ray - me - rə - pâ - nə

این آقا مقدم بین بازم مره پانه، بازم مر پانه (آقای مقدم بازم مرا می‌پاید)

In - âqâ - moga - dam - be - yn - bâ - zam - me - rə - pâ - nə

خوکری صُودَنه خوشتِره دُندانه، خوشتِر دُندانه (جوجه تیغی دندانش را تیز می‌کند)

xu - ka - ray - su - da - nə - xuŠ - te - rə - don - dâ - nə

- xuŠ - te - rə don - dâ - nə

باز روزم شب بیا درم بشوم خانه، دَرم بُشوم خانه (بازم شب شد دارم به منزل می‌روم)

bâz - ru - zam - Šab - bo - bâ - da - ram - bo - Šum - xâ - nə

- da - ram - bo - Šum - xâ - nə

درد کانه می‌شانه، بشکسته دُندانه، درد کانه می‌شانه (شانه‌ام درد می‌کند و دندانم شکسته شد)

da - rd - kâ - nə - mi - Šâ - nə - beŠ - kes - tə - don - dâ - nə

- da - rd - kâ - nə - mi - Šâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

# خوکری

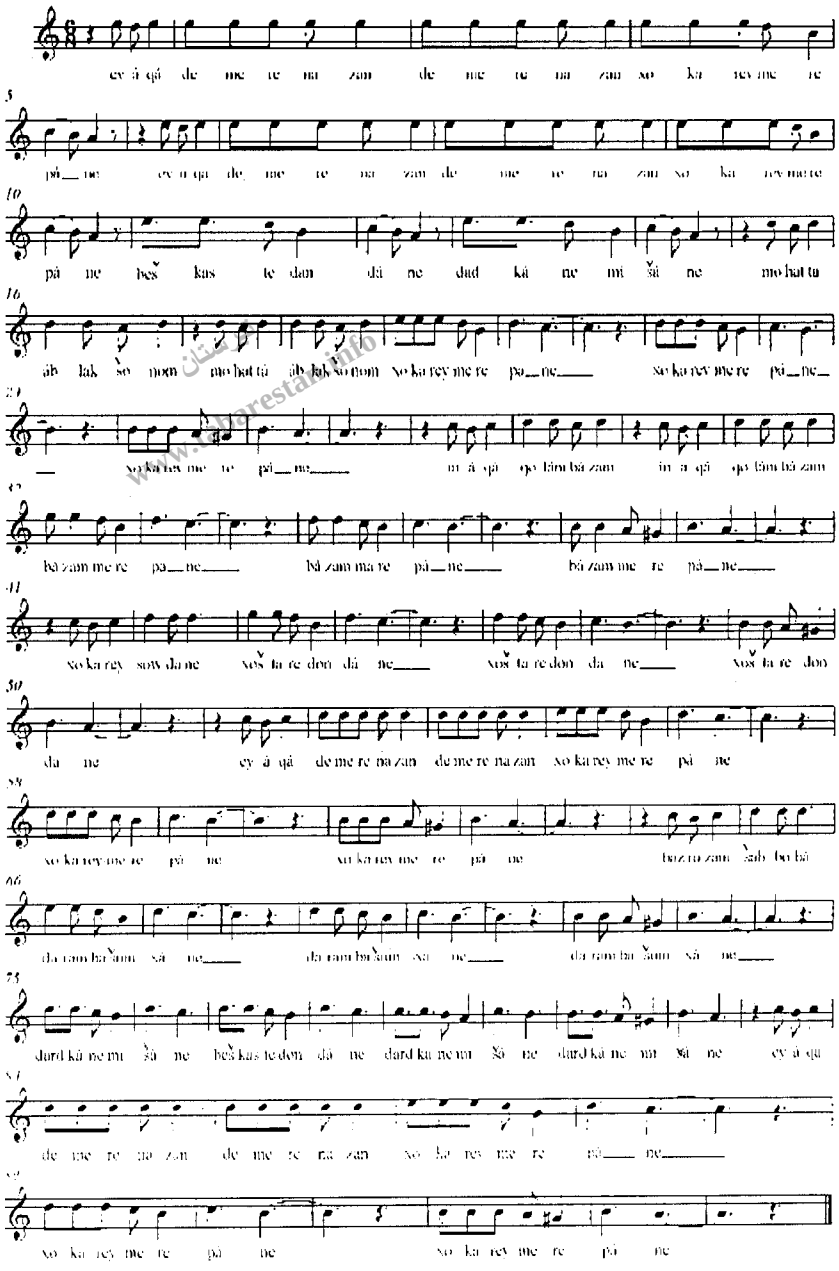
ey á qá de me re na zan de me re na zan xo ka rey me re
pá ne ey á qá de me re na zan de me re na zan
pá ne beš kas te dan dá ne dard ká ne mi šá ne mo hat ta
áb lak šo mon mo hat tá áb lak šo mon xo ka rey me re pa ne xo ka rey me re pá ne
xo ka rey me re pá ne mi á qá qo tim bá zam mi á qá qo tim bá zam
bá zam me re pa ne bá zam ma re pá ne bá zam me re pá ne
xo ka rey sow da ne xoš ta re don dá ne xoš ta re don da ne xoš ta re don
da ne ey á qá de me re na zan de me re na zan xo ka rey me re pá ne
xo ka rey me re pá ne xo ka rey me re pá ne baz ro zam šab ba bá
da ram ba šam šá ne da ram ba šam šá ne da ram ba šam šá ne
dard ká ne mi šá ne beš kas te don dá ne dard ká ne mi šá ne dard ká ne mi šá ne ey á qá
de me re na zan de me re na zan xo ka rey me re pá ne
xo ka rey me re pá ne xo ka rey me re pá ne

### ۱۰۸. خیاطی

۱. بالا خانی نیشتَم کانَم خیاطی سیا قرقرها دَرزن فولادی (در اتاق بالا نشستم و خیاطی می‌کنم، قرقره سیاه و سوزن فولادی است)

bâ - lâ - xâ - nay - niš - tom - kâ - nam - xa - yâ - ti -
si - yâ - qer - qe - re - hâ - dar - zen - fu - lâ - di -

یکتا پیرهن[1] دُجُم فِرم جدیدی، عزیز جان دکُن چه خوش نمودی

یک پیراهن می‌دوزم بَا فرم جدید، عزیز من بپوش، به چشم می‌آید (به تو می‌آید)

yek - tâ - pir - han - do - jom - fer - me - ja - di - di -
az - iz - jân - da - ko - ne - ĉə - xuš - na - mu - di

www.tabarestan.info تبرستان

## د

### ۱۰۹. دامون بُمانس

آفتاب زردی سر سیلان بمانس (آفتاب زرد سر قله کوه سیالان ماند)

âf - tâ - be - zar - day - sa - re - say - lân - bo - mâ - nes

می یاره جاربند دامون بمانس (یار من پشت جنگل بالابند ماند)

mi - yâ - rə - jâr - band - dâ - mon - bo - mâ - nes

الهی جاربندان هاکنی تو لَرده[2] (الهی بالابند رانش کنی و به صورت پرتگاه درآیی)

elâ - hi - jâr - ban - dân - hâ - ke - ni - tu - lar - də

موخوشتی یار بَزم دشمن چه مرده (من یار خودم را زدم دشمن جای خودش را دارد)

mu - xuŠ - tay - yâ - re - ba - zam - doŠ - man - ĉə - mar - də

### ۱۱۰. دختر

دختر تو را برگیرم امشب
گلوبند تو را زر گیرم امشب
گلوبند تو را دادم به نقاش
نمی‌دانم تو ترکی یا قزل‌باش

---

۱. پیرهن ـ pirhan ـ پیراهن: برای ساخت آن عموماً از کتان سفید استفاده می‌شد.
۲. لرده: کوه گلی آماده آوار وریزش (فرهنگ گیل ودیلم: ۱۸۴)

### ۱۱۱. دختر عامو

دختر عامو می‌تی مهمانم امشو (دختر عمو من مهمان تو هستم امشب)

dox - tar - âmu - mu - ti - meh - mâ - nam - em - Šu

گدا باشم ولی سلطانمُ امشو (گدا باشم اما سلطانم امشب)

ge - dâ - bâ - Šam - va - li - sol - tâ - nam - em - Šu

خدا کار هُکُن بابا نی ای (خدایا کاری کن تا پدر نیاید)

xo - dâ - kar - ha - kon - bâ - bâ - ni - ay

میان بادرنگان غلطانُم امشو (در میان بادرنگ‌ها {سینه‌ها} غلط می‌خورم امشب)

mi - yâ - ne - bâd - ran - gân - qal - tâ - nam - em - Šu

www.tabarestan.info تبرستان

### ۱۱۲. دراز تنبان

۱. دراز تنبان[1] دکُردی تا تی پا توک (دامن بلند به تن کردی که تا نوک پای تو می‌رسد)

de - râz - ton - bân - da - kor - di - tâ - ti - pâ - tuk

۲. تره نُشان بَدن جور دشت راه توک (تو را دیدند در انتهای راه، پایان راه جوردشت[2] ـ بالادشت)

te - rə - no - Šân - ba - dan - jur - da - Šte - râh - tuk

### ۱۱۳. درِ باز کُن

درِ باز کُن که درگا مانده‌ام مُن (در را باز کن که من بیرون مانده‌ام)

da - re - bâz - kon - kə - dar - gâ - mân - de - am - mon

بغل باز کن که سرما خورده‌ام مُن (بغل را باز کن که من سرما خورده‌ام)

ba - qal - bâz - kon - kə - sar - mâ - xur - de - am - mon

بغل باز کُن مرا تنگ بغل گیر (بغل باز بکن و مرا در آغوشت بفشار)

ba - qal - bâz - kon - ma - râ - tan - ge - ba - qal - gir

که سرمای زمستان خورده‌ام مُن (که من سرمای زمستان خورده‌ام)

kə - sar - mâ - ye - ze - mes - tân - xur - də - am - mon

### ۱۱۴. درخت بیدَم

---

۱. درازتنبان ـ دامن بلند که چین‌های بسیار داشت.

۲. جور: به معنی بالا

مسلمانان که من درخت بیدم ـ اندرونم سیاه بر دل سفیدم (مسلمان من درختی بیدی هستم ـ درونم سیاه ولیکن دل من سفید است)

شِمی محله خرابِ من یار نیتُم (محله شما خراب است و یار نگرفتم)

Še - mi - ma - ha - lə - xo - râ - be - mon - yâr - nay - tom

میان سرخ گل مُن ناامیدم (در میان گل های سرخ من ناامیدهستم)

**۱۱۵. (در CD خوانده شده)**

**درخت پرتقال (شماره یک)**

شهرستان تنکابن به علت وجود درختان مرکبات از جمله: نارنگی، دارابی، بادرنگ، نارنج و معروف بودن پرتقال شهسوار، در هنگام فصل چیدن آن، کارگران بسیاری از نقاط دور و نزدیک به این شهر می‌آیند و مبادرت به این کار می‌کنند که به آن‌ها «پرتقال چین» می‌گویند. چند نفری از آن‌ها که صدایی دارند یا شعری از پدران خویش یاد گرفته‌اند در هنگام کار در بالای نردبان چندین متری، ترنم می‌کنند؛ بنابراین چند شعر در ارتباط با موضوع آورده می‌شود. با توجه به اینکه روستاییان پرتقال را به صورت «پرتَخال» یا «پَرتَقال» می‌گویند

۱. مُن درخت پرتقالم، گونه بادرنگم (من درخت پرتقال هستم می‌گوید: باردنگم)

mon - da - rx - te - por - ta - qâ - lom - gu - nə - ba - de - ran - gom

۲. بُرای شو کردنت ـ (برای شوهر کردنت)

bo - râ - ye - Šu - kar - da - nat

آخ مو گوش به زنگُم، گوش به زنگُم (آخ من گوش به زنگ هستم)

âx - mu - guŠ - bə - zan - gom - guŠ - bə - zan - gom

۳. اگه تو را رسوا نبینُم ـ (اگر تو را رسوا نبینم)

agə - to - râ - ros - vâ - na - bi - nom -

۴. پس خیلی ننگُم، پس خیلی ننگُم (پس خیلی ننگ هستم)

pas - xey - li - nan - gom - pas - xey - li - nan - gom

۵. اگه صد سالم بمانی (اگه صد سال بمانی)

agə - sad - sâ - lam - be - mâ - ni

۶. بازمون پلنگُم (دو بار) ـ (باز هم پلنگ هستم)

bâz - mun - pa - lan - gom

### ۱۱۶. درخت پرتقال (شماره دو)

درخت پرتقال[پَرتخال ـ پَرتقال] تو پرتقالی ـ تو رفتی تنکابن زوتَر بیایی

(درخت پرتقال تو پرتقالی تو رفتی به تنکابن زودتر بیایی

de - ra - xte - por - te - qâl - tu - por - te - qâ - li -

tu - raf - ti - to - ne - kâ - bon - zu - tar - bi - yâ - yi

تو رفتی تنکابن ریشه هَکُردی ـ دل ما را مِثه بیشه هَکُردی (تو به تنکابن رفتی ریشه کردی، دل ما را همانند بیشه کردی)

tu - ra - fti - ton - kâ - bon - ri - šə - ha - kor - di -

de - le - mâ - râ - me - sə - bi - šə - ha - kor - di

درخت پرتقال خود بادرنگُم[1] ـ برای شو کردنت موگوش به زنگُم (درخت پرتقال من بادرنگ هستم، برای شوهر کردن تو گوش به زنگم)

de - ra - xte - por - te - qâl - xud - bâ - de - ran - gom -

ba - râ - ye - šu - kar - da - net - mu - guš - bə - zan - gom

درخت پرتقال کرده ریشه ـ خودُم سُرخ گُلم یارَم بنفشه (درخت پرتقال ریشه کرده، من گل سرخ هستم و یارم بنفشه)

de - ra - xte - por - te - qâl - kar - də - ri - šə -

xo - dom - sor - xe - go - lam - yâ - ram - ba - naf - šə

### ۱۱۷. درخت پرتقال (شماره سه)

درخت پرتقال تو پرتقالی (درخت پرتقال تو پرتقالی)

de - rax - te - por - te -qâl - tu - por - te - qâ - li

تو رفتی تنکابن زود بیایی (تو به تنکابن رفتی که زود بیایی)

tu - ra - fti - to - ne - kâ - bon - zud - bi - yâ - ēi

تو رفتی تنکابن ریشه کردی (تو به تنکابن رفتی و ماندگار شدی)

tu - ra - fti - to - ne - kâ - bon - ri - Šə - kar - di

دل مارِ مثالِ بیشه کردی (قلب ما را پژمرده کردی)

de - le - mâ - re - me - sâ - le - bi - Šə - kar - di

---

۱. نوعی از میوه مرکبات که نسبت به پرتقال بزرگ‌تر است

### ۱۱۸. درخت پرتقال (چهار)

اگه تو پرتقالی مو بادِرَنگم، مو بادِرَنگُم (اگه تو پرتقال هستی، من بادرنگم)

agə - tu - por - te - qâ - li - mu - bâ - de - ran - gom - mu - bâ - de - ran - gom

تو میل شو کردن دَری ـ موگوش به زنگُم، مو گوش به زنگُم (تو آرزو داری شوهر کنی، من گوش به زنگ یا در کمین هستم)

tu - mey - le - šu - kar - dan - dâ - ri -

mu - guš - bə - zan - gom - - mu - guš - bə - zan - gom -

اگه تِرِ نبُروم، تِرِ نبُروم ـ پس خیلی ننگُم، پس خیلی ننگُم

(اگر با تو عروسی نکنم پس خیلی خوار و حقیر هستم)

agə - te - re - na - bo - rum - te - re - na - bo - rum -

pas - xey - li - nan - go - pas - xey - li - nan - gom

www.tabarestan.info تبرستان

### ۱۱۹. دریا

فاطمه کارد دُمه[1] بیه بشیم دریا دیمه (فاطمه قد کوتاه، بیا برویم کنار دریا)

fâ - te - me - kâr - de - do - mə - bi - yə - be - Šim - dar - yâ - di - mə

بَپیچیم سبزی پُلا بُخاریم همراه، همراه (سبزی پلو بپزیم و با هم بخوریم)

ba - pa - ĉim - sab - zi - po - l â - bo - xâ - rim - ham - râ - ham - râ

### ۱۲۰. دلِ دلخا بَسوزه

اندی گونم دِلِ دلخا بَسوزه (آن قدر می‌گویم: دلی که دلخواه دارد بسوزد)

an - di - gu - nam - de - le - de - xâ - ba - su - zə

اندی گونم سه هزار گرما بَسوزه (آن قدر می‌گویم: گرما سه هزار بسوزد)

an - di - gu - nam - sə - he - zâ - re - gar - mâ - ba - su - zə

اندی گونم دل دلخا همینه (آن قدر می‌گویم: دلی که دلخواه دارد همین است)

an - di - gu - nam - de - le - de - xâ - ha - mi - nə

منزل آخر زیر زمین (آخرین منزل زیر زمین است)

man - ze - le - âxar - zi - re - za - mi - nə

---

۱. فاطمه کارد دُمه: کارد دُمه ـ در اصطلاح به کسی گویند که قد کوتاه داشته باشد.
یا داس دُمه که همین معنی را می‌دهد یا «دسته داس»، در منطقه تنکابن مخصوصاً در گلیجان و کشکوه به شخصی که قدی کوتاه داشته باشد به شوخی می‌گویند: «فلانی کوتاه دُمه داس یا کارد دُمه».
همچنین کوتاه دُمه داس: داسی است که چوپانان بیشتر از آن استفاده می‌کنند مخصوصاً برای بالا رفتن از تنه درخت، برای چیدن برگ و غیره...

## ۱۲۱. دلبر جانم

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی و الهی مَنم بمیرُم تو بمانی)

۱. آی: دلبر جانم سر چا می‌کشد آب ـ الهی مَنم بمیرُم تو بمانی

(آی دلبر من بر سرچاه آب می‌کشد ـ الهی من بمیرم تو بمانی)

ây - del - bar - jâ - nam - sa - re - Ĉâ - mi - ka - Šad - âb

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

۲. دو گیسو پُشت مخمل می‌خورد تاب ـ الهی مَنم بمیرُم تو بمانی

(دو گیسو در پشت مخمل تاب می‌خورد الهی من بمیرُم تو بمانی)

du - gi - su - poŠ - te - max - mal - mi - xu - rad - tâb

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

۳. گمون کردی منو شب می‌بَرد خاب ـ الهی مَنم بمیرُم تو بمانی) گمان کردی مرا شب خواب می‌برد ـ الهی من بمیرم تا تو بمانی)

ga - mun - kar - di - ma - nu - Šab - mi - ba - rad - xâb

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

۴. دل من مثه روغن می‌شود آب ـ الهی مَنم بمیرُم تو بمانی (دله من مانند روغن آب می‌شود ـ الهی من بمیرم تو بمانی)

de - le - man - me - sə - ru - qan - mi - Ša - vad - âb

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

۵. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه شینی غمزه کانی باز می‌جانی

(جان من هستی، باز جان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی، باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

râ - Ši - ni - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۶. مَلمَل شلوار دکانی با زمی جانی (شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

## ۱۲۲. دلبر حالم خرابه گر بدانی

دلبر حالم خرابه گر بدانی (دلبر حالم خراب است اگر بدانی)

del - bar - hâ - lam - xa - râ - bə - gar - be - dâ - ni

جگر بندم[1] کبابه گر بدانی (بند بند جگرمن کبابه اگر بدانی) یا به عبارتی همه وجودم در آتش است و حالم خوش نیست)

Je - gar - ban - dam - ke - bâ - be - gar - be - dâ - ni

زن خوب را کی داره مردِ ننگان (زن خوب را کی دارد؟ مردهایی که تنبل و بی‌عُرضه و بی‌عار هستند)[2]

za - ne - xub - râ - ki - dâ - rə - mar - de - nan - gân

ولایت بی‌صحابه گر بدانی (ولایت صحاب ندارد اگر بدانی)

ve - lâ - yat - bi - sa - hâ - bə - gar - be - dâ - ni

تبرستان www.tabarestan.info

**۱۲۳. دلم تنگه**

دلم تنگه مثه دیگه پر بار (دل من تنگ است مانند دیگی که پر بار باشد)

de - lam - tan - gə - me - sə - di - gə - por - bâr

گونه زردی دارم بی‌وفا یار (گونه‌ای زرد دارم ای یاری که وفا نداری)

gu - nə - zar - di - dâ - ram - bi - va - fâ - yâr

نه باغ هیل بابوم نه میوه دار (نه باغ سبزی هیل (گشنیز) می‌شوم نه درخت میوه)

na - bâ - qe - hil - bâ - bum - na - mi - və - dâr

مسلمانان دلم از غم کبابه (مسلمانان دلم از غصه کباب شد)

mo - sal - mâ - nân - de - lam - az - qam - ka - bâ - bə

سرم به زیر چاقوی قصابه (سر من به در زیر چاقوی قصاب است)

Sa - ram - bə - zir - Ĉâ - qu - ye - qa - sâ - bə

جوانان جَم شوید گوشت را ببرید (جوانان جمع بشوید گوشت را ببرید)

Ja - vâ - nân - jam - Ša - vid - gu - Št - râ - be - bo - rid

که گوشت عاشقان خوردن ثوابه (که خوردن گوشت عاشقان، ثواب دارد)

kə - gu - Šte - âŠe - qân - xur - dan - sa - vâ - bə

---

۱. جگر بند: بابای ابجد بروزن خردمند، مجموع جگر وشش و دل را گویند. خواه انسان باشد خواه از حیوانات دیگر (برهان قاطع، و رهنمای لغات پیشین ۱۳۱۹: ۳۵۱).

۲. نصرالله عسکری در مقاله: «ضرب‌المثل‌های رایج در بین مردم رودبار الموت و رودبار شهرستان واقع در استان قزوین» شبیه چنین شعری را چنین نوشته است: زن قشنگ کی داره مرد ننگین، مرد خوب کی داره زن ننگین (زن زیبا کی دارد مرد بی‌عار و بی‌خاصیت، مرد خوب را کی دارد زن شلخته و بی‌تربیت ـ در معنی چیزهای خوب نصیب آدم‌ها بی‌خاصیت می‌شود ـ معادل سیب سرخ به دست چلاق می‌افتد. (نصرالله عسکری، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

### ۱۲۴. دو تا بلبل

(خواننده اشعار مختلف را در یک جا خوانده است)

دو تا بلبلیم هر دو یه خانه (دو تا بلبل هستیم هر دو در یک خانه)

du - tâ - bol - bo - lim - har - du - yə - xâ - nə

دانه یه جا خوریم آب روخانه (دانه را یک جا می‌خوریم و آب رودخانه)

dâ - nə - yə - jâ - xu - rim - âbe - ru - xâ - nə

هر که می‌جفته رِلَک هکرده (هر که به یار من تهمت و افترا زده)

har - kə - mi - jof - tə - la - ke - ha - kor - də

رنگ اولادی نَینه تا قیامت (رنگ اولادی نبیند تاقیامت)

ran - ge - ow - lâ - di - nay - nə - tâ - qi - yâ - mat

خداوندا سه درد بُما یک بار (خداوندا سه درد آمد به یک دفعه)

xo - dâ - van - dâ - sə - da - rd - bo - mâ - yek - bâr

اسیری یا غریبی یا غم یار (اسیری یا غریبی یا غصه یار)

asi - ri - yâ - qa - ri - bi - yâ - qa - me - yâr

بَشو بَشو شبانه بَشو (برو، برو شبانه برو)

ba - Šu - ba - Šu - Ša - bâ - nə - ba - Šu

نتِرس برف نَتِرس باران بَشو (از برف و باران نترس و راهت را ادامه بده)

na - te - rs - bar - fe - na - te - rs - bâ - râne - ba - Šu

اگه بارن تی دِم رارِ بیته (اگر باران راهت را بند آورد)

agə - bâ - ran - ti - da - me - râ - re - bay - tə

ماهی ببو دریارِ بشو (ماهی بشو و از دریا برو)

mâ - hi - ba - bu - dar - yâ - re - ba - Šu

### ۱۲۵. دو تا سیبیم (شماره یک)

(در CD خوانده شده)

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

ـ آخ: دو تا سیبیم دو تا ناریم دو گردو ـ دو تا یار وفاداریم کی هر دو

(دو تا سیب هستیم ـ دو تا انار هستیم دو تا گردو ـ دو تا یاره وفاداریم هر دو)

âx - du - tâ - si - bim - du - tâ - nâ - rim - du - ger - du

du - tâ - yâ - rə - va - fâ - dâ - rim - ki - har - du

ـ یکی مه یارِ اما کرده کینه ـ به توفیق خدا بیداریم هر دو

(یک نفر کینه در میان یار من به وجود آورده ـ به کرم خدا هر دو هوشیاریم)

ye - ki - mə - yâ - re - amâ - kar - də - ki - nə

bə - tu - fiq - xo - dâ - bi - dâ - rim - har - du

ـ می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ مَلمَل شلوار دکانی باز می جانی

(باز جان من هستی، شلوار سفید و نرم می‌پوشی، باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ـ راه بیشی غمزه کانی باز می‌جانی ـ امره محال نکانی باز می‌جانی

(راه می‌روی کرشمه می‌کنی باز جان من هستی ـ به من توجه نمی‌کنی)

râ - bi - Ši - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ame - rə - ma - hâl - no - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ـ مَلمَل شلوار دکانی باز می جانی (شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

در کتاب خوچکو آهنگ ۹۴ آورده شده:

دو تا نار و دو تا سیب و دو گردو ـ دو تا یار وفاداریم هر دو

دو تا دشمن دکت امی میانه ـ به توفیق خدا بیمارند هر دو (خوچکو: ۹۰)

### ۱۲۶. دو تا سیبیم (شماره دو)

(گوشواره پری جون) (در CD خوانده شده)

۱. دو تا سیبیم دو تا ناریم دو گردو پری جون ـ ـ دو تا یار وفاداریم کی هر دو پری جون

(دو تا سیب هستیم ـ دو تا انار هستیم دو تا گردو ـ دو تا یار وفاداریم هر دو پری جون)

du - tâ - si - bim - du - tâ - nâ - rim - du - ger - du - pa - ri - jun

du - tâ - yâ - re - va - fâ - dâ - rim - ki - har - du - pa - ri - jun

۲. یکی در میانه ما کرده کینه پری جون ـ به توفیق خدا بیداریم هر دو پری جون

(یک نفر کینه در یار من به وجود آورده ـ به کرم خدا هر دو هوشیاریم)

ye - ki - dar - mi - yâ - nə - mâ - kar - də - ki - nə - pa - ri - jun

bə - tu - fi - qe - xo - dâ - bi - dâ - rim - har - du - pa - ri - jun

۳. پَری، پَری پَریشی کانه پری جون ـ شیتا، دَ، دوماد رو، روبوسی کانه پری جون
(پری، پری، پرش می‌کند پری جون ـ می‌رود تا داماد را روبوسی کند پری جون)

pa - ri - pa - ri - pa - ri - pa - ri - Ši - kâ - nə - pa - ri - jun

Ši - tâ - da - du - mâd - ru - ru - bu - si - kâ - nə - pa - ri - jun

**۱۲۷. نت از علی منتظری: دو تا کبوتریم (شماره یک)**

(گوشواره می‌ولگ کاهو)

دو تا کبوتریم دریم یه خانه دانه یه جا خوریم، آب روخانه
(دو تا کبوتر در یک خانه هستیم، دانه و آب روخانه را با هم می‌خوریم)

du - ta - ka - bu - tar - im - da - rim - yə - xâ - nə -

dâ - nə - yə - jâ - xur - im - âbe - ru - xâ - nə

دو تا شیطان در، امی میانه الهی تش بیره تی مار جانه (دو تا شیطان میان ما است، الهی جان مادرت آتش بگیره)

du - ta - Ši - tân - da - re - ami - mi - yâ - nə

elâ - hi - taŠ - bey - rə - ti - mâ - re - jâ - nə

امان می ولگ کاهو، امان می ولگ کاهو همره خدا بکوشت مره داغ لاکو (امان از برگ کاهوی من ـ همه را خدا می‌کشد، مرا دوری یا غم دختر)

www.tabarestan.info

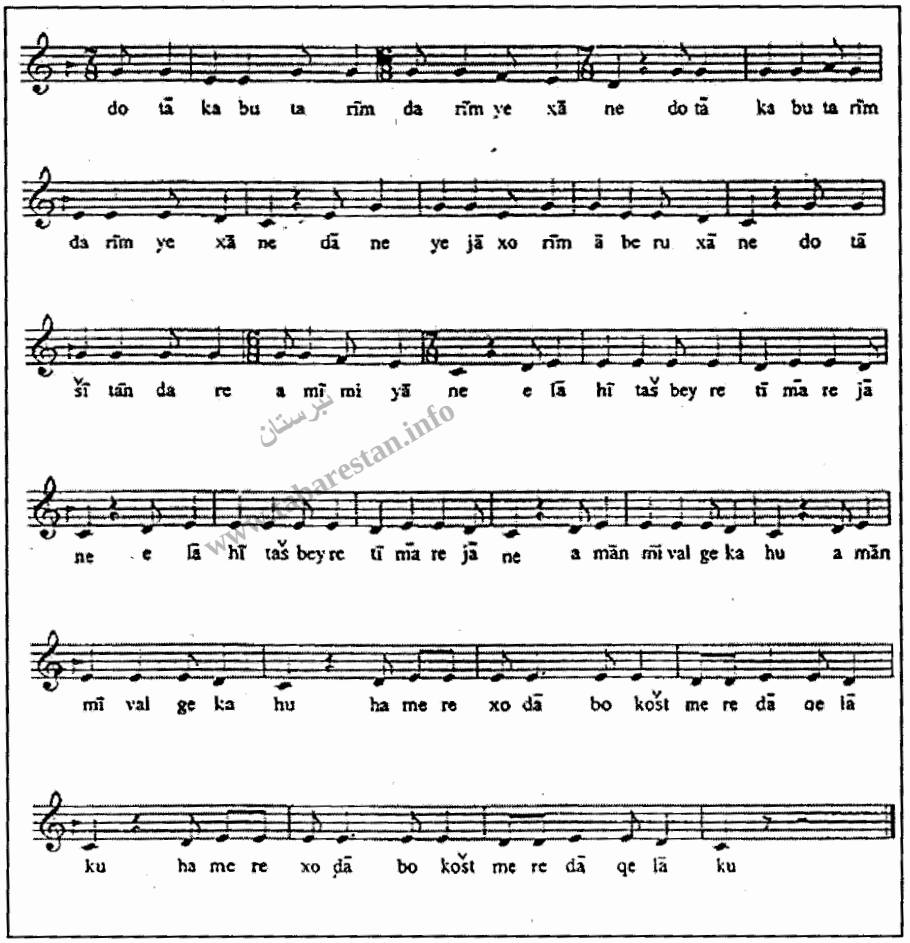


www.tabarestan.info تبرستان

**۱۲۸. (در CD خوانده شده) (گوشواره: لاکو دانه)**

دو تا کبوتریم (شماره دو)

۱. ای: دو تا کبوتریم دریم یه خانه (دو بار) ـ دانه یه جا خوریم آب روخانه

(دو تا کبوتریم در یک خانه هستیم ـ دانه و آب رودخانه را در یک جا می‌خوریم)

ay - du - tâ - ka - bu - ta - rim - da - rim - yə - xâ - nə

dâ - nə - yə - jâ - xu - rim - âbe - ru - xâ - nə

۳. دو تا شیطان دره اَمی میانه ـ تی بغل بَخوسَم صُبِ آفتاب در آنه

(در میان ما دو تا شیطان است ـ در بغل تو بخوابم تا صبح آفتاب دربیاید)

du - tâ - Ši - tân - da - rə - ami - mi - yâ - nə

ti - ba - qal - ba - xu - sam - so - be - af - tâb - dar - ânə

۴. می جانه لاکو دانه لاکو دانه (جان منی، دخترنازنین و یکی و یک دانه)

mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə -

۵. راه شونه غمزه کانه ـ امره محال نکانه، (را می‌رود و غمزه می‌کند و به ما توجه نمی‌کند)

râh - Šu - nə - qam - zə - kâ - nə

ame - rə - mo - hâl - no - kâ - nə

(البته در این شعر بعد از دو تا شیطان دره امی میانه شعر:

الهی تش هگیره (بَگیره) تی ماره جانه، خوانده نشده است)

el â - hi - taŠ - ha - gi - rə - ti - mâ - rə - jâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

**۱۲۹. (در CD خوانده شده) دو چشم زاغ**

ـ جان: مسلمانان دلم یه جایی بنده (جان: مسلمانان دل من یه جایی گیر کرده)

Jân - mo - sal - mâ - nân - de - lam - yə - jâ - ēi - ban - də

همَن خانَی که ایوانش بلنده (در همان خانه‌ای که ایوانش بلند است)

ha - man - xâ - nay - kə - ey - vâ - naŠ - ba - lan - də

۲. همَن خانَی تی پالو باغ داره (همان خانه‌ای که کنار یا پهلوی زمین تو دارای باغی است)

ha - man - xâ - nay - ti - pâ - lu - bâq - dâ - rə -

هَمَن کیجا دو چشم زاغ داره (همان دختری که دو چشم زاغ (آبی) دارد)

ha - man - ki - jâ - du - ĈeŠ - me - zâq - dâ - rə

۳. راه بشِیبا بیه، راه نبونه ـ ـ می بغل تنگا تی جا نبونه

(راه رفته بود بیا راه نیست ـ بغل من تنگ است جا نمی‌شود)

râh - be - Ši - bâ - bi - yə - râh - na - bu - nə -

mi - ba - qal - tan - gâ - ti - jâ - na - bu - nə

**۱۳۰. رز نَگیره**

۱. آی: انار داری کوچیکه رز نَگیره (آی درخت انار کوچک است و درخت مو بر آن قرار نمی‌گیرد)

ây - anâr - dâ - ray - ku - Ĉi - kə - raz - na - gi - rə

آی می‌یاری جاهلا[1] اندرز نَگیره آه (یار من بی‌تجربه است و غرور دارد، پند و اندرز را نمی‌پذیرد)

ây - mi - yâ - ray - jâ - he - le - an - da - rz - na - gi - rə - âh

۲. هر کی می یارکا بغل بگیره ـ (هر کس یار مرا در آغوش بگیرد)

har - ki - mi - yâ - ra - kâ - ba - qal - ba - gi - rə

آی شام سَر تب کُنه سَحر بَمیره (در سرِ شام تب کند و سحر بمیرد)

ây - Šâ - me - sar - tab - ko - nə - se - har - ba - mi - rə

در کتاب الکساندر خوچکو ترانه شماره ۶۱ چنین آمده است:

بیجار سر داری ترا رزه نگیره ـ ـ می‌یاره جاهل اندرز نگیره (درختی که در کنار مزرعه برنج روییده‌ای مبادا پیچکی بر تو بپیچد یارم جوان است و غرور دارد و پند نمی‌پذیرد)

هر کس می بیگیفته یار ـ دو چشمان کور ببو مرهم نگیره (خوچکو: ۶۱)

هر کس یاری را که من گرفته‌ام خدا کند که چشمانش کور شوند و هیچ مرهمی آن‌ها را شفا ندهد

www.tabarestan.info تبرستان

### ۱۳۱. روز بی‌وقتی

نه دس دارم با موران کنم جنگ (نه دستی دارم که با مورچه‌ها جنگ کنم)

na - das - dâ - ram - bâ - mu - rân - ko - nam - ja - ng

نه پا دارم بچرخم کوچه تنگ (نه پایی دارم تا بچرخم در کوچه تنگ)

na - pâ - dâ - ram - be - Čar - xam - ku - Čə - ta - ng

بیدِ داره بزم روز بی‌وقتی (با عجله درخت بید کاشتم) [چون وقت کم بود]

bi - de - dâ - rə - ba - zam - ru - ze - bi - vaq - ti

سر سایه بنیشم روز سخته (تا در روزی سختی در زیر سایه بنشینم) یا (وسایل را در دوران جوانی تهیه کردم تا در پیری به گرفتاری دچار نشوم)

Sa - re - sâ - y ə - ba - ni - Šam - ru - ze - sax - tə

در گیلان این شعر را چنین می‌خوانند:

درختی مو بکاشتم دیر وقتی ـ اونه سایه نشینم روز سختی

گرمه باد بومه ریشه ببورده ـ که مو طالع نداشتم هیچ وقتی

---

۱. جاهل: در مناطق تنکابن بیشتر به معنی جوانی که تازه به دوران رسیده باشد را گویند که غرور زیادی دارد و فاقد تجربه باشد.

(دیر وقتی است که درختی کاشته‌ام ـ که روز سختی در زیر سایه نشینم)
باد گرمی ریشه‌ای را کنده و برده است ـ زیرا هیچ وقت من اقبال نیک نداشتم)
(حسین شهاب کوملەای، ۱۳۹۲: ۹۱)

### ۱۳۲. رنگ رویت

(در CD خوانده شده)

بیا بیرون رنگ رویت بینم
بغل باز کن گل رویت بچینم
اگر این دشمنان ما را ببینند
ترسی دارم گل رویت بچینند

تبرستان
www.tabarestan.info

### ۱۳۳. ریز ریحان

ریز ریحان بکاشتم باغ اوشان (ریحان ریز را در باغ آن‌ها کاشتم)

ri - ze - ray - hân - be - kaŠ - tom - bâ - qe - ow - Šân

می همرهَ قهر ببین [بَبَن] می‌قوم و خویشان (با من قهر شدند قوم و خویشان من)

mi - ham - rā - qar - ba - bi - yn - mi - qum - u - xi - Šân -

همه چادر بران افشان به افشان (همه چادر می‌برند افشان)

ha - mə - ĉâ - der - be - rân - af - Šân - bə - af - Šân

می چادر سیاهِ می‌دل افشان (چادر من سیاه است و دل من افشان)

mi - ĉâ - der - si - yâ - mi - del - af - Šân

## ز

### ۱۳۴. زبان زرگری

۱. ستاره آسمون سر تا سریه (ستاره در آسمان پر است)

Se - tâ - rə - âs - mân - sar - tâ - sa - ri - yə

۲. من و می‌یار زُبان زرگریه[1] (صحبت کردن من و یارم با زبان زرگری است)

---

۱. زبان زرگری: نوع صحبت کردن خاص که بیشتر کلمات با حرف (ز) گفته می‌شد که نوعی زبان رمزی بوده که هر کس از آن آگاهی نداشت که در بعضی از مناطق گیلان افراد کمی از آن اطلاع داشتند.
زبان زرگری یا لوتَرا (لوتَر = لوتَرَه) زبان غیر معمول که دو کس با هم قرار داده باشند که بدان سخن گویند تا دیگران از

ma - nu - mi - yâr - zo - bân - zar - ga - ri - yə

۳. همه گونن دَس ویر تو عاشقیه (همه می‌گویند از عاشقی دست بر دار)

ha - mə - gu - nan - das - ve - yr - tu - âŠe - qi - yə

۴. چوته دَس ویرم بی‌مُروَتیه (چگونه از همه بی‌مروتی و کم‌توجهی دست بردارم)

Ĉu - ta - das - viy - ram - bi - mo - ro - va - ti - yə

**۱۳۵. (در CD خوانده شده) زَرا**

۱. هالوداری دَره اون جیرِ لاتی[1] زَرا (درخت کوچه سبز در پایین منطقه دشت است، زهرا)

ha - lu - dâ - ray - da - rə - own - ji - re - l â - tay - za - râ

۲. وی تیتَی کَلَنه اَمه حیاطی زَرا (شکوفه‌های آن در حیاط ما می‌ریزد زهرا)

vi - ti - tay - ka - la - nə - amə - ha - yâ - tay - za - râ

۳. صد تومان پول دَنوم حیاطه هینم زَرا (صد تومان پول می‌دهم خیاط را می‌خرم زهرا)

sad - tu - man - pul - da - nam - ha - yâ - tə - hi - nom - za - râ

۴. دروازَی واز کانُم اَداش وینُم زَرا (دروازه را باز می‌کنم برادر را می‌بینم زهرا)

dar - vâ - zay - vâz - kâ - nom - adâ - Še - ve - nom - za - râ

۵. زَرا مَشمَل زَرا (دو بار) می جان جگرِ زَرا (زهرا خوب، جان من)

za - râ - maŠ - ma - le - za - râ - mi - jân - je - ga - re - za - râ

۶. مو خَنوم ببرُم می خاله دَتَره زرا (دو بار) (من می‌خواهم با دختر خاله‌ام عروسی کنم زهرا)

mu - xa - num - ba - bo - rom - mi - xâ - lə - da - ta - rə - za - râ

۷. زَرا مَشمَل زَرا ـ می جان جگرِ زَرا (زهرا خوب، جان من)

za - râ - maŠ - ma - le - za - râ - mi - jân - je - ga - re - za - râ

**۱۳۶. زَرج (شماره یک)**

کوهان، کوهان بُشام زَرج بگیرم (کوه به کوه رفتم تا کبک بگیرم)

ku - hân - ku - hân - bo - Šâm - za - rej - ba - gi - rom

---

آن چیزی نفهمد. حسین شهاب کومله‌ای در مورد زبان زرگری به همراه منابع مورد استفاده، مقاله‌ای به همراه آموزش زبان زرگری در «گیلان ما»، چنین نوشته است: در زبان زرگری (الوترا) کاربرد واژه‌ها از لحاظ فیزیکی بستگی به شغل و حرفه دو یا چند شخص داشته و این کاربرد واژه‌ها معنا ومفهومش برای چند نفر امکان‌پذیر بود. ولی رفته رفته برای فراگیری آن سعی می‌شد که اغلب مردم به طور شفاهی بیاموزند. گروهی از مردم گیلان در منطقه خود در هر صنفی به ویژه در برخوردها و در محافل شب‌نشینی‌ها در بعضی مواقع گیلکی رمزی «زبان زرگری» = زبان سَر زرگری» حتی امروزه نیز صحبت می‌کنند مانند: کوشودَرَی؟ (به کجا می‌روی؟): کوزو / شوزو / دره + ریزی؟ (حسن شهاب کومله‌ای، ۱۳۹۰: ۶۱ الی ۶۳).

۱. لات: دشت آبرفتی کنار رودخانه‌های کوهستانی که در آن سنگ و علف زیاد می‌شود (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۴۱۹).

می پای تیغ بُشا ترسم بمیرُم (به پای من تیغ رفت می‌ترسم بمیرم)

mi - pâ - ye - tiq - bo - Šâ - tar - sam - ba - mi - rom

بُشام تی مار وَر مَلهَم هگیرُم (به پیش مادرت رفتم تا مرهم بگیرم)

bo - Šâm - ti - mâ - re - var - mal - ham - ba - gi - rom

اگه مَلَهَم نَده تی پیش بَمیرُم (اگر مرهم ندهد پیش تو می‌میرم)

agə - mal - ham - na - də - ti - piŠ - ba - mi - rom

در کتاب ترانه محلی به این طریق با نام لیلا بانو آورده شده است:

تبرستان
www.tabarestan.info

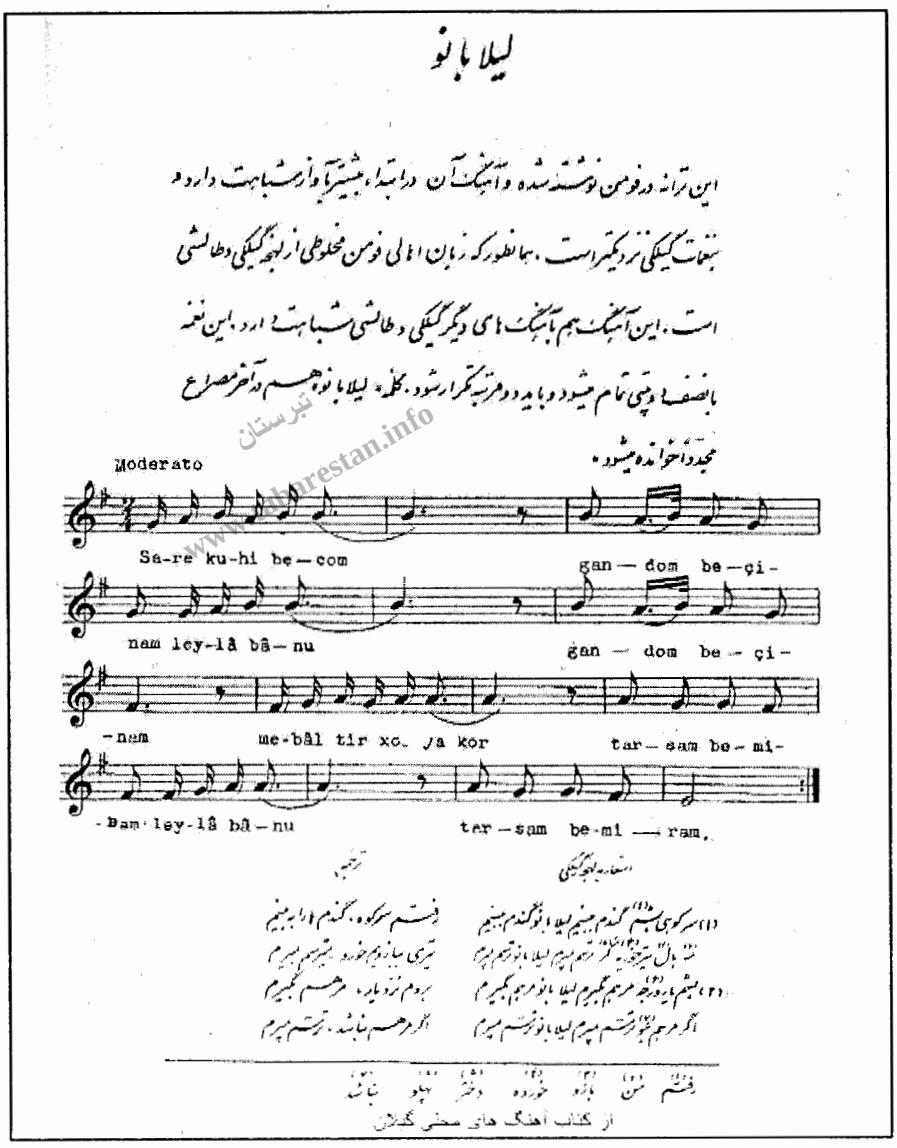


www.tabarestan.info تبرستان

**۱۳۷. زَرج (شماره دو)**

(همان آهنگ پیشین (۱۳۶) است ولی مخاطبانش عوض شده است)

کوهان، کوهان بُشام زَرج بگیرم (کوه به کوه رفتم تا کبک بگیرم)

ku - hân - ku - hân - bo - Šâm - za - rej - ba - gi - rom

مِ [می] پای ورف بَزَ (بیتِ) دِرِ بمیرُم (به پای من برف زد (یخ زد) دارم می‌میرم)
mi - pâ - ye - va - rf - ba - za - da - re - ba - mi - rom

بیم مِ [می] مار وَر ملهَم بگیرُم (بیایم پیش مادرم مرهم بگیرم)
bi - yam - me - mâ - re - var - mal - ham - ba - gi - rom

اگه ملهَم ندَ وِ پیش بَمیُرم (اگر مرهم نداد در برابرش می‌میرم)
agə - mal - ham - na - də - vi - piŠ - ba - mi - rom

**۱۳۸. زَرِج (شماره سه)**

سَرِ کوهه بلند زَرِج بَزنُم (سر کوه بلند کبک شکار می‌کنم)
sa - re - ku - hə - ba - la - nd - za - rej - ba - za - nom

امِ پای ورف بیته دَره بمیرُم (پای من از برف یخ زده دارم می‌میرم)
ame - pâ - ye - va - rf - bay - tə - da - re - ba - mi - rom

بیشم زِن مار وَر ملهم بگیرُم (رفتم پیش مادرزن مرهم بگیرم)
bi - Šam - zen - mâ - re - var - mal - ham - ba - gi - rom

اگه مَلهَم نده وِ پیش بَمیرُم (اگر مرهم ندهد پیش او می‌میرم)
agə - mal - ham - na - də - ve - piŠ - ba - mi - rom

**۱۳۹. زَرج البرز کوه**

عجب باد خنک بر جانم آمد (عجب باد خنک به تنم خورد)
ajab - bâ - de - xo - nak - bar - jâ - nam - âmad

زَرَجِ البَرز کو، دردام من آمد (کبک کوه البرز به دام من افتاد)
za - rej - al - ba - rz - ku - dar - dâ - me - manâ - mad

شکر کردم بدرگاه خداوند (به درگاه خداوند شکر کردم)
Šo - kr - kar - dam - be - dar - gâ - xo - dâ - va - nd

عجب گدسته مهمان من آمد (عجب دسته گلی به مهمان من آمد)
aj - ab - gol - das - tə - meh - mânâ - mad

**۱۴۰. زرگر کیجا**

وَرا وَرا شونوموزرگرخانه (خمیده خمیده به خانه زرگر می‌روم ـ به صورت پنهانی رفتن)
va - râ - va - râ - Šu - nu - mu - zar - ga - re - xâ - nə

زرگر کیجا نیشته دانه هپاته[1] (دختر زرگر نشسته دارد دانه برنج را پاک می‌کند)

zar - ga - re - ki - jâ - niŠ - tə - dâ - nə - ha - pâ - tə

وینَی (بینی) قلم و مچه نپاته (بینی او مانند قلم و چانه او مانند نبات است) عده‌ای به جای مَچه از واژه توک نیز استفاده می‌کنند)

vi - nay - qa - la - mu - ma - Ĉə - na - pâ - tə

قربان عزیزالله بُرُم [بشوم] چی‌چی بساته (قربان عزیز الله بروم چی ساخت)

qor - bâ - ne - aziz - ol - lâ - bo - rom - Ĉi - Ĉi - be - sâ - tə

## ۱۴۱. (بیت آخر شبیه بیتی از شماره ۱۱۶ است)

تبرستان www.tabarestan.info

### زعفران (شماره یک)

۱. خبر آمد که یارم در مرانه[2] (خبر آمد که یارم در مران است)

xa - bar - âm - ad - kə - yâ - ram - dar - ma - râ - nə

۲. سر راهِی درخت زعفرانه (در سر راه، درخت زعفران است)

Sa - re - râ - hey - da - rax - te - za - fe - râ - nə -

۳. الهی زعفران تی ریشه بَخُشکه (الهی زعفران ریشه تو خشک شود)

elâ - hi - za - fe - rân - ti - ri - Šə - ba - xuŠ - kə

۴. خودم سرخ گُلُم یارم بنفشه (من سرخ گل هستم، یارم بنفشه است)

xu - dam - sor - xe - go - lam - yâ - ram - ba - naf - Šə

## ۱۴۲. زعفران (شماره دو)

خبر بوما می‌یاری در مرانه (خبر آمد که یار من در مران است)

xa - bar - bu - mâ - mi - yâ - ray - dar - ma - râ - nə

سر راهُم دَرخت زعفرانه (سر راه من درخت زعفران است)

Sa - re - râ - hom - da - rax - te - za - fe - râ - nə

---

۱. هپاته: کشاورزان برنج را در طبق قرار می‌نهادند و با هوا انداختن برنج با مهارت خاصی برنج را از پوست قاطی شده جدا می‌کردند. گر یک بار از طبق استفاده می‌کردند و برنج و فی fal یا پوست شالی هنوز به صورت مخلوط باقی می‌ماند به آن «یک هپاچ» می‌گفتند.
در مناطق شرقی گیلان به جای زرگرخانه از زرگر لات که محلی است یاد شده است:
وَرا وَرا ی را بوشوم زرگرلاته ـ زرگر کیجا بدیم دانه هپاته (فرهنگ گیل و دیلم: ۱۷۹ و ۲۴۲).

۲. روستایی در منطقه کوهستانی سه هزار تنکابن

درخت زعفران دانه به دانه (درخت زعفران دانه به دانه)

da - rax - te - za - fe - rân - dâ - nə - bə - dâ - nə

مگر دیدار یار مِره حَرامه (مگه دیدن یار برایم حرام است)

ma - gə - di - dâ - re - yâr - me - rə - ha - râ - mə

**۱۴۳. زمین خدا**

زمین خدا چره مره تنگ بابا تنگ (زمین خدا چرا برایم تنگ شده است)

ze - min - xo - dâ - ce - rə - me - rə - ta - ng - bâ - bâ - ta - ng

آسمان دور بابا، زمین مِره سنگ (آسمان دور و زمین برایم سنگ شد)

âse - mân - dur - bâ - bâ - ze - min - me - rə - sa - ng

دست بدامان زَنُم جان خداره (دست به دامان خدا می‌زنم)

da - st - bə - dâ - mân - za - nom - jâ - ne - xo - dâ - rə

چره بَد بَزهَ تقدیر اَماره (چرا تقدیر ما را بد کرده است)

Ce - rə - bad - ba - zā - taq - di - re - amâ - rə

**۱۴۴. زوار خراسان**

هوا ابر (بیتِ) باران دَرِ هانه (هوا ابری است و باران می‌آید)

ha - vâ - ab - re - (bay - te) bâ - rân - dar - hâ - nə

که زوار خراسان دَرِ هانه (که زوار خراسان دارند می‌آیند)

kə - za - vâ - re - xo - râ - sân - da - re - hâ - nə

سرو جانم فدای مژده لُق چی (مشتلق چی) (سرو جانم فدای کسی که مژده رسیدن را بدهد)

Sar - u - jâ - nam - fe - dâ - ye - moŽ - də - leq - Ci

که فردا ماه تابان دَر هانه (که فردا ماه تابان درمی‌آید یا فرد عزیز می‌آید)

kə - far - dâ - mâ - hə - tâ - bân - dar - hâ nə

**۱۴۵. زیارت**

ماشین بار بَزن هفت رنگ قالی (هفت رنگ قالی را در ماشین بار زدند)

mâ - Šin - bâr - ba - zan - ha - ft - ra - ng - qâ - li

زیارت بیشَم جای تو خالی (زیارت رفتم جای تو خالی)

zi - yâ - rat - bi - Šam - jâ - ye - tu - xâ - li

زیارت کُنُم من قبر امام رضاره (زیارت می‌کنم قبر امام رضا را)

zi - yâ - rat - ko - nom - qab - re - emâm - re - zâ - rə

هر دو دست گیرُم قفل طلا ره (با هر دو دستم قفل طلا را می‌گیرم)

har - du - da - st - gi - rom - qof - le - ta - lâ - rə

**۱۴۶. زینب در بجاره**

بهار بومه که زینب در بجاره ـ عرق در چتر زینب لاله‌زار

(بهار آمد و زینب در سرِ زمین است و عرق از سر و روی او می‌ریزد)

ba - hâr - bu - ma - kə - zey - nab - dar - be - jâ - rə

araq - dar - Ĉat - re - zi - nab - lâ - lə - zâ - re

خداوندا بَرس یه تکیه ابر ـ می زینب طاقت گرما نداره

(خدایا تو یک تکیه ابر برسان ـ چون زینب من طاقت گرما را ندارد)

xo - dâ - van - dâ - bar - es - yə - te - ke - yə - abr

- mi - zey - nab - tâ - qa - te - gar - mâ - na - dâ - rə

www.tabarestan.info تبرستان

## س

**۱۴۷. (در CD خوانده شده) سبزه بونُم**

ـ شمی حیاط پیش سبزه بونُم ـ آه شمی باغ دله خرمَزه بونُم

(در جلوی حیاط شما سبزه می‌شوم ـ در جلوی حیاط شما خربزه می‌شوم)

Še - mi - ha - yâ - te - piŠ - sab - zə - bu - nom - âh

Še - mi - bâ - qe - de - lə - xar - ma - zə - bu - nom

۲. مِرآب بدارینا می‌لو نَخوشه [نَخوُشه] ـ آخ مُنه قاش بکشین خوشمزه بونُم

(به من آب بدهید تا خشک نشوم ـ مرا قاچ کنید خوشمزه می‌شود)

me - re - âb - be - dâ - rin - â - mi - lu - na - xu - Šə

âx - mo - nə - qâŠ - ba - ka - Šin - xuŠ - ma - zə - bu - nom

**۱۴۸. (در CD خوانده شده) ستاری آسمون (شماره یک)**

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

۱. آی: ستارَی آسمون می‌شمارم امشب ـ بمیرُم تا بمانی، تا بمانی
(آی ستاره در آسمان را می‌شمارم امشب ـ الهی من بمیرم تا تو بمانی)

ây - se - tâ - ray - âse - mân - miŠ - mâ - ram - em - Šab

ba - mi - rom - tâ - be - mâ - ni - tâ - be - mâ - ni

۲. به بالینم نیا تب دارم امشب ـ الهی منم بمیرُم تا بمانی (به بالین من نیا امشب تب دارم ـ الهی من بمیرم تا تو بمانی)

bə - bâ - li - nam - na - yâ - tab - dâ - ram - em - Šab

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tâ - be - mâ - ni

۳. به بالینم نیا مرغ سحرخیز ـ تمام دشمنان بیدارن امشب (ای مرغ صبح تو به بالینم نیا ـ تمام دشمنان امشب بیدار هستند)

bə - bâ - li - nam - na - yâ - mor - qe - sa - har - xiz

ta - mâ - me - doŠ - ma - nân - bi - dâ - ran - em - Šab

۴. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ مَلمَل شلوار دکانی با زمی جانی
(جان من هستی شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۵. رابیشی غمزه کانی باز می‌جانی ـ امره مَحال نکانی باز می‌جانی (راه می‌روی کرشمه می‌کنی ـ مرا توجه نمی‌کنی)

râ - bi - Ši - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - nə

ame - rə - ma - hâl - no - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

در کتاب ترانه‌های محلی مبشری، نت به همراه شعر آن به نام «ماری» یاد کرده که بیت‌های آن اندکی فرق دارد البته این شعر در این زمان در تنکابن به نام «ماری» معروف نمی‌باشد شاید هم زمانی به همین نام اشتهار داشته که رفته‌رفته فراموش شده و می‌توان گفت: یکی از اشعاری است که حکایت از موضوعی یا داستانی دارد که باید بیشتر از چندین خط باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

## ماری

ترانه‌ایست نزدیک بآهنگ‌های مازندرانی ومیگویند «ماری» مخفف کلمهٔ مریم است . این ترانه با دوبیتی‌های مختلف خوانده میشود و شعر مخصوصی ندارد فقط جملهٔ آخر که مربوط به «ماری» است در آخر دوبیتی‌ها تکرار میشود . ترانه ایست بوزن معمول و بازاری و در سایر نقاط نیز معروف شده چنانکه در تهران نیز با اختلاف مختصری درآهنگ متداول میباشد . ازلحاظ مایه مانند اغلب ترانه‌های صفحات شمال در دشتی و شور است .

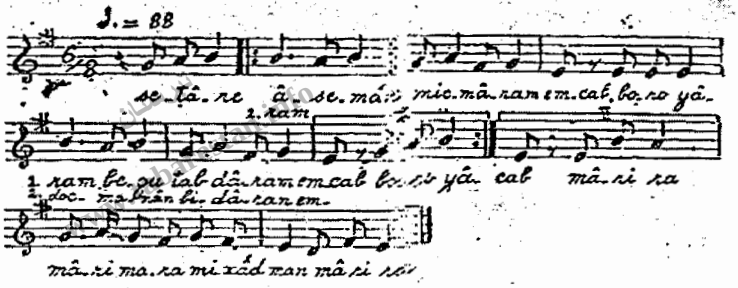


ستاره آسمان میشمارم امشب — برو یارم بگو تب دارم امشب

برو یارم بگو امشب نیاید — تمام دشمنان بیدار ن(۱) امشب

ماری ر(۲) ـ ماری ر ـ میخواد(۳) ـ من ماری ر

(۱) بیدارند (۲) را (۳) میخواهد.

**۱۴۹. (در CD خوانده شده) ستاره آسمان (شماره دو)**

(گوشواره: لاکو دانه)

(شبیه آهنگ ۱۴۸ با گوشواره متفاوت)

۱. ستاره آسمان می‌شمارُم امشب (ستاره آسمان را می‌شمارم من)

Se - tâ - re - âse - mân - miŠ - mâ - ram - em - Šab

۲. تی مَچه خالِ قربان لاکو دانه (قربان خال روی چانه تو، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

ti - ma - Čə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə -

۳. بوشو [باش] یار بگو تب دارُم امشب (برو یار را بگو که امشب تب دارم)

bu - Šu - yâ - re - ba - gu - tab - dâ - rom - em - Šab

۴. تی مچه خالِ قربان لاکو دانه (قربان خال روی چانه تو، دختر نازنین و یکی و یک دانه)
ti - ma - Ĉə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə -
۵. بوشو [باش] یار بَگو امشب نی یَنُم (برو به یار بگو که امشب نمی‌آیم)
bu - Šu - yâ - re - ba - gu - em - Šab - ni - ya - nom -
۶. تمام دشمنان بیدارن امشُب (امشب تمام دشمنان بیدارند)
to - mâ - me - doŠ - ma - nân - bi - dâ - ran - em - Šab
۷. می جانه مِره بومانه، مِره بومانه، مِره بومانه (جان من است برای من بماند)
mi - jâ - nə - me - rə - bu - m â - nə - me - rə - bu - mâ - nə - me - rə - bu - mâ - nə

تبرستان www.tabarestan.info

**۱۵۰. سربازی**

خدا چره اَمِره کیجا هکُرده؟ (چرا خدا ما را دختر آفرید؟)
xo - dâ - Ĉe - rə - ame - rə - ki - jâ - ha - kor - də
رضاشا سربازی بنا هَکُرده (رضاشاه سربازی را بنیاد گذاشت)
re - zâ - Šâ - sar - bâ - zi - be - nâ - ha - kor - də
مُن و می‌عزیز جانِ جدا هکُرده (من و عزیز مرا از هم جدا کرد)
mo - nu - mi - az - iz - jân - jo - dâ - ha - kor - də

**۱۵۱. (در CD خوانده شده)**

(شبیه ترانه شماره ۱۲۱) سر چاه می‌کشی آب
الا دختر سر چاه می‌کشی آب (ای دختر بر سر چاه آب می‌کشی)
دو گیسان پشت مخمل می‌خورد تاب (دو تا گیسوان در پشت مخمل تو تاب می‌خورد)
گمان کردی مرا شب می‌برد خواب (فکر کردی مرا شب خواب می‌برد)
دل من چون روغن می‌شود آب (دل من مانند روغن آب می‌شود)

**۱۵۲. سرراهان**

سر راهان نشینم گل بریزم
اگر شمشیر ببارد برنخیزم
اگه شمشیر ببارد مثه باران
که تا رویت نبینم برنخیزم

**۱۵۳. (در CD خوانده شده) سرسبزی**

ـ سرسبزی نِماز کردی کیجا جان ـ ـ آخ کمره وَلِ و راس کردی کیجا جان

(سر سبزه نماز کردی دختر جان ـ کمرت را کج و راست کردی)

sa - re - sab - zay - ne - mâz - kar - di - ki - jâ - jân

âx - ka - ma - rə - va - lu - râs - kar - di - ki - jâ - jân

ـ گوت: سَره سبزی چه مانه مغزِ بادام ـ گوت: مَنا دیدی خود را کردی هراسان

(در سرِ سبزه به چه می‌ماند، مغز بادام ـ مرا نگاه کردی خودت را هراسان نشان دادی)

gut - sa - re - sab - zay - Ĉə - mâ - nə - maq - ze - bâ - dâm

gut - ma - nâ - di - di - xud - râ - kar - di - ha - râ - sân

www.tabarestan.info تبرستان

**۱۵۴. (سر کوی بلند الله اکبر)**

(گوشواره: می جانه‌ای می‌جانه)

۱. سر کوی بلند الله اکبر (سر کوه بلند الله اکبر)

sa - re - ku - ye - ba - la - nd - al - lâ - ak - bar

۲. دو تا دختر بدم دمبال مادر (دو تا دختر دیدم به دنبال مادر)

du - tâ - dox - tar - be - dem - dom - bâ - le - mâ - dar

۳. سلام بر مادرم چشمم به دختر (به مادر سالم کردم و چشمم به دختر بود)

Sa - lâm - bar - mâ - da - ram - ĈeŠ - mam - bə - dox - tar

۴. غلام مادرم شیدای دختر (غلام مادر هستم و شیدای دختر)

qo - lâ - me - mâ - da - ram - Šey - dâ - ye - dox - tar

۵. می جانه آ می‌جانه ـ امره مُحال نَکانه (جان من است و مرا محال نمی‌کند)

mi - jâ - nə - â - mi - jâ - nə - ama - rə - mo - hâl - na - kâ - nə

۶. کیجا پرغمزه داره (دختر خیلی کرشمه می‌آید)

ki - jâ - por - qam - zə - dâ - rə

**۱۵۵. (در CD خوانده شده)**

سر کوی بَلند جنگ می‌کنم (شماره یک) (ریتم سنگین)

گوتی: سر کوی بَلند جنگ می‌کُنم جنگ ـ آی قبای گیل میخی[1] رنگ می‌کُنم رنگ

---

۱. یک نوع قبا محکم و سفت که در نواحی تنکابن و گیلان بافته می‌شد.

(گفت: سر کوه بلند جنگ می‌کنم جنگ ـ قبای میخی گیلانی را رنگ می‌کنم من)

gu - tay - sa - re - ku - ye - ba - la - nd - ja - ng - mi - ko - nam - ja - ng

ây - qa - bâ - ye - gi - le - mi - xi - ra - ng - mi - ko - nam - ra - ng

۲. آی الهی رنگ رچ تی رنگ بَخوشه ـ گوت خودم رنگ می‌کنم یارُم بپوشه

(الهی رنگ ریز رنگ تو خشک شود ـ خودم رنگ می‌کنم تا یارم آن را بپوشد)

ây - elâ - hi - ra - ng - raĈ - ti - ra - ng - ba - xu - Šə

gut - xu - dam - ra - ng - mi - ko - nam - yâ - rom - ba - po - Šə

**۱۵۶. (در CD خوانده شده)**

تبرستان www.tabarestan.info

سر کوی بلند جنگ می‌کنم (شماره دو) (ریتم شاد ۶/۸)

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

۱. جان: سر کوه بلند جنگ می‌کنم من

قَبای میخکی رنگ می‌کنم من

(جان بالای کوه بلند جنگ می‌کنم من ـ قبای نوع میخکی را رنگ می‌کنم من)

jân - sa - re - ku - he - ba - la - nd - ja - ng - mi - ko - nam - man

qa - bâ - ye - mi - xa - ki - ra - ng - mi - ko - nam - man

۲. الهی رنگ ریچ (رَچ)[1] رنگت بَخوشه

خودم رنگ می‌کنم یارم بَپوشه

(الهی رنگریز رنگ تو خشک شود ـ خودم رنگ می‌کنم تا یار من آن را بپوشد)

elâ - hi - ra - ng - riĈ - ran - gat - ba - xu - Šə

xu - dam - ra - ng - mi - ko - nam - y â - ram - ba - pu - Šə

۳. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی

راه شینی غمزه کانی باز می‌جانی

(جان من هستی، باز جان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

râ - Ši - ni - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۴. مَلمَل شلوار دکانی باز می جانی

---

۱. رنگ ریچ یا رنگ ریز: یک شغل بوده که مردم پارچه‌های دست بافت را برای رنگ کردن به مغازه رنگ رچ می‌بردند.

(شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۵. آخ می‌جان می‌آخدا

نامزد داریم دامن کوتا

(آخ جان من خدا ـ نامزد داریم دامن کوتاه است

ax - mi - jân - mi- â - xo - dâ - nâm - zed - dâ - rim - dâ - man - ku - t â

**۱۵۷. (در CD خوانده شده) سر کوه بلند سر منزل شیر**

{گوشواره: گیسو افشانه کیجا می‌دلَکه وانه}

این شعر هم در حکایت نجما آمده است (پهلوان: ۱۰۵)که در بخش موسیقی مردم تنکابن از آن یاد شد.

تبرستان www.tabarestan.info

۱. گوت: آی سر کوه بلند، سر منزل شیر

خبر آمد که یارم خُرده شمشیر

(آی سر کوه بلند سر منزل شیر است ـ خبر آمد که یارم شمشیر خورده)

gut - ây - sa - re - ku - he - ba - la - nd - sar - man - ze - le - Šir

xa - bar - âm - ad - kə - yâ - ram - xor - də - Šam - Šir

۲. مُنم تفنگ پر کُنُم با دانه هیل ـ منم یواش‌یواش شونم سر منزل شیر

(من هم تفنگ را با دانه هیل (نوعی دانه گیاه) پر می‌کنم ـ من یواش‌یواش می‌روم تا لانه شیر را پیدا کنم)

mo - nam - to - fan - ge - por - ko - nom - bâ - dâ - nə - hil

mo - nom - ya - vâŠ - ya - vâŠ - Šu - nam - sar - man - ze - le - Šir

۳. همین اَلانهَ، دَردَم مَره وانهَ ـ گیسو افشانه کیجا تِرِ مِرِ وانهَ (همین حالا من تو را می‌خواهم گیسوی دختر افشان است)

ha - min - al â - nā - dar - dam - me - re - vâ - nā

gi - su - af-Šá - nə - ki - jâ - te - re - ma - rə - vâ - nā

**۱۵۸. (درCD خوانده شده) سر کوی بَلند من باشم و تو (شماره یک)**

۱. سرکوی بَلند من باشم و تو ـ پری جون (بالای کوه بلند کن باشم و تو پری جون)

Sa - re - ku - ye - ba - la - nd - man - bâ - Šam - u - tu - pa - ri - jun

۲. میون یه چَمن مُن باشم و تو ـ پری جون (میون یک چمن من باشم و تو پری جون)
mi - yo - ne - yə - Ča - man - man - bâ -Šam - u - tu - pa - ri - jun
۳. خداکاره کُنه یه شب بمیریم ـ پری جون (خدا کاری کند که یک شب بمیریم پری جون)
xo - dâ - kâ - rə - ko - nā - yə - Šab - be - mi - rim - pa - ri - jun
۴. میونه یه کفن من باشم و تو ـ پری جون (در میان یک کفن من باشم و تو پری جون)
mi - yu - nə - yə - ka - fan - man - bâ - Šam - u - tu - pa - ri - jun
۵. پَری، پَری، پری، پَریشون[1] کانه پری جون (پری، پری ـ پریشان می‌کند پری جون)
pa - ri - pa - ri - pa - ri - pa - ri - Šun - kâ - nə – pa - ri - jun
۶. شی تادَ، دومادرو، روبوسی کانه پری جون (می‌رود تا دامادرا روبوسی کند پری جون)
Ši - tâ - da - du - mâd - ru - ru - bu - si - kâ - nə - pa - ri - jun

www.tabarestan.info تبرستان

**۱۵۹. (در CD خوانده شده) سرِ کویی بلند من باشم و تو (شماره دو)**

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

۱. آی: سرِ کویی بلند من باشم و تو ـ الهی مَنَم بیمرُم تو بُمانی (آی در بالای کوه بسیار بلند من و تو با هم باشیم ـ الهی من بمیرم تا تو بمانی)

ây - sa - re - ku - yi - bo - la - nd - man - bâ - Ša - mu - tu

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - bo - mâ - ni

۲. میان یه کفن من باشم و تو ـ الهی مَنَم بیمرُم تو بُمانی

(میان یک کفن من باشم و تو ـ الهی من بمیرم تا توبمانی)

mi - yâ - ne - yə - ka - fan - man - bâ - Šm - u - tu

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - bo - mâ - ni

۳. خداکاری کند یک شب بَمیریم ـ میان یه کفن من باشم و تو

(خدا کاری بکند تا یک شب بمیریم ـ میان یک کفن من باشم و تو)

xo - dâ - kâ - ri - ko - nad - yek - Šab - ba - mi - rim

mi - yâ - ne - yə - ka - fan - man - bâ - Šam - u - tu

۴. می جانی، باز می‌جانی باز می‌جانی ـ مَلمَل شِلوار دکانی با می‌جانی

ـ (جان من هستی شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

---

۱. در این شعر از واژه پریشون استفاده شده اما در بیشتر موارد پریشی خوانده شده است.

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۵. راه بیشی غمزه کانی باز می‌جانی ـــ امره مَحال نکانی باز می‌جانی
(راه می‌روی کرشمه می‌کنی ـ مرا توجه نمی‌کنی)

râ - bi - Ši - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ame - rə - ma - hâl - no - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۶. آی می‌جانَی می‌آ خدا ـــ نامزد داریم دامن کوتا (ای جان خدا ـ نامزد داریم دامن کوتاه است)

ay - mi - jâ - nay - mi- â - xo - dâ - nâm - zed - dâ - rim - dâ - man - ku - tâ

۷. ای می‌جان حاجی خانُمَی ـ لب لب ماچ کانُمَی (آی که حاج خانم من هستی ـ لب را بوس می‌کنم)

ay - mi - jân - haj - xâ - no - may

la - be - la - be - mâĈ - kâ - no - may

در کتاب خوچکو این چنین نوشته شده:

سر کوه بلند من باشم و یار ـ بلور و یاسمن من باشم و یار

بلور و یاسمن گل‌های شب من ـ میان یک کفن من باشم و یار (خوچکو، ۱۳۵۴: ۹۱)

**۱۶۰. سر کوی بلند من باشم و تو (شماره سه)**

ـ سر کوی بلند موباشم وتو (سر کوی بلند من و باشم و تو)

sa - re - ku - ye - ba - la - nd - mu - bâ - Šam - u - tu

میان یک کفن من باشم و تو (میان یک کفن من باشم و تو)

mi - yâ - ne - yek - ka - fan - mon - bâ - Šam - u - tu

ای یار نازنین ریزریزه دُندان (ای یار نازنین دارای دندان ریز)

ay - yâ - re - nâ - za - nin - riz - ri - zə - don - dân

زعشق تو خرسندم بند زبندان (با تمام وجود، از عشق تو راضی هستم ـ دل تو دل من نیست)

ze - eŠ - qe - tu - xor - san - dam - ba - nd - ze - ban - dân

**۱۶۱. سُرمه**

این شعر با اندکی تغییر در انتهای شعر «مودَرم حال سر تو حالِ گوشه» آهنگ ۲۷۹

www.tabarestan.info تبرستان

آورده شده است

نکش سُرمهٔ تو بی سُرمه جوانی (تو بر چشمت سرمه نکش تو جوان هستی)

na - keŠ - sor - mə - tu - bi - sor - mə - ja - vâ - ni

نکش سُرمه تو مه یار نمانی (سرمه بر چشمت نکش مانند یار من نیستی)

na - keŠ - sor - mə - tu - mə - yâ - re - na - mâ - ni

نه قد داری نه قامت نه جوانی (قد و قامت نداری و جوان نیستی)

na - qad - dâ - ri - na - qâ - mat - na - ja - vâ - ni

نه مثه یار من شیرین زبانی (مانند یار من شیرین زبان نیستی)

na - me - sə - yâ - re - man - Ši - rin - zo - bâ - ni

www.tabarestan.info تبرستان

**۱۶۲. سفر**

خودم اینجا دلم در پیش دلبر
خدایا این سفر کی می‌رود سر
خدایا این سفر آسان بگردون
بار دیگر ببینم روی دلبر

**۱۶۳. سمرقند**

شعر سمرقند هم باید یکی از شعرهای قدیمی و حاوی داستانی باشد به سبب آنکه از وسایل جنگ همانند کارد و خنجر یاد شده و دیگر اینکه سمرقند نام دختری است و به عنوان فردی اصلی در رابطه با قهرمان داستان در این شعر آمده، می‌تواند قابل بحث و بررسی باشد.

در حدود بیست و پنج سال پیش این شعر را از خانمی که بساط سبزی فروشی خود را در میدان گلیجان تنکابن به راه انداخته بود یاد گرفتم.

سمرقند، آی سمرقند، آی سمرقند (سمرقند آی سمرقند)

Sa - mar - qa - nd - ây - sa - mar - qa - nd - ây - sa - mar - qa - nd

میان گُل بنیشتم تا کمربند (میان گل نشستم تا کمربند)

mi - yâ - ne - gol - ba - niŠ - tom - tâ - ka - mar - ba - nd

همه گونن چره دلتنگی، دلتنگ (همه می‌گویند چرا دلتنگی هستی)

ha - mə - gu - nan - Ĉerə - del - tan - gi - del - ta - ng

زموستان یار بیتمو وهار هدم چنگ (زمستان یار گرفتم بهار از دست دادم

zo - mus - tân - yâr - bay - ta - mu - va - hâr - ha - dam - Ĉa - ng

ریزه ریحان بکاشتم بر سر سنگ (ریحان ریز بر سر سنگ کاشتم)

ri - zə - ray - hân - be - kâŠ - tom - bar - sa - re - sa - ng

سر راهان بنیشتم با دل تنگ (سر راه‌ها با دلتنگی نشستم)

Sa - re - râ - hân - ba - niŠ - tom - bâ - de - le - ta - ng

ای خدا ای امان نبونه چاره (ای خدا، ای امان چاره نمی شود)

ay - xo - dâ - ay - amân - na - bu - nə - Ĉâ - rə

دل دشمن سنگیا نبونه چاره (دل دشمن سنگ است چاره نمی‌شود. البته بعضی‌ها به جای چاره، واژه پاره، هم ذکر کرده‌اند)

de - le - doŠ - man - san - gi - yâ - na - bu - nə - Ĉâ - rə

کارد و شمشیر دبستم درم بشوم جنگ (کارد و شمشیر بستم دارم به جنگ می‌روم)

kâr - du - Šam - Šir - da - bas - tam - da - ram - bo - Šom - ja - ng

خون دشمن بریزم تا کمربند تا کمربند (خون دشمن را تا کمربند بریزم

xu - ne - doŠ - man - ba - ri - zom - tâ - ka - mar - ba - nd - tâ - ka - mar - ba - nd

www.tabarestan.info تبرستان

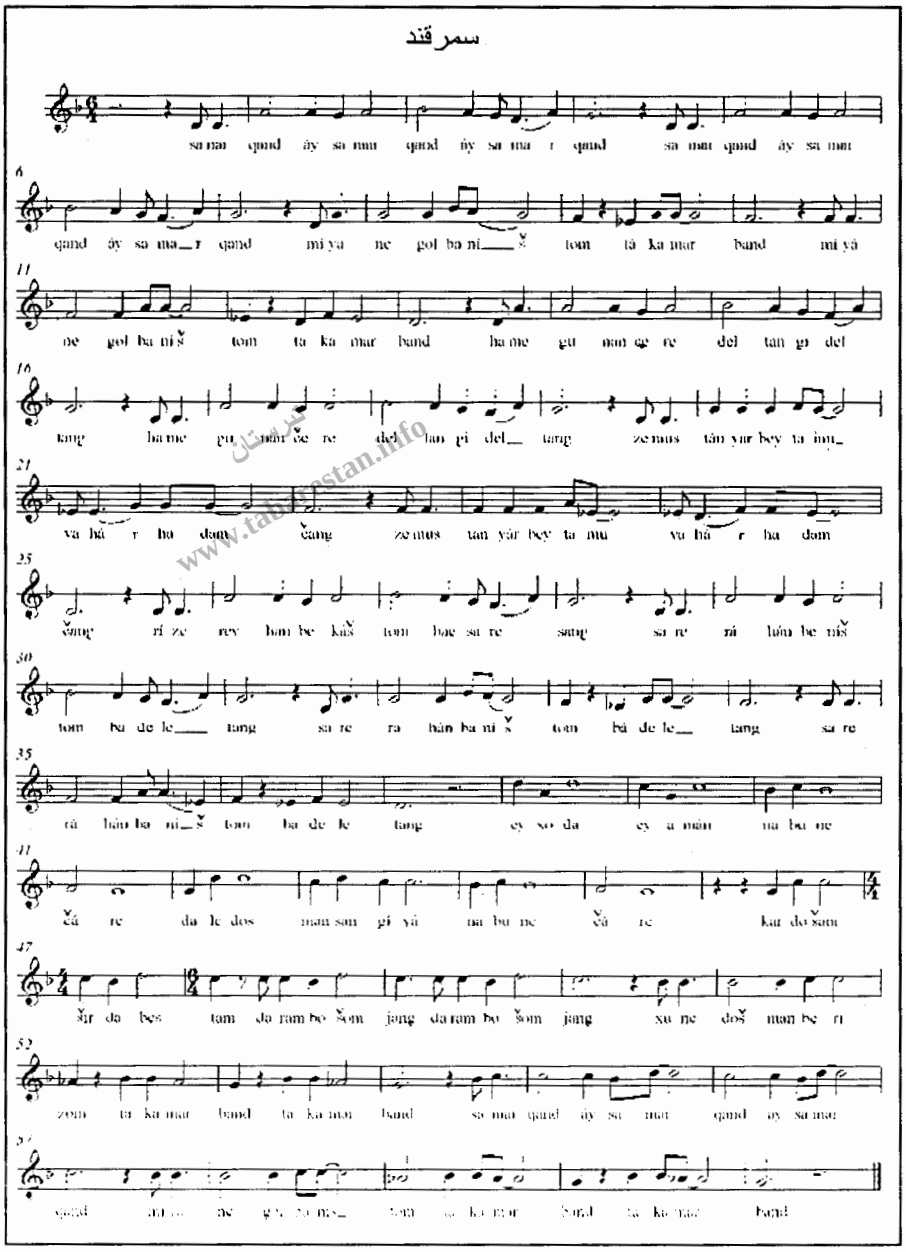


این شعر به صورت دوبیتی در کتاب ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای

خزر الکساندر خوچکو آمده است:

سر کوهان بوشوم من با دل تنگ ـ ریز ریحان بکاشتم بر سر سنگ

همه گویند چرا دلتنگی دلتنگ ـ عزیز یاره بدام آخر من از چنگ (خوچکو، ۱۳۸۱: ۵۸)

یا در بعضی مناطق گلیجان تنکابن چنین می‌خوانند:

گل تِی تِی بهار لاله‌زار ـ اندی دنیا یه می‌دل فکر خیاله

الاهی دل ببی تو پاره پاره ـ دل عاشق سِنگه نَبونه چاره

**۱۶۴. سَنه**

سنه تنبان[1] دکردی چَنده گرده (سنه دامنی که پوشیدی چقدر گرد است)

Sa - nə - ton - bân - da - kor - di - Ĉan - də - ger - də

بشو شوهر هکُن جاهل مَرده[2] (برو عروسی بکن با مرد جوان)

bo - Šu - Šu - har - ha - kon - jâ - he - le - mar - də

جاهل مرد چی مانه اشرفی زرده (او به چه می‌ماند؟ همانند اشرفی زرد است)

jâ - he - le - ma - rd - Ĉi - mâ - nə - aŠ - ra - fi - zar - də

کمر قدرت دره تی دور بگرده (او با قدرت و نیرومند است و قربان صدقه تو می‌رود [دور تو می‌گردد]

ka - mar - qud - rat - da - rə - ti - dur - ba - ger - də

خودُم گلم می‌یار گُلِ بوکانه (من گل هستم و یار من بوی عطر گل را می‌دهد)

xu - dam - go - lam - mi - yâr - gol - bu - k â - nə

وی همره گب زنُم شو ماره گونه (با او حرف می‌زنم می‌رود به مادرش می‌گوید)

vi - ham - rā - gab - za - nom - Šu - mâ - rə - gu - nə

الهی تش بگیره تی ماره جانه (الهی آتش بگیره یا بیفتد بر جان مادرت)

elâ - hi - taŠ - ba - gi - rə - ti - mâ - rə - jâ - nə

---

۱. دامن کوتاه حسن‌دار ـ نماینده لنگرودی در مورد تنبان نوشته است:

تنبان زنان کوه‌نشین ـ گرده تومون ـ شلیته گرد و پرچین (فرهنگ گیل و دیلم: ۲۳۴).

در مقاله «نگرشی بر وضعیت پوشاک در گیلان» درباره آن چنین نوشته شده: «عبارت از دامنی کوتاه و پرچین که به آن گرد تومان هم می‌گویند. دامنی چین‌دار و بلندتر از کوتاه تومان که بلندی آن تا به سر زانو می‌رسد (تالش انسانشناسی است، فرهنگ، ۱۳۸۲: ۱۰).

کوتا تنبان دَهکرُدی و دور بدی غمزه ـ جور جیری بشی مره بَدی غصه

(دامن کوتاه به تن کردی یا پوشیدی و دور آن را ترئین کردی ـ بالا پایین رفتی و من را غصه دادی)

۲. جاهل: در مناطق تنکابن بیشتر به معنی جوانی که تازه به دوران رسیده باشد را گویند که غرور زیادی دارد و فاقد تجربه باشد. نصیحت و پندپذیر نباشد.

مار بمُرد چره مره نگاه نکانه (مادر بمیرد چرا به من نگاه نمی‌کند)

mâr - ba - mo - rd - Ĉe - rə - me - rə - ne - gâ - na - kâ - nə

**۱۶۵. سوغات هَدَم**

مسلمانان می‌قلب بگیته[بیته] تش (مسلمانان دل من آتش گرفت)

mo - sal - mâ - nân - mi - qa - lb - ba - gi - tə - taŠ

می برار جان تاک باغان می‌کنه گشت (برادر جان من تک و تنها در باغ گردش می‌کند[نگاهداری و محافظت می‌کند])

mi - ba - râr - jân - tâk - bâ - qân - mi - ko - nə - ga - Št

تره سوغات هدم کَموای دستکش (به تو سوغات دادم دستکش کاموایی)

te - rə - su - qât - ha - dam - kom - vâ - ye - das - keŠ

تو بچه مَصلی شب نشو گردش (تو بچه محصل هستی در هنگام شب گردش نرو)

tu - ba - ĉe - ma - se - li - Šab - na - Šu - gar - deŠ

**۱۶۶. سه غم اَمد**

خداوندا سه غم آید به یک بار (خداوندا یکباره سه غم آمد)

xo - dâ - van - dâ - sə - qam - âyad - bə - yek - bâr

غَم پدر، غم مادر، غم یار (غم پدر ـ غم مادر ـ غم یار)

qa - me - pe - dar - qa - me - mâ - dar - qa - me - yâr

غم مادر، غم پدر بونه چاره (غم مادر و پدر چاره‌ای است)

qa - me - mâ - dar - qa - me - pe - dar - bu - nə - Ĉâ - rə

غم یار جیگر هاکانه پاره (غم یار جگر را پاره می‌کند)

qa - me - yâr - ji - gar - hâ - kâ - nə - pâ - rə

در کِل حال مازندران مرکزی چنین خوانده می‌شود:

مسلمانان سه غم آمد به یک بار ـ غم پر و غم مادر و غم یار

غم پرو مار بُمه چاره ـ ـ یار خور نانو دل بونه پاره

(از غم دوری یار نگو که دلم پاره می‌شود (پهلوان: ۱۵۰)

**۱۶۷. (در CD خوانده شده) سه کله سیف‌دار (شماره یک)**

۱. ای:

شمی حیاطِ پیش سه کِله سیف دار --سه تَی کیجا نیشتا قطار به قطار (در جلوی حیاط شما یک درخت سیب با سه شاخه بزرگ است و سه تا دختر در کنار هم نشسته‌اند)

ay - Še - mi - ha - yâ - te - piŠ - sə - ke - lə - sif - dâr

sə - tay - ki - jâ - niŠ - tâ - qa - târ - bə - qa - târ

۲. گَترین ماهیا، مینی سَتاره--کوچتَرین هَکُردا می‌دلِ پاره (بزرگ‌ترین ماه، وسطی ستاره، کوچک‌ترین قلب مرا برده)

ga - ta - rin - mâ - hi - yâ - mi - ni - sa - tâ - rə -

ku - Ĉek - ta - rin - ha - kor - dâ - mi - de - le - pâ - rə

۳. راه بشِیبا بیه، راه نبونه می‌بغل تنگاتی جا نبونه (راه رفتی بیا راهی نیست ـ آغوش من تنگ است جا نمی‌شود)

râh - be - Ši - bâ - bi - yə - râh - na - bu - nə -

mi - ba - qal - tan - gâ - ti - jâ - na - bu - nə

www.tabarestan.info تبرستان

**۱۶۸. (در CD خوانده شده) سه کِله سیف دار (شماره دو)**

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

۱. آی: شمی خونَک پیش سه کِله سیف دار ـ ـ سه تهَ کیجَی نشته قطار به قطار

(در جلوی حیاط شما یک درخت سیب با سه شاخه بزرگ است و سه تا دختر در کنار هم نشسته‌اند)

ây - Še - mi - xu - na - ke - piŠ - sə - ke - lə - sif - dâr

sə - tā - ki - j â - neŠ - tə - qa - târ - bə - qa - târ

۲. اولی ماه مونه، دُومی ستارهَ ـ سومین هکُرده می‌دلِ پاره

(اولی مانند ماه می‌ماند ـ دومی ستاره ـ سومی دل مرا پاره کرده یا برده

ava - il - mâ - mu - nə - do - ve - mi - se - tâ - rā

Se - ve - min - ha - kor - də - mi - de - le - pâ - rə

۳. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه بیشی غمزه کانی باز می‌جانی

(جان من هستی، بازجان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

râ - bi - Ši - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۴. امره مَحال نکانی باز می‌جانی (به من توجه نمی‌کنی)

ame - rə - ma - hâl - no - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۵. آی می‌جان سید مُترم ـ ـ ـ مو تی مارِ نوکرم (ریتم دو بار)

(آی جان من سید محترم ـ من نوکر مادر تو هستم)

ây - mi - jân - se - yd - mo - ta - ram

mu - ti - mâ - re - nu - ka - ram

**۱۶۹. سه مثقال طلاتی گوشواره**

الا دختر تی اول بهاره (ای دختر تازه اول بهارت هست) یعنی به بلوغ رسیدی

elâ - dox - tar - ti - ava - le - ba - hâ - rə

سه مثقال طلاتی گوشواره (سه مثقال طلا برای گوشواره تو)

sə - mes -q âle - te - lâ - ti - guŠ - vâ - rə

اگه دانی تی گوش طاقت نداره (اگر می‌دانی که گوش تو طالقت ندارد)

agə - dâ - ni - ti - guŠ - tâ - qat - na - dâ - rə

زرگر و چه بونم سازم دوباره (بچه زرگر می‌شوم آن را دوباره می‌سازم)

zar - gar - va - ĉə - bu - nam - sâ - zam - du - bâ - rə

**۱۷۰. سیاابر**

سیا ابر پس بشو دنیاره بینُم (ابر سیاه برو کنار تا دنیا را ببینم)

Si - yâ - abr - pas - bo - Šu - don - yâ - rə - bay - nom

زرین پشت سیف دار بینُم (درخت سیب منطقه ییلاقی زرین دشت) ؟) را ببینم)

za - rin - po - Šte - sif - dâ - re - bay - nom

البِرز کوی تو که اِشکار[1] بینُم (نوک البرز کوه را آشکار ببینم) عده‌ای گویند در بالای نوک البرز کوه، شکار را ببینم)

al - be - rz - ku - ye - tu - kə - eŠ - kâr - bay - nom

زمی حال دلِ دلخا بینُم (در میان زمین کشاورزی، یاردلخواه خودم را ببینم)

ze - mi - hâ - le - de - le - del - xâ - bay - nom

---

۱. اِشکار: معنی دیگر آن شکار است اِشکارِ ورزا (گوزن نر) ـ اِشکارِ گاو (گوزن ماده)

### ۱۷۱. سیاه تولمی

سیاه تولمی پس وَش مون رارِ بینُم (ابر سیاه کنار برو تا راه را ببینم)

Si - yâ - tul - mi - pas - vaŠ - mon - râ - re - bay - nom

اکَرو اِجَر[1] رارِ بینوم (کوه اکر و اجر را ببینم)

eka - re - u - eja - re - râ - re - bay - nom

زمین حال دله دلخارِ بینُم (یار دلخواه خودم را در زمین کشاورزی ببینم)

ze - min - hâ - le - de - lə - del - xâ - re - bey - nom

دس جیب ببروم دَسمال ویرُم (دست در جیب کنم و دستمال را درآورم)

da - se - jib - ba - be - rom - das - mâ - le - vay - rom

سُل سر عرق بیرُم (عرق پیشانی سر را پاک کنم یا بگیرم)

So - le - sa - re - ara - qe - bay - rom

www.tabarestan.info تبرستان

### ۱۷۲. سیالُم گلو وَر

سیالُم گلو وَر گل بدبام[بدیبام] (در دامنه کوه سیالان گُل را دیدم)

عده‌ای به جای «سیالم» از نام «سربالان»[2] استفاده می‌کنند

si - yâ - lo - me - ga - lu - var - gol - be - de - bâm

مُو مَشتی علی دختر دل بَدِ بام (من به دختر مشتی علی دل بستم[ عاشق شدم])

mu - maŠ - ti - ali - dox - ta - re - del - ba - de - bâm

جوان نَمُرده مِرِ جُدا هکرُده (جوان نمیرد مرا از خودم بیخود کرد)

Ja - vân - na - mor - də - me - re - jo - dâ - ha - kor - də

می عُمرِ صد ساله کوتاه هکُرده (عمر صد ساله مرا کوتاه کرد)

mi - om - re - sad - sâ - le - ko - tâ - ha - kor - də

### ۱۷۳. سیب دانه

---

۱. اکرو اجر :کوه‌هایی در منطقه دو هزار تنکابن

اجر: این کوه میان تنکابن و الموت واقع است و در شرق گیج کین قرار دارد و کوهی است صخره‌ای واقع در شمال غربی علم چال با ارتفاع ۳۵۰۰ متر.... جر مرتع تابستانی محسوب گشته در ری استقرارگاه (سرا) تابستانی است انگاهی همه سویه به تنکابن: ۲۷)

اکرَ: از ابتدای چالدره در امتداد شمالی جنوبی قرار دارد. شیب آن به سوی شمال می‌باشد. ارتفاع آن در بلندترین قسمت ۱۸۶۳ متر است (پیشین: ۵۳)

۲ سربالان گلو: محلی است برای رفتن به سه هزار تنکابن. در زمان قدیم از آنجا به مناطق الموت وطالقان می‌رفتند.

عجب نقش و نگاره سیب (سیف) دانه (عجب نقش و نگار است دانه سیب)

ajab - naq - Šu - ne - gâ - rə - sib - dâ - nə

می یارِ دَس دره سیب دانه (دست یار من یک دانه سیب است)

mi - yâ - re - das - da - rə - si - be - dâ - nə

سیب دانه بیری را (ره) پس هدن (سیبی را که آوردند پس بده)

si - be - dâ - nə - bi - ye - ri - râ - pas - ha - dan

مِرِ ناسازگار سیب دانه (برای من دانه سیب ناسازگار است)

me - re - nâ - sâ - ze - gâ - re - sib - dâ - nə

تبرستان www.tabarestan.info

**۱۷۴. (در CD خوانده شده) سیکا**

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

۱. آی: هوارِ چی خوباسیکا بَموجه (در هوا خوب است مرغابی بچرخد)

ây - ha - vâ - re - Či - xu - bâ - si - kâ - ba - mu - jə

بلند بالا بَمیرُم تی [تا] بِمانی ـ (خوش‌قیافه و قدبلند من بمیرم تا تو بمانی)

ba - la - nd - bâ - lâ - ba - mi - rom - ti - be - mâ - ni

۲. زمین و چی خوبه کیجا بَموجه ـ (در زمین چقدر خوبست، دختر بچرخد یا گردش کند)

za - min - u - Či - xu - be - ki - jâ - ba - mu - jə

الهی مَرَم بمیرُم تی بمانی (الهی من بمیرم تا تو بمانی)

elâ - hi - ma - ram - ba - mi - rom - ti - be - mâ - ni

۳. تو می آخدا مَنا رنگِ سیکا کُن (ای خدا تو مرا به رنگ مرغابی درآور)

tu - mi - â - xo - dâ - ma - nâ - ran - ge - si - kâ - kon

تو بر گردن آ قشنگ کیجا کن (تو بر گردن آ دختر قشنگ کن[1])

tu - bar - gar - da - ne - â - qa - Šan - ge - ki - jâ - kon

۴. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه شینی غمزه کانی باز می‌جانی

(باز جان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

râ - Ši - ni - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

---

۱. کنایه از رنگی است که دور گردن مرغابی یا بعضی از اردک‌ها وجود دارد.

۵. امره مَحال نَکانی باز می‌جانی (به من توجه نمی‌کنی)

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۶. آی می‌جانَی می‌آ خدا ـــ نامزد داریم دامن کوتا (ای جان من ای خدای نامزد داریم دامن کوتاه است)

ây - mi - jâ - nay - mi - â - xo - dâ - nâm - zed - dâ - rim - dâ - man - ku - t â

در کتاب خوچکو شعر ۶۱ چنین آورده شده:

آسمان چه خوشه سِکا بگرده ـ زمینه چه خوبه ریکا بگرده

(چقدر زیبا است که در آسمان سار پرواز کند و چقدر خوبست که در زمین پسری گردش کند)

خداوندا مرا رنگ سِکا کن (خدایا از تو می‌خواهم تا مرا به شکل سار در آوری)

تبرستان www.tabarestan.info

**یا شبیه همین شعر در ترانه ۶۸ از طاووس نام برده شده:**

آسمان چه خوشه طاووس بگرده ـ زمینه چه خوشه عروس بگرده

خداوندا ما رو رنگ طاووس کن

جالب توجه در اینجاست که در ترانه ۶۱ و ۶۸، بند آخر شعر آورده نشده است.

**۱۷۵. آهنگ سیما جانی**

یکی دیگر از آهنگ‌های محلی بود که در اکثر نقاط غرب مازندران در روز عروسی خوانده می‌شد.

۱. یک بار دو بار تی کار نوبا (نُبا) ـــ آی سیما جان آی سیما جانی (یک بار و دو بار کار تو نبود ـــ آی سیما جان)

yə - bâr - du - bâr - ti - kâr - nu - bâ

ây - si - mâ - jân - ây - si - mâ - jâ - nay

۲. تقصیر تی بَرَربُبا آی سیما جان آی سیما جانی (تقصیر برادرت بود آی سیما جان)

taq - si - re - ti - ba - rar - bo - bâ

ây - si - mâ - jân - ây - si - mâ - jâ - nay

۳. تی خانه ور دشمن دبا ـــ آی سیما جان آی سیما جانی (در خانه تو دشمن بود ـ آی سیما جان)

ti - xâ - nə - var - doŠ - man - da - bâ -

ây - si - mâ - jân - ây - si - mâ - jâ - nay

۴. بشین بگین می یار بوما آی سیما جان آی سیما جانی (بروید بگویید یار من آمد)

ba - Šin - ba - gin - mi - yâr - bu - mâ

ây - si - mâ - jâ - nây - si - mâ - jâ - nay

۵. می دیل گوته قرار بوما آی سیما جان آی سیما جانی (دل من گفت آسایش من آمد یا دل من گفت: زمان قرار رسید)

mi - dil - gu - tə - qa - râr - bu - mâ - ây - si - mâ - jâ -

nây - si - mâ - jâ - nay

۶. یه حرف بزی تی آقا جانی ـ آی سیما جان آی سیما جانی (یک حرف به پدرت زدی)

yə - ha - rf - ba - zay - ti - âqâ -jâ - nay - ây - si - mâ - jâ -

nây - si - mâ - jâ - nay

۷. تی خاسگار امشب هنی ـ آی سیما جان آی سیما جانی (خواستگار تو امشب می‌آید)

ti - xâ - se - gâr - em - Šab - ha - nay -

ây - si - mâ - jân - ay - si - mâ - jâ - nay

۸. روشن هکونین چراغانه آی سیما جان آی سیما جانی (چراغ‌ها را روشن کنید)

ru - Šan - ha - ku - nin - Ĉe - râ - qâ - nə -

ây - si - mâ - jâ - nây - si - mâ - jâ - nay

۹. جارو بزنین حیاطانه آی سیما جان آی سیما جانی (حیاط را جارو کنید)

Jâ - ru - ba - za - nin - ha - y â - tâ - nə

â y - si - mâ - jâ- nây - si - mâ - jâ - nay

۱۰. فرش هکنین اتاقانه آی سیما جان آی سیما جانی (اتاق‌ها را فرش کنید)

fa - rŠ - ha - ko - nin - ow - tâ - qâ - nə

ây - si - mâ - jâ - nây - si - mâ - jâ- nay

البته آهنگ «سیما جان» با «سیمای جان» که در گیلان خوانده می‌شود، فرق دارد. سیمای جان گیلان چنین خوانده می‌شود:

تی‌حال می‌حالای ـ سیمای جانای

تی سر می بالای ـ سیمای جانای

های تی وای من لاجان بو شوم و... .

www.tabarestan.info تبرستان

## ش

### ۱۷۶. شانا کنم مُن

(این شعر را با اضافات هم خوانده می‌شود) (نمونه ترانه ۱۰۸)

عزیز جان ناشو کوه تره گیرنه (ای عزیز به کوه نرو که کوه حالت را خراب می‌کند) (منظور کوه‌گرفتگی است)

az - iz - jân - nâ - Šu - kuh - te - rə - gir - nə

کوهَی گرد و غباره‌تی روی گیرنِ (کوه گرد و غبار است روی تو را می‌گیرند)

ku - hay - gar - du - qo - bâ - re - ti - ru - ye - gi - ran

روغان موکانوم طلای شانِ (روغن درست می‌کنم مانند طلا است)

ru- qân - mu - kâ - num - ta- lâye - Šâ - ne

تی موی توک توک مُرواری دانِ (لبه‌های موی تو مانند دانه مروارید است یا بر روی ابتدای موی تو، نزدیک پیشانی، دانه مروارید است)

ti - mu - ye - tuk - tuk- mor - vâ - ri - dâ - ne

انارم مُن خارنُم وی دانِه رِ تو (انار را من می‌خورم و دانه را تو می‌خوری)

anâ - rom - mon - xâr - nom - vi - dâ - nə - re - tu

سیاه زلف تو داری شانه رِ مُن (زلف سیاه را تو داری و شانه را من)

Si - yâ - zol - fe - tu - dâ - ri - Šâ - ne - re - mon

سیاه زلف بیه شانا کنم مُن (زلف سیاه بیا تا شانه‌ات کنم)

Si - yâ - zol - fe - bi - yə - Šâ - nâ - ko - nom - mon

سیاه چشم دارنی سُرمه مُنم مُن (چشم سیاه تو داری و سرمه من هستم[سرمه چشم تو])

Si - yâ - ĉo - Šm - dâr - ni - sor - mə - mo - nom - mon

بالا خانی نِشتُم کانم خیاطی (بالای خانه نشسته‌ام خیاطی می‌کنم)

bâ - lâ - xâ - nay - neŠ - tom - kâ - nom - xa - yâ - ti

سیاه قر قِرها درزن فولاتی (قرقره سیاه و سوزن فولادی)

Si - yâ - qer - qe - re - hâ - dar - zen - fu - lâ - ti

یکتا پیرهن دوجُم فرم جدیدی (یک پیراهن می‌دوزم به فرم جدید)

yek - tâ - pir - han - du - jom - for - me - ja - di - di

www.tabarestan.info تبرستان

عزیز جان دکُنِ چه خوش نمودی (عزیز من بپوشد چه خوش تیپ است)

az - iz - jân - da - kon - ĉə - xuŠ - na - mo - di

**۱۷۷. (در CD خوانده شده) شب تار**

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی)

ـ آی: شب تار، به این تاری ندیدم ـ بلند بالا بَمیرُم تو بِمانی

(تاکنون این چنین شب تاریکی ندیدم ـ ای خوش قامت من بمیرم تو بمانی)

ây - Ša - be - târ - bə - in - tâ - ri - na - di - dam

ba - la - nd - bâ - lâ - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

ـ بخت خودمو به این تاری ندیدم ـ بلند بالا بَمیرُم تو بِمانی

(بخت خودم را چنین تاریک ندیدم ـ ای خوش قامت من بمیرم تو بمانی)

bax - te - xu - da - mu - bə - in - tâ - ri - na - di - dam

ba - la - nd - bâ - lâ - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

ـ بخت خودمو بَدییَم یه دونه گندَم ـ تو به غیر از من دیگه شادی ندیدم [نبینی]

(بخت خودم را دیدم یک دانه گندُم ـ تو به جز من دیگر شادی نبینی)

bax - te - xu - dam - u - ba - di - yam - yə - d â - nə - gan - dam

tu - be - qe - yr - az - man - di - gə - Ša - di - na - di - dam

ـ می‌جانی، باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه بیشی غمزه کانی باز می‌جانی

(جان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

râ - bi - Ši - qa - mzə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ـ مَلمَله شِلوار دکانی بازمی جانی ـ امَره مَحال نُکانی باز می‌جانی ـ (شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی ـ به من توجه نمی‌کنی باز جان من هستی)

mal - ma - le - Šel - vâr - da - k -âni - bâz - mi - jâ - ni

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

ـ آی می‌جان سید مُتَرَم ـ ـ ـ مون تی مارِ نوکرم (ریتم دو بار)

(ای جان من سید محترم من نوکر مادرت هستم)

ây - mi - jân - se - yd - mo - ta - ram

mun - ti - mâ - re - nu - ka - ram

www.tabarestan.info تبرستان

**۱۷۸. (در CD خوانده شده) شب شبنُم (شماره یک)**

ـ گوت: شب شبنم روز گل نَم نبونه ـ آه نُخاه یارُم کسی همدم نبونه

(شبنم شب، برای روز گل نَم نمی‌شود ـ هیچ کس همدم فردی که یار نمی‌خواهد، نمی‌شود) (دوستی یک طرفه نمی‌شود)

gut - Ša - be - Šab - nam - ru - ze - gol - nam - na - bu - nə

âh - no - x â - y â - rom - ka - sey - ham - dam - na - bu - nə

ـ آه نُخاه یارم چه مانه چوب شمشاد ـــ مُنوم هر چَی رَندی زنُم هموار نبونه

(کسی که یار نمی‌خواهد به چی می‌ماند به چوب شمشاد ـ من هم هر چی رنده می‌زنم صاف نمی‌شود)

âh - no - xâ - yâ - rom - Ĉə - mâ - nə - Ĉu - be - Šem - Šâd

mo - num - har - Ĉay - ran - day - za - nom - ham - vâr - na - bu - nə

ـ مارِ یه دانه، تِرِم مَره وانه (یکی یک دانه مادر دلم تو را می‌خواهد)

mâ - re - yə - dâ - nə - te - rem - ma - rə - vâ - nə

**۱۷۹. (در CD خوانده شده( شب شبنُم (شماره دو)**

ـ شب شبنم روزِ گل نَم نبونه ـ نُخاه یاری کَسِی همدم نبونه

(شبنم شب برای روز گل نم نمی‌شود ـ کسی همدم یاری که طالب نیست نمی‌شود) (دوستی یک طرفه نمی‌شود)

Ša - be - Šab - nam - ru - ze - gol - nam - na - bu - nə

no - xâ - yâ - ray - ka - si - ham - dam - na - bu - nə

۲. نُخاه یاری چی مانه چوب شمشاد ـــ اندِ رَندی زَنِما هموار نَبونه

(یاری که نمی‌خواهد به چی می‌ماند ـ مانند چوب شمشاد که هر چه رنده بر آن می‌زنم یا می کشم، صاف و هموار نمی‌شود)

no - xâ - yâ - ray - Ĉi - mâ - nə - Ĉu - be - Šem - Šâd

an - de - ran - day - ze - na - mâ - ham - vâr - na - bu - nə

۳. ای خدا ای امان لار دانهَ ـــ تی بغل بخوتم شب کانهَ

(ای خدا ای امان دانه لار ـ در آغوش تو بخوابم شب می‌شود)

ay - xo - dâ - ay - amân - lâ - re - dâ - nā

ti - ba - qal - ba - xu - tam - Šab - kâ - nā

تبرستان www.tabarestan.info

### ۱۸۰. شب‌نشینی

شب‌نشینی بُمی چره گپ نزنی (شب‌نشینی آمدی چرا حرف نمی‌زنی)

Šab - ne - Ši - ni - bo - may - Ĉe - rə - gab - na - za - ni

شب چره[1] بیاردُم چره لب نزنی (برایت شب چره آوردم، چرا لب نمی‌زنی ـ نمی‌خوری؟)

Šab - Ĉe - rə - bi - yar - dam - Ĉe - rə - lab - na - za - ni

دل شادی ندارُم بزنُم گب (دلم شاد نیست تا حرف بزنم)

de - le - Šâ - di - na - dâ - rom - ba - za - nom - gab

عسل شام، بنی تره بزنم لَب (برایم عسل شام (عسلی که دارای موم است) بگذار، برایت لب بزنم [حرف بزنم])

as - al - Šâm - ba - ni - ba - za - nam - lab

تبرستان www.tabarestan.info

### ۱۸۱. شتر گم کرده‌ام

سر کوهان بَشوم نی می‌زنم نی (به سر کوه رفتم و نی می‌زنم)

Sa - re - ku- hân - ba - Šum - ney - mi - za - num - ney

شتر گم کرده‌ام پی می‌زنم پی (شتر گم کرده‌ام به دنبال آن می‌گردم)

Šo - tor - gom - kar - de - am - pey - mi - za - num - pey

شتر گم کرده‌ام با بار کاشی (شتر را گم کرده‌ام با باری از کاشی)

Šo - tor - gom - kar - de - am - bâ - bâ - re - kâ - Ši

گلی گم کودم شاید تو باشی (گلی را گم کرده‌ام شاید تو باشی)

go - li – gom - ku - da - am - Š â- yad - tu - bâ - Ši

### ۱۸۲. شکایت

پایین محله روم آز ونزاکت (پایین محله به تمیزی و آراستگی می‌روم)

pa - ein - ma - ha - lə - ra - vam - âz - u - ne - zâ - kat

شمی محله بومم زار و کثافت (به محله شما آمدم با سر و وضع کثیف [کثیف شدم])

Še - mi - ma - ha - lə - bu - mam - zâ - ru - ke - sâ - fat

نویسم کاغذی مُن زَنُم پاکت (می‌نویسم نامه‌ای و پاکتش می‌زنم)

ne - vi - sam - kâ - qa - zi - mon - za - nam - pâ - kat

---

۱. شب چره: انواع خوردنی و تنقلات که در شب‌نشینی‌ها خورده می‌شد.

به دست تی ماما دارم شکایت (از دست مادر تو شکایت دارم)

bə - das - te - ti - mâ - mâ - dâ - rom - Še - kâ - yat

**۱۸۳. شمی مَلی**

شمی مَلی مگه چلام چلامه (مگر در محله شما گل و لجن است)

Še - mi - ma - lay - ma - gə - Če - lâm - Če - lâ - mə

وانه چاکانُم شمی سلامه (می‌خواهم درست کنم دعوای شما را یا سلام و علیک را دوباره برقرار سازم)

v â - nə - Câ - k â - nom - Še - mi - sa - l â - mə

www.tabarestan.info تبرستان

**۱۸۴. (در CD خوانده شده) شهرتی Šo _ ra _ tay**

آهنگ شاد شهرتی در ضرباهنگ شش و هشت در هنگام عروسی خوانده می‌شد (هنگامی که عروس را به‌سوی خانه داماد می‌بردند بعد از آواز چروه‌داری با گوشواره غرب لاکو شماره ۴۲۸)

۱. آی می جانی شهرتی شهرت تمام شهرتی (آی شهرتی جان من هستی)

ây - mi - jâ - ni - Šo - ra - tay - Šo - rat - ta - mâ - me - Šo - ra - tay

۲. بیه بشیم جان کوهان، بیه بشیم جان کوهان (جان من بیا بریم کوه)

bi - yə - bi - Šim - jâ - ne - ku - hân - bi - yə - bi - Šim - jâ - ne - ku - hân

۳. شخصی بوما موتی قربان (شخصی آمد من قربان تو)

Šax - si - bu - mâ - mu - ti- qor - bân

۴. آی می جان سید محترم (دو بار) ـ شخصی تی آقا نوکرم (دو بار) (آی جان من سید محترم من نوکر پدر تو هستم)

ây - mi - jân - se - yd - mo - ta - ram - Šax - si - ti - âqâ - no - ka - ram

۵. خدا، خدا، خدا، نامه هدم پیش ردا (خدا، خدا، به شخصی محترم و بزرگ‌تری، نامه دادم)

xo - dâ - xo - dâ - nâ - mə - ha - dam - pi - Še - re - dâ

۶. ردا می جواب نده (ردا می جواب نده (بزرگ‌تر جواب نامه مرا نداد)

re - dâ - mi - ja - vâ - be - na - da - re - dâ - mi - ja - vâ - be - na - da

**۱۸۵. شهسوار و گلیجان**

(گوشواره: باز می‌جانی باز می‌جانه)

۱. آی: شهسوار و گلیجان[1] دوش به دوشه (شهسوار و گلیجان کنار هم است)

ây - Ša - se - vâr - u - go - lay - jân - duŠ - bə - du - Šə

۲. باز می‌جانه باز می‌جانه (باز جان من هستی)

bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə -

۳. لزر بُن[2] بازار عاشق کوشه (بازار لزر بن هم عاشق را می‌کشد)

La - zar - bon - bâ - zâr - âŠe - qe - ku - Še

۴. باز می‌جانه باز می‌جانه (باز جان من است)

۵. بشینا بیَرین سَر باغِ شوشه (بروید درِ چوبی باغ را بردارید)

ba - Ši - nâ - bay - rin - sar - bâ - qe - Šu - Šə

۶. باز می‌جانه باز می‌جانه (باز جان من هستی)

bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə -

۷. یواش‌یواش بَرن می یاره دوشه (آهسته‌آهسته بار از روی دوش یارم برمی‌دارد) یا عده‌ای می‌گویند: آهسته، آهسته یار مرا می‌برند.)

ya - vâŠ - ya - vâŠ - ba - ran - mi - yâ - rə - du - Šə

۸. باز می‌جانه باز می‌جانه (باز جان من هستی)

bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə -

ط

شعری که در بیشتر نقاط مازندران خوانده می‌شود

**۱۸۶. طفل عراقم**

مسلمانان موخو طفل عراقم[3] (مسلمانان من که عراقی هستم)

mo - sal - mâ - nân - mu - xu - tef - le - arâ - qm

به پشت پیر و مار، یه دانه تاکم (از پشت پدر و مادر تنها من هستم ماندم)

bə - poŠ - te - pey - ru - mâr - yə - dâ - nə - tâ - kom

اگه مادر بپرسه حال فرزند (اگر مادر بپرسد حال فرزند خویش را)

---

۱. شهسوار نام قدیم تنکابن در زمان پهلوی اول و دوم ـ گلیجان یکی از دهستان‌های تنکابن به مرکزیت سلیمان‌آباد

۲. لزربُن ـ یکی از مناطق دهستان گلیجان

۳. منظور کشور عراق نیست ـ چون بعضی از نقاط کشور عزیز ما را عراق می‌نامیدند.

agə - mâ - dar - ba - por - sə - hâ - le - far - za - nd

بَگو مازندران در دل خاکم (بگو در میان خاک مازندران است)

ba - gu - mâ - zan - de - rân - dar - de - le - xâ - kom

## ع

### ۱۸۷. عامو پسر

عامو پسر تی گردن شصت[شست] بلورِ (پسر عمو گردن تو بلور است)

â mu - pe - sar - ti - gar - den - Ša - ste - bo - lu - re

خیال کردی [هَکُردی] منو هیچ کس نبوره [نَبَرنَه] (خیال کردی که مرا هیچ کس نمی‌برد)

xi - yâl - kar - di - ma - nu - hiĉ - kas - na - bu - rə

مره مردم بُرَن با گل دسته (مرا مردم با دسته گل می‌برند)

me - rə - mar - dom - bo - ran - bâ - go - le - das - tə

شب در خانی بنیش بُخور می‌غصه (شب در خانه بنشین و غصه مرا بخور)

Šab - dar - xâ - nay - ba - niŠ - bo - xur - mi - qo - sə

### ۱۸۸. عسل ببوم

عسل ببوم تی دله سر ببوم مُن (عسل بشوم و در دل تو قرار بگیرم)

asl - ba - bum - ti - de - lə - sar - ba - bum - mon

تی گردنه زرو زیور بَبوم مُن (زر و زیور گردن تو بشوم من)

ti - gar - da - nə - zar - u - zi - var - ba - bum - mon

الهی مُن ببوم طفل سه روزه (الهی من طفل سه روزه‌بشوم)

elâ - hi - mon - ba - bum - tef - le - sə - ru - zə

همیشه زیر بغل تی بَبوم مُن (همیشه در بغل تو قرار بگیرم)

ha - mi - Šə - zi - re - ba - qa - le - ti - ba - bum - mon

### ۱۸۹. (در CD خوانده شده) عطر تو مستم

(گوشواره: لاکو دانه)

ـ آی: کیجا جانی که مَن عطرِ تو مستم (ای دختر من از عطر تو مستم)

ây - ki - jâ - jâ - nay - kə - man - at - re - tu - mas - tam

www.tabarestan.info تبرستان

ـ بده قَلیان که مهمان تو هستم (قلیان را بده که مهمان تو هستم)

be - də - qal - yân - kə - meh - mâ - ne - tu - has - tam

ـ بده قَلیان که تنباکوی شیراز ـ (بده قلیان با تنباکوی شیراز)

be - də - qal - yân - kə - tan - bâ - ku - ye - Ši-râz

به ما که می‌رسی تو می‌کنی ناز (به ما که می‌رسی ناز می‌کنی)

bə - mâ - kə - mi - ra - si - tu - mi - ko - ni - nâz

ـ می‌جانه لاکو دانه، لاکو دانه (دو بار) (دختر جان من است، دختر نازنین و یکی و یک دانه)

mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

ـ راشونه غمزه کانه امِره مُحال نُکانه، (راه می‌رود عشوه می‌کند به من توجه نمی‌کند)

râ - Šu - nə - qam - zə - kâ - nə - ame - rə - mo - hâl - no - kâ - nə

لاکو دانه، لاکو دانه، (دختر نازنین و یکی و یک دانه)

lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

www.sahar-tv.com

### ۱۹۰. علی المومنین

شعر فوق به همین صورتی است که خوانده شده که خواننده امیرالمومنین را علی المومنین یاد کرده است

سَرِ کوه بلند ایوان من بود
علی المو منین مهمان من بود
علی المومنین دردَم جدا کن
دو تا دشمن دارم از من جدا کن

### ۱۹۱. عمو پسر

عمو پسر مُن مِمون [مِمان] نخینُوم (پسر عمو من مهمان نمی‌خواهم)

amu - pe - sar - mon - me - mon - na - xay - nom

گدا بیی تره سلطان نخینُم (گدا شدی، [شوی] تو را سلطان نمی‌خواهم)

ge - dâ - ba - bay - te - rə - sol - tân - na - xay - nom

خدا کاره هَکنه بابا بیایَی (خدا یک کاری کند که پدرم بیاید)

xo - dâ - kâr - ha - ke - nə - bâ - bâ - bi - yâ - yay

بی و عقد صیغه آقا نخینُم (بدون عقد و نکاح، مرد یا آقای خانه نمی‌خواهم)
bi - aqd - u - si- qə - âqâ - na - xay - nom

## غ

### ۱۹۲. غریبی

دل مُن در غریبی وا نبونه (دل من در مکان غریب باز نمی‌شود)
de - le - mon - dar- qa - ri - bi - vâ - na - bu - nə

یکی هم‌درد مرِ پیدا نبونه (کسی که هم‌درد من باشد پیدا نمی‌شود)
ye - ki - ham - da - rd - me - re - pay - dâ - na - bu - nə

یکی هم‌درد مُن یوسف زلیخا (یکی هم‌درد من یوسف و زلیخا)
ye - ki - ham - da - rde - mon - yu - sef - zo - lay - xâ

کلید در دست مُن در وا نبونه (کلید در دست من است ولی درب وا نمی‌شود)
ke - lid - dar - da - ste - mon - dar - vâ - na - bu - nə

### ۱۹۳. غریبی جانشینی

لب دریا نیشتی ای بلبل مُن (کنار دریا نشستی ای بلبل من)
la - be - dar - yâ - niŠ - ti - ay - bol - bo - le - mon

غریبی جا نشتی جانِ دل مُن (در جای غریبی می‌نشینی [نشستی] ای جان من)
qa - ri - bi - jâ - niŠ - ti - jâ - ne - de - le - mon

غریبه جا کَنی منزل مَأوا (در منزل یک غریبه منزل و مکانی می‌گیری)
qa - ri - bə - jâ - ka - ni - man - ze - l e - ma - vâ

هَدن نامه قرار بیره دل مُن (نامه بده تا دل من قرار بگیره)
ha - dan - nâ - mə - qa - râr - bay - rə - de - le - mon

### ۱۹۴. غریبی سمناک

غریبی سمناک سمناک (غریبی ترسناک است یا سخت است)
qa - ri - bi - sam - nâ - ke - sam - nâ - ke

www.tabarestan.info

هر چَی پیرهن بدوجُم یقه چاکِ[1] (هر چه پیراهن می‌دوزم یقه‌اش پاره است)

har - ĉay - pi - ran - ba - du - jom - ya - qə - ĉâ - ke

ترسی دارم بمیرُم در غریبی (ترس دارم در غریبی فوت کنم)

tar - say - dâ - rom - ba - mi - rom - dar - qa - ri - bi

مُما بیهَ نشناسه [مِره] خاک (مادرم بیاید و خاک مرا نشناسد)

mo - mâ - bi - yā - naŠ - nâ - sə - [me - rə ] xâ - ke

### ۱۹۵. غریبی غمناکِ

(همان ترانه ۱۹۴ است چند واژه عوض شده)

۲. غریبی غمناک غمناک ـــ هر چَی پیرهن بدوجُم یقه چاک (غریبی خیلی غم‌انگیز است، هر چَی پیراهن می‌دوزم یقه‌اش پاره است)

تبرستان www.tabarestan.info

qa - ri - bi - qam - nâ - ke - qam - nâ - ke -

har - ĉay - pi - re - han - ba - du - jom - ya - qə - ĉâ - ke

ترسی دارُم بَمیرُم در غریبی ـ مُماجان بَیه نِشناسه خاکِ (می‌ترسم در غریبی بمیرم مادر جانم بیاید و مرا نشناسد)

tar - say - dâ - rom - ba - mi - rom - dar - qa - ri - bi -

mo - mâ - jân - ba - yə - neš - nâ - sə - xâ - ke

## ف

### ۱۹۶. فکل وَچَی

فکُل و چه پناه بر خاطر تو (ای بچه فکلی پناه بر تو)

fo - kol - va - Ĉay - pa - nâ - bar - xâ - te - re - tu

برگ لیمو بریزُم کاکل تو (برگ لیمو را در کاکل تو بریزم)

bar - ge - li - mu - ba - ri - zom - kâ - ko - le - tu

نشد قسمت تو را یاری بگیرم (قسمت نشد تا تو یارم شوی)

na - Šod - ges - mat - to - râ - yâ - ray - ba - gi - rom

---

۱. یقه چاک: در اصطلاح محلی شخصی که از دست فردی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد که این فرد می‌تواند همسایه یا فامیل و حتی فرزند وی باشد.

برادروار بچرخ مُن خاهر تو (مانند برادر بگرد و من خواهر تو یا همچون برادر باش و من خواهر تو)

ba - râ - dar - vâr - be - Ĉa - rx - mon - xâ - ha - re - tu

## ق

### ۱۹۷. قَدِ می‌یار

ـ گوت: قَدِ می‌یار مانند نی بُلنده ـ تِرَم شَکُر خوردی لبانِت مثه قنده

(گفت: قد یار من مانند نی بلند است ـ تو هم شکر خوردی، لبات مانند قند است)

gut - qa - de - mi - yâr - mâ - nan - de - ney - bo - lan - də

te - ram - Še - kar - xur - di - la - bâ - net - me - sə - qan - də

۲. شکر خوردی لبانت کرده خانه ـ تو مَرخص کُن بگردُم اون باغ سانه[1]

(شکر خوردی در لب‌ها تو خانه کرده ـ مرا مرخص کن در باغ بگردم)

Še - kar - xur - di - la - bâ - nat - kar - də - xâ - nə

tu - mar - xas - kon - be - gar - dom - own - bâ - qe - sâ - nə

۳. مَنُم دوتَی لیموی (لیمَی) بچینُم نوبرانه ـ همین الانه تِرمَره وانه (دو بار)

ـ من دو تا لیمو نوبرانه و تازه را بچینم ـ همین حالا دلم تو را می‌خواهد)

ma - nom - du - tay - li - mu - (limay) - ba - Ĉi - nom - nu - ba - râ - nə

ha - min - alâ - nə - tere - me - rə - vâ - nə

### ۱۹۸. قرانی نیم قرانی

قرانی نیم قرانی سکه رشت (یک ریالی و نیم ریالی وسکه رشت)

qa - râ - ni - nim - qa - râ - ni - se - kə - ra - Št

می یار بلند بالا جاده کُنه گشت (یار بلند بالای من در جاده گردش می‌کند)

mi - yâ - re - ba - la - nd - bâ - lâ - jâ - də - ko - nə - ga - Št

الهی دارم اون جاده بَسه بَبون (از خدا می‌خواهم، آرزو دارم آن جاده بسته شود)

elâ - hi - dâ - rom - own - jâ - də - ba - sə - ba - bun

بلند بالا نصیب بنده بَبون[ ببو] (آن بلندبالا نصیب من شود)

---

۱. باغ سانه: محصول صیفی باغ از قبیل: خیار، هندوانه، کدو و غیره

ba - la - nd - bâ - lâ - na - si - be - ban - də - ba - bon

**۱۹۹. قربان**

فردی به نام قربان از آرود سه هزارتنکابن برای اینکه به معشوقش برسد خود را در منطقه داج سه هزار، به لالی زده بود که ایده او به طریقی لو رفت و این شعر را برای او خواندند:

سه ماه بَبی لال قربان (سه ماه لال شدی قربان)

sə - mâ - ba - bay - lâl- qor - bân

تو بچه آرود و داج ورِ لاف قربان (تو بچه آرود بودی و در داج لاف زدی)

tu - ba - Ĉə - âr - ud - u - dâj - var - lâf - qor - bân

تو بای خاطر خاه قربان (تو خاطر خواه بودی قربان)

tu - bây - xâ - ter - xâ - qor - bân

کیجا نَبه تی دلخواه قربان؟ (دختر دلخواه تو نبود، قربان؟)

ki - jâ - na - bâ - ti - de - xâ - qor - bân

تو دکتی دُمبال قربان (تو به دنبال او افتادی قربان)

tu - da - ka - ti - dom - bâl - qor - bân

تبرستان www.tabarestan.info

**۲۰۰. قربان رویت (غریبی)**

(در CD خوانده شده)

این شعر هم مجموعه چند شعر دیگر است که حاوی حکایتی است

۱. گوت: واسا روبه‌رو قربان رویت ـ (گفت: بمان روبه‌رو قربانه روی تو)

gut - vâ - sâ - ru - be - ru- qor - bâ - ne - ru - yat

گوت زنجیر پارَی کنم آیم به سویت (دو بار) (زنجیر را پاره می‌کنم به سویت می‌آیم)

gut - zan - jir - pâ - ray - kon - am - âyam bə - su - yat

۲. گوت: خدایا ای امان اینَم چه سخته (گفت: ای خدا این هم خیلی سخته)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amân - in am - Ĉə - sax - tə

ـ گوت: عاشِقَی بَدتَر دُندان آی درده (عاشقی بدتر از دندان درده)

gut- âŠe - qay - ba - ta - re - don - dâ - ne - ây – dar - də

۳. گوت: که دندانَی درد کانه ای کشیدن شانه (گفت: دندان اگر درد کند می‌شود کشید)

gut - ke - don - dâ - nay - da - rd - kâ - nə - ây - ke - Ši - dan - Šâ - nə

عاشِقَی رِ نشانه دل کنستن (عاشقی را نمی‌توان دل کندن)

âŠe - qay - re - ne - Šâ - nə - del - ka - nes - tan

امان از آی غریبی

amân - az - qa - ri - bi

بخشی از این آهنگ در شعر: «خروسک ونگ نکن وقت سحر نیست» آورده شده است که در شعر نجما هم ازآن یاد شده است

بیت اول این ترانه، در ترانه نرگیس جان (بیت چهارم) مربوط به بهشهر خوانده شده (پهلوان: ۴۳۴)

تبرستان www.tabarestan.info

### ۲۰۱. قرمز چاشو

کیجا جانی تی کمر حازُنازه (دختر جان چادر شب در دور کمر تو دارای نقش و نگار یا به نقش گل است. عده‌ای به جای «حازه نازه» می‌گویند: «حازه تازه»)

ki - jâ - jâ - nay - ti - ka - mar - hâzo - nâ - zə

قرمز چاشو[1] تی کمر واوراز[2] (چادر شب قرمز در کمر تو خوب بافته شده یا برازنده تو است)

qer - mez - ĉâ - Šu - ti - ka - mar - vow - râ - ze

قرمز چاشو خانی تره هگیرم (می‌خواهی برایت چادر قرمز بگیرم)

qer - mez - ĉâ - Šu - xâ - ni - te - rə - ha - gi - ram

شبی تارا تی بغل جا بگیرم (شب تاریک در بغل تو جای می‌گیرم)[3]

Ša - bay - tâ - râ - ti - ba - qal - jâ - ba - gi - ram

---

۱. چاشو: چادر رختخوابی ـ (پارچه شطرنجی دستباف که زنان گیلان به کمر می‌بافند) (پاینده: ۲۶۲).

۲. واوراز: معنای آن مشخص نشد احتمال می‌رود واژه «واورز» باشد که دراین شعر خواسته شده عمل کرد یا کاری را نشان دهد. به هر روی واورز را «حال وادُج» معنی کرده‌اند. «حال» به معنی چوب نرم و «وادُج» یعنی بافتن ـ چوب‌های نرم را نزدیک به هم قرار دادن و آن را از چوب اصلی عبور دادن شبیه درست کردن سبد ـ نوعی چپر کردن.
چوب‌های نازک نرم یا تابه‌های چوبی چنان به هم می‌بافند که حیوانات یا پرندگان به هیچ صورتی نمی‌توانند از آن عبور کنند. شاید هم منظور چادر شب محکم بافته شده است که هیچ چیزی نمی‌تواند از منفذ آن عبور کند. به احتمال زیاد باید واوراز vâfrâz باشد که معنی اندازه را می‌دهد که در بعضی از مناطق تنکابن مانند زنگیشاه محله یازنگشامحله (عماریه کنونی) کاربرد داشته است. به هر روی مسکن است واژه اصلی آن «واپرزه» vâprâzə باشد که همان معنی برازنده را می‌دهد در فرهنگ گیل و دیلم چنین نوشته شده است: «خانه وَت چاشوْ تی کمر واپرازه» (پاینده: ۱۲۱).
به هر روی نظرهای دیگران نوشته شد تا نظر خوانندگان گرامی چه باشد؟

۳. نگارنده با توجه به اینکه نتوانست به معنای بعضی از واژه‌ها پی ببرد؛ اما از آن یاد کرد تا اهل فن یا کسان که به واژه‌ها تسلط کافی دارند آن را معنا کنند. با توجه به اینکه نوشتن برای فرهنگ و زبان این مرز و بوم، بهتر از هیچ ننوشتن است.

چاشوی قرمز ( چادر رختخوابی)

**۲۰۲. قسمت مُن**

آسمان دره یه جفت غربال (آسمان شبیه الک است)

âse - mân - da - rə - yə - jef - te - qar - bâl

قسمت من ببهَ یه پیر کفتار (قسمت من یه پیر همانند کفتار شد)

qes - ma - te - mon - ba - bā - yə - pi - re - kaf - târ

خدایا تو بیهَ کفتارِ بردار (خدایا تو بیا این کفتار را بردار)

xo - dâ - yâ - tu - bi - yā - kaf - târe - bar - dâr

قسمت مُن بَبوزُلفِ کاکُل دار (قسمت من بشود کسی که دارای زلف باشد (جوان باشد)

qes - ma - te - mon - ba - bu - zol - fe - kâ - kol - dâr

**۲۰۳. قِشنگِ یاره**

بشینین بَگونین قِشنگِ یاره (بروید به یار قشنگ بگویید)

ba - Ši - nin - ba - gu - nin - qe - Šen - ge - yâ - rə

امسال بهارم دس ویتی تی ماره (امسال بهار از مادرت دست کشیدی)

em - sâ - le - ba - hâ - ram - das - vey - ti - ti - mâ - rə

دست ویتَن شما عیبی نداره (دست برداشتن شما ایرادی ندارد)

das - vay - ta - ne - Šo - mâ - ey - bi - na - dâ - rə

سخن هر ناکسان درد کانه ماره (سخن ناکسان یا نااهل، دل مارا به درد می‌آورد)

So - xa - ne - nâ - ke - sân - da - rd - kâ - nə - mâ - rə

**۲۰۴. قشنگ کیجا**

قشنِگ کیجا گندَم نانِ پاره (دختر قشنگ پاره نان گندم)

تبرستان www.tabarestan.info

qa - Šen - ge - ki - jâ - gan - da - me - nâ - ne - pâ - rə

دِرگا بیی تِ سگ نَیرِ اَمارِ (بیرون بیا سگ تو ما را می‌گیرد)

der - gâ - bi - yay - te - seg - nay - re - amâ - re

شما اربابین، اَما هِسیم بیچاره (شما ارباب هستید و ما بی‌نوا)

Šo - mâ - ar - bâ - bin - amâ - he - sim - bi - ĉâ - rə

پست و بلندی می[ ؟] همه جا در کارِ (پست و بلندی در همه جا وجود دارد)

pas - tu - ba - lan - di - mi - ha - mə - jâ - dar - kâ - re

**۲۰۵. (در CD خوانده شده) قلیان**

نشستم کُنج ایوان تو یارُم (ای یار کنج ایوان تو نشستم)

ne - Šas - tam - kon - je - ey - vân - tu - yâ - rom

شکستم شیشه قلیان تو یارم (شیشه قلیان تو را شکستم)

Še - kas - tam - Ši - Šə - qal - yâ - ne - tu - yâ - ram

که دیدم بهر قلیان کم دماغی (دیدم از برای قلیان حال خوشی نداری)

kə - di - dam - bah - re -qal - yân - kam - da - mâ - qi

مراقلیان به قربان تویارم (من وقلیان به قربان تو شویم)

ma - râ - qel - yân - bə - qor - bân - tu - yâ - ram

**۲۰۶. قُلی گر یا (قله‌گر)**

در زمان قدیم وقتی که ظروف آشپزخانه بر اثر مجاورت با دود یا پخت و پز کثیف و سیاه

می‌شد، آن را به نزد فردی می‌بردند تا آن ظروف را سفید کند که به آن فرد «قله‌گر» یا «قلی‌گر» می‌گفتند. علت این نام برای آن بود که وسیله اصلی آن افراد برای آن کار از قلع بود. گاهی افراد قله‌گر کیسه‌ای در دست می‌گرفتند و در محلات با صدای بلند می‌گفتند:

مرس سفید آکُنیم، مرس سفید آکُنیم (مرس سفید می‌کنیم)

me - rs - se - fid- â - ko - nim

مواد اصلی مورد مصرف قلی‌گر یا سفیدکننده دیگ مسی یا انواع ظروف مسی، شامل قلع، نشادر، ذغال، پنبه، و غیره می‌شد.

قلی‌گر اول شن را درون دیگ مسی یا به قول محلی‌ها مرسی[1] می‌ریخت بعد از آن بر رویش یک گونی قرار می‌داد، آن گاه دو پای خود را درون دیگ می‌گذاشت و با حرکات ظریفی پیچ می‌خورد که به دنبال آن کیسه بر روی ظرف مورد نظر ساییده می‌شد و بعد از مدتی قلی‌گر آن ظرف را تمیز می‌کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

ضرب‌المثلی در مورد قلی‌گر گفته می‌شود: «اگه قلی گر تی بوی، کین پیچ دادن کاری نداره» (اگر قلع مال تو باشد یا وجود داشته باشد انجام دادن هر کاری زیاد سخت نیست

یا به شکلی دیگر: «برنج دَبو اَنباره پُلا پِتن چه کاره» (اگر در انبار برنج باشد درست کردن یا پختن پلو کاری ندارد)

به هر روی بخشی از شعر قلی‌گر، حدوداً نوع کار و حالات قلی‌گر را به تصویر می‌کشاند.

**آهنگ قلی‌گر**

۱. وهار بَشی کو قلی گر ــ این سو و آن سو قلی گر (بهار به کوه رفتی قلی گر و این طرف آن طرف رفتی)

va - hâr - ba - šay - ku - qa - li - gar - in - su - u - ân - su - qa - li - gar

۲. مرس هَدَی پِچ، قلی‌گر، این لِچ آن لِچ قَلی‌گر (ظرف مس را پیچ دادی قلی گر)

mer - se - ha - day - peĉ - qa - li - gar - in - leĉ - u - ân - leĉ - qa - li - gar

موس هَدی پِچ، قلی گر ــ این لِچ آن لِچ قَلی‌گر (باسن را پیچ دادی قلی گر ــ این گوشه به آن گوشه یا این کُنج به آن کُنج قلی گر)

mu - se - ha - day - peĉ - qa - li - gar - in - leĉ - u - ân - leĉ- qa - li - gar

۳. آی قلی‌گر آی قلی‌گر، بی‌پدر مادر قلی‌گر (ای قلی گر ــ بی‌پدر و مادر قلی گر)

---

۱. مرس mers یا مس mes ــ ظرفی تقریباً بزرگ که شیر گاو یا گوسفند را در آن می‌دوشند.

ây - qa - li - gar - ây - qa - li - gar - bi - pe - dar - u - mâ - dar- qa - li - gar

۴. تو هیسی، کبری شوهر، قلی گر (تو هستی شوهر کبری قلی گر)

tu - hi - si - kob - râ - ye - šu - har - qa - li - gar

۵. بخاردی تُرش هَلو، قلی‌گر (گوجه سبز ترش خوردی)

bo - xâr - di - tor - še - hâ - lu - qa - li - gar

۶. سال نو در میانه، قلی‌گر (سال نو دارد می‌آید، قلی گر)

Sâ - le - now - dar - mi - yâ - nə - qa - lə - gar

۷. تی ز ن مار، مِربانه، قَلی گر (مادرزنت مهربانه، قلی گر)

ti - zen - mâr - mer - bâ - nə - qa - li - gar

۸. سندیک (سنتیک) بورمه کان، قلی‌گر (سندیک [اسم] گریه می‌کند قلی گر)

San - dik - bur - mə - kâ - nə - qa - li - gar

www.tabarestan.info تبرستان

## ک

### ۲۰۷. کبوتر

کبوتر آی کبوتر آی کبوتر (کبوتر آی کبوتر)

ka - bu - tar - ây - ka - bu - tar - ây - ka - bu - tar

مرا پر گیر بَبُر از کو بَلندتر (پرواز کن و مرا با خودت از کوه بالاتر ببر)

ma - râ - par - gir - ba - bor - az - ku - ba - la - nd - tar

سنگ خانَی بسازیم آهنین دَر (خانه سنگی بسازیم و درب آهنین)

Sen - ge - xâ - nay - be - sâ - zim - âha - nin - dar

مِرُ[مَنو] می‌یار بنیشیم گُسِن وَر (من و یارم کنار گوسفند بنشینیم)

me - ro - mi - yâr - ba - ni - Šim - gu - se - ne - var

### ۲۰۸. کبوتر آی کبوتر

کبوتر آی کبوتر آی کبوتر ـ آی کبوتر بهتره یا مست دختر

(کبوتر آی کبوتر آی کبوتر ـ کبوتر بهتر است یا دختر بلند بالا و قشنگ)

ka - bu - tar - ây - ka - bu - tar - ây - ka - bu - tar -

ây - ka - bu - tar - beh - ta - rə - yâ - mas - te - dox - tar

کبوتر زینت روی هواره ـ گوته: کی دختر مرهم زخم ریکاره
(کبوتر زینت روی هوا است ـ که دختر مرهم پسر است)

ka - bu - tar - zi - na - te - ru - ye - ha - vâ - rə

gu - tə - kay - dox - tar - mar - ha - me - zax - me - ri - kâ - rə

**۲۰۹. (در CD خوانده شده) کبوتر بچه**

ـ آخ: کبوتر بچه را آوردُم از کو ـ آخ کبوتر بچگی با من کُنهَ خو
(کبوتر بچه را از کوه آوردم ـ آخ کبوتر از بچگی با من ـ آشنا یا دوست شود)

âx - ka - bo - tar - ba - Ĉə - râ - âvar - dom - az - ku

âx - ka - bo - tar - ba - Ĉe - gi - bâ - man - ko - nā - xu

مُن ندانستم کبوتر بی‌وفا بو ـ پشت به مُن هکانه رو به همن کو
(نمی‌دانستم که کبوتر بی‌وفا هست ـ به من پشت می‌کند و رو به همان کوه می‌رود)

mon - na - da - nes - tam - ka - bo - tar - bi - va - fâ - bu

po - Št - bə - mon - kâ - nə - ru - bə - ha - man - ku

این شعر در آهنگ بانو جان هم خوانده می‌شود (پهلوان: ۴۲۱)

**۲۱۰. در CD خوانده شده (کجا بودی)**

(گوشواره: می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

جان: کجا بودی کجا نادیا ره بودی ـ نه در کوچه نه در بازارِ بودی (کجا بودی، ناپیدا بودی ـ نه در کوچه (راه) و نه در بازار بودی)

Jân - ko - jâ - bu - di - ko - jâ - nâ - di - yâ - rə - bu - di

na - dar - ku - Ĉə - na - dar - bâ - zâ - re - bu - di

ـ تمام کوچه را من زدم پا ـ مگه ماهی [مَهی ـ مِهی] شدی رفتی به دریا (تمام کوچه‌ها را گشتم ـ مگر ماهی شدی به دریا رفتی)

ta - mâ - me - ku - Ĉə - râ - man - za - dam - p â

ma - gə - mâ - hi - Šu - di - raf - ti - be - dar - y â

ـ الهی مَن بمیرم تو بمانی ـ ـ ـ ـ شاید می‌درد دلِ را تو بدانی
(الهی من بمیرم تو بمانی ـ شاید درد دل مرا بدانی)

elâ - hi - man - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

Šâ - yad - mi - dar - de - de - le - râ - tu - be - dâ - ni

۴. می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه شینی غمزه کانی باز می‌جانی
(جان من هستی، باز جان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی، بازجان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -
râ - Ši - ni - qam - zə - kâ-ni - bâz - mi - jâ - ni

۵. مَلمَل شلوار دکانی باز می جانی ـ آی می‌جان سید مُترم ـ ـ ـ مو تی مارِ نوکرم
(شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی آی جان من سید محترم ـ من نوکر مادرت هستم)

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni
ây - mi - jâ - ne - se - yd - mo - ta - ram - mu - ti - mâ - re - nu - ka - ram

www.tabarestan.info تبرستان

### ۲۱۱. کجا کار می‌کنی

کجا کار می‌کنی چاشت بیارم[1] آهی (تو کجا کار می‌کنی برایت نهار بیاورم)

ko - jâ - kâr - mi - ko - ni - Ĉâ - Št - bi - yâ - ram - âhay

شکر شربت کنم، واست بیارم آهی (از شکر شربت درست کنم و برایت بیاورم)

Še - kar - Šar - bat - ko - nam - vâ - sat - bi - yâ - ram - âhay

شکر شربت کنم، با آب انگور آهی (با شکر و آب انگور برایت شربت درست کنم)

Še - kar - Šar - bat - ko - nam - bâ - âbe - an - gur - âhay

کجا پیدا کُنم، مثه تو معقول آهی (کجا شخصی یا فردی مانند تو قابل قبول و عاقل پیدا کنم)

ko - jâ - pi - dâ - ko - nam - me - sə - tu - ma - qul - âhay

### ۲۱۲. کجا کجا دَبی

کجا کجا [کُجارِ] دَبی بومَی؟ (کجا بودی آمدی؟)

---

۱. چاشت: در بعضی از نقاط شمال ایران معنای مخصوص به خود را دارد: چنان که در کتاب «ویژگی‌های دستوری» چنین نوشته است: «ماحضری که بین دو غذای اصلی مصرف می‌شود (سرتیپ‌پور: ۱۷۶).
پاینده لنگرودی معنی چاشت را صبحانه عنوان کرده (فرهنگ گیل و دیلم: ۱۶۷).
در کتب «گیل و تُب» در معنی چشته یا چاشت نوشته شده: «غذای بعد از صبحانه یا در عصر برای رفع خستگی و گرسنگی احتمالی» (فریدون نوزاد: ۱۶۷). در کتاب گاهشماری باستانی مردم مازندران و گیلان» دربارهٔ آن چنین عنوان کرده: «واژه چاشت در برخی از مردم معانی گوناگون را می‌دهد» برخی زمان خوراکی را که پس از دمیدن خورشید و بالا آمدن ان باشد می‌نامند. عده‌ای همین «سوچاشت» (سب چاشت) می‌گویند، برخی صرف خوراک هنگام نیمروز را، زمانی که خورشید در میان آسمان باشد آن را چاشت (ناهار) می‌نامند (نصرالله هومند، ۱۳۷۵: ۷۹).

ko - jâ - ko - jâ - da - bay - bu - may

آهو شکار دَبی بَومی؟ (برای شکار آهو رفتی و آمدی؟)

âhu - Še - kâr - da - bay - bu - may

دَنیه یار وَرسی بومی؟ (یار نیست بلند شدی آمدی؟)

da - ni - yə - yâr - va - ra - say - bu - may

وقت نهار وَرسی بومی؟ (وقت ناهار بلند شدی آمدی؟)

vaq - te - na - hâr - va - ra - say - bu - may

با صد دینار وَرسی بومی؟ (با صد دینار بلند شدی آمدی؟)

bâ - sad - di - nâr - va - ra - say - bu - may

www.tabarestan.info تبرستان

## ۲۱۳. کُجه دَبی

کُجه دَبی کدوم دیار دَبی؟ (کجا بودی کدام دیار بودی؟)

ko - jə - da - bay - ko - dum - di - yâr - da - bay

نادر کوچه نادر بازاری دَبی؟ (در کوچه نادر یا بازار نادر بودی؟)

nâ - de - re - ku - ĉə - nâ - de - re - bâ - zâ - ray - da - bay

تمام کوچه رِ مُن بَزَم سَر (تمام کوچه‌ها را من گشتم)

ta - mâ - me - ku - ĉə - re - mon - ba - zam - sar

مگه ماهی[مِهی] بَبَی بشی دریا؟ (مگر ماهی شدی به دریا رفتی؟)

ma - gə - mâ - hi - ba - bay - ba - Šay - dar - yâ

## ۲۱۴. کُچه لاکو (کوچی لاکو)

(گوشواره: لاکو دانه)

۱. کُچه لاکو تو آهوی خدایی، لاکو دانه (دختر کوچک تو آهوی خدا هستی)

ko - Ĉə - lâ - ku - tu - âhu - ye - xu - dâ - ẽi - lâ - ku - dâ - nə

۲. اگه صد سال بُمانی مال مایی، لاکو دانه (اگر صد سال هم بمانی مال من هستی)

agə - sad - sâl - bo - mâ - ni - m â~ le - mâ - ẽi - lâ - ku - dâ - nə

۳. اگه صد سال بمانی سال دیگر، لاکو دانه (اگر صد سال بمانی، سال دیگر)

agə - sad - sâl - bo - mâ - ni - s â~ le - di - gar - lâ - ku - dâ - nə

۴. به غیر از تو نگیرم یار دیگر، لاکو دانه (به غیر از تو یاری دیگر نگیرم)

bə - qe - yr - az - tu - na - gi - ram - yâ - re - di - gar - lâ - ku - dâ - nə

**۲۱۵. کُراشوم بابا (در CD خوانده شده)**

کیجا جانی مُو تی نام ندانُم (ای دختر جان من نام تو را نمی‌دانم)

ki - jâ - jâ - nay - mu - ti - nâ - me - ne - dâ - nom

اگه تی نام دانُم ترِ دوخانُم (اگر نام ترا بدانم صدایت می‌کنم)

agə - ti - nâ - me - dâ - nom - te - re - du - xâ - nom

کُراشوم بابا، کُراشوم بابا، کرُا شوم (کدام راه بروم؟)

ko - râ - Šum - bâ - bâ - ko - râ - Šum - bâ - bâ - ko - râ - Šum

مُن و تو بال به بال دریا کنار شیم (من و تو دست در دست هم در کنار دریا قدم بزنیم)

ma - nu - tu - bâl - bə - bâl - dar - yâ - ke - nâr - Šim

www.tabarestan.info تبرستان

## گریشیم

این آهنگ که در دلکش ماهور است در رشت معمول شده و در تنکابن و ولاهیجان هم خوانده میشود. قسمت اوّل این ترانه با کلمات گریشیم.... وقسمت دوّم با یك دو بیتی خوانده میشود وبعداً کلمات گریشیم.... در آخر آن تکرار میشود.

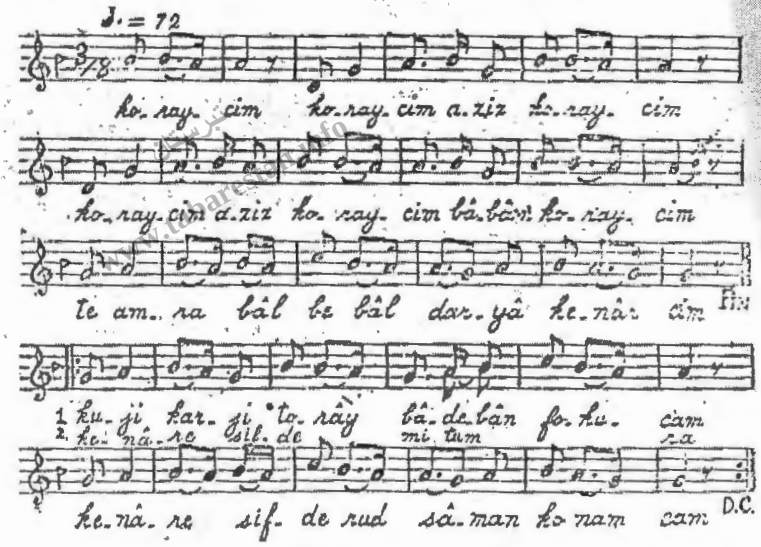


گریشیم (۱) ـ گریشیم عزیز گریشیم ـ گریشیم عزیز گریشیم بابام گریشیم

ت (۲) آمز (۳) بال (۴) بیال ـ دریا کنار شیم (۵)
کوچی (۶) کرجی تورای (۷) بادبان فکوشم (۸)
کنار سفیده (۹) رود سامان گشم نشم (۱۰)
کنار سفیده رود می (۱۱) توم بیجار (۱۲)
بای تا (۱۳) گول (۱۴) اویا (۱۵) می (۱۶) دیل (۱۷) دوچار

گریشیم ـ گریشیم عزیز گریشیم .....

همراه تو دست بدست بکنار دریا برویم
ای کرجی کوچك ، بادبان ترا بالا میکشم
کنار سفید رود در اهدف خود قرار میدهم و میروم
کنار سفید رود ، در مزرعهٔ شالی ـ من
دل من بیك گلی در آنجا بسته است

(۱) [illegible] (۲) همراه (۳) [illegible] (۴) رویم (۵) [illegible] (۶) [illegible] (۷) ترا
(۸) [illegible] (۹) [illegible] (۱۰) میروم (۱۱) دل من (۱۲) مزرعهٔ شالی
(۱۳) [illegible] (۱۴) گل (۱۵) آنجا (۱۶) من (۱۷) دل

این نت را دوست هنرمندم، شادروان عطا تاجدار به من داده بود

### ۲۱۶. کرجی بان

در زمان پهلوی اول به تنکابن، بندر شهسوار می‌گفتند و کشتی‌هایی به نام «پاراخود»

یا «پاراخوت»، توسط شرکت کمپانی «کاسپار» به قصد مسافر و مال‌التجاره به ایران می‌آمدند که در مقدمه کتاب توضیح لازم داده شد بنابراین اگر از نام کرجی بان یاد می‌شود به علت موضوعی است که یاد شد؛ زیرا ممکن است خوانندگان از خود بپرسند در شهسوار قدیم کشتی یا کرجی وجود نداشته است[1]

لب دریا بوُشوم آب بونا شوم (به کنار دریا رفتم و به درون آب رفتم یا به زیر آب رفتم)

La - be - dar - yâ - bo - Šum - âbe - bu - nâ - Šum -

صدای کرجی‌بان آید به گوشُم (صدای کرجی‌بان به گوشم می‌رسد)

Se - dâ - ye - kar - ji - bân - âyad - bə - gu - Šom-

ای کرجی‌بان تو خوش‌خبر بی (ای کرجی‌بان تو خبر باشی)

ay - kar - ji - bân - tu - xuŠ - xa - bar - bi

می یاری جاهل تازه سفر بی (یار من جاهل است و تازه سفر است یا یار من نادان و در سفر بی‌تجربه است)

mi - yâ - ray - jâ - he - le - tâ - ze - sa - far - bi

www.tabarestan.info تبرستان

## ۲۱۷. کُرزُل

کُرزُل[2] گوته مو خُرما کچیل[3] مِره بُراره (درخت کرزل می‌گوید من خرما هستم و درخت کچیل برادر من است)

kor - zel - gu - tə - mu - xo - re - mâ - ko - Ĉe - yl - me - rə - bo - râ - rə

باهار اونه که راشه دارولک بیاره (بهار آن است که درخت راش را دارای برگ کند)

bâ - hâr - ow - nə - kə - râŠ - dâ - re - va - lg - bi - yâ - rə

توسا گونیا مو خرما کجیل مره بُراره (درخت توسکا می‌گوید من خرما هستم و درخت کچیل برادر من است) [عده‌ای به جای خُرما می گویند: خَرِ ما]

tu - sâ - gu - ni - yâ - mu - xo - re - mâ [xare - mâ] - ko - Ĉel - me - rə - bo - râ - rə

باهار اونه که راشه دار ولگ بیاره (بهار آن است که درخت راش را دارای برگ کند)

ba - hâr - ow - nə - kə - râŠ - dâ - re - va - lg - bi - yâ - rə

منظور این شعر این است که درخت توسا زود برگ می‌آورد؛ اما درخت راش خیلی

---

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد فوق خوانندگان گرامی می‌توانند به فصلنامه «گیلان ما» مقاله: صادرات برنج از تنکابن به شوروی سابق و چگونگی تحویل در زمان پهلوی اول رجوع نمایند (دانای علمی، س پنجم، ش ۱۷).

۲. کُرزُل ـ در مناطق تنکابن و رامسر به آن جَلُم می‌گویند

۳. کچیل ـ به آن گرچل یا «وَلیک» هم می‌گویند درختچه‌ای با میوه قرمز رنگ

دیر دارای برگ می‌شود.

یا: توسا گونه مو هیزوما کچیل مِره برارِ (درخت توسکا می‌گوید من هیزم هستم و کچیل برادر من است)

tu - sâ - gu - ni - yâ - mu - hi - zu - mâ - ko - Ĉel - me - rə - bo - râ - rə

**۲۱۸. کرمنکتابه (شماره یک)**

شمی ملی بُمَم کرمنکتابه[1] (در یک شب نسبتاً مهتابی به محله شما آمدم)

Še - mi - ma - lay - bo - mam - kar - man - ke - tâ - bə

سر سَرین بَنم اول خابه (سر رابر بالش گذاشتم اول خواب است)

sa - re - sa - rin - ba - nam - ava le - xâ - bə

اندی آب آب بَزَم مِره نَدِی آب (آن قدر آب آب گفتم به من آب ندادی)

an - di - âb - âb - ba - zam - me - rə - na - day - âb

مگه شِمی مَلی قَطی آبه (مگر در محله شما آب قحطی شده)

ma - gə - Še - mi - ma - lay - qa - ti - âbə

**۲۱۹. (شعر کامل نیست) کرمنکتابه (شماره دوم)**

در ترانه ۱۵۴. ۱۵۵ آخرین بیت این ترانه آمده است

شمی مَلی بومام کَرمَنکِتابه (در یک شب نسبتاً مهتابی به محله شما آمدم)

Še - mi - ma - lay - bu - mâm - kar - man - ke - tâ - bə

سرسرین بَنم اول خابه (سر را بر بالش گذاشتم اول خواب است)

Sar - sa - rin - ba - nam - ava - le - xâ - bə

رنگ رَج، تی رنگ بَخوشکه (بَخوشِی) (ای رنگریز رنگ تو خشک شود)

ra - ng - raĈ - ti - ra - ng - ba - xu - Šə

**۲۲۰. کشکو محله**

کشکو محله بهشت جاودانه (محله کشکو مانند بهشت جاویدان است)

kaŠ - ku - ma - ha - lə - be - heŠ - te - jâ - ve - dâ - nə

هر که گذر کانه همیشه جوانه (هر که از آنجا گذر کند همیشه جوان می‌ماند)

---

۱. کَرمنکتابه: شب نیم مهتابی یا اینکه ماه تازه روشنایی مهتاب خود را نشان داده باشد.

har - kə - go - zar - kâ - nə - ha - mi - Šə - ja - vâ - nə

کشکو ملی جای خوبانه (محله کشکو جای خوبان است)

kaŠ - ku - ma - ha - lə - jâ - ye - xu - bâ - nə

کشکو محله کیجا فراوانه (محله کشکو دختر فراوان است)

kaŠ - ku - ma - ha - lə - ki - jâ - fa - râ - vâ - nə

رضاپت[1] مَحَلَی ریکا فراوانه (در منطقه رضاپت پسر فراوانه)

re - zâ - pet - ma - ha - lay - ri - kâ - fa - râ - vâ - nə

اگه کشکو محله کیجارِ گیر بیَرَم (اگر دختر محله کشکو را پیدا کنم)

agə - kaŠ - ku - ma - ha - lə - ki - jâ - re - gir - bi - ya - ram

www.tabarestan.info تبرستان

### ۲۲۱. کلاه پهلوی (سربازی)

کلاه پهلوی مو دوخته دارُم (کلاه پهلوی من دوخته‌ام)

ko - lâ - pah - le - vi - mu - dux - tə - dâ - rom

تو سربازی شونی مو غصه دارُم (تو به سربازی می‌روی من غمگین هستم)

tu - sar - bâ - zi - Šu - ni - mu - qo - sə - dâ - rom

تره سرباز بَرَن چند سال بمانی (تو را به سربازی می‌برند تا چند سال آنجا بمانی)

te - rə - sar - bâz - ba - ran - Ĉa - nd - sâl - be - mâ - ni

مرا با خود بَبُر تنها نُمانی (مرا همراه خود ببر تا تنها نمانی)

ma - râ - bâ - xud - ba - bor - tan - hâ - no - mâ - ni

### ۲۲۲. کلاه ر کج نَنی (شماره یک)

کلاه رِ کج نَنی گونی مو مَردُم (کلاه را کج می‌گذاری می‌گویی که مرد هستم)

ko - lâ - re - kaj - na - ni - gu - ni - mu - mar - dom

تو زلفا رَچ نَنی گونی مو مَردُم (زلفت را ردیف قرار می‌دهی می‌گویی مرد هستم)

tu - zol - fâ - raĈ - na - ni - gu - ni - mu - mar - dom

اگه مردی بیا مردی بر آور (اگر مرد هستی بیا و مردی خودت را نشان بده)

agə - mar - di - bi - yâ - mar - di - bar - âvar

پدر کیجا داراندَر آور (پدر دختردارانِ را دربیاور (انتقام بگیر)

---

۱. کشکو و رضاپت (پط) از مناطق نزدیک شهر تنکابن جزء دهستان گلیجان

pe - da - re - ki - jâ - dâ - râ - ne - dar - âvar

یا ـــ(منِ از چنگ نامردان درآور) (مرا از چنگ نامردان رها ساز)

mane - az - Čan - ge - nâ - mar - dân - dar - âvar

**۲۲۳. کلاه رِ کج ننی (شماره دوم)**

(شبیه آهنگ ۲۲۲ البته از نوع هجوش)

کلاه رِ کج ننی گونی مو مردُم (کلاه را کج می‌گذاری می‌گویی که مرد هستم)

تو زلف رَچ بنی گونی مومردُم (زلفت را ردیف قرار می‌دهی[کج می گذاری ] می‌گویی مرد هستم)

بشو خانه بنیش فکر دیگه کُن (برو در خانه بنشین در فکر دیگر باش)

سیاه زلفِ بتاش ... خر کُن (زلف سیاه را بتراش و در... خر بکن)

www.tabarestan.info

**۲۲۴. کلاه مُن دوخته دارُم (سربازی)**

عرق‌چین کلاه مُن دوخته دارُم (کلاه عرق چین من دوخته شده دارم)

araq - či - ne - ko - lâ - mon - dux - tə - dâ - rom

تِره اجبار بَرَن من غصه دارم (تو را به اجبار می‌برند و من غمگین هستم)

te - rə - ej - bâr - ba - ran - mon - qo - sə - dâ - rom

تِره اجبار برن دو سال بمانی (تو را به مدت دو سال به اجبار می‌برند)

te - rə - ej - bâr - ba - ran - du - sâl - bo - mâ - ni

مِره همراه گیرا تنها نمانی (مرا همراه خود داشته باش تا تنها نمانی)

me - rə - ham - râ - gi - râ - tan - hâ - na - mâ - ni

روانه راه ببی خداتی همرَ (روانه راه شدی خدا نگهدارت باشد)

ra - vâ - nə - râh - ba - bay - xo - dâ - ti - ham - ra

زوتر باشو گرم بونه هوا (زودتر برو که هوا گرم می‌شود)

zu - tar - bâ - Šu - ga - rm - bu - nə - ha - v â

هر کجه بیتی مسکن و مأوا (هر کجا که اقامت گرفتی)

har - ko - jə - bay - ti - mas - kan - u - ma - v â

یه نامه هَدَن دلِ تسلا (برای تسلای دل ما یک نامه بفرست)

yə - nâ - mə - ha - dan - de - le - ta - sa - l â

**۲۲۵. (در CD خوانده شده) کلشُم آه کَلَشم (شماره یک)**

۱. کِلشُم، آه کَلَشم آه کِلشُم ـ ـ کیجا با مو بَلند بیر، دله بِشُم

(کلیشم[1] دختر موی بلندت را جمع کن تا من داخل بشوم) (عده‌ای می‌گویند: دختر آمد در را بگیر من داخل شوم)

kel - Šom - âh - ka - la - Šom - âh - kel - Šom

- ki - jâ - bâ - mu - ba - la - nd - be - yer - mu - de - lə - be - Šom

۲. نهَ ته سیفا چینُم نه تی اناره--- نامزدبازَی شینیم باغ کُناره

(سیب و انار تو را نمی‌چینم، نامزدبازی می‌رویم کنار باغ)

na - ti - si - fâ - Ĉi - nom - na - ti - anâ - rə -

nâm - zed - bâ - zay - Ši - nim - bâ - qe - ke - nâ - rə

۳. نه پَستَی نه بلندی نهَ میانه-- شکر کُنج لبانت کرده خانه (نه کوتاه نه بلند، نه متوسط، شکر کنج لبانت خانه کرده)

na - pas - tay - na - ba - lan - di - na - mi - ya - nə -

Še - kar - kon - je - la - bâ - nat - kar - də - xâ - nə

۴. دو شفتالو بَچیبام نوبرانه--- میان کوچه، خورنُم تی چوچه (دوتا هلوی تازه درآمده چیده بودم میان کوچه می‌خورم چوچی تو را)

du - Šaf - tâ - lu - ba - Ĉi - bâm - nu - ba - râ - nə

mi - yâ - ne - ku - Ĉə - xur - nom - ti - Ĉu - Ĉə

۵. مسلمانان مسلمانی ربَینین ـ نکُردَم کار که بَد نامی رِ بینین

(مسلمانان مسلمانی را ببینین ـ کاری که انجام ندادم بدنامی آن را ببینین)

mo - sal - mâ - nân - mo - sal - mâ - ni - re - bay - nin

na - kar - dam - kâ - re - kə - bad - nâ - mi - re - bay - nin

۶. نکُرَدم خوابه شیرین بغل یار ـ بَمجین ده به ده قانونِ بَینین

(من که خواب شیرینی بغل یار نداشتم ـ بگردید، ده به ده قانون را ببینین)

na - kar - dam - xâ - bə - Ši - rin - ba - qa - le - yâr

- ba - ma - jin - də - bə - də - qâ - nu - ne - bay - nin

---

۱. کلیشم: مکانی کوهستانی و نام آبادی در دو هزار تنکابن ـ جالب اینجاست که در این شعر کلیشم با صُور گوناگون بیان می‌شود)

۷. گوشتِ کبوتر مُن آنُم تی وَر (گوشت کبوتر ـ من می‌آیم کنار تو)

guŠ - te - ka - bu - tar - mon - ânom - ti - var

## ۲۲۶. کلیشم آ کلیشم (شماره دو)

۱. کلیشم آ کلیشم آ کلیشم ـ ـ تی باغ گلوبیر مودِله بِشُم کلیشم، آی کلیشم ـ (چوب جلوی باغ (نوعی درب)[1] را بگیر تا من داخل شوم)

ke - li - Šom- â - ke - li - Šom- â - ke - li - Šom

ti - bâ - qe - ge - lu - ba - yr - mu - de - lə - be - Šom

۲. نه تی سیف خورُم نه تی اناره (نه سیب تو را می‌خورم نه انار تو را)

na - ti - si - fe - xu - rom - na - ti - anâ - rə

۳. نامزدبازی کانُم لاتِ کناره (در کنار رودخانه نامزدبازی می‌کنم)

nâm - zed - bâ - zi - kâ - nom - lâ - te - ke - nâ - rə

www.tabarestan.info تبرستان

## ۲۲۷. کلیشُم آ کلیشُم (شماره سوم)

کلیشُم، آ کلیشُم آکلیشُم (کلیشُم آی کلیشُم)

ke - li - Šom- â - ke - li - Šom- â - ke - li - Šom

شمی مَلَی کِلدار چندی پَستِ (شاخه‌های درخت محله شما چقدر پست و کوچک است)

Še - mi - ma - lay - kel - dâr - Ĉan - di - pas - te

هلو کله کیجا چندی مَستِ (دختر محله هلو کله [هالو کله] چقدر تو رویا است) [بی‌خیال]

ha - lu - ka - lə - ki - jâ - Ĉan - di - mas - te

سر جاری شِنه، کین دَنه غَمزه (سر بالایی می‌رود و کرشمه و قِر می‌دهد)

Sar - jâ - ri - Še - nə - kin - da - nə - qam - zə

## ۲۲۸. کلیشُم آی، کلیشُم (شماره چهارم)

(گوشواره: باز می‌جانی باز می‌جانه)

۱. کلیشُم آی، کلیشُم آی کلیشُم (کلیشم آی کلیشم)

---

۱. در زمان قدیم در جلوی باغ یا خانه‌ها، محل ورودی را از طریق دو چوب به صورت ضربدر می‌بستند و برای ورود به باغ آن چوب را برمی‌داشتند.
آن دروازه چوبی معروف به «هَزَن وزَن» یا «هَرزگرد» بود. برای ساختن آن یک چوب کلفت یا ضخیم را می‌تراشیدند و آن را به شکل کاسه‌ای درمی‌آوردند. یک پایه دروازه چوبی را در داخل آن چوب کاسه‌ای قرار می‌دادند که بدان طریق دروازه چوبی به آسانی می‌چرخید و باز و بسته می‌شد.

ke - li - Šom - ây - ke - li - Šom - ây - ke - li - Šom

۲. تی باغ گلو ویر وی دله بوشُم (دروازه باغ را بردار من وارد شوم)

ti - bâ - qe - ga - lu - ve - yr - vi - de - lə - bu - Šom

۳. نه تی سیف چینَم، نه تی اناره (سیب و اناره تو را نمی‌چینم)

nə - ti - si - fe - Ĉi - nam - nə - ti - anâ - rə

۴. نامزد بازی کانم لاتِ کناره ـ می‌جانه آ می‌جانه (در کنار رودخانه نامزد بازی می‌کنم)

nâm - zed - bâ - zi - kâ - nom - lâ - te - ke - nâ - rə

mi - jâ - nə - â - mi - jâ - nə -

۵. امره مَحال نُکانه ـ کیجا پر غمزه داره (به من توجه نمی‌کند ـ دختر خیلی کرشمه دارد)

ame - rə - ma - hâl - no - kâ - nə - ki - jâ - por - qam - zə - dâ - rə

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۲۹. کلیشُم آی کلیشُم (شماره پنجم)**

کلیشُم آی کلیشُم (کلیشم آی کلیشم)

ke - li - Šom - ây - ke - li - Šom

شِم هلی دار چندی پُشتِ [پستِ] ـ (درخت هلو شما چقدر در انتها یا پشت باغ قرار دارد) یا (درخت هلو شما چقدر کوتاه است)

Še - me - ha - lay - dâr - Ĉan - di - poŠ - te

هَلو کله[1] کیجا چندی مَشت [مَستِ] (دختر محله هال کله چقدر خوب و شاداب است)

ha - lu - ka - lə - ki - jâ - Ĉan - di - maŠ - te

سَرِ جاری شِنی کینِ دَنه غَمزه (سر به بالایی می‌رود و کرشمه می‌کند و قِر می دهد)

Sar - jâ - ri - Ši - ni - kin - da - nə - qam - zə

**۲۳۰. کلیشم کِلدار**

کلیشم کلدار بَین چنده پسته (شاخه‌های درخت محله شما چقدر پست و کوچک است)

ke - li - Šom - kel - dâr - ba - yn - Ĉan - də - pas - tə

هلو کله کیجا بِین چندی مسته (دختر محله هالو کله چقدر تو رویا است[بی‌خیال ـ اندام دارد])

ha - lu - ka - lə - ki - jâ - ba - yn - Ĉan - di - mas - tə

---

۱. هلو کله یا هالو کله: روستایی در دو هزار تنکابن (به معنی درخت‌های هلو یا گوجه سبز)

چیت غوغائیه کمر دَبسته (به کمرش پارچه گلدار بسته است یعنی: رنگی که به چشم می آید.)
Ĉit - qu - qâ - ēyə - ka - mar - da - bas - tə

هر وخت وِره وِینُم خورُم غصه (هر وقت او را می‌بینم غصه می‌خورم)
hr - va - xt - ve - rə - vi - nom - xu - rom - qu - sə

**۲۳۱.کوجه مو جنی**

کُجه مو جنی موتی زمی ببوم (کجا می‌چرخی من زمینت شوم)
ko - jə - mu - je - ni - mu - ti - ze - mi - ba - bum

کجه خوسنی مو تی سرین بَبوم (کجا می‌خوابی من بالشت شوم)
ko - jə - xu - se - ni - mu - ti - se - rin - ba - num

سرخا گلی یا، موتی یاسمین بَبوم مو (سرخ گل هستی من یاسمین تو بشوم)
Sor - xâ - go - li - yâ - mu - ti - yâ - sa - min - ba - bum - mu

یه دل صد دل عاشق مخمل دیم بَبوم مو (یک دل نه صد دل عشق صورت چون مخمل بشوم من)
yə - del - sad - del - âŠe - qe - max - mal - dim - ba - bum - mu

**۲۳۲. کورا کورا شونی**

کورا کورا شونی می‌زرد بُشوم (کجا، کجا می‌روی پرنده و شوم زرد من)
ku - râ - ku - râ - Šu - ni - mi - zar - de - bu - Šum

هر وقت موتره وینم صد آهی کشوم (هر وقت من تو را می‌بینم صد آه می‌کشم)
har - va - qt - mu - te - rə - vi - nom - sad - âh - hay - ke - Šom

خداوند مره هده صد منِ ابریشوم (خداوند به من صد من ابریشم بدهد)
xo - dâ - va - nd - me - rə - ha - də - sad - man - ab - ri - Šum

هر چی تی پیر و مار بگوت پا پس نکَشوم (هر چقدر پدر و مادرت بگویند از درخواستم کنار نمی‌کشم)
har - Ĉi - ti - pi - yer - u - mâr - ba - gut - pâ - pas - ne - ke - Šom

لاکو تی قربان بَشوم (دختر به قربان تو)
Lâ - ku - ti - qor - bân - ba - Šum

او سر در مال کیه دروازه داره (آن سر درب مال چه کسی است)

ow - sa - re - dar - mâ - le - ki - yə - dar - vâ - zə - dâ - rə

اون لاکو مال کیه پر غمزه داره (او دختر مال چه کسی است پر از کرشمه است)

own - lâ - ku - mâ - le - ki - yə - por - qam - zə - dâ - rə

**۲۳۳. (در CD خوانده شده) کورا کورا شینی**

(گوشواره ـ آخ می‌جان می‌آ می‌خدا)

۱. آی کورا کورا شینی پیدا نییَی تو ـ ـ ـ شِکر خدا کونم بی ما نییَی تو

(آی کجا کجاها می‌روی پیدا نیستی تو ـ خدا را شکر می‌کنم بی ما نیستی تو [تنها نیستی تو])

ây - ku - râ - ku - râ - Ši - ni - pey - dâ - ni - yay - tu

Šek - re - xo - dâ - ku - nam - bi - mâ - ni - yay - tu

۲. آخ می‌جان می‌آ می‌خدا ـ ـ ـ نامزد داریم دامن کوتا (آخ جان من خدای من ـ نامزد داریم دامن کوتاه است)

âx - mi - jân - mi - â - xo - dâ - nâm - zed - dâ - rim - dâ - man - ku - t â

**۲۳۴. کوزی ماس**

کوزی ماس بزم سرپنجه روغان (یک کوزه ماست خوب و پرمایه زدم)

ku - zay - mas - ba - zam - sar - pa - njə - ru - qân

می وچه ببره نامزد خانه (پسرم به خانه نامزدش ببرد)

mi - va - Ĉə - ba - bo - rə - nam - ze - de - xâ - nə

می وچه ببُرده نامزدِ خانه (بچه من آن را به خانه نامزدش برد)

mi - va - Ĉə - ba - bor - də - nâm - ze - de - xâ - nə

نامزد هیجان، زن مار پریشان (نامزد هیجان‌زده مادر زن پریشان)

nâm - zed - hay - jân - zen - mâr - pa - ri - Šân

**۲۳۵. کولاکی**

کولاکی وارنه دانه به دانه (باران می‌بارد دانه به دانه)[1]

ku - lâ - key - vâr - nə - dâ - nə - bə - dâ - nə

---

۱. عموماً مردم شهرتنکابن، واژه کولاک می‌زند (زَنه) را برای دریا عنوان می‌کنند؛ و برای باریدن باران می‌گویند: «باران یا واران، وارنه». در حالی که در مناطق دیگر تنکابن آن را به معنی بارانی که مدام می‌بارد به کار می‌برند و به صورت کِلاک kelâk هم تلفظ می‌کنند.

مه یارک آب دکِته، گیلان روخانه[1] (یار من در داخل رودخانه گیلان افتاد)

mə - yâ - rak - âb - da - ke - tə - gi - lân - ru - xâ - nə

بهار ریزه ولگ وه زلف شانه (برگه ریز بهار شانه زلف او است)

ba - hâ - re - ri - zə - vag - və - zol - fe - Šâ - nə

آب زمزم زنه شمشاد شانه (آب زمزم می‌زند شانه از شمشاد)

âbe - zam - zam - za - nə - Šem - Šâd - de - Šâ - nə

## ۲۳۶. (در CD خوانده شده) کوه به کوه مِجنِیه (غریبی)

۱. گوت: کوه به کوه مِجنِیه دره به دره (کوه به کوه می‌چرخد و دره به دره)

gut:kuh - bə - kuh - me - je - ni - yə - da - rə - bə - da - rə

گوت شتر گُم کرده آ، یا شیر مَستِ بره (گفت: شتر گم کرده یا یک بره چاق و چابک)

gut - Še - tor - gom - kar - de - â - yâ - Šir - mas - te - ba - rə

۲. گوت: شتر گُم کرده‌ام مو با بار کاشی (گفت: شتر گم کرده‌ام که بارش کاشی بود)

gut - Še - tor - gom - kar - de - am - mu - bâ - bâ - re - kâ - Ši

گوت: بیوفا یار گم کرده‌ام ما، شاید تو باشی (گفت: بی‌وفا یار گم کرده‌ام شاید آن تو باشی)

gut - bi - va - fâ - yâr - gom - kar - de - am - mâ - Šâ - yad - tu - bâ - Ši

امان از آی غریبی

amân - az - qa - ri - bi

## ۲۳۷. کیجا جان

کیجا جان تره مُن کاردارنُم (دختر جان من تو را کار دارم)

ki - jâ - jân - te - rə - mon - kâr - dâr - nom

ناشو خانه یا مُن یار دارنُم (به خانه نرو من یار دارم)

nâ - Šu - xâ - nə - yâ - mon - yâr - dâr - nom

ناشو خانه ناگو رسوا بُمانی (به خانه نرو و نگو، رسوا می‌مانی)

nâ - Šu - xâ - nə - nâ - gu - ros - vâ - bo - mâ - ni

میان سرخ گل تنها بُنی تو (میان سرخ گل تنها می‌شوی تو)

---

۱. چنان که در توضیحات پیشین عنوان شد مردم کوهستان به مناطق دشت یا شهر شهسوار یا تنکابن، گیلان می‌گفتند که منظور گوینده یکی از رودهای تنکابن می‌باشد.

mi - yâ - ne - sor - xe - gol - tan - hâ - bo - ni - tu

**۲۳۸. بیتی از این آهنگ شبیه آهنگ ۹۶ است (کیجا جانی)**

کیجا جانی تره الله بداره (دختر جان تو را الله نگاه بدارد)

ki - jâ - jâ - nay - te - rə - al - lâ - be - dâ - rə

کوچه دستی داری حنا نداره (دست کوچک داری حنا ندارد)

ku - Ĉay - das - tay - dâ - ri - ha - nâ - na - dâ - rə

اجاره هکُنُم رشت حناره (اجاره می‌کنم حنای رشت را)

ejâ - rə - ha - ko - nam - ra - Šte - ha - nâ - rə

شاید ته دست رنگ بیاره (شاید دست تو رنگ حنا را بگیرد)

Šâ - yad - ti - da - st - ra - ng - bi - yâ - rə

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۳۹. کیجا جانی حلال همسر مُن**

کیجا جانی حلال همسر مُن (دختر جان همسر حلال من)

ki - jâ - jâ - nay - ha - lâ - le - ham - sa - re - mon

تو که رفتی تی سایه بر سرِ مُن (تو رفتی سایه تو بر سر من)

tu - kə - raf - ti - ti - sâ - yə - bar - sa - re - mon

تو که رفتی تی شانه خم نبو خم (تو که رفتی شانه‌ات خم نشود)

tu - kə - raf - ti - ti - Šâ - nə - xam - na - bu - xam

تی سایه بر سر مُن کم نبو کم (تو رفتی سایه تو بر سر من کم نشود، یعنی مرا فراموش نکن)

ti - sâ - yə - bar - sa - re - mon - kam - na - bu - kam

**۲۴۰. کیجا رِ**

(نت از علی منتظری)

(شبیه آهنگ ۲۴۱ اما بدون گشواره)

کیجار، کیجار، کیجارکیجا، افشان هکُرده موی سیار (سیاه ر)

(آن دختر، آن دختر، آن دختر، دختر افشان کرده موی سیاه را)

ki - jâ - re - ki - jâ - re - ki - jâ - re - ki - jâ - af - Šân - ha - kor - də - mu - ye - si - yâ - re

بشینا، بگونین، کیجای مارکیجای نذر هکنه، هدنه امار

ba - Ši - nâ - ba - gu - nin - ki - jâ~ ye - mâ - re -

ki - jâ - ye - na - zr - ha - ke - nə - ha - da - nə - amâ - re

(بروید به مادر دختر بگویید، دختر را نذر کنه و به من بده)

می جانه، آی می جانه، آی می جانه آبک مانی به هر کوچی روانی (جان من هستی و مانند آب می مانی به هر کوچه روانی)

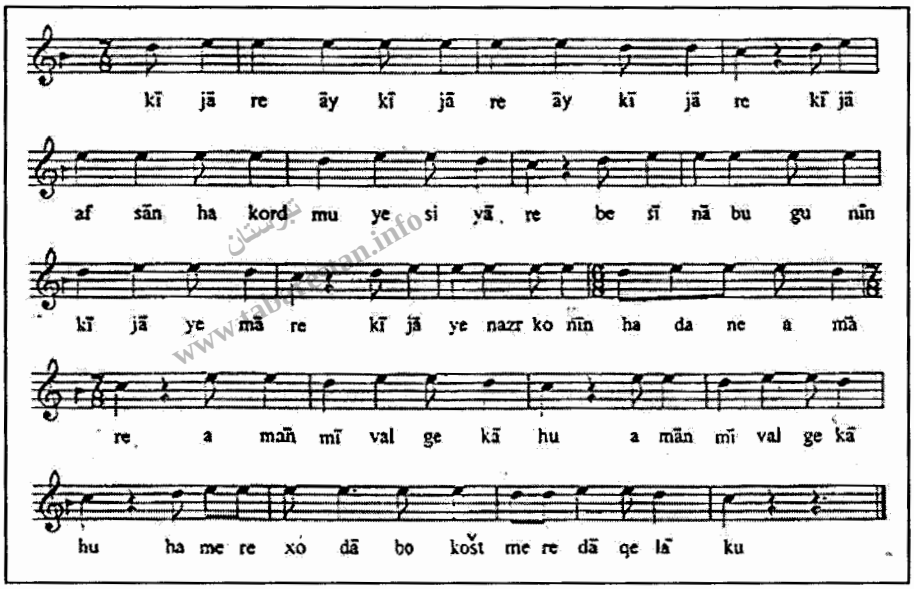


www.tabarestan.info تبرستان

**۲۴۱. کیجاربین**

(گوشواره: لاکو دانه)

۱. کیجاربین، کیجاربین، کیجار (دختر را ببین)

ki - jâ - re - ba - yn - ki - jâ - re - ba - yn - ki - jâ - re

۲. کیجا افشان هکُرده موی سیار لاکو دانه (دختر باز کرده موی سیاه را، دختر نازنین و یکی یک دانه)

ki - jâ - af - Šân - ha - kor - də - mu - ye - si - yâ - re - lâ - ku - d â- nə

۳. بشین بگین کیجای مارد لاکو دانه (بروید به مادر دختر بگویید، دختر نازنین و یکی یک دانه)

ba - Šin - ba - gin - ki - jâ - ye - mâ - rə - lâ - ku - dâ - nə

۴. کیجکِ خیر باکون [هَکن] هدنه امارد ـ لاکو دانه (کار خیر و خوبی انجام دهد دختر را به ما بدهد، دختر نازنین و یکی یک دانه یا دختر را خیرات کند به ما بدهد)

ki - ja - ke - xe - yr - bâ - ku - ne - ha - da - nə - amâ - rə - lâ - ku - dâ - nə

۵. شمی خانکِ پیش صقل دُکانه لاکو دانه (نزدیک خانه شما آهنگری است[1]، دختر نازنین و یکی یک دانه)

Še - mi - xâ - na - ke - piŠ - se - qa - le - do - kâ - nə - lâ - ku - d â- nə

۶. وی پشت هم یه درخت گردکانه[2] لاکو دانه (در پشت آن هم یک درخت گردو است، دختر نازنین و یکی یک دانه)

vi - po - Št - ham - yə - da - rax - te - ger - de - kâ - nə - lâ - ku - d â- nə

۷. لاکو دانه لاکو دانه (دختر نازنین و یکی یک دانه)

lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

۸. باز می‌جانه بازمی جانه، باز می‌جانه (باز جان من است)

bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə -

۹. آبکِ مانی به هرکوچی روانی ـ بازمی جانی باز می‌جانی (مانند آب می‌مانی به هر کوچه روان هستی ـ باز جان من هستی)

âba - ke - mâ - ni - bə - har - ku - Ĉay - ra - vâ - ni -

bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə -

۱۰. گُلک مانی بِدس ناکسانی ـ بازمی جانی باز می‌جانی (گلی می‌مانی که به دست نامردها قرار گرفتی ـ باز جان من هستی)

go - la - ke - mâ - ni - be - da - se - nâ - ke - sâ - ni -

bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə -

۱۱. مرض مندُم تو می دردندانی ـ بازمی جانی بازمی جانی (بیمار هستم و دردم را نمی‌دانی)

ma - raz - man - dom - tu - mi - dar - de - ne - dâ - ni

bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə -

۱۲. یه دانه کاغُذ هم هَدم تی مَر(مار) بوخانه لاکو دانه (یک دانه کاغذ دادم ما در تو آن را بخواند، دختر نازنین و یکی یک دانه)

yə - dâ - nə - kâ - qoz - ham - ha - dam - ti - mar - bu - xâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

---

۱. در زمان قدیم دکان‌های آهنگری علاوه بر آن کار، کارهای تیز کردن چاقو و امثال آن را انجام می‌دادند.

۲. گردکان: در زبان محلی به گردو آغوذ و به درخت گردو آغوذدار می‌گویند. در اصطلاح محلی وقتی دو نفر در حال صحبت باشند و اگر شخصی به میان آن‌ها آید و نخواهند که او از موضوع سخنانشان اطلاع یابد، وقتی یکی از میان آن جمع بگوید: آغوذدار! سخنان اصلی قطع شده و به موضوع دیگر می‌پردازند.

۱۳. شاید دردِ دلک ماره بدانه لاکو دانه (شاید درد دل ما را بداند)

Šâ - yad - dar - de - de - la - ke - mâ - rə - be - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə -

۱۴. یه دانه کاغُذ هم هدم تی ماری نُدانه لا کو دانه[1] (یک دانه کاغذ هم دادم مادر تو نمی‌داند، دختر نازنین و یکی یک دانه)

yə - dâ - nə - kâ - qoz - ham - ha - dam - ti - mâ - ray - no - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

## ۲۴۲. کیجاکان در بجارن

شبیه ترانه می لیلی در بجاره

بهار بومه کیجاکان در بجارن --- پشتک افتو گینه، دل بی قرارن

(بهار آمد دختران در زمین کشاورزی هستند. پشت آن‌ها آفتاب می‌خورد دل بی‌قرار است)

ba - hâr - bu - ma - ki - jâ - kân - dar - be - jâ - ran -

poŠ - ta - ke - af - tu - gi - nə - del - bi - qa - râ - ran

بوشو، ابر باگو، بارش بباره--- می دلبر طاقت گرمی نداره

(برو به ابر بگو، باران بباره که دلبر من طاقت گرمی نداره.)

bu - Šu - ab - re - ba - gu - ba - reŠ - be - bâ - rə -

mi - del - bar - tâ - qa - te - gar - mi - ne - dâ - rə

یا به جای بوشو ابر باگو بارش بباره این شعر را می‌خوانند:

گرمی بادی بزنه تگرک بباره یا گاهی اوقات از واژه تکر tekar استفاده می‌کنند یعنی:

باد گرم بزنه تگرگ بباره

## گ

## ۲۴۳. گلدسته

بده گلدسته را بردارم بوکن (بگذار دسته گل را بردارم و آن را بو کن)

be - də - gol - da - stə - râ - bar - dâ - rom - bu - kon

هزاران عاشق دلخسته داری (هزاران عاشق خسته دل داری یا سینه چاک داری)

انار اَشرف و نارنج ساری (انار اشرف و نارنج ساری)

---

۱. در سطر پیش شاعر از نامه فرستادن به مادر یار می‌گوید و در این بیت از نامه فرستادن به صورت پنهانی می‌گوید و مادر یار نمی‌داند؟

مره پیغام دَنی تو پول نداری (به من پیغام می‌دهی که پول نداری)

me - re - pi - qam - da - ni - tu - pol - na - dâ - ri

تره قپان کانم با پول برابر (تو را وزن می‌کنم و به اندازه وزنت پول می‌گذارم)

te - rə- qâ - pân - kâ - nom - bâ - pol - ba - râ - bar

ته پوچک خورم تا دله سَر (پوچک تو را تا سر دل می‌خورم)

ti - po - Ĉak - xu - ram - tâ - de - lə - sar

**۲۴۴. گل ریحان**

سرِ راهان نشستم خسته خسته (خسته سر راهان نشستم)

تبرستان www.tabarestan.info

sa - re - râ - hân - ne - Šas - tam - xas - tə - xas - tə

گل ریحان بچینم دسته‌دسته (گل ریحان را دسته به دسته می‌چینم)

go - le - rey - hân - ba - Ĉi - nom - das - tə - das - tə

گل ریحان مِرِ بویی نداره (گل ریحان برای من بویی ندارد)

go - le - rey - hân - me - re - bu - yi - na - dâ - rə

دل مُن طاقت دوری نداره (دل من طاقت دوری ندارد)

de - le - mon - tâ - qa - te - du - ri - nâ - dâ - rə

**۲۴۵. گل زردا، گل سرخا، گل نار**

ـ گل زردا، گل سرخا، گل نار (گل زرد و گل سرخ و گل انار)

go - le - zar - dâ - go - le - sor - xâ - go - le - nâr

ـ تره عاشق ببام پارسال بهار (در بهار سال قبل عاشقت شدم)

te - rə - âŠeq - bo - bâm - pâr- sâ - le - ba - hâr

ـ تی ماری مره [تره] نده بمیره تی مار (مادرت ترا به من نداد مادرت بمیرد)

ti - mâ - ray - me - re - na - də - ba - mi - rə - ti - mâr

ـ منو تی عاشقی بگیره قرار (تا عاشقی من وتو آرام بگیرد [انجام شود]

ma - nu - ti - âŠe - qi - ba - gi - rə - qa - râr

ـ می جانه آ می‌جانه ـ اَمره مُحال نَکانه (جان من است ـ به من محال [توجه] نمی‌کند

mi - jâ - nə - â - mi - jâ - nə - ama - rə - mo - hâl - na - kâ - nə

کیجا پرغمزه داره (دختر خیلی کرشمه دارد)

ki - jâ - por - qam - zə - dâ - rə

**۲۴۶. گل سبزا، گل سرخا، گل ناز**

(بخشی از بیت‌ها الحاقی و از اشعار گوناگون است
عموماً چند بیت آخر در منظومه عزیز و نگار خوانده می‌شود)

گل سبزا، گل سرخا، گل ناز (گل سبز و گل سرخ و گل ناز)

go - le - sab - zâ - go - le - sor - xâ - go - le - nâz

تره عاشق ببام ای بی‌وفا یار (عاشقت شدم ای بی‌وفا یار)

te - re - âŠeq - be - bâm - ay - bi - va - fâ - yâr

میان همسران هکاردم [هَکُردُم]همین کار (میان همسران همین کار را کردم)

mi - yâ - ne - ham - se - rân - ha - kor - dom - ha - min - kâr

عاشق ماشق نیم من اهل دردم (عاشق دروغی نیستم و اهل دردم)

âŠeq - mâ - Šeq - ni - yam - mon - ah - le - dar - dom

اگه می‌سر ببینی من برنگردم (اگر سر مرا ببری من برنمی‌نگردم)

agə - mi - sar - ba - bi - ni - mon - bar - na - ger - dom

اگه می‌سر وینی [بینی] مثه یه وره (اگر سرم را مانند یک بره ببری [عده‌ای می‌گویند: اگر سرم را می‌بینی مانند یک بره است])

agə - mi - sar - vi - ni - me - sə - yə - va - rə

خونالود بونم، تی دور گردنُم (خون‌آلود می‌شوم و دور تو می‌گردم)

xu - nâ - lud - bu - num - ti - dur - gar - de - nom

**۲۴۷. گل سرخ وسفید باغ تو بودم**

گل سرخ و سفید باغ تو بودم
سخن بر من نزن یار تو بودم
سخن بر من نزن ای بی محبت
وطن دست وِیتی دَرِ بشی غربت (وطن را رها کردی در حال رفتن به غربت هستی)

va - tan - das - vay - ti - da - re - bi - Ši - qor - bat

**۲۴۸. (در CD خوانده شده و باید حاوی موضوع یا داستانی باشد)**

ـ گل سرخا، سفید (شماره یک)

ـ گل سرخا، سفید ما را آی نظرکُن (دو بار) (ای گل سرخ و سفید، نگاهی به ما بینداز)
go - le - sor - xâ - se - fid - mâ - râ - ây - ne - zar - kon
میان کوچه‌ها کمتر گذر کُن (در میان کوچه‌ها کمتر گذر کن)
mi - yâ - ne - ku - Ĉə - hâ - kam - tar - go - zar - kon
ـ اگر ملت چند شب دروازه پرسید (اگر مردم در هنگام شب دم دروازه از تو چیزی پرسیدند)
agar - me - lat - Ĉa - nd - Šab - dar - vâ - zə - por - sid
آی بگو دَلاله‌ها ما را آی خبر کُن (به واسطه‌ها یا به دلاله‌ها بگو که ما را خبر کنند)
ây - bo - gu - da - lâ - le - hâ - mâ - râ - ây - xa - bar - kon
۳. ایتا سیا بونَم شب شونَم مزار ـ آی مو اسیر توام تو اَستی[دَری] زیر خاک
(سیاهی می‌شوم می‌روم به گورستان ـ آی من اسیر توام تو در زیر خاک قرار گرفتی)
itâ - si - yâ - bu - nam - Šab - Šu - nam - ma - zâr
ây - mu - asi - re - tu - am - tu - as - ti - zi - re - xâk

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۴۹. (در CD خوانده شده) گل سرخا، سفید (شماره دو)**
{ریتم بیتی دیگر از ترانه ۲۴۸}
۱. ایتا تر گونَم شب شونَم مَزار (یک چیز به تو می‌گویم شب می‌روم به قبرستان)
itâ - te - re - gu - nam - Šab - Šu - nam - ma - zâr
آی من اسیر توام تو اسیر خاک (من اسیر تو هستم تو اسیر خاکی)
ây - man - asi - re - tu - am - tu - asi - re - xâk

**۲۵۰. (در CD خوانده شده) گل سرخا و سفید باغ تو هستم (گوشواره: لاکو دانه)**
۱.گل سرخا و سفید باغ تو هستم (گل سرخ و سفید در باغ تو هستم) (دو بار)
go - le - sor - xâ - se - fid - bâ - qe - tu - has - tam
۲. مرا چوخان نگو یار تو هستم (به من دروغگو یا لاف زن نگو یار تو هستم)
ma - râ - Ĉu - xân - na - gu - yâ - re - tu - has - tam
۳. می جانه لاکو دانه، لاکو دانه ـ راشونه غمزه کانه
(دختر جان من است، دخترنازنین و یکی و یک دانه؛ راه می‌رود عشوه می‌کند)
mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

râ - Šu - nə - qam - zə - kâ - nə

ـ امِره مُحال نُکانه لاکو دانه (به من توجه نمی‌کند، دخترنازنین و یکی و یک دانه)

ame - rə - mo - hâl - no - kâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

**۲۵۱. گل گندم منو کشت**

بهار بُمَ گل گندم مَنو کُشت (بهار آمد گل گندم مرا کشت)

ba - hâr - bo - ma - go - le - gan - dom - ma - nu - ko - Št

قشنگ دختر مردم منو کشت (دختر قشنگ مردم مرا کشت)

qa - Še - ng - dox - ta - re - mar - dom - ma - nu - ko - Št

قَشِنگ دختر مردم به هر حال (دختر قشنگ مردم به هر حال)

qa - Še - ng - dox - ta - re - mar - dom - bə - har - hâl

www.tabarestan.info تبرستان

اسیر، آخ مُن بُبام آخ تی گرفتار (اسیر شدم و گرفتار تو)

asir - âx - mon - bo - bâm - âx - ti - ge - ref - târ

بهار بومه بکته (وَکته) می‌دس چوب (بهار آمد دست چوب من افتاد). اصطلاحی است، یعنی گرفتار شدم، تنها شدم، کسی که عصای دستم بود از دست دادم.

ba - hâr - bu - ma - ba - ka - tə - mi - das - ĉub

می کار انجام نیته بی کسی مون (کار من انجام نگرفت، بی‌کسی من)

mi - kâr - an - jâm - nay - tə - bi - ka - si - ye - mon

سرآ همسران[1] مَر نزنین سراکو (سرو همسران ،افراد خانواده) به من سرکوفت نزنین یا افرادی که در حد و اندازه و مقام خودم هستید، مرا سرزنش نکنید)

Sa - râ - ham - sa - rân - me - re - na - za - nin - sa - râ - ku

می تقدیر و قضا، قسمت همینه (تقدیر و قضا و سرنوشت من همینه)

mi - taq - dir - u - qa - zâ - qes - mat - ha - mi - nə

**۲۵۲. در CD خوانده شده (گلیجان کنار)**

(گوشواره: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم)

ـ گوتَی: گلیجان کنار کار می‌کُنی کار ـ (گفت در گلیجان کار می‌کنی)

go - lay - jân - ke - nâr - kâr - mi - ko - ni - kâr

---

۱. سرو همسر: یعنی افرادی که در حد و اندازه فرد یا هم سن و سال او باشند.

آی چینی بشقاب کولُم واست بیارُم آی (چینی بشقاب بر دوشم می‌گیرم برایت می‌آورم)
ây - Ĉi - ni - boš - qâb - ku - lam - vâ - sat - bi - yâ - rom

گوت: اَداش جان نمی‌دانم چی کرده که سَوایه ـ (گفت: نمی‌دانم برادر جان چه کار کرده که جدا شده)

gut - adâš - jân - ne - mi - dâ - nom - Ĉi - kar - də - kə - sa - vâ - yə

آی چی کرده و صَبا[صباح]، قوری و چای نیاره (چه کار کرده که صبح قوری و چایی نمی‌آورد)

ây - Ĉi - ka - rdə - u - sa - bâ - qu - ri - u - Ĉây - na - yâ - rə

گوت: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم (گفت: خدایا تا کی بنالم)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۵۳. (در CD خوانده شده)**

گلی چیدم (شماره یک)

ـ آی: گلی چیدم گلِ اندازه چیدم (آی گل را چیدم و گلی اندازه را چیدم)

ây - go - li - Ĉi - dam - go - li - an - dâ - zə - Ĉi - dam

آی قشنگ کیجا دَمِ دروازه دیدم (آی دختر زیبا را در نزدیک دروازه دیدم)

ây - qe - Šen - ge - ki - jâ - da - me - dar - vâ - ze - di - dam

اگر مالِ خدا بود من خریدم (اگر دختر مربوط به خدا بود من آن را خریدم)

agar - mâ - le - xo - dâ - bod - man - xa - ri - dam

آی چه کردی؟ در دل آها کشیدم (آی چه کردی؟ که در دلم سوز افتاد و مرتب آه می‌کشم)

ây - Ĉə - kar - di - dar - del - âhâ - ke - Ši - dam

در کتاب «ترانه‌های گیلکی» مبشری، نت آن به همراه توضیحات آورده شده است با توجه به اینکه در تنکابن «لاکو تی ماری بَمیره» یا «کیجا تی ماری بمیره» را می‌خوانند (دختر مادرت بمیره)؛ بنابراین از واژه «ننه» که به معنی مادربزرگ است استفاده نمی‌شود.

# لاکو

این ترانه ظاهراً بنظر کیلکی میآید ولی در لاهیجان شنیده شده و ممکن است مربوط به تنکابن هم باشد زیرا کلمهٔ «لاکو» در تنکابن زیاد مصطلح است. درهرحال ترانهٔ زیبائیست که ازعشاق شروع میشود و بدشتی فرود میآید و در صفحات شمال در شرف از بین رفتن است و بهمین جهت شاید قدیمی باشد و اهالی محل از تکرار آن خسته شده باشند. این آهنگ در تهران هم شنیده میشود و در عین کوچکی بسیار جذّاب و شیرین است.

تبرستان www.tabarestan.info

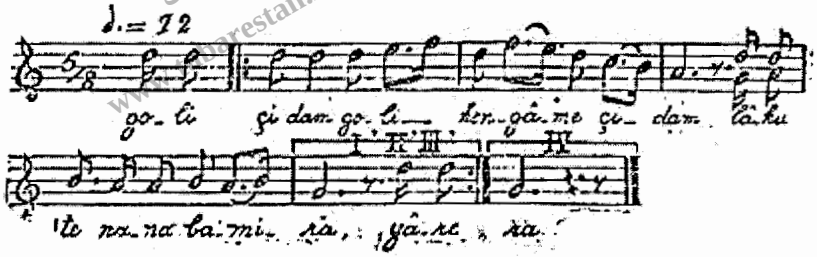


| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۱ ـ گلی چیدم گلی هنگامه چیدم | لاکو(۱) | نه(۲) | نه نه(۳) | بمیر(۴) |
| ۲ ـ یار خودرا دم سرچشمه دیدم | » | » | » | » |
| ۳ ـ بچشم دیدم بدل آهی کشیدم | » | » | » | » |
| ٤ ـ گمان کردم مراد خود رسیدم | » | » | » | » |

(۱) دختر (۲) نو (۳) مادر (۴) بمیرد

**۲۵۴. (در CD خوانده)**

**گلی چیدم (شماره دوم)**

**(گوشواره: لاکو دانه)**

(همان شعر قبلی است (آهنگ ۲۵۳) با اندکی تغییرات)

۱. ای: گلی چیدم گُلی اندازه چیدم (دو بار) ـ قشنگ کیجا دم دروازه دیدم

(گلی را چیدم، گلی که اندازه بود چیدم ـ دختر قشنگ را در کنار دروازه دیدیم)

ay - go - li - Ĉi - dam - go - li - an - dâ - zə - Ĉi - dam

qe - Šen - ge - ki - jâ - da - me - dar - vâ - zə - di - dam

۲. اگر مال خدا بود من خریدم (اگر مال خدا بود من آن را خریدم)

agar - mâ - le - xo - dâ - bud - man - xa - ri - dam

۳. می جانه لاکو دانه، لاکو دانه ـ امر مُحال نُکانی (دختر جان من است، دختر نازنین و یکی و یک دانه، به من توجه نمی‌کنی)

mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə -

ame - re - mo - hâl - no - kâ - ni

۴. می جانی باز می‌جانی ـ راه شانی غمزه کانی (باز جان منی راه می‌روی و غمزه می‌کنی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

râh - Šâ - ni - qa - mzə - kâ - ni

**۲۵۵. گهواره داری**

تو بالای پشت بام گهواره داری

هنوز من عاشقم تو بچه داری

جوانی را برایت پیر کردم

مگر رحم مسلمانی نداری

**۲۵۶. گیلان آبداران**

(باز این شعر حاوی داستانی است که ناقص گفته شده)

گیلان آبداران[1] بیهَ بشیم کو (کسانی که آب‌های کشتزارهای گیلان را تقسیم می‌کنید

---

۱. آبداران: علاوه بر کسانی که مسئول تقسیم آب هستند که به آن‌ها میراب دار می‌گویند نظر دیگری هم برای این بیت عنوان می‌شود: فردی علاوه بر آب دادن زمین کشاورزی خود، آبیاری و مواظبت زمین دیگران یا همسایه‌ها را به عهده می‌گیرد تا زمین برنج خشک نشود(اواسط مردادماه) که به آن فرد مسئول «آبدار» می‌گویند. در تابستان‌ها عده‌ای از صاحبان زمین به ییلاق می‌رفتند و زمین خود را در اختیار آبدار می‌گذاشتند.

بیایید به کوه برویم)

gi - lâ - ne - âb - dâ - rân - bi - yā - be - Šim - ku

سه هزار کوه‌نشینان بیه بشیم کو (کوه‌نشینان سه هزار بیایید به کوه برویم)

sə - zâ - re - ku - ne - Ši - nân - bi - yə - be - Šim - ku

عزیز جان تُمام کُردِ[1] گالش بزن چادرنو (عزیز من تمام چوپانان و گالش‌ها چادر تازه‌زده‌اند)

az - iz - jân - to - mâm - kor - de - gâ - leŠ - ba - zan - Ĉâ - de - re - nu

مُن چادر مشکی به خاطر او (من چادر مشکی به خاطر او)

mon - Ĉâ - der - meŠ - ki - bə - xâ - ter - ow

بسوزد آن کسی جنگ را بنا کرد (آن کس که جنگ را به وجود آورد بسوزد)

be - su - zad - ân - ka - si - ja - ng - râ - be - nâ - ka - rd

www.tabarestan.info تبرستان

### ۲۵۷. لاله بچینُم

(شبیه ترانه‌های (زرج) ۱۳۶ الی ۱۳۸)

باش بام لاله‌زار لاله بچینُم (رفتم لاله‌زار لاله بچینم) [منظور دشت پر از گل و گیاه]

bâŠ - bâm - lâ - lə - zâr - lâ - lə - ba - Ĉi - nom

می پای تیغ باشا، دارُم بَمیرُم (به پای من تیغ رفت دارم می‌میرم)

mi - pâ - ye - tiq - bâ - Šâ - dâ - rom - ba - mi - rom

با شام پیش حکیم مرهم هگیرُم (رفتم پیش حکیم مرهم بگیرم)

bâ - Šâm - pi - Šə - ha - kim - mar - ham - ha - gi - rom

اگه مرهم نده وی پیش بَمیرُم (اگه مرهم ندهد پیش او می‌میرم)

agə - mar - ham - na - də - vi - piŠ - ba - mi - rom

## ل

### ۲۵۸. لب دریا

لب دریا باشم سِنگه شمارم (به کنار دریا می‌روم و سنگ را می‌شمارم)

La - be - dar - yâ - bâ - Šâm - sen - gə - Šo - mâ - ram

مُن از کی بَتَرُم سواد نِدارُم (من از کی بدترم سواد ندارم)

---

۱. کُرد ـ به معنی چوپان است.

mon - az - ki - ba - ta - rom - sa - vâd - ne - dâ - rom

سوادداران بیین می‌روزِ بینین (ای کسانی که سواد دارید بیایید تا روز مرا ببینید)

Sa - vâd - dâ - rân - bi - ya - yn - mi - ru - ze - bay - nin

سفید بَکَنین سیاه بپوشین (سفید را از تن بیرون آورید و سیاه بپوشید)

Se - fi - de - ba - ka - nin - si - yâ- ba - pu - Šin

**۲۵۹. (در CD خوانده شده) لب دریا نیشتوم**

ـ گوت: لب دریا نیشتوم دریا کبوته‌ای ـ (گفت: لب دریا نشسته‌ام دریا کبود است)

gut - la - be - dar - yâ - niŠ - tom - dar - yâ - ka - bu - tə - ây

گوت: ابراهیم آقارِ بین چندی یهوده (آقای ابراهیم را ببین چقدر یهود یا جهود است)

gut - eb - râ - him - âqâ - re - ba - yn - Ĉan - di - ya - hu - də

۲. گوت: زرو نیم زر کَانی یا مِشکِ ماهوتِ ای ـ (گفت: نیم زر را به جای زر می‌فروشد یا در معنای اصلی پارچه مشک ماهوت را نسبت به متراژ اصلی کم می‌فروشد و تقلب می‌کند[1]

gut - za - re - u - nim - zar - kâ - nay - meŠ - ke - mâ - hu - te - ay

گوتَ رُقیَی کوه شونای چه خوش نموده (رقیه به کوه می‌رود چقدر خوش‌قیافه است)

gut - ro - qo - yay - kuh - Šu - nây - Ĉə - xuŠ - na - mu - də

**۲۶۰. لج کردی دلبر**

عرق‌چین کلاه کج کردی دلبر (کلاه عرق‌چین را کج کرده‌ای ای دلبر)

araq - ĉi - ne - ko - lâ - kaj - kar - di - del - bar

مِرِ بَدی چِرِ لَج کردی[هَکِردی] دلبر (مرا دیدی چرا لج کردی ای دلبر)

me - re - ba - day - ĉe - re - laj - kar - di - del - bar

دو تا بادرنگ بَنَم تی پیش امانت (دو بادرنگ را به نزدت امانت گذاشتم[2])

du - tâ - bâd - ra - ng - ba - nam - ti - piŠ - amâ - nat

مِرِ بَدی چِرِ لَج کردی[هَکِردی] دلبر (مرا دیدی چرا لج کردی ای دلبر)

me - re - ba - day - ĉe - re - laj - kar - di - del - bar

---

۱. زر ـ در منطقه تنکابن یک نوع متر کردن پارچه از قدیم متداول بود، بدین معنی که یک زر پارچه، مساوی با یک متر حساب می‌شد. فروشندگان حرفه‌ای متراژ آن را به درازای دست چپ تا نوک بینی حساب می‌کردند.

۲. بادرنگ نوعی از مرکبات.

### ۲۶۱. لِمرا کوهه

الهی لمرا کوهه مُو بابُو[ بابوی] (الهی کوه لمرا[1] مال من بشود)

elâ - hi - lem - râ - ku - hə - mu - bâ - bu

طناب ابریشُم مُوی موبابو[ بابوی] (طناب ابریشم موی من بشود)

te - nâ - be - ab - ri - Šom - mu - ye - mu - bâ - bu

الهی حاجیان از حج بیایَن (الهی حاجیان از حج بیایند)

elâ - hi - hâ - ji - yân - az - haj - bi - yâ - yan

زیارتگه َشان روح مُو بابو[ بابوی] (زیارتگاه آن‌ها روح من بشود)

zi - yâ - rat - gā - Šân - ru - he - mu - bâ - bu

www.tabarestan.info تبرستان

### ۲۶۲. لیلا رو می‌خوام

در این شعر بعضی از دوبیتی‌های متداول با گوشواره لیلا رو می‌خوام آورده شده است

تو آنجا من اینجا حافظم نیست
مگه شهر شما یک کاغذم نیست
مگه شهر شما کاغذگرانه
والله مرکب پشت کاغذ زعفرانه
لیلارو می‌خوام (دوبار)
خودم پَستَم بلند بالارو می‌خوام (خودم کوتاه هستم و قدبلند را می‌خواهم)
شمی مَله دَره یا سه کِله سیف دار (در محله شما درخت سیبی دارای سه شاخه بزرگ است)

Še - mi - ma - lə - da - rə - yâ -sə - ke - lə - sif - dâr

اگه خَنی بابی هفت تاوچه مار (اگر می‌خواهی مادر هفت تا بچه شوی)

agə - xa - ni - bâ - bi - haf- tâ - va - Ĉə - mâr

مِراتی عاشقی نبونه پامال (من و عاشقی تو از بین نمی‌رود)

me - râ - ti - âŠe - qi - na - bu - nə - pâ - mâl

لیلا رو می‌خوام (دو بار)
خودم پَستَم بلند بالارو می‌خوام
کبوتر، کبوتر، کبوتر

---

۱. لمرا دشت lemrâ - dašt یا لیمرا دشت، مرتع لمرا: این ناحیه کوهستانی در بخش ارتفاعات دهستان گلیجان به مرکزیت سلیمان‌آباد قرار دارد.

مرا پر گیر ببر از کوه بلندتر
سِنگ خانه بسازیم آهنین در (خانه‌ای از سنگ با درهای آهنین بسازیم)
Sen - ge - xâ - nə - be - sâ - zim - âhe - nin - dar
مرا می‌یاری بخوسیم گُسنه ور (من و یارم در کنار گوسفند بخوابیم)
ma - râ - mi - yâ - ray - ba - xu - sim - go - se - nə - var
لیلا رو می‌خوام (دو بار)
خودم پَستم بلند بالا رو می‌خوام
بلند بالا مرا شاعر هکردی (ای قدبلند مرا شاعر کردی)
ba - la - nd - bâ - lâ - ma - râ - Šâ - er - ha - kor - di
می یک مای روزه باطل هکردی (روزه یک ماهه مرا باطل کردی)
mi - yek - mâ -ru - zə - bâ -tel - ha - kor - di
می یک مای روزه تی مارِ گردن (یک ماه روزه من به گردن مادرت[ باطل شدن آن]
mi - yek - mâ - ru - zə - ti - mâ -re - gar - den
والله من تی یار بونم تا وقت مردن (به خدا من یار تو می‌شوم تا هنگام مرگ)
vâl - lâ - mon - ti - yâr - bu - nam - tâ - vaq - te - mor - dan
لیلا رو می‌خوام (دو بار)
خودم پَستَم بلند بالا رو می‌خوام

## م

### ۲۶۳. ماشین

در زمان قدیم وقتی اولین اتوبوس‌های به مناطق تنکابن آورده شد. آن اتوبوس‌ها از راه‌های آسفالت نشده و پر از دست‌انداز و ناهموار حرکت می‌کردند که به دنبال آن تکان‌های مداوم، امان مسافر را می‌برید. با توجه به اینکه در آن زمان مردم با اسب و قاطر مسیرها را طی می‌کردند، آوردن ماشین به هر روی، تحولی در حمل مسافر یا مال‌التجاره محسوب می‌شد و آن حرکت کُند ماشین در مقایسه با حرکت اسب و قاطر یا الاغ بسیار سریع جلوه‌گر می‌شد که شعر فوق نگاه مردم یا مسافران آن زمان را نسبت به رانندگان آن موقع، نشان می‌دهد.

سبز ماشین مسافربَرنی تو مسافرکافر بَرنی تو؟

Sa - bze - mâ - Šin - mo - sâ - fer - bar - ni - tu -

mo - sâ - fer - kâ - fer - bar - ni - tu -

(ماشین سبز مسافر می‌بری تو، آیا مسافر کافر می‌بری تو؟)

شُفر چی، لُر ماشین بِدار مسافر مثه کافِر برَنی تو(شوفر، فرمان ماشین را نگهدار، مسافر مانند کافر می‌بری تو)

Šo - fer - ĉi - lor - mâ - Šin - be - dâr

- mo - sâ - fer - me - sə - kâ - fer - bar - ni - tu -

البته در آن زمان به ماشین یا اتوبوس، اُتولَی otulay می‌گفتند مانند این شعر گهواره سری تنکابن که گهواره کودک را به ماشین تشبیه شده است:

اُتولَی سوت زَنه سَمت گلیجان (ماشین بوق می‌زند به سوی گلیجان)

otu - lay - sut - za - nə - sam - te - go - lay - jân

وی مِین کی نیشته می‌برار جان (درونش کی نشسته برادر من)

vi - me - yn - ki - ni - Štə - mi - ba - rar - jân

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۶۴. ما نداریم**

درختان سایه دارند ما نداریم

جوانان نامزد دارند ما نداریم

همه پوشیدند رخت عروسی

همه گل دسته دارند ماندارِیم

درخت بیدی بودم در بیابان (درخت بیدی بودم در بیابان)

da - rax - te - bi - di - bu - dam - dar - bi - yâ - bân

نه َآب جوب خورَم نهَ آب باران (جوی آب و آب باران را نمی‌خورم)

nā - âb - jub - xu - ram - nā - âbe - bâ - rân

خداوندا بَرسَن یه قطره آب (خدایا برسان یه قطره آب)

xo - dâ - van - dâ - ba - ra - san - yə - qat - rə - âb

غم من بیشتر است یا برگه داران (غم من بیشتر است یا برگ‌درخت‌ها)[ منظور شاعر این است که غمش از تعدادبرگ های درختان بیشتر است )

qa - me - mon - biŠ - tar - ast - yâ - bar- gə - dâ - rân

**۲۶۵. (ماه و ستاره)**

(بیتی از این ترانه شبیه ترانه شماره ۱۵۴)

سر کوی بلند الله اکبر (سر کوی بلندالله اکبر)

sa - re - ku - ye - ba - la - nd - al - lâ - ak - bar

دو تا دختر بِدَم، دنبال مادر (دو تا دختر به دنبال مادر دیدم)

du - tâ - dox - tar - be - dam - don - bâ - le - mâ - dar

گَترین ماه، کوچکی سَتاره (بزرگ‌ترین ماه کوچک‌تر ستاره)

ga - ta - rin - mâh - ku - Ĉe - ki - sa - tâ - rə

میَنین هَکُرده می‌دل پاره (وسطی قلب مرا برده (دلم را پاره کرده)

mi - ya - nin - ha - kor - də - mi - de - le - pâ - rə

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۶۶. ماهی کپور**

ماهی‌فروشان در هنگام فروش ماهی‌ها، مخصوصاً کپور به ریتم خاصی این شعر را می‌خوانند (البته پانزده سال قبل ریتم این شعر را به طور اتفاقی از یک ماهی فروش آشنا شنیدم) ماهی کپور بیشتر از لجن دریا استفاده می‌کند. زمانی که ماهی سفید در رودخانه چشمه کیله تنکابن فراوان بود به ندرت کسی از ماهی کپور استفاده می‌کرد.

۱. ماهی آب دریا بخارده چاق بَبوسته، چاق بَبوسته آهای آقا کپور، کپور

(ماهی آب دریا را خورده چاق شده)

mâ - hi - âb - dar - yâ - bo - xâ - rdə - ĉâq - ba - bus - tə - âhây - âqâ - ka - pur

۲. می دیل ازغصه‌آی بُبا پُر، آقا کپور (آی کپور، دل من از غصه شده پُر، آقا کپور)

mi - dil - az - qo - sə - ây - bo - bâ - por - âqâ - ka - pur - âqâ - ka - pur

۳. کَپور لجن مُردابِ بُخارده آقا کپور، آقا کپور

ka - pur - la - jan - mor - dâ - be - bo - xâr - də - âqâ - ka - pur - âqâ - ka - pur -

۴. خو سَربیرون بیَرده از آب،

(کپور لجن مرداب را خورده، سر خود را از آب بیرون آورده)

xu - sa - re - bi - run - bi - yar - də - az - âb -

۵. بیه تی وَقت آقائی بَرسیه آقا کپور، آقا کپور

(بیا وقت آقایی تو رسیده، آقا کپور)

bi - yā - ti - va - qte - âqâ - ēi - ba - ra - si - yə - âqâ - ka - pur

۶. بیهَ تی نام به عالم برسیه آقا کپور، آقا کپور
(بیا که نام تو به تمام جهان رفته، آقا کپور)[1]

bi - yā - ti - nâm - bə - âlam - ba - ra - si - yə - âqâ - ka - pur

**۲۶۷. مدرسه راه**

می یاری شونه با مدرسه راه (یار من به راهه مدرسه می‌رفت)

mi - yâ - ray - Šu - nə - bâ - mad - re - sə - râh

دبیرستان شونه خدا وی همراه (دبیرستان می‌رود خدا به همراه وی)

da - bi - res - tân - Šu - nə - xo - dâ - vi - ham - râ

الهی من ببوم وی ماشین راه (الهی من ماشین راه او شوم)

elâ - hi - mon - ba - bum - vi - mâ - Ši - ne - râh

مه یارِ زود برسه نُخواره سرما (یار من زود به مقصد برسد و سرما نخورد)

mi - yâ - re - zud - ba - ra - sə - no - xâ - re - sar - mâ

**۲۶۸. (در CD خوانده شده) مرا زینب نگویید**

ریتم آهنگ شبیه تعزیه‌خوانی می‌باشد که در نوار آورده شده البته معلوم است شعر به صورت ناقص گفته شده

۱. گوتی: مسلمانان مرا زینب نگویید ـ (گفت: مسلمانان مرا زینب صدا نزنید)

gu - tay - mo - sal - mâ - nân - ma - râ - zey - nab - na - gu - eid

گوت: مرا منت کشیا آی عالَم بگویید (ـ به من منت‌کش تمام جهان بگویید)

gut - ma - râ - me - nat - ka - Še - yâ - ây - âlam be - gu - eid

۲. گوت: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم (گفت: خدایا تا کی بنالم)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

**۲۶۹. مِر تی عقد خدا دَبسه**

اندی بُخاستُم نوبابام خسه (آن قدر که می‌خواستم خسته نشدم)

---

۱. گاهی اوقات ماهی‌فروشان اشعار تک‌بیتی دیگری هم برای جلب مشتری می‌خوانند:
آدم باید صبور بَبو ـ تا صاحب کپور بَبو (آدم باید صبور باشد تا دارای کپور شود)
یا: ماهی باید تازه باشه ـ تا خورنده‌اش راضی باشه
کپور:
نام علمی آن cyprinus carpiolinne است و به روسی sazan گویند (فرهنگ گیل و دیلم: ۶۸۷).



www.tabarestan.info تبرستان

نظر دیگر: اندی بُخاستُم تا بابام خسه (آن قدر می‌خواستم تا خسته شدم)

an - di - bo - xâs - tom - nu - bâm - xa - sə

تِرِ سوغات هَدَم ریحان دسِه (به تو سوغات دادم یک دسته ریحان)

te - re - so - qât - ha - dam - rey - hâ - ne - da - sə

آن وقت تی مار تِرِ گَوارِ دَبَسه (همان وقتی که مادر تو، تو را به گهواره گذاشته بود [ یا بسته بود])

ân - va - xt - ti - mâr - te - re - ga - vâ - re - da - ba - sə

مِرِ تی عقد، یک خدا دَبسه (عقد من و تو را خدا بسته است)

me - re - ti - aq - de - yek - xo - dâ - da - ba - sə

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۷۰. مِرِ حالی نابونه**

آنچه دربارهٔ این شعر باید عنوان کرد این است که: از چند شعر متفاوت و ماجرای گوناگون گرفته شده است.

چی چی گونی مِرِ حالی نابونه (چی می‌گویی که حالیم نمی‌شود)

Ĉi - Ĉi - gu - ni - me - re - hâ - li - na - bu - nə

دلِ درد درِ خالی نابونه (در دل دردی است که خالی نمی‌شود)

de - le - dar - de - da - re - xâ - li - nâ - bu - nə

دلِ درد خوشته با کی بگوم مُن (درد دل خود را با چه کسی بگویم)

de - le - dar - de - xu - Štə - bâ - ki - ba - gum - mon

ز دل گویُم زُبان جاری نابونه (از دل می‌گویم اما زبان توانایی بیان را ندارد)

ze - del - gu - yom - zo - bân - jâ - ri - nâ - bu - nə

هوا رِ ابر بیته مِ دلِ غم (هوا را ابر گرفته دل مرا غم)

ha - vâ - re - abr - bay - tə - me - de - le - qam

ترسی دارُم بباره بر سر من (ترس دارم بر سر من ببارد)

tar - say - dâ - rom - be - bâ - re - bar - sa - re - man

سرِ راهان دو تا شد وای بر من (سر راه دو قسمت شد)

Sa - re - râ - hân - du - tâ - Šod - vây - bar - man

رفیق از من جدا شد وای بر من (رفیق از من جدا شد وای بر من)

re - fiq - az - man - jo - dâ - Šod - vây - bar - man

میان لَه (لا)[1] بمانُم وای بر من (میان سیل بمانم وای بر من)

mi - yâ - ne - lā - bo - mâ - nom - vây - bar - man

عزیز جان دور بینم دور بینم (عزیز من دور می‌بینم)

aziz - jân - dur - bay - nam - dur - bay - nam

سیا کو[2] سَرِ مُن گل بِکارُم (سر کوه سیاه [سیاه کوه] من گل می‌کارم)

Si - yâ - ku - sa - re - mon - gol - be - kâ - rom

وهانه گُل بیَیم مُن تِر بینُم (به بهانه گل می‌آیم من تو را می‌بینم)

va - hâ - nə - gol - bi - yam - mon - te - re - bay - nom

ای خدا ای امان لَمپای لوُله (ای خدا ای امان شیشه چراغ لمپا)

ay - xo - dâ - ay - amân - lam - pâ - ye - lu - lə

ته قربان مُن بابوم باریک بوله (به قربان تو بروم کمر باریک)

tə - qor - bân - mon - ba - bum - bâ - rik - bu - lə

ریز ریحان بکاشتُم جای شکر (ریحان ریز را جای شکر کاشتم)

ri - ze - ray - hân - be - kâŠ - tom - jâ - ye - Še - kar

دلِ تِ ور بَنم دَر بوشوم سَفَر (دل را پیش تو گذاشتم دارم به سفر می‌روم)

de - le - te - var - ba - nam - da - re - bu - Šum - sa - far

دلِ تِ وَر بَنَم کندن ناتونُم (دل را پیش تو گذاشتم نمی‌توانم دل بکنم)

de - le - te - var - ba - nam - kan - dan - nâ - tu - nom

جای خلوت تِردیَن ناتونُم (جای خلوت تو را نمی‌توانم ببینم)

Jâ - ye - xal - vat - te - re - di - yan - nâ - tu - nom

چی روزی مُن بَبَم خانه روانه (چه روزی من از خانه روانه شدم)

Ĉi - ru - zi - mon - ba - bam - xâ - nə - ra - vâ - nə

خدافظ نکردم فامیلانه (از فامیل‌ها خداحافظی نکردم)

xo - dâ - fez - na - kor - dom - fâ - mi - lâ - nə

عصر چایی یه بنیشتُم قهوه‌خانه (برای چای عصر در قهوه‌خانه نشستم)

---

۱. معنای سیل را می‌دهد که گل و لای را به مناطق می‌برد.

۲. سیا کوه یا سیاه کوه: کوهی در سه هزار تنکابن که در شمال تخت سلیمان قرار دارد به نوشته استاددکتر حبیب‌الله مشایخی: سیاه کوبا امتداد جنوبی ـ شمالی و با ارتفاع ۴۵۰۰ متر قرار گرفته و شیب آن شرقی ـ غربی است. این کوه در میان اهالی سه هزار به سیه گوَو در نزد مردم کلاردشت به سیاه گوگ شهره است (← نگاهی همه سویه به تنکابن: ۳۵)

asr - Ĉa - yi - yə - ba - niŠ - tom - qa - və - xâ - nə

**۲۷۱. مِرهِ باور نبونه**

شُنسانه[شانه ـ یا شونه]مره باوَر نبونه (موقع رفتن است و باورم نمی‌شود)

Šo - en - sâ - nə - me - rə - bâ - var - na - bu - nə

کدام نامه ته چمدان دکته (کدامین نامه در چمدان توافتاد)

ko - dâm - nâ - mə - tə - Ĉa - me - dân - da - ka - tə

ته چمدان باردکُن مو ته چمدان دار (در چمدانت بار بگذار، من چمدان دارتو)

tə - Ĉa - me - dân - bâr - da - kon - mu - tə - Ĉa - me - dân - dâr

خَینی غریبی بشی خدا نگهدار (می‌خواهی به جای غریبی بروی خدا نگهدار تو)

xay - ni - qa - ri - bi - bi - Ši - xo - dâ - ne - gah - dâr

تبرستان www.tabarestan.info

**۲۷۲. مزره آب بُمه**

مزره آب بُمهَ تا حال گردن (آب مزر بسیار بالا آمد)

ma - za - rə - âb - bo - mā - tâ - hâ - le - gar - den

مره پیش هَکُرده در حال بردن (مرا به پیش انداخته دارد با خود می‌برد)

me - rə - piŠ - ha - kor - də - dar - hâ - le - bor - dan

جوانان بگیرین مه بالِ گردن (جوانان دست مرا بگیرید)

Ja - vâ - nân - ba - gi - rin - mə - bâ - le - gar - den

مو تی یارکم وَنه چی کردن؟ (من یار تو هستم می‌خواهی چه کاری انجام دهم؟ [چاره چیه؟])

mu - ti - yâ - re - kam - va - nə - Ĉi - kar - den

**۲۷۳. مزرِ لَک نیشتی**

مَزرِلَک نیشتی شور نی دانه[1] (کنار رود مزر چشمه کیله تنکابن نشستی در حال شستن برنج هستی)

ma - za - re - lak - niŠ - ti - Šu - re - ni - dâ - nə

عطر صابون زَینی بلور جانه (بدن سفیدت را صابون عطری می‌زنی)

at - re - sâ - bun - zay - ni - bo - lu - re - jâ - nə

عطر صابون نَزن مِره بد آنه (صابون عطری نزن مرا خوش نمی‌آید)

---

۱. دانه: در اصطلاح محلی همان برنج است

at - re - sâ - bun - na - zen - me - re - bad - ân

تی مار سوخان زَنه می‌دل درد آنه (مادرت سرزنش می‌کند دل من به درد می‌آید)

ti - mâr - su - xân - za - nə - mi - del - da - rd - ânə

**۲۷۴. مسلمانان**

مسلمانان دلم از غم کبابه (مسلمانان دل من از غم کباب است)

mo - sal - mâ - nân - de - lam - az - qam - ka - bâ - bə

سرم در زیر چاقوی قصابه (سر من در زیر چاقوی قصاب است)

Sa - ram - dar - zi - re - Ĉâ - qu - ye- qa - sâ - bə

جوانان جمع شوید گوشتِ بَخورین (جوانان جمع بشوید گوشت را بخورید)

Ja - vâ - nân - jam - Ša - vid - guŠ - te - ba - xu - rin

که گوشت عاشقی خاردَن ثوابه (که گوشت عاشق را خوردن ثواب دارد)

kə - gu - Šte - âŠe - qi - xâr - dan - sa - vâ - bə

**۲۷۵. مسلمانان می‌دل**

آ: مسلمانان می دل خیلی غمگین (مسلمانان دل من خیلی غمگین است)

â- mo - sal - mâ - nân - mi - del - xey - li- qam - gi - nə

روزگار باشا عُمرُم کمینه؟ (روزگار می‌گذرد عمرم کجاست؟)[چقدر عمر می‌کنم]

ruz - gâr - bâ - Šâ - om - ram - ka - mi - nə

روزگار باشا عمرم همینه (روزگار رفت و عمرم همین است)

ruz - gar - bâ - Šâ - om - ram - ha - mi - nə

عاقبت خانَی زیر زمینه (در انتها، خانه ما زیرزمین است)

âq - ba - te - xâ - nay - zi - re - za - mi - nə

**۲۷۶. مشتی میرزا**

مشتی میرزا مرد فقیره (مشتی میرزا مرد فقیری است)

ma - Šti - mir - zâ - mar - de - fa - qi - rə

بذرخیر کانه ورزا نمیره (بذر را خیر می‌کند تا گاو نر او نمیرد)

baz - re - xe - yr - kâ - nə - var -zâ - na - mi - rə

ای دادی بیداد این دردِ دوا (ای داد و فغان ـ این درد را دوا کن)

ay - dâ - day - bi - dâd - in - dar - de - da - vâ

خدایا تو هدن حیوانِ شفا (خدایا تو حیوان را شفا بده)

xo - dâ - yâ - tu - ha - dan - hay - vâ - ne - Ša - fâ

**۲۷۷. مِن تی اَجیرُم**

بالا خانی نیشتَم مِن تی اَجیرُم (بالای خانه نشستم اجیر تو هستم)

bâ - lâ - xâ - nay - niŠ - tam - men - ti - aji - rom

سَر خَجِلی زِنی چندی خوجیرُم (خجالت می‌کشی چقدر خوب هستم)

Sa - re - xe - je - ley - ze - ni - Ĉan - di - xu - ji - rom

سَر خَجِلی زِنُم، ململ چارقَد (خجالت می‌کشم و چادر سفید دارم)

Sa - re - xe - je - ley - za - nom - mal - ma - le - Ĉâr - qad

تِ جیب چی دَرِ نامزدِ پاکت (در جیبت چیست، نامه نامزدم)

ti - ji - be - Ĉi - da - re - nâm - ze - de - pâ - kat

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۷۸. مُن تی قربان**

تی زِمی راسته مَرزه ــ مُن تی قربان (زمین کشاورزی تو مَرزش راست است من به قربان تو)

ti - ze - mi - râs - tə - mar - zə - mon - ti - qor - bân

تی پیرهن عاشق درز -- مُن تی قربان (درز یا چاک پیراهن تو مانند قلب عاشق است)

ti - pir - han - âŠe - qe - dar - ze - mon - ti - qor - bân - mon - ti - qor - bân

سَرِ مَرزه مُجم می‌ماه پاره -- مُن تی قربان (در سَرِ مَرز زمین (کشاورزی) می‌جویم ماه خود را)

Sa - re - mar - ze - mo - jom - mi - mâh - pâ - rə - mon - ti - qor - bân

خودت ماهی دو چشمان می‌ستاره -- مُن تی قربان (خود تو ماه هستی دو چشمان من ستاره)

xu - dat - mâ - hi - du - ĉoŠ - mân - mi - se - tâ - rə - mon - ti - qor - bân

به قربان هَمُن ماه و ستاره -- مُن تی قربان (به قربان همان ماه و ستاره)

bə - qor - bân - ha - mon - mâh - u - se - tâ - rə - mon - ti - qor - bân

ایشالله دارنُم وَگَردی دوباره مُن تی قربان (امید دارم برگردی دوباره)

ei - Ša - lâ - dâr - nom - ve - gar - di - du - bâ - rə - mon - ti - qor - bân

تو که بَشَی نکودی [ نَکُردی ] راهنمائی مُن تی قربان (تو که رفتی نکردی راهنمایی)

tu - kə - ba - Šay - na - ku - di - râh - na - mâ - ēi - mon - ti - gor - bân

مُنم از غم نگوتُم کی می‌آیی -- مُن تی قربان (من هم از غم نگفتم کی می‌آیی)

mo - nom - az - qam - na - gu - tom - kay - miâ - yi - mon - ti - qor - bân

چراغ مجلس نور الهی -- مُن تی قربان (چراغ مجلس نور الهی است)

Če - râ - qe - maj - le - se - nu - re - elâ - hi - mon - ti - qor - bân

سلامت بُمانی هر و خت که آیی -- مُن تی قربان (سلامت بمانی هر وقت که می‌آیی)

Se - lâ - mat - bo - mâ - ni - har - va - xt - kə - âyi - mon - ti- qor - bân

## ۲۷۹. مُن دَرُم حال سَر

(مجموعه چند ترانه است که از ترانه‌های شماره ۱۶۱ و سرمه بُرمه کانه در اشعار گالشی می‌توان نام برد)

www.tabarestan.info تبرستان

مُن دَرُم حال سَر -- تو حال گوشه (من در ابتدای زمین کشاورزی هستم تو در گوشه آن)

mon - da - ram - hâ - le - sar - tu - hâ - le - gu - Šə

اشارَدَنُم با چُشم گوشه (با گوشه چشم اشاره می‌دهم)

eŠâ - ra - da - nom - bâ - ĉo - Šme - gu - Šə

اشارَ دَنُم بدو بوشو خانه (اشاره می‌دهم، دو کن و برو به خانه)

eŠâ - ra - da - nom - bo - du - bu - Šu - xâ - nə

اختیارُم به دس دیگران (اختیار من به دست دیگران است)

ex - ti - yâ - rom - bə - da - se - di - ga - râ - ne

نماشته (نُماشته) سر بابا گاو گُره کانه (غروب شد و گاو صدا می‌کند)

ne - mâŠ - tə - sar - ba - bâ - gâv - go - rə - kâ - nə

خبر بُمه که سُرمَهَ بُرمه کانه (خبر آمد که سُرمه گریه می‌کند)

xa - bar - bo - ma - kə - sor - mā - bor - mə - kâ - nə

سُرمهَ[1] بُرمه نکن، چشم ضایع بونه (سرمه گریه نکن چشمت اذیت می‌شود)

sor - mā - bor - mə - na - ken - ĉo - Šm - zâ - ye - bu - nə

دَسمال ابریشوم وای، لَکه بونه (دسمال ابریشم لکه‌دار می‌شود)

das - mâl - ab - ri - Šom - vây - la - kə - bu - nə

---

۱. سرمه: نامی می‌باشد ،همچنین ماده سیاه رنگی که برای قشنگی به پلک و مژه دخترها برای زیبایی زده می‌شد. یا گاهی اوقات این نام را بر گاوی که چشم‌های خیلی سیاه داشت می‌نهند، چنان که عیسی‌پور نوشته است: «گاوی که به نظر برسد چشمانش ار سرمه کشیده‌اند به نام «سرمه...»» (گالش‌ها، ۱۳۸۸: ۵۳).

نکش سُرمهَ، تو می‌سرمهَ جوانی (تو بر چشمت سرمه نکش تو جوان و شاداب هستی)
na - keŠ - sor - mā - tu - mi - sor - mā - ja - vâ - ni
نکن غمزه تو می‌یار نمانی (کرشمه نکن مانند یار من نمی‌مانی)
na - kon - qam - zə - tu - mi - yâr - na - mâ - ni
نه قد داری نه قامت نهَ جوانی (قد و قامت نداری و جوان نیستی)
na - qad - dâ - ri - na - qâ - mat - nā - ja - vâ - ni
نهَ مثه یارِ مُن شیرین زبانی (نه مانند یار من شیرین زبانی)
nā - me - sə - yâ - re - mon - Ši - rin - zo - bâ - ni
بخشی از این اشعار نیز در آهنگ نجما خوانده می‌شود:
الا ماه بلند آسمانی نزن لافی که یار من نمانی
نه چشم داری نه ابرو مژگان ـ نه مثه یار من شیرین زبانی
شب شنبه که نجما شد روانه که دنیا بر سر صاحب زمانه (پهلوان: ۱۰۲)

تبرستان www.tabarestan.info

**۲۸۰. (در CD خوانده شده) مَنُم بی نازنینُم**

(گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی)

۱. آی: در این چند روز مَنُم بی‌نازنینُم ـ نه در هوا دَرَم نه در زمینُم
(در این چند روز من بدون یارِ نازنین هستم ـ نه در هوا قرار دارم نه در زمین) [میان زمین و آسمان بلاتکلیف هستم]
ây - dar - in - Ĉa - nd - ruz - ma - nom - bi - nâ - za - ni - nom
na - dar - ha - vâ - da - ram - nā - dar - za - mi - nom

۲. دَرَم چادر نشینم کُنج ایوان ـ هِمشه جست‌وجوی نازنُیم
(در کنج ایوان خانه چادرنشین شدم ـ همیشه در جست‌وجوی نازنین خودم هستم)
da - ram - Ĉâ - der - ne - Ši - nam - kon - je - ey - vân
ha - me - Šə - jos - te - jo - ye - nâ - za - ni - nom

۳. می‌جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه شینی غمزه کانی باز می‌جانی
(جان من هستی ـ راه می‌روی غمزه می‌کنی باز جان من هستی)
mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -
râ - Ši - ni - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۴. امَره مَحال نُکانی باز می‌جانی (به ما توجه نمی‌کنی با جانم هستی)

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

۵. مَلمله شلوار دکانی باز می‌جانی (شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mal - ma - lə - Šal - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

۶. آی می‌جان حاج خانُمَی ـ لبه لب ره ماچ کانُمَی (آی که جانم هستی ـ لب را بوس می‌کنم)

ây - mi - jân - hâj - xâ - no - may - la - bə - lab - rə - mâĈ - kâ - no - may

**۲۸۱. مُنم تی قربان**

زُبان وَلگِ اناره -- مُنُم تی قربان (زبان مانند برگ اناراست [خیلی قرمز است] من هم به قربان تو)

تبرستان www.tabarestan.info

zo - bân - val - ge - anâ - rə - mo - nom - ti - qor - bân

دو چشم داره مثال گاو کوهان -- مُنُم تی قربان (دو چشم دارد مانند: گاو کوهستان، است ـ من هم به قربان تو)

do - Ĉo - Šm - dâ - rə - me - sâ - le - gâ - ve - ku - hâ - ne - mo - nom - ti - qor - bân

۳. همشَک در خماری مُنم تی قربان (همیشه خمار هستی [منظور چشم خمار] من هم به قربان تو

ha - me - Šak - dar - xo - mâ - ri - mo - nom - ti - qor - bân

**۲۸۲. (در CD خوانده شده) مُنَی که نجار نیَم (شماره یک)**

شعر کامل نیست؛ اما با ریتم شش و هشت خوانده نمی‌شود

گوتَ:

مُنَی که نجار نیَم ـ آی بتاشُم تخته (گفت: من که نجار نیستم ـ تخته را صاف کنم)

gut - mo - nay - kə - na - jâr - ni - yam - ây - be - tâ - šom - tax - tə

۲. گوت: عزیز جان مُنی خیاط نیَم ـ بدَوجم تی رخته (گفت: ای عزیز من که خیاط نیستم رخت تو را بدوزم)

gut - az - iz - jân - mo - nay - xa - yât - ni - yam - ba - du - jom - ti - rax - tə

قلم در دست کاغذ می‌نوشتی (قلم در دست و بر روی کاغذ می‌نوشتی)

ga - lam - dar - da - se - kâ - qoz - mi - ne - veš - tom

البته این ترانه ناقص و ریتم آن شاد نمی‌باشد که فقط برای آگاهی و مقایسه با آهنگ

دیگر از همین شعر که با ریتم شش و هشت خوانده شده آورده شد.

**۲۸۳. (در CD خوانده شده)**

مُنی که نجار نُبام یا قاسم‌آباد (با ریتم عزب لاکو) (شماره دو)

۱. مو که نجار نُبام بتاشَم تخته -- عزب لاکو (من که نجار نبودم تا تخته را بتراشم)

mu - kə - na - jâr - no - bâm - be - tâ - Šam - tax - tə - az - ab -lâ - ku

۲. مو که نجار نُبام بسازُم تخته عزب لاکو (من که نجار نبودم تا تخته را بسازم)

mu - kə - na - jâr - no - bâm - be - sâ - zom - tax - tə - az - ab - lâ - ku

۳. مو که خیاط نُبام بَدوجَم تی رخته عزب لاکو (من که خیاط نبودم رخت تو را بدوزم)

mu - kə - xa - yât - no - bâm - ba - du - jam - ti - rax - tə - az - ab - lâ - ku

۴. بیا کیجا نَزِن لقَد تی بخته عزب لاکو (دختر بیا و لگد به بخت خود نزن)

bi - yâ - ki - jâ - na - zen - la - qad - ti - bax - tə - az - ab - lâ - ku

۵. سیاه عَلَم نکن کیجا تی رخته عزب لاکو (نشان سیاه بر رخت خود نیاویز)

Si - yâ - al - am - na - kon - ki - jâ - ti - rax - tə - az - ab - lâ - ku

۶. راه رامسر عزب لاکو (راه رامسر)

râ - he - râ - me - sar - az - ab - lâ - ku

۷. تی بردنه سر عزب لاکو (برای بردن تو)

ti - bar - da - nə - sar - az - ab - lâ -ku

آی می‌جان سید مُتَرم ـ می‌تی مارِ نوکرم (ای جان من سید محترم ـ من نوکر مادرت هستم)

ây - mi - jân - se - yd - mo - ta - ram - mu - ti - mâ - re - nu - ka - ram

ای می جان سید خانُمَی لبه لبه ماچ کانَمی (ای خانم ـ لب تو را بوس می‌کنم)

ây - mi - jân - se - yd - xâ - no - may -

la - bə - la - bə - mâĈ - kâ - no - may

(بعداز این ریتم به شیوه قاسم آبادی خوانده می شود)

قاسم‌آباد، می زنی ساز(درقاسم آباد ساز می نوازی )

qâ- sem – âbâd – mi- za-ni- sâz

دختر ناز، می کنی یاد(دختر ناز، ناز وادا در می آوری )

dox-ta-re –naz- mi-koni – yâd

له لکه پا[1]، می کنی پات (دمپایی به پات می‌کنی)

le-le–kə - pâ – mi-ko-ni -pât

**۲۸۴. (در CD خوانده شده) مُن چاله بانُم (غریبی)**

ـ گوت آی:

زورآباد[2] چالیا مُن چاله بانُم ـ گوت دورش اَلاله یا مُن باغِبانُم

(گفت: آی در زورآباد چاله است و من چاله را، نگهداری می‌کنم). گفت: دورش آلاله است من باغبانم)

gut - ây - zor - âbâd - Câ - le - yâ - mon - Câ - le - bâ - nom

gut - du - reŠ - alâ - lə - yâ - mon - bâ - qe - bâ - nom

۲. گوت دست آی بردُم اَلالَی را بچینُم ـ گوت اَلالَی نوجوان، شاید بَمیرُم

(گفت: دست بردم آلاله را بچینم ـ گفت: آلاله نوجوان شاید بمیرم)

gut - das - ây - bor - dom - alâ - lay - râ - ba - Ĉi - nom

gut - alâ - lay - nu - ja - vân - Šâ - yad - ba - mi - rom

امان از آی غریبی

amân - az- qa - ri - bi

یا: دست بَبردَم اَلالَی بچینُم ـ الا لی‌غنچه شد من نوجوانُم (دست دراز کردم تا الاله را بچینم ـ گل آلاله غنچه شده و من هم نوجوانم)[ به عبارتی گل تازه غنچه کرده بود و من هم جوان بودم دلم نیامد آن را بچینم]

---

۱ له لکه پا: نوعی کتله یا دمپایی چوبی

۲ . در بیشتر اشعار به جای «زورآباد» از سرا (محل گاوداری گالش‌ها) یاد شده است.

زور در تنکابن علاوه بر معنی زور یا قدرت، معنای دیگر هم می‌دهد:

زور به زبان محلی، پهن گاو یا گوسفند

زورآباد: محل جمع‌آوری پهن گاو یا گوسفند که به «زورکوه» معروف است و چاله، محل جمع‌آوری پهن را گویند.

در آخرین مرحله تصحیح این کتاب سال (۱۳۹۵) بعد از بیست و سه سال نوار آهنگی را که خانم سکینه ناصری خوانده بود برای دخترش خانم ماهرو (ماهرخ) عبدالهی گذاشتم که او پس از گوش دادن نوار عنوان کرد که منظور از زورآباد همان زرآباد است که در الموت نزدیکی امامزاده شاهزاده علی‌اصغر می‌باشد. بنا به روایت افراد محلی عده‌ای او را برادر امام رضا(ع) می‌دانند. (نزدیکی چاله وُربَن و اوان یا اُوان) علت چنین نظری در این بود که خانم ماهرو (ماهرخ) عبدالهی عنوان کرد که اصل زادگاه مادرش در الموت بود.

**۲۸۵. (در CD خوانده شده) موچاله بانُم**

سِرا[1] چاله یا مُو چاله بانُم (در سرا چاله است و من چاله را نگاه داری می‌کنم[ علت نگاهداری از چاله ذکر نشده؟]!)

Se - râ - Ĉâ - le - yâ - mu - Ĉâ - le - bâ - nom

دورِش آلاله مُو باغبانُم (دور آن آلاله است و من باغبان هستم)

du - reŠ - alâ - lə - yâ - mu - bâ - qe - bâ - nom

دسَی بردم اَلالی بچینُم (دست بردم تا آلاله را بچینم)

das - ay - bor - dom - alâ - lay - ba - Ĉi - nom

ـ گوت اَلالَی نوجوان، شاید بَمیرُم (گفت آلاله نوجوان، شاید بمیرم)

gut - alâ - lay - nu - ja - vân - Šâ - yad - ba - mi - rom

www.tabarestan.info تبرستان

**۲۸۶. مولایی کار**

وهار هانه، منی مولائی[2] کارُم (بهار می‌آید و من، برنج مولایی می‌کارم)

Va- hâr - hâ - nə - mo - ney - mu - lâ - ēi - kâ - rom

امید از خانیه کبلائی دارُم (امید هم از خانه کربلایی دارم)

omid - az - xâ - ne - yə - kab - la - ēi - da - rom

اگه گیل کیجار گیر بیارُم (اگر آن دختر گیل را گیر بیارم (بدست آورم).

agə - gi - le - ki - ja - re - gir - bi - yâ - rom

گمان کانم که من، دنیار، دارُم (گمان می‌کنم که من دنیارا دارم)

ga - mân - kâ - nom - kə - mon - don - yâ - re - dâ - rom

**۲۸۷. (در CD خوانده شده) موهای تو بورِ (شماره یک)**

۱. بیا دختر که موهای تو بورِ ـ تُرَم حمامَم می‌روی راه تو دورِ

(بیا ای دختر که موهایت بور است ـ توبه حمام می‌روی راه تو دور است)

bi - yâ - dox - tar - kə - mu - hâ - ye - tu - bu - re

to - ram - ha - mâ - mam - mi - ra - vi - râ - hə - tu - du - re

۲. آخ تو حمام می‌روی زودِ بیائی ـ گوته: دل من مثه آتش تنوره

---

۱. سرا: جایگاه ییلاقی گالش‌ها. سرا بیشتر در منطقه جنگلی قرار دارد که از اواخر شهریور یک نفر یا دو نفر برای محصور کردن آن انتخاب می‌شوند که بیشتر جوان هستند و به آن‌ها «مُلک پا» یا «نگهبان» می‌گویند.

۲. نوع برنج مولایی سرد است.

(آخ تو حمام می‌روی زودتر بیایی ـ دل من مانند آتش در درون تنور است)

âx - tu - ha - mâm - mi - ra - vi - zo - de - bi - yâ - ēi

gu - tə - de - lə - man - me - sə - âte - Še - ta - nu - rə

**۲۸۸. (در CD خوانده شده) موهای تو بور (شماره دو)**

۱. آی: الای دختر تو موهای تو بورِ ـــ تو حمام می‌روی راه تو دورِ

(ای دختر که موهایت بور است ـ تو به حمام می‌روی راه تو دور است)

ây - alây - dox - tar - tu - mu - hâ - ye - tu - bu - re

tu - ha - mâm - mi - ra - vi -râ - hə - tu - du - re

۲. تو حمام می‌روی زودی بیائی--- تی آتش در دلم مثه تنوره

(تو حمام می‌روی زودتر بیایی ـ آتش تو در دلم مانند تنوره است)

tu - ha - mâm - mi - ra - vi - zo - di - bi - yâ - ēi

ti - âteŠ - dar - de - lam - me - sə - ta - nu - rə

۳. بَمیرُم آخ بَمیرُم مو بَمیرُم ـ شبی اول تی بغلم جا بَگیرُم (بمیرم آخ بمیرم شب اول در بغل تو جا بگیرم)

ba - mi - rom - âx - ba - mi - rom - mu - ba - mi - rom -

Ša - bi - aval - ti - ba - qal - jâ - ba - gi - rom

۴. تی سیف دار کمَرِا--- آی بغلم بگیرُم (کمر همچون درخت سیب تو را بغل بگیرم)

ti - sif - dâ - re - ka - ma - râ - ây - ba - qa - lam - ba - gi - rom

۵. آی می‌جانَی می‌آ خدا نامزد داریم دامن کوتا (ای جان خدای من ـ نامزد داریم دامن کوتاه است)

ây - mi - jâ - nay - mi- â - xo - dâ - nâm - zed - dâ - rim - dâ - man - ku - t â

**۲۸۹. مهتاب شب**

چنان که از شعر معلوم است حاوی داستانی یا واقعه‌ای می‌باشد که به صورت ناقص عنوان شده چند بیتی از این شعر در ترانه ۹۴ مربوط به بیت چوب خلیلی آورده شده است.

مهتابِ شب کِرات دار سایه کانه (در شب مهتاب درخت کرات[1] سایه می‌کند)

---

۱. کرات: للیک یا للیکی laliki

mah - tâ - be - Šab - ke - rât - dâr - sâ - yə - kâ - nə

من چندی خون هَدَنم، وَشنا کُلانه (من چقدر خون بدم به گدا و گشنه‌ها [افراد نانجیب]

mon - ân - di - xun - ha - da - nam - vaŠ - nâ - ko - lâ - nə

چندی من بنیشُم، خلق بُش خانه (من چقدر بنشینم (منتظر بمانم) مردم به خانه خود بروند)

Ân - di - mon - ba - ni - Šom - xa - lq - bo - Še - xâ - nə

که یار هر شب، امشب نیانه (یار هر شبم امشب نمی‌آید)

kə - yâ - re - har - Šab - em - Šab - ni - yâ - nə

عجب ماهی، عجب بلند ماهی (عجب ماهی! عجب ماه طولانی است!)

ajab - mâ - hi - ajab - ba - la - nd - mâ - hi

شب چارده، درآی تو، خوش نمائی (ماه شب چهاردهم، در بیا که تو قشنگ وخوش‌نما هستی)

Ša - bə - Âr - də - dar - ây - tu - xuŠ - na - mâ - ēi

بلند بالا چقدر پرنَمائی؟ (قدبلند و دارای اندام خوب، تو چقدر پرتوقع هستی؟)

ba - la - nd - bâ - lâ - ce - qa - dr - por - na - mâ - ēi

اگه چشتای بگیری، هر شب تو آیی (اگر چشمای تو را بگیری هر شب تو می‌آیی)

agə - ceŠ - tây - be - gi - ri - har - Šab - tu - âei

عجب ماهی بَدیَم در بلندی (ماه عجیبی در بلندی دیدم)

ajab - mâ - hi - ba - di - yam - dar - ba - lan - di

نابا خلوت بَنگنُم مُن کمندی (خلوت نشد تا من کمندی بندازم [بیفکنم]

nâ - bâ - xal - vat - ban - ga - nom - mon - ka - man - di

کمندم پاره شد، عمرم سر آمد (کمند من پاره و عمرم تمام شد)

ka - man - dam - pâ - rə - Šod - om - ram - sar - âmad

که یار هر شب و امشب نیامد (یار هر شبم امشب نمی‌آید)

kə - yâr - har - Šab - u - em - Šab - na - yâ - mad

هوا امروز غمینه چه کنُم مُن؟ (هوا امروز غمگین است چه کار کنم؟)

ha - vâ - em - ruz - qam - gi - nə - cə - ko - nom - mon

رُخ گل و سفید بکنُم مُن (من روی گل را سفید کنم)

---

خارهای جوالدوزی دارد، پیله این درخت غذای زمستانی گاو است. آدم‌های حقه‌باز و پرشیله پیله را به تمسخر گویند (پاینده: ۳۵۹).

ro - xe - go - le - u - se - fid - ba - ka - nom - mon

سرخ گل رفتنیه چه کُنم مُن؟ (گل سرخ رفتنی است چه کار کنم من؟)

Sor - xe - gol - raf - ta - ni - yə - ĉə - ko - nom - mon

گل سرخ وسفید بو کُنُم مُن (من گل سرخ و سفید را بو کنم)

go - le - Sor - xe - se - fid - bu - ko - nom - mon

که بوی آخری را چه کنُم مُن ؟ (چه کار کنم بوی آخری را؟)

kə - bu - ye - âxa - ri - râ - ĉə - ko - nom - mon

دلا دل می‌زنُم مُن دل ندارُم (این ور و آن ور می‌زنم من دل ندارم)

de - lâ - del - mi - za - nom - mon - del - na - dâ - rom

امارت ساختمان منزل ندارم (ساختمان و جایی برای منزل ندارم)[ نظر دیگر این است که: امارت ساختم، منزل ندارم]

emâ - rat - sâx - te - mân - man - zel - na - dâ - rom

امارت ساختمان، چوبش خلیلی (امارت یا ساختمان و چوب آن خلیلی)

emâ - rat - sâx - te - mân - ĉu - baŠ - xa - li - li

همه در وطنند مُن در غریبی (همه در وطن‌اند من در غریبی)

ha - mə - dar - va - ta - na - nd - mon - dar - qa - ri - bi

بخشی از آواز کتولی که در مازندران مرکزی خوانده می‌شود شبیه شعر بالا است که در کتاب پهلوان آورده شده است: (پهلوان: ۱۴۶)

غریبی دکتمه شهرِکناره ـ خلیلی برُومه مه هر دو پاره

الهی شکنه چوبِ خلیلی ـ همه در وطن آ یار در غریبی

سرم درد بکرده تا حد گردن ـ ـ اجل هارسه و نه مردن

**۲۹۰. مهمان**

ستاری آسمان پیمان ببیهَ (ستاره آسمان در پیمان من و تو قرار گرفت)

Se - tâ - ray - âse - mân - pey - mân - ba - bi - yā

می یاری وارد تِران بَبیه (یار من وارد تهران شد)

mi - yâ - ray - vâ - re - de - te - rân - ba - bi - yā

سر بتاشیه جوان بَبیهَ (سر را تراشید جوان شد)

Sar - be - tâ - Ši - yə - ja - vân - ba - bi - yā

www.tabarestan.info تبرستان

شب شنبه اَمه مهمان بَییه (شب شنبه مهمان ما شد)

Ša - be - Šan - bə - amə - meh - mân - ba - bi - yā

**۲۹۱. میج دانه**

ایراه او را شونی مه میج دانه (این ور و آن ور می‌روی دانه کشمش من)

ei - râh - ow - râ - Šu - ni - mə - mij - dâ - nə

ایراه او را شونی نداری خانه (این ور و آن ور می‌روی خانه نداری)

ei - râh - ow - râ - Šu - ni - ne - dâ - ri - xâ - nə

یتا آدم[1] برسندمَه می یره [می‌یاره] خانه (یکی نفر واسطه را به خانه یار فرستادم)

Ye - tâ - âdam - ba - rə - san - da - mā - mi - ya - rə - xâ - nə

مه یَرِ جواب نَدنه شِمی آدمان (یار من جواب آدم‌های شما را نمی‌دهد)

mi - ya - re - ja - vâb - na - da - nə - Še - mi - âde - mâ - ne

**۲۹۲. می دل جوش و خروشه**

(چند بیت آخر از این شعر مربوط به طالبا است)

مسلمانان می‌دل جوش و خروشه (مسلمانان دل من در جوش و خروش است)

mo - sal - mâ - nân - mi - del - ju - Šu - xo - ru - Šə

می خانه تاریک انبار موشه (خانه من تاریک است و مانند انبار موش است)

mi - xâ - nə - tâ - ri - ke - an - bâ - re - mu - Šə

باشام جاربندان گُربَی بَهینم[2] (به منطقه جاربندان رفتم تا گربه بخرم)

bâ - Šâm - jâr - ban - dân - gor - bay - ba - hi - nam

همه گونن تی گُربَی بازی گوشه (همه می‌گویند گربه تو بازیگوش است)

ha - mə - gu - nan - ti - gur - bay - bâ - zi - gu - Šə

دریا کول کَنه آبی بی‌قراره (دریا کولاک می‌کند، موج می‌زند، آب آن بی‌قرار است)

dar - yâ - kul - ka - nə - âb - ay - bi - qa - râ - rə

می دل خبرِ هیچ کس نداره (از دل من هیچ کس خبر ندارد)

mi - del - xa - be - re - hiĈ - ka - se - ne - dâ - rə

---

۱. آدم: به کسی گفته می‌شود که به عنوان کارگر در خانه کسی یا شخصی به طور شبانه‌روزی کار می‌کند.

۲. عده‌ای به جای جاربندان از جور ملی یا بالامحله را عنوان می‌کنند: بوشام جور مَلی گربی به هینم (به بالامحله رفتم تا گربه بخرم) گاهی به جای جور محلی یا جار محلی، آن ور محلی یا مَلی یا این ور مَله گفته می‌شود.

هر کس می‌اَداش جانِ مژده بیاره (هر کس مژده برادر مرا بیاورد)

har - kas - mi - adâŠ - jâ - ne - moŽ - də - bi - yâ - rə

جِفت ورزا دَنوم ریحان بکاره (جفت گاو نر خود را می‌دهم زیجان بکارد)

Jef - te - var - zâ - da - num - rey - hân - be - kâ - rə

**۲۹۳. می سرد و گرم طارُم**

می سرد طارم ـ بزم جار، چار تای (برنج سرد طارم من تو را، در زمین چهار جریبی، بالا می‌کارم)

mi - sar - de - tâ - rom - ba - zam - jâ - re - Ĉâr - tâ - ye

می گرم طارم ـ بزم جیر شش تای (گرم طارم من تو را در زمین شش جریبی پایین می‌کارم)

mi - gar - me - târ - om - ba - zam - ji - re - ŠeŠ - tâ - ye

اول، سعت بدیه ـ سرحال بکاره (ابتدا ساعت را دید تا برنج را در ابتدای زمین بکاره) [یا کار را شروع کند]

aval - sa - at - ba - di - yə - sa - re - hâl - be - kâ - rə

البته هنوز هم کشاورزان برای کاشتن برنج، به روز خوب، یا، بد اعتقاد دارند برای همین پیش روحانی ده می‌روند برای همین برای شروع کار سر کتاب بازمی‌نمایند.

**۲۹۴. می کِرکَی**

اول کرچ[1] ما می پا بگیته ـ ـ می کرکی فک بومهَ کلاچ وکته

(در اول کرچ ماه (دوم شهریور ماه) پایم گرفته شد یا حوصله کار ندارم چون کلاغ به آشیان مرغ من حمله‌ور شده)

ava - le - kor - ĉe - mâ - mi- pâ - ba - gi - tə

mi - ker - ka - ye - fak - bu - mā - ke - laĉ - va - ke - tə

یته تلی ننم کلاچ گیرنم ـ ـ زیارت راه شونم تر بگیرم

(یکی تله می‌گذارم کلاغ را می‌گیرم به راه زیارت می‌روم تو را می‌گیرم)

ye - ta - ta - lay - na - nam - ke - lâ - ĉe - gır - nam -

zi - yâ - rat - râh - šu - nam - te - re - ba - gi - rom

---

۱. کُرچ ما korĉe - mâ (دوم شهریور ـ سی و یکم شهریور)

### ۲۹۵. می گل دسه

ـ بالای مَله دره می‌گل دسه (در بالای محله دسته گل من هست)

bâ - lâ - ma - lə - da - rə - mi - go - le - da - sə

هروخت تره وینم پندارَم خسه (هروقت تورا می‌بینم فکر می‌کنم می‌خواست [قبول می‌کرد])

har - va - xt - te - rə - vi - nom - pen - dâ - ram - xa - sə

نویسم کاغذی بر تو برسه (به تو نامه‌ای می‌نویسم تا به تو برسد)

ne - vi - sam - kâ - qa - zi - bar - tu - ba - re - sə

من وتی عقدکِ خدا دَبَسه[1] (عقد من و تو را خدا بسته است)

ma - nu - ti - aq - da - ke - xo - dâ - da - ba - sə

www.tabarestan.info تبرستان

### ۲۹۶. می لی لی در بجاره

(شبیه آهنگ ۱۴۶ فقط نام و چند واژه عوض شده است)

بهار بومهَ می لی لی در بجاره ـ ـ پشت آفتاب کنه دل بی‌قراره

(بهار آمد لی‌لی من در زمین کشاورزی است ـ به پشت او آفتاب می‌خورد، دل‌نگران است)

ba - hâr - bu - mā - mi - ley - li - dar - be - jâ - rə -

poŠ - te - âf - tâb - ka - nə - del - bi - qa - râ - rə

بُشو [باشِی] ابر باگو باران بباره می لی‌لی طاقت گرمی نداره

(برو به ابر بگو باران را ببارد لی لی من طاقت گرمی ندارد)

bo - Šu - ab - re - bâ - gu - ba - rân - be - bâ - rə -

mi - ley - li - tâ - qa - te - gar - mi - na - dâ - rə

### ۲۹۷. می یارِ بینُم

چه کار داری که بابایم گدایه (چه کار داری که پدرم گدا است)

Ĉe - kâr - dâ - ri - kə - bâ - bâ - yam - ge - dâ - yə

تو [دو] چشم نرگسی داده خدایه (چشم نرگسی را خدا داده است) [چشم زیبا و رنگی]

tu - ĈeŠ - me - nar - ge - si - dâ - də - xu - dâ - yə

نومام [نومَم] خانه دیوارِ بینُم (به خانه نیامدم که به دیوار نگاه کنم)

nu - mâm - xâ - nə - di - vâ - re - bay - nom

---

۱. منظور عقد دختر عمو و پسر عمو است که به عقیده پیشنیان: عقد آنان در آسمان بسته شده است.

بومام [بومَم] شِمی خانه می‌یار بینُم (به خانه شما آمدم تا یار خودم را ببینم)
bu - mâm - Še - mi - xâ - nə - mi - yâ - re - bay - nom

ن

**۲۹۸. ناله**

بر آرم نغمه از دل ناله ناله (نغمه می‌خوانم از درون دل)
bar - âram - naq - me - az - del - nâ - lə - nâ - lə -

زغم بر سر کُنُم مو هاله هاله (از غم ناله‌ها سر می‌دهم و موی خود را پریشان می‌کنم)
ze - qam - bar - sar - ko - nom - mu - hâ - lə - hâ - lə -

عزیزان ازمُن دیگر نپرسید (عزیزان از من دیگر پرسشی نکنید)
azi - zân - az - mon - di - gar - na - por - sid

می دل بشکسته حالش زاره‌زاره (دل من شکسته و حالش خراب است)
mi - del - beŠ - kes - tə - hâ - leŠ - zâ - rə - zâ - rə

**۲۹۹. (در CD خوانده شده) نامزدبازی**

۱. آی: نامزدبازَی خوبا زیر پلَم جا (آی نامزدبازی خوب است زیر مکان بوته‌های پَلهَم[1]
ây - nâm - zed - bâ - zay - xu - bâ - zi - re - pa - lam - jâ

۲. آی نامزدبازَی خوبا زیر تَلمبار[2] (آی نامزدبازی خوبه زیر تلمبار)
ây - nâm - zed - bâ - zay - xu - bâ - zire - ta - lam - bâr

۳. ای خدا ای اَمان حال ندارُم (ای خدا ای امان حال ندارم)
ay - xo - dâ - ay - amân - hâl - nad - rom

۴. آی وچان تی وَر بیَن وقت نِدارُم (آی بچه‌ها را پهلویت نگاه دار، وقتی ندارم)
ây - va - Ĉân - ti - var - bi - yan - va - qt - ne - dâ - rom

**۳۰۰. نَخستُم**

اگه یارم طلا بود نخستُم[3] (اگر یارم طلا باشد نمی‌خواهم)

---

۱. پلهَم یا آق قنی: ارتفاع تقریبی ساقه تا یک و نیم متر طول دارد. برگ آن پانزده سانتی‌متر. گل آن طبقی که ابتدا سفید و بعد بنفش رنگ می‌شود و به «لال دانه «معروف است. گویند: اگر بلبل این دانه را بخورد از آواز خواندن می‌افتد! پخته برگ آن در درمان کچلی به کار می‌رود. (پاینده لنگرودی: ۶۴۷).

۲. خانه‌های پوشالی برای پرورش کرم ابریشم

3 . na-xas- tom

عقیق و کهربا بود نخُستم (عقیق و کهربا باشد نمی‌خواهم)
عقیق و کهربا از مال تهرون (عقیق و کهربا مال تهران)
یک اندک بی‌وفا بود نخستُم (یک مقدار بی‌وفا باشد نمی‌خواهم)

**۳۰۱. نُماشته سر**

نُماشته[نَماشته] سر بُبادر، دَوستم (در هنگام غروب درِ خانه را بستم)

no - mâ - Šte - sar - bo - bâ - da - re - da - ves - tam

زِرَجی کو بنال ماهی به دریا (کبک در کوه می‌نالد و ماهی در دریا)

ze - ra - jay - ku - be - nâ - le - mâ - hi - bə - dar - yâ

باشو (بَشو) یار باگو بشه یار بگیره (برو یار را بگو برود و یار بگیرد)

bâ - Šu - yâ - re - bâ - gu - ba - Šə - yâ - re - ba - gi - rə

گل شفتالوهه شلوار بگیره (گل شفتالو[1] را شلوار بگیرد منظور: پارچه‌ای که نقشش از گل یا گل شفتالو باشد)

go - le - Šaf - tâ - lu - hə - Šal - vâr - ba - gi - rə

همشک شمی مارِ عزا بگیره (همیشه برای مادرت عزا بگیرد)

ha - me - Šak - Še - mi - mâ - re - azâ - ba - gi - rə

**۳۰۲. در CD خوانده شده (نمی‌دانم بگویم یا آی نگویَم) (غریبی)**

۱. گوتی: خدا، نمی‌دانم بگویم یا آی نگویَم ـ امان از آی غریبی
(گفت: نمی‌دانم بگویم یا نگویم ـ امان از غریبی)

gu - tay - xo - dâ - ne - mi - dâ - nam - be - gu - yam - yâ - ây - na - gu - yam - amân - az- qa - ri - bi

۲. غریبی بی‌وفا جا ن کرده آی پیرُم ـ همه جا در اسیری و رسوا نمانُم
(غریبی بی‌وفا، پیرم کرد ـ همه جا در اسیری و رسوا نشوم)

qa - ri - bi - bi - va - fâ - jân - kar - də - ây - pi - rom

ha - mə - jâ - dar - asi - ri - u - ros - vâ - na - mâ - nom

---

۱. شفتالو به زبان محلی به آن«شتال» می‌گویند با گل‌های بسیار زیبا و قشنگ که به فراوانی می‌روید به طوری که برگ‌های آن در میان پوشش گل‌ها کمتر دیده می‌شود.
فریده یوسفی در مورد واژه گل شفتالو درشرق مازندران نوشته است: روسری بزرگ گُل گُلی بود که زنان روی کلا یراق بر سر می‌انداختند(فریده یوسفی: ۱۵۸).

### ۳۰۳. [به نظر می‌رسد بخشی از آهنگ زرانگیز باشد]

**نمی‌گویی**

نمی‌گویی نمی‌خندی سبب چیست
میان من و تو قهر و غصب نیست
خدا قسمت نکرد تقصیر من نیست
مرا از چنگ نامردان درآری

### ۳۰۴. در CD خوانده شده (نهالِ سَبز کَردم)

۱. جون:نهالِ سَبز کَردم سَبز کَردم (جان ـ نهال درختی را سبز کردم)

jun - na - hâl - sa - bz - kar - dam - sa - bz - kar - dam

تی بغل بَخوتُم یه شبه هَندِ [دوباره] (دوباره در آغوش تو خوابیدم یا [یه شب دیگر]

ti - ba - qal - ba - xu - tam - yə - Ša - bə - ha - nde

۲. تی بغل بخوتَم مُن هکُردَم روز ـ (من درآغوش تو خوابیدم و روز شد)

ti - ba - qal - ba - xu - tam - mon - ha - kor - dam - ruz

کیجی ناجِی دلا می‌مانه افسوس (ای دختر بر دل من آرزو و افسوس می‌ماند)

ki - jay - nâ - jey - de - lâ - mi - mâ - nə - af - sus

۳. ای خدا ای اَمان لَمپای لوله[1] ـ ـ ـ قد بلبل بگوم باریکه بولَی

(ای خدا ای امام چراغ لوله ـ به اندازه بلبل می‌گویم کمر باریک)

ay - xo - dâ - ay - amân - lam - pâ - ye - lu - lə

qa - de - bol - bol - ba - gum - bâ - rik - bu - lay

## و

### ۳۰۵. وطن دوره (غریبی)

(چند بیت از ترانه مِر حالی نبونه در شماره ۲۷۰ در این شعر آورده شده)

وطن دوره وطن دوره دوریه نینُم (وطن دور است دوری وطن را نبینم)

va - tan - du - rə - va - tan - du - rə - du - ri - y ə - nay - nom

---

۱. چراغ لمپا: چراغ فتیله یا فیتیله‌ای، مانند گردسوز

سیاه کو پیش دَره ته روزه نینُم (سیاه کوه پیش روی من است روز تو را نبینم)

Si - yâ - ku - piŠ - da - rə - tə - ru - zə - nay - nom

سیاه کوهه سَر من گُل بکارُم (سر سیاه کوه من گل می‌کارم)

Si - yâ - ku - sar - mon - gol - be - kâ - rom

بهانه (وهانه) گل آنُم ته روز بینُم (به بهانه گل می‌آیم تا روز و روزگار تو را ببینم)

ba - hâ - nə - gol - ânom - tə - ru - ze - bay - nom

**۳۰۶. (در CD خوانده شده) وطن دورا و درازا (غریبی)**

(گوشواره: خدایا ای امان تا کی بنالُم)

تبرستان www.tabarestan.info

ـ گوت آی: وطن دورآ درازآی مُرکبُم لنگ (وطن دور و دراز و اسب یا خَرم لنگ است)

gut - ây - va - tan - dur - â - de - râ - zây - mor - ka - bom - la - ng

۲. گوت: بارکُم شیشه وهم صاب و کاسه (گفت: بار من شیشه و کاسه است)

gut - bâ - re - kom - Ši - Šə - u - ham - sab - u - kâ - sə

گوت بیا سر همسران مَنَم نکنید (گفت: بیایید افراد خانواده مرا منع نکنید یا در برابر افرادی که در حد و اندازه و مقام خودم هستند مرا سرزنش نکنید)

gut - bi - yâ - sar - ham - sa - rân - ma - nam - na - ko - nid

۳. گوت: نمی‌دانم که من [منع] کردن روزگار سَلی ـ خدایا ای امان تا کی بنالُم

(گفت: نمی دانم که منع کردن روزگار آسونه ـ خدایا تا کی ناله کنم)

gut - ne - mi - dâ - nom - kə - man - kar - da - ne - ru - ze - gâr - sa - li

xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

۵

**۳۰۷. (در CD خوانده شده)**

هالودارِ تی تی

(گوشواره: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم)

۱. گوتَی: هالودارِ تی تی کَلسه‌ای اَمی حیاطه (گفت: شکوفه درخت هلو ریخته در حیاط ما)

gu - tay - ha - lu - dâ - re - ti - ti - ka - lsə - ây - ami - ha - yâ - tə

۲. آی صد تَمَنّی دَنَم حیاط هینُم (صد تومان می‌دهم حیاط تو را می‌خرم)

ây - sad - ta - ma - ney - da - nom - ha - yâ - te - hi - nom

۳. گوت: دروازَی واز کانُم [هکُن] می یارِجانَی وینُم (دروازه را باز می‌کنم، یار عزیزم را می‌بینم)

gut - dar - vâ - zay - vâz - kâ - nom - mi - yâ - re - jâ - nay - vi - nom

۴.آی بُشو[باشِه] مارای بگودرِ وازکُن[ هکن] (برو مادرت را بگو درب را باز کن)

ây - bo - Šu - mâ - rây - ba - gu - da - re - vâz - kon

۵. بِزَر[ بزار] یار خودم ر تا ببینُم [بینُم] (بگذار تا یار خود را ببینم)

be - zar - yâ - re - xu - dam - re - tâ - ba - bi - nom

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۰۸. (در CD خوانده شده) هالی خانَی دارِی**[1]

(خدایا ای اَمان تا کی بنالُم)

۱. گوتَی: هالی خانَی[2] دارِی یا مار بَمُرد می‌بال نرسه ـ (گفت: خانه‌ای پر از شاخ و برگ داری، مادر مرده، دستم نمی‌رسد ـ)

gu - tay: hâ - lay - xâ - nay - dâ - ri - yâ - mâr - ba - mo - rd - mi - bâl - na - re - sə

بشو یارای بگو آدُم بَرِسه (برو یار را بگو آدم [واسطه] برساند)

bo - Šu - yâ - rây - ba - gu - âdom - ba - re - sə

۲. اگه آدُم نَرِس خود را بَرسه (اگه آدم نمی‌فرستد خود را برساند)

agə - âdom - na - res - xud - râ - ba - re - sə

۳. گوت: خدا آهیل زرد[3] بوبام، نیشتوم سرِدار (گفت: خدا پرنده آهیل زرد شدم بر سر درخت نشستم)

gut - xu - dâ - âhile - za - rd - bu - bâm - niŠ - tom - sa - re - dâr

۴. مرغک بی پر و بال هِسُم، نیشتُم سرِدار (مرغ بی پر و بال هستم، نشستم بر سر درخت)

mor - qa - ke - bi - pa - ru - bâl - he - som - niŠ - tom - sa - re - dâr

---

۱. آنچه مشخص است چند ترانه در هم ادغام شده‌اند. مخصوصاً بیت اول آنکه بررسی بیشتری را می‌طلبد.

۲. البته در این ترانه مطالب آن چنان واضح بیان نشده است. هال چند معنی دیگر هم دارد:

هال: زمین مرزبندی

هال: گاهی برای هموار کردن‌های زمین برای نشاء کردن به کار می‌رود.

هال: گاهی برای بریدن شاخه‌های درخت برای گاو گوسفند به کار می‌رود.

شاید در این ترانه منظور توجه دادن و خبر کردن موضوعی باشد.

۳. آهیل: پرندای است که بیشتر بر روی درخت انجیر می‌نشیند و از انجیر می‌خورد.

گوت: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم (گفت: خدایا تا کی بنالم)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amâ - n - tâ - key - be - nâ - lom

**۳۰۹. در CD خوانده شده (هَدن یه آب خوردن)**

گوشواره (پری جون)

کیجا جانی هَدن یه آب خوردن ـ پری جون (دختر یک آب برای خوردن بده، پری جون)

ki - jâ - jâ - nay - ha - dan - yə - âbə - xur - dan - pa - ri - jun

سَرِ و می‌بال بَنَه تا وقت مردن ـ پری جون (سرت را روی شانه من بگذار تا وقت مردن ـ پری جون)

Sa - ru - mi - bâl - ba - nə - tâ - va - qte - mor - dan - pa - ri - jun

سَرِ می‌بال بَنه خروس بُخانه ـ پری جون (سر و روی شانه من بگذار تا خروس بخواند پری جون)

Sa - ru - mi - bâl - ba - nə - xu - rus - bo - xâ - nə - pa - ri - jun

جوری رفتار کانَم تی مار ندانه ـ پری جون (به طریقی رفتار می‌کنم تا مادرت نداند پری جون)

Ju - ri - raf - târ - kâ - nom - ti - mâr - na - dâ - nə - pa - ri - jun

پَری، پَری پَری، پَریشی کانه پری جون ـ شیتا، د، دوماد رو، روبوسی کانه پری جون (پری، پری، پَرِش می‌کند پری جون ـ می‌رود تا داماد را روبوسی کند پری جون)

pa - ri - pa - ri - pa - ri - pa - ri - Ši - kâ - nə - pa - ri - jun

Ši - tâ - da - du - mâd - ru - ru - bu - si - kâ - nə - pa - ri - jun

**۳۱۰. هکانم لا لا**

طناب بینداز مرابَبَر به بالا (طناب را پایین بینداز مرا به بالا ببر)

te - nâb - bi - yan - dâz - ma - râ - ba - bor - bâ - lâ

سرسینه یار هکانم لا لا (بروم تا در کنار یار بخوابم)

Sa - re - si - nə - yâr - ha - kâ - nam - lâ - lâ

مُن از باغ نایاب گلی نچیدم (من از باغی که نایاب بود گلی را نچیدم)

mon - az - bâq - nâ - yâb - go - li - na - Ĉi - dam

به توفیق خدا می‌چینم حالا (به توفیق خدا حالا می‌چینم)

be - to - fiq - xo - dâ - mi - Ĉi - nam - hâ - lâ

تبرستان www.tabarestan.info

**۳۱۱. هواپیما**

هواپیما بومَ مو دَس بدَشتم (هواپیما آمد من دست نگاه داشتم)

ha - vâ - piy - mâ - bu - ma - mu - das - be - daŠ - tam

خَسی نامه هَدَم [هَدِ نُم] آدرس نداشتم (می‌خواستم نامه بدهم آدرس نداشتم)

xa - say - nâ - mə - ha - dam - âd - res - na - daŠ - tom

خَسم نامه هَدَم[ هَدِنمُم] با هشته پاکت (می‌خواستم هشت پاکت‌نامه بدهم)

xa - sam - nâ - mə - ha - dam - bâ - haŠ - tə - pâ - kat

هواپیما بَبُرِ دکان خلوت (هواپیما آن را به دکان خلوت ببرد)

ha - vâ - piy - mâ - ba - bu - re - do - kâ - ne - xal - vat

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۱۲. (در CD خوانده شده) هوارِ ابر بیتا (شماره یک) (غربتی)**

۱. گوتَی: هوارِ ابر بیتامی دلاِ غم، اَمان آی ـ (گفت: هوا را ابر گرفت دل مرا غم، امان)

gu - tay - ha - vâ - re - abr - bay - tâ - mi - de - lâ - qam - amân - ây

ترسی دارم بَباره بر سری آی مَن (ترس دارم بر سر من ببارد)

tar - sai - dâ - rom - ba - bâ - rə - bar - sa - ray - ây - man

۲. گوت: ترسی دارُم بباریا لا[1] بیایا ـ گوتی: میان لای بُمانم

(ترس دارم سیل بیاید و من میان سیل بمانم)

gut - tar - say - dâ - rom - be - bâ - re - yâ - lâ - bi - yâ - yâ

gu - tay - mi - yâ - ne - lây - bo - mâ - nom

۳. عزیز جان وای بر مَن ـ (عزیز جان وای بر من)

az - iz - jân - vây - bar - mon - vây - bar - man

آی رفیق از مُن جدا شد رفت و غربت (رفیق از من جدا شد و به شهر غریب رفت)

ây - re - fiq - az - man - jo - dâ - Šod - ra - ft - u - qor - bat

۴. گوت: توغربت آشنا شد وای بر مَن (گفت: در غربت انس گرفت و عادت کرد)

gut - tu - qor - bat - âŠe - nâ - Šod - vây - bar - man

گوت: خدایا ای اَمان تا کی بنالُم آی وای بر من (ای خدای تا کی ناله کنم وای بر من)

gut - xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom - be - nâ - lom - ây

---

۱. له یا لا: سیل همراه با گل و لای. در مورد سیل رودخانه نیز به کار می‌رود:
روخانه لا بُما (سیل آمد)

بخشی از این شعر هم در داستان نجما آورده شده است:

سر راهم دو تا شد وای بر من ـ رفیق از من جدا شد وای بر من

رفیق از مُن جدا شد رفت و غربت ـ به غربت آشنا شد وای بر مَن (پهلوان: ۱۳۱)

### ۳۱۳. هوارِ ابر بیته (شماره دو)

**(در CD با ریتم شاد و شش و هشت خوانده شد)**

[گوشواره: می‌جانی باز می‌جانی]

۱. آخ: هوا ره ابر بیته می‌دلِ غم ـ الهی مَنَم بمیرُم تو بمانی

(آی هوا را ابر گرفته ـ دل مراغم ـ الهی من بمیرم تو بمانی)

âx - ha - vâ - rə - abr - bay - tə - mi - de - le- qam

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

۲. تَرسَی دارم ببارن بر سر من ـ الهی مَنَم بمیرُم تو بمانی

(ترس دارم بر سر من ببارد ـ الهی من بمیرم تو بمانی)

tar - say - dâ - rom - be - bâ - ran - bar - sa - re - man

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

۳. ترسی دارم ببارن لَهَ [لا] بیایه ـ میان لَه بُمانُم وای بر من

(ترس دارم ببارد و سیل بیاید ـ در میان سیل بمانم وای برمن)

tar - sai - dâ - rom - be - bâ - ran - lā - bi - yâ - yə

mi - yâ - ne - lā - bo - mâ - nom - vây - bar - man

۴. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه شینی غمزه کانی باز می‌جانی

(جان من هستی، باز جان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی، بازجان من هستی

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

râ - Ši - ni - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۵. مَلمَل شلوار دکانی با زمی جانی ـ ـ امره محال نکانی باز می‌جانی (شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستیم را توجه نمی‌کنی)

mal - mal - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

۶. باز می‌جانه می آ می‌خدا ـ ـ ـ نامزد داریم دامن کوتا

www.tabarestan.info تبرستان

(آخ جان من خدا ـ نامزد داریم دامن کوتاه است)

bâz - mi - jâ - nə - mi- â - xo - dâ - nâm - zed - dâ - rim - dâ - man - ku - t â

**۳۱۴. (در CD خوانده شده) همساده کیجا**

آهنگ همساده کیجا یا همسایه کیجا، داری ریتم شش و هشت بودکه هم در خانه عروس و هم در خانه داماد خوانده می‌شد

۱. آی می همسایه کیجا بیه بشیم ـ خانه، بیه بشیم خانه (ای دختر همسایه بیه برویم خانه)

ây - mi - ham - sâ - yə - ki - jâ - bi - yə - bi - Šim - xâ - nə

۲. شهسوار قدم بزی بیه بشیم خانه، بیه بشیم خانه (در شهسوار قدم زدی بیا به خانه برویم)

Ša - se - vâ - re - qa - dam - ba - zay - bi - yə - bi - Šim - xâ - nə

۳. ماس گولی پَنجَی بَزَی[1] بیه بشیم خانه، بیه بشیم خانه (کوزه ماست را در دست گرفتی بیا به خانه برویم)

mâ - se - gu - lay - pan - jay - ba - zay - bi - yə - bi - Šim - xâ - nə

۴. پیشانی حصبی بزی بیه بشیم خانه، بیه بشیم خانه

pi - Šâ - ni - has - bay - ba - zay - bi - yə - bi - Šim - xâ - nə

(بر پیشانی خود بادکش زدی بیا به خانه برویم)

در زمان قدیم برای درمان سردرد از شاخ گاو استفاده می‌کردند، آن را بر روی وسط پیشانی قرار می‌دادند و مانند عمل کرد حجامت، از سوراخ نوک شاخ، هوای درون شاخ مکیده می‌شد که به دنبال آن اندکی از پوست پیشانی به درون شاخ کشیده می‌شد.

## ی

**۳۱۵. یار بگیتم**

(با گوشواره بَنیش مون تِره بنالُم)

پسری در یکی از بازارهای تنکابن قدیم، دختری آشنا یا هم محلی خود را می‌بیند و به شعر از اوصاف او با ریتمی سنگین «بنیش مون تره بنالُم» را می‌خواند:

آخ: یه دانی یار بگیتُم (آخ یک دانه یار گرفتم)

âx - yə - da - nay - yâr - ba - gi - tom

---

۱. ماسه گولی پنجه بَزَی ـ یعنی دو کوزه ماست را مخالف هم در یک دست گرفتی.



www.tabarestan.info تبرستان

ننه بَمرد چاروردی[1] تنبان (مادر مرده با شلوار چاروردی)

na - nə - ba - mo - rd - Câr - var - di - ton - bân

بنیش مون تره بنالُم (بنشین من برای تو ناله کنم)

ba - niŠ - mon - te - rə - be - nâ - lom

گوت: سردکان بنیشته (گفت: سر مغازه نشسته بود)

gut - sa - re - do - kân - ba - ni - Štə

مره بَده پیغام (به من پیغام داد)

ma - rə - ba - dā - pi - qâm

تبرستان www.tabarestan.info

بنیش مون تره بنالُم (بنشین من برای تو ناله کنم)

ba - niŠ - mon - te - rə - be - nâ - lom

الهی مون وَس ببوم، حرف کولامه (کلامه) (الهی من کلام حرف بشوم)

elâ - hi - mun - vas - ba - bum - har - fe - ku - lâ - mə

رُخا گل تی وَکی، مُن ریز ریحون (رخ تو چون گل شود و من ریحان ریز)

ro - xâ - gol - ti - va - ki - mon - ri - ze - ri - hun

دختر به گوینده شعر می‌نگرد و او را نشسته نزدیک کله چال[2] می‌بیند و فی‌البداهه در جواب او می‌خواند:

آخ یه دانه یار مُن بیده بام، زرده کله سر (یک دانه یار گرفتم در سرکله چال)

âx - yə - dâ - nə - yâr - bi - də - bâm - zar - də - ke - lə - sar

ابروشوم پیرهَن دکمه دله سر (پیراهن ابریشمی دکمه در سر دل او)

ab - ru - Šom - pir - han - dok - mə - de - lə - sar

بنیش مون تره بنالُم (بنشین من برایت بنالم)

ba - niŠ - mon - te - rə - be - nâ - lom

پسر در جواب می‌گوید:

بوشو یار بَگو تی سر می‌سر (برو به یار بگو سر تو در کنار سر من)

---

۱. چاروردی ـ نوعی پارچه دستباف و از جنس ابریشمی (پاینده: ۱۰۹ و ۶۶۱).
چاروردی نوعی پارچه که با چهاروَرد ساخته می‌شود. و چهاروَرد دستگاهی بود که چهار نخ از داخل آن عبور می‌کرد و به وسیله آن شلوار برای مردها یا تازه دامادها می‌بافتند.

۲. کله چال: اُجاق ـ در خانه‌های قدیمی تنکابن و اطراف از آن استفاده می‌شد یا محل ریختن هیزم و ذغال برای آتش کردن و پختن خوراک است.

bu - Šu - yâ - re - ba - gu - ti - sar - mi - sar

تازه یار بگیتُم می بال تی سر (تازه یار گرفتم دست من در سر تو)

tâ - zə - yâr - ba - gi - tom - mi - bâl - ti - sar

دختره می‌گوید:

تو باز می‌جان سوخان زَنی، سوخان بی (تو باز جان من سرزنش می‌کنی)

tu - bâz - mi - jâ - ne - su - xân - za - ni - su - xân - bi

خودمو دریا زنُم مانند کرجی (خودم را مانند قایق به دریا می‌زنم)

Xu - da - mu - dar - yâ - za - nom - mâ - na - nde - ka - ra - ji

پسر می‌گوید: تو باز می‌جانی باز می‌جانی (باز جان من هستی)

tu - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

www.tabarestan.info

### ۳۱۶. یار بیتم

(به ریتم امیری خوانده می‌شود)

یکی یار بیتم کی کلایه[1] (یک یار در کی کلایه گرفتم)

ye - yâr - bay - tam - ki - ke - lâ - yə

الهی مُن بَبوم وی شیر مایه[2] (الهی من مایه شیر او بشوم)

elâ - hi - mon - ba - bum - vi - Ši - re - mâ - yə

راست بال زَنوم می سرِ سایه (دست راست را در زیر سایه سر [زیرسر] قرار می‌دهم)

râs - te - bâl - za - num - mi - sa - re - sâ - yə

یِتَی بزرگ‌تر یا سر پرستش شونُم (به نزد یک فرد بزرگ یا به پرستشگاه یا به یک مکان مقدس می‌روم)[3]

ye - tay - bo - zo - rg - tar - yâ - sa - re - pa - ras - teŠ - Šu - nom

### ۳۱۷. (در CD خوانده شده) یه دسته تی‌تی (شماره یک)

گوشواره (پری جون)

۱. سَرِ کوی بُلند یه دسته تی‌تی ـ پری جون ـ لب دریا بَدیَم چادَر سفیدی ـ پری جون

---

۱. کی‌کلایه (کیکلایه املش): راه تمیجان ـ املش ـ کیا کلایه، آبادی منسوب به کیا (فرهنگ گیل و دیلم: ۷۴۱).

۲. مایه: موادی که با آن ماست یا پنیر درست می‌کنند. مایع برای ماست: از کمی ماست ترش شده استفاده می‌کنند. مایع برای پنیر: لایه شیر معده بره تازه متولد شده را می‌گیرند و آن را در شیر می‌ریزند که آن شیر تبدیل به پنیر می‌شود.

۳. یک مثال تنکابنی در رابطه با کسی که آن چنان حامی یا بزرگ‌تری ندارد چنین است:

اگه گته نداری باشِ گته دارِ کین بَنیش (اگر بزرگ‌تر نداری برو زیر درخت بزرگ بنشین)

(بالای کوه بلند یک دسته شکوفه پری جون ـ لب دریا چادر سفیدی را دیدم پری جون)
sa - re - ku - ye - ba - la - nd - yə - da - stə - ti - ti - pa - ri - jun
la - be - dar - yâ - ba - di - yam - Ĉâ - de - re - se - fi - di - pa - ri - jun
۲. جون خدا مَرو [مِنو] چادَر بَرسون پری جون ـ میون چادَرَی دارُم امیدی پری جون
(جان خدا مرا به چادر بَرسان ـ پری جون ـ در میان چادرها امیدی دارم پری جون)
Ju - ne - xo - dâ - ma - ru - Ĉâ - dar - ba - re - son - pa - ri - jun
mi - yu - ne - Ĉâ - da - ray - dâ - rom - ow - mi - di - pa - ri - jun
۳. پَری، پَری پَریشی کانه پری جون ـ شی تا، د، دوماد رو، روبوسی کانه پری جون
(پری، پری، پَرش می‌کند پری جون ـ می‌رود تا داماد را روبوسی کند پری جون)
pa - ri - pa - ri - pa - ri - pa - ri - Ši - kâ - nə - pa - ri - jun
Ši - tâ - da - du - mâd - ru - ru - bu - si - kâ - nə - pa - ri - jun

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۱۸. (در CD خوانده شده ریتمی دیگر نسبت به شماره ۳۱۷)**

**یه دسته تی تی (شماره دو)**

(گوشواره: گیسو افشانه کیجا می‌دلَکه وانه)
گوت: ـ سرکوی بلند یه دسته تی تی ـ مُنَم لب دریا بِدَم چادرِ سفیدی
(روی کوه بلند یه دسته شکوفه سفید ـ لب دریا چادر سفیدی را دیدم)
gut - sa - re - ku - ye - ba - la - nd - yə - das - tə - ti - ti
mo - nam - la - be - dar - yâ - be - dam - Ĉâ - de - re - se - fi - di
ـ گوت: خداوندا مِنا چادر برسان ـ به زیرِ چادرا دارُم امیدی
(گفت: خدایا مرا به چادر برسان ـ از میان چادرها امیدی دارم)
gut - xo - dâ - van - dâ - me - nâ - Ĉâ - der - be - re - sân
bə - zi - re - Ĉâ - de - râ - dâ - rom - ow - mi - di
ـ ماری یه دانه، گیسو افشانه کیجا، قدرِ مَره دانَه
یکی یک دانه مادر، دختر گیسو را افشان کرد، قدر مرا می‌داند)
mâ - ray - yə - dâ - nə - gi - su - af - Šâ - nə - ki - jâ
qad - re - ma - rə - dâ - nā

### ۳۱۹. یه دسه گل

یه دسه گل بچم حَندَق تکهِ (یک دسته گل کنار یک چاله‌ای چیدم)

yə - da - sə - gol - be - ĉem - han - da - qe - te - kə

یه گُلم گب بزه بگیت می‌تکه (یک گل هم حرف زد یک جای مرا گرفت. من ناراحت شدم، قلب و پهلوی مرا گرفت)[1]

yə - go - lam - gab - ba - zā - ba - git - mi - te - kə

می دله چه مونه نارنج برگه (دل من چی می‌ماند؟ مانند برگ نارنج)

mi - de - lə - ĉə - mu - nə - nâ - ran - je - bar - gə

مو چندی بخورُم سخن [سوخان] خَلقه (من چقدر سرزنش مردم یا حرف مردم را بشنوم)

mu - ĉan - di - ba - xu - rom - so - xa - ne - xal - qə

www.tabarestan.info تبرستان

### ۳۲۰. یه دل دارُم

یه دل دارُم که هِسه پاره‌پاره (یک دل دارم که پاره‌پاره است)

yə - del - dâ - rom - kə - he - sə - pâ - rə - pâ - rə -

مو دانُم درد مُن درمان نداره (من می‌دانم که دردم درمانی ندارد)

mu - dâ - nom - dar - de - mon - dar - mân - na - dâ - rə

طبیبان از می‌غم دیگر نپرسین (طلیبان از غم من دیگر هیچ پرسشی نکنید)

ta - bi - bân - az - mi - qam - di - gar - na - por - sin

می دل بشکسته حالش زاره زاره (دل من شکسته شده و حالش خراب است)

mi - del - beŠ - kes - tə - hâ - leŠ - zâ - rə - zâ - rə

---

۱. با توجه به شعر، به نظر می‌رسد گوینده شعر، یار را به گلی تشبیه کرده و برخورد سرد یار، او را ناراحت کرد. نظر دیگر اینکه: به جای «گُلم» واژه «کُلم» را عنوان می‌کنند که معنیٰ کلام را می‌دهد (یک کلمه حرف زدی که من ناراحت شدم)

## منابع


۱. پاینده لنگرودی، محمود، (۱۳۶۶). فرهنگ گیل و دیلم، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲. پهلوان، کیوان، (۱۳۸۸). موسیقی مازندران: چاپ اول، تهران: آرون
۳. خوچکو، الکساندر، (۱۳۵۴) سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی، انتشارات پیام.
۴. دانـای علمی، میترا، (۱۳۸۶). تاریخ تئاتر تنکابن (از سـال ۱۳۰۷ الی ۱۳۸۶) چاپ اول، تهران: انتشارات طاهر پرتو.
۵. رابینـو، ه. ل، (۱۳۵۷). ولایت دارالمرز ایران گیلان، ترجمه جعفر خمامی‌زاده، انتشـارات بنیاد فرهنگ ایران.
۶. فرهنگ فارسی، (۱۳۸۲). محمد معین، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات بهزاد
۷. لاهیجی، شمس‌الدین علی، (۱۳۵۲)، تاریخ خانی، به تصحیح و تحشیه، دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۸. مبشری، لطف‌الله، (۱۳۳۸). آهنگ‌های محلی گیلان، انتشارات هنرهای زیبای کشور.
۹. مشایخی، حبیب‌الله (۱۳۸۰). نگاهی همه سویه به تنکابن، چاپ اول، شماره ۲۳۳، سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر علمی.
۱۰. هومنـد، نصـرالله (۱۳۷۵). گ‌اهشماری باستانی مردم مازندران و گیلان، چـاپ اول، تهـران: ناشر مؤلف
۱۱. یوسـفی، فریده، (۱۳۸۰). فرهنگ و آداب و رسوم سواد کوه، چاپ نخسـت، ساری: انتشارات پژوهش‌های فرهنگی.


www.tabarestan.info تبرستان

**مقالات**


۱. تالش انساندوست، فرشته، فرحمند محمدرضا، (۱۳۸۲). نگرشی بر وضعیت پوشاک در گیلان، فرهنگ گیلان، ش ۱۹ و ۲۰: صفحات ۷ و ۱۰.

۲. دانای علمی، جهانگیر (۱۳۸۳). صادرات برنج از تنکابن به شوروی و چگونگی تحویل آن در زمان پهلوی اول، گیلان ما، صاحب امتیاز دکتر محمدعلی فائق، سال پنجم، پیاپی ۱۷، صفحات۱۱۳ الی ۱۱۶.

۳. شهاب کوملهای، (۱۳۹۲). تیرما سنیزه، ره آورد گیل،س دهم، ش ۹ و ۲۰ پیاپی ۳۲ و۳۳ صفحات:۸۹ الی ۹۲.

۴. ـــــــ (۱۳۹۰). زبان زرگری = لوتَرا (لوتؤ = لوتَرَه) رهآورد گیل، س یازدهم، شماره ۴ پیاپی ۴۴: صفحات ۶۱ الی ۶۳.

۵. مهدوی، مهدی، (۱۳۸۱) روایتی از داستان نجما، در گستره مازندران، دفتر دوم، نشر رسانش، صفحه ۱۳۴

۶. عسکری، نصرالله (۱۳۸۶). ضرب‌المثل‌های رایج در بین مردم رودبار الموت و رودبار شهرستان واقع در استان قزوین، نجوای فرهنگ، س دوم، ش پنجم و ششم، اداره کل پژوهش‌های رادیو: صفحات ۱۳۴و ۱۴۵.


www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

## لالایی‌ها

### ۳۲۱. الا لا لا بخوس (شماره یک)

الا لا لا بخوس، تی مار دنی یهَ تی مَشت چُشمک[1]، خابی دنی یهَ

elâ - lâ - lâ - ba - xus - ti - mâr - da - ni - yā

ti - maŠ - te - ĉoŠ - ma - ke - xâ - bay - da - ni - yā

(الا لا لا بخواب، مادرت نیست، درون چشمانت خواب نیست)

تی مشت چشمک، خابی بگیره، تی گهواره سر، طلا بگیره

ti - maŠ - te - ĉeŠ - ma - ke -xâ - bay - ba - gi - rə

ti - gah - vâ - rə - sa- re- ta- lâ - ba - gi - rə

(چشمان تو را خواب بگیرد سر گهواره تو را طلا بگیرد)

الا لا لا بخوس، می عزیز جان، گل لا لا بخوس، می عزیز جان

elâ - lâ - lâ - ba - xus - mi - az - iz - jân - go - le - lâ - lâ - ba - xus - mi - az - iz - jân

(الا لا لا بخواب عزیز من، گل لا لا بخواب عزیز من)

دو چشمان خمارِ، می عزیز جان، دو چشمان خاب دار، می عزیز جان

du - ĉoŠ - mân - xo - mâ - re - mi - az - iz - jân - du - ĉoŠ - mân - xâb - dâ - re - mi - az - iz - jân

---

۱. مَشت چُشمک : چشم کوچک و پف کرده

(دو چشمان خمار شد، ای عزیز من، دو چشمان خواب دارد، عزیز من)

الا، لا لا، تر گهواره دَبَستمته گهواره سر، طلا دبستم (الالا لا تو را گهواره بستم سر گهواره تو را طلا بستم)

elâ - lâ - lâ - te - re - gah - vâ - rə - da - bas - tam

تی گهواره سر، یه آب انگور ـ کجا پیدا کنم، مثه تو معقول (سر گهواره تو یک آب انگور، کجا مثل تو خوب پیدا کنم، در رابطه با این شعر باید نوشت که در بعضی از مکان‌ها به جای چشمان از واژه چمان çomân استفاده می‌نمایند)

ti - gah - vâ - rə - sar - yə - âbə - an - qur -

ko - jâ - piy - dâ - ko - nom - me - sə - tu - ma - qul -

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۲۲. (الالالا بخوس (شماره دو)**

نوعی دیگر از شعر الالالابخوس

الا لا لا بخوس تی مار دَنیه ـ تی گهواره سر طلا دنیه (بخواب که مادرت نیست ـ (سر گهواره تو طلا نیست)

elâ - lâ - lâ - ba - xus - ti - mâr - da - ni - yā

ti - ga - vâ - rə - sa - re - ta - lâ - da - ni - yə

الا لا لا بخوس تی مار دنیه (بخواب که مادرت نیست)

الا لا لا بخوس تی مار تا بیه (بخواب تا مادرت بیاید)

elâ - lâ - lâ - ba - xus - ti - mâr - tâ - bi - yə

الا لا لابخوس تی خاب دیر نبو (بخواب تا خوابت دیر نشود)

elâ - lâ - lâ - ba - xus - ti - xâb - dir - na - bu

تی گهواره سری بربند دنیه (در سر گهواره تو بند گهواره نیست) البته در بعضی از نقاط شهرستان تنکابن به جای بر بند، «بار بند» نیز می‌گویند

ti - gah - vâ - rə - sa - re - bar - ba - nd - da - ni - yə

گوته مار، مونه خاب نگیرنه (گفت: مادر مرا خواب نمی‌گیرد)

gutə - mâr - mu - nə - xâb - na - gir - nə

ته پستان دله شیر دنیه (در پستان تو شیر نیست)

tə - pes - tâ - ne - de - lə - Šir - da - ni - yə

گوته: مار یه ماره، مونه چی کار وَکته؟ (گفت: مادر، یک مادره، بر من چه اتفاقی افتاده؟)

gutə - mâr –yə –mâ- rə - mu - nə - Ĉi - va - ke - tə

مونه گرسنه شیشه بکته (بر من گرسنه شیشه افتاده، یعنی: نصیب من شیشه خالی بدون شیر شده است)

mu - nə - gu - ros - nə - Ši - Šə - ba - ke - tə

**۳۲۳. (در CD خوانده شده) الا لالا تی مار دنی یه (شماره سه)**

شعر ناقص است ولی ریتم آن در CD آورده شده است. شعر کامل در آهنگ شماره ۳۲۱ آورده شده است

ـ گوتَی: الا لا تی مارَی دَنی یهَ ـ ـ آی تی مشت چُشمکا، خوابی دَنی یهَ

(الا، لا لا ـ مادرت نیست ـ آی چشم تو را خواب نیست)

gu - tay - elâ - lâ - lâ - ti - mâ - ray - da - ni - yā

ây - ti - maŠ - te - ĈoŠ - ma - kâ - xâ - bay - da - ni - yā

ـ گوت: برای مست چُشمان می‌کشند آه عزیز جان (گفت برای مست چشمان می‌کشند آه عزیز جان)

gut - ba - râ - ye - mas - te - ĈoŠ - mân - mi - ka - Šan - âh - az - iz - jân

ـ ماشین وِروِر زنیا[1] سمت گلیجان[2] آی ـ گوت: جان وی میَنِی یکی نیشت یامی داداش جان

(ماشین صدا می‌کند سمت گلیجان ـ جان من درونش کی نشسته؟ برادر من)

mâ - Šin - ver - ver - za - ni - yâ - sa - mte - go - li - jân - ây

gut - jân - vi - mi - ya - ney - ki - ni - štə - yâ - mi - dâ - dâŠ - jân

ـ گوت: وی آی، وی دَسَی و آی چه دره کاغذ قلمدان (در دستش چی هست؟ کاغذِ قلمدان)

gut - vi - ây - vi - da - say - u - ây - Ĉi - da - rə - kâ - qa - ze - qa - lam - dân

ـ آی الهی تش بیره‌ای می‌سر نیویشت آی (آی الهی سرنوشت من آتش بگیره)

ây - elâ - hi - taš - bay - rə - ây - mi - sar - ni - viš - tây

ـ قلم در دس کاغُذ می‌نوشتم (قلم دردست، کاغذ می‌نوشتُم)

qa - lam - dar - da - se - k â - qoz - mi - ne - veš - tom

---

۱. وِروِر: زمان این شعر به زمانی برمی‌گردد که اتوبوسی در مناطق کوهستانی تا شهر تنکابن رفت و آمد می‌کردند ـ هنگامی که رانندهٔ اتوبوس را روشن می‌کرد ماشین سر و صدای خاصی را می‌داد که مراد آن صداست.

۲. گلیجان یکی از دهستان‌های تنکابن به مرکزیت سلیمان‌آباد

### ۳۲۴. سربازی

اِرِ بیما نیشتی تُو به دریا (اینجا بی ما نشستی تو به دریا)

ere - bi - mâ - ni - Šti - tu - bə - dar - yâ

توتِران شادِری خدا تی همره (تو به تهران داری می‌روی خدا به همرایت)

tu - te - rân - Šâ - da - ri - xo - dâ - ti - ham - rā

پادگان بگیتن منزل ما (پادگان گرفتن منزل ما)

pâd - gân - ba - gi - tan - man - ze - le - mâ

هَدن نامه تَصلای دل ما (برای تسکین دل ما نامه‌ای بفرست)

ha - dan - nâ - mə - ta - sal - lâ - ye - de - le - mâ

گوتِ غریبی شادری نکن دلالت (گفت: به مکان غریب داری می‌روی دلتنگی نکن)

gut - qa - ri - bi - Šâ - da - ri - na - kon - de - lâ - lat

وطن مال شما [ زادگاه فرد] موُ شُنم غربت (وطن مال شما من به غربت می‌روم)

va - tan - mâ - le - Šo - mâ - mu - Šu - nam - qor - bat

کِی وَنِ سر بُوشه دو سال خدمت (کی دو سال خدمت سر می‌رود. چه موقع تمام می‌شود

kay - va - ne - sar - bu - Šə - du - sâl - xed - mat

پشت ور غربت کُنم رو به ولایت (پشت به غربت کنم و رو به ولایت خود)

po - Št - var - qor - bat - ko - nom - ru - bə - va - lâ - yat

این شعر مربوط به زمانی است که پدرخانواده را به سربازی به تهران بردندومادر، درددل خویش را، برای کودک، با تکان دادن گهواره ،بازگو می کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

## منظومه‌ها

در این بخش از چند وقایع که به صورت شعر و آهنگ در بین مردم منطقه خوانده می‌شود بر اساس نامی که اشتهار دارند به ترتیب آورده شده است

### پ

(ریتم آن شبیه آهنگ ۳۲۶ است و مشخص است که شعر آن متأثر از آهنگ پهلوان فرامرز است)

### ۳۲۵. پهلوان علی

دربارهٔ شعر پهلوان علی روایت کرده‌اند:

پهلوانی به نام نظر علی اکراسری برای کشتی به منطقه قاسم‌آباد تنکابن[1] رفته بود. بعد از اینکه تمام حریفان را شکست داد، خواست که به «اکراسر[2]» برگردد. هنگامی که قصد عبور از رودخانه «گالش محله» را داشت ناگهان رودخانه آنجا طغیان کرد و او درآب

---

۱. قاسم‌آباد ـ روستایی، واقع در شرقی‌ترین قسمت گیلان و از توابع منطقه کلاچای شهرستان رودسر می‌باشد قاسم‌آباد، از دو بخش قاسم‌آباد علیا و قاسم‌آباد سفلی تشکیل می‌شود.
منظور گوینده ماجرا از قاسم‌آباد تنکابن، مربوط به زمانی است که قاسم‌آباد جزئی از منطقه تنکابن قدیم می‌شده است.
۲. اکراسَر ـ روستایی است از توابع بخش مرکزی شهرستان رامسر در استان مازندران، این روستا در دهستان جنت‌رودبار قرار دارد و بر اساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۰، جمعیت آن ۳۵۰ نفر ۸۰ خانوار) بوده است.

غرق و شعری برای او و از زبان او خوانده شد که ریتم و بعضی از اشعار آن شبیه آهنگ پهلوان فرامرز است

چه روزی موبابام خانه روانه (چه روزی من روانه شدم)

Ĉə - ru - zi - mu - bâ - bâm - xâ - nə - ra - vâ - nə

مو لَنت نَکُردم کورشیطانه (لعنت به شیطان نکردم)

mu - la - nat - na - kur - dom - ku - re - Šay - tâ - nə

مو با شام اکراسر قلین بکشُم (رفتم اکراسر قلیون بکشم)

mu - bâ - Šâm - ek - râ - sar - qel - yan - ba - ke - Šom

عزرائیل نیاشته نفس بکشُم (عزائیل نگذاشت نفس بکشم)

ez - râ - ēl - ni - yâŠ - tə - na - fas - ba - ke - Šom

نصف شب دکَته آن لات قیله (در نصف شب در آبرفت رودخانه صدایشیون بلند شد)

nes - fe - Šab - da - ke - tə - ân - lâ - te - qi - lə

آتش بگیته نظرعلی خیله (دودمان) (آتش به خاندان نظر علی افتاد)

âtaŠ - ba - gi - tə - na - zar - ali - xi - lə

بشینا بگونین می‌برار غلام (بروید به برادرم غلام بگویید)

ba - Ši - nâ - ba - gu - nin - mi - ba - râr - qo - lâm

مره یاد بیاره کلُچینگ کولام[1] (مرا در سرا کُلچینگ به یاد بیاورد)

me - rə - yâd - bi - yâ rə - kol - Ĉin - ge - ko - lâm

بشینا بگونین می‌خاخور گل بهار (بروید به خواهر گل بهار بگویید)

ba - Ši - nâ - ba - gu - nin - mi - xâ - xur - gol - ba - hâr

مره یاد بیاره امسال بهار (امسال بهار مرا به یاد بیاورد)

me - rə - yâd - bi - yâr - em - sâ - le - ba - hâr

بشینا بگونین می‌خاخور فیروزه (بروید به خواهر فیروزه بگویید)

ba - Ši - nâ - ba - gu - nin - mi - xâ - xur - fi - ru - zə

سوزن دست هیره کفن بدوزه[ بَدوجه] (سوزن دست بگیرد و کفن را بدوزد)

zu - zan - da - st - hay - rə - ka - fan - ba - du - zə

بشینا بگونین می‌نامزد صبورا (بروید به نامزدم صبورا بگویید)

---

۱. کولام یا کولوُم: سرا ـ آبادی (پاینده: ۷۳۸)

ba - Ši - nâ - ba - gu - nin - mi - nâm - zed - sa - bu - râ

یادگار بداره می‌سره کلاه (کلاه سر مرا به یادگار نگاه دارد)

yâd - gâr - be - dâ - rə - mi -sa - rə - ko - lâ

ای دادی بیدادَی بابا (ای داد و بیداد شد)

ay - dâ - day - bi - dâ - day - bâ - bâ

نظر علی جوانه ـ فریاد می‌ماما (نظر علی جوان است فریاد مادرم)

na - zar - ali - ja - vâ - nə - far - yâd - mi - mâ - mâ

**۳۲۶. (در CD خوانده شده) پهلوان فرامرز**

(نت از علی منتظری)

تبرستان www.tabarestan.info

شعر و آهنگ پهلوان فرامرز، یکی از سوت یا سورت‌های قابل بحث و بررسی در مازندران است که وقایع آن در زمان مشروطیت اتفاق افتاد. پهلوان فرامرز، یکی از پهلوانان به نام امیر اسعد (پسر سپهسالار تنکابنی) بود که دراوایل مشروطه به مردم پیوست که در وقایع خانیان یا خونیان کشته شد. پس از آن جسد پهلوان فرامرز را به سوی امامزاده عون ترز (عون تراز)[1] بردند و در سمت راست امامزاده دفن کردند که دراین کتاب فقط چند خط از آن شعرو نت آورده می‌شود؛ چون شعر و نت آن قبلاً نوشته شد (بررسی موسیقی در آیین مهر: ۱۹۷ الی ۲۲۴ و فرهنگ عامه مردم تنکابن، ۱۳۸۹: ۳۳۸ الی ۳۴۴)

ریتم آهنگ آن در CDآورده شده است

**شعر پهلوان فرامرز**

آی چه روزی مو بُبام خانه روانا (چه روزی من از خانه خارج شدم یا روانه شدم)

ây - čə - ru - zi - mu - bo - bâm - xâ - nə - ra - vâ - nâ

مولَنت نکردُم کوره شیطانا (من به کور شیطان لعنت نکردم).

mu - la - nat - na - kor - dom - ku - rə - ši - tâ - nâ

تفنگ وَرندل کشیدُم شانا (تفنگ ورندل را به شانه گرفتم)

to - fan - ge - va - ran - del - ke - ši - dom - sâ - nâ

خدافظ نکردُم هَمسادِگانا (از همسایگان خداحافظی نکردم)

---

۱ . عون ترز (tarz) یا عون تراز (terâz) یا ترُز (taroz) در منطقه سه هزار تنکابن، بالاتر از محل خانیان، یعنی در جنوب غربی آنجا قرار دارد.

xo - dâ - fez - na - kor - dom - ham - sâ - de - gâ - nâ

می مَه ما، کوکی کا می پیر دیوانا (مادر من پرنده کوکی و پدر من دیوانه)

mi - ma - mâ - ku - kay - kâ - mi - pi - yar - di - vâ - nâ

ای دادی بیدادی جوانم جوان (ای داد و بی‌داد، جوانم جوان)

ay - dâ - day - bi - dâ - day - jâ - vâ - num - ja - vân

گلولَی بُخاردُم مُلک خونیان (در ملک خانیان گلوله خوردم)

go - lu - lay - bo - xâr - dom - mol - ke - xu - ni - yân

خرابه خونیان ببه دوا (در خانیان خراب دعوا شد)

xa - râ - bə - xu - ni - yân - ba - ba - da - vâ

تفنگ وَرندل هَکُرده صدا (تفتگ ورندل صدا کرد)

to - fan - ge - va - ran - del - ha - kor - də - se - dâ

دود ورندل بکشیه هوا (دود ورندل به هوا کشیده شد)

du - de - va - ran - del - ba - ka - ši - yə - ha - vâ

گلولی هکرده می دل لوکا (گلوله دل من را سوراخ کرد)

go - lu - lay - ha - kor - də - mi - de - le - lu - kâ

خرابه خونیان چه شور و شین (در خانیان خراب گشته، چه شور و فغان است)

xa - râ - bə - xu - ni - yân - ĉə - šu - ru - šay - ne

ای خدا هیچ زاما این ویر نینه (خدایا هیچ دامادی، این اتفاق‌ها را نبیند)

ay - xo - dâ - hiĉ - zâ - mâ - in - vi - re - nay - nə

ای دادی بیدادی بِزهَ زَمین لَرز (ای داد بیداد زمین لرزه زد)

ay - dâ - day - bi - dâ - day - ba - za - za - min - la - rz

جوانی بمرده مشتی فرامرز (مشتی فرامرز در جوانی مرد)

ja - vâ - ni - ba - mor - də - ma - šti - fa - r â - ma - rz

www.tabarestan.info تبرستان

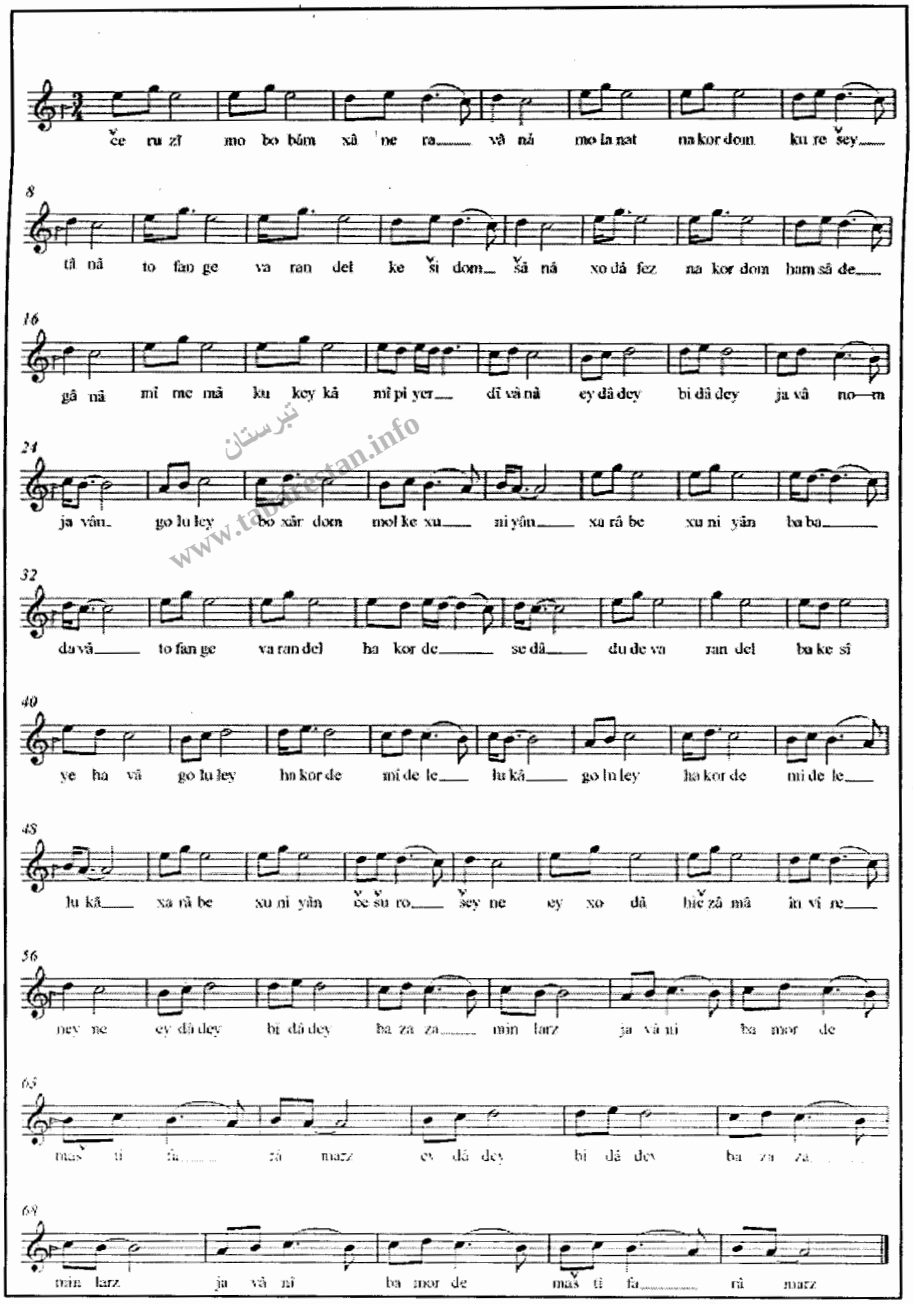


www.tabarestan.info تبرستان

ت

## ۳۲۷. (در CD خوانده شده)

### تالشی دَر به دَر

شخصی به نام سر گالش کمال علی خان، چندین گالش را به خدمت گرفته بود که برای او کار می‌کردند. نام گالش ها، رحیم و اسکندر و یحیی خان وفردی که دوشان زنی آن‌ها را به عهده داشت نامش مشتی خان بَرَر بود.

شخصی به نام مشتی عزیزالله، همراه با پسرش رحیم، روزی بدون آنکه گالش اسکندر متوجه شود، گوسفند او را به طریقی ربودندو پس از بریدن سر آن حیوان از گوشت آن شکمی از عزا درآوردند.

اسکندر یا صاحب آن گوسفند، به طریقی از آن موضوع اطلاع پیدا کرد و آن دزدی را به سر گالش کمال علی خان، خبر داد و خواستار احقاق حق خود شد.

ربایندگان گوسفند یعنی عزیزالله و پسرش رحیم در مقام انکار از عمل کرد خود برآمدند و برای سرپوش گذاشتن موضوع به نزد «خان برر» دوشان زن رفتند و نصفی از گوشت گوسفند را به عنوان رشوه به او دادند تا از آن‌ها حمایت کند. بعضی در رابطه با مقام «خان برر» گفته‌اند: وی مقام «سلاری» را که بالاتر از دوشان زنی بود، بر عهده داشت.

به هر روی دعوای بین اسکندر و عزیزالله ادامه پیدا کرد اما؛ عزیز الله به هیچ طریق زیر بار آن اتهام نمی رفت تا اینکه روزی فردی لال که صاحب هوش و فراست بود به منطقه آن‌ها آمد. اسکندر به نزد او رفت و موضوع را با وی در میان نهاد و از او تقاضای کمک فکری کرد. بر مبنای تقاضای اسکندر، آن لال نقشه‌ای طرح کرد و به کمک اسکندر، بیشتر کسانی که از موضوع اطلاع داشتند به همراه بزرگان ده در مکانی گرد آورد. او در آن نشست با ترفندی توانست مچ دزدان گوسفند را رو یابازنماید که بازتاب آن به صورت شعری آورده شده است.

البته در این شعر گاهی خوانندگان متفاوت از واژه گالش یا از واژه تالشی استفاده می‌کنند که منظور از تالشی نام فامیل فردی بود نه تالش‌های گیلان عزیز ما؛ در این شعر از حسین نامی هم نام برده می‌شود که او برادر زن کمال علی خان سرگالش بود. با توجه به این که این شعر از زبان گالش‌های منطقه، توسط شاعری نامعلوم سروده شده؛ ما آن

شعر را به همان گونه که بود نوشته‌ایم. اگرچه در بعضی از بیت‌ها ناهماهنگی یا افتادگی شعری دیده می‌شود ولی برای ثبت موضوع، و به علت اینکه بعضی از واژه‌ها قدیمی بود، صلاح دانستیم که از آن یادی کنیم.

شعر تالشی دَر به دَر ـ یا (جان دله یحیی خان)[1]

۱. ای تالشی در به دَ ر (دو بار) ـ تو بَتَر از جانوَر (ای تالشی که در به در و بدتر از جانور هستی)

ay - tâ - le - Ši - dar - bə - dar - tu - ba - tar - az - jâ - ne - var

۲. او روز بوشی رَچه سراز برای بُزِ کَل (آن روز رفتی بالای تپه برای بز نر[2])

ow - ruz - bu - Šay - ra - Čə - sar - az - ba - râ - ye - be - ze - kal

۳. نِدَ بوبام مُکَدَر،پَسی بومَی مالِ وَر (ندیدی ناراحت شدم دنبال بز یا گوسفند اهلی آمده بودی)

ne - da - bu - bâm - mo - ka - dar - pa - si - bu - may - mâ - le - var

۴. تی مالَنگَی لَشِ سَر،تی دَس بوشا تَشِ سَر (مکان گالشی تو بر روی مرده حیوان بود دست تو رفت بر روی آتش) همچنین به جای «لَش سر» از «کَش سَر» هم گفته شده که معنی آن بدین گونه می‌شود: مکان گالشی تو در انتهای مسیر بود[3] البته در معنای اول طنزی تلخ در خود نهفته دارد

ti - mâ - len - gay - la - Še - sar - ti - das - bu - Šâ - taŠ - sar

۵. مُلک نمودیم دل جگر ـ نهار بَزی مال سَر[4] (برای نهار جگر کباب کردی و آن را مالک شدیم) با طعنه به مخاطب خود صحبت می‌کند

mo - lk - no - mu - dim - de - le - je - gar - na - hâr - ba - zay - mâ - le - sar

۶. ای تالشی در به دَر ـ تو بَتَر از جانوَر (ای تالشی که دربه در و بدتر از جانور هستی)

ay - tâ - le - Ši - dar - bə - dar - tu - ba - tar - az - jâ - ne - var

۷. کُل شاعر ایران ـ اصلِ بزرگ‌ترِ بیر (از میان تمام شاعران ایران آنکه بالاتر است را بیاور)

---

۱. این شعر را قبلاً در فرهنگ مردم تنکابن نوشته بودم؛ اما این آهنگ اندکی اختلاف با آن شعر دارد.

۲. البته واژه بزنر دو معنی دارد: یک مورد برای بز نر شکاری در مناطق کوهستانی ـ معنی دوم برای بز نری که جلودار گله است.

۳. مالنگی کش سر: مالنگاه: مکانی است که چوپان‌ها شب هنگام برای استراحت به آنجا می‌روند.
کش سَر: مکانی از چند طرف به طور طبیعی محصور شده باشد.

۴. مال سَریا مالنگ سَر: معنی دیگر، مکانی موقتی برای استراحت چوپانان در کوهستان، البته مکان موقتی که در هنگام کوچ اقامت می‌کنند.

ko - le - Šâ - ere - irân - as - le - bo - zo - rg - ta - re - be - yer

۸.رحیمَی نخوره خیر ـ عزیزالله رِبَگوم شعر (رحیمی خیر نخورد، برای عزیزالله شعر می گویم)

ra - hi - may - na - xu - rə - xa - yr - az - iz - ol - lâ - re - ba - gum - Šer

۹. ای تالشی در به دَر ـ تو بَتَر از جانوَر (ای تالشی که در به در و بدتر از جانور هستی)

ay - tâ - le - Ši - dar - bə - dar - tu - ba - tar - az - jâ - ne - var

۱۰. ای دَر به دَرِ تالش ـ ای خون جِیگَرِ تالش (ای در به در تالش ای خون به جگر تالش)

ay - dar - bə - dar - tâ - leŠ - ay - xun - ji - ga - re - tâ - leŠ

۱۱. گوشت بَنَی به سَر آتش [سَرِتَش] تی دُندان کانه خارِش (گوشت بر سر آتش گذاشتی، دندان تو خارش می‌کند)

guŠ - te - ba - nay - bə - sa - re - âtaŠ [ sare-taŠ ]-ti - don - dân - kâ - nə - xâ - reŠ

۱۲. زَبان دَری یه آلِش ـ دُمبه هِسه تی بالِش (زبان داری به اندازه نیم متر، دمبه گوسفند بالش تو است)

za - bân - da - ri - yə - âleŠ - dom - bə - he - sə - ti - bâ - leŠ

۱۳. تو وَس بَبی سگِ گو ـ همه بَسو تَن دَس تو (تو باید می‌شدی مدفوع سگ، همه از دست تو سوختن)

tu - vas - ba - bi - sa - ge - gu - ha - mə - ba - su - tan - da - se--tu

۱۴. ای تالشی در به دَر ـ تو بَتَر از جانوَر (ای تالشی که در به در و بدتر از جانور هستی)

ay - tâ - le - Ši - dar - bə - dar - tu - ba - tar - az - jâ - ne - var

۱۵. بَگوت بومَهَ اسکندر ـ نیاورین برابر (گفت اسکندر آمد روبه‌رو نیاورین)

ba - gut - bu - mā - es - kan - dar - ni - yâ - va - rin - brâ - bar

۱۶. اون می‌شه شور ومحشر ـ اون پسرِ پیر صفر (که آشوب به پا می‌شود آن پسر پیر صفر)

own - mi - Šə - Šu - re - mah - Šar - own - pe - sa - re - pir - sa - far

۱۷. بیاورین برابر نداره خوبه خطر حسین زَنه یه لمبَر[1] (برای روبه‌رو شدن بیاورین خطر نداره حسین یک قسمت گوشت را گرفته)

bi - yâ - va - rin - ba - râ - bar - na - dâ - rə - xu - bə - xa - tar

- ho - se - yn - za - nə - yə - lam - bar

۱۸. دَن برای خالو پَسَر (آن را به پسر دایی می‌دهد)

---

۱. لَمبر: یک تکه بزرگ از چیزی مانند گوشت و غیره ـ معنی قسمت ـ و همچنین انتهای لباس کت یا پالتو یا ژاکت و را لمبر می‌گویند ـ گاهی شخصی که از موضوع یا جریانی ناراحت شده باشد می‌گویند: «به لمبر فلانی برخورده است



تبرستان www.tabarestan.info

dan - ba - râ - ye - xâ - lu - pe - sar

۱۹. ای تالشی در به دَر ـ تو بَتَر از جانوَر (ای تالشی که در به در و بدتر از جانور هستی)

ay - tâ - le - Ši - dar - bə - dar - tu - ba - tar - az - jâ - ne - var

۲۰. ای دَر به دَرِ تالش ای خون جِگَرِ تالش (ای در به در تالش‌ای خون به جگر تالش)

ay - dar - bə - dar - tâ - leŠ - ay - xun - je - ga - re - tâ - leŠ

۲۱. ای بی‌پدر تالش (ای تالش بی‌پدر)

ay - bi - pe - da - re - tâ - leŠ

۲۲. گوشت بَنَی به سر تَش ـ تی دُندان کانه خارِش (گوشت بر سر آتش گذاشتی، دندان تو خارش می‌کند)

guŠ - te - ba - nay - bə - sa - re - taŠ - ti - don - dân - kâ – nə -xâ - reŠ

تبرستان www.tabarestan.info

۲۳. زبان دَری یه آلِش ـ دُمبه هِسه تی بالِش (بالِش (زبان داری به اندازه نیم متر، دُمبه گوسفند بالش تواست)

za - bân - da - ri - yə - âlaŠ - dom - bə - he - sə - ti - bâ - leŠ

۲۴. تو وَس بَبی سگِ گو ـ همه بَسوتَن دَس تو (تو باید می‌شدی مدفوع سگ، همه از دست تو سوختن)

tu - vas - ba - bi - sa - ge - gu - ha - mə - ba - su - tan - da - se - tu

۲۵. ای تالشی در به دَر ـ تو بَتَر از جانوَر (ای تالشی که در به در و بدتر از جانور هستی)

ay - tâ - le - Ši - dar - bə - dar - tu - ba - tar - az - jâ - ne - var

۲۶. علی خانِ مار بهاران ـ مُقُربوما اگرچال (مادر علی خان، بهاران اعتراف کرده ـ نظر دیگر: مادر علی خان در فصل بهار اعتراف کرد)

ali - xâ - ne - mâr - bâh - rân - mo - qor - bu - mâ - agar - Câl

۲۷. حضور شِری پاکار[1] بُزِ خاش دُندان خِلال (در حضور معاون ارباب ـ استخوان بز برای خلال کردن دندان)

ho - zur - Še - ri - pâ - kâr - bo - ze - xâŠ - don - dân - xe - lâl

۲۸. کُووه بز جوش‌ها کُنه استسفار [استنطاق]حسن هاکُنیم دَوَت (از برای بز کبود رنگ کوچک و زرنگ و شیطان سؤال و جواب می‌کند از حسن دعوت کنیم)

---

۱. پاکار: نماینده ارباب ـ به شخصی اطلاق می‌شد که در قدیم مطالب و پیام مالک و کدخدا را به مردم اطلاع می‌داد. یا به کسی گفته می‌شد که در عروسی‌ها برای دعوت جشن عروسی، پیام عروسی را به افراد مورد نظر می‌رساند. همانند امروز که کارت عروسی پخش می‌کنند، چنین کاری درآن زمان به عهده او بود که موضوع را شفاهی بیان می‌کرد.

ku - ve - bo - ze - ju - Še - hâ - ko - nə - es - tes - fâr -
ha - sa - ne - hâ - ko - nim - da - vat

۲۹. مال بُخارین پنجاه سَر (بز را می‌خورین پنجاه تا)

mâ - le - bo - xâ - rin - pan - jâ - sar

۳۰. کُل شاعر ایران اصل بزرگ تر بیر (از میان تمام شاعران ایران آنکه بالاتر است را بیاور)

ko - le - Šâ - ere - irân - as - le - bo - zo - rg - ta - re - be - yer

۳۱. رحیمَی نخوره خیر[1] ـ عزیزالله رِ بَگوم شعر (رحیمی خیر نخوری، برای عزیزالله شعر می‌گویم)

ra - hi - may - na - xu - re - xa - yr - az - iz - ol - l â - re - ba - gum - Šer

۳۲. ای تالشی در به دَر ـ تو بَتَر از جانوَر (ای تالشی که در به در و بدتر از جانور هستی)

ay - tâ - le - Ši - dar - bə - dar - tu - ba - tar - az - jâ - ne - var

۳۳. بگوت جان دله یحیی خان (دوبار) تو بَی سوارِ مادیان (گفت: جان دلم یحیی خان تو بر مادیان سوار بودی)

ba - gut - Jâ - ne - de - le - yah - yâ - xân - tu - bay - sa - vâ - re - m â - di - yân

۳۴. جان دله یحیی خان ترِ خدا بَرَس حیوان (تو رو خدا از حیوان مواظبت کن)

Jâ - ne - de - le - yah - yâ - xân - te - re - xo - dâ - ba - ras - hey - vân

۳۵. جان دله یحیی خان بُزِ بَرَسیَی قبرستان (جان دلم یحیی خان ـ بز را به قبرستان رساندی)

Jâ - ne - de - le - yah - yâ - xân - boz - ba - ra - si - yay - qa - br - es - tân

۳۶. جان دل یحیی بی تقصیر بی گناه بی (جانه دل یحیی تو بودی بی تقصیر و بی گناه بودی)

Jâ - ne - de - le - yah - yâ - bi - bi - taq - si - re - bi - go - nâ - bi

۳۷. بی مُلک و بی پناه بی ـ تو از حیوان جدا بی (بی جا و بی مکان بودی، تو از حیوان جدا بودی)

bi - mo - lk - u - bi - pa - nâ - bi - tu - az - hey - vân - jo - dâ -bi

۳۸. قاتل حیوان بَبی (قاتل حیوان شدی)

qa - te - le - hey - vân - ba - bi

۳۹. مرحبا می یحیی خان ـ بُزِ بَرَسیَی قبرستان (مرحبا ای یحیی خان بز رسید به قبرستان)

mar - ha - bâ - mi - yah - yâ - xân - boz - ba - ra - si - yay - qab - res - tân

---

۱. نخوری خیر: یک نوع نفرین

۴۰. اون روز بَشَبی گیلان (دو بار) ـ ـ بَشَی پیشِ پسر علی خان (آن روز رفتی گیلان به نزد پسر علی خان)

own - ruz - ba - Ša - bay - gi - lân - ba - Šay - piŠ - pe - sa - re - ali - xân

۴۱. وَکِتی بُزِ سَرچِپان ـ شبان دَری تی سامان (بز گالش شدی ودرهٔ شعبان سامان تو شد)

va - ka - ti - be - ze - sar - Ĉe - pân - Še - bân - da - ray - ti - sâ - mân

۴۲. درِ هکُردی پیمان ـ دال دَوَته قوچ مهمان (قرار دادی بستی عقاب دعوت است و قوچ مهمان)

da - rə - ha - kor - di - pey - mân - dâl - da - va - tə - quĈ - meh - mân

۴۳. کُووه بُزِکانی نشان ـ ـ کَلِ بُزپوس تی هپان[1] [هوان] (بز کبود رنگ کوچک و زرنگ و شیطان را نشان می‌کنی و از پوست کل بز به عنوان کیسه استفاده می‌کنی)

ku - ve - bo - ze - kâ - ni - no - Šân - ka - le - bo - ze - pus - ti - ha - vân (ha - pân)

۴۴. جان دله یحیی خان ـ بُزِ بَرَسییَی قبرستان (دو بار) (مرحبا ای یحیی خان بز رسید به قبرستان)

Jâ - ne - de - le - yah - yâ - xân - boz - ba - ra - si - yay - qab - res - tân

۴۵. اَمره بَدی خطا بَدِی یحیی خان ـ بَمُردبُز جا بَدَی یحیی خان (ما را دیدی اشتباه دیدی [کردی] یحیی خان، بز کشته شده را جا دادی یحیی خان)

am - ere - ba - di - xa - tâ - ba - di - yah - yâ - xân

ba - mor - de - bo - ze - jâ - ba - day - yah - yâ - xân

۴۶. نِدَشته بون عقلِ ـ چاه هدی یحیی خان (عقلی را که نداشتی را در چاه گذاشتی)

na - daŠ - tə - bu - ne - aq - le - Ĉâ - ha - day - yah - yâ - xân

۴۷. دَشته بون عقل جا بَدَی یحیی خان (عقلی که داشتی کنار گذاشتی)

daŠ - tə - bu - ne - aq - le - Jâ - ba - day - yah - yâ - xân

۴۸. خُشتره مَرِ عزا بِدی یحیی خان ـ (خودت و مرا عزا دادی)

xoŠ - te - rə - ma - re - azâ - ba - day - yah - yâ - xân

۴۹. جان دله یحیی خان ـ بُزِ بَرَسییَی قبرستان (دو بار) (مرحبا ای یحیی خان بز رسید به قبرستان)

---

۱. هپان: در قدیم به عنوان کیسه آرد یا برنج، روغن، پنیر استفاده می‌شد و کوه بز یا بُز کبودرنگ، به صورت kuo هم گفته می‌شود ـ خاکستری متمایل به آبی، البته کبود گوسفند، خاکستری کامل می‌باشد.

Jâ - ne - de - le - yah - yâ - xân - boz - ba - ra - si - yay - qab - res - tân

۵۰. علی باشامه هاله تاش (دو بار) ـ علی دِ نَوَس بَبو واش (علی رفت شاخه‌های درخت را بتراشد[برای گاو و گوسفند] ولی خوب نتوانست این کار را انجام دهد و حاصل کارش مانند یک بسته کوچک علف شد، (علی نمی‌بایست بشود واش [نوعی علف هرز])

ali - bâ - Šâ - mə - hâ - lə - tâŠ - ali - de - na - vas - ba - bu - vâŠ

۵۱. گِل وگردنه جار راش ـ ویشتر مَرجو کمتر ماش (گل را برمی‌گرداند در اون بالایی که درخت راش است ـ بیشتر عدس است کمتر ماش)

ge - le - va - gar - da - nə - jâr - râŠ - viŠ - tar - mar - ju - kam - tar - mâŠ

۵۲. مِر دبیسین بُز خاش ـ شمی مِلی بوما فراش (به من استخوان بز دادند، سگ ماده شما برای جفت‌گیری آمد)

me - re - da - bi - si - yan - bo - ze - xâŠ - Še - mi - me - li - bu - mâ - fa - râŠ

۵۳. مِلی دبیسن قَزلباش ـ علی خاره شِمی خاش[1] (سگ ماده رابستن، علی استخوان شما را می‌خورد)

me - li - da - bi - san - qe - zel - bâŠ - ali - xâ - re - Še - mi - xâŠ

۵۴. علیِ نَدین مارِ فاش (فحش مادر به علی ندهید)

ali - na - din - mâ - re - fâŠ

۵۵. ای تالشی دربه دَرتوبَتَر از جانوَر (ای تالشی که در به در و بدتر از جانور هستی)

ay - tâ - le - Ši - dar - bə - dar-tu - ba - tar - az - jâ - ne - var

### ۳۲۸. تو ای خانم سکینه (توای خانم یکیه)

(ریتم شبیه آهنگ ۳۳۲ [صبورا] می‌باشد که در CD آورده شده است)

۱. تو ای خانم سکینه بَنیش وَی همه بَینَن

(تو ای خانم سکینه ـ بنشین او را همه ببینند)

tu - ay - xâ - nom - se - ki - nə - ba - niŠ - vi - ha - mə - bay - nan

۲. تی خاخور قاصدی مَشت حسینه ـ بَنیش وی همه بَینَن

---

۱. در شعر واژه دیگر یا فحشی به کار برده شده است، بنابراین چون واژه خاش، آهنگ صدایی شبیه به آن را داشت، آورده شد.)



www.tabarestan.info تبرستان

(قاصد خواهر تو مشهدی حسین است ـ بنشین همه او را ببینند)

ti - xâ - xur - qâ - se - di - maŠ - te - ho - sey - nə

- ba - niŠ - vi - ha - mə - bay - nan

۳. گمان کردی که مردم تِر نِینه بَنیش وَی همه بَینَن

(تو گمان کردی که مردم تو را نبیینند ـ ـ بنشین او را همه ببینند)

go - mân - ka - rdi - kə - mar - dom - te - re - ney - nə -

ba - niŠ - vi - ha - mə - bay - nan

۴. دو چُشم مِر هَدی جانه خدا، بو مِثه عینه، بَنیش وَی همه بَینَن

(ای خدا جان دو چشم مرا خیلی بینا بده ـ بنشین او را همه ببینند)

du - Ĉo - Šm - me - re - ha - di - jâ - nə - xo - dâ - bu - me - sə - ay - nə

ba - niŠ - vi - ha - mə - bay - nin

۵. می دِلَی دریای ناسوجه[موجه] مانه ـ بِدَر اون تره بُمانه (دو بار)

(دل من مانند دریای ناسوج می‌ماند (یا موج دریا می‌ماند) ـ نگاه دار برایت بماند)

mi - de - lay - dar - yâ - ye - nâ - su - jə - mâ - nə

- be - dar - own - te - rə - bo - mâ - nə

۶. یه کلَمَی حرف بَزی می‌پیر مارِ ـ بِدَر اون تِر بُمانه

(یک کلمه حرف زدی به پدر و مادرم ـ نگاه دار برایت بماند)

yə - ka - le - may - ha - rf - ba - zay - mi - pey - re - mâ - re -

be - dar - own - te - re - bo - mâ - nə

۷. گوتی: کیجا باروتِ مانه ـ بِدَر اون تِر بُمانه

(گفت: دختر مانند باروت می‌مانه ـ نگاه دار برایت بماند)

gu - tay - ki - jâ - bâ - ru - te - mânə - be - dar - own - te - re - bo - mâ - nə

۸. موای خانُم یکیه می دردَم خَ خَلی یه (من ای خانم یکی [خانم یگانه] ـ درد من خیلی است)

mu - ay - xâ - nom - ye - ki - yə - mi - dar - dam - xa - xa - li - yā

۹. محمد یارِ گل بابا علی یه می‌دَردَم خَ خَلی یهَ (محمد یاور گل بابا علی است درد من خیلی است)

ma - ham - mad - yâ - re - gol - bâ - bâ - ali - yə

- mi - dar - dam - xa - xa - li - yā

۱۰. بشییم آبدنگ[1] سَر بنگتیم سَلی یهَ ـ می‌دَرَدم خَ خَلی یهَ (رفتم در بالای آبدنگ تور ماهی را انداختم ـ ـ درد من خیلی است)

ba - Ši - yam - âb - dan - ge - sar - ban - ga - tim - sa - li - yā

- mi - dar - dam - xa - xa - li - yā

۱۱. تی خاخور وسطی گاهی مَهی یهَ ـ می دَردَم خَ خَلی یهَ (خواهر وسطی تو گاهی ماهی است ـ درد من خیلی است. به خواهر او طعنه می‌زند)

ti - xâ - xur - va - sa - ti - gâ - hi - ma - hi - yā -

mi - dar - dam - xa - xa - li - yā

۱۲. تی بَراری کودنه امِر خلی یهَ ـ می‌دَردَم خَ خَلی یه

(برادرت خیلی من را کتک می‌زند ـ درد من خیلی است)

ti - ba - ra - ray - ku - da - nə - ame - re - xa - li - yā -

mi - dar - dam - xa - xa - li - yā

۱۳. مون ای خانم یکی یه می ـ دَردَم خَ خَلی یهَ (دو بار)

(من ای خانم یکی[ خانم یگانه] ـ درد من خیلی است)

mun - ay - xâ - nom - ye - ki - yə - mi - dar - dam - xa - xa - li - yā

۱۴. منَی مُردَم مراصُب بَکُن عزا ـ می‌دل وِرتو هَکُن شاد (دو بار)

(من مُردَم برای من صبح عزاداری کن ـ کنار دل من تو شادی کن. در کنار من شادی کن)

mo - nay - mor - dam - ma - râ - sob - ba - con - azâ

mi - del - ver - tu - ha - kon - sâd

۱۵. تو احوالی بَاشا تا مرزن آباد ـ می دل وِرتو هَکُن شاد (شرح حال تو تا شهر مرزن‌آباد[2] رفت، کنار دل من تو شادی کن)

tu - ah - vâ - lay - bâ - Šâ - tâ - mar - zan - âbâd

mi - del - ver - tu - ha - kon - sâd

۱۶. دلم می‌خاد بَبوم عیدَم یه داماد ـ می دل وِر تو هَکُن شاد

(دل من می‌خواهد که در عید داماد بشوم ـ در کنار من تو شادی کن)

de - lam - mi - xâd - ba - bum - ay - dam - yə - dâ - mâd -

---

۱. در قدیم برای کوبیدن جو و تبدیل آن به برنج از آبدنگ استفاده می‌شد. یا کارخانه برنج‌کوبی آبی قدیم که با توربین آبی کار می کرد.

۲. شهر مابین چالوس و کرج در جاده کندوان



www.tabarestan.info تبرستان

mi - del - ver - tu - ha - kon - Šâd

۱۷. همه گونَن وچه هکُرده بیداد ـ می دل و ر تو هَکُن شاد

(همه می‌گویند که بچه جفا کرده ـ کنار دل من تو شادی کن)

ha - mə - gu - nan - va - Ĉə - ha - kor - də - bi - dâd -

mi - del - ver - tu - ha - kon - Šâd

۱۸. مون ای خانُم یکیه ـ می‌دَردَم خَ خَلی یه

(من ای خانم یکی [ خانم یگانه] ـ درد من خیلی است)

mun - ay - xâ - nom - ye - ki - yə - mi - dar - dam - xa - xa - li - yā

۱۹. مون ای خانُم کیجا با ـ می‌غم ته خیر خا با ـ تی ماری بی‌وفا با

(که ای خانم دختر بود ـ غم من خیر خواه تو بود[غمت را می خورم ] ـ مادر تو بی‌وفا بود)

www.tabarestan.info تبرستان

mun - ay - xâ - nom - ki - jâ - b â- mi - qam - tə - xa - yr - xâ - b â

ti - mâ - ray - bi - va - fâ - b â

در این شعر از مکان بالا بند و موارد دیگر هم یاد می‌شود. چون قصد ما دانستن ریتم آن آهنگ و بخشی از شعر بود آن قسمت حذف شد

ج

**۳۲۹. چندی کیجا**

(ریتم آهنگ در CD آورده شده است)

۱. چندی کیجا وَنه بزنین این سال و اون سال ـ ای بی‌وفا یار (دو بار)

(ای دختر چقدر این سال و آن سال می‌کنی [امسال و سال دیگر] ـ ای بی‌وفا [بَفا]یار)

Ĉan - di - ki - jâ - va - nə - ba - za - nin - in - sâl - u - own - sâl

ay - bi - va - fâ - yâr

۲. خوش بام وقتی که با تو هَکردُم حال ـ مو هَکردُم حال

(خوش بودم وقتی با تو بودم ـ خوشحال بودم)

xuŠ - bâm - vaq - ti - kə - bâ - tu - ha - kor - dom - hâl

mu - ha - kor - dom - hâl

۳. مره پیشکش هَکُردی، وی دو وارنگِ کال ـ ای بی‌وفا یار

(به من هدیه دادی دو بادرنگ[1] نارسیده را، ای بی‌وفا یار)

mrə - piŠ - keŠ - ha - kor - di - vi - du - vâ - ran - ge - kâl

ay - bi - va - fâ - yâr

۴. بگوتی بُخاری وَچهَ جان، تِره بَبوی حلال ـ تِره ببوی حلال

(گفتی بخور ای بچه جان به تو حلال باشد)

ba - gu - ti - bo - xâ - ri - va - Ĉā - jân - te - rə - ba - buy - ha - lâl

- te - rə - ba - buy - ha - lâl

۵. حَلا تو فکر رفتنی، آخ مُن هکُردی اجبار ـ ـ هکُردی ای یار

(اکنون به فکر رفتن هستی و مرا در اجبار کار قرار دادی ـ کردی تو ای یار)

ha - lâ - tu - fek - re - raf - ta - ni - âx - mo - ne - ha - kor - di - ej - bâr

ha - kor - di - ay - yâr

۶. خدا وَسه مرگ بَدَنه، آی کیجا تی دَلال ـ کیجا تی دَلال

(ای دختر خدا مرگ بدهد کسی که واسطه تو بود ـ ای دختر دلال تو)

xo - dâ - va - sə - ma - rg - ba - da - nə - ây - ki - jâ - ti - dal - lâl

ki - jâ - ti - dal - lâl

۷. خود رِ با خاک سیاه، کردی مالامال ـ کردی مالامال (خود را به خاک سیاه نشاندی)

xud - re - bâ - xâk - si - yâ - kar - di - mâ - lâ - mâl

kar - di - mâ - lâ - mâl

۸. تو که باشی ای می‌دل رَد هَکنی غم ـ رَد هَکنی ای غم

(وقتی که بمانی دل من غم را از یاد می‌برد ـ غم را از یاد می‌برد)

tu - kə - bâ - Ši - ay - mi - del - rad - ha - ko - ni - qam

rad - ha - ko - ni - qam

۹. چر نیَردی تی اشعار در یه کَم (دو بار) ـ جان اشعارِ در یه کَم

(چرا اشعار تو را بیرون نیاوردی، عنوان نکردی، یک کمی)

Ĉe - re - ni - yar - di - ti - aŠ - âr - da - re - yə - kam

ə - ne - aŠ - âr - da - re - yə - kam

۱۰. تو آخر یار نَگیتی، بی خُشته همدم ـ تو خُشته همدم

---

۱. بادرنگ: نوعی از مرکبات



www.tabarestan.info

(تو آخر یاری انتخاب نکردی که همدم تو باشد)

tu - âx - er - yâr - na - gi - ti - bi - xo - Štə - ham - dam

tu - xo - Štə - ham - dam

۱۱. اگه کیجا، مون هِسَم بَنده خدا ـ بَنده خدا (ای دختر، اگر من بنده خدا هستم)

agə - ki - jâ - mun - he - sam - ba - ndə - xo - dâ - ba - ndə - xo - dâ

۱۲. تی نالَی، مِر نی نرسی فردا ـ نَرِسی فردا (فردا، ناله‌های تو به من نرسد)

ti - nâ - lay - me - re - ni - na - ra - si - far - dâ

na - ra - si - far - dâ

۱۳. بعد از وَختَی که اون روز بُبا بر پا ـ روز بُبا بر پا

(بعد از آن موقع یا روزی که موضوع مشخص شد)

bad - az - vax - ti - kə - own - ruz - bo - bâ - bar - pâ

ruz - bo - bâ - bar - pâ

تبرستان www.tabarestan.info

۱۴. مُن بَکُش زَهَر هدی، ای جان ما ما ـ ای جانِ ما ما

(مرا بکش یا زهر بدی ای عزیز ای مادر)

mo - ne - ba - koŠ - za - har - ha - di - ay - jâ - ne - mâ - mâ

ay - jâ - ne - mâ - mâ

۱۵. مُن کمتَر تر[کم‌کم] وَ کتم، آخ ذَلت دنیا ـ ذَلت دِنیا (منَ کمتر در پستی دنیا افتادم)

mon - kam - tar - tar - va - ke - tam - âx - ze - la - te - don - yâ

ze - la - te - don - y â

۱۶. ندانُم، می‌بخت وکَته یا می‌اقبال ـ نکن این کاره

(نمی‌دانم بخت من افتاده یا اقبال منه ـ انجام نده این کار را) [یا: نمی‌دانم شانس یا تقدیر من است]

no - dâ - nom - mi - ba - xt - va - ke - tə - yâ - mi - eq - bâ - le

na - kon - in - kâ - rə -

**۳۳۰. رعنا**

در منطقه تنکابن شعر رعنا را چنین می‌خوانند:

رعنا گله، رعنا ـ گل سُنبُله، رعنا (رعنا گل است ـ گل سنبل است)

رعنا دانِی موگالشُم ـ رعنا (رعنا می‌داند که گالش هستم)

مختار خانَک سَرگالشم ـ رعنا (سرگالش مختار خان هستم)
سالی سه مُن [سی من] روغان کَشم رعنا (هر سال یه من [سی من] روغن می‌کشم)
از گالشی دَس نکشُم ـ رعنا (از گالشی دست بر نمی‌دارم)
جان من بگو، مرگ من بگو ـ رعنا (جان من بگو، مرگ من بگو)
دیشب تی بالاسَر کی دَبو ـ رعنا (بالای سر تو دیشب چه کسی بود)
قزاق بوما دَس به تیرا ـ رعنا (قزاق آمده و آماده است برای تیر انداختن)
بَزه آقا جان چکرای[1] ـ رعنا (به ران پای آقاجان زد)
آقا جان کُرد امشو میرای ـ رعنا (آقا جان کرد امشب می‌میرد)
وی هفتِ کی بگیرا ـ رعنا (هفتم او را چه کسی می‌گیرد)
جان من بگو مرگ من بگو ـ رعنا (جان من بگو، مرگ من بگو)
دیشب تی بالاسر کی دَبو ـ رعنا (بالای سر تو دیشب چه کسی بود)
راه سیکا رود[2] سر به زیرای ـ رعنا (راه سیکا رود سر به زیر است)
قزاق بوما دس به تیرای ـ رعنا (قزاق آمد آماده برای تیر انداختن)
رعنا می‌شه ـ رعنا (رعنا مال من است)
سیاه کشمیشه ـ رعنا (کشمش سیاه است)

رعنا آهنگ بسیار معروفی است که خاستگاه اولیه آن در اشکور بوده است

دربارهٔ این آهنگ می‌توان گفت که تقریباً در بیشتر مناطق شمال ایران اشتهار کافی رادارد و بسیار کسان از ماجرای آن آگاهی دارند؛ زیرا قهرمانان آن به طریقی با زندگی گالشی ارتباط داشته و بر این اساس ما بر آن شدیم تا آن را در این بخش قرار دهیم. اشعار و روایت رعنا به مرور زمان افزایش یا از شکل اصلی، خارج شده است چنان که چند بیت از اشعار آهنگ «جانمی توبی» در این شعر اضافه شده که در بعضی از مناطق آن را می‌خوانند.

این آهنگ در مناطقی در مایه دشتی و در بخشی دیگر در سه گاه خوانده می‌شود.

برای آگاهی از موضوع ماجرای رعنا ابتدا به طور مجمل آن را بازگو می‌نماییم و در انتها چند شعری که دربارهٔ او خوانده شده است را می‌آوریم. با توجه به اینکه چند بیت از

---

۱. چکره:
پاها از زانو به بالا (فرهنگ گیل و دیلم: ۳۵۳).

۲. عده‌ای از محققان بر آن عقیده هستند که «سیکارود» «سیاهکلرود» یا «سیگارود» درست نمی‌باشد و مکان اصلی را «سه زه رود» اشکور نام برده‌اند که علت آن را سرایت ترانه به سایر آبادی‌های رودسر و لنگرود و غیره دانسته‌اند. چنان که آقای کاظم سادات اشکوری در فصل‌نامه «برج» در چند دهه پیش همچنین موردی را قابل قبول ندانسته بود که در صفحات بعد به این مورد اشاره شده است.

شعر رعنا را گالشی در سی سال قبل برایم خواند که خودش می‌گفت: در هنگام سربازی به همراه سرهنگ بختیار برای دستگیری «آقاجان کُرد» رهسپار شده بودند. اگرچه ممکن است با توجه به توضیحات آن گالش، دربارهٔ نام‌ها و چگونگی و حتی مکان کشته شدن آقا جان کُرد، اختلاف نظر با نوشته‌های بعضی محققان وجود داشته باشد؛ بنابراین ما اصل را بر آن قرار می‌نهیم که شاید اسمی یا مطلبی در خور در این موضوع آورده شود که همان برای ما کافی است، اگرچه از گفته‌های شادروان فریدون پوررضا هم در این بخش آورده شده تا نتیجه‌گیری بهتری انجام گیرد. در روایت گالش تنکابنی، هادی یا «هَدی خان» قبل از «آقا جان کُرد» کشته شد که آن عمل کرد موجب خشم «آقا ـ جان کرد» گردید در حالی که در نوشته دیگران هادی خان بعد از «آقا جان کُرد» کشته می‌شود. در روایت گالش تنکابنی نام پدر نامزد رعنا «مَشت عاشور» یاد شده که کینه ناموسی خود را با زدن داس یا تبر بر آقا جان کرد نشان داد. در روایت آن گالش از اقدامات سرهنگ بختیار که بعدها تیمسار بختیار نامیده شد یادی شده است. در حالی که در نوشته‌های دیگران از وی خبری نیست. به هر روی ابتدا حکایت گالش تنکابنی به همراه شعر هَجوی که دربارهٔ رعنا سروده شده را ابتدا بازگو می‌کنیم

آن گالش در مورد این موضوع چنین گفت: سر گالشی بود به نام «مَشت عاشور»، رعنا را از خانواده او برای پسرش خواستگاری کرد. در روز عروسی هادی خان نامی که خود یک سرگالش بود به خاطر فردی به نام آقا جان کُرد که خاطرخواه رعنا شده بود، با پریدن از چپر یا حصار دو متری رعنا را ربود (البته اغراق در این حکایت‌ها همیشه وجود داشته است). عمل کرد و ایضاء و اذیت‌های آقا جان‌کرد و هادی خان نسبت به مردم باعث شد تا بزرگان و صاحب نفوذهای منطقه به طریقی نقشه‌ای را طرح و هادی خان را به خانه «کدخدا جهانی» که در «لِشکان» بود دعوت کردند که هادی خان در آنجا کشته شد.

وقتی که خبر کشته شدن هادی خان به «آقا جان کُرد» رسید، چنان ناراحت شد که خواب و آسایش را از کسانی که مسبب آن کار بودند سلب کرد. پس از مدتی، رضا شاه، سرهنگ بختیار را برای سرکوب او فرستاد که بختیار با شصت نفر تفنگچی به سوی او روانه شد. آن‌ها ساعت ده شب وارد لاهیجان شدند که مُخبرین و چند نفر از مردم آنجا به بختیار راپرت یا گزارش دادند که «آقا جان کُرد» در «وایگان تله» به سر می‌برد که بختیار به همراه راهنمایان محلی آن مسیر را در طی یک روز طی کرد. آقا جان کُرد

عادت داشت که در هنگام صبح خیلی زود به بیرون از مکانش می‌آمد و ورزش می‌کرد که آن عادت به بختیار اطلاع داده شد ۰بختیار در آن اطراف به همراه قزاقان به انتظار او نشستند؛ بنابراین هنگامی که آقا جان کرد در صبحگاهان بیرون آمد او را با تیر زدند که در اثر آن تیر ابتدا مجروح شد.

یاران آقا جان کرد وقتی صدای تیر را شنیدند شروع به تیراندازی به سوی قزاقان کردند که در انتها ده نفر از آن‌ها کشته و پانزده نفر اسیر شدند.

آن گالش برایم گفت: هنگامی که به بالای سر آقا جان کرد رسیدند، او هنوز جانی داشت و صحبت می‌کرد. به دستور بختیار پایش را به ریسمان بستند و او را به طرف لات کشیدند. سپس جسد او را ابتدا به لاهیجان و سپس به تهران به نزد رضا شاه بردند.

با توجه به اینکه مردم مناطق اشکور فکر می‌کردندکه رعنا بر اساس موضوع عشقی و به اختیارخود، راضی به ربوده شدن و رفتن به سوی آقا جان کرد شد. اشعاری را درقالب هجو و دست‌اندازی گالش‌ها به سوی او در «آسیا کلام»[1] و در انتها ازدواج کردن او با یک نفر دیگر را زمزمه می‌کردند؛ بنابراین ابتدا چند بیتی که آن دوست گالش برایم خواند نوشته و از توضیحات دیگر که توسط شادروان فریدون پورضا گفته شده به همراه چند اشعار به روایت مختلف، یادی می‌شود.

بیارین داس و تبر رعنا ـ ـ ـ بزنیم هَدی کمره رعنا (بیاوریم داس و تبر را و بزنیم بر کمر هادی رعنا)

هَدی خان بگوت چه خبره رعنا (هادی خان گفت: چه خبر است رعنا)

رعنا گل رعنا ـ راه شونه کَنه رعنا (رعنا گل است و راه می‌رود می‌افتد)

هدی خان بَگوت من بَمُردُم ـ تو گپ نَزِن رعنا (هادی خان گفت هنگامی که مُردَم، تو حرفی نزن رعنا)

لباس شادی تن نکن رعنا (لباس شادی را بر تن نکن رعنا)

با دشمنان شادی نکن رعنا ـ با دوستان قهری نکن رعنا

رعنا بیا مَشتی ـ تِره دربَبُرد رشتی (رعنا بیا که تو را یک رشتی برد. با تو عروسی کرد)

گوت: عسل بیردم تولب نَزَی رعنا ـ روغان تو تُک نزی رعنا (گفت عسل آوردم تو لب نزدی رعنا، روغن را تو لب نزدی رعنا)

نان بازاری گاز نَزَی رعنا ـ توچره بَشی آسیاب کلام رعنا (نان بازاری را گاز نزدی

---

۱. آسیاب کلام ـ آسیه کولوم: خانه پوشالی مکان آسیاب (پاینده: ۷۳۳).

ـ تو چرا به آسیا کلام رفتی)

تی دور بیتَن گالشان رعنا ـ مثه وری بَزَن دس و ران رعنا (دور تو را گالش‌ها گرفتن، مانند یک بره دست به ران تو کشیدند)

هوشنگ عباسی، محقق و شاعر خوب گیلان، نیز در کتاب «آوازی به زلالی باران» به نقل از شادروان فریدون پوررضا حکایت آن را نوشته که به طور مجمل آن را بازگو می‌کنیم:

رعنا دختری زیبا در روستای «کُلرود» از توابع «شوئیل» بخش وسیع و خوش آب و هوای اشکور بود این بخش قدیمی بزرگ‌ترین بخش از حیث تقسیمات جغرافیایی گیلان است قدمت این بخش طبق آثاری که از دل خاکش بیرون کشیده‌اند تا به دورهٔ اشکانیان تخمین زده می‌شود منطقهٔ کوهستانی اشکورات از شمال به رحیم‌آباد رودسر از جنوب به قزوین، از شرق به تنکابن و رامسر و غرب به منطقهٔ منطقهٔ دیلمستان و کلیشم رودبار زیتون متصل می‌شود. شوئیل مرکز بخش اشکور، مرکز تجمع خان‌های اشکورات بود.

«رعنا» در جمع عاشقان بی‌قرار خود به یک چوپان «کُلرودی» دلبسته بود و روزی نیز در مجلسی به همین مناسبت جشن نامزدی رعنا و چوپان محل را برپا کردند. در همان ایام یک نفر یاغی که نامش آقا جان گیلانی و از کردهای عمارلو گیلان بوده از راه دیلمان وارد اشکور شد. او فردی رشید، چهارشانه، قوی و در تیراندازی بسیار ماهر بود که پس از مدتی به آقا جان کُرد معروف شد. او برای سکونت خود «روستای کلرود» را که از چهار طرف، کوه‌های سر به فلک کشیده آن را در بر گرفته بود انتخاب کرد. به تدریج دو تن از افراد شجاع روستای دیگر «سورچان اشکور» به نام‌های امین علی و هادی معروف به «هادی سورچانی» به او پیوستند. این گروه چند نفره به سرکردگی آقاجان کُرد در گذرگاه‌ها کمین می‌کردند و بار قاطرهای این و آن را به یغما می‌بردند. گاهی به منزل ملاکین و ثروتمندان اشکور دستبرد می‌زدند و پس از تأمین حوایج خود به حد دلخواه، از اموال مسروقه مقداری هم بین فقرا و طبقات کم بضاعت تقسیم می‌کردند. آقاجان کُرد با در پیش گرفتن این گونه رفتار متضاد در بین مرفهان اشکور به «کُرد آقاجان دزد» معروف شد؛ اما مردم کم‌بضاعت و فقیر هم که به دفعات از خیر اموال تقسیمی آقاجان و دار و دسته‌اش برخوردار می‌شدند از او کمتر به بدی یاد می‌کردند. تا اینکه آقاجان کرد به طور اتفاقی رعنا را دید و عاشقش شد و از هادی سورچانی اصل و نسب او را جویا شد. هادی به او گفت: دختر نامش رعنا است و آمادهٔ انجام عقد و عروسی با یک گالش کُلرودی است. آقا جان کرد از هادی سورچانی خواست تا رعنا را به نزدش آورد

که او هم در یک شب رعنا را از خانهٔ پدرش به جبر و با توسل به زور دزدید و شبانه به مخفی‌گاه آقاجان برد! آگاه شدن مردم منطقه از دزدیدن رعنا که نامزد یک چوپان از اهالی «کُلرود» بود، باعث به وجود آمدن تعصبات قومی و جریحه‌دار شدن عفت عمومی وخشم نسبت به آقاجان کرد شد. در آن رابطه نیز خوانین منطقه با آزاری که از تجاوز آن‌ها می‌دیدند، هیجانات مردمی منطقه را دربارهٔ ستمگری‌های خیانت‌کارانه و ناموسی آقا جان و هادی سورچانی دامن زدند.

به هر روی در شرایطی که وحشت و نگرانی جایگزین آرامش خیال مردم شده بود هیچ کس را جرئت رویارویی با آقاجان کُرد و یاران بی‌باکش نبود، از سوی دیگر مردم دچار تردید شدند که شاید رعنا بی‌وفایی پیشه کرده و راضی به ترک از نامزد رسمی‌اش بوده است.

چند روز بعد آقاجان کُرد برابر مرسوم روستا، خیاط را به محل سکونت خود برد تا لباس‌های عروسی رعنا را بدوزد. در اشکورات وقتی قرار بود ازدواجی صورت بگیرد یا جشنی از جمله جشن عروسی برقرار شود، قبل از انجام عقد و عروسی خیاط را به خانه عروس می‌بردند تا لباس‌های عروس را دوخته و آماده برای استفاده در روز عقدکنان یا عروس بران نمایند. معمولاً این مراسم پانزده روز به طول می‌انجامید و این ایام را «رختِ سَر» می‌گفتند و امروز هم می‌گویند. مردم روستا همین که آقاجان کُرد را مصمم به انجام این مراسم دیدند یقین کردند که رعنا هم راضی به آن وصلت بوده است. در همان موقعیت باران ملامت مردمی بر سر رعنا ریخت و شکوه روستاییان در قالب آهنگی موزون و شیرین با اشعاری فی‌البداهه و محاوره‌ای پا گرفت:

تو گوتی مو سوزن ونکم رعنا؟
رفیق دزدان ونکم رعنا؟
بدی تره سوزن چاکودن رعنا
رفیق دزدان چاکودن رعنا؟
راه سه زه رود سر به جیره رعنا قزاق بما دس به تیره رعنا
بزابو تی آقا جان چپیره
رعنا تی آقا جان کرد امشو می‌ره رعنا
اونه هفتمه کی بیگیره رعنا

(تو گفتی من سوزن نمی‌شوم رعنا؟ ـ رفیق دزدان نمی‌شوم ـ دیدی تو را سوزن کرده‌اند ـ بالاخره رفیق دزدانت کرده‌اند راه سه زه رود سراشیب است ـ نظامی‌ها آمدن

دست به تیر بودند ـ با تیر زدند به دنده‌های آقاجان ـ هفتم او را چه کسی می‌گیرد)

این بخش از ترانه در جریان غائله و دفع اشرار مخصوصاً انتشار خبر تیر خوردن آقا جان بر سر زبان‌ها افتاد و بعدها که از مرز اشکورات گذشت و معروف شد و به دیگر نقاط گیلان رسید. به جای (سه زه رود) سیاه کلرود، سیگارود خوانده شد. آن هم به واسطهٔ سرایت ترانه به سایر آبادی‌های رودسر و لنگرود و غیره بود. مردم برخی از روستاها و قصبات و بخش‌های منطقه جاده‌های شیب‌دار محل خود را گذار حادثه به حساب آوردند و برای رعنای معروف اشعار مختلفی ساختند. در بسیاری از نواحی رعناهای دیگر روستاها مورد ملاطفت و گاهی مذمت طنزآلود قرار می‌گرفتند و هر جا سخن از زیبایی بود سرنوشت تداعی می‌شد.

تبرستان www.tabarestan.info

«ای روسیا رعنا برگرد بیا رعنا؟»

در پانزدهمین روز یعنی آخرین روزی که کار خیاطی برای لباس‌های رعنا در خانهٔ آقاجان کُرد به اتمام می‌رسید و مراسم «رخت سر» به مرحلهٔ نهایی‌اش نزدیک می‌شد، قوای مسلح مأمور قلع و قمع راهزنان مناطق اشکورات می‌شوند. به نقل از روستاییان کهنسال که بعضی از آن‌ها نیز از نزدیک شاهد ماجرا بوده‌اند، شخصی به نام نصرالله معروف به نصرالله خان ارتشی با جمعی از قزاق‌های تحت فرماندهی خود وارد اشکور و در «شوئیل» منزل یکی از مالکین قدرتمند اشکور به نام قاسم غفوری ساکن می‌شود. بررسی قبلاً از نکته نظر امنیتی انجام شده بود، درست در پانزدهمین روز توقف رعنا در خانهٔ آقا جان، آن خانه محاصره شد، آقاجان کرد، حلقهٔ محاصره را شکست و با چند تن از یاران (کُلرود) گریخت و به روستای «سه زه رود» از توابع اشکور رسید. آنچه که باید در مورد آقا جان کُرد و یارانش گفت این است:

گذشته از اقدامات تهاجمی و حساب شدهٔ آقا جان کُرد، علیه پولداران منطقه که به همیاری همدستان او انجام گرفت، عناصر محلی وابسته به آقا جان گاهی نیز جدا از عمل کرد و اطلاع او دستبردی به منزل روستائیان می‌زدند و موجب ترس و وحشت مردم می‌شدند. در این گونه موارد پول و کالاهای مسروقه را به نفع خود منظور می‌داشتند، مردم که همه چیز را از چشم آقاجان می‌دیدند، دفع شر او را طالب شدند و با مأموران دولتی همکاری کردند. با توجه به اینکه تعدادی تیرانداز محلی نیز از سوی صاحبان زمین در منطقه اجیر شده بودند و به گروه نصرالله خان ارتشی پیوستند. بالاخره آقاجان کُرد در گذرگاهی که فکر می‌کرد جایی امن و مطمئن است توسط شخصی به نام پیله آقا

محمدعلی زاده، داماد قاسم غفوری یکی از ملاکین اشکور که میزبان مأموران دولتی را به عهده گرفته بود، هدف گلوله قرار گرفت. شایع بود آقا جان پس از اصابت تیر که خون زیادی از او می‌رفت آخرین توانش را به کمک گرفت و به زحمت نشست و با آواز بلند ضارب خویش را پیش خواند: که من عهد کرده‌ام، هر کس که مرا از پای درآورد دستش را ببوسم. «پیله آقا» ضارب آقا جان به طرف او متمایل شد آقا جان کرد که اسلحه‌اش به زمین افتاده بود، انگشتان دست پیله آقا را ظاهرا به قصد بوسیدن گرفت و با دست دیگر کارد آویخته به کمرش را بیرون کشید و او را در موقعیتی قرار داد که فرصت شلیک گلوله دیگر از وی سلب شد. در آن موقع قزاق‌ها سر رسیدند و با رگبار آخرین تلاش محیلانه آقا جان را بی‌اثر کردند و به حیاتش خاتمه دادند. آقا جان کُرد در حاشیهٔ رودخانهٔ «سه زه رود» چال شد و گور او در همین ناحیه با سنگ چین مشخص شده است[1] متعاقباً یاران آقا جان کرد نیز با کشته شدن فرمانده خود تار و مار شدند.

رعنا به یاری معتمدان محل به خانهٔ خود آورده می‌شود و او با تشریح گرفتاری از زمان دزدیده شدن و ذکر این نکته که حتی به لبخندی به دزد معروف یعنی «آقا جان کُرد» نزده و تمکین نکرده است، خود را از تهاجم و خشم و نکوهش روستائیان رهانید و از خشونت و بدرفتاری ربایندهٔ خود یعنی «هادی سورچانی» برای مردم داد سخن داد.

هادی سورچانی بعد از آن واقعه توسط مردم کشته شد. با رسیدن رعنا به خانهٔ پدری و کشته شدن هادی سورچانی خبر رهایی رعنا نیز به چوپان بخت برگشته‌ای که موسوم به نوروز و از فراق رعنا با ناله‌های نی و بع‌بع گوسفندان مراتع سبز اشکور راز و نیازها داشت رسید. عروسی رعنا با عاشق دیرینه‌اش از سر گرفته شد. رعنا به خانه بخت رفت در حالی که هنوز که هنوز است! ترانه‌ای که در سرنوشت تلخ او گره خورده است، در محافل و مجالس انس خوانده می‌شود و این قطعهٔ فولکلوریک دلنشین همچنان باقی خواهد ماند (← درباره ترانه رعنا، ۱۳۹۰، ۹۹ الی ۱۰۸)

هوشنگ عباسی پس از نقل ماجرای فوق از فریدون پوررضا دربارهٔ آن نوشته است: «شرح ترانه که در صفحات بعد می‌آید حکایتی از ابهامات و اتهامات ناوارد بر او است. یعنی بر رعنا که نمی‌دانست، در دام شکار بیرحمی، دانه می‌چیند و نه می‌دانست و نه خواست که از هادی سورچانی برای رفتن به خانهٔ غیر متابعت کند. اما مردم نیز نمی‌دانستند و اگر جانب او را نگرفتند، فکر کردند رعنا به خواسته به رفتن با هادی

---

۱. حسین قاسم‌نژاد در وب‌سایت خویش، قبر آقا جان کرد را در روستای کولورو نزدیک مرزهای بالا اشکور یاد کرده است.

تمکین کرده است، و از یک سو نامزد رسمی یک گالشی زحمتکش بود و در روستا معمولاً کسانی که به همسری یکی راه سرنوشت خویش را می‌یابند، جدایی از تقدیر برایشان به مثابهٔ جنگ با سرنوشت است و معمولاً رضایت بر جدال با قضا و قدر نمی‌دهند از این رو مردم او را نکوهش کردند و از او خواستند که از حیثیت روستایی خود دفاع کند. رعنا بعد از عروسی با جوان دلخواه خود به نام نوروز اهل کشایه از توابع اشکور حدود سه سال زندگی مشترک با او داشت و بدرود حیات گفت و در همان روستای «کشایه» مدفون گردید. از رعنا در دوره بسیار کوتاه زندگی بعد از ازدواج یک دختر پا به عرصه وجود گذاشت. نام دختر رعنا «کافیه» و اکنون نیز در قید حیات است، کافیه در روستای (لوسرا) از توابع روستاهای جنگلی رحیم‌آباد رودسر زندگی می‌کند. ترانهٔ رعنا مستفاد از دوبیتی‌های جاری که برای حفظ ریتم و ضرب ترانه از بخش اندرز و ملامت بیوفایی دنیا، در دوبیتی‌ها ناخنک زدند و وزن آن را معادل مقام آهنگی رعنا درآوردند. یک قسمت دیگر نیز دقیقاً همان است، که می‌شود گفت مربوط به سرنوشت رعنا و در بداهه‌سرایی برای سرزنش او سر دادند. بخشی دیگر به خاطر زیبایی رعنا که در تعریف از وجاهت او خاص و عام میان مردم منطقه با کلامی تحسین‌آمیز درباره‌اش گفته‌اند. و مشاهیر متمول اشکورات را عاشق سینه چاکش قلمداد کردند، و با شعر او را ستودند. برخی از ابیات نیز که در ترجیع‌بند ترانه، آن قسمتی که به صورت (واگیر) یعنی به صورت، کُر و همخوانی اجرا می‌شود، حکایت از رعناهای دیگر شرق گیلان دارد که رعنای خاص خود و زیبایی آهنگ رعنا پیشکش او شده است. در این گونه موارد با ذکر

«رعنای گولای گول سنبلای، مره قبولای رعنا ـ
رعنا می‌شه ـ سیا کشمشه»

و غیره از او حمایت می‌کنند و رعنای اصلی معمولاً با ترجیع‌بند:

«ای رو سیا رعنا ـ برگرد بیا رعنا
آقاجان دوزه رعنا ـ تی کار قوزه رعنا
(آقا جان دزد است، حل مشکل او خیلی سخت است رعنا)

تعریف می‌شود و همهٔ ابیات مترادف با وزن ترانه رعنا هر قدر هم به سخریه می‌گیرد» (عباسی، ۱۳۸۰: ۱۰۹ الی ۱۱۰)

شعر رعنا در اکثر نقاط و در روستاهای گوناگون به لهجه‌های گوناگون خوانده می‌شود.

رعنا تی دامان گل کشه رعنا ـ تی قوصه [غصه] آخر ماره (مَره) کوشا رعنا

دیل بدایی کوردآجانه رعنا ـ حنا بنی تی دستونه رعنا
آقجان کوده رعنا ـ ایکار کوده رعنا
جانه من بوگو مرگه من بوگو رعنا ـ دیشو تی باله سر کی دبو رعنا
رعنا بِگو با من ـ بی‌وفا تویی یا من
تی باله سر کی دبو رعنا ـ تی بوشو را واش در بوما رعنا
تی لنگانه خاش در بوما رعنا ـ آی روسیا رعنا برگرد بیا رعنا
جانه من بوگو مرگه من بوگو رعنا ـ رعنا
رعنا بگو با من ـ بی‌وفا تویی یا من
مشته عاشور مرده نره رعنا ـ دازا فاگید با تبره رعنا
بزا آقجانه کمره رعنا ـ آقجان بِکود داده خره رعنا
آقاجان کوده رعنا ـ تی کار کوده رعنا
جانه من بِگو مرگه من بوگو رعنا ـ دیشوتی باله سر کی دبو رعنا
رعنا بوگو با من ـ بی‌وفا تویی یا من
رعنا بوگو با من ـ بی‌وفا تویی یا من
رعنا بوگو با من ـ بی وفا تویی یا من
رعنا تی تومان گِله کِشه، رعنا (رعنا، دامنت رو زمین می‌کشه، رعنا) تی غصه آخر مَره کوشه، رعنا
(غصه‌ات آخرش منو می‌کشه، رعنا)
دیل دَبَسی کُردآجانه، رعنا
(به کرد آقا جان دل بستی، رعنا) حنا بَنَی تی دَستانه، رعنا
(دستاتو حنا گذاشتی، رعنا)
آی رو سیا، رعنا! برگرد بیا رعنا (آی روسیاه، رعنا! برگرد بیا، رعنا)
رعنای می‌شِی رعنا، سیاه کیشمیشه رعنا (رعنا مال منه! کشمش سیاهه رعنا)
پارسال بوشو امسال نِمَی، رعنا (راهی رو که پارسال رفته بودی هنوز برنگشتی)
تی بوشو راه واش دَر بومَی، رعنا (راهی رو که رفته بودی علف در اومده توش)
تی لَنگانِ خاش در بومَی، رعنا (استخون‌های پات زده بیرون)
آی رو سیا، رعنا! برگرد بیا رعنا (آی روسیاه، رعنا! برگرد بیا، رعنا)
رعنای می‌شِی رعنا، سیاه کیشمیشه رعنا (رعنا مال منه! کشمش سیاهه رعنا)

تبرستان www.tabarestan.info

امسالِ سالِ چاییه، رعنا (امسال، سال چاییه، رعنا)
رعنا، تی پِر، مِه داییه، رعنا (رعنا، پدرت، دایی منه)
جان من بوگو، مرگ من بگو رعنا (جان من بگو رعنا، مرگ من بگو رعنا)
رعنای گله رعنا! گل سنبله رعنا (رعنا گله رعنا، گل سنبله رعنا) رعنای بوشوی تا لنگرود رعنا (رعنا تا لنگرود رفتی)
خیاط بِدِی هیشکی نُدوت، رعنا (اما هیچ خیاطی برات چیزی ندوخت)
خیاط وَچَی تَر کُت بُدوت، رعنا (اما پسرک خیاط واست کت دوخت)
آی رو سیا، رعنا! برگرد بیا رعنا (آی رو سیا رعنا برگرد بیا رعنا) رعنای می‌شِی رعنا، سیاه کیشمیشه رعنا
(رعنا مال منه! کشمشِ سیاهه رعنا!)
در وب سایت «سجاد شاملی» در مقاله رعنا در مورد این شعر چنین نوشته شده است:
«همان طور که از شعر پیداست پسر عمه رعنا واسش این شعر رو گفته و شغلش خیاطی بوده که خیلی عاشق رعنا بود و شاید روش نمی‌شد که به دختر دائیش بگه و معلوم نیست که بعد از مرگ کرد آقاجان با رعنا ازدواج کرد یا نکرد»
رعنا گونی مو دلیرم، رعنا ـ اشکور باج بگیرم، رعنا
سالی سه من روغن گیرم، رعنا ـ مختار خانیگه سرگالشم، رعنا
می جان یاری، رعنا ـ رعنا گولی ی، رعنا
رعنا باشا تا لنگرود، رعنا ـ هر چی بموت هیچ کی نبود، رعنا
خیاط و چی تره گاز دکود، رعنا ـ می‌جان یاری، رعنا جان
گل سنبلی، رعنا ـ رعنا گلی، رعنا جان
گل سنبلی، رعنا ـ رعنا تی دونه خواب نارم، رعنا
تی دونی مو منت دارم، رعنا ـ کبلی آقاجان پسرم، رعنا
کبلی گونه داس خنم، رعنا ـ می جان یاری، رعنا
گل سنبلی، رعنا ـ رعنا می‌شی، رعنا
سیاه کیش می‌شی، رعنا ـ رعنا تی دونی دلگیرم، رعنا
جواب نگویی مو میرم، رعنا ـ تره دوست دارم نازنینم، رعنا
می جان دلی، رعنا جان ـ جان و دلی، رعنا
رعنا می‌شی، رعنا ـ سیاه کیش می‌شی، رعنا

تبرستان www.tabarestan.info

## ز

### ۳۳۱. زرانگیز (زرانگیس)

(ریتم آهنگ در CDآورده شده است)

روایت متفاوتی دربارهٔ این آهنگ گفته شده است. عده‌ای زرانگیز یا زرانگیس را دختری تنکابنی در منطقه «درجان سه هزار» یاد کرده‌اند. چنان که از متن اشعار پیداست شاعر از فردی به نام خیرالله یاد می‌کند که باعث نرسیدن عاشق یا به قولی بهادر به زرانگیز شد. همچنین از زنی به نام سید صغرا که برایش در این مورد موانعی ایجاد کرده بود گله و نفرین می‌شود

تبرستان www.tabarestan.info

عده‌ای روایت کرده‌اند که زرانگیز در گرماپشته[1] زندگی می‌کرد و بهادر نامی نامزدش بود. فردی به نام فتح‌الله خواجوی که گویند اهل «داکوی تنکابن» و دارای مقامی در نزد امیر اسعد پسر سپهدار بود، روزی زرانگیز را دید و دل به او باخت که در پی آن مانع از رسیدن عاشق به معشوق شد.

جهانگیر اشرفی در این مورد نوشته است: «متأسفانه تاکنون امکان دستیابی به روایتی منسجم و یک دست از این منظومه حاصل نشده، ولی ابیات باقی مانده گویای زمینه و زیر ساخت مضمونی مطلقاً غنایی زرنگیس بوده و شاکلهٔ مفهومی آن تواماً مأخوذ از احساسات و تمنیات معیشت دام‌پروری و کشاورزی‌ست. بر همین اساس بخشی از ذوقیات و فرهنگ دامی کشاورزی گیلان سده‌های پیشین در این منظومه بازتاب یافته است. (اشرفی: ۹۵)

چنان‌که در بخش موسیقی گیلان از آهنگ زرانگیز (زرانگیس) یاد شد که این آهنگ در گیلان شرقی نیزخوانده می‌شود. با توجه به اینکه دربارهٔ ارتباطات مناطق و تأثیر بعضی از وقایع بر همدیگر در دوران گذشته نوشته شد که آهنگ زرانگیز نمونه‌ای از آن موارد می‌باشد؛ بنابراین با استفاده از کتاب «آهنگ‌های محلی گیلان لطف‌الله» مبشری نت آن آورده می‌شود تا از ریتم این آهنگ در گیلان نیز یادی شود.

---

۱. گرماپشته، روستایی است از توابع بخش خرم‌آباد شهرستان تنکابن در استان مازندران این روستا در دهستان بلده قرار دارد و بر اساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۰، جمعیت آن ۵۱۰ (۹۶ خانوار) بوده است.

# زرانگیز

این ترانه را در نواحی دیلمان و اسپیلی و اطراف آن همچنان میخوانند. زرانگیز را فعلا کسی نمیشناسد و آهنگ آن خاص زادگاهی جز میرسد.

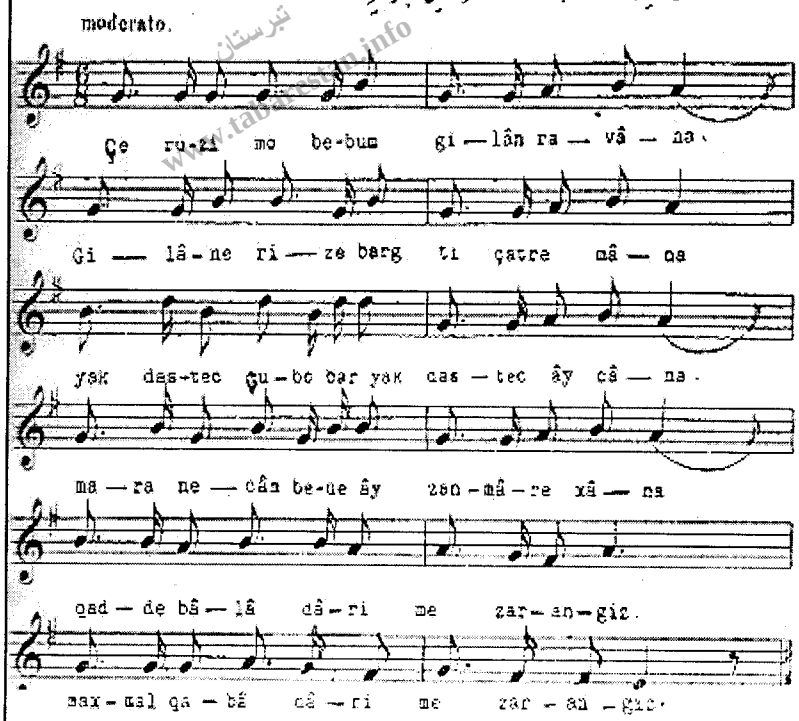


چی روزی موبوم گیلان روانه — گیلان ریزه برگ تی میتر مانه

بیکه‌ست چپ و برگه‌ستش آی ماشه — نمر نشان بده آی از آن مارخانه

قد و بالا داری می زرانگیز — محل قبا داری می زرانگیز

تبرستان www.tabarestan.info

**شعرزَرانگیز**

۱. آی زَرانگیز بَر دلم غم می‌گذاری ـ قدم در پیش من کم می‌گذاری
(ای زرانگیز بر دل من غم می‌گذاری ـ قدم در نزد ما کم می‌گذاری)

ây - zar - an - giz - bar - de - lam - qam - mi - go - zâ - ri

qa - dam - dar - piŠ - man - kam - mi - go - zâ - ri

۲. نمی‌دانم چه بد کرد م زَرانگیز ـ نمک را جای ملهم می‌گذاری
(نمی‌دانم چه بدی کردم زرانگیز ـ نمک را جای مرهم یا دارو می‌گذاری)

ne - mi - dâ - nam - Ĉə - bad - kar - dam - zar - an - giz

na - mak - râ - jâ - ye - mal - ham - mi - go - zâ - ri

۳. آل بالادارَی آی زرانگیز ـ قدبالاداره آی زرانگیز (زرانگیز داری وقار و قدبلند هستی)

â Le - bâ - lâ - dar - ray - ây - zar - an - giz

qa - de - bâ - lâ - dâ - rây - ây - zar - an - gis

۴. گوت: زَرانگیز تی عروسی بزنِم سنگ (زرانگیز در عروسی تو سنگ بندازم)

gut - zar - an - giz - ti - ar - usi - ba - za - nem - sa - ng

۵. زمین مال خیرالله را مانده‌اَندِ (زمین مال خیرالله هنوز باقی مانده)

za - min - mâ - le - xa - yr - ol - lâ - râ - mân - də - an - de

۶. وی مخمل دیم کا مُن کایِ بزنُم گِل[1] (چه موقع به صورت مخملی او، گِل پرتاب کنم)

vi - max - ma - le - di - me - kâ - mon - kây - ba - za - nom - gel

۷. آل بالای داری آی زرانگیز ـ نازو دلخاداره جان زرانگیز
(زرانگیز داری قد و وجهه است ـ ناز ودلخواه دارد جان زرانگیز)

â Le - bâ - lâ - dâ - ray - ây - zar - an - giz

nâ - zu - de - xâ - dâ - rə - jân - zar - an - giz

۸. گوته: زرانگیزا بِدیَم تنور تش کانه ـ آرد کلاردشت یا آی پنجه کَشکانه
(گفت: زرانگز را دیدم که تنور را آتش می‌کند ـ آرد کلاردشت را برای پخت آماده می‌کند)

gu - tə - zar - an - giz - bed - yam - ta - nur - taŠ - kâ - nə

âr - de - ke - lâr - daŠ - ti - yâ - pan - jə - kaŠ - kâ - nə

۹. تخم‌مرغ زرد ینیای وی رو کَشکانه (زرده تخم‌مرغ را روی آرد می‌ریخت)

---

۱. عده‌ای می‌گویند بزنیم گُل، یعنی صورت را گاز بگیریم تا گل بیفتد یا سرخ شود؟!

to - xm - mo - rq - zar - di - ni - yây - vi - ru - kaŠ - kâ - nə

خورنا ی لقمَی لقمَی می‌دل غَش کانه (لقمه‌لقمه می‌خورد دل من ضعف می‌کند)

xur - nây - loq - may - loq - may - mi - del - qaŠ - kâ - nə

۱۰. آل بالادارَی آی زرانگیز ـ پوتینم در پا داره مال تبریز ـ (زرانگیزداری وقار و قد بلند هستی) ـ زرانگیز پوتین در پای خود دارد که ساخت تبریز است)

â Le - bâ - lâ - dâ - ray - ây - zar - an - giz

po - ti - nam - dar - pâ - dâ - rə - mâ - le - tab - riz

۱۱. آی پشت بام تِلار[1] وا کن زرانگیز ـ از این دور، اردو تَمِشا کُن زرانگیز

(تلار در پشت بام را باز کن زرانگیز ـ اردو را تماشا کن)

ây - poŠ - te - bâm - te - lâr - vâ - kon - zar - an - giz

az - in - dur - or - du - te - me - Šâ - kon - zar - an - giz

۱۲. اگه ما را بِدَن جا پا بِگَردن ـ داری زُبان حَشا کُن آی زرانگیز

(اگر ما را دیدن، کاری انجام بده ـ خوش‌زبان هستی و می‌توانی صحبت کنی و حاشا کن زرانگیز)

agə - mâ - râ - ba - dan - jâ - pâ - be - gar - dan

dâ - ri - zo-bân - ha - Šâ - kon - ây - zar - an - giz

۱۳. آل بالا دارَی جان زرانگیز ـ خونه کجا داری آی زرانگیز

( (زرانگیز داری وقار و قد بلند هستی) ـ در کجا منزل داری آی زرانگیز)

â Le - bâ - lâ - dâ - ray - jân - zar - an - giz

xu - nə - ko - jâ - dâ - ray - ây - zar - an - giz

۱۴. گوته: تابستان چی خوبه‌ای درجان دَبوم مُن ـ گای گذر بوشیا شرستان[2] دَبوم مُن

(گفت: چه خوبه در تابستان من در درجان بروم ـ گذر کنم به شهرستان بروم)

gu - tə - tâ - bes - tân - Ĉi - xu - bə - ây - dar - jân - da - bum - mon

gây - go - zar - boŠ - yâ - Še - res - tân - da - bum - mon

۱۵. آقا یکی یا، بالا بَبم مون ـ گوت وی چرخ دوریا، پَردار بیُم مُن

(آقا بشوم و صاحب شخصیت ـ گفت: دور پره چرخ ریسندگی بشوم)

---

۱. کوچک‌تر از ایوان می‌باشد که در جلوی درب برای استفاده از هوای تابستانی درست می‌کنند و اندازه آن حدوداً یک یا دو متر است.

۲. شرستان: نام یک روستا در سه هزار که در کنار و حدود سِرن و دَرجان قرار دارد.

âqâ - ye - ki - yâ - bâ - lâ - ba - bum - mun

gut - vi - Ĉâr - xe - dur - yâ - pa - re - dâr - ba - bum - mon -

۱۶. آل بالا دارَی آی زرانگیز ـــ ناز و دلخاداره جان زرانگیز

(زرانگیز داری وقار و قد بلند هستی ـ خاطرخواه ناز او هستند و ناز او خریدار دارد)

â Le - bâ - lâ - dâ - ray - ây - zar - an - giz

nâ - zu - de - xâ - dâ - rə - jân - zar - an - giz

**شعر دیگری از زرانگیز**

زرانگیر بر دلم غم می‌گذاری (زرانگیر بر دل من غم می‌گذاری)

قدم بر پیش ما کم می‌گذاری زرانگیز (پیش ما کم می‌آیی)

www.tabarestan.info تبرستان

zar - an - giz - bar - de - lam - qam - mi - go - zâ - ri

qa - dam - bar - piŠ - mâ - kam - mi - go - zâ - ri - zar - an - giz

چه بد کردم به خدمتت زرانگیز (چه بدی کردم زرانگیز)

Ĉə - bad - kar - dam - bə - xed - ma - tat - zar - an - giz

نمک را جای مرهم می‌گذاری آی زرانگیز (به جای دارو نمک قرار می‌دهی)

na - mak - râ - jâ - ye - mar - ham - mi - go - zâ - ri - ây - zar - an - giz

قد بالا داره‌ای زرانگیز آی زرانگیز (دارای وقاروقدبلند است)

ga - de - bâ - lâ - dâ - rə - ây - zar - an - giz

هیکل دُعا داری مال تبریز آی زرانگیز (دعایی که داری مال تبریز است)

hey - kal - doâ - dâ - ri - mâ - le - tab - riz - ây - zar - an - giz

بیا در پشت تلار بام واکن آی زرانگیز (بیا در ایوان بالا را باز کن)

bi - yâ - dar - poŠ - te - te - lâr - bâm - vâ - kon - ây - zar - an - giz

بیا اردو تماشا کن آی زرانگیز (بیا و اردو را نگاه کن)

bi - yâ - or - du - ta - mâ Šâ - kon - ây - zar - an - giz

اگر ما را به بینن جای خلوت آی زرانگیز (اگر ما را در جای خلوت دیدند)

agə - mâ - râ - bay - nan - jâ - ye - xal - vat - ây - zar - an - giz

زُبان داری تو حاشا کن زرانگیز آی زرانگیز (خوش‌زبان هستی و می‌توانی صحبت کنی و حاشا کن زرانگیز)

zo - bân - dâ - ri - tu - ha -Šâ - kon - ây - zar - an - giz

هیکل بالا داری آی زرانگیز (قد بلند و بالا داری)

hay - kal - bâ - lâ - dâ - ri - ây - zar - an - giz

هیکل دُعا داری مال تبریز (دعایی که داری مال تبریز است)

hey - kal - doâ - dâ - ri - mâ - le - tab - riz -

کَرنده بارکردم درشونم کوه (اسب مایل به رنگ طلایی را بارکردم، دارم به سوی کوه می‌روم)

ko - ra - nd - bâr - kar - dam - da - re - Šu - nam - kuh

نمک سولات[1] بشم بمیره می‌یابو (به منطقه نمک سولات رسیدم، یابوی من دارد می‌میرد)

na - mak - su - lât - ba - Šam - ba - mi - rə - mi - yâ - bu

الهی بار نَبوی صاحب یابو (خدایا صاحب اسب نتواند اسب خود را بار کند وبرود)

elâ - hi - bâr - na - buy - sâ - he - be - yâ - bu

زرانگیر چه خوبه همره‌َمو دَبو (زرانگیز چقدر خوب است همراه من باشد)

zar - an - giz - Čə - xu - bə - ham - rā - mu - da - bu

خونه کجا دارَی آی زرانگیز (خانه در کجا داری زرانگیز)

xu - nə - ko - jâ - dâ - ray - ây - zar - an - giz

زرانگیز بیشهَ مازندرانه (زرانگیز رفته به مازندران)

zar - an - giz - bi - Ši - yā - ma - zan - de - râ - nə

زرانگیز خوش قد و باریک میانه (زرانگیز خوش قد قامت و باریک است)

zar - an - giz - xuŠ - qad - u - bâ - rik - mi - yâ - nə

زرانگیز دست خود کرده و چاره نداره (زرانگیز به دست خود کاری را انجام داده و دیگر چاره ندارد)

zar - an - giz - das - te - xud - kar - də - Câ - rə - na - dâ - rə

صُب سَر بَبوم شمی سرا پیش (در هنگام صبح به سَرای[2] منطقه شما آمدم)

So - be - sar - ba - bum - Še - mi - sa - râ - piŠ

تی دستِ شوش درِ کِرکِ بَزی هیش[3] (به دستت یک چوب بود و به مرغ‌ها را می‌ترساندی)

---

۱. نمک سولات: محلی در سه هزار تنکابن دکتر منوچهر ستوده دربارهٔ راه و مسیر آن نوشته است: ابتدا این راه تا قهوه‌خانه رمضان با راه دو هزار یکی است به سرد و آب که رسید، راه به طرف دست چپ جدا می‌شود و از دهکده و محل‌های زیر می‌گذرد: نمک سولات ـ یان دشت ـ زلم ـ گاوور ـ داس دره ـ آش محله (البته در زمان کنونی دیگر نامی از نمک سولات در میان نیست و یا برده نمی‌شود.)

۲. سرا: جایگاه ییلاقی گالش‌ها است (آستارا تا استراباد، ۲۵۳۵: ۷۱)

۳. هیش: واژه‌ای است برای ترساندن مرغ‌ها و جوجه‌ها. که با شنیدن آن فرار می‌کنند.

ti - das - te - ŠuŠ - da - re - ker - ke - ba - zay - ŠuŠ

خیرالله سگ وَکَت، مون مثه درویش (خیرالله مانند سگ شد ومن مانند درویش)

منظور خیرالله مرا زد یا مانند: سگی، یک فرد درویش یا فقیری را گاز گرفت عده‌ای می‌گویند: منظور شعر این است: که اگر درویشی وارد خانه‌ای شود، سگ هر قدر پارس کند، درویش اهمیت نمی‌دهد و کوتاه نمی‌آید تا هدیه خود را نگیرد خارج نمی‌شود

xer - ol - lâ - sag - va - ket - mon - me - sə - dar - viŠ

الهی سید صغرا، تی دَر بَبو پیش (الهی سید صغرا در تو بسته شود. یعنی: تقدیر و سرنوشت خوبی نداشته باشی)

elâ - hi - se - yd - soq - râ - ti - dar - ba - bu - piŠ

زرانگیز مال مُنِ دادی به درویش (زرانگیز مال من بود که او را به درویش دادی)

zar - an - giz - mâ - le - mon - dâ - di - bə - dar - viŠ

www.tabarestan.info تبرستان

**شعری دیگر از زرانگیز**

می زرانگیز خاطرخاه زیاد داره (زرانگیر من خاطرخواه زیاد دارد)

mi - zar - an - giz - xâ - ter - xâh - zi - yâd - dâ - rə

خال سیا داره زرانگیز (خال سیاه رنگ دارد)

xâ - le - si - yâ - d â rə - zar - an - giz

زرانگیز بدیم کَل رَچ گردِن[1] (زرانگیر را در یال کوه، کل رچ گردن دیدم)

zar - an - giz - bad - yam - kal - raĈ - gar - den

کارگاه شلوار[2] بز موی بَنده[3] (شلوار می‌دوخت با بندی که از موی بز بود)

kâr - gâ - Šel - vâr - bo - ze - mu - ye - ban - də

اگه دانوم تی دل ما را نُخانه (اگر بدانم که دل تو مرا نمی‌خواهد)

agə - dâ - nom - ti - del - mâ - râ - no - xâ - nə

نمک را جای - مَلهَم می‌گذاری (نمک را به جای دارو یا مرهم قرار می‌دهی)

na - mak - râ - jâ - ye - mal - ham - mi - go - zâ - ri

---

۱. کَل به معنی بز کوهی و «کَل رَج» یا «رَجه» را یال کوه می‌گویند که محل عبور بزکوهی می‌باشد.

۲. کارگاه شلوار: شلواری که به وسیله دست ساخته می‌شود.

۳. بَنده: بندی که به وسیله موی بز ساخته می‌شود. همچنین طنابی از موی بز درست می‌شود بوزه موی لافند گویند (فرهنگ گیل و دیلم: ۷۱۴).

چند خط دیگر از این منظومه
نمی‌گویی نمی‌خندی سبب چیست
میان من و تو قهر و غصب چیست
خدا قسمت نکرد تقصیر من چیست

## ص

### ۳۳۲. صبورا

تبرستان www.tabarestan.info

(ریتم آهنگ آن در CD آورده شده است)

وقایع و روایتی که در این شعر آمده، مربوط به زمان پهلوی اول است. گوینده شعر سید کاظم رضوی تا چند سال قبل زنده بود که حکایت دلدادگی خود و صبورا و چوب خوردنش و جدا شدن صبورا و بقیه اتفاقات را برای هم محلی‌هایش و برای مردم رامسر و اطراف آن تعریف می‌کرد که در کتاب «تاریخ جامع تنکابن»، شادروان صمصام‌الدین علامه مواردی از زندگی و بخشی از شعر وی دربارهٔ شکایتی که از سوی خانواده صبورا انجام گرفته بود را نوشته شده است. (علامه، ۱۳۷۷: ۱۳۲و۱۴۲)

به گفته سید کاظم رضوی: هنگامی که برای شکار به منطقه بالابند[1] رفته بود دختری به نام صبورا یا صفورا را دید و عاشقش شد آن ها پس از آشنایی تصمیم به ازدواج گرفتند که در آن هنگام کدخدای بالابند به نام «کدخدا مهدی خان» عاشق صبورا شد و رقیب عشقی خود یعنی سید کاظم را به هر طریقی بود از میدان خارج کرد.

کدخدا مهدی خان که در این شعر به نام حاجی مهدی خان از وی یاد شده است برای زهر چشم گرفتن از سید دستور داد تا روزی او را با چوب به حد مرگ کتک زدند. البته در بخشی از شعر سیف الله، از او با نام مهدی خان[2] (و همچنین باقرخان هم آمده است: «باقر خان تو ببردی خوشته شرطه» (باقر خان تو شرطتت را بردی)

در این شعر آهنگ صبورا به همراه بخشی که مربوط به خانه سیف‌الله و گفت‌وگو با همسر او است و به شیوه‌های گوناگون خوانده شده را نوشته‌ایم. البته این اشعار نسبت

---

۱. بالابند: جزء دهستان گلیجان می‌باشد که به زبان محلی جوربند می‌گویند.
۲. عده‌ای نام فامیل او را جور ابراهیمیان یاد کرده‌اند.

به اشعاری که در کتاب آقای «علامه» آمده، اضافات وتغییراتی هم دارد، زیرا به نوشته آقای علامه او بخشی از اشعار را آورده است یا ممکن است خواننده‌ای بر اساس ذوق آن چندین بیت بر اصل آن افزوده باشد.

**شعر صبورا**

۱. آه در این چند شب مرا مهمان نکردی مرا دیوانه کردی (آه در این چندشب مرا مهمان نکردی، مرا دیوانه کردی)

âh - dar - in - Ĉa - nd - Šab - me - nâ - meh - mân - na - kar - di
- ma - râ - di - vâ - nə - kar - di

www.tabarestan.info تبرستان

۲. اشکِ چُشم مرا روخانه کردی مرا دیوانه کردی (دو بار)
(اشک چشم مرا مانند رودخانه کردی، مرا دیوانه کردی)

aŠ - ke - ĈoŠ - me - ma - râ - ru - xâ - nə - kar - di - ma - râ - di - vâ - nə - kar - di

۳. مِنا از عشق خود پروانه کردی مِنا دیوانه کردی
(مرا از عشق خود مانند پروانه کردی ـ مرا دیوانه کردی)

me - nâ - az - eŠ - qe - xud - par - vâ - nə - kar - di -
me - nâ - di - vâ - nə - kar - di

۴. آهای بی بند صبورا، نبینی خیر دنیا (ای صبورا بی وفا وبی‌خیال از دنیا خیر نبینی)

âhây - bi - ban - de - sa - bu - râ - na - bi - ni - xay - re - don - y â

۵. تی عاشق مهدی خان، بنیش بگوم نشانهَ (عاشق تو مهدی خان است، بنشین من نشانه‌های تو را بگویم)

ti - âŠg - meh - di - xâ - ne - ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۶. تی گیس دس بکشیَم تا پشت شانهَ، بنیش بگوم نشانهَ
(گیس تو را دست کشیدم تا پشت شانه‌ات، بنشین من نشانه را بگویم)

ti - gi - se - das - ba - ka - Ši - yam - tâ - poŠ - te - Šâ - nā
- ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۷. تی دیمه خوش دِنَم تی مار نُدانهَ بَنیش بَگوم تی نشانهَ
(روی تو را بوس می‌دهم مادر تو نمی‌داند، بنشین من نشانه را بگویم)

ti - di - mə - xuŠ - de - nam - ti - mâr - no - dâ - nā -
ba - niŠ - ba - gum - ti - no - Šâ - nā

۸. تره سوغات هدم ورشقَی (ورشوق) شانهَ[1] بَنیش بَگومنشانهَ
(به تو سوغات دادم شانه چوبی، بنشین من نشانه را بگویم)

te - rə - so - qât - ha - dam - var - Šu - qe - Šâ - nā -
ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۹. تره سوغات هَدم اشرفی یه دانه بَنیش بَگوم نشانهَ
(به تو یک اشرفی سوغات دادم، بنشین من نشانه را بگویم)

te - rə - so - qât - ha - dam - aŠ - ra - fi - yə - dâ - nā
- ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۱۰. اینم مال قدیم پهلوی نشانهَ بَنیش بَگو منشانهَ
(این هم سکه قدیمی پهلوی است بنشین من نشانه را بگویم)

In - am - mâ - le - qa - dim - pah - la - vi - no - Šâ - nā -
ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

تبرستان www.tabarestan.info

۱۱. الهی صبورا تِرانَم بمانه چی از جان موخانه
(الهی صبورا در تهران بماند از جانم چی می‌خواهد)

elâ - hi - sa - bu - râ - te - râ - nam - bo - mâ - nā - Ĉi - az - jâ - ne - mu - xâ - nā

۱۲. صبورا تی بُبی (بَبَی) هَف سَر وَچه مار، می چُشم درِ آی تی دُمبال (دو بار)
(صبورا تو شدی مادر هفت تا بچه وچشم من هنوز به دنبال تو است)

Sa - bu - râ - ti - bo - boy - haf - sar - va - Ĉə - mâr -
mi - Ĉo - Šm - da - re - ây - ti - dom - bâl

۱۳. روزِ مَحشر بَبوی می‌دَس گرفتار، الهی بَمیره تی مار
(در روز محشر در دست من گرفتار می‌شوی الهی مادر تو بمیرد)

ru - ze - mah - Šar - ba - buy - mi - das - ge - ref - târ -
elâ - hi - ba - mi - rə - ti - mâr

۱۴. مِر سوغات هَدی، گلدار دَسمال، الهی بمیره تی مار
(به من سوغات دادی دستمال گلدار الهی مادرت بمیرد)

me - re - su - qât - ha - day - gol - dâr - das - mâl - elâ - hi - ba - mi - rə - ti - mâr

۱۵. چی روزی مُنم بمابوم، شمی خانهَ، بنیش بگوم تی نشانهَ (دو بار)

---

۱. وَرشَقی یا وَرشقه شانه: شانه‌ای که با چوب درست می‌کنند و به استاد کارش خراط می‌گویند.

(چه روزی من به خانه شما آمده بودم ـ بشین نشانه را بگویم)

Ĉi - ru - zi - mo - nam - bo - mâ - bum - Še - mi - xâ - nā -

ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۱۶. موخا (خواه) بَلدم نَبم، لاکتراشانه[1]، بنیش بگوم نشانهَ (من که ییلاق لاکتراشان را بلد نبودم ـ بشین نشانه را بگویم)

mu - xâ - ba - la - dam - na - bam - lâk - te - râ - Šâ - nə -

- ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۱۷. سر جیری بَشَم بکَتَم ایوانه، می‌یارَم نُدانه، بَنیش بَگوم نشانهَ

(سر پایینی رفتم افتادم در کنار ایوان یار من نمی‌داند، بنشین من نشانه را بگویم)

sar - ji - ri - ba - Šam - ba - ka - tam - ey - vâ - nə - mi - yâ - ram - no - dâ - nə - ba - niŠ

- ba - gum - no - Šâ - nā

۱۸. عرق بَند از بَند مُن، بَبهَ روانهَ، بَنیش بَگوم نشانهَ (دو بار)

(عرق مرتب از من می‌ریخت بنشین من نشانه را بگویم)

araq - ba - nd - az - ba - nd - mon - ba - bā - ra - vâ - nā -

ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۱۹. یواش‌یواش بیشَم [باشام]، زِن مار خانه بَنیش بَگوم نشانهَ

(یواش‌یواش رفتم خانه مادر زن بنشین من نشانه تو را بگویم)

ya - vâŠ - ya - vâŠ - bi - Šam - zen - mâ - re - xâ - nə -

ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۲۰. زن مارم دَنیه، نا مزد پشیمانهَ بَنیش بَگوم نشانهَ

(مادر زن نیست نامزد هم پشیمان ـ بنشین من نشانه را بگویم)

zen - mâ - ram - da - ni - yə - nâm - zed - pa - Ši - mâ - nā -

ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۲۱. هر چی مُن در بزَم درِ وا نُکانهَ بَنیش بَگوم نشانهَ

(هر چی در زدم، در را باز نکرد بشین نشانه را بگویم)

har - Ĉi - mon - dar - ba - zam - dar - vâ - no - kâ - nā

- ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

---

۱. لاکتراشان: روستای کوهستانی از بخش گیجان و جزء تنکابن

۲۲. هوا بارانَم زَنه، نم نم بارانهَ بَنیش بَگو منشانهَ
(هوا بارانی است به صورَت نم‌نم، بشین نشانه را بگویم)

ha - vâ - bâ - râ - nam - za - nə - nam - na - me - bâ - râ - nā
- ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۲۳. یه اَفتا[1]، آب بَریخته، می پُشت شانهَ، بَنیش بَگوم نشانهَ
(به آفتابه آب ریخته بر پشت شانه‌های من بشین نشانه را بگویم)

yə - af - tâ - âb - ba - rix - tə - mi - po - Šte - Šâ - nā
- ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۲۴. اون شب صرف [صُب] ) (روز) هَکُردم همسایه خانهَ، بَنیش بَگوم تی نشانهَ
(در خانه همسایه آن شب را به روز رساندم، بشین نشانه‌هایت را بگویم)

own - Šab - sa - rf - ha - kor - dom - ham - sâ - də - xâ - nā -
- ba - niŠ - ba - gum - ti - no - Šâ - nā

۲۵. الهی صبورا تِرانَم بُمانه، چی از جانِ موخانهَ
(الهی صبورا در تهران بماند ـ از جان من چی می‌خواهد)

elâ - hi - sa - bu - râ - te - râ - nam - bo - mâ - nā
- Ĉi - az - jâ - ne - mu - xâ - nā

۲۶. صبورا آی صبورا نبینی خیرِ دنیا
(آی صبورا از دنیا خیر نبینی)

sa - bu - râ - ây - Sa - bu - râ - na - bi - ni - xay - re - don - yâ

۲۷. زدی تو بر دلِ اولاد زهرا نبینی خیرِ دنیا
(تو دل اولاد زهرا(س) را غمگین کردی خیری از دنیا نبینی)

za - di - tu - bar - de - le - ow - lâ - de - zah - râ - na - bi - ni - xay - re - don - yâ

۲۸. آه بشینین بگونین حاجی گالشانهَ ـ چی از جان موخانه
(آه بروید به گالش‌های حاجی بگویید، از جان من چی می‌خواهد)

âh - ba - Ši - nin - ba - gu - nin - hâ - ji - gâ - le - Šâ - nā -
Ĉi - az - jâ - ne - mu - xâ - nā

۲۹. حاجی یَم رَم هکُرده، خوشته جم نکانهَ ـ چی از جان موخانهَ

---

۱. اَفتا: ظرف بزرگ مسی، که در قدیم در آن آب را گرم می‌کردند و برای حمام‌کردن و شستن لباس از آن استفاده می‌کردند.

(حاجی عصبانی است خودش را کنترل نمی‌کند، از جان من چی می‌خواهد)

hâ - ji - yam - ram - ha - kor - də - xu - Štə - jam - na - kâ - nā

- Ĉi - az - jâ - ne - mu - xâ - nā

۳۰. سید چوب بزَبان چوبه مردانه ـ بنیش بگوم نشانهَ

(به سید یه چوب درست و حسابی زدند بشین نشانه را بگویم)

Se - ye - de - Ĉub - ba - za - bân - Ĉu - bə - mar - dâ - ne -

ba - niŠ - ba - gum - no - Šâ - nā

۳۱. الهی تش بیره حاجی دودمانهَ ـ بنیش بگوم نشانهَ

(الهی آتش بگیره یا دودمان حاجی‌از بین برود ، بشین نشانه را بگویم)

elâ - hi - taŠ - bay - rə - hâ - ji - du - do - mâ - nā

- ba - niŠ - ba - gum - ti - no - Šâ - nā

۳۲. چی روزی مُنَم بیشیَم [باشام] بالا بندِ کَنار ـ الهی بمیره تی مار

(چه روزی من به بالابند رفتم ـ الهی مادرت بمیرد)

Ĉi - ru - zi - mo - nam - bi - Ši - yam - bâ - lâ - ba - nde - ka - nâr -

elâ -hi - ba - mi - rə - ti - mâr

۳۳. بیشم[با شام] بالابند برای شکار ـ الهی بمیره تی مار

(برای شکار به بالابند رفته بودم الهی مادرت بمیرد)

bi - Šam - bâ - lâ - ba - nd - ba - râ - ye - Še - kâr

- elâ - hi - ba - mi - rə - ti - mâr

۳۴. سر شکار مرِ بیته کیجا تی مار ـ الهی بمیره تی مار (دو بار)

(سر شکار مادرت مرا گرفت [دید و صحبت کرد] الهی مادرت بمیرد)

Sa - re - Še - kâr - me - re - bay - tə - ki - jâ - ti - mâr

- elâ - hi - ba - mi - rə - ti - mâr

۳۵. حرف‌های بالا بندی یم ندارِ پادار ـ الهی بمیره تی مار

(حرف‌های بالا بندی‌ها پایدار نیست الهی مادرت بمیرد)

- rf - hâ - ye - bâ - lâ - ba - ndi - yam - na - dâ - re - pâ - dâr -

- hi - ba - mi - rə - ti - mâr

www.tabarestan.info تبرستان

۳۶. به دس بالا بندی‌ها تو بونی گرفتار ـ الهی بمیره تی مار
(به دست بالابندی‌ها گرفتار می‌شوی الهی مادرت بمیرد)

bə - da - se - bâ - lâ - ban - di - hâ - tu - bu - ni - ge - ref - târ -
elâ - hi - ba - mi - rə - ti - mâr

۳۷. صبورا آی صبورا ـ نبینی خیر دنیا (ای صبورا از دنیا خیر نبینی)

sa - bu - râ - ây - sa - bu - râ - na - bi - ni - xay - re - don - y â

۳۸. صبورا بیَم تی وَر، سید اولاد پیمبَر (صبورا به پیش تو بیام، سید اولاد پیامبر)

Sa - bu - râ - bi - yam - ti - var - se - yed - ow - lâ - de - pa - yam - bar

۳۹. صبورا تی گردنه الله بَبینَی تِرِ رسوا بِبینُم (دو بار)
(صبورا، خدا گردنت را بزند ـ تو را رسوا ببینم) نوعی نفرین است

Sa - bu - râ - ti - gar - da - nə - al - lâ - ba - bi - nay - te - re - ros - vâ - be - bi - nom

۴۰. سر موی تِرِ کوتا بِبینُم تِرِ رسوا بِبینُم (موی سر تو را کوتاه یا تراشیده ببینم ـ تو را رسوا ببینم)[1]

Sa - re - mu - ye - te - re - ko - tâ - be - be - bi - nom - te - re - ros - vâ - be - bi - nom

۴۱. دستِ شست تُرا حنا بِبینُم ـ تِرِ رسوا بَبینُم (انگشت شست دست تو را حنا ببینم تو را رسوا ببینم) ـ

das - te - Šas - te - to - râ - ha -nâ - be - bi - nom - te - re - ros - vâ - be - bi - nom

۴۲. ترا عاروس (آروس) خود را زاما بِبینُم ـ تِرِ رسوا بِبینُم (تو را عروس خود را داماد ببینم تو را رسوا ببینم)

to - râ - ârus - xud - râ - zâ - m â- be - bi - nom - te - re - ros - vâ - be - bi - nom

۴۳. عاروسی ترا عزا بِبینُم تِرِ رسوا بِبینُم (عروسی تو را عزا و رسوایت ببینم)

âru - si - to - râ - azâ - be - bi - nom - te - re - ros - vâ - be - bi - nom

۴۴. آهای بی‌بند صبورا نبینی خیرِ دنیا (آهای صبورا بی‌وفا و بی‌خیال تو از دنیا خیر نبینی)

âhây - bi - ban - de - sa - bu -râ - na - bi - ni - xey - re - don - yâ

۴۵. محمد یادگار گل بابا علی یهَ می دردم خا، خَلی یه
(محمد یادگار گل بابا علی است درد من خیلی است)

---

۱. اشاره به آن زمانی است که اگر زنی کاری برخلاف عرف انجام می‌داد سر او را می‌تراشیدند تا در بین عام و خاص شناسانده شود که در اینجا نوعی نفرین به کار رفته است)

ma - ham - mad - yâd - gâr - gol - bâ - bâ - ali - yā -

mi - dar - dam - xâ - xa - li - yā

۴۶. آقا آبدنگ سَر بِنگَته سِلی یهَ می دردم خا، خَلی یهَ

(آقا در آبدنگ[1] تور ماهی‌گیری را انداخت درد من خیلی است)

aqâ - âb - dan - ge - sar - ban - ge - tə - Sa - li - yā - mi - dar - dam - xâ - xa - li - yā

۴۷. سلی یَم هم بِنگَته، بگیته مَهی یه‌َمی دردم خا، خَلی یهَ (دو بار)

(تور ماهی‌گیری را انداخت یا پرتاب کرد. ماهی را گرفت، درد من خیلی است)

Sa - li - yam - ham - ben -ge - tə -ba - gi - tə - ma - hi - yā - mi - dar - am - xâ - xa - li - yā

۴۸. یواشم بخورید آزادَم مَهی یهَ می دردم خا، خَلی یهَ

(آهسته‌آهسته آزاد ماهی را هم بخورید درد من خیلی است)

تبرستان www.tabarestan.info

ya - vâ - Šam - ba - xu - rid - âzâ - dam - ma - hi - yā -

mi - dar - am - xâ - xa - li - yā

۴۹. آهای بی بند صبورا نبینی خیر دنیا (آهای صبورای بی‌وفا و بی‌خیال تو از دنیا خیر نبینی)

âhây - bi - ban - de - sa - bu - r â- na - bi - ni - xey - re - don - y â

بخشی از این شعر بلند دربارهٔ رفتن سید به خانه سیف‌الله و پرسیدن آدرس مکانی از زن سیف‌الله است که به صورت متفاوت نوشته شده که از لحاظ ریتم موسیقی با هم فرقی نداردو چند خط از آن به عنوان نمونه برای نت موسیقی آورده می‌شود:

**سیف‌الله خانه**

۵۰. آی شام پَرکای[2] بخاردُم، بَبام روانه ـ کیجا جان، بَبَم روانه

شام را خوردم و روانه شدم ای دختر روانه شدم)

ây - Šâ - me - par - kây - bo - xâr - dom - ba - bâm - ra - vâ - nə -

ki - jâ - jân - ba - bâm - ra - vâ - nə

۵۱. موخا چی دانسته بام ـ سف اُللَی خانه (من که نمی‌دانستم و خانه او آشنا نبودم)

---

۱. آبدنگ: کارخانه‌ها برنج‌کوبی قدیمی که توربین‌هایشان با آب کار می‌کرد.

۲. عده‌ای پرکای را مکان معنی کرده‌اند و عده‌ای می‌گویند: شام سبک خورده وروانه شدم (شام به اندازه یک پَر کاه خوردم) در مورد اینکه پرکای را باید به معنی مکان دانست این نظر هم عنوان می‌شود که: پرکای همان پَر بُن (pare –bon) که مکانی است برای حفاظت در مزارع و غلات باغ و گاهی هم محلی است برای استراحت بین راه یا کَوچ دامداران که در گذشته از شاخه درخت و بوته‌های علف درست می‌کردند که در حال حاضر از پلاستیک یا مشمع استفاده می‌شود. به هر روی در نزدیکی جنت رودبار رامسر، مکانی به نام پَرکای قرار دارد که باید این مکان، درست باشد.

mu - xâ - Ĉi - dâ - nes - tə - bâm - sef - ol - la - ye - xâ - nə

۵۲. راه و نُشان مِر بگومو بَیُم رَوانه (راه و نشانه به من بگو تا من روانه شوم)

râ - hə - u - no - Šân - me - re - ba - gu - mu - ba - bom - ra - vâ - nə

۵۳. تو لمی خَطَی بکشیه گِل کَشِ سامانه (انگار هوای مه‌آلود، خطی در مکان گِل‌کش کشیده بود)

tul - mi - xa - tay - ba - ka - Ši - yə - gel - ka - Še - sâ - mâ - nə

۵۴. بال گردن[1] مُن بَریسَم خروس بُخانه

(به محله بالِ گردِن رسیدم که خروس شروع به آواز خواندن کرده بود)

bâl - be - gar - den - mon - ba - ri - Šam - xu - rus - bo - xâ - nə

۵۵. سَر به سَر مَلَی بَریسَم صُب نمایانه (با آشکار شدن صبح (خورشید) به اول محله رسیدم)

sar - bə - sar - ma - lay - ba - ri - sam - sob - na - mâ - yâ - nə

۵۶. مو اندی دو هَکُرده بام، بَکَتما دامانه[2] (آن قدر دویدم تا به جنگل رسیدم)

mu - an - di - du - ha - kor - də - bâm - be - ka - ta - mâ - dâ - mâ - nə

۵۷. موقع نهر برسییم سِف‌اُله‌ی خانه (موقع ناهار رسیدم به خانه سیف‌الله)

mo - qe - na - har - bar - si - yam - sef - ol - lə - ye - xâ - nə

۵۸. سِف اُله‌ی زِنی مِر بگوت ـ راه و نُشانه کیجا، راه و نُشانه

(زن سیف الله به من گفت: این راه واین نشانه است. راه را به من نشان داد)

sef - ol - l ə - ye - ze - ney - me - re - ba - gut

râh - u - ne - Šâ - nə - ki - jâ - râh - u - ne - Šâ - nə

**شعر دیگر از سیف‌الله خانی (صبورا)**

آی شامِ پَرکای بخواردُم به بام روانه (دو بار) (شام را خوردم و روانه شدم)

ây - Šâ - me - par - kây - bo - xâr - dom -- ba - bâm - ra - vâ - nə

اوِل صُبگی بومام سِف‌اُله‌ی خانه سِف‌اُله خانه (دو بار) (اول صبح به خانه سیف‌الله آمدم)

ava - le - sob - gay - bu - mâm - sef - ol - lə - ye - xâ - nə

موخا بلد نَبام سِف‌اُله‌ی خانه (دو بار) (من که نمی‌دانستم و خانه او آشنا نبودم)

mu - xâ - ba - lad - na - bâm - sef - ol - lə - ye - xâ - nə

---

۱. بال گردِن: نام کوهی است نزدیک ولگ سَر: به نوشته دکتر مشایخی: «در منتهی‌الیه شمالی کوه هزار چم و شمال زین دشت به کوه بال گردن می‌رسیم که بال گردن با ارتفاع ۲۲۸۷ متر در این کوه واقع است.» (مشایخی: ۲۰)

۲. بَکتما دامانه: افتادم در جنگل ،در دامان قرار گرفتم.

سِف اُلَی زن با گوته، این را و نشانه، این راه و نشانه (زن سیف‌الله گفت که: این راه و این نشانه)

sef - ol - la - ye - zan - bâ - gu - tə - in - râ - u - ne - Šâ - nə

آخ چه شب‌ها، با خوتُم جنگل میانه، جنگل میانه (چه شب‌ها خوابیدم در میان جنگل)

âx - Če - Šab - hâ - bâ - xu - tom - jan - ga - le - mi - yâ - nə -

آی به خدا مشد می‌دل (به خدا دلم پراست)

ây - bə - xo - dâ - maŠ - de - mi - del

از غصه مشَد، از غصه مشد (از ـ غصه وغم، پراست)

az- qo - sə - ma - Šd - az - qo - sə - mâ - Šd

گونه یه نامی هَدم، ایجه تارشته ایجه تا رشته (گفت یک نامه دادم از اینجا تا رشت است)

gu - nə - yə - na - may - hə - dam - ei - jə - tâ - raŠ - tə

می وکیلی بُخانه، می‌سر گذشته می‌سر گذشته (وکیل کن بخواند سرگذشت مرا)

mi - va - ki - lay - bo - xâ - nə - mi - sar - ko - zaŠ - tə

جوان می‌ری دکَده این ملک و دشته این مُلک و دشته (مردن جوان در این مُلک و دشت باب شده است)

Ja - vân - mi - ri - da - ka - də - in - mol - ku - daŠ - tə

**شعری دیگر از سیف‌الله خانی (مربوط به صبورا)**

آی شام پَرکای بخواردُم ـ بُوام روانه (دو بار) شام را خوردم و روانه شدم

ây - Šâ - me - par - kây - bo - xâr - dom - bo - vâm - ra - vâ - nə - bo - vâm - ra - vâ - nə

اوِل شام بَشییَم جَعَک دامانه[1] (اول شام رسیدم به جنگل جَعَک)

av - le - Šâm - ba - Ši - yam - ja - akə - dâ - mâ - nə

موخا بلد نَبام لاکتراشانه (دوبار) (من که لاکتراشان را بلد نبودم)

mu - xâ - ba - lad - na - bâm - lâk - te - râ - sâ - nə

سیا تولمی خط بکشییه (مه سیاه، خط کشیده بود)

Si - yâ - tul - mi - xat - ba - ka - Ši - yā

کُلِ کش سامانه[2] (منطقه یا مرزو حدودگُل کش را)

---

۱. جَعَک دامان ـ محلی نزدیک لاکتراشان که به صورت «جَک» یا «جانک» می‌خوانند.

۲. کُل‌کش: منطقه ییلاقی، در غرب جَعَک و نزدیک لاکتراشان «کُلِ کش که در غرب جَعَک دامان می‌باشد (مشایخی: ۴۱)

gel - ka - Še - sâ - mâ - nə

مُنَم بَی بُیام جَعَک دامانه (من هم گم شده بودم در جنگل جعک)

mo - nom - bay - bo - bâm - jak - dâ - mâ - nə

اول شام بَشی بام سِف اُللَی خانه (اول شام به خانه سیف‌الله رفتم)

av - le - Šâm - ba - Ši - bâm - sef - ol - la - ye - xâ - nə

سِف اُلَی زن با گوته این راه و نشانه، این راه و نشانه (زن سیف‌الله گفت: این راه و این نشانه)

sef - ol - la - ye - zan - bâ - gu - tə - in - râ - u - ne - Šâ - nə

هوار باران زنه نم‌نم بارانه (باران هم نم‌نم می‌بارد)

ha - vâ - bâ - rân - za - nə - nam - nam - bâ - râ - nə

یه اَفتو دکِرده می‌پشتِ شانه (به اندازه یک ظرف مسی به پشت من آب ریخت) [گوینده خواسته شدت بارش باران را عنوان کند]

www.tabarestan.info تبرستان

yə - af - tu - da - ker - də - mi - poŠ - te - Šâ - nə

اون شب صرف (صُب) (روز) هکُردُم هَمساده خانه (آن شب در خانه همسایه تا روز بعد ماندم)

own - Šab - sa - rf( sob )- ha - kor - dom - ham - sâ - də - xâ - nə

باقر خان تو بَبُردی خوشته شرطه (باقر خان تو بردی شرطت را)

bâ - qer - xân - tu - ba - bor - di - xu - Štə - Šar - tə

ترس خدا نَبوخلق مَره چه مرده (اگر ترس از خدا نباشد، از مردم واهمه‌ای ندارم)

tar - se - xo - dâ - na - bu - xa - lq - me - rə - Ĉə - mar - də

صبورا چه دانه می‌دله چه درده (صبوار چه می‌داند دل من چه دردی دارد)

Sa - bu - râ - Ĉə - dâ - nə - mi - de - lə - Ĉə - dar - də

**سیف‌الله خانی**

شام پرکای بخاردم بَوام روانه (شام را خوردم و روانه شدم)

ây - Šâ - me - par - kây - bo - xâr - dom - ba - vâm - ra - vâ - nə - ba - vâm - ra - vâ - nə

سر به جیر روانه تندَ تندان هانُم (در سرازیری به سرعت می‌آیم)

Sar - bə - jir - ra - vâ - nə - to - nd - ton - dân - hâ - nom

آرومتر هانم، سِف اُلیه خانی (آهسته‌تر به خانه سیف‌الله می‌آیم)

ârum - tar - hâ - nom - sef - ol - lə - ye - xâ - nay

سِف‌اُلیه زن بگوتی، این راه و نشانا (سیف‌الله زن گفت: این راه و نشانه است)

sef - ol - lə - ye - zen - ba - gu - tay - in - râ - u - ne - Šâ - n â

موچندی دست سُرنوم، جَعَک دامانه (من چقدر لیز خوردم در جنگل جَعَک)

mu - Ĉan - di - das - sor - num - ja kə - dâ - mâ - nə

سرنگونه تلومی، روخانه و روخاس[1] هکانه (سرنگون شود مه که روی رودخانه را گرفته است)

Sar - na - gu - nə - tol - mi - ru - xâ - nə - ve - ru - xâs - ha - kâ - nə

«بال گردن» بومام، تلا گُره هکانه (به «بال گردن» آمدم خروس آواز می‌خواند)

bâl - gar - den - bu - mâm - ta - lâ - go - rə - kâ - nə

زمندان چشمه بومام، صُب نمایانه (صبح شده بود که به چشمه زمندان آمدم)

ze - men - dân - Ĉe - Šmə - bu - mâm - sob - na - mâ - yâ - nə

یک [یه] شب روز هکردُم، همساده خانه (شب را در خانه همسایه روز کردم)

yek - Ša - be - ruz - ha - kor - dom - ham - sâ - də - xâ - nə

هر چی در زَنُم پدر سوخته کیجا در وانَکانه (هر چی در زدم دختر پدر سوخته درب را برایم باز نکرد)

har - Ĉi - dar - za - nom - pe - dar - sux - tə - ki - jâ - dar - vâ - na - kâ - nə

چَلچله[2] آب مره چفته هکانه (آبی که از ناودان یا شیروانی سرازیر می‌شد مرا خیس کرد)

Ĉal - Ĉalə - âb - me - rə - Ĉaf - tə - ha - k â - nə

شب روز هکرُدُم همساده خانه (شب را در خانه همسایه روز کردم)

Ša - be - ruz - ha - kor - dom - ham - sâ - də - xâ - nə

اگه میل داری مو بگوم تی راسه نشانه (اگر میل داری نشانی‌هایت را بگویم)

agə - mil - dâ - ri - mu - ba - gum - ti - râ - sə - no - Šâ - nə

زن مار بوشا با گیلانه صبورا (مادرزن به گیلان (منظور تنکابن) رفته بود)

---

۱. البته بیشتر روستاییان و کوه‌نشینان در مناطق تنکابن و گیلان شرق به رقص، رخص هم می‌گویند چنان که محمود پاینده از آن یاد کرده (فرهنگ گیل و دیلم:۳۹۷). معنای دیگر شعر این می‌تواند باشد: سرنگون شود مه که روی رودخانه رقاصی می‌کند (تشبیه کردن رقصندگی به حرکت توده مه بر روی رودخانه که چنین موقعیتی در کوهستان باعث می‌شود که مناطق به کلی محو یا به خوبی دیده نشوند).

یا اینکه در معنی روخاس چنین گفته‌اند: یعنی جنگل تمام و مراتع شروع می‌شود که به آن خاص یا خاس می‌گویند.

۲. چَچل: آب بارانی که از شیروانی خانه می‌ریزد.

zen - mâr - bu - Šâ - bâ - gi - lâ - nə - sa - bu - r â

بیرده یه جیب نخود و پسه بادام (یک جیب نخود و پسته و بادام با خود آورده بود)

bi - yar - də - yə - jib - na - xud - u - pe - sə - bâ - dâm

مووَسِ چی هکانوم (من می‌بایست چه کار کنم)

mu - vas - Ĉi - ha - kâ - num

بالابند مل مل تنبان صبورا (در بالابند صبورای تنبان سفید)

bâ - lâ - ba - nd - mal - mal - ton - bâ - ne - sa - bu - r â

موخا خستم زن بَبرُم (من که می‌خواستم زن بگیرم)

mu - xâ - xas - tam - zen - ba - bu - ram -

اون ور روخانه صبورا (در آن ور رودخانه صبورا)

own - var - ru - xâ - nə - sa - bu - r â

اگه میل داری بگوم تی راسه نشانه (اگر می‌خواهی بگویم نشانه‌های صحیح را)

agə - ma - yl - dâ - ri - ba - gum - ti - râ - sə - no - Šâ - nə

تی دس دبا توی دوشانه[1] صبورا (دست تو در کوزه دوشان بود)

ti - das - da - bâ - tu - ye - du - Šâ - nə

تی عاشقم مشتی مهدی خانه صبورا (عاشق تو مشتی مهدی خان است)

ti - âŠe - qam - maŠ - ti - meh - di - xâ - nə - sa - bu - r â

هر دو دست داشته تی وارنگانه (با هر دو دست بادرنگ تورا گرفته بود)

har - du - da - st - dâŠ - tə - ti - vâ - ran - gâ - nə

یه ورشد طبک بریخته دانه (طبق کج شد دانه‌های برنج ریخت)

ye - var - Šod - ta - bak - ba - rix - tə - dâ - nə

تی عاشقم مشتی مهدی خانه صبورا (عاشق تو مشتی مهدی خان است)

ti - âŠe - qam - maŠ - ti - meh - di - xâ - nə - sa - bu - r â

سید جوانه صبورا (سید جوان است صبورا)

Se - yed - ja - vâ - nə - sa - bu -r â

آ ه ناله کانه صبو را (سید آه و ناله می‌کند، ای صبورا)

---

۱ . دوشان duŠan: بزرگ‌تر از کلا، و ساخته شده از گل رس است. دارای چهار دسته می‌باشد. برای تهیه کره و بعداز آن روغن، ماست ترشیده شده‌ای که قبلاً در کلا آماده می‌کردند را درون آن می‌ریزند و بر اثر تکان دادن آنکه بین دو نفر انجام می‌گیرد کره از ماست جدا می‌گردد.



www.tabarestan.info تبرستان

âh - nâ - lə - kâ - nə - sa - bu - r â

الهی تش بگیره تی دودمانه (الهی دودمانت را آتش بگیرد )

elâ - hi - taŠ - ba - gi - rə - ti - dod - mâ - nə

## ط

### ۳۳۳. طالبا

(ریتم آهنگ در CD آورده شده است)

طالبا یکی دیگر از تصانیفی است که در بیشتر مناطق شمال ایران خوانده می‌شود که ماجرا و داستان آن مربوط به اواخر قرن دهم و اوایل یازدهم می‌باشد و در قالب اشعاری سروده شده و روایت است که سراینده آن، زنی به نام «سیتی نساء» بود که در فراق برادرش «طالب آملی» آن اشعار را سرود که چنین روایت‌هایی از سوی محققان مورد پذیرش قرار نگرفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

طالب آملی شاعر سبک هندی است و دیوان او به گفته نصرآبادی به چهار هزار بیت تخمین زده شده که عده‌ای تعداد آن را هفده هزار بیت نوشته‌اند.

آهنگ طالبا در سه‌گاه و دشتی اجرا می‌شود و از قطعات اساساً آوازی است که در موسیقی سازی نیز وارد شده است (هنر و موسیقی، ش ۶: ۴۰)

نقالان به هنگام نقل طالب اشعار و آواز امیری را نیز چاشنی نقل خود می‌کنند.

منظومه طالبا در مازندران در چند لحن خوانده می‌شود. در علی‌آباد کتول، سرعت ریتم آن شصت است

در بهشهر ـ نکا ـ گلوگاه ـ کش‌ها منظم و پیوسته و ریتم‌دار است. وزن آن ۴/۴ که به ۶/۸ نزدیک است

طالبا در مازندران مرکزی (ساری ـ قائمشهر ـ سواد کوه) ریتم کاملاً ۴/۴است

در بابل ـ بابلسر ـ بابل کنار، تا نزدیکی آمل کشش آن بیشتر می‌شود. تحریر خواننده به دلیل کششی بودن آهنگ بسیار حزن‌انگیز و دلچسب است

در نور و کجور سرعت ملودی طالبا بیشتر می‌شود به شصت و پنج می‌رسد (پهلوان ۶۲)

گاهی اوقات به دنبال امیری خوانده می‌شود. با آنکه داستان طالبا و امیری مستقل از هم می‌باشد با وجود این از لحاظ موسیقایی کامل‌کننده همدیگر می‌باشند؛ زیرا امیری دارای ریتم آزاد است و طالبا حالتی ریتمیک دارد

در منطقه غرب مازندران نامش به صورت: طالب ـ طالبا ـ یا طالبک برده می‌شود
درباره ی شرح احوال او نوشته‌اند: در قرن دهم و یازدهم می‌زیسته، به هند سفر کرد، و ملک‌الشعرای دربار جهانگیر امپراطور هند شد.
از نام پدر و محل تولد او به طور دقیق اطلاعی در دست نیست (قنبری: هفده) اما بر اساس اشعار بعضی محققین حدس می‌زنند که نام این روستا «کرچک» و از توابع «اهلم رستاق» آمل بوده است (قنبری، ۱۳۸۳: ۲۱)
طالب خود را از روستازادگان آمل یاد کرده (پیشین: ۲۱)
آن روستائیم که چو روم به‌شهر، شهر از وجود ناقص من روستا شود (پیشین: ۲۱)
اشعار محلی که از زبان خواهر طالب نقل می‌شود در مازندران به طالبا شهرت دارد. عده‌ای انتساب چنین اشعاری به «ستی‌النساء» خواهر طالب را غیر قابل باور می‌دانند: چنان که شهاب طاهری نوشته است: «مصرعی بدین شکل است که خواهر طالب از سنگ‌های دهکده کرچک استفسار از نشانی برادر گمشده خود می‌نماید:
(سنگ کرچک طالب رِ ندی) که انتساب اشعار به زن دانشمندی چون ستی‌النساء بعید و ناصواب می‌باشد. (شهاب طاهری، مقدمه هفده)
بر اساس سروده‌ها طالب در جوانی معمم بود (زندگی و شعر طالب آملی: ۳۴)
در اشعار طالب زمانی از بیست سالگی و زمانی از سی سالگی او یاد می‌شود:
از بیست چو ده گذشت سی ساله شدم (قنبری: ۲۸)
در زمان میرزا شفیع خراسانی در مازندران و حکمرانی میرابوالقاسم در آمل، طالب به علت سختی روزگار، در سال ۱۰۱۰ (هـ.ق) به سوی هندوستان روانه شد که ابتدا در کاشان و از آنجا به اصفهان رفت.او در اصفهان اشعاری برای شاه عباس فرستاد که مورد توجه واقع نشد که پس از آن به مشهد رفت (شهاب طاهری: صفحه نوزده)
او بعد از مدتی راه هندوستان را در پیش گرفت.
یکی از اشکالات طالب در زندگی شخصی خویش اعتیاد بیش از اندازه او به افیون بود که خود او سروده است:
طالب نصیب ما زمی لاله رنگ نیست
ما را برات نشئه به افیون نوشته‌اند. (قنبری: ۳۴)
برای همین وقتی پس از مشقات زیاد توسط یکی از آشنایان به دربار جهانگیر پادشاه هندوستان بار یافت، چنان افیون کشیده بود که خود و آن صاحب منصب دربار جهانگیر

www.tabarestan.info

را بسیارضایع کرد؛ زیرا آن چنان از خود بیخود شده بود که حتی نتوانست محاوره معمولی را به درستی بیان کند چه رسد به شعر و شاعری چنان که در آن فرصت به دست آمده علاوه بر اینکه از عهده خواندن شعری برنیامد، حتی نتوانست جواب سؤالات جهانگیر را بدهد؛ اما بعدها توانست مقام ملک‌الشعرایی جهانگیر را در سال ۱۰۲۸ (هـ ـ ق) به دست آورد (شهاب طاهری: سی وسه)

خواهر او «ستی النساء» ارادت خاصی به طالب داشت آن چنان که چهارده سال پس از رفتن طالب به هند، راه سفر را در پیش گرفت و با مشقت خود را به «آگره» رساند که در آن هنگام طالب در رکاب جهانگیر در جای دیگری بود. طالب پس از خبر یافتن از آمدن خواهرش قطعه‌ای را ساخت و از شاه اجازه دیدن خواهر را گرفت.

ستی النساء پس از دیدن برادر با فضیلتی که داشت ازطریق تدریس ادبیات فارسی و عربی به همسر شاه توانست به اندرونی راه یافته و پیشخدمت مخصوص «ممتاز محل» زوجه «شاه جهان» شود. با توجه به اینکه ازدانش پزشکی هم آگاه بود، در آخر روزگار شاه جهان به مقام مُهر داری رسید. (زندگی و شعر: ۲۷و شهاب طاهری: هیجده)

تذکره‌نویسان دربارهٔ طالب مطالبی نوشته‌اند که در کتاب زندگی و شعر طالب آملی به نقل از تذکره شعرای کشمیر ـ سید حسام‌الدین بخش دوم (ص ۶۸۳) چنین نوشته شده است: «در سال‌های آخر عمر، از چشم زخم روزگار آسیب سودا به او رسید و مجنون شد. دو سه سال در کسوت جنون، خون در کاسه مجنون می‌کرد در سال ۱۰۳۶ (هـ ـ ق) به دار بقا یافت» (قنبری: ۳۴)

طالب دو دختر داشت که پس از مرگ طالب، خواهر و دامادش «نصرالله کاشی» که پسر خاله‌اش می‌شد، دو دختر او را به فرزندی پذیرفتند.

او در اشعار خود بارها از بیماری و رنج بسیار یاد کرده؛ بنابراین وی یک سال قبل از جهانگیر در سن ۴۹ سالگی درگذشت (شهاب طاهری: چهل و دو)

خواهر او سیتی النساء در سال ۱۰۵۶ هـ. ق فوت کرد که او را به فرمان شاه جهانگیر در آرامگاه نزدیک تاج محل به خاک سپردند (قلی‌نژاد: ۴۴)

**داستان طالبا:**

روایت کرده‌اند که طالب عاشق دختر عمویش زهره بود و آن‌ها را از کودکی به عقد هم درآورده بودند.

نامادری از بودن طالبا در کنارش ناراضی بود به همین دلیل مرتب او را اذیت می‌کرد تا این فکری به ذهنش خطور کرد معجونی به او خوراند که باعث سر به بیابان گذاشتن طالب شد. در همان هنگام نامادری از فرصت استفاده و شایعه مرگ او را در همه جا پخش کرد.

طالب راه هندوستان را در پیش گرفت و در آنجا ماندگار شد. پس از مدتی دختر عمویش زهره، چون از آمدن طالب ناامید شده بود سعی می کرد اورا فراموش کند.

نامادری طالبا با دسیسه خویش فردی را برای ازدواج با زهره انتخاب کرد. طالب پس از آگاه شدن از آن موضوع از هندوستان به زادگاهش برگشت و در آنجا با نواختن نی، زهره را از آمدن خویش آگاه کرد که در انتها، آن‌ها با نشستن بر روی اسبی از آنجا فرار کردند. (پهلوان: ۶۱)

برخی براین باورند که موانع و مشکلات بسیار باعث شد که آن‌ها عاقبت به هم نرسیدند.

اشعار طالبا بر اساس و شرایط و موقعیت هر ناحیه و اقلیمی خوانده شده است که از آن طریق می‌توان، بازتاب نوع معیشت و زندگی بعضی مناطق را بازیافت.

تبرستان www.tabarestan.info

**طالب غریبه**

۱. آی طالب جان بَمیرَی ـ بورمَی نَکانُم (دو بار) (طالب جان بمیرد گریه نمی‌کنم)

ây - tâ - leb - jân - ba - mi - ray - bur - may - na - kâ - nom

۲. جیرِ جورَی شونُم ـ غَمزَی نَکانَم (بالا پایین می‌روم کرشمه نمی‌کنم)

Ji - re - ju - ray - Šu - nam - qam - zay - na - kâ - nom

۳. آی خوشه مَستِ چشمه ـ سُرمَی نُکانُم خدا (به چشم خود سرمه نمی‌کشم)

ây - xu - Šə - mas - te - ÔoŠ - mə - sor - may - no - kâ - nom - xo - d â

۴. طالب غریبه (دو بار) (طالب غریب است)

tâ - leb - qa - ri - bə

۵. طالب جانه روانه راه بَکردُم (طالب جان را روانه کردم)

tâ - leb - jâ - nə - ra - vâ - nə - râh - ba - kar - dom

۶. دوری، دورَی، بیسُم، نیابَکردُم (ماندم و از دور او را نگاه کردم)

do - ray - do - ray - bey - sam - ne - yâ - ba - kar - dom

۷. باشام ایوانِ سَر بورمَی بَکرُدُم (دو بار) (رفتم در ایوان گریه کردم)

bâ - Šâm - ey - vâ - ne - sar - bur - may - ba - kor - dom

۸. گَته بُرَر بوما مَحال نَکردُم (برادر بزرگ آمد توجه نکردم)

ga - te - bo - rar - bu - mâ - ma - hâl - na - kor - dom

۹. طالب غریبه خدا طالب غریبه (طالب غریب است خدا)

tâ - leb - qa - ri - bə - xo - d â - tâ - leb - qa - ri - bə

۱۰. بگوت: آی ای آبی روان تو می طالب را نَدَی (گفت: ای آب روان طالب را ندیدی)

ba - gut - ây - âbi - ra - vân - tu - mi - tâ - le - be - râ - na - day

۱۱. ای آب روان طالب را نَدَی (ای آب روان طالب را ندیدی)

ây - âbe - ra - vân - tâ - le - be - râ - na - day

۱۲. ای مرغِ دامان[1] طالب را نَدَی (ای مرغ جنگل طالب را ندیدی)

ay - mor - qe - dâ - mân - tâ - le - be - râ - na - day

۱۳. ای سَرِکوه چُپان طالب را نَدَی (ای چوپان کوه طالب را ندیدی)

ay - sa - re - ku - hə - Ĉo - pân - tâ - le - be - râ - na - day

۱۴. طالب غریبه خدا طالب غریبه (طالب جان غریب است خدا)

tâ - leb - qa - ri - bə - xo - d â - tâ - leb - qa - ri - bə

۱۵. گاو دار گالش بُرر[2] طالب رِنَدَی (ای چوپانی که گاو را نگاه می داری طالب را ندیدی)

gâv - dâr - gâ - leŠ - bo - rar -tâ - le - be - re - na - day

۱۶. اگه می‌طالبی خبر بیَری (اگر خبر طالب من را بیاوری)

agə - mi - tâ - le - bi - xa - bar - ba - ya - ri

۱۷. جِفت وَرزا دَنَم ریحان بُکاری (دو تا ورزا می‌دهم تا ریحان بکاری)

Jef - te - var - zâ - da - nam - rey - hân - bo - kâ - ri

۱۸. می ریحان پَس بِگرد تو آب نَدِ بی (ریحان از بین رفت ـ تو آب نداده بودی)

mi - rey - hân - pas - be - ga - rd - tu - âb - na - de - bi

۱۹. سوخانِ مردمَ تو دل بیری (سرزنش مردم را تحمل کنی)

su - xâ - ne - mar - du - ma - tu - del - be - yri

۲۰. خدا طالب غریبه، میان عاشقان طالب نصیبَی

---

۱. دامان: جنگلی انبوه که به پای کوه سر نهاده باشد. دامنه کوه، حد وسط بین کوه و دشت (نوزاد ۱۳۸۱: ۲۱۶) کمرکش جنگلی کوهساران (پاینده: ۵۹۲)

۲. گالش بُرر: در قدیم رسم بود که واژه برادر را همراه با شغل شخص عنوان می‌کردند مانند: گالش بَرَر ـ چاوه دار بَرَر ـ خیاط بَرَر

(طالب غریبه میان عاشقان نصیب طالب شده)

xo - dâ - tâ - leb - qa - ri - bə - mi - yâ - ne - âŠe - qân - tâ - leb - na - si - bay

۲۱. بگوت ای گوسِن گالِش بُرر طالب را نَدَی (دو بار)

گفت: ای برادر ای چوپان گوسفند ـ طالب را ندیدی

ba - gut - ay - gu - sen - gâ - leŠ - bo - rar - tâ - le - be - râ - na - day

۲۲. مالنگا گالش[1] بُرَر ـ طالب رانَدَی (ای چوپان گالش طالب را ندیدی)

mâ - len - gâ - gâ - leŠ - bo - rar - tâ - le - be - râ - na - day

۲۳. اگه می‌طالبی خبر بَیری (اگر خبر طالب من را بیاوری)

agə - mi - tâ - le - bi - xa - bar - ba - ya - ri

۲۴. جِفت گوسَن دَنَم بَرَی بیَری (دو تا گوسفند می‌دهم تا برایت بره بیاورند)

Jef - te - gu - san - da - nam - ba - ray - bi - ya - ri

۲۵. طالب غریبه خدا طالب غریبه (طالب جان غریب است خدا)

tâ - leb - qa - ri - bə - xo - d â - tâ - leb - qa - ri - bə

۲۶. بگوت آی مادر گالش بُرَر طالب رِنَدَی (گفت ای مادر برادر چوپان، طالب را ندیدی)

ba - gut - ây - mâ - dar - gâ - leŠ - bo - rar - tâ - le - be - re - na - day

۲۷. اگه می‌طالبی خبر بَیری (اگر خبر طالب من را بیاوری)

agə - mi - tâ - le - bi - xa - bar - ba - ya - ri

۲۸. جِفتِ کُرَی[2] دَنَم، تو بار بیَری (دو تا کره می‌دهم تو بار بیاوری)

Jef - te - ko - ray - da - nam - tu - bâr - ba - ya - ri

۲۹. طالب غریبه خدا، طالب غریبه (طالب جان غریب است خدا)

tâ - leb - qa - ri - bə - xo - d â - tâ - leb - qa - ri - bə

۳۰. بگوت ای چَروه‌دار[3] بُرَر طالب رانَدَی (گفت ای برادر چروه‌دار طالب را ندیدی) (دوبار)

ba - gut - ay - Ĉar - ve - dâr - bo - rar - tâ - le - be - râ - na - day

۳۱. اگه می‌طالبی خبر بیَری (اگر از طالب من خبر بیاوری)

agə - mi - tâ - le - bi - xa - bar - ba - ya - ri

---

۱. مالنگا سر یا مالینگا سر: مکان موقتی گالش‌ها که معمولاً یک یا دو نفر بیشتر در آنجا نمی‌مانند.

۲. جفت کُرَی: دو اسب یا دو قاطر، به رنگ حنایی روشن البته به کره اسب یا قاطر هم که تازه برای باربری آماده شده باشند هم گفته می‌شود.

۳. دربارهٔ چروه‌دار به بخش چروه‌داری رجوع شود.

۳۲. جِفتَ قاطر دَنَم تو بار بیَری (دو تا قاطر می‌دهم تا بار بیاری)

Jef - te - qâ - ter - da - nam - tu - bâr - bi - ya - ri

۳۳. سوخانِ مَردمهَ وَن دل بُداری (سرزنش مردم را در دل نگاه داری)

Su - xâ - nə - mar - do - mā - van - del - bo - dâ - ri

۳۴. طالب غریبه (دو بار) (طالب غریب است)

tâ - leb - qa - ri - bə

شعر فوق به همین ریتم دامه پیدا می‌کند که در انتها خبری از طالب در هندوستان داده می‌شودو از بودن او در میان مردم هند یاد می‌شود و خواهر او از پیغام آورنده می‌خواهد که دستمال مخصوص برای بستن گیس را به طالب برساند

تبرستان www.tabarestan.info

۳۵. بگوت آخ تی طالبه بِیدَم ـ در مُلکِ هندی، تی طالبه بدَم در مُلک هندی
(گفت طالب تو را دیدم در کشور هندوستان)

ba - gut - âx - ti - tâ - le - bə - bi - dam - dar - mol - ke - hen - di -
ti - tâ - le - bə - be - dam - dar - mol - ke - hen - di

۳۶. هندی زناکانی گهره لا کَندی (برای زن‌های هندی گهواره تکان می‌داد)

hin - di - ze - na - kâ - ni - gah - rə - lâ - ka - ni

۳۷. طالب غریبه خدا طالب غریبه (طالب جان غریب است خدا)

tâ - leb - qa - ri - bə - xo - d â - tâ - leb - qa - ri - bə

۳۸. بگوت آی: اگه می‌طالب خوته وِنه وَرِسان (دو بار)
(گفت اگر طالب من خوابیده او را از خواب بیدار نکن)

ba - gut - ây - agə - mi - tâ - leb - xu - tə - va - nə - va - re - sân

۳۹. می‌گیس دَسَمال بومُهَ بَرِسان (دو بار) (وقتی آمد، دستمال گیس من را به اوبده)

mi - gis - das - mâ - le - bu - ma - ba - re - sân

۴۰. طالب غریبه خدا، طالب غریبه (طالب جان غریب است خدا)

tâ - leb - qa - ri - bə - xo - dâ - tâ - leb - qa - ri - bə

۴۱. ای چربو دار بُرر می‌چربو دار بُرار ـ تو می‌طالیب جانی خبرمی بی یَر
(ای برادر چربه دار تو، از طالب جانِ من خبر بیاور)

ay - Ĉar - bu - dâr - bo - rar - mi - Ĉar - ve - dâr - bo - râr
- tu - mi - tâ - lib - jâ - ni - xa - bar - mi - bi - yar

۴۲. جِفتَ قاطر دَنَم، تو بارم بیار (دو تا قاطر می‌دهم تو بار بیاری)

Jef - te - qâ - ter - da - nam - tu - bâ - ram - bi - yâr

البته در این شعر از فردی به نام گالش نجم‌الدین یاد می‌شود که مورد مذمت و سرزنش قرار گرفته و از ظلم او شکایت می‌شود

۴۳. بگوت ای دادِی، بی‌دادَی تی ظلم بَرسهَ (دو بار) (گفت: ای داد و بیداد ظلم تو رسیده)

ba - gut - ay - dâ - dey - bi - dâ - day - ti - zo - lm - ba - re - sā

۴۴. ای سر گالش نجم‌الدین، منزل نَرِسه (ای سر گالش نجم‌الدین تو به منزل نرسی)

ay - sar - gâ - leŠ - na - jm - el - din - man - zel - na - re - sā

ریتم مخصوص طالبا، فقط برای آشنا شدن ، در CD آورده شده است وگرنه شعرش کامل نیست

www.tabarestan.info تبرستان

گوتی یه روزَی مون باشَم اون لاتِ کِناره[1]

گفت: یه روز رفتم به کنار لات

gu - tay - yə - ru - zi - ây - mon - bâ - Šam - own - lâ - te - ke - nâ - rə

۲. خدا لات کناره (ای خدا به کنار لات)

xo - dâ - lâ - te - ke - nâ - rə

۳. خوشتِره تَرکه جیر بومابا، یه جفت چروه‌دار (چاروه‌داری از اسب یا قاطرش پایین آمده بود یا باز هم عده‌ای می‌گویند: دو چروه‌دار با لباس خیس و نَم‌کشیده از پایین آمدند؟!)

xuŠ - te - rə - tar - kə - jir - bu - mâ - bâ - yə - jo - ft - Ĉar - ve - dâ - re

۴. بِرارِی چروه داری جانی تو بِراری (برادر چاره‌دار تو جان هستی تو برادری)

be - râ - rey - Ĉar - ve - dâ - ri - jâ - ni - tu - be - râ - ri

۵. خبرِ می‌طالب بِرارِی بیار (خبر برادرم طالب را بیاور)

xa - ba - re - mi - tâ - leb - be - râ - rey - bi - yâr

این آهنگ هم با ریتم طالبا و عزیز نگار خوانده می‌شود که در اینجا ریتم طالبا است

۱. ای مسلمانان مسلمانی را ببینین ـ نکردم کار کی بدنامی را ببینین

(ای مسلمانان مسلمانی را ببینین ـ کاری را انجام نداده بدنامی را ببینین)

ay - mo - sal - mâ - nân - mo - sal - mâ - ni - râ - bay - nin

---

۱. لاتِ کِناره: دشت آبرفتی کنار رودخانه‌های کوهستانی که در آن سنگ و علف زیاد می‌شود (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۴۱۹).

na - kar - dem - kâr - kay - bad - nâ- mi - râ - bay - nin

۲. ای دادی بی دادَی طالب غریبه (دو بار) (ای داد و بی‌داد طالب غریب است)

ay - dâ - day - bi - dâ - day - tâ - leb - qa - ri - b ə

۳. مارَی مِره ماری نکردی ماری (مادر برای من کاری یا محبتی نکردی)

mâ - ray - me - rə - mâ - ri - na - kar - di - mâ - ri

## ع

### ۳۳۴. عزیز و نگار

(چند ریتم در CD آورده شده است)

در مورد داستان عزیز و نگار روایت‌های گوناگون گفته یا سروده شده است. آنچه از درون مایه آن می‌توان استنباط کرد این است که حکایت ماجرای آن به گذشته دور می‌رسد. محققان و صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که: این داستان به روایت مردم دیلمان ـ اشکور ـ طالقان ـ الموت ـ تنکابن، یکی از زیباترین و مشهورترین داستان مردم شمال ایران می‌باشد. عده‌ای خاستگاه اصلی آن را در مناطق طالقان می‌دانند. عزیز در طالقان و نگار، دختری تنکابنی بوده و بیشتر حوادث و وقایع آن در مناطق گیل ودیلم اتفاق افتاده است.

چنان که در شعری دربارهٔ محل سکونت نگار چنین آورده شده است:

به تنکابن شنیدم دختری بود
که در اوج ملاحت اختری بود
نگاری بود اندرین طاق
نگارش نام و رخ چو مهرآفاق (دزفولی، ۱۳۴۸: ۸ الی ۱۴)

عزیز و نگار در مکتب خانه‌ای به آموختن مشغول بودند که ناگاه عزیز به خاطر فقر و مسکنت مجبور شد که کتاب و مدرسه را رها سازد و در پی امرار معاش به کار روزمره بپردازد، بنابراین به سوی اشکور و دیلمان روانه شد.

روند اصلی داستان از آنجا شروع شد که خواستگاران برای خواستگاری نگار که دختری فرزانه و صاحب کمال و دلیر بود روانه شدند. نگار شروطی را در پیش پای خواستگاران نهاد؛ یعنی علاوه بر علم وفهم و دانش باید با او کشتی می‌گرفتند؛ خواستگارانی از مناطق دور و نزدیک به تنکابن آمدند در مصاف با نگار، شکست خوردند، تا اینکه عزیز برای کشتی گرفتن با نگار صاحب جمال، به سوی تنکابن روانه شد. پس از اینکه نگار طبق آداب و فرهنگ آن زمان، ازاو در طی سه شب و سه روز

پذیرایی کرد به میدان‌گاه کشتی رفتند و عزیز توانست نگار را شکست دهد که آن اتفاق مورد حسد دیگر رقیبان قرار گرفت؛ اما مادر عزیز که در این داستان نماینده فرهنگ حاکم بر جامعه بوده نمی‌توانست شکست تدریجی و نابودی باورهای در حال زوال را بپذیرد؛ بنابراین دست به دسیسه‌های گوناگون زد و در انتها از پسرش خواست تا از میان او و نگار دختر بهاءالدین یک نفر را انتخاب کند که عزیز را بر سر دوراهی مشکلی قرار داد.

عزیز برای حل این موضوع به سوی پیری که استادش بود روانه شد و پس از پرسش و پاسخ که در این داستان مبتنی بر ایماء و اشاره و استعارات و کنایه‌های مخصوص است، روند داستان به سوی انتخاب نگار از سوی عزیز به پیش می‌رود. دو دلداده در انتهای داستان به سوی رودخانه «ارمرود»که به گمان محققین یکی از رود خانه‌های «تنکابن» بود روانه و در آنجا ناپدید شدند. یا به روایت دیگرآن دو در کنار آن چشمه، به صورت سنگی درآمدند یا یه سنگی تبدیل شدند:

www.tabarestan.info

دو دلداده در آنجا چون رسیدند
لب آب ارمرود آرمیدند
کنون چون بگذرد سیزده زنوروز
همه یاران خوبان دل‌افروز
روند آنجا و سرمستی نمایند
برای عیش همدستی نمایند
بر آنان عطر فشانند بسیار
که اینان را چنین باشد سزاوار
هر آن کس آن دو پیکر را بشوید
پس آنگه حاجت خود را بگوید
مراد خویش را زود یابد
سعادت‌ها فرا سویش شتابد

استادم شادروان محمدتقی میرابوالقاسمی در مورد اعتقاد کشاورزان و دامداران دهستان‌های ساوجبلاغ ـ طالقان ـ دو هزار تنکابن ـ سه هزار تنکابن ـ جنت رودبار ـ اشکور نسبت به این داستان نوشته است:

«سال‌های پس از انقلاب مشروطه، کشتی‌گیران محلی در مراسم پنجک که در محلی به نام «یسار» برگزار می‌گردید برای آنکه پیروز گردند به یاد عزیز و نگار پیش از انجام

مسابقه در آب رودخانه شاهرود به تن شویی می‌پرداختند و در آن روز سرگذشت این دو دلداده نیز برای کودکان و نوجوانان نقل می‌گردید و بر سر راه طالقان به الموت و در هر یک از دو رشته کوه مقابل یکدیگر که طالقان را در بر می‌گیرد دو چشمه به نام‌های «عزیز چشمه» و نگار چشمه» نیز قرار دارد (میرابوالقاسمی: ۲۵۳ و ۲۵۴)

اما دربارهٔ این داستان و نظام حاکم و آداب و رسوم خاص این داستان باید گفت که: بعضی از آداب آن به گذشته‌های دور می‌رسد و نمی‌توان آن آداب را مربوط به چند سده پیش دانست. چنان که آداب مهمانی دادن برای افراد غریبه به مدت سه روز و سه شب و یا اگر خواستگاری به خانه‌ای وارد می‌شود پرسشی دربارهٔ علت آمدن او نمی‌کردند که آن آداب مربوط به گذشته‌های دور می‌باشد و در کتاب «احسن التقاسیم» مقدسی از آن یاد شده، در مورد آیین همسری و ازدواج، مقدسی نوشته است: «هرگاه پسری خواهان دختری شود با او پیش خانواده دختر می‌رود، خانواده دختر از پسر پذیرایی می‌کنند و گرامی می‌دارند اگر او کَرم ایشان را پذیرفت سه روز مهمانش می‌کنند و برای عروسی ندا می‌دهند و این پس از آن است که او (یعنی پسر) یک هفته با دختر در خانه‌اش تنها می‌ماند و برنامه‌ریزی می‌کنند. آن گاه مقدسی از شخصی به نام «ابونا ابونابتهٔ انصاری» می‌پرسد که آیا ایشان پیش از عقد به هم می‌رسند؟ انصاری پاسخ می‌دهد اگر چنین آشکار شود داماد را می‌کشند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۴۶)

همین طور کشتی گرفتن زن با مرد و زورآزمایی کردن ایشان می‌تواند دلیل به دیرینگی این داستان باشد. که قبلاً در: نقش زن در تاریخ گیلان و مازندران از آن یاد شد. (آذرنگ، ۱۳۹۲: ۱۴)

استاد میرابولقاسمی در مورد زمان این داستان نوشته است: «به طور قطع و یقین نمی‌توان گفت که این داستان مربوط به زمان پیش از اسلام و یا در قرن‌های نزدیک به آن است. همان طور که نمی‌توان آن را ساخته و پرداخته ذهن پیروان اندیشه‌های اسماعیلی در برابر دو فرقه علویان وزیدیان که تا سال‌های نزدیک با پیدایش سلسله صفویه قدرت و نفوذی کامل در سرتاسر گیلان و مازندران داشته‌اند، دانست. زیرا بر این ادعا نیز هیچ مدرک کاملی در دست نیست اما اگر آن را با توجه به مبانی اعتقادی و اجتماعی و فرهنگ فوق یاد شد مورد توجه قرار دهیم می‌توان گفت: که رگه‌ها و اشارات بیشتری از اندیشه اسماعیلیان در داستان دیده می‌شود» که استاد این داستان را برگرفته از ایده‌ها و تفکرهای خاص می‌داند که مبانی آن به لفافه بیان شده است (← میرابوالقاسمی: ۲۵۳)

به هر روی با توجه به نوشتار فوق چند اشعار در این مورد آورده می‌شود.

**شعر عزیز و نگار**

بخشی از آهنگ عزیز طالقان

۱. عزیز طالقانی، طالقانی ـ عزیز طالقان تو بَد کنی بَد

(عزیز طالقان هستی ـ عزیز طالقان بد کاری می‌کنی. عده‌ای به جای «بد کنی بد» می‌خوانند. بحث کنی بحث)

azi - ze - - tâ - le - qâ - ni - tâ - le - qâ - ni -

azi - ze - tâ - le - qân - tu - bad - ko - ni - bad

۲. ای یاره چنگ داده را ـ کِی آوَری دست، جانم (یاری که از دست دادی کی به دست می‌آوری جانم)

ay - yâ - re - Ĉa - ng - dâ - də - râ - key - âva - ri - da - st - jâ - nam

۳. برو فکر دلارای دگر کُن ـ ای فلک آبه تو را جورِ دیگر داد، جانم

(برو فکر یک دلبر دیگر باش ـ چون فلک آب تو را یک جور دیگر داده است. فلک سرنوشت تو را جور دیگری رقم زده است)

bo - ru - fek - re - de - lâ - râ - ye - de - gar - kon -

ay - fa - lak - âbə - to - râ - ju - re - di - gar - dâd - jâ - nam

۴. ای عزیزطالقان، برگرد و برگرد ـ ای یار شیرین زَبان برگرد و برگرد

(عزیز طالقان برگرد ـ ای یار خوش سخن برگرد)

ay - azi - ze - tâ - le - qân - bar - ga - rd - tu - bar - ga - rd

ay - yâ - re - Ši - rin - za - bân - bar - ga - rd - tu - bar - ga - rd

۵. از آن پوشتَی نَشو کوشتن شونی تو ـ هزار حَیفا جوان برگرد تو برگرد جانم

از این پشت نرو که تو را می‌کشن ـ ای جان خیلی حیف هستی برگرد)

az - ân - puŠ - tay - na - Šu - kuŠ - tan - Šu - ni - tu

he - zâr - hay - fâ - ja - vân - bar - ga - rd - tu - bar - ga - rd - Jâ - nam

۶. ای تمام طالقان مردُم زاره ـ ای عزیز جان جَم کنید قهر دیاره

(مردم طالقان گریانند ـ ای عزیز را دلجویی کنید که از دیار خود قهر کرده)

ay - ta - mâ - me - ta - le - qân - mar - do - me - zâ - rə

ay - az - iz - jân - jam - ko - nid - qa - hre - di - yâ - rə

۷. ای پریخانَم دلبرم تَرَکت کبوته ـ که دو صد مویشِ میَن جان، موی نگاره

تبرستان www.tabarestan.info

(ای خوبم اسبت کبودرنگ است که در میان دوصد مو، موی نگار مشخص است)

ay - pa - ri - xâ - nam - del - ba - ram - tar - kat - ka - bu - tə

kə - du - sad - mu - yeŠ - mi - yan - mu - ye - ne - gâ - rə

نگار جانم سوار مادیان شد ـ آی دو چشمان بر من و اشکم روان شد

(نگار من سوار مادیان شد ـ دو تا چشمش بر من بود و اشکم سرازیر شد)

ne - gâr - jâ - nam - sa - vâ - re - mâ - di - yân - Šod

ây - du - ĈoŠ - mân - bar - ma - nu - aŠ - kam - ra - vân - Šod

۹. عزیز جانی، مرا دور می‌برند دور ـ ای مُنا راضَی نیم، زور می‌برن زور

(عزیز جان مرا خیلی دور می‌برند ـ من که راضی نیستم به زور می‌برند)

âz - iz - ja - nay - ma - râ - dur - mi - ba - ra - nd - dur

ay - mo - nâ - râ - zay - ni - yam - zur - mi - ba - ra - nd - zur

www.tabarestan.info تبرستان

اشعار بعد از این به علت خراب شدن صدای نوار مشخص نیست اما ریتم همان است که اشعار آورده شده است.

۱۰. الهی مادر گبرت بمیره (اهلی مادر کافرت بمیره)

elâ - hi - mâ - da - re - gab - rat - be - mi - rə

۱۱. نگار جان نصیب دیگران شد (نگار جان نصیب دیگران شد)

ne - gâr - jân - na - si - be - di - ga - rân - Šod

۱۲. مسلمانان مرا دور می‌برند دور (مسلمان مرا به راه خیلی دور می‌برند)

mo - sal - mâ - nân - ma - râ - dur - mi - ba - ra - nd - dur

۱۳. مونِک راضی نیم زور می‌برن زور (من که راضی نیستم به زور می‌برند)

mo - nek - râ - zi - ni - yam - zur - mi - ba - ra - nd - dur

۱۴. الهی راضی گران تن بسوجه (الهی کسانی که من را به زور می‌برید وجودتان در آنجا بسوزد) که اشاره‌ای به جهنم است.

[کسانی که او را وادار به این کار کرده‌اند، نفرین می‌کند]

elâ - hi - râ - zi - ge - râ - ne - tan - ba - su - jə

۱۵. که تابوتم بسته‌اند گور می‌برند گور (که مرا در تابوت گذاشته‌اند به گور می‌برند)

kə - tâ - bu - tam - bas - tə - and - gur - mi - ba - ra - nd - gur -

۱۶. مَنَم کت دبسته‌اند دور می‌برند دور( مرا اسیر و دست بسته به جای دور می‌برند)
ma - nam - kat - de - bas - tan - dur - mi - ba - ra - nd - dur

۱۷. دو تا قوچِ سیا کَلاهی گردن (دو قوچ سیاه با علامتی در گردن[1] )
du - tâ - qu - Ĉe - si - yâ - ka - lâ - hi - gar - den

۱۸. اگه می‌سر بَبینی بر نگردم (اگر سر مرا ببری من برنمی‌گردم)
agə - mi - sar - ba - bi - ni - bar - ne - gar - dem

۱۹. اگرمی سر ببین مثه گوسن (اگر سر مرا ببری مانند گوسفند)
agə - mi - sar - ba - bi - ni - msə - gu - sen

۲۰. خون‌آلود بونوم و تی دور بگردُم (خون‌آلود می‌شوم دورت می‌گردم)
xun - âlud - bu - num - u - ti - dur - be - gar - dom

www.tabarestan.info تبرستان

**ریتم عزیز نگار**

(دنباله یکی از شعرهای عزیز و نگار)

در هنگام چربه‌داری زنگی به گلوی قاطر بسته می‌شد که انعکاس صدای آن باعث می‌گردید که مردم محلات یا چاروه‌دارن از مسیر همدیگر آگاه شوند یا اینکه اگر قاطر بنا به عللی گم می‌شد آن را پیدا می‌کردند. بنابراین اگر صدای زنگی به گوش می‌رسید مردم محل آگاه می‌شدند که مسافری از طریق چاروه‌دار به آن منطقه آمده است و غیره... گوئیا در این شعر به جای دوستی و مروت، صدای زنگ قاطر باعث آگاه کردن افرادی برای ضرب و شَتم، طرف مقابل است، شاید هم موضوع برمی‌گردد به حد و ثغور کاری، برای افرادی که به حرفه چاروه‌داری مشغول بودند و نمی‌خواستند که افراد غریبه به محل آن‌ها نزدیک شوند، یا بخشی از داستان فراموش شده که باعث شده تغییراتی در مکان یا حتی رنگ لباس افراد هم به وجود آید؟

۱. بالان گلو[2] زنگ صدایه ـ ـ ـ بِشین بِگین کدام بنده خدایه
(حالا در بالان کلوه صدای زنگ می‌آید ـ بروید ببینید کدام بنده خدا است)

bâ - lân - ga - lu - zan - ge - se - dâ - yə

be - Šin - be - gin - ko - dâm - ban - də - xo - dâ - yə

۲. اگه مخمل قبا کارش ندارید ـ اگه ازرق قبای مالش درآرید

---

۱ . در گردن بعضی از قوچ‌ها دو تا یا یک جفت زایده گوشواره مانند در دو طرف آویزان است.
۲ . بالان گلو: احتمالاً باید همان «سربالان گلو» باشد که چنان که در صفات پیشین نوشته شد: محلی بود برای رفتن به سه هزار تنکابن. در زمان قدیم از آنجا به مناطق الموت وطالقان می‌رفتند.

(اگر قبای مَخملی است کاری به او نداشته باشید ـ اگر قبای کبود به تن دارد وسایلش را بگیرید)

agə - max - mal - qa - bâ - kâ - reŠ - na - dâ - rid

agə - az - raq - qa - bâ - mâ - leŠ - dar - arid

یا این شعر با کمی تغییر:

زنگ صدا

ـ سلمبار[1] رَجه زنگ صدای (در نزدیکی کوه سلمبار صدای زنگ آمد)

Sa - lam - bâ - re - râ - jə - zen - ge - se - dâ - ye -

بشین بَبینین کدام بنده خدای (بروید ببینید که کدام بنده خدا است)

ba - šin - ba - bi - nin - ko - dâm - ban - də - xo - dâ - ye

اگه سبزِ قبای کاری ندارُم (اگر قبای سبز دارد به او کاری ندارم)

agə - sab - ze - qa - bâ - ye - kâ-ri - na - dâ - rom

اگه مشکی قبای، درآریم (اما اگر قبای سیاه دربردارد با او برخورد می‌کنیم)

- agə - meš - ki - qa - bâ - ye - dar - âr - im

شعری دیگر از عزیز و نگار

ماری ماری مرِ ماری نکُردی (مادر مادر به من مادری نکردی)

mâ - ray - mâ - ray - me - re - mâ - ri - na - kor - di

شیرم دادی پرستاری نکُردی (شیر به من دادی، پرستاری نکردی)

Ši - rom - dâ - di - pa - ras - tâ - ri - na - kor - di

شیرم دادی منو دادی به غربت (شیرم دادی مرا به غربت فرستادی)

Ši - rom - dâ - di - ma - nu - dâ - di - bə - qor - bat

منو دادی به دست بی‌مرُوت (مرا به دست ناکسان سپردی)

ma - nu - dâ - di - bə - da - ste - bi - mo - ro - vat

شعری دیگر از عزیز و نگار

۱. تولمی بگیتا کَلمانِ کوه ره-- -ای پیش چشمَم بِیا دو ماه نورَم

(ابر [مه] گرفته کوه کَلمان را ـ در جلوی چشمم دو ماه نورم آمد)

tul - mi - ba - gi - tâ - kal - mâ - ne - kuh - rə

---

۱. منطقه کوهستانی و یک آبادی در سه هزار تنکابن که به آن «سلنبار» یا «سلج انبار» هم می‌گویند. یا انبار برف و یخ وغیره

ây - pi - Še - ÊeŠ - mam - be - bâ - du - mâ - nu - ram

۲. شما کلمانیان با هم بجنگید ـ شاید آبرای ببندَد کهنه جوره

(شما کلمانیان با هم بجنگید ـ شاید آب را بسته کند، از بین ببرد خشم قدیمی را ـ ـ شاید جنگ و دعوا، برطرف شود) عده‌ای به جای واژه کلمانیان یا کلدانیان، نام البرزیان یا شلمانیان (منطقه‌ای نزدیک لنگرود) را می‌خوانند که برای حفظ امانت آنچه گفته شد، نوشتیم شاید موضوع جدیدی باشد.

Šo - mâ - kal - mâ - ni - yân - bâ - ham - be - jan - gid

Šâ - yed - âb - rây - be - ban - dad - koh - nə - ju - rə

یا به این شکل گفته شده:

سیاه ابری بیته کَلدان کوره (ابرسیاه جلوی کلدان کوه را گرفت)

Si - yâ - ab - ray - bey - tə - kal - dâ - ne - ku - re

تبرستان www.tabarestan.info

پیش چشم بَبردن ماه روزه (پیش چشم من بردن ماه مرا)

pi - Še - Ĉa - Šm - ba - bor - dan - mâh - ru - zə

شما کلدانیان با هم بجنگید (شما کلدانیان با هم بجنگید)

Šo - mâ - kal - dâ - ni - yân - bâ - ham - be - jan - gid

شاید آبی ببندیم کهنه جوره (شاید آب به جوی قدیمی روانه کنیم)

Šâ - yad - âbi - bə - ban - dim - koh - nə - ju - rə

**آهنگ عزیز و نگار**

۱. گوتی: سَرِ اَلبَرز کوه آی، تیرم کمانیا آی اَمانهَ (گفت: بالای کوه البرز تیر و کمان من)

gu - tay - sa - re - al - ba - rz - kuh - ây - ti - rom - ka - mâ - ni - yâ - am - nā

۲. گوتی: پای اَلبَرز کوه‌ای اسبم لجامیا[1] آی اَمانهَ (گفت: پایین کوه البرز اسب زین کرده در دست من است)

gu - tay - pâ - ye - al - ba - rz - kuh - ây - as - bam - le - jâ - mi - yâ - amâ - nā

۳. گوتی: اَسبِکَم از کره گی آی تَلیم نداشته یا آی اَمانهَ (گفت: اسب من از کوچکی تعلیم نداشت)

gu - tay - as - be - kam - az - ko - rə - gi - ây - ta - lim - ne - dâŠ - tə - yâ - ây - amâ - nā

---

۱. اسبم لجامیا: اسبی با افسار مخصوص و زین کرده

۴. گوتی: تَرسَم شیه کُنهَ دشمن بدانیا اَمانیا اَمانه (گفت: ترسم که شیه سر دهد و دشمن از مکان من آگاه شود)

gu - tay - tar - sam - Ši - yə - ko - nā - doŠ - man - be - dâ - ni - yâ -
amâ - ni - yâ - amâ - nā

**آهنگ عزیزو نگار**

۱. گوتی: سر از جاری بوشام آی ـ قاطیر وَگِردِس آی اَمانهَ
(گفت: به سرازیری رفتم ـ قاطر افتاد ای امان)

gu - tay - sar - az - jâ - ri - bu - Šâm - ây
qâ - tir - va - ger - des - ây - amâ - nā

۲. گوتی: کلاغ و کِشکرت آی، از کار بخندس آ آی اَمانهَ (گفت: کلاغ و زاغی از آن کار خندیدند)

gu - tay - ka - lâq - u - keŠ - ke - ret -
ây - az - kâr - be - xan - desâ - ây - amâ - nā

۳. گوتی: کلاغ و کِشکرت آی با هم نخندین یا آی اَمانه (گفت: کلاغ و زاغی با هم نخندید ای امان)

gu - tay - ka - lâq - u - keŠ - ke - ret -
ây - bâ - ham - nax - an - di - ni - yâ - ây - amâ - nā

۴. گوتی: عزیز بیچاره با، قاطیروگِرَدِس آی اَمانهَ (گفت: عزیز بیچاره بود گاری قاطرش برگشت یا واژگون شد).

gu - tay - az - iz - bi - Ĉâ - rə - bâ - qâtir - va - ger - des - ây - amâ - nā

خوچکو در ترانه ۶۶ را بدون عنوان کردن اصل داستان یا موضوع آن را چنین نوشته است:

سر کوهی بشوم می‌پا جلسکست ـ کلاغ و کشکرت خنده بتر کست
کلاغ و کشکرت خنده مکنید ـ بگوی بگوی می‌دل بترکست
(بالای کوهی رفتم پایم لغزید، کلاغ و زاغچه از خنده ترکیدند)
(کلاغ و زاغچه بر من نخندید ـ دل من از بگو مگوی مردم شکسته است) (خوچکو: ۷۶)

**آهنگ عزیزو نگار**

۱. گوتی: سَمن قاطر[1] بیا آی اِلغارِالغار[2] آیامانه (گفت: قاطر سمند یال و کاکُل تو را بنازم)

---

۱. سمَن قاطر یا سمند قاطر: قاطری که پشت گردن آن سفید و کاکول آن کمی به زردی مایل باشد.
۲. اِلغارِ الغار: نوعی نوازش یال و کاکول قشنگ قاطر

gu - tay - sa - man - qâ - ter - bi - yâ - ây - el - qâr - el - qâr - ây - amâ - nā

۲. گوتی: زِ کاه و نقره یا تنگِ[1] تو قربان آی اَمانه (گفت: قربانه کاه و نقره و تسمه تو)

gu - tay - ze - kâh - u - noq - re - yâ - tan - ge - tu - qor - bân - ây - amâ - nā

۳. گوتی: اگه این شب مرا آی منزل رسانیا آی اَمانه (اگر امشب مرا به منزل برسانی)

gu - tay - agə - in - Šab - ma - râ-ây - man - zel - re - sâ - ni - ay - amâ - nā

۴. گوتی: کفن پوشَم گیرم هَنَم تیرُم بازار[2] آی اَمانه (گفت: کفن می‌پوشم می‌آیم به تیرُم بازار)

gu - tay - ke - fan - pu - Šam - gir - om - ha - nam - tir - om - bâ - zâr - ay - amâ - nā

البته این شعر در مازندران شرقی برای داستان نجما خوانده می‌شود که ممکن است از داستان عزیز و نگار گرفته شده باشد:

بیا سمند یلقار به یلقار ـ رکابم نقره آ ـ تنگ پوست یلقار

رکابم نقره آ ـ تنگ پوست یلغار

اگه امشب مرا رسان به یار ـ فردا کپیل‌پوش تو از گِرِم به گِل را (پهلوان: ۱۲۹)

شعر عزیز و نگار

۱. گوتَی: ۱. شَغالِ بین شَغالِ بین شَغالِ آی اَمانهَ ـ گوتَی: چی سرَ پنجه زَنه شیرو اژدهارِ اَمانهَ

(گفت: شغال را ببین ـ گفت: به سرپنجه می‌زند شیر و اژدها را)

gu - tay - Ša - qâ - le - be - yn - Ša - qâ - le - be - yn - Ša - qâ - le - ây - amâ - nā

gu - tay - Ĉi - sar - pa - njə - za - nə - Šir - u - eŽ - de - hâ - re - am -ânā

۲. گوتی تو بشو چنگ بَزِن این لا اون لا اَمانهَ-- آی شاید تی گیربیاری یا کِرکِ طلائیا اَمانهَ

(گفت تو برو زمین را با ناخن یا چنگت بکن، این طرف و آن طرف بزن یا سعی کوشش کن ،شاید مرغ طلا را به دست آوری)

---

۱. تسمه یا نوار پهن که به کمر اسب یا الاغ می‌بستند و هر چیزی که چیز دگر را با آن بفشارند و زیر فشار قرار بدهند مانند قید صحافی، به معنی چوال و لنگه پاره... (فرهنگ صبا، ۱۳۷۰: ۳۰۵).

۲. تیرم بازار ـ ظاهرا این مکان باید همانی باشد که در شرق مازندران قرار دارد.

در تنکابن رودخانه‌ای به نام تیرم یا تهرم نیز جاری است به نوشته دکتر مشایخی: در میان کوه‌های سرسبز پوشیده از برف زمستانه منطقه گلیجان و دو هزار آبی به شکل نهر رو به جانب شمال جاری است که از کوه‌های پالوکاگردن و «اسپی کوه» (کوه سپید) و «راور» سرچشمه می‌گیرد.

در شمال شرق روستای «سنگراسر» و جنوب روستای «رزیت» [رضابط یارضابت؟] دو شاخه «سرخ رود» و «تیرم» به هم تلاقی کرده و آب رودخانه «تیرم» بیشتر می‌گردد. رودخانه تیرم در انتها نزدیک روستای «بالا شیرود» با شاخه دیگر یعنی رودخانه «خشکرود» که به «تنگار» هم معروف است یکی شده نام اصلی خود «شیرود» را به دست می‌آورد. سرانجام در غرب محل شیرود از زیر پل فلزی عبور کرده به دریای مازندران می‌پیوندد (نگاهی همه سویه به تنکابن، ۹۵ الی ۹۹).

gu - tay - tu - bo - Šu - Ĉa - ng - ba - zen - in - lâ - own - lâ - amâ - nā
ây - Ša - yad - ti - gir - bi - yâ - ri - yâ - ker - ke - ta - lâ - ēyâ - am -ânā

**آهنگ عزیز و نگار**

۱. گوتَی: شما که مردمان آ، کوتام دَیارینا اَمانهَ (گفت: ای مردم شما از کدام دیار هستید)
gu - tay - Šo - m â - kə - mar - do - mân- â - ku - tâm - da - yâ - ri - nâ

۲. گوتَی: خبُرَم نازنین یارَم آی چی دارین آ امانه (گفت: خبر از نازنین یارم چه دارید)
gu - tay - xa - bo - ram - nâ - za - nin - yâ - ram - Ĉi - dâ - rin - yâ - amâ - nā

۳. گوتی: همان جا که یارَم می‌خاد آبهَ (گفت: همان جا که یارم آبی می‌خواهد)
gu - tay - ha - mon - jâ - kə - yâ - ram - mi - xâd - âbā

۴. گوتی: همان جاها باز به نزد ما بیارینا امانه (گفت: همان جا باز او را نزد ما بیاورید)
gu - tay - ha - mân - jâ - hâ - bâz - bə - na - zde - mâ - bi - yâ - rinâ - amâ - nā

www.tabarestan.info تبرستان

**آهنگ عزیز و نگار**

(این چند بیت با کمی تغییر، شبیه همان اشعاری است که درابتدای شعرعزیز و نگارنوشته شد. البته ریتم خواندن هر کدام فرق دارد)

۱. گوتَی: عزیز طالقان آی بَد، می‌کنی بد، جوانهَ (عزیز طالقان بدکاری می‌کنی، جوان است)
gu - tay - az - ize - tâ - le - qân - ây - bad - mi - ko - ni - bad - ja - vânā

۲. گوتَی: یار چنگ داده را آی کی یابی آی دست اَمانهَ (یاری که از دست دادی را کی به دست می‌آوری)
gu - tay - yâ - re - Ĉa - ng - dâ - də - râ - ây - kay - yâ - bi - ây - da - st- amâ - nā

۳. گوتَی: برو فکر ز نارای دیگر کُن اَمانهَ (گفت: برو فکر زن‌های دیگر کن)
gu - tay - bo - ru - fek - re - ze - nâ - râ - ye - di - gar - kon - amâ - nā

۴. گوت: فلک آب تو را جوره دیگر بَست اَمانهَ (گفت: فلک آب تو را طریقه دیگر بسته است یا تقدیر تو جور دیگر رقم خورده)
gu - tay - fa - lak - âbe - to - râ - ju - re - di - gar - ba - st - amâ - nā

**آهنگ عزیز و نگار**

۱. گوتَی: عزیزَی چند کُنی آی تعریف یار ما آی اَمانهَ (گفت: ای عزیز چقدر تعریف یار ما را می‌کنی)

gu - tay - azi - zay - Ĉa - nd - ko - ni - yâ - ta - ri - fə - yâ - re - mâ - ây - amâ - nā

۲. گوتی: تمام طالقان آی تنهام نذاریا، نذاریا آی اَمانهَ (گفت: در تمام طالقان تنهایم نگذارند)

gu - tay - ta - mâ - me - tâ - le - qân -

ây - tan - hâm - na - zâ - ri - yâ - ây - amâ - nā

۳. گوتی: پری خان دلبرَم، آی در کَلکَم بودیا آی اَمانهَ (گفت: ای دلبر من در آشیانم(؟) بودی)

gu - tay - pa - ri - xân - del - ba - ram

ây - dar - kal - kam - bu - di - yâ - ây - amâ - nā

۴. گوتی: تی هر مویت بیَر ـ دل تنگ نگارا آی اَمانهَ (گفت: تومویت را بیار که نگار دلتنگ است)

gu - tay - ti - har - mu - yat - bi - yar - del - ta - ng - ne - gâ - râ - ây - amâ - nā

تبرستان www.tabarestan.info

**اَهنگ عزیز و نگار**

۱. گوتَی: کرو حَملیَ بیتیا ـ آی کلمان کوهیا آیاَمانه (با حمله‌ای کوه کلمان را گرفتند)

gu - tay - ka - ru - ham - lay - bay - ti - yâ

ây - kal - m -âne - ku - hi - yâ - ây - amâ - nā

۲. گوتَی: پیش چَشمُم بَرُن آی ماه و نوریا، آی اَمانَهَ (دو بار) (گفت: در مقابل چشم من می‌برند ماه و نور مرا ای امان)

gu - tay - pi - Še - ĈaŠ - mom - ba - ron - ây - mâh - u - nu - ri - yâ - ây - amâ - nā

۳. گوتَی: آی شما کلمانی‌ها آی با هم بجنگ یا اَمانه (گفت: شما کلدانی‌ها با هم بجنگید)

gu - tay - Šo - mâ - kal - mâ - ni - hâ - ây - bâ - ham - be - jan - gi - yâ - amâ - nā

۴. آی شاید آب به بیندَم کانه جویبار امانهَ (شاید آب را به جوی کهنه باز کنم)

ây - Šâ - yad - âb - bə - ban - dam - kâ - nə - juy - b -ârə

آهنگ عزیز و نگار

۱. گوتی: کوه به کوه بر خارِیا ـ آی تنگه به تنگه یا آی امانهَ (گفت کوه به کوه برمی‌خورد ـ تنگه به تنگه)

gu - tay - ây - kuh - bə - kuh - bar - xâ - ri - yâ

ây - tan - gə - bə - tan - gə - ây - amâ - nā

۲. گوتی اَلوچه: وَروَردان، آی صدای زنگیا، آی امانه (گفت: صدای گوجه سبز مانند زنگ است ـ صدایی که هنگام خوردن آن از دهان ایجاد می‌شود)

gu - tay - alu - Ĉə - var - var - dân - ây - se - dâ - ye - zan - gi - yâ - amâ - nā

۳. آی چربداران شَما لنگر برانیا اَمانه ـ گوتی: دل یاری نگار فولاد و سنگیا اَمانهَ

(آی چربداران شما حرکت کنید ـ گفت: دل یار و نگار من مانند فولاد و سنگ است)

ây - Ĉar - be - dâ - rân - Šo - mâ - lan - gar - be - râ - ni - yâ - amâ - nā

gu - tay - de - le - yâ - ray - ne - gâr - fu - lâ - du - san - gi - yâ - am â -nā

**آهنگ عزیز نگار**

مَرانی[1] ای مَرانی ای مَرانی -- سَر مَرز نیشتی و گُل می‌پرانی جانَم) ای مرانی در کنار مرز نشسته‌ای و گل پرتاب می‌کنی)

تبرستان www.tabarestan.info

ma - râ - ni - ay - ma - râ - ni - ay - ma - râ - ni

sa - re - ma - rz - niŠ - ti - u - gol - mi - pa - râ - ni

**آهنگ عزیز و نگار**

۱. گوتی: مسلمانان مَنا آی ـــزورمی برند زور اَمانه (گفت: مسلمانان مرا به زور می‌برند)

gu - tay - mo - sal - mâ - nân - ma - nâ - ây - zor - mi - ba - ra - nd - zor - amâ - nā

۲.گوتی:کَچاوه(کجاوه)بستانا آی زور می‌برند زور اَمانه(کجاوه را بسته‌اند و زور می‌برند)

gu - tay - ka - Ĉâ - və - [ka - jâ - və] - bas - ta - nâ - ây - zur - mi - ba - ra - nd - zur - amâ - nā

۳. گوتی: الهی راضی کنان آی دَر باسِسه: الهی کسانی که راضی‌کنندگان این کار بودند دربشان فرو افتد یا بسته شود. الهی بانیان این کار خیری نبینند.

gu - tay - elâ - hi - râ - zi - ko - nâ - ne - ây - dar - bâ - se - Šə

۴. گوتَی: مُنی راضی نیُم آی زور می‌برند زور اَمانه (گفت: من راضی نیسم زور می‌برند زور)

gu - tay - mo - nay - r â - zi - ni - yom - zor - mi - ba - ra - nd - zor - amâ - nā

نگار جان چادر شب رنگی داره (نگار جان چادر شب رنگ دارد)

ne - gâr - jân - Ĉâ - de - re - Šab - ran - gi - dâ - rə

زره پوشیده میل جنگ داره (زره را پوشیده و می‌خواهد جنگ کند)

ze - rə - po - Ši - də - may - le - ja - ng - dâ - rə

---

۱. مَرانی: یکی از مناطق سه هزار تنکابن ـ تقریباً بزرگ‌ترین آبادی سه هزار می‌باشد.

نمی‌دانم بگویم یا نگویم (نمی‌دانم بگویم یا نگویم)

ne - mi - dâ - nam - be - gu - yam - yâ - na - gu - yam

دو پاهاش سریک سنگی داره (دو پاهای او سر یک سنگ قرار دارد)

du - pâ - hâŠ - sa - re - san - gi - dâ - rə

تبرستان
www.tabarestan.info

**منبع:**

دانای علمی، جهانگیر، (۱۳۹۲). آذرنگ، چاپ اول، تهران: آرون.

## ۳۳۵. علی بَه بَی

شعر علی به یکی از اشعار قدیمی است که ریتم آن در CD آورده شده است.

۱. آی، بِشین بگین، اسمَیله (دو بار) ـ که خرِ بار بیره (دو بار) (بروید به اسماعیل بگویید: که بار خر را بگیرد)

ây - be - Šin - ba - gin - es - may - lə - kə - xa - re - bâ - re - bay - rə

۲. تو نَتونی خر بِداری ـ میدان شَر بِکاری (تو نمی‌توانی خر را نگاه داری، در میدان آشوب به پا کنی)

tu - na - tu - ni - xar - be - dâ - ri - may - dâ - ne - Šar - be - kâ - ri

۳. بِشین بَگن قَرمانه ـ چَنده ته خر فرمانه (بروید به قهرمان بگویید ـ چقدر خر تو قابل کنترل است)

be - Šin - ba - gin - qar - mâ - nə - Ĉan - də - tə - xar - far - mâ - nə

۴. آی بَشین بگین اسمَیله ـ که خرِ بار بیره (آی بروید که اسمعیل بگویید: تا بار خر را بگیرد)

ây - ba - Šin - ba - gin - es - may - lə - kə - xa - re - ba - re - bay - rə

۵. خرِ صَحَب بَمیره (صاحب خر بمیرد)

xa - re - sa - hab - ba - mi - rə

۶. تازه نبوشرح بِده بَین ـ تازه نبوخر بیرین

(موضوع تازه‌ای نیست که توضیح دادین ـ تازه نیست که خر را آوردین)

tâ - ze - na - bu - Ša - rh - be - də - ba - yn - tâ - ze - na - bu - xar - bi - ya - rin

۷. میَن کوه و میَن خر بیَرین (از میان کوه خر آوردین)

mi - yan - kuh - u - mi - yan - xar - bi - ya - rin

۸. آهای علی بَبی ـ می نفَس تازه بَبی (آهای علی بَبی ـ نفس من تازه شد)

âhây - ali - ba - bay - mi - na - fas - tâ - zə - ba - bay

۹. علی بَبی گونه مَردانه مَردُم (دو بار) (علی بَبی گفت که من در بین همه مردها، مَردی هستم)

ali - ba - bay - gu - nə - mar - dâ - nə - mar - dom

۱۰. آهای علی بَبی ـ می نفَس تازه بَبی (آهای علی بَبی ـ نفس من تازه شد)

âhây - ali - ba - bay - mi - na - fas - tâ - zə - ba - bay

۱۱. خر بار هَکردُم شِش کِله[1] دانه (دو بار) (نوزده کیلو و دویست گرم دانه را بار خر کردم)

---

۱. کله: سه کیلو و دویست گرم

Xa - re - bâr - ha - kor - dom - ŠeŠ - ke - lə - dâ - nə

۱۲. مو وَسه سردی بیشَم پیشکوه روخانه (من باید موقع سردی به رودخانه پیشکوه دو هزار بروم)

mu - va - sə - sar - di - bi - Šam - piŠ - ku - ru - xâ - nə

۱۳. صبورا چام بَزهَ، خره که دارنه؟ (صبورا دارد استراحت می‌کند خر را که نگاه می‌دارد؟)

Sa - bu - râ - Ĉam - ba - za - xarə - kə - dâr - nə

۱۴. آهای علی بَبَی ـ می نفَس تازه بَبَی (آهای علی بَبَی ـ نفس من تازه شد)

âhây - ali - ba - bay - mi - na - fas - tâ - zə - ba - bay

۱۵. علی بَبَی گونه کی دلِ دارُم ـ در این دنیا یِدانه کیجا دارُم

(علی بابا می‌گوید: جرئت چه کسی را دارم ـ در این دنیا یک دانه دختر دارم)

ali - ba - bay - gu - nə - kay - [ki] - de - le - da - rom

dar - in - don - yâ - ye - dâ - nə - ki - jâ - dâ - rom

۱۶. کیجارِ نَذر هکُن نارنه سید رِ (دختر را برای سید نارنه نذر کنید)[1]

ki - jâ - re - na - zr - ha - kon - nâr - nə - se - yed - re

۱۷. آهای علی بَبَی (آهای علی بَبَی)

ahây - ali - ba - bay -

۱۸ ـ تی خَری پرت بُیا اون زیرِ دَرَی (خر تو پرت شد درزیر اون دره)

ti - xa - ray - pa - rt - bo - bâ - own - zi - re - da - ray

۱۹. علی بَبَی گونه مردانه مردُم (علی بَبَی گفت: که من در بین همه مردها، مَردی هستم)

ali - ba - bay - gu - nə - mar - dâ - nə - mar - dom

۲۰. علی بَبَی علی بَبَی ـ می نفَس تازه بَبَی (آهای علی بَبَی ـ نفس من تازه شد)

ali - ba - bay - ali - ba - bay - mi - na - fas - tâ - zə - ba - bay

۲۱. ناچار بُمام تنوره[2] (دو بار) ـ خرم غریبه گوره

---

۱. در زمان قدیم اگر دختری به بیماری سختی دچار می‌شد، برای بهبود وضع بیمار او را برای سیدی نذر می‌کردند و نیم‌خور آب و غذای سید را به بیمار می‌دادند. اما اگر بیماری آن دختر به طول می‌انجامید و امیدی به بهبودی او نبود باز نذر می‌کردند و می‌گفتند: «این دختر را بدون خرج برای سید نذر می‌کنیم». اگر دختر بهبودی پیدا می‌کرد او را به نزد سید می‌بردند؛ در صورتی که سید زن داشت و حاضر به ازدواج نبود، هدیه‌ای به سید می‌دادند و به قولی دختر را آزاد می‌خریدند. نارنه: روستایی در اشکور بالا که جزء شهرستان رامسر می‌باشد.

۲. احتمالاً باید در نزدیکی «تنوره‌کش» باشد به نوشته دکتر مشایخی: کوهی است مرزی میان تنکابن و رامسر، این کوه در شمال «کوه بلور» {شاه سفید کوه} و نزدیک «کوه ارسوج» واقع است. ارتفاع آن ۳۱۷۵ متر از سطح دریا می‌رسد و کوهی است که مرتعی و نهری در شرق آن جاری است (مشایخی: ۲۲).

(ناچار به مکانی به نام تنوره رفتم ـ خر غریبه ارزشی ندارد ـ توجهی نمی‌شود) عده‌ای چنین معنی کرده‌اند: [ناچار به پرتگاهی رسیدم که خرم به آنجا پرت شد و دچار مشکل شدم]

nâ - Câr - bo - mâm - ta - nu - rə - xa - ram - qa - ri - bə - gu - rə

۲۲. یک شب اونجا بُماندُم ـ ـ صُبحه نُماز بخواندُم (یک شب آنجا ماندم نماز صبح را خواندم)

yek - Šab - own - jâ - bo - mân - dom - Sob - hə - no - mâz - bo - xân - dom

۲۳. بعداً کردم حرکت ـ کوتا کُنُم حرِکت (بعداً حرکت کردم ـ تا راه را کوتاه کنم)

ba - dan - ka - ram - har - kat - ku - tâ - ko - nom - ha - re - kat

۲۴. ارباب مِنه حالِ بَبین ـ ـ می حالِ و احواله بَبین (ارباب حال مرا ببین حال زار مرا ببین)

ar - bâb - me - nə - hâ - le - ba - bin - mi - hâ - le - u - ah - vâ - lə - ba - bin

۲۵. می‌زیر سرِصافه بَبن ـ می دِ خرِ زارِ بَبن

(زیر سرم را که صاف است نگاه کن ـ ـ حال زار خرم را ببین)

mi - zi - re - sa - re - sâ - fə - ba - yn - mi - de - xa - re - zâ - re - ba - yn

۲۶. ناچار بومام تنوره خرم غریبه گوره[1]

(ناچار به تنوره آمدم خرم غریب است و توجهی نمی‌شود)

nâ - Câr - bu - mâm - ta - nu - rə - xa - ram - qa - ri - bə - gu - rə

۲۷. یه شب اونجا بُماندُم ـ ـ صُبحه نُماز بخواندُم (یک شب آنجا ماندم ـ نماز صبح را خواندم)

yə - Šab - own - jâ - bo - mân - dom - Sob - hə - no - mâz - bo - xân - dom

۲۸. بعداً کردم حرکت ـ کوتا کُنُم حرِکت (بعداً حرکت کردم ـ تاراه را کوتاه کنم)

ba - dan - ka - ram - har - kat - ku - tâ - ko - nom - ha - re - kat

۲۹. الان مُنه حال بین (دوبار) می حالِ احواله بَین (حالا حال مرا ببین ـ حال زار مرا ببین)

alân - mo - nə - hâ - le - ba - yn - mi - hâ - le - u - ah - vâ - lə - ba - yn

۳۰. الان مُنه جوشِ بین زعفرانِ جوشِ بین (حالا عصبانیت مرا ببین ـ جوش زعفران

---

تنوره: مکانی که از آنجا بهمن ریزش می‌کند و به دره که عمق زیادی دارد فرو می‌ریزد.

۱. غریبه گور: در اصطلاح به مکانی گفته می‌شود که شخصی که به آنجا وارد شود اگر بدون کس و کار و یا آشنا و ف باشد توسط مردم آن منطقه مورد توجه قرار نمی‌گیرد. معنی دیگر غریبه گور شد: یعنی براثر بهمن زیر خروارها گل و و... مدفون گردید.

را ببین ـ صورت قرمز را به زعفران تشبیه کرده)

alân - mo - nə - Ĉu - Še - ba - yn - za - fe - rân - ju - Še - ba - yn

۳۱. کُلکِ اونِ گوشه بین ـ مینی خره گوش بین (کُلک‌های داخل گوشش را ببین ـ ـ میان گوش خر را نگاه کن)

kol - ke - ow - ne - gu - Šə - ba - yn - mi - ni - xa - rə - gu - Še - ba - yn

۳۲. یه شب اونجا بُماندُم ـ صُبحه نُماز بخواندُم (یک شب آنجا ماندم ـ نماز صبح را خواندم)

yə - Šab - own - jâ - bo - mân - dom - Sob - hə - no - mâz - bo - xân - dom

۳۳. بعداً کردم حرکت ـ الاغ کُل بَرکَت (بعداً حرکت کردم ـ الاغ لنگ هم غنیمت است[1]

ba - dan - kar - dam - har - kat - ow - lâq - ko - le - ba - re - kat

www.tabarestan.info

### ۳۳۶. علی عاموی بی‌غیرت

این شعر یکی از شعرهای قدیمی است که در تنکابن خوانده می‌شد گویند: در بین باغداران مردم تنکابن درخت شب خسب یا به اصطلاح محلی درخت شاقوز،[2] از نظر خوراکی اصلاً مورد استفاده قرار نمی‌گرفت ،فقط چوپانان یا دارندگان گاو و گوسفند و بز از آن برای حیوانات استفاده می‌کردند به دلیل آنکه مردم منطقه بر آن باور بودند که اگر حیوانات آن پوست را بخورند شیرشان زیاد می‌شود؛ بنابراین به باغ‌های همسایه می‌رفتند و از درخت شب خسب یا شاقوز آنجا استفاده می‌کردند. اگر احیاناً صاحب باغ از آن کار ممانعت به عمل می‌آورد آن حرکت را دال بر خِست آن فرد می‌دانستند.

روایت شده است که چند نفر برای همین منظور به کراتچال تنکابن به باغ فردی به نام، علی عامو رفتند. در هنگام چیدن برگ شاقوز، ناگاه مورد ضرب و شتم علی عامو قرار گرفتند و وسایل بریدن شاخه مانند داس، توسط علی عمو گرفته شد که این اشعار دربارهٔ همان موضوع است که توسط یکی از گالشان که گوئیا طبع شعری هم داشت سروده شد

---

۱. یا کفش کهنه در بیابان نعمت است.

۲. شاقوز یا شاغوز: نام‌های آن گل ابریشم ـ شب خُسب ـ شاخوس (شب خوس) ـ پوست این درخت را به گاو می‌دهند تا شیرش زیاد شود برگ این درخت شب‌ها جمع و روزها باز می‌شود به همین دلیل به آن شب خوس گویند (شاغوزلات = نام آبادی) (پاینده: ۳۶۰). البته در شهرستان تنکابن مابین شهر تنکابن و شهر خرم‌آباد مکان یا محله‌ای به نام شاغوز کوتی قرار دارد. اگر پوست شاقوز را به کل گاو یا گاو نر بدهند آن گاو از خود بیخود یا مست می‌شود و نعره می‌کشد که در پی آن به گاوان دیگر حمله می‌کند به قول پاینده لنگرودی: اگر فرد کل ـ کچلی قشقرق را بیندازد و دعوا و جنجال کند می‌گویند: کل شاغوزی بو بو ـ مفهومش این است که گاو نر پوست درخت شب خسب (را خورده و عربده‌ای شده است (← فرهنگ گیل و دیلم: ۵۶۴).

با توجه به اینکه بعضی از بیت‌ها به هم ربط نداشته و افتادگی‌هایی هم دارد، اگرچه از فحوای شعر برمی‌آید که گوینده از مردان اشکور تنکابن بوده است:

۱. مو هسوم بابای اشکواری ـ ـ بوشام لرده سر[1] پوس‌گیری (من هستم بابای اشکواری (اشکوری) رفتم به مکان لرده تا پوست بگیرم)

mu - he - sum - bâ - bâ - ye - eŠ - ke - vâ - ri

bu - Šâm - lar - de - sar - pus - gi - ri

۲. وچه شان بُشان کراتچال[2] (بچه‌ها رفتند کراتچال)

va - Ĉə - Šân - bo -Šân - ke - rât - Ĉâl

۳. گوی پوس هیته بان یه کُلبار (پوست زیادی برای گاو، یا به اندازه دوششان بار گرفته بودند.

gu - ye - pus - hay - tə - bân - yə - kol - bâr

۴. سرِ نرسیه پنج شاهی، پول (به پنج شاهی پول نرسیده بود)

Sar - na - ra - si - yə - pa - nj - Šâhi - pul

۵. علی عاموی بَزَن گول (علی همو را فریب دادند)

ali - âmu - ye - ba - zan - gul

۶. علی عاموی بی‌غیرت ـ ـ یه دَس پوس[3] مرِ هدَن (علی عموی بی‌غیرت پوست درخت مرا به من برگردان)

ali - âmu - ye - bi - qay - rat - yə - das - pus - me - re - ha - dan

۷. علی عاموی سَرتاش مِره نَدن مارِفاش (علی عموی سر تراشیده، مادر مرا فحش نده)

ali - âmu - ye - sa - re - tâŠ - me - re - na - dan - mâ - re - fâŠ

۸. بگوت: ای خاله پسرچِره بَشی، اَمی شاقوزِ، دارِ ور (به طعنه گفت: ای پسر خاله چرا رفتی بالای درخت شب خُس)

ba - gut - ay - xâ - lə - pe - sar - Ĉe - rə - ba - Šay - ami - Šâ - qu - ze - dâ - re - var

---

۱. لرده سر: زمینی به صورت پرتگاه، که در اثر رانش به وجود آمده باشد. بعد از مدتی درخت مورد نظر در آنجا بیشتر می‌روید.

لپه: برفتی به شکل دیوار ـ پرتگاه: کوه ـ قسمتی از کوه آماده فرو ریختن (کوه لرده فکوده ـ کوه ریزش کرد) (پاینده: ۲۱۸).

۲. کراتچال: یکی از مناطق دهستان گلیجان تنکابن ـ کرات نام درختی است که دارای تیغ‌های بسیار است. مثالی در مناطق تنکابن در مورد کسی که بسیار نیش و کنایه می‌زند گفته می‌شود: فلانی کرات دار مانه (فلانی مانند درخت کرات می‌ماند) همچنین رجوع شود به زیرنویس ترانه مهتاب شب (شماره ۲۸۹).

۳. یه دَس پوس: یک بسته پوست شب خُس که با یک رشته پوست دیگر بسته می‌شود.

۹. تو مگه دیوانه بَبی ـ ـ چره می‌دارِ کَل [کِل] بینی (تو مگر دیوانه شدی شاخه درخت مرا می‌بری)

tu - ma - gə - di - vâ - nə - ba - bi - Ĉe - rə - mi - dâ - re - ka - le - bi - ni

۱۰. زود باش بیه جیر ـ علی عامو بنهَ با کاچ (زود باش از درخت پایین بیا، علی عمو با چوب دستی شروع کرد)

zod - bâŠ - bi - yə - jir - ali - âmu - ba - nā - bâ - kâĈ

۱۱. بزه شیرخان جانه ـ ـ شیرخانی بورمه کانه (شیرخان رازد ـ شیرخان گریه می‌کند)

ba - za - Šir - xâ - ne - jâ - nə - Šir - xâ - nay - bur - mə - kâ - nə

۱۲. خوشته رفیق گوره کانه ـ ـ بده رفیق صداره (رفیق خودش را صدا می‌کند ـ شنید فریاد رفیق خودش را)

xu - Štə - re - fi - qe - gu - rə - kâ - nə - be - də - re - fi - qe - se - dâ - rə

۱۳. نیا لَرده بدیه اون جیر چال (در سرازیری زمین گودی را در پایین دید)

ni - yâ - lar - də - ba - di - yə - own - ji - re - Ĉâ - le

۱۴. علی عاموبیته می‌داز ـ ـ تو ول هکُردی خوشته گاز (علی عمو داس مرا گرفت ـ اما تو فرار کردی)

ali - âmu - bay - te - mi - dâz - tu - vel - ha - kor - di - xu - Štə - gâz

۱۵. علی عامو بَزبهَ حضرت عباس (به علی عمو به حضرت عباس قسم داد)

ali - âmu - ba - za - bā - haz - ra - te - ab - bâs

۱۶. کم بُخاردی نانِ ماس (کم خوردی ماست و نان)

kam - bo - xâr - di - nâ - nu - mâs

۱۷. ای علی عاموی باغیرت[1] ـ ـ ترِ خدا می‌دازِ مرِ هَد (ای علی عموی باغیرت ـ به خدا داس مرا به من بده)

ay - ali - âmu - ye - bâ - qay - rat -te-re- xo-dâ- mi- da-ze - me - re - ha - dan

۱۷. مو امشب شونَم سرا وَر ـ ارباب گونه چی بُبا تی داز و کلیر؟ (من امشب به سرا (مکان گالشی) نزد ارباب می‌روم و ارباب می‌گوید: لباس کُلیرو داس تو چی شد؟)

mu - em - Šab - Šu - nam - sa - râ - var -

---

۱. گوئیا چوب علی عمو باعث شد که علی عموی بی‌غیرت، به علی عموی باغیرت تبدیل گردد.

ar - bâb - gu - nə - Ĉi - bo - bâ - ti - dâz - u - ku - la - yr

۱۸. تی کُلیر[1] کی ویته، علی عاموی چی هیته؟ (چه کسی کُلیر تو را گرفته ـ علی عمو چه چیزی گرفت ؟)

ti - ko - le - yr - ki - vay - tə - ay - ali - âmuy - Ĉi - hay - tə

۱۹. فرداشونُم سراوَر ـ شونم علی عاموی وَر (فردا به سرا یا مکان اسکان علی عمو می‌روم)

far - dâ - Šu - nam - sa - râ - var - ali - âmu - ye - var

۲۰. علی عامو هیسه می‌دوس --- چره بیته تی دارِ پوس؟ (علی عمو دوست من است، چرا پوست درخت را گرفت؟)

ali - âmu - hi - sə - mi - dus - Ĉe - rə – bay- te – ti- dâ - re - pus

۲۱. هته ترِ کودنه --- تی دازترِ دَنه (همین طور تو را چوب می‌زند ـ داس تو را می‌دهد)

ha - tə - te - re - ku - de - nə - ti - dâ - ze - te - re - da - ne

۲۲. موهسوم بابای اشکواری ـ بوشام لرده سر پوس گیری

mu - he - sum - bâ - bâ - ye - eŠ - ke - vâ - ri -

bu - Šâm - lar - də - sar - pus - gi - ri

## م

### ۳۳۷. آهنگ مریم may ـ ya ـ mar

(ریتم آهنگ آن در CD آورده شده است)

شعر مریم هم یکی از اشعاری است که با توجه به نشانی‌های مربوطه می‌توان آن را منسوب به دوران پهلوی دانست که وقایع آن در مناطق رامسر اتفاق افتاده بود گویی یک مورد عاشقی بوده و چنان‌که در شعر آورده شده مریم عاشق فردی به نام عبدالله پسر حسین نامی بود. البته این شعر معروفیت آهنگ صبورا را ندارد و بخشی از آن نوشته می‌شود. ریتم آهنگ آن در CD آورده شده است.

۱. چَلکُرود به آن طرف ـ ـ ماله رضا با مریمَی (دو بار)

---

۱. لباس گالشی ـ کولر kuler، سر کولر sar ـ kuler ـ یا کُلیر koleyr ـ که چوپانان از آن برای حفاظت از برف و سرما استفاده می‌کنند.

نوعی کولیر نیز در هنگام ازدواج چوپان‌ها دوخته می‌شد، به آن «دامادی کولیر» می‌گفتند که شبیه کولیر چوپانی بود و از اولین پشم بره‌ای پشم‌چینی شده دوخته می‌شد، به دلیل آنکه نرمتر بوده و قابل انعطاف بیشتری داشت. آستین‌های آن کوتاه و دست از داخل آن بیرون می‌آمد. جلوی یقه، دارای چند بند بود که بسته می‌شد. در قدیم چوپان‌ها در هنگام عروسی و شب دامادی از آن استفاده می‌کردند.



www.tabarestan.info

(چالکرود[1] (به آن سو متعلق به رضا بود مریم)

Ĉal - ko - rud - bə - ân - ta - raf - mâ - lə - re - zâ - bâ - mar - ye - may

۲. مش حسینِ عبدالله ـــ تی دلخا با مریِمَی (مشت حسین پسر عبدالله ـ دلخواه تو بود مریم)

maŠ - ho - si - ne - ab - do - lâ - ti - de - lxâ - bâ - mar - ye - may

۳. ترِلافند دَبیسَن ـــ لافندکوتا با مریِمَی (تو را به ریسمان بستن ـ ریسمان کوتاه بود مریم)

te - re - lâ - fa - nd - da - bi - san - lâ - fa - nd - ku - tâ - bâ - mar - ye - may

۴. تِره جعبه دل بَنم ـــ وارنگ کوتا با مریِمَی (تو را در جعبه گذاشتم ـ بادرنگ کوچک بود مریم. چنان‌که در بیت‌های بعد آمده، مریم تریاک خورده بود؛ بنابراین او را درون جعبه قرار دادند و تابی به درخت کرات بستند تا تابش بدهند تا حالش به...)

te - re - ja - bə - del - ba - nam - vâ - ra - ng - ku - tâ - bâ - mar - ye - may

۵. گل کَمندی (چمنی) مریِمَی ـــ تو مثه قندی مریِمَی (گُل کمند یا (چمن) هستی ـ تو مانند قند هستی مریم)

go - le - ka - man - di - mer - ya - may - tu - me - sə - qa - ndi - mar - ye - may

۶. گُل کَمَندی (چَمنی) مریَمَی ـــ دوگیس بَلندی مریمی (گُل کمندی (چمنی) مریم ـ دو گیس بلند داری مریم)

go - le - ka - man - di - (ĉa - ma - ni) - mar - ya - may - du - gis - ba - lan - di - mar - ye - may

۷. گُل بهار مریِمَی ـــ تو نان وآبی مریِمی (مریم گل بهار هستی ـ تو نان و آبی مریم)

go - le - ba - hâ - ri - mar - ye - may - tu - nân - u - âbi - mar - ye - may

۸. گل بهار مریِمَی ـــ گلوله شکاری مریِمَی (مریم گل بهار و گلوله شکار هستی)

go - le - ba - hâ - ri - mar - ye - may - go - lu - lə - Še - kâ - ri - mar - ye - may

۹. قَسِم بحری تی فراغ، ـــ قِیل و مُقاله مریِمَی (دو بار) (قاسم بحری در فراق تو خیلی ناراحت است)

qa - sam - ba - hri - ti - ferâq - qil - u - mo - qâ - lə - mar - ye - may

۱۰. زکریا با رُقیَی ـــ داره تی بال مریمی (زکریا یا رقیه دست تو را دارند)

zek - ri - yâ - bâ - ro - qo - yay - dâ - rə - ti - bâ - le - mar - ye - may

---

۱. چالکرود: شهری بین تنکابن و رامسر که قبلاً جزء شهرستان تنکابن محسوب می‌شد.

۱۱. تِر حرکت بَدِ با ـــ رودگر محله مریِمی (تو را به رودگر محله حرکت دادند)
te - re - har - kat - ba - de - b â - rud - gar - ma - ha - lə - mar - ye - may
۱۲. تِر پِشمان هکرُده ـــ حمیده خَلی مَریَمَی (تو را خاله حمیده پشیمان کرد)
te - re - peŠ - mân - ha - kor - də - ha - mi - də - xa - lay - mar - ye - may
۱۳. گُل کِمندی (چمنی) مریِمَی تو بد پَسندی مریِمَی (دو بار) (تو گل صحرا هستی مریم ـ تو بدپسند هستی مریم)
go - le - ka - man - di (ĉa - ma - ni) - mar - ye - may - tu - bad - pa - san - di - mar - ye - may
۱۴. تِر نُشان بَدِبَان ـــ لیمَکِ دُکان مَریِمَی (نشان تو را در لیماک در دکانی داده بودند)
te - re - no - Šân - ba - de - bân - li - ma - ke - do - kâ - ne - mar - ye - may
۱۵. تِر نُشان بَدَن، لیمَک دکان مَریِمَی (نشان تو را در لیماک[1] در دکانی داده بودند)
te - re - no - Šân - ba - dan - li - ma - ke - do - kân - mar - ye - may
۱۶. تریاک صُبح بُخوردی ـــ سرگیجه میان مریِمَی (صبح تریاک خوردی ـ سرگیجه گرفتی مریم)
tar - yak - sob - bo - xur - di - sar - gi - jə - mi - yân - mar - ye - may
۱۷. همه پُرسِنِ نا، مریم حال مریِمَی (همه می‌پرسیدند و می‌گویند حال مریم)
ha - mə - por - se - ne - nâ - mar - ya - me - hâ - le - mar - ye - may
۱۸. مریم تریاک بُخارده ـــ احوال نداره مریِمَی (مریم تریاک خورده حالی نداره مریم)

mar - yam - tar - yak - bo - xr - də - ah - vâl - ne - dâ - rə - mar - ye - may
۱۹. تره حرکت بَدِ بان ـــ جورتَر محله مریِمَی (تو را به محله بالاتر بردند مریم)
te - rə - har - kat - ba - de - bân - jur - tar - ma - ha - lə - mar - ye - may
۲۰. تره پشمان هکُرده حمیده خَله مریِمَی (تو را خاله حمیده پشیمان کرد)
te - re - peŠ - mân - ha - kor - də - ha - mi - də - xa - lə - mar - ye - may
۲۱. گل کَمندی (چمنی) مریَمَی دو گیس بلندی مریِمَی (گُل صحرا هستی ـ دو گیس بلند داری مریم)
go - le - ka - man - di - mar - ya - may - du - gis - ba - lan - di - mar - ye - may

---

۱. لیماک: یکی از مناطق رامسر، در حدود کتالم

۲۲. گل کَمندی (چمنی) مریِمَی ـ تو مِثه قندی مریِمَی (گُل صحرا هستی ـ تو مانند قندی مریم)

go - le - ka - man - di - mar - ye - may - tu - me - sə - qan - di - mar - ye - may

۲۳. ترِ تابِی دَبِستَن ـــ دارِکراتِ[1] مریِمَی (تو را به درخت کرات بستند)

te - re - tâ - bey - da - bes - tan - dâ - rə - ke - râ - te - mar - ye - may

۲۴. ترِ دکتر بیَردَن ـــ دکتر جواد مریَمَی (برایت دکتر آوردند ـ دکتر جواد را مریم)

te - re - doc - tor - bi - yar - dan - dok - tor - ja - vâ - de - mar - ya - may

۲۵. ترِم قبول بکودی ـــ مثه خیاطِ (خیال؟) مریِمَی (تو هم قبول کردی مانند یک خیاط، (خیال؟) مریم)

te - ram - qa - bol - bo - ko - di - me - sə - xe - yâ - te (xe - yâ - le) - mar - ye - may

۲۶. گل کَمندی (چمنی) مریَمَی ـ تو مثه قندی مریَمَی (گُل صحرا هستی ـ تو مانند قند هستی مریم)

go - le - ka - man - di - mar - ya - may - tu - me - sə - qan - di - mar - ya - may

۲۷. گل بهار مریِمَی ـــ گلوله شکاری مریِمَی (گل بهار و گلوله شکار هستی مریم)

go - le - ba - hâ - ri - mar - ye - may - go - lu - lə - Še - kâ - ri - mar - ye - may

تبرستان www.tabarestan.info

---

۱. دربارهٔ کرات رجوع شود به شماره ۲۸۱ و ۳۲۷

**۳۳۸. (مو آهوی تو)**

(ریتم آهنگ آن در CD آورده شده است به صورت آهنگ چندی کیجا خوانده می‌شود گوئیا دنباله آن آهنگ است.)

۱. مو آهوی تو وکتَه بام ـ های زنُم ناله، های زنُم ناله (من آهوی تو شدم مرتب ناله می‌کنم)

mu - âhu - ye - tu - va - ka - tə - bâm -

hây - za - nom - nâ - lə - hây - za - nom - nâ - lə

۲. خُودِ دریا بَزَبام ـ کسی نَبا بیرِ می‌باله، بیرِ می‌باله

(خودم را به دریا زدم کسی نبود دست مرا بگیرد)

Xo - de - da - ryâ - ba - za - bâm

ka - si - na - bâ - bay - re - mi - bâ - lə

۳. هر کسی می‌سَرِ بِبه، خون وِرِ حلاله، خونوِرِ حلاله

(هر کسی سر مرا ببرد ـ خونم بر او حلاله)

har - ka - si - mi - sa - re - ba - bə

- xun - ve - re - ha - lâ - lə - xun - ve - re - ha - lâ - lə

۴. ترِ غیرَتَم نبا ـ دَس ویری مالِ (دوبار) (غیرت نداشتی که از مال دنیا دست بگیری [بکشی])

te - re- qay - ra - tam - na - bâ - das - vey - ri - mâ - le - das - vey - ri - mâ - le

۵. می گونَی زرد وکته، زردالَاله (دو بار) (گونه من زرد شد ـ آلاله زرد)

mi - gu - nay - za - rd - va - ka - tə - zar - de - alâ - lə - zar - de - alâ - lə

۶. کیجا خودرِ بِش از این، آخ نکن آه و ناله (دو بار) (دختر بیش از این آه و ناله نکن)

ki - jâ - xud - re - beŠ - az - in - âx -na - ken - âhu - nâ - lə - âhu - nâ - lə

۷. این کارِکی ها کُرده با کیجا تی خاله (دوبار) (این کارها را چه کسی کرد؟ دختر، خاله تو)

in - kâ - re - ki - hâ - kor - də - bâ - ki - jâ - ti - xâ - lə - ki - jâ - ti - xâ - lə

۸. همه دشمن وکَنن، همه دَلاله[1] (دو بار) (همه دشمن شدند ـ همه مثل دلاله)

ha - mə - doŠ - man - va - ka - nan - ha - mə - dal - lâ - lə - ha - mə - dal - lâ - lə

---

۱. دلاله: واسطه‌ای بود بین عاشق و معشوق که پیغام آن‌ها را رد و بدل می‌کرد.



www.tabarestan.info تبرستان

## منابع کتاب: منظومه‌ها


۱. اشـرفی، جهانگیر، (۱۳۸۶). کوچ (بررسی موسـیقی نواحی ایران) چاپ اول،: تهران: انتشارات سوره مهر.

۲. پاینده لنگرودی، محمود، (۱۳۶۶). فرهنگ گیل و دیلم، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۳. پهلوان، کیوان، (۱۳۸۸). موسیقی مازندران، چاپ اول، تهران: آرون.

۴. دانـای علمی، جهانگیر (۱۳۹۱). بررسی موسیقی در آیین مهر (و چند گوشـه دیگر)، چاپ اول، تهران: نشر سوره.

۵. _____ (۱۳۸۸). فرهنگ عامه مردم تنکابن، چاپ اول، تهران: آرون.

۶. ---------- (۱۳۹۲). آذرنگ، چاپ اول، تهران: آرون.

۷. دزفولی، کمالی، (۱۳۴۸). عزیز و نگار، چاپ اول، تهران: انتشارات فرمه.

۸. ستوده، منوچهر، (۲۵۳۵). از آستارا تا استارباد، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

۹. طاهری، شهاب (بی‌تا). کلیات اشعار ملک‌الشعرا طالب آملی، تهران: انتشارات سنایی.

۱۰. علامه، صمصام‌الدین (۱۳۷۷). تاریخ جامع تنکابن، چاپ اول، انتشارات تنکابن.

۱۱. عباسی، هوشنگ، (۱۳۸۰). آوازی به زلالی باران، چاپ اول: رشت، نشر بلور.

۱۲. فرهنگ فارسی صبا، (۱۳۷۰). محمد بهشتی، تهران: انتشارات صبا.

۱۳. قنبری، محمدرضا (۱۳۸۳). زندگی و شعر طالب آملی، شاعر گل‌های آتش، تهران: زوار.

۱۴. قلی‌نژاد، جمشید، (۱۳۷۹). موسیقی بومی مازندران، ساری: چاپ رضایی بابل.

۱۵. مبشری، لطف‌الله، (۱۳۳۸). آهنگ‌های محلی گیلان، انتشارات هنرهای زیبای کشور.

۱۶. مشـایخی، حبیب‌الله (۱۳۸۰). نگاهی همه‌سویه به تنکابن، چاپ اول، شـماره ۲۳۳، سلسـله انتشارات انجمن آثار و مفاخر علمی.

۱۷. مقدسـی، ابو عبدالله محمد بن احمـد، (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، چاپ اول، شرکت مترجمان ایران.

۱۸. نوزاد، فریدون، (۱۳۸۱). گیله گب، چاپ اول، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.


تبرستان www.tabarestan.info

**مقاله:**

میرابوالقاسمی، محمدتقی، (۱۳۶۶). عزیز و نگار، فصلنامهٔ گیلان ما، به کوشش م. پ. جکتاجی، س اول، ش اول، رشت: انتشارات طاعتی، صفحات ۲۵۰ الی ۲۵۴.

تبرستان
www.tabarestan.info

**وب سایت:**

۱. حسین قاسم‌نژاد
۲. سجاد شاملی
http// sajadshameli.persiangig.com/ page28,html

تبرستان
www.tabarestan.info

# امیری

**امیر پازواری[1] معروف به شیخ‌العجم:**

یکی از مشهورترین شاعرهای مازندرانی، که دامنه اشعار او علاوه بر مازندران به بیشتر مناطق گیلان هم کشیده شده است. در غرب مازندران به نام اشعار امیری (یا کَل امیر) و هر چه از غرب به شرق مازندران پیشتر رویم به آن اشعار تبری گویند.

ساسان فاطمی با توجه به مصاحبه‌اش با جواد کوتنایی دربارهٔ تغییر نام تبری به امیری می‌نویسد: «محتمل است که این آواز قبلاً با عنوان تبری (بر وزن گبری) تلفظ دیگری برای کلمه (تبری بر وزن نظری) با اشعار شعرای کهن‌تر وجود داشته و امیر نیز بعدها به نوبه خود اشعاری بر این نغمه سروده باشد و می‌توان فرض کرد که تغییر نام آواز از تبری به امیری نتیجه موقعیت بی‌سابقه اشاره جدید بوده است به این ترتیب اصطلاح امیری بیشتر یک نوع ادبی اطلاق می‌شود تا به اشعار شاعری مشخص (امیر) این نوع ادبی گونه‌ای است که همراه نغمه‌های خاص خوانده می‌شود درواقع این اصطلاح

---

۱. پازوار روستایی است بین بابل و بابلسر ـ در مقاله «تأثیر زبان و شعر تبری به ویژه شعر امیر در سروده‌های نیمایوشیج» دربارهٔ بازوار چنین نوشته شده است: یک لغت مادی است خاورشناس معروف فرانسوی (بنونیست) آن را به معنی باغ «حصار مدور» معنی کرده است امیر عبدالله سیار کاوردی: ۱۳۸).

درباره امیر پازواری مطالب بسیاری نوشته شده است که چندین سال پیش در شهرستان ساری همایشی به نام او برگزار شد که بیشتر محققان و استادان گیلان و مازندران و کشور شرکت داشتند که ماحصل آن سخنرانی‌ها در کتابی تحت عنوان «مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران ـ امیر پازواری» به چاپ رسید که می‌توان گفت: برای شناخت امیر پازواری، کتاب قابل استنادی می‌باشد.

جایگزین اصطلاح تبری شده یا بهتر بگوییم معادل این اصطلاح قرار گرفته که از بسیاری قبل به آن نوع ادبی و نه فقط نغمه آوازی اطلاق می‌شده است از این نظر می‌توان با قول ظهیرالدین مرعشی (۱۳۴۵: ۳۳) که از قابلیت‌های شاعری کهن‌تر از امیر سخن می‌گوید و او را قادر به سرودن اشعار عربی و فارسی می‌داند و تبری‌های لطیف وی را می‌ستاید تأیید شود (فاطمی: ۳۶)

دیوان اشعار او در دو جلد به نام کنزالاسرار به کوشش «برنهارد دارن» روسی و «میرزاشفیع مازندرانی» در پیترزبورگ به چاپ رسید که به همت شادروان استاد ابوالحسن صبا، مقام امیری مازندران ثبت شده و در کنار سایر گوشه‌های آواز دشتی در ردیف استاد صبا قرار گرفت.

تبرستان www.tabarestan.info

عده‌ای بر آن عقیده‌اند که شباهت‌هایی بین ریتم ملودی شرفشاهی و امیر پازواری وجود دارد و این تشابهات را باعث علاقه مردم گیلان به امیری دانسته‌اند.

ترانه‌های او مضامین عاشقانه و عارفانه، تفسیری ـ چیستان ـ جبرو اختیار ـ دوست ـ گُهر (معشوق) توصیف دعا ـ امامان ـ پیغمبران ـ فیلسوفان ـ عرفان به نام ـ ترک دنیا ـ مرگ ـ کار و بار فلک ـ ارزش انسان ـ عدم درک ذات خدا ـ رقیب ـ موعظه ـ ارباب و رعیت ـ جام اَلَست ـ اعتقادات اسطوره‌ای ـ وضعیت مکان ـ پرسش رستاخیز و غیره دیده می‌شود که هر کدام داری معنای غنی و دلکش است اشعارش به سبک خراسانی و تشبیه بیشتر از استعاره و صناعات ادبی و رباعیاتش هجایی و از شیوه اشعار پهلوی برخوردار است. تبری‌خوانی (موسیقی ترانه امیری) می‌تواند بازمانده موسیقی قبل از اسلام باشد. امیری یکی از مهم‌ترین آواهای سرتاسر مازندران و یکی از ارکان موسیقی مازندران است.

معمولاً پس از امیری‌خوانی یک ریز مقام شاد و تند و ضربی خوانده می‌شود. می‌توان در پایان امیری، تبری کِل حال (حالت کوتاه شده‌ای از تبری بلند) را خواند. این کِل حال از نظر مایگی با امیری بلند منطبق است (پهلوان، ۱۳۸۸: ۷۴)

در مورد زندگی و جایگاه او روایت بسیاری گفته شده چنان که نوشته‌اند:

امیر فرزند دهقان روستایی‌زاده بود که در اوج فقر و تنگدستی در جالیز فردی به نا حاج صالح بیک. به کار مشغول شد او عاشق گوهردختر ارباب خویش شد.[۱]

---

۱. دربارهٔ حاجی صالح بیک در اشعار امیر چنین آمده است:
بلبل میچکا نسرو و مرغم دارنه ـ حاجی صالح بیک بیته مر بنددارنه
حاجی صالح بیک ته سرو ته برار ـ مرسرهاده دیدار بوینم یاره

روزی او نزد گوهر در جالیز نشسته بود که سوار نقابداری به نزد آن‌ها آمد و تقاضای خربزه کرد که امیر به او گفت که: در آن وقت سال، خربزه‌ای در جالیز نیست.

او به اصرار آن مرد، به سوی جالیز رفت و متعجبانه آنجا را پر از خربزه یافت. اوخربزه‌ای به نزد آن سوار آورد. آن سوار خربزه را برید و دو قاچ ازآن را به امیر داد که امیر یک قاچ را برای خود و قاچ دیگر را به گوهر داد که هر دو به واسطه خوردن آن دو قاچ از دست آن سوار دارای نور معرفت و قریحه شاعری شدند و به اسرارگویی پرداختند. امیر دریافت آن فرد امام علی بن ابی طالب بوده است (پهلوان ۹۰ و۹۱ و اشرفی ۵۶ و۵۷)

چنان که نوشته شد در مورد سرنوشت امیر پازواری یا معروف به «کَل امیر»، مطالب قابل استنادی در دست نیست نمی‌داند که در پی آن نوشته‌ها به حدس و گمان وپندارها خاتمه می‌یابد، چنان که عده‌ای بر آن باورند که گوهر و امیر به سرنوشتی نافرجام دچار شدند و خودکشی کردند که غلامرضا کبیری در مقاله «کُتاری[1] های زندگی امیر پازواری» از روایتی که دربارهٔ خودکشی این دو در بین مردم گفته می‌شود یادی کرده و آن را جزء کِتاری‌های متداول عنوان نموده، وی در تعریف کُتاری نوشته است: «در مازندران مطالبی که در میان مردم رواج دارد و مأخذ و مکتوب قابل اعتنا ندارد و در حقیقت سُخنی پا در هواست را کُتاری می‌گویند (غلامرضا کبیری، ۱۳۸۲: ۱۳۴)

در مورد زادگاه و تاریخ زندگی او هم اطلاعات درستی در دست نیست عده‌ای زمان او را در دورهٔ تیموریان و مرعشیان، عده‌ای صفویه، عده‌ای زندیه، و در انتها نوشته‌ای از برنهارد دُرن به نام «من کلام شیخ‌العجم مازندرانی» یا «واقعه طبرسی» به نقل از امیر پازواری در دسترس قرار گرفت که واقعه تاریخی آن مربوط به زمان قاجار می‌باشد که در همین بخش از آن یاد خواهیم کرد.

عده‌ای نوشته‌اند که او در دوران حکومت امیر تیمور گورکانی در قرن نهم می‌زیسته ولی مورد غضب تیمور قرار گرفت که در پی آن به هندوستان تبعید گشت. او پس از عفو از سوی تیمور به مازندران بازگشت و قصبه «امیر کلا»، نزدیک بابل به او داده شد.

---

(بلبل میچکا این قدر نخوان (نسرای) که غم وجودم را گرفته است ـ حاجی صالح بیک مرا گرفته است و در بندم نهاده است. حاجی صالح بیک تو را به سرت و سر برادرت سوگند ـ مرا از بند رهایم کن تا یارم را دوباره ببینم) استاد فریدون نوزاد در مقاله «نگاهی تازه به کنزالاسرار» حاجی صالح را با توجه به این شعر و معنی ابیات آن پدر گوهر یا مالک امیر ندانسته بلکه وی را حاکم محلی در زیستگاه امیر دانسته است که شاید به جرمی یا به بی‌گناهی وی را به بند و زندان کشیده باشد (نوزاد: ۲۲۱).

۱. کِتار در گویش مازندرانی به معنی چانه است و کِتاری یعنی مطالب زبانی و افاهی که بنیان استواری ندارد.

اکثر محققانی که از امیر پازواری در دورهٔ تیموریال یاد کرده‌اند، از کتاب عباس شایان نام برده‌اند در حالی که در کتاب مازندران عباس شایان درباره امیر پازواری چنین نوشته شده است: «امیر پازواری معروف به شیخ‌العجم از بزرگ‌ترین شعرای طبرستان این شاعر بزرگ با همه معروفیتی که دارد معذا از جزئیات احوال او و حتی اینکه در چه عهدی می‌زیسته است اطلاع صحیحی دردست نیست، فقط چیزی که از این مجموع مندرجات تذکره‌ها فهمیده می‌شود در این است که امیر مازندرانی اهل قصبه «امیر کلا» از دهستان «پازوار» از توابع بابل مازندران بود و به قولی در آنجا مدفون است.

از مضمون رباعی زیر (اگر صحت انتساب شعر به امیر محرز باشد) می‌توان دانست که در اواخر دوره صفویه می‌زیسته است:

تبرستان www.tabarestan.info

شاه عباس اشرف ره جا بساته ـ ـ ستون به ستون قرض طلا بساته
سنگ مرمر در کنا بساته ـ نامرد فلک کاروانسرا بساته» (شایان، ۱۳۶۴: ۲۸۳)

جواد کوتنایی دربارهٔ او چند نظر عنوان کرده:

«می‌توان چند احتمال ضعیف و قوی برابر شمرد امیر پازواری همان میر عبدالعظیم مرعشی است؟ امیر پازواری خنیاگر یا «شرخون» و«سوت وند» بود و سرانجام شاید همان امیرعلی طبرستان (سده هفتم و هشتم) باشد» (جوادیان کوتنایی، ۱۳۷۷: ۶۹)

در صفحات پیشین نوشته شد که دیوان اشعار امیر پازواری در دو جلد به نام «کنز الاسرار» به کوشش برنهارد دُرن یا دارن روسی و میرزاشفیع مازندرانی در پیترزبورگ به چاپ رسید.

دُرن پس از مدتی، متنی را به نام «واقعه طبرسی» یافته بود که به ادعای او، از نوشته‌های «شیخ العجم مازندرانی» بوده است که در پی آن محققان بسیاری در پی آن متن بودند؛ اما یافت نمی‌شد تا اینکه عاقبت استاد فرزانه‌ام روان‌شاد سید محمدتقی میر ابوالقاسمی آن را یافت. هنگامی که او به آذربایجان شوروی رفته بود به کتابخانه‌های بسیاری از جمله به کتابخانه آخوندوف باکو و مرکز اسناد جمهوری آذربایجان مراجعه کرد و خوشبختانه آن را یافت و با خود به ایران آورد. چون متن آن به زبان مازندرانی یا تبری نوشته شده بود آن را در بیست و یک سال قبل در اختیار من قرار داد. که مشغله و کارهای دیگر باعث شد تا آن اثر به چاپ نرسد تا اینکه پس از سال‌ها وقفه در چاپ، آن را به دوستم آقای محمدمهدی تیمورنژاد که در آن زمان قاضی دادگستری تنکابن و آگاه به لهجه‌های بیشتر مردم شهرهای مازندران بود، سپردم که وی آن را ترجمه کرد. پس از آن، عین متن تبری و آلمانی را با

نام استاد میرابوالقاسمی برای چاپ به «فصلنامه اباختر» سپردم به همراه مقدمه‌ای که در آنجا از ترجمه آقای تیمورنژاد نیزیادی شد، مضافاً بر اینکه در آن مقدمه نوشتم که آن متن نمی‌تواند نوشته شیخ‌العجم یا امیر پازواری؛ باشد زیرا وقایع آن در زمان قاجاریه اتفاق افتاده بود که چنان نوشته‌ای نمی‌توانست، متعلق به امیر پازواری باشد (از کلام شیخ‌العجم مازندرانی، ۱۳۸۳: ۲۱ الی ۶۶)

خوشبختانه آن مطلب سه ماه پیش از آنکه استاد میر ابوالقاسمی جان به جهان آفرین تسلیم نماید، چاپ شدو باعث خوشحالی او گردید

مدتی بعد استادی در کتاب خویش از آن متن تبری با ترجمه و ویرایش خود، آن را به چاپ رساند، اما از استاد میر ابوالقاسمی نامی برده نشد که به نظر می‌رسد، چنین عمل کردهای آن چنان زیبنده به نظر نمی‌رسد و باید کوشش بانیان اصلی را پاس داشت. اگرچه بحث اصلی روی ترجمه خوب یا بد آن نمی‌باشد و...

www.tabarestan.info تبرستان

**آواز امیری:**

آواز امیری چنان در دل و جان مردم شمال ایران ریشه دوانیده که در بیشتر مناطق گیلان و مازندران، مخصوصاً در تیرما سینزه شو و مراسم خاص دیگرخوانده می‌شود که خواندن آن از شرق تا غرب مازندران بر اساس حال و هوای هر منطقه‌ای می‌باشد، که بررسی‌هایی بر مبنای آن توسط محققان مازندران انجام گرفته و آواز امیری را به لحاظ ساختاری، داری متر آزاد دانسته‌اند مقام امیری در دو نوع: امیری بلند و امیری کوتاه اجرا می‌شود.

بیشتر محققان منطقه بر این عقیده‌اند که محتوای اصوات امیری خوانی از سه دانگ بیشتر نیست که امیر خوان یا تبری خوان مرسوم در مازندران آن را بر حسب ذوق خود به گوشه‌های مختلف ترنم می‌کنند؛ چنان‌که احمد محسن‌پور، موسیقی‌شناس مازندرانی آن را با ملودی‌های عشاق، قرجه، شاه ختایی و آغار شور نام برده (← محسن‌پور، ۱۳۷۷: ۱۷۱)

بهمنیار شریفی در مقاله «ارتباط موسیقی مازندرانی با بعضی از مقام‌های کهن ایران» چنین نوشته است: شاید بتوان ادعا کرد مهم‌ترین مقام مازندران امیری است این مقام از دو جهت حائز اهمیت است اول اینکه گستره صوتی مقام امیری تا سه دانگ است که هیچ مقام فرعی (ترانه‌ها) و دو مقام کتولی و طالبا (از مقام‌های اصلی) تا این اندازه گسترش ندارند و دوم اینکه تغییر مقام در آهنگ امیری (هنگام فرود) ازمقام راست به مقام جان فزاست. (شریفی، ۱۳۷۷: ۲۰۷)

قلی‌نژاد، امیری را آوازی می‌داند که از عشاق دشتی شروع و به دستگاه شور فرود می‌نماید و معمولاً وسعت صوتی آن از یک اکتاو تجاوز نمی‌کند. این آوازها در نقاط مختلف مازندران با واریاسون‌های مختلف خوانده می‌شود (قلی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۳۰)

محققان در مورد خواندن امیری در غرب مازندران هم نظراتی را عنوان کرده‌اند که پهلوان به نقل از محسن‌پور چنین نوشته است:

«امیری تبری که در غرب مازندران رایج است، یک گوشواره یا یک دنباله بلند نسبت به امیری بخش میانه، اضافه دارد درواقع این گوشواره همان کتولی ضربی قسمت مرکزی است که برای امیری غرب به عنوان دنباله آن اضافه شده است» (پهلوان: ۹۷)

در مورد آوای امیری و تأثیر آن بر شبیه‌خوانی مطالبی تحت عنوان:

«شبیه‌خوانی در آمل و ارتباط آن با شعر و موسیقی مازندرانی» توسط سعید امیرکلایی در وبلاگ «موسیقی ایرانی» نوشته شده است:

www.tabarestan.info تبرستان

شبیه‌خوانی مازندران و خصوصاً آمل که در بسیاری جهات از موسیقی و ادبیات بومی سود برده، از «امیری» نیز بهره جسته است برای نمونه می‌توان مجلس «طفلان مسلم» را نام برد، که هم از اشعار امیر پازواری و هم از موسیقی امیری در اجرای این مجلس استفاده می‌شود. در تعزیه طفلان مسلم، آن جایی که محمد و ابراهیم فرزندان مسلم بن عقیل به مرد چوپانی در بیابان پناه آوردند، قبل از ورود طفلان به میدان، شبیه‌خوانی و برخوردشان با چوپان، شبیه چوپان با لباس چوپانان مازندرانی، در صحنه حضور پیدا می‌کند و با لله وا (نی چوپانی) شروع به نواختن و آواز می‌کنند که برای نمونه چند بیتی از آن را مرور می‌کنیم:

کدوم شخصه که خاتم انبیائه ـ کدوم شخصه که هم کلام با خدائه
کدوم شخصه که منزل عرش اعلائه ـ کدوم شخصه که مار وره نزائه

(کدام شخص است که خاتم انبیاء است، کدام شخص است که با خداوند هم کلام است. کدام شخص است که منزل او در عرش است و کدام شخص است که مادر او را نزاده است.)

آن شخص محمد خاتم الانبیائه ـ حضرت موسی هم کلام با خدائه
حضرت علی منزل عرش اعلائه ـ آن شخص خالقه مار وره نزائه

(آن شخص محمد است که خاتم پیامبران است، آن شخص حضرت موسی است که هم‌کلام با خداست. آن شخص حضرت علی است که منزلش در عرش است، آن شخص خداوند است که مادر او را نزایید.

در مورد این گونه سؤال و جواب‌ها در اشعار امیری تنکابن بسیار شنیده می‌شود. شاید زمانی به صورت شبیه‌خوانی در این مناطق خوانده می‌شده است که در این بخش چند نمونه از آن به همراه اشعار دیگر امیری بر مبنای حروف نوشته می‌شود.

در ضمن بعضی از اشعار به شیوه‌های گوناگون خوانده شده‌اند اما در معنای به یک شکل هستند، که در CD آورده شده است، گرچه بعضی از اشعار به صورت کامل عنوان نشده اما برای دانستن ریتم و شیوه خواندن ، از آن یاد شده است.

## اشعار امیری

تبرستان www.tabarestan.info

**۳۳۹. آب دریا چه شوره؟**

ـ گوتَی: مُن وَنه بفهم، ما ـ آب دریا چه شوره؟ (گفت: من باید بدانم ـ چرا آب دریا شور است؟)

gu - tay - mon - va - nə - be - fah - me - mâ - âbe - dar - yâ - Ĉə - Šu - rə

ـ گوتی: مُن ونه بِفَهم ما ـ چُشمِ یاقِب چه کوره (گفت: من باید بدانم ـ چرا چشم یعقوب پیامبر کور است)

gu - tay - mon - va - nə - be - fah - me - mâ - ĈoŠ - me - yâ - qeb - Ĉə - ku - rə

ـ گوت: اون راه کدام راه یا ـ که صد، صدا صدنوره (گفت: آن راه کدام راهی است ـ که صد و صدها نورانی است)

gut - own - râ - ko - dâm - râ - hiy - yâ - kə - sad - se - dâ - sad - nu - rə

ـ گوت: اون کدام تیغیا که هرگز کُند نَبونه (گفت: آن کدام تیغ است که هرگز کند نمی‌شود)[1]

gut - own - ko - dâm - ti - qi - yâ - kə - har - ez - ko - nd - na - bu - nə

ـ گوتی: اون قدرت پروردگاریا ـ آب دریا هم شوره (گفت: اون قدرت پروردگار است که آب دریا شوره)

gu - tay - own - qod - ra - te - par - var - de - gâ - ri - yâ -

â be - dar - yâ - ham - Šu - rə

ـ گوتی: اون داغ یوسَفیا ـ چُشمُ یاقِب هم کوره (گفت: اون داغ یوسف است که چشم یعقوب کور است)

---

۱. این شعر در کنزالاسرار هم آمده: کدام تیغه که هرگز کُند نبونه ـ ـ ـ کدام دبنه (کنزالاسرار، ۱۳۰)

gu - tay - own - dâq - yu - sa - fe - yâ - ĈoŠ - mo - yâ - qeb- ham- ku - rə

ـ گوتی: اون راهه، راه قیامت یا که صدصداصد نوره (گفت: اون راه قیامت است ـ که صدها صدا و صد نور است)

gu - tay - own - râ - hə - râh - qi - yâ - ma - ti - yâ

kə - sad - se - dâ - sad - nu - rə

ـ گوتی اون تیغ نیه یا ـ ـ اون جُبرائلیا که هرگز کُند نبونه (گفت: آن تیغ نیست ـ اون جبرئیل است که هرگز کند نمی‌شود) البته در شعر شماره ۳۸۸ آن تیغ از آنِ عزرائیل عنوان شده که این مورد باید صحیح‌تر باشد.

gu - tay - own - tiq - ni - yə - yâ

own - job - râ - ēli - yâ - kə - har - gez - ko - nd - na - bu - nə

ـ گوتی: تی جوابِ گونما ـ موسا در کوه طوره (گفت: جواب تو را می‌گویم ـ موسا در کوه طور است)

gu - tay - ti - ja - vâ - be - gu - na - mâ - mu - sâ - dar - ku - hə - tu -rə

ـ یا علی علی دنیا دوروزه (یا علی دنیا دو روزاست)

yâ - ali - ali - don - yâ - du - ru - zə

**الف**

**۳۴۰. استاد قَله‌گر**

ـ گوتی: استاد قَله گر[1] ـ ـ تی دسِ علی بَگیرهِ (گفت: ای استاد سفید کن ظروف، دست تو را علی بگیرد)

gu - tay - ows - tâ - de - qa - lə - gar - ti - da - se - ali - ba - gi - rə

گوتی تی بچه وَس ونا ـ ـ می جای اولینه بگیره (گفت: بچه تو باید جای اولین مرا بگیرد)

gu - tay - ti - ba - Ĉə - vas- va - nâ - mi - jâ - ye - ava - li - nə - ba - gi - rə

ـ گوتی: تی فرزند پیر بَبویا ـ ـ کُل دنیا رِبَیره (گفت: فرزند تو پیر شود و تمام دنیا را می گیرد)

gu - tay - ti - far - za - nd - pir - ba - bu - yâ - ko - le - do - ny - yâ - re - bay - rə

ـ گوتی: آب زَندگانی بُخارِیا ـ ـ که هرگزی نمیره (گفت: آب زندگانی را بخورد و هرگز نمیرد)

---

۱. قله‌گر یا قلی‌گر: کسی که در زمان قدیم وسائل مسی مردم را جمع‌آوری می‌کرد و با قلع و نشادر و تیزاب و... دیگ یا قابلمه مردم را سفید می‌کرد.



www.tabarestan.info تبرستان

gu - tay - âbe - zan - de - gâ - ni - bo - xâ - re - yâ - kə - har - ge - zey - na - mi - re

ـ یا علی علی دنیا دوروزه (یا علی دنیا دو روزه)

yâ - ali - ali - don - yâ - du - ru - zə

### ۳۴۱. امیرالمومنین دُل‌دُل سوار هانه

ـ گوتی: امیرالمومنین دُل‌دُل[1] سوار هانه (گفت: امیرالمومنین سوار بر دُل‌دُل می‌آید)

gu - tay - am - ir - al - mu - me - nin - dol - dol - sa - vâ - re - hâ - nə

ـ سه آ ل بپرسین صاحب زمان کی هانه؟ (سؤال بپرسید صاحب زمان کی می‌آید؟)

sə - âl - ba - por - sin - sâ - heb - za - mân - key - hâ - nə

ـ یا علی علی جان یا علی --صاحب زمان کی هانه؟(یا علی جان صاحب زمان کی می‌آید؟)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - sâ - heb - za - mân - key - hâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

### ۳۴۲. امیرماامیرُم

امیری ـ گوتِی: امیر گوته جان:

ـ امیر ما امیرُم ـ ای صدسال بَزنُم [ بِسومو ـ یا بیسَم] آخر وَنا بمیرُم

(امیر گفت جان: من امیر هستم ـ اگر صد سال بمانم آخر باید بمیرم)

gu - tay - amir - gu - tə - jân - ami - re - mâ - ami - rom -

ây - sad - sâl - ba - za - nom[bey-sam]- â xar - va - nâ - ba - mi - rom

ـ علی علی علی علی --- آخر وَنا بمیرُم (علی علی آخر ونا بمیرم)

ali - ali - ali - ali - âxar - va - nâ - ba - mi - rom

گوتی ای دنیا چه مانیا ـ کهنه رُباط بی در (گفت: دنیا به چی می‌ماند، مانند یک کاروانسرای قدیمی)

gu - tay - ay - don - yâ - Ĉə - mâ - ni - y â

koh - nə - ro - bâ - te - bi - dar

ـ ای آدمی برف بونیا ـ آفتاب در آنه وی سَر (آدم مانند برف می‌شود ـ آفتاب بر سرش می‌تابد)

ay - âda - mi - ba - rf- bu - ni - y â

âf - tâb - dar - ânə - vi - sar

ـ وفا نُکانه مالِ خزینه با زَر ـ ـ ای کَفَن اندازه‌ای یا کسی نبُرنِه آ زیادتر

---

۱. دُل‌دُل: اسب حضرت علی(ع)

(وفا نمی‌کند خزینه و زر ـ ای کفن اندازه است کسی بیشتر به آن دنیا نمی‌برد یا در وقت مردن فردی کفن بیشتری نمی‌گیرد.)

va - fâ - no - kâ - nə - mâ - le - xa - zi - nə - bâ - zar

ay - ka - fan - an - dâ - zə - ei - yâ - ka - si - na - bor - nəâ - zi - yâd - tar

ـ علی علی علی کسی نبُرنه آ زیادتر

ali - ali - ka - si - na - bor - nə - â - zi - yâd - tar

در کنزالاسرار (شماره ۱۱۵) چنین آورده شده:

چَندین آفتاب روز بکَردَه بَرف و باران ـــ چندین نَرهَ شیر دیمَه یَشت داشتَه مَثلِ مایون

چندین بی‌کفن بَمردَنَمه مال‌داران ـــ این دَنیاسَا هَمیشه هَسّه یارون

www.tabarestan.info تبرستان

ب

**۳۴۳. باهاربابایا ولگ بارسه**

ـ گوتی: باهاربابایا ولگ بارسه، پاره‌پاره[1] ـ (گفت: بهار شد و برگ درختان باز شد، رویید) عده‌ای می‌گویند: بهار شد و برگ جداجدا افتاد یا ریزش کرد البته ریزش برگ در فصل پاییز انجام می‌شود که در اینجا از فصل بهار یاد شده که باید همان باز شدن یا رویش گل و گیاه باشد.

gu - tay - bâ - hâr - bâ - bâ - yâ - va - lg - bâ - res - pâ - rə - pâ - rə

گوتی: کوکَی مو بدیما، نال سَربناله (گفت: پرنده کاکو را دیدم بر سر ایوان می‌نالید)

gu - tay - ku - kay - mu - ba - di - mâ - nâ - le - sar - be - nâ - le

ـ گوتی: یا علی، علی نالِ سَر بناله (گفت: علی بر سر ایوان می‌نالد)

gu - tay - yâ - ali - ali - nâ - lə - sar - be - nâ - le

ـ بگوتما: ای نامَردی کاکو ـــ چه وقت که باهاره (گفتم: ای کاکوی نامرد چه وقته نالیدن است، بهار شده)

ba - gu - ta - mâ - ay - nâ - ma - rdi - kâ - ku - Ĉə - va - qte - kə - bâ - hâ - rə

ـ گوتَی: مرا کار ندارید می شَرح روزگار (گفت: به من کار ندارید، قصه روزگار من است)

---

۱. البته این شعر به ریتم دیگر با عنوان کردن زمستان و باریدن برف و پرسش از کاکو هم گفته شده که در کتاب «کوچ گالش‌ها» چنین نوشته شده است: پرنده کاکو: من کاری به روزگار گذشته ندارم ( ←عیسی‌پور: ۲۳۶).

gu - tay - ma - râ - kâr - ne - dâ - rid - mi - Šar - he - ru - ze - gâ - re

ـ یا علی علی دنیا دوروزه (یا علی دنیا دوروزاست)

yâ - ali - ali - don- yâ - du - ru -zə

**۳۴۴. بهار بابایا خود رِ بهار بَزَم مه (شماره یک)**

ـگوتی: بهار بابا یا خودرِ بهار بَزَم مه (گفت: بهار شد خود را به جایی که گل و شکوفه بود رساندم)

gu - tay - ba - hâr - bâ - bâ - yâ - xod - re - ba - hâr - ba - zam - mə -

گوتی: دِریا دکَتَما خودرِ کنار بَزَم مه (گفت: به دریا افتادم خودم را به کنار رساندم)

gu - tay - der - yâ - da - ke - ta - mâ - xod - re - ke - nâr - ba- zam -mə

ـ گوتی بلندبلندِ تیلار[1] بِساتما ـ ـ دورِ حَصارِبَزَم مه ـ (گفت: تلار ساختم و دورش را محصور کردم)

gu - tay - ba - la - nd - ba - la - nde - ti - lâr - be - sâ - te - mâ

du - re - ha - sâr - ba - zam - mə

گوتی دست به دامانیا پروردگار بَزَم مه ( ـ گفت دست به دامن پروردگار کردم)

gu - tay - das - bə - dâ - mâ - ni - yâ - par - var - de - gâr - ba - zam - mə

ـ یا علی علی دنیا دو روزه (یا علی دنیا دو روز است)

yâ - ali - ali - don - yâ - du - ru - zə

**۳۴۵. بهار دکته خود ر بهار بَز بام (شماره دو)**

بُگی امیر بَگوته: بهار دکته خود رِ بهار بَز بام (بگو: امیر گفت: بهار آمد خودم را به بهار سپردم)

bo - gay - am - ir - ba - gu - tə - ba - hâr - da - ke - tə - xod - re - ba - hâr - ba - ze - bâm -

ـ دریا دکَتم خود رِ کنار بَز بام (به دریا افتادم خودم را به کنار زدم)

dar - yâ - da - ke - tam - xod - re - ke - nâr - ba - ze - bâm

ـ بلند تیلارِ گِرده حصار بَز بام (تلار بلند ساختم خانه خود را محصور کردم)

ba - la - nd - ti - lâr - ger - də - he - sâr - ba - za - bâm

ـ دس به دامن پروردگار بَز بام (دست به دامن پروردگار زدم من)

das - bə - dâ - man - per - var - de - gâr - ba - ze - bâm

ـ ای علی علی علی جان علی (ای علی علی جان)

---

۱. تلار یا تیلار ـ ایوان طبقه بالای خانه‌ها روستایی ـ یا ایوان در طبقه دوم خانه‌های روستایی

ay - ali - ali - ali - jân - ali

**۳۴۶. بهار دکتیا همه جا بهاره**

بهار دکتیا همه جا بهاره (بهار آمد و همه جا بهار است)

ba - hâr - da - ka - ti - yâ - ha - mə - jâ - ba - hâ - rə

ـ گرسنگ[1] دشت رجه منزل چربدار (تپه گرسنگ خانه چروه دار است)

gar - sen - ge - daŠ - te - ra - jə - man - ze - le - Ĉar - be - dâ - re

یار آنه که اسب زین سواره (یار می‌آید که بر زین اسب سوار است)

yâr - ânə - kə - as - be - zin - sa - vâ - re

روبندبَکتیا،مخمل‌دیم‌دیاره(روبندصورت‌اوافتادوصورت‌همچون‌مخمل‌اوآشکاراست)

ru - ba - nd - ba - ki - ti - yâ - max - ma - le - dim - di - yâ - rə

www.tabarestan.info تبرستان

علی علی گونما (علی علی می‌گویم)

ali - ali - gu - ne - mâ

سو دکه مُنی دلِ (نور بیفتد در دل من)

Su - da - kə - mo - nay - del

## پ

**۳۴۷. پیروَک بَزَ نقاره**

ـ گوت ای: بهار بیَایا پیر وَک (پیرفَک) بَزَ نِقاره ـ (گفت: بهار شد قورباغه پیر نقاره زد (آواز خواند)

gut - ay - ba - hâr - ba - bâ - yâ - pir - vak - ba - za - ne - qâ - rə

---

۱. گرسنگ یا سنگ‌چین: چروه دارها، دیوارهایی در چهار طرف با یک ورودی بسیار کوچک روی یال کوه درست و در آنجا استراحت می‌کنند.

البته ممکن است در اصل کره سنگ یا کرسنگ هم باشد چون در کتاب کنزالاسرار چنین آمده:

امیر گنه یکبار جَوون بووام من ـــ کره سنگ دشت باغبون بَووام من

ته مه لیلی مِن ته مجنون بَووام ـــ ته هر دَه وَر زلف قربون بَووام

(امیر گفته است ـ یک‌مرتبه من جوان بشوم ـ یک‌مرتبه دیگر باغبان کرسنگ دشت بشوم

تو لیلی من و من مجنون تو بشوم ـ قربان هر دو پهلوی زلف تو بشوم)

کره‌سنگ یا کرسنگ نام جایی در دو فرسنگی آمل در ابتدای لارجان و جنب پارک جنگلی جاده هراز (کنزالاسرار: ۱۳۱ وشکری، ۱۳۸۷: صفحه سی و دوم و ۲۴۵).

البته در مناطق غرب مازندران ـ شعر آن درباره منطقه کلاردشت و علم و تحصیل است که در این کتاب آورده شده (ش ۳۸۹)

ـ ای می‌تول و چه دلِ لنگ استخوان دیّاره (در میان گل و لای زمین استخوان کوچک پای من مشخص است)

ay - mi - tul - va - Ĉə - de - le - le - ng - ows - te - xân - di - yâ - rə

ـ علی علی علی می‌دل استخوان دیاره (علی علی استخوان من مشخص و دیده می‌شود)

ali - ali - ali - mi - de - le - ows - te - xân - di - yâ - rə

ـ گوتی: ای بُج خو بخوردِ یا شب پَی کُنم زَرارِ[1] (گفت: برنج را خوک خورده من برای علف هرز، شب پایی می‌کنم)

gu - tay - ay - boj - xu - ba - xur - de - yâ - Šab - pay - ko - nom - za - râ - re

ـ ای مردِ عار و ناموس روزگار رَت هکِردیم کوپارِ[2] (ای مردِ عار و ناموس روزگار، ما گذشتیم یا گذراندیم، کوپاهای شالی را)

ay - mar - de - âr - u - nâ - mu - se - ru - ze - gâr

rat - ha - ker - dim - ku - pâ - re

ـ علی علی علی رت هکِردیم کوپا رِ

ali - ali - ali - rat - ha - ker - dim - ku - pâ - rə

## ج

### ۳۴۸. جفت ستاره

ـ گوتَی: دریای میانِ یاعلی جان، بِدَم جفت ستاره ـ (گفت یا علی جان، میان دریا یه جفت ستاره دیدم)

gu - tay - dar - yâ - ye - mi - yân - yâ - ali - jân - be - dam - je - fte - se - tâ - rə

---

۱. زرا ـ علف هرزی شبیه برنج است. گوینده می‌خواهد خسارات و عمق فاجعه را بیان کند.

۲. کوپا ku-pâ به تعداد کرهایی که روی هم قرار داده شده باشند، می‌گویند هرکر kar ۲۰ تا ۳۰ مشته ـ هر مشته moštə ۲۰ تا ۳۰ ساقه برنج را شامل می‌شود.

ـ جلیل قیصری در مقاله: «زیباشناسی شعر امیر پازواری» در کتاب «شناخت فرهنگ مازندران» این شعر را بدین صورت آورده است:

نماشون سر وگ بزونه نقاره
تیل بورده لینگ هسکا دیاره
مزیر مرز سر ونگ کنه شه خداره
یا جام مره بئیر یا جان آقاره

(هنگام غروب قورباغه نقاره خود را به صدا درآورد ـ استخوان پای تراشیده از گل پیداست
مزدور بر سر مرز خدای را می‌خواند ـ یا جان مرا بگیر یا ظلم ارباب ظالم را (قیصری: ۱۵۹)

ـ ای قنبر به جلو، شاه مردان سواره (دو بار) ( ـ ای غلام حضرت علی جلو بود و جلو حضرت علی(ع) سوار بود)

ay - qan - bar - bə - je - lu - Šâ - hə - mar - dân - sa - vâ - rə

ـ یاعلی جان شاه مردان سواره (دو بار) یا علی جان شاه مردان سوار بود)

yâ - ali - jân - Šâ - hə - mar - dân - sa - vâ - rə

ـ گوتِ یا شاه مردان تو بَرس می‌مَدعا رِ (گفت: یا شاه مردان مرا به آرزویم برسان)

gu - te - yâ - Šâ - hə - mar - dân - tu - ba - res - mi - ma - deâ - re

ـ ای ونه ببوسُما قبر اَبا ایمام رَضارِ (ای می‌خواهم ببوسم قبر امام رضا را)

ay - va - nə - ba - bu - so - mâ - qab - re - abâ - eimâm - ra - zâ - re

ـ یا علی علی جان یا علی دنیا دو روزه (یا علی جان دنیا دو روز است)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - don - yâ - du - ru - zə

در کنزالاسرار (شماره ۱۵۹) چنین نوشته شده:

دَریو میان بَدیمه یک ستاره ـــ قنبر به جلو شاه مردان سواره

یا شاه مردان هده مِه مدعاره ـــ کَشه بَزنَم قبر امام رضا ره (کنزالاسرار: ۱۵۹)

ج

**۳۴۹. چرا شیر تو نداره؟**

۱. گوتی: گوهر گلِ دیم، تی بَرار شیر چرا شیرتو[۱]، نداره؟ (گفت: گوهر صورت مانند گُل، شیر برادر تو چرا «شیر تو» ندارد؟)

gu - tay - gu - har - go - le - dim - ti - ba - râr - Šir - Če - râ - Šir - tu - na - dâ - rə

ـ گوتَی شصت تا گاو دوشینیا ـ خوردنیه دو نداره؟

(گفت: شصت گاو می‌دوشد اما برای خوردن خودش هم یک دوغ ندارد؟ منظور این است که چرا دوشان نمی‌زند؟)

gu - tay - Ša - st - tâ - gâv - du - Ši - nâ - xor - dan - yə - du - na - dârə

ـ یاعلی علی خوردن دو نداره (یا علی یک دوغ هم برای خوردن نداره)

yâ - ali - ali - xor - da - ne - yə - du - na - dâ - rə

ـ گوتَی: نامَرد امیر سخن نگو برار (گفت: نامردِ امیر سخن به برادرم نگو، عده‌ای

---

۱. چربی روی شیر، که بسیار مقوی است.

می‌گویند: «سُخان[1] نگو برارِ» یعنی برادرم را سرزنش نکن یا زخم زبان نزن)

gu - tay - nâ - ma - rd - am - ir - so - xan - na - qu - brâ - re

گوتی تِرِ دَبِستَنِما دارِ چنارِ ـ(گفت ترا به درخت چنار می‌بندم)

gu - tay - te - re - da - bes - ta - na - mâ - dâ - re - Ĉe - nâ - re

ـ گوتی: یه دَسه شوش گیرِ ما ـ همهَ تُرشه اناره (گفت: یک دسته چوب می‌گیرم ـ همه چوبه انار ترش است)

gu - tay - yə - da - sə - ŠuŠ - gi - re - mâ - ha - mā - tor - Še - anâ - rə

ـ گوتی: اندی تِرِ زِنَما ـ تی دادِ اشک بیاره (گفت تو را آن قدر می‌زنم ـ تا اشکت دربیاد[ جاری شود])

gu - tay - an - di - te - re - ze - na - mâ - ti - dâd - aŠk - bi - yâ - rə

ـ یا علی علی دنیا دوروزه (یا علی دنیا دو روزه)

yâ - ali - ali - don - yâ- du - ru - zə

تبرستان www.tabarestan.info

## خ

### ۳۵۰. خوجیره (شماره یک)

بُگِی امیر بگوتَی:

بهار دکته، گاو بنه بار خوجیره (بگو: امیر گفت: بهار شد، شیر فراوان گاو خوب است.)

bo - gey- am - ir - ba - gu - tay - ba - hâr - da - ka - tə - gâ - ve - bo-nə - bâr - xu - ji - rə

ـ ای تازه کَره یا، جفت ماست، خوجیره (ای تازه کره و ماست خوب است)

ay - tâ - zə - ka - rə - yâ - ju - ft - mâ - st - xu - ji - rə

ـ زن بلندبالا، گیس لِنگ دراز خوجیره (زن بلندبالا، گیسو، ولنگ دراز یا پاهای بلند خوب است)

ze - ne - bla - nd - bâ - lâ - gis - le - ng - de - râz - xu - ji - rə

ـ یه دیم گازیا، یه دیم ماچ، خوجیره (به یک طرف دندان گرفتن، یه یک طرف بوسه خوب است)

ye - dim - gâz - yâ - yə - dim - mâĈ - xu - ji - rə

---

۱. سُخان: سرزنش و زخم زبان زدن

ـ ای علی علی علی جان علی (ای علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali

### ۳۵۱. خوجیره (شماره دو)

ـ ای امیر گونیا: دام بَنما، خوجیره آی تازه کَرَه یا جولای یار خوجیره

(امیر گفت: محل گاو و گوسفند و بز را مشخص کردم که خوبه ـ تازه کره و یار جولایی خوب است) معنی دیگری هم شده است: صید گذاشتن خوب است خوردن کره تازه با یار جولایی خوب است.

ay - am - ir - gu - ne - yâ - dâm - ba - na - mâ - xu - ji - rə

ay - tâ - zə - ka - rə - yâ - ju - lâ - ye - yâr - xu - ji - rə

ـ ای کیجا بلند به بالا، گیس لنگ دراز خوجیره (ای دختر قدبلند داری گیس‌ها بلند خوب است)

ay - ki - jâ - ba - la - nd - bə - bâ - lâ - gis - le - ng - de - râz - xu - ji - rə

ـ یه دیم خوشیا، یه دیم گاز خوجیره (یک طرف گونه او را بوس و یه طرف آن را گاز گرفتن خوب است)

ye - dime - xu - Še - yâ - ye - dim - gâz - xu - ji - rə

ـ علی علی علی جان مُن تی غلام ببوم (علی جان من غلام تو بشوم)

ali - ali - jân - mon - ti - qu - lâm - ba - bum -

### ۳۵۲. خوجیره (شماره سه)

امیرگونه:

زنت دنیا گاو بُنه واز[1] خُجیره (امیر گفت: زینت دنیا، هدیه گرفتن گاو خوب است)

amir - gu - nə - ze - na - te - do n - yâ - gâ - ve - be- nə- vâz- xu - ji - rə

ای تازه کَره یا جولای[2] ماست خوجیره (ای تازه کره و ماست جولا خوب است)

---

۱ . بنه‌واز ـ چوپانی که به علت مسئول بودن در کارش پس از پایان سال قرارداد، ارباب یا سرگالش، دو رأس گوسفند و بز یا گوشت مصرفی زمستان را به عنوان هدیه به او می‌دهد(← عیسی‌پور،۱۳۸۸: ۴۵).

۲ . در بعضی از اشعار به جای «جولا» که مکانی در حدود مناطق کوهستانی رامسر بود و مردمش دامدار بودند، از واژه «شولا» استفاده شده است. یعنی ماست زیر شولای گالشی خوب است که آقای عیسی‌پور در کتاب خود از آن واژه استفاده کرده است. (پیشین: ۴۵)

نظر دیگر بر نام جولای ماست این است: ظرف مسی ،که از آن برای دوشیدن گاو و گوسفند و همچنین ماست استفاده می‌کنند که چربی روی آن خیلی خوشمزه است که به ماست سر معروف است. گالش‌ها آن ماست را برای سوغاتی برای آشنایان خود و چوپانان جوان آن را برای خانواده نامزد و یا برای جشن عروسی بستگان می‌برند

همچنین عده‌ای گویند: نانی که در تابه درست می‌شود و خیلی تُرد می‌باشد.

ay - tâ - zə - ka - rə - yâ - ju - lâ - ye - mâ - st - xu - ji - rə

یا علی، علی جان یا علی، جولای ماست خوجیره (یا علی جان ماست جولا خوب است)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - ju - lâ - ye - mâ - st - xu - ji - rə

گوتِ زن بلَند به بالا بوی وی گیس دراز خوجیره (گفت زن قد بلند گیس بلند خوب است)

gu - te - ze - ne - ba - la - nd - bə - bâ - lâ - buy - vi - gis - de - râz - xu - ji - rə

یک دیم خوشیا یه دیم گاز خوجیره ـ (یه طرف صورت بوس و یک طرف آن را گاز گرفتن خوبه

ye - dim - xu - Še - yâ - yə - dim - gâz - xu - ji - rə

یا علی، علی جان یا علی، دنیا دو روزه) ـ یا علی جان دنیا دو روزه)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - don - yâ - du - ru - zə

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۵۳. خوجیره (شماره چهار)**

ـ بُگی: امیر بگوتیا: چرا موسکولِ سر[1] تی مالینگاه خجیره (بگو: امیر گفت: چرا کردن گوسفندان در موسکول در مکان یا سرای گالشی تو خوب است)

bo - gey - am - ir - ba - gu - ti - yâ - Ĉe - râ - mos - ku - le - sar -

- ti - mâ - lin - gâ - xu - ji - rə

ـ هیمه تَر و خُشک وی چئن [وِچَن] گاه خوجیره (هیزم، تَر و خشک، چیدنش خوب است)

hi - mə - tar - u - xu - Šk - vi - Ĉēn - gâ - xu - ji - rə

ـ گوتی: گوسن پیر میش وی بَره کا خوجیره (بچه پیر میش هم خوب است)

gu - tay - gu - sen - pir - miŠ - vi - ba - rə - kâ - xu - ji - rə

ـ بغل زدن نوچه کیجا خوجیره (ـ بغل گرفتن دختر جوان خوب است)

ba - qal - za - da - ne - nu - Ĉə - ki - jâ - xu - ji - rə

ـ ای علی علی علی جان علی (ای علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali

**۳۵۴. خوجیره (شماره پنج)**

ـ گوسن پیر میشی یا، تی بَره کا خوجیره

(گفت: گوسفند تو پیر میش شده و بره‌های تو خوب است)

---

۱. به نظر می‌رسد اسکول سر باید باشد محلی در شرق تنکابن حدود عباس‌آباد.
و شاید مراد اسکول باشد، به معنی غار که گاهی مکان موقتی و زمانی قرارگاه دائمی گالش‌ها می‌باشد. عده‌ای به جای چرا موسکول‌سر، سماموس کول‌سر می‌خوانند که کوهی معروف در رامسر می‌باشد.

gu - tay - ay - gu - sen - pir - mi - Ši - yâ - ti - ba - rə - kâ - xu - ji - rə

ـ ای هیمه تَروخوشکیا وی چینگاه[1] خوجیره ـ ای بغل گیتنِ آی نوچه کیجا خوجیره (داشتن محدوده هیزم یا چوب خشک و تر خوب است ـ در آغوش گرفتن دختر خیلی جوان خوب است)

ay - hi - mə - tar - u - xoŠ - ki - yâ - vi - Ĉi - nə - gâ - xu - ji - rə

ay - ba - qal - gi - ta - ne - yâ - nu - Ĉə - ki - jâ - xu - ji - rə

ـ علی علی علی علی نوچه کیجا خوجیره (علی علی دخترخیلی جوان خوب است)

ali - ali - ali - ali - nu - Ĉə - ki - jâ - xui - rə

تبرستان www.tabarestan.info

### ۳۵۵. خوجیری (شماره شش)

گوت: امیر گونه جان: راه سبزوار خوجیری ـ (گفت: علی جان راه سبزوار خوبه)

amir - gu - nə - jân - râ - hə - sa - bze - vâr - xu - ji - rey

ای راه سبزوار دیم به بُهار خوجیره (ـ ای راه سبزوار رو به بهار خوبه)

ay - râ - hə - sa - bze - vâr - dim - bə - bo - hâr - xu - ji - rə

ـ یاعلی علی جان یاعلی، دیم به بُهارخوجیره ـ (یا علی جان رو به بهار خوبه)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - dim - bə - bo - hâr - xu - ji - rə

ـ گوت: چی تی قَلما، وی بوس صدا خوجیره (گفت قلم تو چه هست؟ صدای بوسه او خوبه)

gut - Ĉi - ti - qa - la - mâ - vi - bus - se - dâ - xu - ji - rə

ـ گوت: امیرالمومنین دُل دُل سوار خوجیره (گفت: امیرالمومنین سوار بر اسب دُل دُل خوبه)

gut - amir - al - mu - me - nin - dol - dol - sa - vâr - - xu - ji - rə

ـ یا علی، علی جان، یا علی موتی غلام ببوم مُن (یاعلی جان من غلام تو شوم)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - mu - ti - qo - lâm - ba - bum - mon

---

۱. چینگاه: مکانی است که در محدوده آن هیزم تر و خشک به فراوانی به دست می‌آید. عده‌ای واژه «چلیکا» را عنوان می‌نمایند: تکه‌های چوبی است که از برخورد تبر با هیزم به جای می‌ماند یا به همراه سیلاب رودخانه‌ای آورده می‌شود.
در مازندران مرکزی واژه «چینه‌کا» به معنی جوجه می‌باشد چنان‌که در کنزالاسرار (شماره ۱۶۷) چنین آورده شده:
سه تا چینه‌کا داشتمه خجیرو خارک ـ اتاره کرچک بورده اتاره شالک (سه تا جوجه خوب داشتم یکی را شاهین برد و یکی را شغال). (کنزالاسرار: ۱۶۰).
در کتاب واژه‌نما و واژه‌نمای کنزالاسرار مازندرانی درباره این واژه نوشته شده: چنکا ـ چندکا ـ چیندکا ـ چینَکا: جوجه، «به بوردن چنَکا دچار ببین» (برای بردن جوجه دچار شدن) اکنون در ساری činekâ و čendekâ به کار می‌رود. برای خوش‌آهنگی بعد از "n" "d" آورده می‌شود (شکری، ۱۳۸۷: ۱۱۸).
در کتاب صد ترانه امیری: چینه‌کا یا چینکا با اسم چیندکا آورده شده:
سه تا چیندکا داشتمه خجیر و خارک ـــ یتاره کِچک بَرده، یتا شالک (روجا، ۱۳۶۹: ۵۴).

**۳۵۶. خورو خواب بدی بام**

گوتی: امیر بگوته: شب بخوتَم چه خورو خواب بدی بام (علی گفت شب خوابیدم در آن هنگام چه خوابی دیدم)

gu - tay - amir - ba - gu - tə - Šab - bo - xu - tam - Ĉə - xu - ru - xâb - be - dei - bâm

ـ دُر و صدف و رو در دریا بدی بام (دُر و صدف را به طرف دریا دیدم)

dor - u - sa - daf - u - ru - dar - dar - yâ - be - di - bâm

ـ ستون به ستون قرص طیلا بِدی بام (ستون به ستون قرص طلا را دیدم)

Se - ton - bə - se - ton - qor - se - ti - lâ - be - dei - bâm

ـ ای یازده امام کسِ وی همرهَ بِدی بام (یازده امام را به همراه او دیدم)

ay - yâ - zda - emâ - m - kas - vi - ha - mrā - be - di - bâm

ـ ای علی علی علی جان علی (ای علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali

www.tabarestan.info تبرستان

## هـ

**۳۵۷. دردِ دوا توئی تو**

ـ گوتَی: علی علی گونُما، دردِ دواتوئی تو گفت: علی علی می‌گویم دوای درد تو هستی

gu - tay - ali - ali - gu - ne - mâ - dar - de - da - vâ - tu - ēi - tu

ـ ای یا علی گونُما، مشگل‌گشا توئی تو (یاعلی مشگل‌گشا تو هستی)

ay - yâ - ali - go - ne - mâ - moŠ - gel - gu - Šâ - tu - ēi - tu

ـ یا علی، علی جان یا علی، مشگل‌گشا تویی تو ـ گُته: یا علی گونما مشگل‌گشا تویی تو (یا علی جان مشگل‌گشا توی هستی ـ گفت: یا علی می‌گویم مشگل‌گشا تو هستی)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - moŠ - gel - gu - Šâ - tu - ēi - tu

gu - tə - yâ - ali - gu - ne - mâ - moŠ - gel - gu - Šâ - tu - ēi - tu

ـ گوته: ترس خلق نبوی گونُم خدا تویی تو (ترس از خلق نباشد می‌گویم خدا تو هستی)

gu - tə - tar - se - xa - lq - na - buy - gu - na - mâ - xo - dâ - tu - ēi - tu

ـ یا علی، علی جان، یا علی موتی غلام ببوم مُن (علی جان من غلام تو شوم)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - mu - ti - qo - lâm - ba - bum - mon

### ۳۵۸. دریا دکَتِما خود ر کنار بَزم مُن

(شبیه اشعار ۳۴۴ و ۳۴۵)

۱. گوتی ای: دریا دکَتِما خود رکنار بَزم مُن ـ (گفت: به دریا افتادم خود را به ساحل رساندم)

gu - tay - ay - dar - yâ - de - ka - te - mâ - xod - re - ke - nâr - ba - zam - mon

ـ گوت بلند اتاقیا گِبرِ اِزار [هزار ـ حصار؟] بزُم مُن (گفت: اتاق بلند درست کردم و دورش را حصار کردم[1])

gut - bla - nd - ow - ta - qi - yâ - geb - re - ezâr - ba - zom - mon

ـ ای دستِ به دامن یا پروردگار بَزَم مُن (دست به دامن پروردگار زدم من)

ay - das - bə - dâ - ma - ne - yâ - par - var - de - gâr - ba - zam - mon

ـ علی علی علی علی پروردگار بَزَم مُن (علی علی پروردگار زدم من)

ali - ali - ali - ali - par - var - de - gâr - ba - zam - mon

www.tabarestan.info تبرستان

### ۳۵۹. دریای مِنا هال بَزم دار ببویار (شماره یک)

ـ دریای مِنا هال بَزم داربَبیی یهَ (در دریا شاخه (نهال) کاشتم تا درخت شود)

dar - yâ - ye - me - nâ - hâl - ba - zam - dâr - ba - bi - yā

ـ بَلبُل وچه بکَشی یا هشت و چهار بَبیهَ (بلبل بچه به دنیا آورد هشت و چهار شد)[2]

bal - bol - va - Çə - ba - ki - Ši - yâ - ha - Št - u - Ça - hâr - ba - bo - yā

ـ پیاله آب دکِرد و ما آبَی زلال ببی یهَ (درون پیاله آب ریختم آب زلال شد)

pi - yâ - le - âb - da - ker - du - mâ - âb - ay - zo - lâl - ba - bi - yā

ـ می دوس بخاریا، می‌دشمن لال ببیه (دوست من بخورد دشمن لال بشود)

mi - dos - bo - xâ - re - yâ - mi - doŠ - man - lâl - ba - bi - yā

ـ یا علی علی علی جان، تی غلام ببوم ـ علی جان قربانت شوم)

ali - ali - ali - jân - ti - qo - lâm - ba - bum

### ۳۶۰. دریای مین هال بَزم دار بَبویه (شماره دو)

ـ گوته: دریای مین هال بَزم، دار ببویه ـ (میان دریا شاخه (نهال) کاشتم تا درخت شود)

---

۱. با توجه به اشعار ۳۴۴ و ۳۴۵ که از ساختن تلار بلند و محصور کردنش می‌گوید شاید «ازار» همان حصار باشد که تلفظ آن بدین گونه بیان شده.

۲. در کتاب کهن‌ترین امیری‌های مازندران «در ترجمه هشت و چهار، آن را مربوط به دوازده امام یاد کرده‌اند.
یارب که ترا هشت و چهار به یاربو ـــــ تی نوکر و چاکر صد هزار بو
(الهی دوازده امام یار تو باشد ـــ (یوسفی الهی و شهرام قلی‌پور، ۴۵:۱۳۹۱).

gu - tə - dar - yâ - mi - yân - hâl - ba - zam - dâr - ba - bu - yā

ـ گوته مست بلبل و سَر بنیشه، آی شصت و چهار بَبو یار ( ـ گفت بلبل مست بالای سر آن بنشیند آی، شصت و چهار بشود ای یار)[1]

gut - ma - st - bol - bol - ve - sar - ba - ni - Šəâ - y - Šas - tu - Ĉa - hâr - ba - bu - yâr

ـ ای آب در کوزه یا، کوزه زلال ببویار (آب در کوزه صاف شود ای یار)

ayâ - b - dar - ku - zə - yâ - ku - zə - zo - lâl - ba - bu - yâr

می دوس بخاره، می‌دشمن لال بَبو یار (دوست من بخورد دشمن من لال بشود ای یار)

mi - dus - bo - xâ - rə - mi - doŠ - man - lâl - ba - bu - yâr

ـ یا علی، علی جان یا علی، دنیا دو روزه (یا علی جانِ دنیا دو روز است)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - don - yâ - du - ruz ə

www.tabarestan.info تبرستان

### ۳۶۱. دوشان گونیا

ـ گوتی ای: دوشان[2] گونیا چِل دَرُم آ دریایی (گفت: کوزه بزرگ یا دوشان می‌گوید: از گِل ساخته شده‌ام و درونم دریایی است.)

gu - tay - ay - du - Šân - gu - ni - yâ - Ĉel - dâ - rom- â - dar - yâ - yi

ـ می پُشت گلیا دِله نقره طلایی (پشت من از گِل است اما درونم نقره طلایی است) منظور کره و روغن است

mi - po - Št - ge - li - yâ - de - lə - noq - re - te - lâ - yi

ـ مَرِ ماست بزَنین گاو و گوسند هَمرائی (مرا ماست بزنید گاو گوسفند همراه هستند)

ma - re - mas - ba - za - nin - gav - u - go - se - nd - ham - râ - ēi

ـ حاصل پس دَنَم آ به قدرت الهی (حاصل می‌دهم با قدرت خدا)

ha - sel - pas - - da - nam- â - bə - qod - ra - te - elâ - hi

ـ علی علی علی به قدرت الهی

ali - ali - bə - qod - ra - te - elâ - hi

### ۳۶۲. دین بَروته هدینِ

گوته آی: ـ گوهر گُل دیم آی، دین بَروته، دینِ (گفت: ای گوهر که صورتت به رنگ گُل

---

۱. شصت: در اصطلاح فرهنگ عامه مردم تنکابن، نشانی از قدرت است. «فلانه شصتِ بَنه قدرت دَبوی»

۲. دوشان dûsan: بزرگ‌تر از کلا، و ساخته شده از گل رس است. دارای چهار دسته می‌باشد. برای تهیه روغن ماست ترشیده شده را درون آن می‌ریزند و بر اثر تکان دادن آنکه بین دو نفر انجام می‌گیرد کره از ماست جدا می‌گردد.

یا قرمز است ـ دین را فروخت دین را)

gu - tə - ây - gu - har - go - le - dim - ây - din - ba - ru - tə - di - ne

ـ ای منزل هکِردِیا، تو باغ هفت مینه (هفتمین منزل کرده)

ây - man - zel - ha - ker - di - yâ - tu - bâq - haf - te - mi - ne

ـ علی علی تو باغ هفت مینه (علی علی در میانه [درون] باغ هفتمین)

ali - ali - tu - bâq -ha - ft - mi - nə

ـ گوته‌ای گوهر، گل دیم، دینِ نروتِم دینِ (گفت: ای گوهر که صورتت گُلی یا قرمز است ـ دین را نفروختم دین را)

gu - tə - ay - gu - har - go - le - dim - di - ne - na - ru - tem - di - ne

نَظر هکردُم بَهشتِ نازنینه (نظر کردم به بهشت که نازنین است)

na - zar - ha - kor - dom - ba - he - Šte - nâ - za - ni - nə

ـ فردا آنیا پا به ترازو مینه (فردا می‌آید ترازو میان ما قرار می‌گیرد، حساب و کتاب باید پس دهیم.

far - dâ - âni - yâ - pâ - be - ta - râ - zu - mi - nə

ـ مو که جواب گونما آی آقا امیرالمونین (من که جواب می‌گویم به آقا امیرالمونین)

mu - ke - ja - vâb - gu - ne - mâ - ây - âqâ - amir - al - mo - me - ni - ne

ـ علی علی علی آقا امیر المومنینِ

ali - ali - ali - âqâ - amir - al - mo - me - ni - ne

## ز

### ۳۶۳. زوج بَکشین می‌میشان (شماره یک)

ـ گوتَی ای: بهار بَبَیا زُج بَکشین می‌میشان (گوتی: بهار شد و صدای میشان من بلند شد) چون در بهار شیر گوسفندان فراوان است به خاطر فراوانی و زدن دوشان کارها تعطیل نمی‌شود.

gu - tay - ay - ba - hâr - ba - ba - yâ - zuj - ba - ka - Ši - yan - mi - mi - Šân

ـ ای کَلا راس بَبایا ـ بِلبِل بُخانه دوشان (ای کوزه بزرگ راست[1] و برای کار آماده

---

۱. موقعی که گالشان به فعالیت کارها مشغول نباشند یا فصل کار نباشد کوزه به حالت خوابیده روی زمین قرار می‌دهند. که در این شعر دوشان آماده به کار و تبدیل ماست ترشیده به روغن یا کره را که با تکان دادن کوزه بزرگ یا دوشان به همراه است به صدای بلبل تشبیه شده.

شد. (از درون کوزه صدای بلبل درمی‌آید.)

ay - ka - lâ - râs - ba - bâ - yâ

bol - bol - bo - xâ - nə - du - Šân

ـ علی علی بلبل بخوانه دوشان (علی علی کوزه بزرگ صدای بلبل را می‌دهد)

ali - ali - bol - bol - bo - xâ - nə - du - Šân

ـ گوتَی: ای دوشان دوشان زرد کِلاچ دوشان ـ (گفت: کوزه بزرگ، ای کوزه زردی که سفید و سیاه هم هستی)

gu - tay - ay - du - Šân - du - Šân - zar - de - ke - lâ - Ĉe - du - Šân

ـ زوتَر بباشا دویه، بُبُرَن کیجاشان (زوتر دوغ بشو، دختران دوغ را ببرند)

zu - tar - ba - be - Šâ - du - yə - ba - bo - ran - ki - jâ - Šân

ـ علی علی دویه بَبَره کیجاشان

ali - ali du - yə - ba - bo -rə - ki - jâ - Šân

در چندین دهه قبل سراهای گالش‌ها در نزدیک روستاهای ییلاقی بود و دختران جوان به سراها برای دریافت دوغ مراجعه می‌کردند. در هنگام پایان کار دوشان زنی، آب دوغی که باقی می‌ماند توسط دختران دریافت می‌شد. چون در بهار شیر گوسفندان فراوان است و به خاطر فراوانی دوشان زدن تعطیل نمی‌شود.

www.tabarestan.info

**۳۶۴. (زوج بکشین می‌میشان (شماره دو)**

(ریتم در CD آورده شده است)

در این امیری نوع کار یا متوقف شدن آن را با نام بردن فصل‌ها مشخص می‌کند.

۱. ای بهار بَبهَ یا زوج بَکشین می‌میشان ـــــ ای کلا رچ به رچ خانِش کانه می‌دوشان (بهار شد صدای میش‌ها بلند شد ـــــ کلا پشت‌سرهم قرار گرفته و همچنین دوشان من می‌خواند.)

ay - ba - hâr - ba - bā - yâ - zuj - ba - ka - Ši - yâ - mi - mi - Šân

ay - ka - lâ - raĈ - bə - raĈ - xâ - neŠ - kâ - nə - mi - du - Šân

۲. ای پَئیز ببایا، ورف بزه با کوهشان ـ کلای وَر بومایا وایر بُمانس دوشان (ای پاییز شد و برف در کوه زده شد ـ کوزه‌های بزرگ برای گرفتن روغن و ماست و دوغ از کار افتادند)

ay - pa - ēiz - ba - bâ - yâ - va - rf - ba - zā - bâ - ku - hə - Šân

ka - lâ - ye - var - bu - mâ - yâ - vâ - yer - bo - mâ - nes - du - Šân

۳. علی علی علی جان مُن تی غلام ببوم (علی جان من غلام تو شوم)

ali - ali - jân - mon - ti - qu - lâm - ba - bum - mon

**۳۶۵. زیر گل سبز نبونه**

(به ریتم دیگر هم خوانده شده است (رجوع به شماره ۳۸۶)

۱. گوتی: آن تخم کدام تُخمیا، زیر گِل سبز نَبونه (گفت: آن کدام تخم است که در زیر گِل سبز نمی‌شود)

gu - tay - ân - to - xm - ko - dâm - tox - mi - yâ - zir - gel - sa - bz - na - bu - nə

گوتی: آن دیک کدام دیکی یا که هرگز مَشت نَبونه (گفت: آن کدام دیگ است که هرگز پُر نمی‌شود)

gu - tay - ân - dik - ko - dâm - di - ki - yâ - kə - har - gez - ma - Št - na - bu - nə

۲. گوتی: آن راه کدام راهیا، دِ بازِ گشت نَبونه (گفت: آن کدام راه است که در آن بازگشتی نیست)

gu - tay - ân - râh - ko - dâm - râ - hi - yâ - de - bâ - ze - ga - Št - na - bu - nə

۳. گوتی: آن تُخم آدمی یهَ یا، زیر گِل سبز نَبونه (گفت: آن تخم آدم است که زیر گِل سبز نمی‌شود)

gu - tay - ân - tox - me - ad - mi - yā - yâ - zir - gel - sa - bz - na - bu - nə

۴. گوتی: آن دیک نیه یا ـ اون کُنج قِبرستانیا که هرگز مَشت نَبونه

(گفت: آن دیگ نیست، آن کُنج قبرستان است که هرگز پُر نمی‌شود)

gu - tay - ân - dik - ni - ye - yâ

own - kon - je - qeb - res - tâ - ni - yâ - kə - har - gez - ma - Št - na - bu - nə

۵. گوتَی: آن راه راه قِیامت یا که بازگشت نَبونه (گفت:آن راه قیامت است که در آن بازگشت نیست)

gu - tay - ân - râh - râh - qe - yâ - ma - ti - yâ - kə - bâ - ze - ga - Št - na - bu - nə

۶. یا علی علی دنیا دو روزه (یا علی دنیا دو روز است) اصطلاحی است برای تولد و مرگ

yâ - ali - ali - don - yâ - du - ru - zə

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۶۶. سبزه‌ای با صفا با**

ـ بُگی امیر بَگوته:

کدام سبزه‌ای سبزه‌ای باصفا با (بگو: امیر گفت: کدام سبزه که سبزه‌ای باصفا بود)

bo - gey - am - ir - ba - gu - tə - ko - dâm - sab - zə - ei - sab - zə - ei - bâ - sa - fâ - bâ

ـ کدام راهیا گذرگاه خدا با (کدام راه است که گذرگاه خدا بود)

ko - dâm - râ - hi - yâ - go - zar - gâ - xo - dâ - bâ

ـ کدام قُفلیا تمام قفل طیلا با (کدام قفل است که تمامش طلا است)

ko - dâm - qof - li - yâ - ta - mâm - qof - le - ti - lâ - bâ

ـ ای کدام شخصیا دس نَرسه در باغان (ای کدام شخص است که دستش به در باغ نرسید)

ay - ko - dâm - Šax - si - yâ - das - na - re - sə - da - re - bâ - qân

ـ ای علی علی جان علی علی یا (ای علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali - ali - y â

ـ گوت: سبزه سبزیه بَهشت سبزیه باصفا با (گفت: اون سبزه سبزه بهشته که سبزه باصفا است)

gut - sab - zə - sa - bze - yə - ba - he - Šte - sa - bze - yə - bâ - sa - fâ - bâ

ـ آن راه، راه کعبه یا گذرگاه خدا با (آن راه راه کعبه است که گذرگاه خدا بود)

ân - râh - râh - ka - bə - yâ - go - zar - gâ - xo - dâ - b â

ـ آن قفل دم در بیهشتِ تمام قفل طیلا با (آن قفل دم در بهشته، تمامش قفل طلا است)

ân - qo - fl - da - me - da - re - bi - he - Šte - ta - mâm - qo - fle - ti - lâ - bâ

ـ آن شخص آقا مرتضی علیِ یا دست نَرسیه در باغان (آن شخص آقا مرتضی علی است که دستش به در باغ نر سید)

ân - Ša - xs - âq - mor - te - zâ - ali - yâ - das - na - res - ye - da - re - bâ - qân

ـ ای علی علی علی جان علی (ای علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali

در کتاب مخزن‌الاسرار (شماره ۱۴۲) چنین آمده:

کدام سبزه که ورء سبزه باصفاء ـــ کدام خونَ که سال یکبار برپاء (مخزن‌الاسرار: ۱۵۵).

**۳۶۷. سر منزل حیوانهَ (شماره یک)**

ـ گوتی: کوی بلنَدی سر منزل حیوانهَ ـ آب خُنَکا نصیب سر چِپانهَ (امیر می‌گوید سر کوه

بلند خانه حیوان، آب خنک نصیب سر چوپان است)

gu - tay - ku - ye - bo - lan - di - sar - man - ze - le - hay - vâ - nā

âbe - xo - na - kâ - na - si - be - sar - Ĉe - pâ - nā

ـ یاعلی علی جان یا علی یا علی نصیب سر چپانه (ای علی جان نصیب سر چوپان است)

yâ - ali - ali - jân - na - si - be - sar - Ĉe - pânə

ـ گوت راه مشَد آ هَمَش گلِ ریحانهَ (راه مشهد همیشه گل و ریحان است)

gut - râ - hə - ma - Šadâ - ha - maŠ - go - le - u - ray - hâ - nā

ـ ای گمبزِ طلا مالِ رضا سلطانه (امام رضا) ـ یا علی علی جان یا علی

گمبد طلا مال رضا سلطان است یا علی، علی جان)

ay - gom - bo - zə - te - lâ - mâ - le - re - zâ - sol - tâ - nā -

تبرستان
www.tabarestan.info

**۳۶۸. سر مَنزل حیوانهَ (شماره دو)**

امیر گونیا: سَر کوی بلند سر مَنزل حیوانه (امیر می‌گوید که بالای کوه منزل حیوان است)

am - ir - gu - ni - yâ - sa - re - ku - ye - ba - la - nd - sar - man - ze - le - hey - vâ - nā

ـ آب سرچشمه یا خوراک سر چپانهَ (آب چشمه نصیب چوپان است)

âbe - sar - ĈeŠ - mə - xu - râ - ke - sar - Ĉe - pâ - nā

ـ ای راه مَشَدیا هَمَش گُلا ریحانه (ای ـ راهه مشهد همیشه گل و ریحان است

ay - râ - he - ma - Ša - di - yâ - ha - maŠ - go - lâ - ra y - hâ - nə

ـ ای اون گُمبَز طلا مالِ رضا سلطانه (گمبد طلا متعلق به اما رضا است)

ay - own - gom - ba - ze - ta - lâ - mâ - le - re - zâ - sol - tâ - nə

ـ آی علی علی جان تی غلام ببوم مُن (آی علی علی غلام تو شوم)

ay - ali - ali - jân - ti - qu - lâm - ba - bum - mon

**۳۶۹. سیاه زمستان**

ـ گوته: سیاه زمستان کِی تِره بهار بَبینَم ـ ـ(آی گفت: زمستان سرد چه وقت ترا بهار ببینم)

gu - tə - ây - si - yâ - ze - mos - tân - kay - te -rə - ba - hâr - ba - bi - nam

ای اون گُلا بنفشه را تمام گُلابینَم (گل و بنفشه و تمام گل‌ها را ببینم)

ay - own - go - lâ - be - naf - Šə - râ - to - mâ - me - go - lâ - ba - bi - nam

ـ یاعلی جان تُمانِ گُلارِ بَبینَم (یا علی جان تمام گل‌ها را ببینم)

yâ - ali - jân - to - mâ - me - go - lâ - re - ba - bi - nam

ـ گوت: مَیِن کوه چمن [کمند] مو کوچه‌زاررِ (گلزار) ببینَم (ـ میان کوه و کمند من کوچه‌زار (گلزار) را ببینم)

gut - mi - ya - ne - ku - u - Ĉa - man - mu - ku - Ĉə - zâr - re - ba - bi - nam

علی جان، یا علی ـ مِیَنِ کوچه زار (لاله‌زار) می‌یارِ بینُم، (میان کوچه‌زار (لاله‌زار) یار خودم را ببینم ـ یاعلی جان)

me - ya - ne - ku - Ĉə - zâr (lâ - lə - zâr) - mi - yâ - re - bay - nom - yâ - ali - ali - jân - yâ - ali

تبرستان
www.tabarestan.info

## ص

### ۳۷۰. صاحب زمان درهانه

۱. ای صلوات برسین صاحب زمان درهانه ـ (صلوات برسانید صاحب زمان می‌آید)

ây - sal - vât - ba - re - sin - sâ - heb - za - mân - dar - hâ - nə

۲. ای جدَش محمدیادین اسلام در هانه (جدش محمد است شریک قرآن می‌آید)

ay - ja - daŠ - ma - ha - ma - di - yâ - di - ne - es - lâm - dar - hâ - nə

۳. یا علی علی جان یاعلی ـ گوت: خیر و برکت مازندران درهانه
(یاعلی جان ـ خیر برکت در مازندران می‌آید)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - gut - xay - ru - bar - ka - te - mâ - zan - de - rân - dar - hâ - nə

۴. ای شازاده حسین راه کرمان در هانه ـ یا علی علی جان یاعلی
(ای شاهزاده حسین ازراه کرمان می‌آید ـ یاعلی جان)

ay - Šâ - zâ - də - hos - sa - yn - râ - hə - ker - mân - dar - hâ - nə - yâ - ali - ali

### ۳۷۱. صلوات سلام دَر آنه

ـ ای صلوات بر سینا صلوات سلام درآنه (ای صلوات برسانید که از صلوات سلام درمی‌آید)

ây - sal - vât - ba - re - sin - sal - vât - sa - lâm - darâ - nə

ـ صلوات برسین دین اسلام دَر آنه (صلوات برسانین که دین اسلام درمی‌آید)

sal - vât - ba - re - sin - di - ne - es - lâm - darâ - nə

ـ جدش محمدیاشریک قرآن در آنه

(جدش محمد(ص) است شریک قرآن دارد می‌آید ـ علی جان قربانت شوم)

Ja - daŠ - ma - ha - mâ - di - yâ - Ša - ri - ke - qorâ - n - darâ - nə

علی علی، علی جان مُن تی غلام ببوم

ali - ali - jân - mon - ti - qu - lâm - ba - bum

## ع

### ۳۷۲. علی یهَ چندی جوان بِساته

گوتِ: جان دله خدا ـ علی یهَ چندی جوان بِساته (گفت: جان دلم خدا، علی را چقدر جوان ساخت)

gu - te - jâ - ne - del - xo - dâ - ali - yā - Ĉan - di - ja - vâ - ne - be - sâ - tə

ای ستاره ره زِنَت آسمان بِسازه ـ یا علی علی جان (ای ستاره را زینت آسمان ساخت ـ یا علی جان)

ay - se - tâ - rə - ze - na - te - âs - mân - be - sâ - zə - yâ - ali - ali - jân

## ق

### ۳۷۳. قاضی محمدیا حاکم خدا ببویَد

ـ گوته ای امیرگوته: جان روز روزیا ببوید ـ (علی گفت جان: روزها می‌آید)

gu - tə - ay - am - ir - gu - tə - jân - ruz - ruz - yâ - ba - bu - yad -

ـ ای قاضی محمدیا حاکم خدا ببویَد (قاضی حضرت محمد(ص)، حاکم خدا است)

ay - qâ - zi - ma - ha - ma - di - yâ - ha - kem - xo - dâ - be - bu - yad

ـ علی، علی حاکم خدا ببوید (علی علی حاکم خدا است)

ali - ali - hâ - kem - xo - dâ - be - bu - yad

ـ گوته ای سنگ ترازویا، چه پیدا ببوید ـ (سنگ ترازو مشخص و معلوم می‌کند ـ برای وزن کردن گناه و ثواب)

gu - te - ay - san - ge - ta - râ - zu - yâ - Ĉə - piy - dâ - be - bo - yad

ـ گناه و ثواب اوجه جدا ببوید (گناه و ثواب در آنجا جدا می‌شود)

go - nâ - u - sa - vâb - ow - jə - je - dâ - be - bo - yad

ـ علی علی اوجه جدا ببوید (علی علی، آنجا جدا می‌شود)



www.tabarestan.info تبرستان

ali - ali - ow - jə - jo - dâ - be - bo - yad

**۳۷۴. قلیان بکشیا**

ـ قلیان بکشیا، قلیِن باسه بابو (گفت: قلیان بکش تو، قلیان باید خوب درست شده باشد)

gu - tay - qal - yân - ba - ka - Ši - yâ - qal - ye - ne - bâ - sə - bâ - bu

ـ گوتی سَر چله خوبیا، نُقله نبات لابو (در هنگام چله خوب است که نقل و نبات در آنجا باشد.)

gu - tay - sa - re - Ĉe - lə - xu - bi - yâ - noq - lə - na - bât - lâ - bu

گوتی: تنباکو خوبیا، مَستِ و چُشم حیا بو (گفت: تنباکو خوب است، در چشم خمار حیا باشد)

gu - tay - tan - bâ - ku - xu - bi - yâ - mas - tu - ĈoŠ - me - ha - yâ - bu

ـ گوتی: میمان بَکَشه ـ صاحب خانَی رضا بو (گفت: مهمان بکشد و صاحب خانه هم رضایت داشته باشد)

gu - tay - mey - mân - ba - ka - Ši - yâ - sa - heb - xâ - nay - re - zâ - bu

ـ یا علی علی صاحب خانَی رضا بو (یا علی صاحب خانه رضایت داشته باشد)

yâ - ali - ali - sa - heb - xâ - nay - re - zâ - bu

www.tabarestan.info

## ک

**۳۷۵. کهنه رُباط بی در (شماره یک)**

۱. گوتی: دنیا کانه مال دنیا ریا ـــ کهنه رُباط بی در (گفت: کهنه جهانی است، کاروانسرای کهنه و بی‌درب)

gu - tay - don - yâ - kâ - ne - mâ - le - don - yâ - ri - yâ - koh - nə - ro - bâ - te - bi - dar

ـ گوتی: ـ آدمی وَرفیا ـــ اَفتا بتاوه وی سَر (آدم مانند برف است ـ آفتاب بر سرش می‌تابد)

gu - tay - âda - mi - bar - fi - yâ - âf - tâ - be - tâ - və - vi - sar

ـ گوتَی مال دنیا یه یا، وفا نَکنِه خزانه یه زر (گفت: مال دنیا است و وفا نمی‌کند خزانه و زر)

gu - tay - mâ - le - don - yâ - ye - yâ - va - fâ - na - ke - nə - xa - zâ - nə - yə - zar

ـ گوتی یه لا کفن زیادی یا کسی نبرده زیادتر (گفت: کفن زیاد است و کسی زیادتر نبرده یا آدمی می‌میرد و یک کفن بیشتر با خود به آن دنیا نمی‌برد)

gu - tay - yə - lâ - ka - fan - zi - yâ - di - yâ - ka - si - na - ber - də - zi - yâd - tar

ـ یا علی علی کسی نبرده زیادتر (یا علی کسی زیادتر نبرده است)

y â - ali - ali - ka - si - na - bor - də - zi - yâd - tar

### ۳۷۶. کُهنه رباط بی در (شماره دو)

ـ بگو ته: دنیا همین دنیا آ، کهنه رباط بی در (گفت: دنیا همانند کاروانسرای قدیمی بی در است)

ba - gu - tə - don - yâ - ha - min - don - yâ - koh - nə - ro - bâ - te - bi - dar

ـ ای آدمی ورفیا آفتاب دکَنه وی سر (ای آدمی برف است که آفتاب می افتد یا می تابد بر سر)

ay - âda - mi - var - fi - yâ - âf - tâb - da - ka - nə - vi - sar

ـ مال دنیا نبونه خزینه زر (مال دنیا خزینه زر نمی‌شود) یا حساب و کتاب آن دنیا با داشتن زر و مال محاسبه نمی‌شود.

mâ - le - don - yâ - na - bu - nə - xa - zi - nə - zar

ـ هیچ کس نَبره یه رو کفن زیادتر (هیچ کس نمی‌برد یک کفن بیشتر)

hiĈ - kas - na - bo - rə - yə - ru - ka - fan - zi - yâd - tar

ـ ای علی علی علی جان علی (ای علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali

### ۳۷۷. کوزه آب دکِردیا

(این شعر به صورت دیگر در شماره ۳۵۹ و ۳۶۰ خوانده شد) البته به صورت ناقص عنوان شده)

ـ گوتی: کوزه آب دکِردیا کوزه زِلال بَبیهَ (گفت: در کوزه آب ریختی ـ کوزه زلال شد)

gu - tay - ku - zə - âb - da - ker - di - yâ - ku - zə - ze - lâl - ba - bi - yā

ـ گوتی: می دِشمن بُخاریا ـ می‌دوست نازنَینیه (گفت: دشمن من بخورد ـ دوست من نازنین است.)

gu - tay - mi - deŠ - man - box - ri - yâ - mi - do - st - nâ - ze - ni - nə

ـ یا علی علی دنیا دو روزه

yâ - ali - ali - don - yâ - du - ru - zə

### ۳۷۸. کی خوتَن خوجیره؟

ـ ای بُگِی امیر بگو تیا: کی خوتَن خوجیره؟ (بگو: امیر گفت: چه موقع خوابیدن خوب است؟)

ay - bo - gey - am - ir - ba - gu - ti - yâ - kay - xu - tan - xu - ji - rə

ـ سفر دنیا سرو سرین خوجیره (سفر در دنیا سر بر روی بالش خوب است)



www.tabarestan.info تبرستان

Sa - fa - re - don - yâ - sar - u - sar - in - xu - ji - rə

ـ قلیَن بلورین وی پوکی زئن خوجیره (پوک زدن قلیون بلورین خوب است)

qal - ya - ne - bo - lu - rin - vi - pu - kay - zēn - xu - ji - rə

ـ ای آروس داماد لب به لَبی خوجیره (بوسه لب به لب عروس داماد خوب است)

ay - âr - use - dâ - mâd - lab - bə - la - bay - xu - ji - rə

ـ آی علی علی جان علی یا (آی علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali - yâ

## گ

تبرستان www.tabarestan.info

### ۳۷۹. گاوَی گُره کانیا

ـ گوتی: گاوَی گُره کانیا

ـ ـ گونه بی یین مِره بدَوشین (گفت: گاو صدا می‌کند، می‌گوید: بیایید مرا بدوشید)

gu - tay - gâ - vay - go - rə - kâ - ni - yâ

gu - nə - bi - ya - yn - me - rə - ba - du - Šin

ـ گوتی: کَمتَر، کَمتَر بَدوشینا ـ می گُو که کا نکُشین (کمتر بدوشین ـ گوساله مرا نکشید)

gu - tay - kam - tar - kam - tar - ba - du - Ši - nâ - mi - gow - kə - k â - na - ko - Šin

ـ گوتی: می‌شیر رُبا (هَدر) نَدنینا ـ بَبُرین بازار بَروشین (شیر مرا حرام نکنید ـ ببرین بازار بفروشید)

gu - tay - mi - Ši - re - ro - bâ - na - de - ni - nâ - ba - bo - rin - bâ - zâr - ba - ru - Šin

ـ گوتَی: مخمَل هَگیرنیا ـ می گوهرِ تَن بپوشین (گفت: مخمل بگیرید ـ در تن گوهر من بپوشانید)

gu - tay - max - mal - ha - gir - ni - yâ - mi - gu - ha - re - tan - ba - pu - Šin

ـ یا علی علی دنیا دوروزه (یا علی دینا دوروزه)

yâ - ali - ali - don - yâ - du - ru - zə

## م

### ۳۸۰. مرد سَرِ اَلاله

ـ گوتَی: خوجیره کیجا، زن مرد سَرِ اَلاله (گفت: دختر خوب، مانند آلاله‌ای می‌ماند بر سر مرد و زن یا دختر خوب و بالیاقت مرد را موفق و سربلند می‌کند)

gu - tay - xu - ji - rə - ki - jâ - za - ne - mar - de - sa - re - alâ - lə

ای سَرِ بشورتی، مَرجان[1] دکن دیواله (ای که سرت را شستی مرجان را در دیوار بگذار یا قرار بده)

ay - sar - bo - Šur - ti - mar - jân - da - kon - di - vâ - lə

ـ می‌سر بَبینا، می‌خون دکُن پیاله (سر مرا ببر، خونم را درون پیاله کن)

mi - sar - ba - bi - nâ - mi - xun - da - kon - pi - yâ - lə

ـ می‌خون بخار، می‌خون تره حَلاله (خون مرا بنوش، خون من به تو حلال است)

mi - xu - ne - bo - xâr - mi - xun - te - rə - ha - lâ - lə

ـ ای علی علی علی جان علی یا (ای علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali - yâ

### ۳۸۱. مرزِ سر اَلاله

ـ گوتَی ای: خوجیر کیجا، مرزِ سر اَلاله (گفت: ای دختر خوب آلاله سر مرز زمین)

gu - tay - ay - xu - jir - ki - jâ - mar - ze - sa - re - alâ - lə

ای می‌سر بَبینای می‌خون دک پیاله (ای سر مرا قطع کن و خون مرا در درون پیاله بریز)

ay - mi - sa - re - ba - bi - nây - mi - xun - dak - pi - yâ - lə

ـ ای می‌خونِ بُخارا می‌خون تِرا حلاله ـ ـ علی علی علی علی می‌خون تِرا حلاله (ای خون مرا بخور خون من برای تو حلال است ـ علی علی خون من برای تو حلال است)

ay - mi - xu - ne - bo - xâ - râ - mi - xu - ne - te - râ - ha - lâ - lə

ali - ali - ali - ali - mi - xun - te - râ - ha - lâ - lə

### ۳۸۲. میان درختان چه بَدنمودِ توسا

ـ گوتَی امیر بگوتیا: میان درختان چه بَدنمودِ توسا (گفت: امیر گفت که در میان درختان

---

۱. مرجان خرمهره، سنگ. گرد فیروزه‌ای رنگ که به گردن اسب اندازند (پاینده لنگرودی: ۶۹۶). البته آن را برای جلوگیری از چشم زدن افراد استفاده می‌کردند.



www.tabarestan.info تبرستان

چقدر زشته درخت توسکا)

gu - tay - am - ir - ba - gu - ti - yâ - mi - yâ - ne - de - rax - tân -

Ĉə - bad - na - mo - de - tu - sâ

ـ میان جوانان کی بَرنه موی کوسا (از میان جوانان چه کسی قبول می‌کند با کسی که کوسه یا فاقد مو باشد ازدواج کند)

mi - yâ - ne - ja - vâ - nân - ki - bar - nə - mu - ye - ku - sâ

ـ جوان در هَنه گلِ ریحانه دَسه (جوان درمی‌آید مانند دسته گل ریحان)

Ja - vân - dar - ha - nə - go - le - ray - hâ - nə - da - sə

ـ ای امیر هَنه، سگ روانه پُشت دَبَسته (امیر می‌آید، با سگی که دهانه‌اش در دست امیر است)

ay - amir - ha - nə - sag - ra - vâ - nə - poŠ - te - da - bas - tə

ـ ای علی علی جان علی یا (ای علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali - yâ

www.tabarestan.info تبرستان

**۳۸۳. می کار چه زار ببی یهَ**

(این شعر به ریتم‌های گوناگون خوانده شده است و اشتهار خاصی نسبت به دیگر آوازهای امیری‌ها دارد)

ـ گوتی امیر بگوتیا: می کار چه زار ببی یهَ (امیر گفت کار من چه زار شد)

gu - tay - am - ir - ba - gu - ti - yâ - mi - kâr - Ĉə - zâr - ba - bi - yā

ـ گوتَی: می خوتن جا پَلهَم جا ببی یهَ (جای خواب من در میان پلهم (آق قتی) شده)

gu - tay - mi - xu - ta - ne - jâ - pal - ha - me - jâ - ba - bi - yā

ـ گوتَی: می سر پوسین کلایا، خورده شغال ببی یهَ (کلاه پوستن من خوراک شغال شده)

gu - tay - mi - sa - re - pu - sin - ko - lâ - ây - xu - rdə - Ša - qâl - ba - bi - yā

**۳۸۴. می کار چه زار ببی یهَ**

ـ گوتی امیر گوتیا، می کار چه زار بَبی یهَ (امیر گفت کار کن چه زار شد)

gu - tay - am - ir - gu - ta - yâ - mi - kâr - ĉə - zâr - ba - bi - yā

می خوتَن جا پَلهَم جا بَبی یَهَ (جای خواب من در میان پلهم شده (آق قتی)

mi - xu - ta - ne - jâ - pal - ha - me - jâ - ba - bi - yā

هر سگ و سیل اتاق دار بَبی یَه (هر سگ و سیل یا آدم‌های پست و دنی، اتاق‌دار شدند)

har - sag - u - se - yl - otâq - dâr - ba - bi - yā

می پوسین کُلا،[1] خورده شَغال بَبی یَه (کلاه پوستن من خوراک شغال شده)

mi - pu - sin - ko - lâ - xur - də - ša - qâl - ba - bi - yā

آی امیر امیر مو تی قُربان بَبوم مو (آی امیر، امیر قربانت شوم من)

ây - am - ir - am - ir - mu - ti - qor - bân - ba - bum - mu

## ن

### ۳۸۵. ننه حوا کم نیهَ

ـ گوتی ای: وآنه بخانُما ننه حوا کم نیهَ ـ (گفت: ای من می‌خواهم بخوانم ننه حوا کم نیست)

gu - tay - ay - vâ - nə - bo - xâ - no - mâ - na - nə - ha - vâ - kam - ni - yā

ای صد داغ فراق دارُم یکی کم نیهَ (ای صد داغ از جدایی دارم یکی کم نیست)

ay - sad - dâ - qe - fa - râq - dâ - rom - ye - ki - kam - ni - yā

ـ علی علی علی دارُم یکی کم نیه (علی علی دارم یکی کم نیست)

ali - ali - ali - dâ - rom - ye - ki - kam - ni - yā

گوتی: ای اگه بدانما می‌زَندگی تو را کم نیهَ ـ (گفت: اگر بدانم زندگی من برای تو کم نیست) گوینده می‌خواهد عشق راستین و حقیقی خود را نشان دهد

gu - tay - ay - agə - be - dâ - ne - mâ - mi - zan - de - gi - to - râ - kam - ni - yā

ای مرخص هَکَنا مُلک خدا کم نیهَ (ای مرخص بکن، زمین خدا کم نیست)

ay - mar - xas - ha - ko - nâ - mol - ke - xo - dâ - kam - ni - yā

ـ علی علی علی، مُلک خدا کم نیه (علی علی زمین خدا کم نیست)

ali - ali - ali - ali - mol - ke - xo - dâ - kam - ni - yā

## و

### ۳۸۶. (شبیه شماره ۳۶۴) وایر بُمانس دوشان

ای پَئیز بیایا ورف بزه کوهشان (پاییز شد و بر فروی کوه را پوشاند)

---

۱. پوسین کلاه: کلاهی که چوپانان از پوست بره چند ماهه درست می‌کنند که در برابر باران و برف و سرما از سرشان، محافظت می‌کند.

ay - pa - eiz - ba - bâ - yâ - va - rf - ba - za - ku - hə - Šan -

کلا ور بومایا وایر بُمانس دوشان (کلا و دوشان از کار بازماندند)

ka - lâ - var - bo - mâ - yâ - vâ - yer - bo - mâ - nes - du - Šân

کَلارَچ به رَچ خوندِش هکَنه دوشان (کلا ردیف به ردیف قرار داده شده و دوشان می خواند.)

ka - lâ - raĈ - bə - raĈ - xân - deŠ - kâ - nə - mi - du - Šân

علی علی تی غلام ببوم مُن

**۳۸۷. ولگ بکُرته خرمایی**

۱. بُگِی امیر بگوتیا: بهار دکَته‌ای ولگ بکُرته خرمایی (بگو: امیر گفت: بهار آمد برگ آن خرمایی شد)

www.tabarestan.info تبرستان

bo - gey - am - ir - ba - gu - ti - yâ - ba - hâr - da - ka - tə - ay

- va - lg - ba - ko - tə - xor - ma - ēi

بشُم نَف نفِچال بُج بکاشتم نمائی (به نفچال رفتم برنج کاشتم که رشد کرد و نما یافت)

bo - Šom - naf - naf - Ĉâl - boj - be - kâŠ - tam - na - ma - ēi

آب دریا بَخوشه گل گَیاه درآیی (آب دریا خشک شود گل و گیاه درآید)

âb - dar - yâ - ba - xu - Šə - gol - ga - yâ - darâ - ēi

ای قسم بکردم، دُل دُل کُری بزائی (قسم دادم که اسب دُل دُل یا اسب حضرت علی، کره اسب بزاید)

ay - qa - sam - ba - kar - dam - dol - dol - ko - ray - be - zâ - ēi

ـ آی علی علی علی جان علی (آی علی علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân

## هـ

**۳۸۸. هرگز مَشت نَبو یار**

ـ گوتی: امیر گونه جان: کدام شهر یا که هرگز مَشت نَبو یار

(گفت: امیر گفت که: کدام شهر است که هرگز پُر نمی‌شود)

gu - tay - am - ir - gu - nə - jân

ko - dam - Šah - ri - yâ - kə - har - gez - ma - Št - na - bu - yâr

ـ ای کدام راه یا که بازگشت نَبونه ـ یا علی علی جان یا علی دنیا دو روزه

(ای کدام راه است که بازگشتی نیست ای یار ـ یا علی جان دنیا دو روزه)

ay - ko - dâm - râ - hi - yâ - kə - bâz - ga - Št - na - bu - nə

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - don - yâ - du - ru - zə

ـ گوته: کدوم تیغیا که هرگز کُند نَبونه ـ کدوم تُخمیا زیر گِل سبز نَبونه

(گفت: کدام تیغ است که هرگز کند نمی‌شود ـ کدام تخم است که هرگز زیر گِل سبز نمی‌شود)

gu - tə - ko - dâm - ti - qi - yâ - kə - har - gez - ko - nd - na - bu - nə

ko - dâm - tox - mi - yâ - zi - re - gel - sa - bz - na - bu - nə

ـ یا علی، علی جان یا علی زیر گِل سبز نَبونه (یا علی زیر گِل سبز نمی‌شود)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - zi - re - gel - sa - bz - na - bu - nə

گوتی: اون شهر قبرستانیا که هَرگز مَشت نَبونه (گفت: شهر قبرستان است که هرگز پُر نمی‌شود)

gu - tay - own - Ša - hr - qab - res - tâ - ni - yâ - kə - har - gez - ma - Št - na - bu - nə

گوت: راهی پنجاهزار سالیا که بازگشتن بونه (گفت: راه پنجاه هزار سال که بازگشت ندارد)

gut - râ - hi - pan - jâ - he - zâr - sâ - li - yâ - kə - bâz - ga - Št - na - bu - nə

ـ گوت: آن تیغ عزرائیل یا هرگز کُند نبونه (گفت: آن تیغ عزرائیل است که هرگز کند نمی‌شود)

gut - ân - ti - qe - ez - râ - ēi - li - yâ - kə - har - gez - ko - nd - na - bu - nə

ـ گفت: تُخم آدمی زیر گِل سبز نَبونه (گفت تخم آدمی زیر گِل سبز نمی‌شود)

gut - tox - me - ade - mi - zir - gel - sa - bz - na - bu - nə

ـ یا علی، علی جان، یا علی، زیر گِل سبز نَبونه (یا علی جان زیر گل سبز نمی‌شود)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - zi - re - gel - sa - bz - na - bu - nə

## ی

### ۳۸۹. یه بارجوان ببوم مُن

ـ آی امیر گونه جان: یه بارجوان ببوم مُن ـ (امیر می‌گوید یک بار جوان بشوم)

ây - am - ir - gu - nə - jân - yə - bâr - ja - vân - ba - bum - mon

ای بوشوم کلار و کُجور باغبان بَبوم من (من به کلار و کجور بروم باغبان بشوم)

ay - bu - Šum - ke - lâr - u - ko - jur - bâq - bân - ba - bum - mon

ـ ای بُشوم مدرسه یا قرآن خوان ببوم مُن (به مدرسه بروم قرآن خوان بشوم)

ـــ پیش محمد صلوات الله رو برگردان نبوم مُن (در نزد حضرت محمد شرمنده نشوم)

ay - bo - Šum - mad - re - si - yâ - qo - rân - xân - ba - bum - mon

pi - Še - ma - ham - mad - sal - vât - ol - lâ - ru - bar - gar - dân - na - bum - mon

ـ علی علی علی جان تی غلام ببوم (علی علی جان غلام تو بشوم)

ali - ali - jân - ti - qo - lâm - ba - bum -

تبرستان
www.tabarestan.info

**منابع کتب:**


۱. الهی ـ قلی‌پور، یوسف ـ شهرام (۱۹۳۱). کهن‌ترین امیری‌های مازندران، کاتب میرزامحمد، مقیم بارفروش‌دهی، فرهنگ مردم، دفتر دوم ساری؛ انتشارات شلفین.
۲. پهلوان، کیوان. (۱۳۸۸)، موسیقی مازندران: چاپ اول، تهران: آرون.
۳. دُرن، برنهارد، کنزالاسرار مازندرانی (دفتر اول) مقدمه دکتر منوچهر ستوده، کتاب‌فروشی خالقی.
۴. روجا، م م (۱۳۶۹). صد ترانه امیری، ناشر مؤلف.
۵. شایان، عباس، (۱۳۶۴). مازندران، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.
۶. شکری، فاطمه (۱۳۸۷). واژه‌نما و واژه‌نمای کنزالاسرار مازندرانی (دیوان امیر مازندرانی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. فاطمی، ساسان (۱۳۸۱). موسیقی و زندگی موسیقایی مازندران (مسئله تغییرات) چاپ اول: تهران: ماهور.
۸. قلی‌نژاد، جمشید، (۱۳۷۹). موسیقی بومی مازندران، ساری: چاپ رضایی بابل.


www.tabarestan.info تبرستان

**مقالات:**


۱. جوادیـان کوتنایی، محمود، (۱۳۷۷). امیر پازواری، افســانه یـا تاریخ، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشره اشاره صفحه ۶۹.

۲. درن، برنهـارد. من کلام شیخ‌العجم مازندرانی، سـال (۱۳۸۳). به کوشـش سـید محمدتقی میر ابوالقاسمی، فصلنامه اباختر، شماره۷. ۸، انتشارات پژوهش‌های فرهنگی صفحات: ۲۱ الی ۶۶.

۳. سـیار کارودی، میر عبدالله، (۱۳۷۷). تأثیر زبان و شعر تبری به ویژه شعر امیر در سروده‌های نیما یوشیج، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره ص ۱۳۸.

۴. شـریفی، بهمنیار، (۱۳۷۷). ارتباط موسیقی مازندرانی با بعضی از مقام‌های کهن ایران، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره صفحه ۲۰۷.

۵. قیصری، جلیل، (۱۳۷۷). زیباشناسی شعر امیر پازواری، مجموعه مقالات در شـناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره ص۱۵۹.

۶. کبیری، غلامرضا، (۱۳۸۲). کِتاری‌های زندگی امیر پازواری اباختر، سال یکم، ش سوم و چهارم، صفحه: ۱۳۴.

۷. محسن‌پور، احمد، (۱۳۷۷). مقاله جایگاه امیری در موسیقی مازندران، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره صفحه ۱۷۱.

۸. نوزاد، فریدون (۱۳۷۷). نگاهی تازه به کنزالاسرار، مجموعه مقالات در شـناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره، ص ۲۲۱.

۹. وبلاگ موسیقی ایرانی (زیر نظر محمود صالحی):
سعید امیرکلایی، شبیه‌خوانی در آمل و ارتباط آن با شعر و موسیقی مازندرانی.


www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

## اشعار گالشی

اشعار گالشی مناطق تنکابن در قالب، درددل گالش‌ها با ابزار کار و گفتن آمال و آرزوهایشان به صورت اشعار گوناگون بیان می‌شود که به آن «دوشان سری» هم می‌گویند ریتم بیشتر آن در قالب امیری است با توجه به اینکه در بعضی از این اشعار «وقتی امیر بَگوته» حذف می‌شود، حکایتی مستقل را بیان می‌دارد، که گمان می‌رود خواندن آن با استفاده از نام امیر به علت اشتهار و قابل قبول بودن آن بین مردم عام و خاص بوده که خوانندگان یا گالش‌های دوشان سری، برای جذب‌شنوندگان و تأثیرگذاردن بیشتر در بین مخاطبان، اشعار فرا گرفته از نیاکان خویش را به علت روح نزدیکی با اشعار امیر پازواری، با برداشتی استادانه، ادغام نموده و آن را خواندند که چند مورد از این اشعار، نوشته شده است.

اشعار بر اساس اسم موضوع آورده شده، با توجه به اینکه آوا یا آهنگ بدون کلام، دوشان سری در بین چوپانان هم نواخته می‌شود.

### پ

**۳۹۰. پشت گلیا دل نقره طلایه (شماره یک)**

دوشان بگوتیا، موچل دارُم دریایم ـــ می پشت گلیا، دل نقره طلایه (دوشان می‌گوید: از گل و لجن درست شدم اما درونم دریایی است ـــ پشت من گِل، اما درونم مانند نقره

و طلا است و با ارزش، منظور کره‌ای است که تولید می‌شود)

du - Šan - ba - gu - ti - yâ - mu - Ĉel - dâ - rom - dar - yâ - yom

- mi - po - Št - ge - li - yâ - del - no - qrə - ta - lâ - yə

ماس زنوم وگو و گوسن همرایه ـــ حاصل دردنُم به قدرت الهی (ماست می‌زنم و گاو و گوسفند به همراه من ، حاصلی که می‌دهم به قدرت الهی است. منظور حاصل کره‌ای است که بر اثر تکان دادن دوشان، از ماست تُرشیده حاصل می‌شود.)

mâs - za - num - u - gow - u - gu - sen - ham - râ - yə -

hâ - sel - dar - da - nom - bə - qod - ra - te - elâ - hi

تبرستان
www.tabarestan.info

**۳۹۱. پشت گلیا دل نقره طلایه (شماره دو)**

دوشان بگوتیا موچل دارُم دریایُم (دوشان می‌گوید: از گل و لجن درست شدم اما درونم دریایی است)

می پشت گلیا می‌دل نقره طلایه (پشت من گِلی ؛اما درونم مانند نقره و طلا است (با ارزش است)

ماست کَش زنوم و گاو و گوسفند همرایه (ماست را در آغوش می‌گیرم و گاو گوسفند همراه است)

mâs - kaŠ - za - nom - u - gâv - u - gu - sen - ham - râ - yə -

جاصل دردنُم به قدرت الهی (حاصلی که می‌دهم به قدرت الهی است)

**۳۹۲. پشت گلیا دل نقره طلایی**

گوته دوشان گونیا (دوشان می‌گوید)

gu - tə - du - Šân - gu - ni - yâ

چِل دارُم دریایی (از لجن یا گل ساخته شده‌ام اما درونم دریایی است)[1]

Ĉel - dâ - rom - dar - yâ - ei

می پشت گلیا دل نقره طلایی (پشت من از گِل است و دل من به رنگ‌های نقره و طلایی) منظور کره‌ای که تولید می‌شود

mi - po - Št - ge - li - yâ - del - noq - re - te - lâ - ei

---

۱ وقتی ماست را در دوشان می‌ریزند با آب آن را تکان می‌دهند صدای آب را به دریا تشبیه کرده،ودر داخل دوشان گیره‌هایی به اندازه پنج یا شش سانتی‌مترقرار دارد که باعث متلاشی شدن ماست و تبدیل آن به کره می‌شود.

مرِ ماست بزَنین گاو و گوسفند همرایی (مرا ماست بزنید، گاو و گوسفند همراه هستند)
me - re - mâs - ba - za - nin - gâv - u - gos - end - ham - râ - ei
حاصل در دَنم به قدرت الهی (حاصل می‌دهم به قدرت الهی)
hâ -sel - dar - da - nam - bə - qod - ra - te - elâ - hi

ت

**۳۹۳. تلوم گاوی**

تُلوم[1] گاوی ته پستان در شیر (ای گاو جوان در پستان تو شیر وجود دارد)
to - lum - gâ - vay - ti - pos - tâ - ne - da - re - Šir
هر وخت مِرِ وینی تی سر دَرِ جیر (هر موقع مرا می‌بینی سرت پایین است)
har - va - xt - me - re - vi - ni - ti - sar - da - re - jir
هر وخت مِرِ وینی کَشنی خجالت (هر وقت یا هر موقع مرا می‌بینی خجالت می‌کشی)
har - va - xt - me - re - vi - ni - ka - Še - ni - xe - j â - lat
تازه یاری بیتی تِرِ مُبارک (یار جدید گرفتی مبارکت باشد)
tâ - zə - yâ - ray - bay - ti - te - re - mo - bâ - rak
می جانه آ می‌جانه ـ امره مُحال نَکانه (جان من است ـ مرا محال نمی‌کند)
mi - jâ - nə - â - mi - jâ - nə - ame - rə - mo - hâl - na - kâ - nə
کیجا پرغمزه داره (دختر خیلی کرشمه داره)
ki - jâ - por - qam - zə - dâ - rə

ز

**۳۹۴. زوج بکیشین می میشان (شماره یک)**

(در آوازهای امیری شماره۳۶۳ ـ ۳۶۴ و بخشی از این اشعار آمده است)
ـ بهار بابایا زوج بکیشین می میشان ـ بهار بابایا خروش هَکُردَن می میشان
(بهار فرارسیداست وگوسفندان ماده فریادمی‌کشند(صدامی‌کنندوبه‌جوش‌وخروش‌افتادند.)

---

۱. تولوم tulum یا تلوم tolum: گاو جوان، از دو سال تا دو سال و نیم را گویند. گاو جوانی که تازه زاییده باشد.

ba - hâr - ba - ba - yâ - zuj - ba - ka - Ši - yan - mi - mi - Šân

- ba - hâr - ba - bâ - yâ - xo - ruŠ - ha - kor - dan - mi - mi - Šân

خدا تر برکت هَدنه زرد کلا، رچ دوشان زوتَر دو بباش بُبُرَن کیجا شان (خدا برکت بدهد تو را ای زرد کلا و دوشانی که در ردیف قرار گرفته‌ای، تو زودتر دوغ را آماده کن تا دختران آن را ببرند)[1]

xo - dâ - te - re - bar - kat - ha - da - nə - zar - de - ka - lâ - ra - Ĉe - du - Šân -

zu - tar - du - be - baŠ - ba - bo - ran - ki - jâ - Šân

### ۳۹۵. زوج بکیشین می میشان (شماره دو)

تبرستان www.tabarestan.info

بهار بابایا، زوج بکیشین می میشان، کَلا ررَچ بَنَم منا[2] رِ بَنَم دوشان

ba - hâr - ba - ba - yâ - zuj - ba - ka - Ši - yan - mi - mi - Šân

ke - lâ - re - raĈ - ba - nam - me - nâ - re - ba - nam - du - Šân

(بهار فرا رسید است و گوسفندان ماده فریاد می‌کشند (صدا می‌کنند) کلا رابه صورت ردیف قرار دادم و در میانشان، (بینشان) دوشان را گذاشتم)

ای زرد کلاچ دوشان تو زوتر بباش دُو، بُبُرَن کیجا شان

(ای دوشان زرد، به رنگ سیاه و سفید، تو زودتر به دوغ تبدیل شو تا دختران آن را با خود ببرند

ay - zar - de - ke - lâ - Ĉe - du - Šân

tu - zu - tar - du - be - baŠ - ba - bo - ran - ki - jâ - Šân

### ۳۹۶. زوج بکیشیا می میشان (شماره سه)

ـ وهار دکتیازوج بکیشیا می میشان ـ بیردم کلا، گل بیتم تازه دوشان (بهار شروع شد و صدای میش‌های من بلند گشت. کلا را آوردم و دوشانه تازه را گل‌اندود کردم. یعنی با گل تمام منفذ آن را بستم و آن را در مکان مخصوص خود گذاشتم)

va - hâr - da - ke - ti - yâ - zuj - ba - ka - Ši - yâ - mi - mi - Šân

- bi - yar - dam - ka - lâ - gel - bay - tam - tâ - zə - du - Šan

---

۱. برای تهیه دوغ: ابتدا شیر را درون کلا می‌ریزند و به ماست تبدیل می‌کنند. هنگامی که می‌خواهند کره از ماست بگیرند آن را در دوشان می‌ریزند و پس از گرفتن کره، آنچه که درون دوشان باقی می‌ماند دوغ است.

۲. عده‌ای مَین گِل هدم دوشان (میان گل دوشان را قرار دادم) را هم می‌خوانند.

پئیز ببایا ورف بز کوهه شان کلا ورکتا، وایر بمانس دوشان ـ یا(وَرهَکَده کَلا وایر بُمانس دوشان)

(پاییز شدوکوه‌برف‌زد.کلاودوشان‌راروی‌زمین‌خوابانده‌اندودیگرکاری‌انجام‌نمی‌شود)

یا ـ کَلاه دکَشتاما وایر بومانِس می‌دوشان (کلا را کنار گذاشتم و دوشان از کار باز ماند)[1]

pa - ēiz - ba - bâ - yâ - va - rf - ba - za - ku - hə - Šan -

ka - lâ - var - ka - tâ - vâ - yer - bo - mâ - nes - du - Šân

**۳۹۷. زوج بکشیا می میشان (شماره چهار)**

بهار ببایا زوج بکشیا می میشان ـــ کلا رَچ به رَچ، خانش کانه می‌دوشان

(بهار آمد و صدای میشان من بلند شد، کلا ردیف به ردیف است و می‌خواند یا صدا می‌کند دوشان من (منظور وقتی که دوشان توسط دو نفر تکان داده می‌شود تا ماست ترش به کره تبدیل شود) با تکان دادن دوشان، ماست درون آن، در اثر برخورد با بدنه دوشان باعث انعکاس صدایی می‌شود، که در این شعر، منظور آن صدا است.

ka - lâ - raĈ - bə - raĈ - xâ - neŠ - k -ânə - mi - du - Šân

ای زرد کلاچ دوشان تو زوتر بباش دُو، بُبُرَن کیجا شان

**۳۹۸. زوج بکشیه می میشان (شماره پنج)**

آواز فوق به صورت سؤال و جواب خوانده می‌شود.

ـ بهار بابایا زوج بکشیه می میشان، کلاه بکشتاما، مو منا گل هدم دوشان

دوشان دوشان، زردکلا رچ دوشان ـ یا

(دوشان دوشان زرد کلاچ می‌دوشان)

ba - hâr - bâ - bâ - yâ - zuj - ba - ka - Ši - yâ - mi - mi - Šân -

ka - Lâ - be - kâŠ - te - mâ - mu - me - nâ - gel - ha - dam - du - Šân

تی پشت گلیا دِلَی نقره کاشان زوتر دوبباش، دو ببرن کیجاشان

(پشت تو گل است دل تو نقره کاشان زودتر دوغ بشو تا دختران ببرند)

ti - po - Št - ge - li - yâ - de - lay - noq - rə - kâ - Šân -

---

۱ . عموماً گالش‌ها در هنگام بهار، کلا یا کوزه‌های بزرگ را برای ماست زدن آماده می‌کنند؛ زیرا در اواخر بهار شیر گوسفندان و گاو به علت فراوانی علف، زیاد یا بیشتر می‌شود در اواخر تابستان دیگر به خاطر کمی شیر، دوشان نمی‌زنند و شیر را تبدیل به پنیر می‌کنند که در آن هنگام دیگر نیازی به کوزه‌های بزرگ نظیر کلا و دوشان نیست؛ بنابراین کلا و دوشان را به پهلوی روی زمین می‌خوابانند و آن را برای سال آینده تمیز می‌کنند.

zu - tar - du - be - baŠ - ba - bo - ran - ki - jâ - Šân

یا ـ تی پشت گلیاتی دل طلا ونقره

دوشان در جواب می‌گوید:

دوشان بگوتیا می پشت گلیادِلَی نقره طلایی

du - Šân -ba-gu - ti - yâ - mi - po - Št - ge - li - yâ - del - ay - noq - rə - ta - lâ - yi

(دوشان گفت پشت من گل است دل نقره طلایی ، عموماً پشت دوشان به رنگ گِل سرخ است. البته کره‌ای که از گاو یا گوسفند به دست می‌آید حدوداً به رنگ طلایی است

همه ناکسا و نامحرم می سر نیایی حاصل در دنم به قدرت الهی

ha - me - nâ - ke - sâ - u - nâ - mah - ram - mi - sar - na - yâ - yi

- hâ - sel - dar - da - nom - bə - qod - ra - te - elâ - hi

(هر کسی که نامحرم است بالای سرم نیاید که حاصل می‌دهم به قدرت الهی)

یکی از نکات جالب توجه در اشعار به دست آمده این است که از طریق آن می‌توان به بعضی از آداب ناگفته دست یافت. مانند این شعر، گوئیا گالش‌ها در هنگام دوشان زدن و کاری شبیه به آن و موارد دیگر دوست ندارند بعضی از کسانی که آن‌ها را نامحرم می‌دانند به «پَس کُلام[1] یا ماس کلام ـ ماست کُلام» که دوشان در آنجا قرار دارد وارد شود. کسی که وارد آن محیط می‌شود علاوه بر پاک و تمیز بودن در هنگام ورود باید صلوات بدهد. زیرا بر آن اعتقاد هستند که فرد ناپاک باعث کم شدن تولیدات شیر می‌گردد.

www.tabarestan.info تبرستان

## س

### ۳۹۹. سرمه برمه کانه

ـ کالی دامن دَرِ، گوگُره کانه (گوساله در دشت است گاو (مادرش) صدایش می‌زند یا ناله می‌کند.

kâ - lay - dâ - mon - da - re - gow - go - rə - kâ - nə

خبر بومهَ می سرمه[2] بُرمهَ کانه (خبر آمد که سرمه من گریه می‌کند)

xa - bar - bu - mā - mi - sor - mə - bor - mā - kâ - nə

سرمَی جان بُرمه نکن چشم ضایع بونه (سرمی جان گریه نکن چشم تو ضعیف می‌شود

---

۱. پس کُلام (pas - ko - Lām) ـ طویله تودرتویی است که در آخرین بخش یا قسمت آن، مخصوص کلا و دوشان می‌باشد.
۲. سُرمه: نام گاو، گاهی به گاوی که دارای چشم سیاه رنگ است اطلاق می‌شود.
همچنین ماده سیاه رنگی است به پلک و مژه دختران جوان می‌مالند تا قشنگ‌تر به نظر آیند.

و از بین می‌رود).

Sor - may - jân - bor - mə - na - ken - Ĉo - Šm - zâ - ye - bu - nə

این شعر به طرق دیگر هم خوانده می‌شود:

کولی دامان دره، گاو گره کانه ـــ اداش خدمت دَره ماربُرمه‌کانه

بُشو مارِ بگو تو بُرمه ناکُن ـــــ سیا چشمه درونه سرمه دا کن

**۴۰۰. سرم درد می‌کند**

(ریتم درCD آورده شده است)

۱. آخ سرم در می‌کند تا مغز کله ـ نمی‌توانَم برَوَم دُمبال گله

(آخ سرم خیلی درد می‌کند ـ نمی توانم دنبال گله بروم)

âx - sa - ram - da - rd - mi - ko - nad - tâ - maq - ze - ka - lə

ne - mi - ta - vâ - nam - be - ra - vam - dom - bâ - le - ga - lə

۲. آخ می‌گله غار دَرِ-- مو پائین غار ـ می کَلَک خاب دَرِ مُن بغل یار

(گله من در غار مانده و من در پایین غار هستم ـ سرم خواب داره من در بغل یار)

âx - mi - ga - lə - qâr - da - re - mu - pâ - ēi - ne - qâr

mi - ka - la - kə - xâb - da - re - mon - ba - qa - le - yâr

**۴۰۱. سیالان**

(در CD به دو ریتم متفاوت خوانده شده است)

ـ سیا لان، آی سیا لان، آی سیا لان[1] سیا لان، سیالان (نام کوهی در تنکابن)

Si - yâ - lân - ây -si - yâ - lân - ây - si - yâ - lân

سفید میش چرنه تمادمالان[2] (میش سفید، علف نزدیک دامنه پایین کوه را که یخی است، می‌چرد)

---

۱. سیالان: بلندترین قله کوه در منطقه دو هزار تنکابن می‌باشد. کوهی است مرزی بین منطقه دو هزار و قزوین قرار دارد. امتداد آن شرقی ـ غربی می‌باشد. دامنه شمالی آن در منطقه دو هزار و دامنه‌های جنوبی آن در منطقه الموت واقع شده است.

۲. تما دمالان: یخچال‌های طبیعی که در ارتفاعات و در طی چند سال به وجود آمده باشد، چنان که در فصل تابستان نیز باقی می‌ماند و در پای آن علف‌های تازه می‌روید که گوسفندان از آن می‌خورند که در اصطلاح به «یخ تما» معروف است. چنان که قبلاً در موسیقی مازندران نوشته شد آهنگ چوپانی به نام مِشه حال که با لله وا ودرریتم شش هشتم و در دستگاه شور نواخته می‌شود که حال و هوای میش، یا در وصف میش می‌باشد که مضمون قطعه توصیف زندگی چوپانان و رمه است. در زمستان هنگامی که برف روی علف‌ها را می‌پوشاند و چراندن گوسفندان کار دشواری است، چوپان با لله‌وا این ملودی را می‌نوازد و گوسفندان با شنیدن آن به وجد آمده و به هر طریق که شده برف‌های روی علفزار را کنار زده و به چریدن علف‌های زیر برف مشغول می‌شوند که در تنکابن آن حال و هوا به وسیله شعر و خواندن در وصف حرکات گوسفند بیان می‌شود.

se - fid - miŠ - Ĉar - ni - yâ - te - mâ - do - mâ - lân

هر کس می یارک کرده پشیمان (هر کس یار مرا پشیمان کرده)

har - ka - si - mi - yâ - ra - kr - kar - də - pe - Ši - mân

جان مرگ بَیر[1] درد بی‌درمان (بمیره یا درد بی‌درمان بگیرد)

- jân - ma - rg - bay - rə - dar - de - bi - dar - mân

## ش

### ۴۰۲. شِش ŠeŠ (شماره یک)

(شعر کامل نیست به دلیل آنکه ریتم آن در CD خوانده شده ،از آن یاد کردیم).

بیماری خاصی به نام شش در زمان قدیم در میان بزها شیوع پیدا کرده بود که به واسطه آن بیشتر گالش‌ها، بزهای خویش را از دست دادندکه شعر فوق دربارهٔ همان موضوع است. ارزش این شعر در بیان ماه‌های گالشی[2] و ابزار کار گالشی است.

www.tabarestan.info تبرستان

### ریتم شعر بیماری شش[3]

۱. امان این چه ساله (دو بار) سیه ماه به جاربهاره (امان این چه سالی است، قبل از بهار هوا خوب و بهاری است)

amân - in - Ĉə - sâ - lə - si - yə - mâ - bə - jâr - ba - hâ - rə

---

۱. جان مرگ یک نوع نفرین است که بیشتر برای بچه‌ها و جوانان ناسازگار به کار می‌رود.

۲ . ماه‌های گالشی تنکابن: بعد از پنجک شروع می‌شود که شروع اولین ماه بعداز پنجک سیه ما است

(si – ya - mâ ، ازهفت فروردین تا پنج اردیبهشت)

(د ما، ششم ادیبهشت تا چهارم خرداد، de - mâ)

ورف نما، پنجم خرداد تا سوم تیر var - fe - na - mâ)

نوروز ما (nu - ru - ze - mâ) چهارم تیر تا دوم مرداد

تن شور ما (tan- šur mâ) سوم مرداد تا اول شهریور

کورچ ما (kur - ĉe - mâ) دوم شهریور تا سی یکم شهریور

خرما (xa – re - mâ) اول مهر ــ سی ام مهر

تیر ما (tir - mâ) اول آبان سی ام آبان

مردال ما (mor - dâl - mâ) اول آذر ــ سی ام آذر

شرر ما (še - rar - mâ) اول دی ــ سی ام دی

امیر ما (amır - mâ) اول بهمن ــ سی ام بهمن

اول ما (aul - mâ) اول اسفند تا اول فروردین که بعضی اول ما نیز به آن می‌گویند aval - mâ (عیسی‌پور، ۱۳۸۸: ۱۵۸).

۳. شش نوع بیماری است که به اصطلاح زبان «محلی تِشکه» می‌گویند. «بز سینه تشکه بیاره»
در اثر این بیماری بر پوست و پستان بز، باعث مرگ حیوان می‌شود

۲. سیه ما به جیر زموستان بِدِشتیم[1] چارتا حیوان (در موقع بهار یا بعد از عید هوا زمستانی است به سختی چهار تا حیوان را نگاه داشتیم)

Si - yə - mâ -bə - jir - ze - mus - tân

be - deŠ - tim - Ĉâr - tâ - hey - vân

۳. بُز پوس فراوان ـ پوست بز هم فراوان شد)

bo - ze - pu - frâ - vân

۴. هر سیصد تا یه قَرَن دکَت چارِق دوزِ سان[2] (هر سیصد تا یک ریال که به نفع کسی که کفش درست می‌کند شده است)

har - si - sad - tâ - yə - qa - ran - da - kat - Ĉâ - req - du - ze - sân

www.tabarestan.info تبرستان

**۴۰۳. شعر شش (شماره دو)**

امیر ما هفت و هشت، گوسن بی شی یه، لمرا دشت[3]

(در هفت و هشت ماه بهمن گوسفند به منطقه لمرا رفت)

am - ir - mâ - haf - tu - ha - Št - gu - sen - bi - Ši - yə - lem - râ - da - Št

کلا وگوله، روغان مشت، پلت ولگم و سر دشت (کوزهای بزرگ و کوچک پر از روغن بود و برگ پلت (برگ درخت افرا) هم روی آن را پوشانده بود (کنایه از فراوانی)

ke - lâ - gu - lə - ru - qan - ma - Št - pel - let - val - gam - ve - sar - da - Št

امان این چه ساله؟ سیهَ ما به جار وهاره

(امان این چه سالی است؟ قبل از ماه بهار (فصل زمستان) هوا بهاری است)

amân - in - Ĉə - sâ - lə - si - yā - mâ - bə - jâr - va - hâ - rə

سیه ما به جیر زموستان، ورف هکُرده کوهستان (بعد از ماه سیه ما (بعد از نوروز) سرد و زمستانی و کوهستان پوشیده از برف شده (منظور: گرما و سرما جایشان به هم خورد یا عوض شد)

Si - yā - mâ - bə - jir - zo - mus - tân - va - rf - ha - kor - də - ku - hes - tân

نداشتیم چارتا حیوان، بز پوسم فراوان (چهارتا حیوان نداشتیم و بز پوست بز هم فراوان شد)

---

۱. در شعر اصلی( نداشتیم) آمده است

۲. در شعر اصلی پنجاه تا آمده است. که هدف از آوردن آن اطلاع از چگونگی ریتم آن است (البته اگر CD آن همراه این کتاب پخش شود.

۳. لمرا دشت lemrâ - dašt یا لیمرا دشت، مرتع لمرا: این ناحیه کوهستانی در بخش ارتفاعات دهستان گلیجان به مرکزیت سلیمان‌آباد قرار دارد.

na - daŠ - tim - Ĉâr - tâ - hay - vân - be - ze - pu - sam - frâ - vân

هر پنجاه تا یه قران، دکته چارق دوز سان

(هر پنجاه تا (بز) یک ریال و این به نفع دوزنده کفش شد)

har - pan - jâ - ta - yə - qa - ran - da - ka - tə - Ĉâ - req -du - ze - sân

امان ای هِله هِله شَرر ما بومَه دله امان ای هِله بازار شِش بومَ راه دو زار[1]

(امان ای داد وبیداد ماه دی وارد شد ای داد و بیداد شش به راه دو هزار آمد)

amân - ay - he - lə - he - lə - Ša - rar - mâ - bu - mā - de - lə -

amân - ay - he - lə - bâ - zâr - ŠeŠ - bu - ma - râ - hə - du - zâr

شِش دکته بِزانه بِز پوس فراوانه پنجا تا یه قرانه

(شِش به میان بزها افتاد پوست بز فراوان و هر پنجاه تا یک قرآن است)

ŠeŠ - da - ka - tə - be - zâ - nə - be - ze - pus - fa - râ - vâ - nə - pan - jâ - tâ - yə - qe - râ - nə

تبرستان www.tabarestan.info

پیش میش کل تو نزن زنگ، پوسم بومه رنگ به رنگ

(ای بزی که در جلو و راهنمای بزها و میش‌ها هستی تو دیگر زنگت را به صدا در نیاور، زیرا دیگر بزی باقی نمانده است. البته بعضی‌ها به جای پیش میش کل از پیش پیش کل piŠ - piŠ - kal در شعر استفاده می‌نمایند.

piŠ - miŠ - kal - tu - na - zen - ze - ng - pu - sam - bu - ma - ra - ng - bə - ra - ng

**۴۰۴. شعر شش به بیانی دیگر (شماره سه)**

امان ای هله هله شَرر ما بومَ دله (امان ای داد و بیداد ماه دی وارد شد (زمستان)

amân - ay - he - lə - he - lə - Ša - rar - mâ - bu - ma - de - lə

امان ای هله بازار، شش بوم راه دو زار (ای داد و بیداد شش وارد دو هزار شد)

amân - ay - he - lə - bâ - zâr - ŠeŠ - bu - ma - râ - hə - du - zâr

اما این بز چی یه؟ بز چره کول چیه؟ (بز چی شده؟بز چرا خود را جمع کرده؟)

amân - in - bez - Ĉi - yə - bez - Ĉe - rə - kul - Ĉi - yə

تقصیر ماله چرچیه، فلفل دانه بد وچیهَ، بیته بز کول دچیه

(تقصیر عطار است که فلفل را بد چیده و آن را روی موی بز گذاشته، گویا بر روی موی بز چیزی شبیه فلفل در اثر بیماری به وجود می‌آمد که این شعر به صورت کنایه آن

---

۱. منطقه کوهستانی تنکابن می‌باشد. دهستان دو هزار به مرکزیت امامزاده قاسم.

را از عملکرد عطار دانسته است.)

taq - si - re - mâ - lə - Ĉa - ar - Ĉi - yā - fel - fel - dâ - nā - bad - va - Ĉi - yā

bay - tə - be - ze - kul - da - Ĉi - yā

امان ای هله هله، شَرر ما بومهَ دله، امان ای هِله بازار، شِش بومهَ راه دوزار (بیت اول)

amân - ay - he - lə - he - lə - Ša - rar - mâ - bu - mā - de - lə -

- amân - ay - he - lə - bâ - zâr - ŠeŠ - bu - mā - râ - hə - du - zâr

بشین بگین عل دوس، کم بهینه بز پوس (بروید به علی دوست بگویید پوست بز را کم بخرد)

ba - Šin - ba - gin - al - du - se - kam - ba - hi - nə - be - ze - pu - se

بز پوس بَبهَ ارزان، ببهَ چارق دوزِ سان (پوست بز ارزان شده و آن به نفع دوزنده کفش شده)

be - ze - pus - ba - bā - ar - zan - ba - bā - Ĉâ - req - du - ze - sân

www.tabarestan.info تبرستان

## ک

### ۴۰۵. کُرچ ما

این ترانه در بخش کیجا جانی آورده شده بود؛ اما از آن در این بخش، به علت نام بردن از ماه گالشی استفاده می‌شود

اول کُرچ ما می پا بگیته ـــ می کرکی فک بمه کلاچ وکته

(درروزماه دوم شهریور ماه پای من گرفت یعنی ناتوان شدم و قادر به حرکت کردن نیستم. کلاغ به آشیانه مرغ من آمد او را گرفت)

ava - le - kor - Ĉe - mâ - mi - pâ - ba - gi - tə

mi - ker - ka - ye - fak - bomā - ke - laĉ - va - ke - tə

یته تلی ننُم کلاچ گیرنَم ـ زیارت را شونَم تِره بگیرُم.

(یک تله می‌گذارم کلاغ را می‌گیرم زیارت می‌روم تو را می‌گیرم)

ye - ta - ta - lay - na - nom - ke - la - Ĉe - gir - nam -

zi - yâ - rat - râ - Šu - nom - te - rə - ba - gi - rom

### ۴۰۶. کبلایی باقر

در cd آورده شده است

روایت شده است که در زمان پهلوی اول یکی از مناطق تنکابن (به احتمال زیاد در

شیرود) کمبود علوفه باعث نگرانی گالش‌ها شده بود تا اینکه فردی به نام کبلایی (کربلایی) باقر که بزرگ گالش‌های منطقه محسوب می‌شد با استفاده از نفوذ و ایده خود، به نوعی باعث تعاونی در میان چوپان‌ها شد؛ بنابراین آن‌ها با جمع کردن گیاه «دارواش[1]» vâš-dâr گله را از نابودی نجات دادند.

دربارهٔ سرنوشت کبلایی باقر چند روایت است بعضی عنوان کرده‌اند که او در هنگام برف زمستان از کوه پایین افتاد و درگذشت. روایت دیگر این است که او کشته شد.

در مراسم تشیع جنازه او تمام چوپان‌ها لباس کامل گالشی او را درون تابوت قرار دادند و چنین می‌خواندند:

نَماشته[ نُماشته] سرگاوِ کلوسرا بُما (در هنگام غروب گاو و گوساله با هم به مکان سرا برگشتند)

na - mâ - Štə - Šar - gâ - ve - ka - lu - se - râ - bo - mâ

کبلائی خانه نُما (کربلایی به خانه نیامد)

kab - lâ - ēi - x â - nə - no - mâ

البته اشعار مربوط به کبلائی باقر چندین خط است که متأسفانه همین یک بیت را توانستم ثبت کنم که امیدوارم اهل تحقیق بتوانند بقیه شعر را بشنوند و ثبت گردانند.

**۴۰۷. کله چال**

می یاری دَست دَرِ زَرد سُماوَر (در دست یار من سماور زرد است)

mi - yâ - ray - das - da - re - zar - de - so - mâ - vâr -

چای دره دَم کانه رویه کَله چال[2]، (روی کله چال دارد چای دم می‌آورد.)

Cây - da - rə - dam - kâ - nə - ru - yə - ka - lə - Câl

الهی بَمیره تی بَمُرده[بَمیره] تی مار (الهی مادر تو بمیرد)

elâ - hi - ba - mi - rə - ti - ba - mor - də - (ba-mi-rə)- mâr

مو کوی گالشم بُبام گرفتار[3] (من گالش کوهستانم و نمی‌توانم گله‌ام را ترک کنم)

mu - ku - ye - gâ - le - Šâm - bo - bâm - ge - ref - târ

---

۱. دارواش ـ گیاهی که به درختان می‌چسبد. بوته‌ای است به درخت می‌چسبد و از درخت تغذیه می‌کند.

2 .ka- le- Câl

اجاقی که قدیمی‌ها با سنگ و گل درست می‌کردند.

۳. عده‌ای همچنین می‌خوانند: مُن کوی گالشم این درد گرفتار

### ۴۰۸. کوزی ماس

کوزی ماس بزم سر پنجه روغان (یک کوزه ماست خوب زدم که رویش چربی داراست)[1]

ku - zay - mâs - ba - zam - sar - pa - njə - ru - qâ n

می وچه ببره نامزد خانه (یک کوزه ماست خوب زدم که پسرم به خانه نامزدش ببرد)

mi - va - Ĉə - ba - bo - rə - nam - ze - de - xâ - nə

می وچه بَبُرده نامزد خانه (بچه من آن را به خانه نامزدش بُرد)

mi - va - Ĉə - ba - bor - də - nâm - ze - de - xâ - nə

نامزد هیجان، زن مار پریشان (نامزد هیجان‌زده، مادر زن پریشان)

nâm - zed - hay - jân - zen - mâr - pa - ri - Šân

www.tabarestan.info تبرستان

## گ

### ۴۰۹. گالش گالش ورس

(ریتم در CD آورده شده است)

ـ گالش گالش ورس مال وره درشه (گالش، گالش، بلند شو بره فرار کرد)

gâ - leŠ - gâ - leŠ - va - res - mâl - va - rə - dar - Šə

سرمای زموستان کی در شه (سرمای زمستان کی تمام می‌شود)

- sar - m â - ye - zmus - tân - key - dar - Šə

گالش، گالش، تو می میش غزل باش (گالش، گالش، تو آوای میش من شو)

gâ - leŠ - gâ - leŠ - tu - mi - mi - Še - qa - zal - bâŠ

اندی زن نبردی هَمرَ میش باش (تا زن نبردی، همراه میش باش)

- an - di - zen - na - ber - di - ham - ra - miŠ - bâŠ

## م

### ۴۱۰. موگله بانُم (شماره یک)

سرِ کوهه بُلند مو گله بانُم

---

۱. چنان که قبلاً نوشته شد این ماست به صورت سفارشی تهیه می‌شد. به علت چربی بسیار آن، وقتی کوزه را وارونه می‌کردند ماست نمی‌ریخت. که چوپانان جوان بیشتر آن را برای خانواده دختر یا نامزد خود، برای سوغات می‌بردند.

sa - re - ku - hə - bo - la - nd - mu - ga - lə - bâ - nom

شیر و پنیرخارُم (خارنوم) گله چرانُم

Ši - ru - pa - nir - xâ - rom - (xâr - nom) ga - lə - Ĉe - râ - nom

شیر و پنیر خارُم گوشت از کبوتر

Šir - u - pa - nir - xâ - rom - gu - Št - az - ka - bu - tar

غلام مادرُم شیدای دختر

qo - lâ - me - mâ - de - rom - - Šey - dâ- ye - dox - tar

**۴۱۱. موگله بانُم (شماره دو)**

سر کوهه بلند مون گله بانم لور[1] و پنیر خورم گوشت کبوتر

(سر کوه بلند من گله می‌چرانم، لور پنیر می‌خورم و گوشت کبوتر)

Sa - re - ku - hə - bo - la - nd - mun - ga - lə - bâ - nom -

lur - u - pa - nir - xur - om - gu - Šte - ka - bu - tar

نان و پنیر خورم گوشت کبوتر-- غلام مادرم و شیدای دختر (نان و پنیرمی‌خورم با گوشت کبوتر ـ غلام مادر هستم شیدای دختر)

nan - u - pa - nir - xur - om - gu - Šte - ka - bu - tar

- qo - lâ - me - mâ - de - rom - Šey - dâ - ye - dox - tar

**۴۱۲. موگله بانُم (شماره سه)**

سَرِ کوهه بلند مو گله بانُم (سر کوهه بلند من گله بان هستم)

sa - re - ku - hə - bo - la - nd - mu - ga - lə - bâ - nom

لُور و پنیر خورم وگله رانُم (لور و پنیر می‌خورم و گله را می‌رانم)

Lo - ur - u - pa - nir - xu - rom - u - ga - lə - râ - nom

لور و پنیر خورم گوشت کبوتر (لور و پنیر می‌خروم و گوشت کبوتر)

Lo - ur - u -pa - nir - xu - rom - gu - Št - ka - bu - tar

مرا پر گیر بَبُر از کو بلندتر (مرا با خود بگیر و پرواز کن ببر از کوه بالاتر)

ma - râ - par - gir - ba - bor - az - ku - bo - la - nd - tar

---

۱. لور lur یا lor ـ وقتی پنیر گرفته می‌شود آبی باقی می‌ماند که آن را می‌جوشانند و سپس در یک کیسه قرار می‌دهند تا آب اضافی آن از کیسه خارج گردد. موادی که در کیسه باقی می‌ماند لور می‌گویند که خیلی خوشمزه است.



www.tabarestan.info تبرستان

### ۴۱۳. موگله بانُم (شماره چهار) (باگوشواره می‌جانه‌ای می‌جانه)

۱. سر کوهه بلند مو گله بانم (سر کوه بلند من گله‌داری می‌کنم)

Sa - re - ku - hə - ba - la - nd - mu - ga - lə - bâ -nam

۲. نون پنیر خُرنوم گله چرانوم (نون و پنیر می‌خورم و گله را می‌چرانم)

nun - pa - nir - xor - num - ga - lə - Ĉe - râ - num

۳. نون و پنیر خُرنوم گوشت کبوتر (نون و پنبر می‌خورم، گوشت کبوتر)

nun - u - pa - nir - xor - num - guŠ - tə - ka - bu - tar

۴. غلام مادرم شیدای دختر ـ

qo - lâ - me - mâ - da - ram - Šay - dâ - ye - dox - tar

می جانه‌ای می‌جانه، آی می‌جانه ـ امره مُحال نکانه (غلام مادر هستم و شیدا و مفتون دختر، جان من است و مرا توجه نمی‌کند)

mi - jâ - nə - ây - mi - jâ - nə - ây - mi - jâ - nə - ame - rə - mo - hâl - no - kâ - nə

۵. کیجا پرغمزه داره (دختر خیلی عشوه می‌کند)

ki - jâ - por - qam - zə - dâ - rə

### ۴۱۴. وایر بُمانس دوشان

(شبیه آوازهای امیری در شماره‌های ۳۶۴ ـ ۳۸۸ و همچنین دوشان سری ۳۹۶ و ۳۸۸)

باهار بابایا گو بشیان کوی شان (بهار شد گاوها به کوه رفتند)

ba - hâr - ba - bâ - yâ - gow - bi - Ši - yan - ko - ye - Šân

آی کلا راس بابا یا بلبل بخانس دوشان (کلا راست شد، برای کار در سر جایش قرار گرفت. بلبل در درون دوشان شروع به خواندن کرد. دوشان زدن شروع شد.)

ây - ka - lâ - râs - ba - bâ - yâ - bol - bol - bo - xâ - nə - du - Šân

پئیز بابایا گرد هَکُردن گوی شان (پاییز شد و موقع برگشتن گاوها فرا رسید)

ay - pa - ēiz - ba - bâ - yâ - ge - rd - ha - kor - dan - gow - ye - Šân

کَلا واکت[1] وایر بُمانس دوشان (کلاافتاد، بر زمین قرار داده شد ـ خسته شد و از کار فرو ماند ـ و دوشان هم کارش متوقف شد یا غیر قابل استفاده مانده)

ka - lâ - vâ - ket - vâ - yer - bo - mâ - nes - Šan -

---

۱. واکت: در زبان محلی یعنی خسته شدن ـ وایر: مکان یا جایی که قابل استفاده نباشد.

## شعری ناتمام؛ اما با درون‌مایه طنز

### ۴۱۵. وچه شان گریه کانن

ای امان ای فغان (ای امان، ای فغان)

ey - amân - ay - fa - qân

گاو وکَلو ببا تمام (گاو گوساله تمام شده‌اند، از بین رفته‌اند)

gâv - u - ka - lu - bo - bâ - to - mâm

وچه‌شان گریه کانن برای شیر (بچه‌ها برای شیر گریه می‌کنند)

va - Ĉe - Šân - ger - yə - kâ - nan - ba - râ - ye - Šir

عوض شیر وچه شانِ هدین قورمه[1] (به جای شیر به آن‌ها قورمه گوشت بدهید)

ava - ze - Šir - va - Ĉe - Ša - ne - ha - din - qur - me

www.tabarestan.info تبرستان

۱. قورمه: ـ در چندین دهه پیش گوسفند چاقی یا گاوی را سر می‌زدند و گوشت را به تکه‌های لقمه‌ای می‌بریدند. البته بیشتر از گوسفند استفاده می‌کردند. گوشت بریده شده را در یک دیگ بزرگ حرارت می‌دادند، پس از جدا شدن چربی از گوشت، آن را در یک کوزه بزرگ می‌ریختند و پس از سرد شدن درب یا روی کوزه را می‌بستند و کاملاً آن را می‌پوشاندند و در زمان زمستان ازآن گوشت استفاده می‌کردند.

تبرستان
www.tabarestan.info

# اشعار چروه‌داری یا چربه‌داری

**توضیح مختصر دربارهٔ چروه‌دارن:**

چاروه‌داران کسانی هستند که در جابه‌جایی مسافر یا وسایل گوناگون نقش بسزایی در مناطق کوهستانی داشته‌اند.

عیسی‌پور دربارهٔ آن‌ها نوشته است: «چاروه‌دار تجربه لازم را در بار کردن باید داشته باشد. اول بارها را برانداز می‌کند و می‌فهمد که چه باری هست. آیا خشکه است؟ یا مایع نظیر نفت و یا خشک و تراست که از آن آب می‌چکد مانند ماست یا دوغ و...

چاروه‌دار همیشه در حال حرکت است از بام تا شام در رفت و آمد، گاه شب‌ها به خانه خویش هم نمی‌رسد به اندازه کافی خوراک، پوشاک و حتی وسایل نعل‌بندی (نعل، میخ، چکش، سُم تراش) مگس پران، چنانچه مسافر و سوار داشته باشد، رکاب و زین و پتوی تمیز را دارست.

زنگ‌های ریزبرنجی که در عقب و روی کفل چار پا با نام «کین زنگ» و سر و گردن حیوان آویزان است. اگر بار چروه‌دار خشکبار باشد مانند برنج یا آرد و غیره با دو طناب، بارها را ضربدری بهم بسته و گره می‌زند. به طوری که اگر یک طرف بار را از روی چارپا بلند نمایند و به طرف دیگر چارپا هدایت کنند کل بار به زمین می‌افتد سپس با طنابی دیگر که به آن «تَنگ» tang گویند که همراه با چرم پهنی است، روی بار

می‌کشند و آن را از زیر شکم چارپا عبور داده و محکم کشیده و می‌بندد تا بار در حال حرکت، به این طرف و آن طرف نلغزد.

کسی که به تازگی به شغل چروه‌داری روی می‌آورد را شاگرد چاروه‌دار یا «تنگُله» Tangukle یا «تونگله» tungole می‌گویند» (← گالش‌ها: ۱۸۹ الی ۱۹۳)

چاروه‌دارها همچنین حامل پیام و هدیه و سوغات در مناطق ییلاقی و قشلاقی بودند.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

## شعرها

### ب

### ۴۱۶. بار دَبیسم دَر بَشوم کوه (شماره یک)

چنار بُن بار دبیسم دَر بَشوم کوه (چنار بن بار را بستم دارم می‌روم کوه)

ce - nâr - bon - bâr - da - bi - sam - da - rə - ba - šom - ku

بومام کشکو محله واکته می‌یابو (آمدم محله کشکو یابو یا قاطر من خسته شد و از حرکت بازایستاد)[1]

bu - mâm - kaš - ku - ma - ha - lə - vâ - ke - tə - mi - yâ - bu

الهی یا، نبو صَحَب یابو (الهی نباشد صاحب یابو)

el â- hi - yâ - na - bu - sa - ha - be - yâ - bu

مر پابند هکُرده کشکوج لاکو (مرا پایبند کرده دختر کشکویی)

me - re - pâ - ba - nd - ha - kor - də - kaš - ku - je - lâ - ku

### ۴۱۷. بار دَبیسَم دره بَشوم کوه (شماره دو)

گراکو[2] بار دبیسم دره بَشوم کوه (گراکوه بار را بستم و دارم به کوه می‌روم)

---

۱. چناربُن و کشکو: در چند کیلومتر شهر تنکابن قرار دارند و کشکو محلی بوده برای عبور اکثر افراد به سوی مناطق ییلاقی، مانند: دیمرون ـ سیب کلایه ـ پیشکوه ـ لاکتراشان و اشکورات.

۲. گراکوه: یکی از مناطق دهستان گلیجان تنکابن

ga - râ - ku - bâr - da - bi - sam - da - rə - ba - šom - ku

کشکو مَلی بیشم واکت می‌یابو (به محله کشکوه آمدم که یابو (اسب) من خسته شد و از حرکت باز ایستاد)

kaš - ku - ma - lay - bi - šam - vâ - ket - mi - yâ - bu

مرپا پس هکُرده سیا چشم لاکوه (چشم سیاه دختر باعث شد که بمانم)

me - re - pâ - pas - ha - kor - də - si - yâ - Ĉoš - me - lâ - ku

نِماشته [نُماشته] سَردیم، نَشوم کار، چی بابو (اگر در هنگام غروب سر کار نروم چی می‌شود)

ne - mâš - tə - sa - re - dim - na - šum - kâr - Ĉi - bâ - bu

تبرستان www.tabarestan.info

### ۴۱۸. ببار باران (شماره یک)

ببار باران ببار باران ببار نرم نرم باران

be - bâr - bâ - rân - be - bâr - bâ - rân - be - bâr - na - rm - na - rme - bâ - rân

بَده منزل بگیرن چربه‌دارن (بگذار چربه‌داران در خانه‌ای اسکان پیدا کنند)

ba - dā - man - zel - ba - gi - ran - Ĉar - be - dâ - rân

چربه‌دارن ندارند توبرهٔ کا (چروه‌دارن حتی توبره کاه هم ندارند)

Ĉar - be - dâ - rân - na - dâ - ra - nd - tub - re - ye - kâ

برای مست چُشمان می‌کشند آه (برای چشمان مست دائم آه می‌کشند)

ba - râ - ye - mas - te - ĈoŠ - mân - mi - ka - Ša - nd - âh

خرابه مِجنه دلخواه ندارن (در خرابه‌های می‌چرخد و یاری ندارد)

xa - râ - bə - me - je - nə - del - xâ - na - dâ - ran

### ۴۱۹. ببار باران (شماره دو)

ببار باران ببار نرم‌نرم باران (ای نرم‌نرم باران ببار)

be - bâr - bâ - rân - be - bâr - na - rm - nar - me - bâ - rân

بَده منزل بَگیرن چربه‌دارن (بگذار تا چربه‌دارن خانه‌ای بگیرند)

ba - də - man - zel - ba - gi - ran - Ĉar - be - dâ - rân

کدام چربه‌داری بُرار بگیرُم (کدام چربه‌دار را برادر خود بگیرم یا قبولش کنم)

ko - dâm - Ĉar - be - dâ - ray - bo - râr - ba - gi - rom

ترسان لرزان خبر از یار بگیرُم (ترسان و لرزان خبری از دلبر خود بگیرم)

tar - sân - lar - zân - xa - bar - az - yâr - ba - gi - rom

**۴۲۰. بوار واران (شماره سه)**

بوار واران بوار نرم‌نرم واران بَده منزل بگیره چربه‌داران

(ببار باران، ببار نرم‌نرم باران، بگذار چربه‌دارن خانه بگیرند)

be - vâr - vâ - rân - be - vâr - narm - nar-me - vâr - vâ - rân - ba - də - man - zel - ba - gi - rə - ĉar - be - dâ - rân

چربه‌دارن مگه خدا ندارن (مگر چربه‌دارن خدا ندارند)

ĉar - be - dâ - rân - ma - gə - xo - dâ - na - dâ - ren -

خرابه مَجنن دِلخا ندارن (خرابه می‌چرخند و یارو دلخواه ندارند)

xa - râ - bə - ma - ja - nan - del - xâ - na - dâ - ren

www.tabarestan.info تبرستان

**۴۲۱. بی‌آشیان**

غروب آسمان رنگ خونه (غروبه و آسمان به رنگ خون است)

qo - ru - be - âs - mân - ran - ge - xu - nə

قدم شونه نِدانه را کدومه (قدم می‌رود و نمی‌داند که راه کدام است)

- qa - dam - Šu - nə - ne - dâ - nə - râ - ko - du - mə

مو که بی آشیان و ویلُم درین دشت (من که خانه ندارم و سرگردانم در این دشت)

mu - kə - biâ - Ši - yân - u - vay - lom - da - rin - da - Št

خداوندا بگو راهُم کدامه (خداوندا راهم را نشان بده)

xo - dâ - van - dâ - ba - gu - ra - ham - ko - dâ - mə

## پ

**۴۲۲. پیرهن چرکی**

به ریتم غریبی خوانده می‌شود

برار چَروه‌داره، خاخور، تی قربان (برادر چاروه‌دار است خواهر قربان تو شود)

ba - rây - Ĉa - rvə - dâ - rə - xâ - xur - ti - qor - bân

تی پیرهن چِلک دَرن مثه [سَمت] غریبان، (پیرهن تو کثیف و چرکی شده مانند غریبه‌ها)

ti - pir - han - Ĉe - lk - da - ran - me - sə - qa - ri - bân

تی پیرهن هَدن خاخور با شورُم (پیرهنت را بده خواهر برایت بشورم)

ti - pir - han - ha - dan - xâ - xur - bâ - Šu - rom

آب زمزم بیَرُم، تِران صابون (آب زمزم بیارم و صابون تهران)

âbe - zam - zam - bi - ya - rom - te - râ - ne - sâ - bon

(در شهرهای دیگر مازندران هم خوانده می‌شود البته در تنکابن از این شعر در لالایی‌ها هم استفاده می‌شود)

تبرستان www.tabarestan.info

## ت

### ۴۲۳. تره قربان

تره قربان تی پیر و مارقربان (قربات تو، قربان پدر و مادر تو)

te - rə - qor - bân - ti - pi - yer - u - mâ - re - qor - bân

تی گوش، تی طلا گوشواره قربان (قربان گوش و قربان گوشواره طلای تو)

ti - guŠ - ti - ta - lâ - guŠ - vâ - re - qor - bân

وَنه امسال تره نامزد بگیرم (امسال می‌خواهم تو را نامزد خود کنم)

va - nə - em - sâl - te - rə - nam - zed - ba - gi - rom

اگه مره نبری تی پیش بمیُرم (اگر مرا انتخاب نکنی پیش تو بمیرم)

ag - me - rə - na - ba - ri - ti - piŠ - ba - mi - rom

می دل از بهر لیلا بی‌قراره (دل من از برای لیلا بی‌قرار است)

mi - del - az - bah - re - le - ey - lâ - bi - qa - râ - rə

کُجه لیلا بُره یه چروه‌داره (کجا لیلا می‌برد یک چاروه‌دار را)

ko - jə - ley - lâ - bo - rə - yə - Ĉar - ve - dâ - rə

## ج

### ۴۲۴. جنگلبان

مه یاری جفت مال چروه‌داره (یار من چاروه‌دار است و دو قاطر دارد)

mə - yâ - ray - jef - te - mâl - Ĉar - ve - dâ - rə,

بَشیهَ من دامان الوار بیاره (بین کوه و دشت یا جنگل رفته تا الوار بیاره)

baŠ - yā - men - dâ - mân - al - vâr - bi - yâ - rə

جنگلبان گیرنه وه دَم راره (جنگلبان جلوی او را می‌گیرد)

Jan - gal - bân - gir - nə - və - da - me - râ - rə

صد تومان پول دَنه الواردَر اره (صد تومان می‌دهد، الوار را می‌آورد)

Sad - tu - man - pol - da - nə - al - vâr - dar - arə

## چ

### ۴۲۵. چربه‌داری خوبا دراز شبی (با گوشواره پری جون)

تبرستان www.tabarestan.info

(در CD خوانده شده است)

۱. چربه‌داری خوبا شب دراز شَبی ـ پری جون (چروه‌داری خوب است، شبی بلند باشد، پری جون)

Ĉar - bə - dâ - ri - xu - bâ - Šab - de - râz - Ša - bi - pa - ri - jun

۲. دس و احوال بَرنه کمرآ آی زنجیر ـ پری جون (دست در کمر زنجیر شود پری جون)

das - u - ah - vâl - bar - nə - ka - ma - râ - ây - zan - jir - pa - ri - jun

۳. دلِ دختر داران کی بُخوارَتی ـ پری جون (دل صاحب دختران کی بخورد یا بسوزد برای تو

de - le - dox - tar - dâ - rân - key - bo - xâ - ra - ti - pa - ri - jun

۴. اما جوان جاهل تاکی بَپَچیم ـ پری جون (ما جوان و بی‌تجربه تا کی بپزیم. پخته و دارای تجربه شویم، پری جون)

amâ - ja - vân - jâ - hel - tâ - kay - ba - pa - Ĉim - pa - ri - jun

۵. پَری، پَری پَریشی کانه پری جون ـ شی تا، دَ، دوماد رو، روبوسی کانه

(پری، پری ـ می جهد یا پَرش می‌کند پری جون ـ می‌رود تا بادامادروبوسی کند پری جون)

pa - ri - pa - ri - pa - ri - pa - ri - Ši - kâ - nə - pa - ri - jun

Ši - tâ - da - du - mâd - ru - ru - bu - si - kâ - nə - pa - ri - jun

### ۴۲۶. چربه‌داری خوبه دو زار روخانه

چربه‌داری خوبه دو زار[1] روخانه (چروه‌داری خوب است در راه رودخانه دو هزار)

---

۱. دو هزار ـ منطقه ییلاقی تنکابن ـ جاده مالرو قدیم دو هزار از کنار رودخانه دو هزار می‌گذشت.

Ĉar - be - dâ - ri - xu - bə - du - zâr - ru - xâ - nə

نامزدبازی خوبه جار بالاخانه، (نامزدبازی در طبقه بالای منزل خوب است)

nâm - zed - bâ - zi - xu - bə - jâr - bâ - lâ - xâ - nə

نامزدبازی خوبه منزل صفا بو (نامزدبازی خوبه در منزلی که صفا باشد)

nâm - zed - bâ - zi - xu - bə - man - zel - sa - fâ - bu

خوشه صدا خوبه یه روزه رابو (صدای بوسه خوبه یک روزه شنیده شود)

xu - Šə - se - dâ - xu - bə - yə - ru - ze - râ - bu

## س

تبرستان www.tabarestan.info

### ۴۲۷. سَمَن قاطر

سَمَند قاطر، مِره خلخال برسان (قاطر زرد مرا به خلخال برسان)

Sa - mand - qâter - me - rə - xal - xâl - be - re - sân

چاشت منزل رودبار بَر سان (نهار در منزل رودبار برسان)

- Ĉâ - Št - man - ze - le - rud - bâr - ba - re - sân

طلا تی نال کونوم نقره تی افسار (نعل تو را طلا می‌کنم، افسارت را نقره)

te - lâ - ti - nâl - ku - num - noq - rə - ti - af - sâr

می دس به دس یار برسان (دست مرا به دست یار برسان. یعنی سریع‌تر حرکت کن)

mi - da - se - bə - da - se - yâr - ba - re - sân

شبیه چنین آهنگی در اشعار نجما نیز وجود دارد:

بیا سمند یلقاریلقار ـ رکابم نقره آ تنگ پوست بلغار

اگر امشب مرا رسانی به یار فردا کَپل‌پوش تو را گِرِم به گل دار (پهلوان: ۱۲۱)

## ع

### ۴۲۸. (آهنگ چروه‌داری با گوشواره «عزب لاکو»)

(در CD خوانده شده است)

عزب لاکو مو چَروه دارُم

چه روزی بومهَ بی، ییلاق روانا، آی ییلاق روانا (چه روزی به ییلاق آمده بودی)

Ĉə - ru - zi - bu - mā - bi - yey - lâ - qe - ra - vâ - nâ - ây - yey - lâ - qe - ra - vâ - nâ

آی تی دمبال دره آی می آه و نالان جانمای می آه و نالان (آه و ناله من به دنبال تو هست)

ây - ti - dom - bâl - da - rə - yâ - mi - âhu - nâ - lân - jâ - na - mây - mi - âhu - nâ - lân

آی موتی یارکم، نیم بیگانه، پا مرز[1] را بگیر، بشو تی خانه

(آی من یار تو هستم بیگانه نیستم از کنار مرز زمین کشاورزی، به سوی خانه برو)

ây - mu - ti - yâ - re - kam - ni - yam - bi - gâ - nə - pâ - mar - ze - ba - gir - bo - šu - ti - xâ - nə

یِکَم تو او دکن، تی در کنار (یک مقدار آب، کنار دَر بریز) در دوران قدیم درب‌ها چوبی بود که باز کردن آن باعث صدا می‌شد که آب ریختن به بخشی از نقاط آن باعث جلوگیری از سر و صدا می‌شد)

yə - kam - tu - ow - da - kon - ti - da - re - ke - nâ - re

یه جور در وا کن، تی ماری ندانه (یک جوری درب را باز کن که مادرت متوجه نشود)

yə - jur - dar - vâ - kon - ti - mâ - ray - nadâ - nə

آی سه ما زموستان، مو چَروه دارُم (سه ماه زمستان من چروه‌دار (چاروادار) هستم)

ây - sə - mâ - zo - mus - tân - mu - ĉar - ve - dâ - rom

عزب لاکو، عزب لاکومو چروه‌دارم (دختر مجرد من چروه‌دار هستم)

aza - be - lâ - ku - aza - be - lâ - ku - mu - ĉar - ve - dâ - rom

مُن از کی پس تَرم، دِلخا ندارُم (من از کی پست‌تر هستم دلخواه ندارم)

mon - az - ki - pas - taram- del -xâ - na - dâ - rom

آی زُموستان یار بیتم، وَهار هَدم چنگ (آی زمستان یار گرفتم بهار از دست دادم)

ây - zo - mus - tân - yâr - bay - tam - va - hâr - ha - dam - ĉa - ng

سال زموستان، می دس ببا لنگ، آی، می دس ببا لنگ (سال زمستان دست من لنگ شد ـ کارم به سرانجام نرسید، منظور در مانده شدم.) در کارهای روزمره، کسی که کاری را به نحو احسن انجام ندهد، می‌گوید: می‌دس لَنگ ببا ـ دست من لنگ شده

sâ - le - zo - mus - tân - mi - das - bo - bâ - lang

---

۱. مرز: گاهی به سامان و حدود و ثغور بین دو زمین همسایه نیز گفته می‌شود



www.tabarestan.info تبرستان

## ک

### ۴۲۹. کُرند بارکُنُم

کُرند بارکُنُم به سمت رودبار (اسب سرخ روشن یا مایل به طلایی را بار می‌کنم به سمت رودبار می‌روم)

ko - ra - nd - bâr - ko - nom - bə - sam - te - rud - bâr

کلاه کج نَنَم، آنَم تی دمبال (کلاه را کج می‌گذارم به دنبال تو می‌آیم)

ko - lâ - kaj - na - nam - ânam - ti - dom - bâl

زن مار راضی بو (زن مادر راضی باشد)

zen - mâr - râ - zi - ba - bu -

جور بَبو می‌کار (جور بشود کار من)

Jur - ba - bu - mi - kâr

تبرستان www.tabarestan.info

## م

### ۴۳۰. مریم بانو

(شبیه ترانه ۴۲۶) در CD آورده شده است}

چربداری خوبه، سزار روخانه، مریم بانوجان (چربداری خوبه در راه رودخانه سه هزار)

Ĉar - be - dâ - ri - xu - bə - se - zâ - re - ru - xâ - nə - mar - yam - bâ - nu - jân

نامزدبازی خوبه جار بالا خانه مر یم بانوجان (نامزدبازی خوبه در بالای خانه

nâm - zed - bâ - zi - xu - bə - jâr - bâ - lâ - xâ - nə - mar - yam - bâ - nu - jân

نامزدبازی خوبه زن مار ندانه مریم بانوجان (نامزدبازی خوبه که مادر زن نداند)

nâm - zed - bâ - zi - xu - bə - zen - mâr - ne - dâ - nə - mar - yam - bâ - nu - jân

آی مریم تی قربان، مریم بانو جان (آی قربان مریم)

ây - mar - yam - ti - qor - bân - mar - yam - bâ - nu - jân

بیه بشیم سه زار، مریم بانو جان (بیا برویم سه هزار مریم بانو)

bi - yə - be - Šim - sə - zâr - mar - yam - bâ - nu - jân

**۴۳۱. موچربه دارُم**

زموستان تا بهار، موچربه دارُم (از زموستان تا بهار من چروه‌دار هستم) منظور نوع قرارداد چاروه‌دار است که با فردی منعقد می‌کرد.

zo - mus - tân - tâ - ba - hâr - mu - Ĉar - bə - dâ - rom

من از کی پَست ترم دلخا ندارُم (من از چه کسی کمترم که دلخواه ندارم)

mon - az - ki - pa - st - ta - ram - del - xâ - na - dâ - rom

بُشوم پیش خدا یکدَم بنالُم (بروم پیش خدا یک مقدار ناله کنم)

bo - Šum - pi - Še - xo - dâ - yek - dam - be - nâ - lom

هَمَی گلدسته دارُن مو ندارُم (همه دسته گل دارن و من ندارم)

ha - may - gol - das - tə - dâ - ron - mu - na - dâ - rom

www.tabarestan.info تبرستان

ن

**۴۳۲. نَکُردُم چاروه‌داری (شماره یک)**

(در CD خوانده شده است)

بهار آمد، نَکُردُم چاروه‌داری (بهار آمد چربداری نکردم)

ba - hâr - âm - ad - na - kor - dom - Ĉâr - və - dâ - ri

سَمند قاطر بُمانِس، کوی ساری [کوهساری] (قاطر زرد در کوهستان ایستاد)

Sa - ma - nd - qâ - ter - bo - mâ - nes - ku - ye - sâ - ri

سَمند قاطر بیا، بارت کُنُم مُن (قاطر زرد بیا تا بر تو بار بگذارم)

Sa - ma - nd - qâ - ter - bi - yâ - bâ - ret - ko - nom - mon

حنا بر کاکُل، یالَت کُنُم مُن (یال تو را حنایی کنم)

ha - nâ - bar - kâ - ko - le - yâ - let - ko - nam - mon

(در CD خوانده شده است)

**۴۳۳. نَکُردُم چاروه‌داری (شماره دو)**

ـ گوت: ای بهار بوما، نکَردَم چروه‌داری ـ گوت: چروه‌دارَی نکَردَی، کارِ دیگر کُن

(بهار آمد چروه‌داری نکردم، گفت: چروه‌داری نکردی کار دیگر انجام بده)

gut - ay - ba - ha - hâr - bu - mâ - na - ka - dam - Ĉar - ve - dâ - ri

gut - Ĉar - ve - dâ - ray - na - kar - di -kâr - di - gar - kon

۲. گوت: خاخور چادردوزَی کونُم ـ تی خرجِ درآرنوم (گفت: خواهر چادردوزی می‌کنم ـ خرج تو در آید)

gut - xâ - xur - Ĉâ - dor - du - zay - ku - nom

ti - xar - je - dar - âr - nom

۳. خدایا، ای امان تاکِی بنالُم (خدایا تا کی ناله کنم)

xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

تبرستان
www.tabarestan.info

ه

**۴۳۴. هوای تنکابن تَریک اَبا**

هوای تنکابن، تَریک اَبا یار (هوای تنکابن تاریک شد، یار من)

ha - vâ - yə - to - ne - k â-bon - ta - rik - abâ - yâr

می قاطر زیر الوار، بَریک اَبا یار (قاطر من زیر الوار باریک شد، یار من)

mi - qâ - ter - zire - al - vâr - ba - rik - abâ - yâr

الهی بَمیره، صحب الهی (اعلی صاحب الوار بمیرد)

elâ - hi - ba - mi - rə - sa - ha - be - al - vâr

می قاطر کوه چَرِ، موکنار یار (قاطر من در کوه بچرد و من در کنار یار خود)

- mi - qâ - ter - ku - ĉa - rə - mu - ke - nâ - re - yâr

یا: مه قاطر کو بَشو مُ بغل یار (قاطر من کوه رود و من در بغل یار خود)

mə - qâ - ter - ku - ba - Šu - mo - ba - qa - le - yâr

**منابع:**

عیسی‌پور، عزیز، (۱۳۸۸). گالش‌ها (دامداری، کوچ و زندگی مردم جنگل و کوهپایه‌نشین تنکابن)، چاپ اول، تهران: نشر ائلشن.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

# اشعار موضوع و اتفاقات

نام‌های اشعار بر اساس حروف الفبا می‌باشد

## الف

### ۴۳۵. امان عربمُرده، دکترخر بَمَرده[1]

**ماجرای خر**

یکی از طبیب‌های محلی منطقه «بَرسِبور» خرم‌آباد تنکابن که به او دکتر می‌گفتند خری داشت که با آن حیوان برای کارها و دید و بازدید بیماران به مناطق اطراف می‌رفت. او روزی برای طبابت به منطقه‌ای می‌رفت که در طول مسیر به چَپَر[2] باغی رسید. او برای اینکه زودتر به مقصد برسد و راه را از میان بر، طی کند، تصمیم گرفت از آن چَپَر بگذرد بنابراین آن حیوان را به زور از چپری که داری سیم خاردار بود عبور داد که سیم قسمتی

---

۱. روایت‌کننده محرمعلی عبدالهی معروف به مدیر عبدالهی به گفته او این شعر از علی بابا توشکونی می‌باشد.

۲. چپر - ča par – در زمان‌های قدیم دور باغ‌ها را توسط چوب‌هایی به طول یک متر و نیم و با فاصله یک یا دو متر قرار می‌دادند و آن چوب‌ها به وسیله سیم خاردار احاطه می‌شد تا کسی نتواند از آن باغ عبور کند. یا در زمانی که سیم خاردار هنوز متداول نشده بود چوب‌های یک یا دو متری را ابتدا در زمین قرار می‌دادند و سپس آن چوب‌ها به وسیله چوب‌های باریک و نرم به صورت حصیر بافته می‌شد به طوری که مرغ یا جوجه از آنجا قادر به عبور نبودند.

از اندام خر را پاره کرد؛ بنابراین دکتر و دیگران برای اینکه آن حیوان زیاد صدمه نبیند شروع به مداوای آن کردند که دارو و درمان و عمل کرد آن‌ها، چنان ناشیانه و دور از انصاف بود که به جای مداوا، بیش از حد به آن حیوان صدمه زد که موقعیت کُمیکی را به وجود آورد

این شعر مربوط به آن اتفاق است که به صورت هجو، برای دکتر سروده شده است که بعضی از موارد آن که قابل عنوان کردن نبود، حذف شده است.

۱. امان عر بمُرده، دکترِ خر بَمَرده (امان عر مرده ـ خر دکتر مرده)

amâ n - ar - ba - mor - də - dok - to - re - xar - ba - mor - də

۲. خر بکشیَن طویله، خرِ هَدن هلیله (خر راه به طویله بردن و به آن هلیله یا دارویی دادند)

xa - re - ba - ka - Ši - yan - ta - vi - lə - xa - re - ha - dan - ha - li - lə

۳. خر خیک ببا گلوله، خر بکشین فتیله (شکم خر کار نمی‌کند یا عمل تخلیه انجام نمی‌شود ـ به خر فتیله وصل کردند)

xa - re - xik - ba - bâ - go - lu - lə - xa - re - ba - ka - Ši - yan - fe - ti - lə

۴. امان عَر بمُرده، دکتر خر بَمَرده

amân - ar - ba - mor - də - dok - to - re - xar - ba - mor - də

۵. خر هَدِبان خرما، خر خیک هکُرده ارما[1] (به خر خرما دادند شکم خر وَرم، یا باد کرد.)

xa - re - ha - de - bân - xor - mâ - xa - re - xik - ha - kor - də - ar - m â

۶. امان عر بمُرده، دکتر خر بَمَرده (امان عر مرده ـ خر دکتر مرده)

amâ n - ar - ba - mor - də - dok - to - re - xar - ba - mor - də

۷. خر بکشین سَرِ جار (خر راه به سربالایی بردند)

xa - re - ba - ka - Ši - yan - sa - re - jâr

۸. عباسعلی سرا دار، خر شکم بوما کار (عباسعلی مسئول مکان گالشی ـ شکم خر به کار افتاد)

ab - bâs - ali - sa - râ - dâr - xa - re - Še - kam - bu - mâ - kâr

۹. عباسعلی زرنگه، دکشیهَ خر تَنگِ (عباسعلی زرنگ است ـ تسمه خر را محکم کرد)

ab - bâs - ali - za - ran - gə - da - ka - Ši - yā - xa - re - tan - ge

۱۰. امان عر بمُرده، دکتر خر بَمَرده

---

۱. ارما ـ بیشتر به معنی ورم کردن است که معنی باد کردن هم به کار می‌رود.

۱۱.حبیب‌الله‌بی‌نماز ـ هَکشیه‌مِثه‌وراز(حبیب‌الله‌بی‌نماز ـ آن‌خر را مانند گرازیا خوک‌کشید)

ha - bib - ol - lâ - bi - na - mâz - ha - ka - Ši - yə - me - sə - ve - râz

۱۲. خر بکشین، چپ و راس (خر را به چپ و راست کشیدند)

xa - re - ba - ka - Ši - yan - Ĉa - pu - râs

۱۳.علی‌عموک‌بی‌نظیر،خربَکشیهَ‌سَرِجیر(علی‌عموی‌بی‌نظیر خر را به‌سمت پایین‌کشید.)

ali - amu - ke - bi - na - zir - xa - re - ba - ka- Ši - yā - sa - re - jir

۱۴. امان عر بمُرده، ای خر بَمَرده

amân - ar - ba - mor - də - dok - to - re - xar - ba - mor - də

۱۵. خر بکشین دَرِ دل ـ خرکونهَ کُردن نشادر (دو بار) (خر را بردند به میان دره ـ به کونش نشادر ریختند)

xa - re - ba - ka - Ši - yan - da - re - del - xa - re - kun - ha - kor - dan - ne - Šâ - dor

۱۶. امان عر بمُرده، دکتر خر بَمَرده (امان عر مرده ـ خر دکتر مرده)

amân - ar - ba - mor - də - dok - to - re - xar - ba - mor - də

۱۷. بَرنج هَکُرد گرانی، نداره خر رانی[1] (برنج گران شده و وسیله پالان را ندارد)

ba - ra - nj - ha - kor - de - ge - râ - ni - na - dâ - rə - xa - re - râ - ni

۱۸. خر بمُرده شمی دانی، زنده نبَی خر بِداری (خر برای شما مرده ـ زنده نباشی که خر را نگاه بداری)

xar - ba - mor - də - Še - mi-dâ - ni - zen - də - na - bay - xar - be-dâ - ri

۱۹. دوزارِ شَر بکاری (دو بار) (در منطقه دو هزار[2] آشوب و گرفتاری ایجاد کنی)

du - zâ - re - Šar - be - kâ- ri

ب

**۴۳۶. برف ۱۳۴۷**

در سال ۱۳۴۷ در تنکابن برفی باریدن گرفت که بیشتر باغداران تنکابن به ویژه آن‌هایی که درخت مرکبات داشتند بسیار ضرر کردند که این شعر در آن هنگام سروده شد.

---

۱. خر رانی: تنگ و یا بندی که پالان را محکم می‌کند

۲. دهستان دو هزار منطقه کوهستانی تنکابن است.

شاعر از نشستن ماشین در تهران و دیگر مکان‌های گوناگون شهرستان تنکابن همچون خرم‌آباد، سیاورز، تشگون و غیره یادی کرده است. ازخصوصیات افراد، نامهربانی و ضرر کردن‌ها می‌گوید، حتی در بخشی از این شعر شخصیت‌هایی را هجو کرده که بنا به عللی ، فحش‌های رکیک حذف، و به چند مورد از شعراکتفا شد، وگرنه اگر همین چند مورد را حذف می‌کردیم، دیگر دلیلی برای نوشتن آن نبود. با توجه به اینکه برف ۱۳۴۷ یک واقعیت است و خانواده‌های بسیاری را به خاک سیاه نشانید.

عده‌ای می‌گویند: برف سنگین در سال ۱۳۴۲ بارید که بیشتر درخت‌های مرکبات را شکست و...

تبرستان
www.tabarestan.info

**برف**

۱. ورف هکُرده کندَوان، ماشین بوما سَرِ بُن (کندوان را برف زده بود ماشین پشت‌سرهم قرار گرفته بودند)

va - rf - ha - kor - də - kan - da - vân - mâ - Šin - bu - mâ - sa - re - bon

۲. ای شوفر بیچاره، این کرده خدایه (ای شوفر بیچاره ـ این کار خدا است)

ay - Šo - fe - re - bi - Ĉâ - rə - in - kar - de - yə - xo - dâ - yə

۳. وَرف هکُرده یه کمر ـ علی هکُرده ضرر (برف تا کمر باریده بود علی ضرر کرده)

va - rf - ha - ko - rdə - yə - ka - mar - ali - ha - kor - də - za - rar

۴. کَردیه جان خدا ره، وَرف بَزه پاره پاره (جانه خدا این کار را انجام داده ـ برف پاره‌پاره می‌بارد)

kar - de - yə - jâ - ne - xo - dâ - rə - va - rf - ba - za - pâ - rə - pâ - rə -

۵. بشین باگین، علی ر (دو بار) (بروید به علی بگویید)

ba - Šin - ba - gin - ali - re -

۶. ای علی میوه چی ـ امسال پرتقال کم وَچین (ای علی میوه چی امسال پرتقال کم جمع کن یا کم بچین)

ay - ali - yə - mi - və - Ĉi

em - sâl - por - te - qâl - kam - va - Ĉin -

۷. ای آقای شایسته تی پَرتخال (پرتقال) بَپیسه (ای آقای شایسته ـ پرتقال تو پوسیده شد)

ay - âqâye - Šâ - yes - tə - ti - par - te - xâl - ba - pi - sə

۸. تی اَشکام هم بَپیسه (اشک‌های تو هم پوسیده شد. کنایه از اینکه آن قدر اشک ریختی اشک تو خشک شد.) عده‌ای اشکام را شکم معنی کرده‌اند.

ti - aŠ-kâm - ham - ba - pi - sə

۹. بارِ وَچین آهسته -- پشت ماشین دَبسه (بار پرتقال را آهسته بچین ـ پشت ماشین ببند)

bâ - re - va - Ĉin - âhes - tə - poŠ - tə - mâ - Šin - da - be - sə

۱۰. نارنجِ بَزن کیسه (نارنج را در کیسه قرار بده)

nâ - ren - je - ba - zen - ki - sə -

۱۱. ای آقای اوصانلو ـ ته گردن بادنجان لو (ای آقای اصانلو ـ گردن تو مانند بادنجان است)

ay - âqâ - ye - osân - lu - ti - gar - den - bâ - den - jân - lu

۱۲. شاعر نگونه، دُرو (شاعر دروغ نمی‌گوید)

Ša - er - na - gu - nə - du - ru

۱۳. حالا رسیدیم مین سرا، هر چه دَرن علما (حالا رسیدیم به میان سرا، همه علما آنجا هستند)

hâ - lâ - re - si - dim - mi - yan - sa - râ - har - Ĉə - da - ran - ola - m â

۱۴. هسه ماشین ایستگاه آن توشکون و مین سرا[1] (در توشکون و میان سرا ایستگاه ماشین است)

he - sə - mâ - Ši - ne - ist - gâ - ân - tuŠ - kun - u - mi - yan - sa - râ

۱۵. بر بخوردن سو به سو ـ ـ راس ببهَ اون پشت سو (به هم برخورد می‌کنند. با هم روبه‌رو شدند ـ یکی به سمت پشت سر حرکت کرد)

bar - be - xu - dân - su - bə - su - râs - ba - bā - own - poŠ - te - su

۱۶. سردکردون مثه خو ـ ـ پشت خانه احسان الله (به آنجا رفتند مانند خوک ـ پشت خانه احسان‌الله

sar - da - kor - dan - me - sə - xu - poŠ - te - xâ - nə - eh - sân - oll â

۱۷. اوجه هر سال بونه دَوا پرونده تشکیل بُبا (در آنجا هر سال دعوا می‌شود ـ پرونده

---

۱. مین‌سرا: از مناطق شهر خرم‌آباد تنکابن

تشکیل شد)

ow - jə - har - sâl - bu - nə - da - vâ - par - van - də - taŠ - kil - bo - b â

۱۸. پرونده بَشهَ ساری (پرونده رفت ساری)

par - van - də - ba - Šā - sâ - ri

## ح

### ۴۳۷. حبیب‌الله

مستوفی تحصیدار تنکابن در زمان قدیم، نگهداری از چند گاو خویش را به عهده پسری پانزده ساله گذاشت. روزی فردی به نام حبیب‌الله، که پاکار مستوفی بود به آن پسر تهمت زد که: چربی‌های روی شیر یا «سرشیر» را برمی‌داری! که از زبان آن پسر شعری برای حبیب‌اله گفته شد:

www.tabarestan.info تبرستان

آقا میرزا علی‌اکبر (آقا میرزا علی‌اکبر)

âqâ - mir - zâ - ali - ak - bar

مُن دارُم یه گاو لَر (من یک گاو لاغردارم)

mon - dâ - rom - yə - gâ - ve - lar

شیر نداریم یه برکر[1] (شیر نداریم، یک دیگ بزرگ)

Šir - na - dâ - rim - yə - bar - kar

این حبیب‌الله سَرِ خر (ای حبیب‌الله که مزاحم هستی)

In - ha - bib - ol - lâ - sa - re - xar

کِی بوما، می‌سَرِ ور (کی آمد بالای سرم ـ منظور برای نظارت)

kay - bu - mâ - mi - sa - re - var

بَدِ گیرُم شیر سَر (دید که چربی‌های روی شیر را می‌گیرم)

ba - de - gi - rom - Šir - sar

کی بیته شیر سَر؟ (چه کسی سر شیرها را گرفت؟)

ki - bay - tə - Šir - sar

حبیب اله خیلی خرِ (حبیب‌الله واقعاً خر است)

ha - bib - ol - lâ - xey - li - xa - re

---

۱. برکر barkar: ظرف بزرگ مسی که شیرها را درون آن می‌ریزند.

مراد خان ایجه درِ (مراد خان در اینجا است)

mo - râd - xân - ei - je - da - re

کی بیته شیر سَرِ؟ (چه کسی سرشیر را گرفته؟ )

ki - bay - tə - Šir - sar

بازمرحبا حبیب اله (دوباره آفرین به حبیب‌الله)

bâz - mar - ha - bâ - ha - bib - ol - lâ

تو نانجیب گدا (تو نانجیب و گدا و پست هستی)

tu - nâ - ne - ji - be - ge - dâ

کوجه بَدی شیر و پُلا (کجا تو شیر و پلو را دیدی)

ku - jə - ba - day - Šir - u - po - lâ

تبرستان www.tabarestan.info

حبیب‌الله نابکار (حبیب‌الله وقعاً بد و پست هستی)

ha - bib - ol - lâ - nâ - be - kâr

مثه سگ میر شکار (مانند سگ میر شکار هستی)

me - se - sa - ge - mir - Še - kâr

تو یونجه خار رودبار (تو یونجه رودبار را می‌خوری) او به کنایه حبیب‌الله را خر عنوان کرد

tu - yun - jə - xâ - re - rud - bâr

الاغ بیچاره دار (نگهدارنده خر بیچاره)

ow - lâq - bi - Câ - rə - dâr

محرم هیسه می‌برار (محرم برادر من است)

mah - ram - hi - sə - mi - ba - râr

بی‌لافند و بی‌افسار (بدون ریسمان و بدون افسار)

bi - lâ - fan - du - bi - af - sâr

تره بُرده، وزیک بار (ترا برد تا شن و ماسه بیاوری)[1]

te - rə - ba - bor - də - va - zik - bâr

باز مرحبا حبیب‌اله (دوباره آفرین به حبیب‌الله)

bâz - mar - ha - bâ - ha - bib - ol - lâ

تو نانجیب گدا (تو نانجیب و گدا و پست هستی)

---

۱ . در زمان‌های قدیم از الاغ برای بردن شن و ماسه در کنار دریا استفاده می‌کردند.

tu - nâ - na - ji - be - ge - dâ

رضا خان جلودار (آقارضا جلودار)

re - zâ - xân - jo - lu - dâr

آقای اسبِ بیار (اسب آقا را بیاور)

âqâ - ye - as - be - bi - yâr

حبیب‌اله، بَبی سوار (تا حبیب‌الله سوار شد)

ha - bib - ol - lâ - ba - by - se - vâr

فیس بَزنه یه کُلبار[1] (فیس و افاده بی‌اندازه کند)

fis - ba - za - nə - yə - kol - bâr

خَنه بوشه، شهسوار (می‌خواهد برود شهسوار)

xa - nə - bu - Šə - Ša - se - vâr

و نه هدنه عرض حال (می‌خواهد برای توضیحات برود، تا بدگویی کند)

va - nə - ha - da - nə - ar - ze - hâl

به دست شاعر جلال (از دست شاعر جلال) {منظور خود شاعر است}

bə - das - te - Šâ - er - ja - lâl

باز مرحبا حبیب‌اله (دوباره آفرین به حبیب‌الله)

bâz - mar - ha - bâ - ha - bib - olâ

**۴۳۸. حسابدار املاک**

فردی به نام ... حسابدار املاک بود. او به روش غیر قانونی کیسه‌های مملو از جو را به افراد مورد نظر خود می‌فروخت و پول‌های آن را برای خودش برمی‌داشت که بعد از مدتی راز او برملا و در پی آن مجبور به فرار شد؛ بنابراین؛ او با دو رأس قاطر به سوی اشکور گریخت. که شعر فوق مربوط به آن موضوع است که از آن فرد نامی نمی‌بریم.

۱. انبارچپو[2] کردی، کیسه رِ وِلو کردی (انبار را غارت کردی ـ کیسه را پخش کردی)

an - bâ - re - Ĉa - pu - kar - di - ki - se - re - vo - lu - kar - di

۲. تودزدگردنه‌بودی ـ حسابدار املاک‌بودی (تودزدگردنه‌بودی ـ حسابدار املاک‌بودی)

tu - doz - de - gar - da - nə - bo - di - he - sâb - dâ - re - am - lâk - bu - di

---

۱. کُلبار: باری که به وسیله دوش حمل شود.

۲. چپو یا چاکو: بیشتر در مورد شالی که تبدیل به برنج نشود و پوچ گردد به کار می‌رود.

## ۴۳۹. حیدر خان

واقعه آن مربوط به زمان میرزا کوچک خان است و موضوع آن دربارهٔ فردی به نام حیدرخان بوده که در آن زمان قیام کرد. روایت شده که حیدر خان توسط سربازان گسیل شده از سوی رضا شاه در مازندران، در یکی از مناطق تنکابن دستگیر شد که عده‌ای آن مکان را در حدود تنکابن شرقی یاد کرده‌اند. شاید به خاطر همان است که مردم تنکابن بخش‌هایی از آن شعر را به نام حیدر خان، از زبان مادر او می‌خوانند. که در این شعر از چگونگی دستگیری او و نحوه اعدام وی در میدان سبزه میدان رشت بازگو می‌شود.

در بخش موسیقی گیلان از آهنگی به نام «هیبت» که زنی شجاع بود از شادروان مظفری یادشد که به همراه حیدر خان و شوهرش خواب از چشم حکام زمانه ربوده بود که آن موضوع هم مربوط به همین شعر و قضیه می‌باشد البته ریتم این آهنگ کمی سریع‌تر از آهنگی است که شادروان پوررضا در مورد هیبت خوانده است:

www.tabarestan.info تبرستان

بلند بالا می‌حیدر خان، دو چُشم اشک قربان

bo - la - nd - bâ - lâ - mi - hey - dar - xân - du - ĈoŠ - me - aŠ - ke - qor - bân

اگه خاهی مره بگو، آ تی را سه نشانای (اگر می‌خواهی بگویم نشانه‌های درست تو را)

age - xâ - hi - me - rə - ba - gu - â - ti - râ - se - ne - Šâ - nây

تی نِشانای بَدن چای جان قهوه خانای (آدرس تو را در قهوه خانه چای جان داده بودند)

ti - ne - Šâ - nây - ba - dan - Ĉây - jân - qah - ve - xâ - nây

بلند بالامی حیدر خان دو چُشم اشک قربان (بلند بالا حیدر خان من ـ قربان دو چشم اشک هایت)

bo - la - nd - bâ - lâ - mi - hey - dar - xân - du - ĈoŠ - me - aŠ - ke - qor - bân

گوت سرباز حرکت بو کودا ـ اون رشت میانا (گفت سرباز حرکت کرد به درون رشت)

gut - sar - bâz - har - kat - bu - ku - dâ - own - raŠ - te - mi - yâ - n â

نصف شب بگیتن می‌حیدر خانای (نصفه شب حید خان مرا گرفتن)

nes - fe - Šab - ba - gi - tan - mi - hey - dar - xâ - nây

بلندبالا می‌حیدر خان ـ دو چُشم اشک قربان

گوت: می حیدرخان ببردن ـ اون سبزه میدانا (گفت حیدر خان مرا به میدان سبزه میدان بردند)

gut - mi - hey - dar - xân - ba - bor - dan - own - sab - zə - may - dâ - nâ

بلندبالا می‌حیدر خان دو چُشم اشک قربان

bo - land - bâ - lâ - mi - hey - dar - xân - du - Ĉo - me - aŠ - ke - qor - bân

آی چقد التماس هکُردُم، تیمساره ایرانای (آی چقدر التماس کردم تیمسار ایران را)

ây - Ĉe - qad - el - te - mâs - ha - kor - dom - tim - sâ - re - irâ- nây

گوت آی نکوشید، می‌حیدر خانای (گفت نکشید حیدر خان مرا)

gut - ây - na - ko - Šid - mi - hey - dar - xâ - nây

می حیدر خان جوانای (حیدر خان من جوان است)

mi - hey - dar - xân - ja - vâ - nây

گوت: بلند بالا می‌حیدر خان، دوچُشم اشک قربان

gut - bo - la - nd - bâ - lâ - mi - hey - dar - xân - du - ĈoŠ - me - aŠ - ke - qor - bân

گوت: چقد التماس هکُردُم، مِلَته ایرانای (گفت چقدر التماس کردم ملت ایران را)

gut - Ĉe - qad - el - te - mâs - ha - kor - dom - me - la - te - irâ - nây

گوت: شاید یکی در بی یای، بهَ هینن (شاید یک نفر بیاید و بخرد)

gut - Šâ - yad - ye - ki - dar - bi - yây - bā - hi - nan

آزاد بکونَن می‌حیدر خانای (آزاد بکنند حیدر خان مرا)

âzâd - ba - ku - nan - mi - hey - dar - xâ - nây

گوت: بلند بالا می‌حیدر خان، دو چُشم اشک قربان (بلند بالا حیدر خان من ـ قربان دو چشم اشک‌هایت)

bo - la - nd - bâ - lâ - mi - hey - dar - xân - du - ĈoŠ - me - aŠ - ke - qor - bân

## چ

### ۴۴۰. چپو کردند

شعری که در زمان پهلوی اول برای یکی از تحصیل‌داران خوانده شده است.

دیدی که چپو کردند (دیدی که غارت کردند)

di - di - kə - Ĉa - pu - kar - da - nd

انبار چپو کردند (انبار را غارت کردند)

an - bâ - re - Ĉa - pu - kar - da - nd

چون که تو جناب هستی (چون که تو جناب هستی)
جوجَی خور هستی (جوجه می‌خوری)

Ju - jay - xur - has - ti

شب‌ها، خاموشی تو (تو شب‌ها ساکت هستی)

Šab - hâ - xâ - mu - Ši - tu

روز، رفیق موشی تو[1] (روز هم رفیق موش هستی)

ruz - re - fi - qe - mu - Ši - tu

آه همه ملت (آه تمام ملت)

âhe - ha - me - mel - lat

تبرستان
www.tabarestan.info

آخر می‌کشی ذلت (آخر به بدبختی می‌افتی)

âx - ar - mi - ke - Ši - ze - lat

ارزن می‌برد دولت (ارزن را دولت می‌برد)

ar - zan - mi - ba - rad - du - lat

کِیل[2] توزیاد بوده (وسیله اندازه‌گیری تو زیاد و بیش از حد بوده)

kay - le - tu - zi - yâd - bu - də

ملت بی‌حساب بوده (ملت بی‌حساب و کتاب بوده)

mel - lat - bi - he - sâb - bu - də

یه انبار به تو کم بود (یک انبار برای تو کم بود.) یعنی طمع تو بیش از اندازه بود

yə - an - bâr - bə - tu - kam - bud

رئیس تو مقدم بود (رئیس تو مقدم بود)

ra - ēi - se - tu - mo - qa - dam - bud

چون پسر جناب بودی (چون تو پسر صاحب منصبی بودی)

Ĉun - pe - sa - re - je - nâb - bu - di

خیلی بی‌حساب بودی (برای همین خیلی بی‌حساب و کتاب کار می‌کردی)

---

۱. موشی که انبار شالی را بخورد و پوسته‌اش را باقی بگذارد، به آن چپو می‌گویند. که درباره چپو قبلاً توضیح داده شد.
۲. اوزان برنج در تنکابن برحسب نوع مکان قابل تغییر بود در بیشتر مناطق برنج را با ظرف مخصوصی به نام کیل keyl یا کل kel وزن می‌کردند که معادل ۳/۳۰۰ بود (سه کیلو و سیصد گرم). ظرف مسی دیگری هم برای وزن استفاده می‌شد به نام مرس کل merse - (معادل ۶/۶۰۰). نوع دیگری از چوب ساخته می‌شد به نام کل لاک kel - lâk و مقدار آن معادل یک پیمانه ۱۳/۲۰۰یا چهار کاسه بود.

xay - li - bi - he - sâb - bu - di

چون که تو جناب هستی (چون که تو جناب هستی)

Ĉun - kə - tu - je - nab - has - ti

رفتی و برگشتی (رفتی و دوباره برگشتی)

raf - ti - u - bar - gaŠ - ti

دزد اشکور هستی (دزد اشکور هستی)

do - zde - eŠ - ke - var - has - ti

## ص

تبرستان www.tabarestan.info

### ۴۴۱. صفیه

یکی از شعرهایی مربوط به شرق تنکابن در نواحی عباس‌آباد و لنگاویل سرا است که حاوی حکایت و واقعه‌ای است. در این شعر مطالب به صورت کامل بیان نشده، گوینده از یک طرف از صفیه سؤال می‌کند که چرا با پهلوان رضا عروسی کردی؟ و چرا از پهلوان موسی دست کشیدی؟ اما در بیت‌های بعدی از دست کشیدن پهوان رضا سخن می‌گوید؟ به هر روی این شعر را نوشتم تا شاید خوانندگان گرامی از ماجرا و شعر کامل آن آگاهی داشته و ما را از وجود آن اطلاع دهند.

جان صفیه، دل صفیه (جان صفیه و دل صفیه)

Jâ - ne - sa - fi - yə - de - le - sa - fi - yə

چره بُردی، رضاره (چرا با پهلوان رضا عروسی کردی)

Ĉe - rə - ba - bor - di - re - zâ - rə

چه دانی دست بگیته (برای چه دست گرفت یا جدا شد)

Ĉe - dâ - ni - da - st - ba - gi - tə

پهلوان موسی رِ (پهلوان موسا را)

pah - le - vân - mo - sâ - re

بشین وباگون کدخدا شجایه (بروید به کدخدا شجاع بگویید)

ba - Šin - u - bâ - gun - kad - xo - dâ - Šo - jâ - yə

یه روز بار دبسی، دره شینی [شِنی] سرج جان (یک روز بار را بستی داری می‌روی سرج جان)

yə - ruz - bâr - da - bi - say - da - rə - Ši - ni - se - rej - jâ - nə

تفنگ قطار هکُرده، مثه رضاحی (تفنگ را آماده کردی مانند رضاحی یا رضایی)

to - fa - ng - qa - târ - ha - kor - də - me - sə - re - zâ - hi

ونه جنگ هکنُم، صفیه تو دانی (می‌خواهم جنگ کنم صفیه تو می‌دانی)

va - nə - ja - ng - ha - ko - nam - sa - fi - yə - tu - dâ - ni

جان صفیه، دل صفیه (جان صفیه و دل صفیه)

Jâ - ne - sa - fi - yə - de - le - sa - fi - yə

چره ببُردی، رضاره (چرا رضا را بردی)

Ĉe - rə - ba - bor - di - re - zâ - rə

چه دونی دست بگیته، پهلوان رضار (برای چه دست گرفت یا جدا شد از پهوان رضا)

Ĉe - du - ni - da - st - ba - gi - ti - pah - le - vân - re - zâ - re

www.tabarestan.info تبرستان

مو چندی بمُوجُم، پُله سرا کوه (من چقدر بچرخم کوه پُل سرا)

mu - Ĉan - di - bo - mo - jom - pe - lə - se - râ - kuh

چُتهَ نگاه هکنُم، لنگای کومه (چطور به کومه[1] ساخته شده در لنگا نگاه کنم)

Ĉu - tā - ne - gâ - ha - ko - nam - lan - gâ - ku - mə

جان صفیه دل صفیه (جان صفیه و دل صفیه)

Jâ - ne - sa - fi - yə - de - le - sa - fi - yə

چره ببُردی رضاره (چرا رضا را بردی)

Ĉe - rə - ba - bor - di - re - zâ - rə

چه دونی دست بگیته پهلوان رضاره (برای چه دست گرفت یا جدا شد از پهلوان رضا)

Ĉe - du - ni - da - st - ba - gi - ti - pah - le - vân - re - zâ - re

گترین خانم قرمز رویه (بزرگ‌ترین خانمی که صورتش سرخ‌رو است)

ga - te - rin - xâ - nom - qer - mez - ru - yə

کوچترین من صفیه وبَسوت آبرو (کوچک‌ترین صفیه من است که آبرویش رفت)

kuĈ - te - rin - me - ne - sa - fi - yə - u - ba - sut - âb - ru

چند بیت دیگر از صفیه

---

۱. کومه اتاقک کوچکی ساخته شده از چوب و ساقه برنج که برای نگهبانی از زمین‌های کشاورزی و بقیه محصولات کاربرد دارد.

**صفیه**

بشین بگونین کدخدا داوود (بروید به کدخدا داوود بگویید)

ba - Šin - ba - gu - nin - kad - xo - dâ - dâ - vood

صُب سَری، صفیه بروته (در اول صبح صفیه فرار کرد)

So - be - sar - ay - sa - fi - yə - ba - ru - tə

مه جیگر برای صفیه کبوده (دل من برای صفیه می‌سوزد)

mə - ji - gar - ba - râ - ye - sa - fi - yə - ka - bu - də

تبرستان www.tabarestan.info

## ف

### ۴۴۲. فیضی درویش گیره

گوییا فردی به نام فیضی و دیگر ایادی‌اش، فردی به نام درویش یا درویشی را به طریقی سرکیسه کردند که این شعر بعضی ویژگی‌ها و عمل‌کردهای افراد آن دوران را بازگومی‌کند که چه بلایی بر سر درویش بیچاره آوردند:

۱. امان این چه ویره، فیضی درویش ره گیره (ای امان این چه کار بدی است، فیضی درویش را گرفته)

amân - in - Ĉə - vi - rə - fey - zi - dar - vi - Še -rə - gi - rə

۲. مشتی اکبر شاه انداز، فک چشم بی‌نماز (مشتی اکبر شرور و اوباش ـ چشم باد کرده و بی‌نماز)

ma - Šti - ak - ba - re - Šâ - an - dâz - fa - ke - Ĉe - Šme - bi - na - mâz

۳. نَوی هدی تراز، اسپی دیم بزه گاز (نمی‌بایست خوب رفتار می‌کردی؟ نمی‌بایست حساب پس می‌دادی ؟صورت سپید را گاز زدی)

na - vay - ha - hi - te - râz - es - pi - di - me - ba - zə - gâz

۴. امان این چه ویره فیضی درویش ره گیره (امان این چه هنگامه و بلبشویی است ـ که فیضی درویش را گرفت)

amân - in - Ĉə - vi - rə - fey - zi - dar - vi Š - rə - gi - rə

۵. بشین بگین صفرِ ـ ـ تی در سَر چَپره[1] (بروید به صفر بگویید: ـ درب باغ تو چپ است)

---

۱. چَپر: قبلاً در مورد آن نوشته شد (شعر ۲۳۵)

ba - Šin - ba - gin - sa - fa - rə - ti - da - re - sar - Ča - pa - rə

۶. این محل چه خبره (در این محل چه خبر است)

In - ma - hal - Či - xa - ba - rə

۷. بشین بگین رضاره الان موقع کاره (بروید به رضا بگویید: حالا موقع کار است)

- ba - Šin - ba - gin - re - zâ - rə - al - lân - mu - qe - kâ - rə

۸. رضا خودش اسهال داره، تِلا بروشه ورزا داره (رضا را اسهال گرفته ـ خروس را می‌فروشد، گاو نر دارد)

re - zâ - xu - deŠ - es - hâl - dâ - rə - te - lâ - ba - ru - Šə - var - zâ - dâ - rə

۹. خوب بدار تو، تو پاره (تو خوب نگاه دار تو هم پاره)

xub - be - dâr - tu - tu - pâ - rə

۱۰. امان این چه ویره فیضی درویش رِه گیره (امان این چه هنگامه و بلبشویی است ـ که فیضی درویش را گرفت)

amân - in - Čə - vi - rə - fey - zi - dar - viŠ - rə - gi - rə

۱۱. مشتی جلیل اَبرش، تو بکش درویش لَش (مشهدی جلیل ابرش، تو هیکل افتاده درویش را روی زمین بکش)

ma - Šti - ja - lil - ab - raŠ - tu - ba - keŠ - dar - vi - Še - laŠ

۱۲. آغلام پیرخو، درویش بَنی له چو (آقا غلام پیر خو ـ درویش را لای چوب بگذار)

â - go - lâ - me - pi - re - xu - dar - vi - Še - ba - nai - lə - Ču

تو بِیری جیب چاقو (تو چاقوی درون جیب را بگیر)

yu - bey - ri - ji - be - Câ - gu

امان این چه ویره ـ فیضی درویش رِ گیره (امان این چه هنگامه و بلبشویی است ـ که فیضی درویش را گرفت)

amân - in - Čə - vi - rə - fey - zi - dar - vi Š - re - gi - rə

## م

### ۴۴۳. محرمعلی

او در زمانِ ارباب رعیتی دارای نفوذ بود و زیاد خوشنام نبود و موجب آزار و اذیت مردم مخصوصاً دختران را فراهم می‌کرد که حق را ناحق کردن او مدت زمانی به طول نکشید

و کروفرو قلدری او به پایان رسید.

سور لوشان مَرمعلی (جشن تو به پایان رسید محرمعلی)

Sur - lu - Šâ - ma - ram - ali

دادی جولان مَحرملی (جولان دادی)

dâ - di - ju - lân - mah - ram - ali

توخاب بدی با (تو خواب دیدی)

tu - xâb - ba - di - bâ

خاب پریشان محرمعلی (خواب پریشان محرمعلی)

xâb - pa - ri - Šân - mah - ram - ali

تَبیر تی خواب با (تعبیر خواب بود)

ta - bi - re - ti - xâb - bâ

اسب زین‌سواران محرمعلی (کسانی که بر زین اسب سوار بودند)

as - be - zin - sa - vâ - rân - mah - ram - ali

تو یدَفه خاب بِدَی (تو یک دفعه خواب دیدی)

tu - yda - fe - xâb - ba - di - bâ

بیَری دختر مشدی احمد، آقا محرمعلی (دختر مشهدی احمد آقا را گرفتی، محرمعلی)

bi - ya - ri - dox - ta - re - ma - Šdi - ah - mad - aqâ - mah - ram- ali

خیلی بدی جولان، محرمعلی (خیلی دادی جولان محرمعلی)

xay - li - ba - di- ju - lân - mah - ram - li -

### ۴۴۴. مشروطه

اشعاری در رابطه با دوران مشروطه توسط مردم خوانده می‌شد که توسط آقای عزیز عیسی‌پور نوشته و در ماهنامه چیستا به چاپ رسید که از آن یاد می‌کنیم:

تا صدر اعظم سرکار است ما مشروطه نمی‌خواهیم

تا پول سپهدار است ما مشروطه نمی‌خواهیم

تا دیگ پلو پر بار است ما مشروطه نمی‌خواهیم

تا اسعد[1] خونخوار است ما مشروطه نمی‌خواهیم (عیسی‌پور، ۱۳۸۸: ۶۷)

---

۱. منظور امیر اسعد پسر سپهسالار تنکابنی است.



www.tabarestan.info تبرستان

در رابطه با انتخاب سپهدار در زمان اوایل مشروطه که برای این انتخاب میان پسر سالار فاتح و دیگران اختلاف افتاد

میرزا علی خان چشمک زنه (میرزا علی خان چشمک می‌زند)
سلطان ابراهیم دمبک زنه (سلطان ابراهیم دمبک می‌زند)
میرزا خلیل ساجه کش (میرزا خلیل جاروکش)
اسب مقوم جفتگ زنه (پیشین: ۶۸)

شخصی به نام ملاقربان علی که از اهالی تنکابن و در نزد سالار مکرم میار به خدمت مشغول بود شعری را برای میرزا سعدالله خان سر رشته‌دار سرود:

من آقا سررشته دار دارم ـــ ماهی پتو لک خوارم شورماهی فروشم
با جنب و جوشم ـــ من مردجنگم
با موزر می‌جنگم ـــ می‌سررشته دارم
با اسعد سر جنگ دارم ـــ من سررشته دارم
بر توپ سوارم ـــ من سررشته فوجم شورماهی فروشم

www.tabarestan.info تبرستان

به دنبال رواج این اشعار، شخصی به نام شیخ محمد یزدانی (شیخ صالح طالقانی) که سمت معلمی فرزندان میرزا سعدالله خان و میرزا حسین خان رودگر را به عهده داشت چنین پاسخ داد:

طعنه بر ماهی زدی سررشته شاه را ـ آن امیر با جلال و جاه را
شور ماهی کی بود از ورگون و تمشک دانه بتر ـ ای سگ پرشور و شر، زین حکایت در گذر (عیسی‌پور: ۶۹)

**منابع:**

عیسی‌پور ـ عزیز، (۱۳۸۸. روایت تاریخی در ترانه‌های مشروطه‌خواهی، چیستا، سال ۲۶، ش ۱۰ ردیف ۲۶۰، صفحات ۶۷ الی ۶۹.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

## گوشواره‌ها

### گوشواره یا ترجیع‌بند

کشاورزان، گالش‌ها و دیگر کسانی که در ناحیه کوه و دشت زندگی می‌کنند در هنگام شادی یا در هنگامی که به کار مشغول‌اند، اشعاری را در مورد موضوع کار می‌خوانند. در اکثر مواقع، شنونده‌ها با خوانندگان همکاری می‌کنند و آن‌ها از گوشواره یا ترجیع‌بند یا تک‌بیتی‌هایی استفاده می‌کنند که مردم با آن آشنایی کامل دارند بدین طریق تکرار این گوشواره‌ها ارتباطی است برای خواندن ترانه‌ای دیگر، یا اینکه خود خواننده بر حسب شرایط مجلس، گوشواره‌ای را تکرار می‌کند؛ بنابراین چند نمونه از گوشواره‌ها با توجه به حروف الفبا نوشته می‌شود. با توجه به اینکه معانی هر گوشواره همراه با ترانه‌ها یا آوازها و... در بخش مربوط در صفحات پیشین نوشته شد.

### ۴۴۵. اَی اَمانهَ

آی اَمانهَ ـــ در ریتم عزیز و نگار بیشتر خوانده می‌شود

ây - amâ - nā

### ۴۴۶. اَی می‌جان حاج خانُمَی

ـ آی می‌جان حاج خانُمَی ـ لبه لب ره ماچ کانُمَی (آی که جانکم هستی ـ لب را بوس می‌کنم)

ây - mi - jân - hâj - xâ - no - may - la - bə - lab - rə - mâĈ - kâ - no - may

**۴۴۷. آی می‌جان سید مُتَرَم**

ـ آی می‌جان سید مُتَرَم ـــ مون تی مارِ نوکرم

(ای جان من سید محترم، من نوکر مادرت هستم)

ây - mi - jân - se - yd - mo - ta - ram

mun - ti - mâ - re - nu - ka - ram

**۴۴۸. آی می‌جانَی می‌آ خدا**

ـ آی می‌جانَی می‌آ خدا ـ نامزد داریم دامن کوتا

(ای جان خدای من ـ نامزد داریم دامن کوتاه است)

ây - mi - jâ - nay - mi - â - xo - dâ - nâm - zed - dâ - rim - dâ - man - ku - t â

تبرستان www.tabarestan.info

**الف**

**۴۴۹. الهی تش بگیره تی ماره جانه لاکو دانه**

الهی تش بگیره، تی ماره جانه ـ مامان بمُرد چره مره نگاه نکانه

elâ - hi - taŠ - ba - gi - rə - -ti - mâr - jâ - nə - la - ku - dâ - nə

mâ - mân - ba - mo - rd - Ĉe - rə - me - re - ne - gâ - ne - kâ - nə

**۴۵۰. الهی مَرَم بمیرُم تو بمانی**

الهی مَرَم بمیرُم تو بمانی (الهی من بمیرم تا تو بمانی)

elâ - hi - ma - ram - ba - mi - rom - tu - be - mâ - ni

**۴۵۱. الهی مُن بمیرُم**

الهی مُن بمیرُم تی بمانی

elâ - hi - mon - ba - mi - rom - ti - be - mâ - ni -

**۴۵۲. الهی مَنَم بَمیرُم تو بُمانی**

(الهی مَنَم بیمرُم تو بُمانی ـ الهی من بمیرم تا توبمانی)

elâ - hi - ma - nam - ba - mi - rom - tu - bo - mâ - ni

**۴۵۳. امان می‌ولگ خنش**[1]

امان می ولگ خنش، امان می، ولگ خنش کیجا غمزه کانه، می دل، کار نکشیا (کارد نکش)

amân - mi - val - ge - xa - neŠ - amân - mi - val - ge - xa - neŠ

ki - jâ - qam - zə - kâ - nə - mi - de - le - kâr (- kârd) na - keŠ

امان از برگ خنش من دختر ناز می‌کند دل مرا به کار نکش یا دل منو کارد نکش

**۴۵۴. امان می‌ولگ کاهو**

امان می ولگ کاهو، امان، می، ولگ کاهوهمه ره خدا بکشت، مره داغ لاکو

amân - mi - val - ge - kâ - hu - amân - mi - val - ge - kâ - hu

- ha - me - rə - xo - dâ - bo - ko - Št - mrə - dâqe - lâ - ku

(امان از برگ کاهوی من، همه را خدا می‌کشد مرا، داغ دختر)

www.tabarestan.info

**۴۵۵. امره مُحال نکانی**

اَمره مُحال نکانی ـ بازمی جانی

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

می هَمرهَ حال نُکانی

mi - ham - rā - hâl - no - kâ - ni

**۴۵۶. امَره مَحال نُکانی باز می‌جانی**

ـ ـ امَره مَحال نُکانی باز می‌جانی (به ما توجه نمی‌کنی با جانم هستی)

ame - rə - ma - hâl - na - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

ـ مَلمله شلوار دکانی باز می‌جانی (شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mal - ma - lə - Šal - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

**۴۵۷. ای خدا ای اَمان حال ندارُم**

ـ ای خدا ای اَمان حال ندارُم (ای خدا ای امان حال ندارم)

ay - xo - dâ - ay - amân - hâl - nadâ - rom

ـ آی وچان تی وَر بی یَن وقت نِدارُم (آی بچه‌ها را پهلویت نگاه داریا بچه‌ها نزدت

---

۱. خنش یک نوع سبزی خوردنی است شبیه نعناع

بیایند وقتی ندارم)

ây - va - Ĉân - ti - var - bi - yan - va - qt - ne - dâ - rom

**۴۵۸. ای خدا ای امان لار دانهَ**

ـ ای خدا ای امان لار ـ دانهَ ـ تی بغل بخوتم شب کانهَ

(ای خدا ای امان دانه لار ـــ در آغوش تو بخوابم شب می‌شود)

ay - xo - dâ - ay - amân - lâ - re - dâ - nā

ti - ba - qal - ba - xu - tam - Šab - kâ - nā

**۴۵۹. ای خدا ای اَمان لَمپای لوله**

تبرستان www.tabarestan.info

ـ ای خدا ای اَمان لَمپای لوله ـــ قد بلبل بگوم باریکهَ بولَی

(ای خدا ای امان لوله چراغ فیتیله ای ـ به اندازه بلبل می گویم [می خوانم] کمر باریک)

ay - xo - dâ - ay - amân - lam - pâ - ye - lu - lə

qa - de - bol - bol - ba - gum - bâ - rik - bu - lay

**۴۶۰. ایشله**

ـ ایشله ایشله خوشی ـ ایشله، همیشه خوشحالی خوشَی ـ ایشله (ایشاالله خوش باشه، همیشه خوشحالی خوش است)

ei - Ša - lə - ei - Ša - lə - xu - Šay - ei - Ša - lə

ha - mi - Šə - xuŠ - hâ - li - xu - Šay - ei - Ša - lə

**ب**

**۴۶۱. باز می‌جانه**

باز می جانه، بازمی جانه، باز می جانه امر محال نکانه، کیجا، پرغمزه داره

bâz - mi - jâ - nə - bâz - mi - jâ - nə - ame - re - mo - hâl - na - kâ - nə - ki - jâ - por - qam - zə - dâ - rə

(باز جان من است ـ مرا محال نمی کند دختر خیلی ناز دارد) در بعضی روستاها به جای نُکانه (نَکانه) هم می‌گویند:

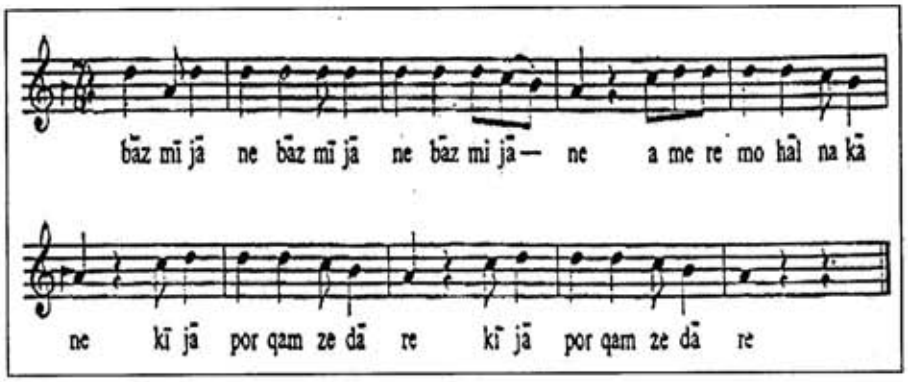


نت از علی منتظری

تبرستان www.tabarestan.info

**۴۶۲. باز می‌جانی، آی می جانی**

باز می جانی آی می جانی، آی می جانی آبک مانی، به هر کوچی روانی

(باز جان من هستی، مانند آب می‌مانی به هر کوچه روان هستی)

گاهی اوقات خواننده فقط چند گوشواره‌های متداول را بیان می‌کند، مثلاً گوشواره فوق را به همراه «می ولگ کاهو» و «می ولگ خنش» در بین جمع می‌خواندکه شعر دو گوشواره نام برده شده در صفحه قبل (۴۵۳ و ۴۵۴) آمده است.

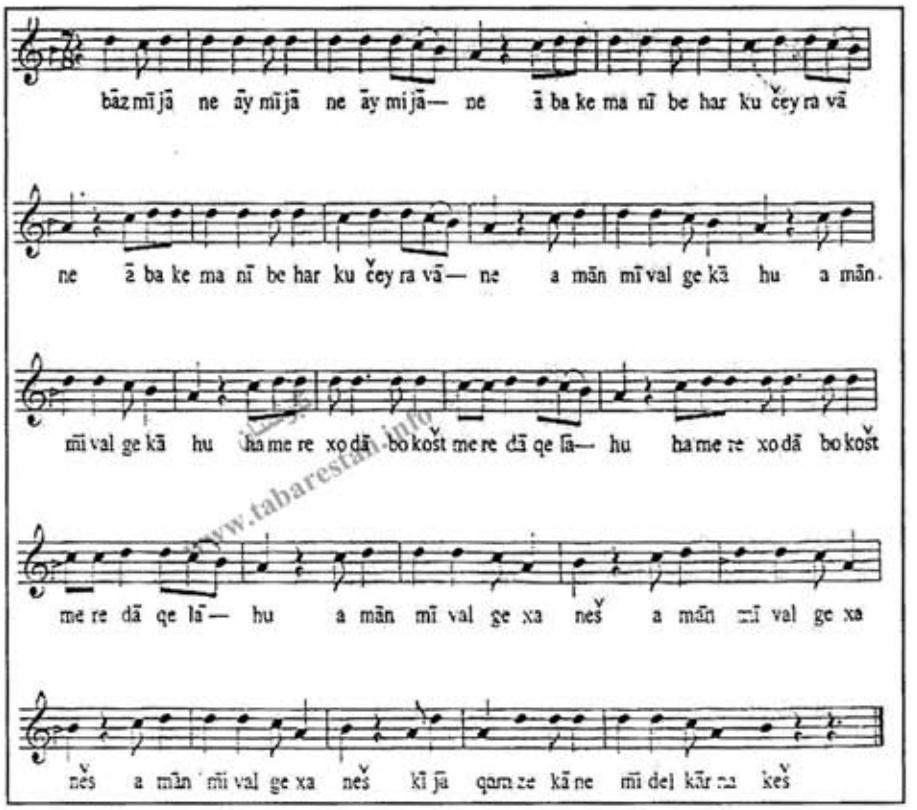


نت از علی منتظری

**۴۶۳. باز می جانی باز می‌جانی (شماره یک)**

باز می جانی باز می‌جانی ـ ـ گلک مانی به دست ناکسانی

bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

go - la - ke - mâ - ni - be - da - ste - nâ - ke - sâ - ni

**۴۶۴. بازمی جانی، باز می‌جانی (شماره دو)**

ـ مرض مندُم تو می‌درد ندانی ـ باز می‌جانی باز می‌جانی

ma - raz - man - dom - tu - mi - dar - de - ne - dâ - ni

bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

**۴۶۵. بج بج کاهو**

بج بج (بچ پچ) کاهوآی رفیق توباگو (پیچ پیچ کاهورفیق تو بگو)

beĈ - be - Ĉe - kâ - hu - ây - ra - fiq - tu - bâ - gu

**۴۶۶. بِدَر اون تِرِ بُمانه**

بِدَر اون تِرِ بُمانه (نگاه دار آن برای تو بماند)

be - dar - own - te - re - bo - mâ - nə

**۴۶۷. بَزم خال تی لبانه**

مو بَزم خال تی لبانه لاکودانه لاکو دانه (زدم بوسه بر لبانت یا بر روی خال لبانت)

mu - ba - zam - xâl - ti - la - bâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

گوشواره فوق به صورت مجزا خوانده می‌شود. گاهی اوقات «لاکو دانه» را به آن اضافه می‌کنند

www.tabarestan.info

**۴۶۸. بمیرم آخ بمیرم**

بمیرم آخ بمیرم مو بمیرم

ba - mi - ram - âx - ba - mi - ram - mu - ba - mi - ram

**۴۶۹. بنیش مُن تره بنالُم**

بنیش مُن تره بنالُم

ba - niŠ - mon - te - rə - bo - nâ - lom

**۴۷۰. بَنیش وی همه بَینَن**

بَنیش وَی همه بَینَن (بنشین تا او را همه ببینند)

ba - niŠ - vi - ha - mə - bay - nan

**۴۷۱. بیه بشیم خانه**

ـ آی می همسایه کیجا ـ بیه بشیم خانه، بیه بشیم خانه (ای دختر همسایه بیه برویم خانه)

ây - mi - ham - sâ - yə - ki - jâ - bi - yə - bi - Šim - xâ - nə

## پ

**۴۷۲. پری جون**

ـ پَری، پَری، پری، پَریشون کانه پری جون (پری، پری ـ پریشان می‌کند پری جون)

pa - ri - pa - ri - pa - ri - pa - ri - Šun - kâ - nə - pa - ri - jun

ـشی تادَ، دومادرو، رویوسی کانه ـــ پری جون (می رود تا دامادرا روبوسی کند پری جون)

Ši - tâ - da - du - mâd - ru - ru - bu - si - kâ - nə - pa - ri - ju

ت

**۴۷۳. تِرِ جوانی، نامهربانی**

ـ تِرِ جوانی، نامهربانی ـ آخ مرِ دس ور ندار تا می‌توانی

(تو جوان و نامهربان هستی ـ از من دست بر ندار تا توانی داری)

te - re - ja - vâ - ni - nâ - meh - ra - bâ - ni

âx - me - re - das - var - ne - dâr - tâ - mi - ta - vâ - ni

www.tabarestan.info

**۴۷۴. تی اون خال سَرِ لَب ره بَمیرم آخ بمیرَم**

ti - own - xâ - le - sa - re - lab - re - ba - mi - ram - âx - ba - mi - ram

**۴۷۵. تی قد داره چناره**

ti - qad - dâ - rə - Ĉe - nâ - rə

**۴۷۶. تی قربان ببوم مُن**

ـ آی کل امیر، تی قربان ببوم مُن (ای امیر من به قربان تو بروم)

ây - kal - am - ir - ti - qor - bân - ba - bum - mon

ج

**۴۷۷. مزر آب بومه پل ببرده ـ چره**

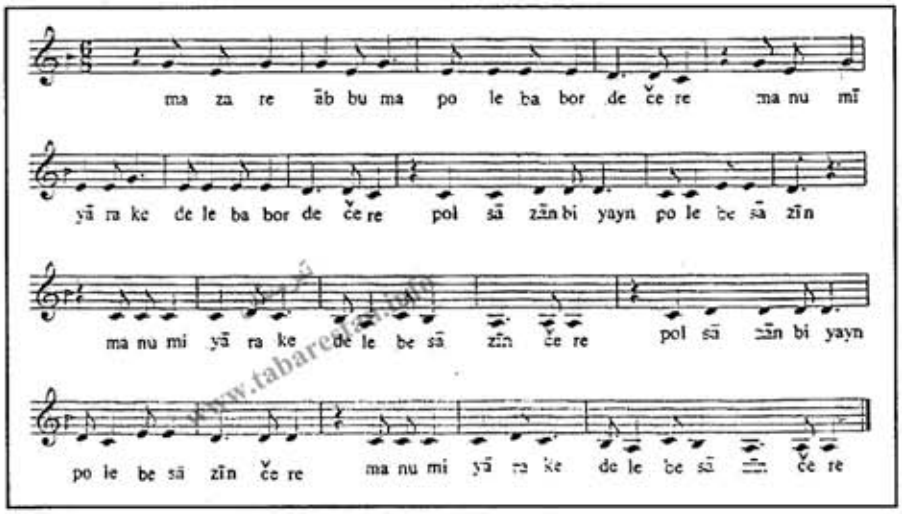


نت از علی منتظری

خ

**۴۷۸. خدایا ای امان تاکِی بنالُم**

ـ خدایا، ای امان تاکِی بنالُم (خدایا تا کی ناله کنم)

xo - dâ - yâ - ay - amân - tâ - key - be - nâ - lom

د

**۴۷۹. دردَم مَره وانه**

ـ همین الانَه دَردَم مَره وانه (همین حالا درد را می‌خواهم) [درد عشق]

ha - min - alâ - nə - dar - dam - ma - rə - vâ - nə

ر

**۴۸۰. راه بشِیبا بیه، راه نبونه**

راه بشِیبا بیه، راه نبونه ـ می بغل تنگا تی جا نبونه

(راه رفته بود بیا راه نیست ـ بغل من تنگ است برای تو جا نمی‌شود)

râh - be - Ši - bâ - bi - yə - râh - na - bu - nə -

mi - ba - qal - tan - gâ - ti - jâ - na - bu - nə

## ع

### ۴۸۱. علی جان تی غلام ببوم

۳. علی علی علی جان تی غلام ببوم (علی علی جان غلام تو بشوم)

ali - ali - jân - ti - qo - lâm - ba - bum-

تبرستان www.tabarestan.info

### ۴۸۲. علی علی آقا امیر المومنین

علی علی آقا امیرالمومنین علی علی علی آقا امیر المومنین

ali - ali - ali - âqâ - am - ir - al - mo - me - nin

### ۴۸۳. علی علی جان

ـ ای علی علی علی جان علی (ای علی جان)

ay - ali - ali - ali - jân - ali

## گ

### ۴۸۴. گوشتِ کبوتر

ـ گوشتِ کبوتر ـ مُن آنُم تی وَر (گوشت کبوتر ـ من می‌آیم کنار تو)

guŠ - te - ka - bu - tar - mon - ânom - ti - var

### ۴۸۵. گیسو افشانه (شماره یک)

ـ همین اَلانهَ، دَردَم مَره وانهَ ـ گیسو افشانه کیجا تِرِ مِرِ وانهَ (گیسوی دختر افشان است همین حالا من تو را می‌خواهم)

ha - min - alâ - nā - dar - dam - me - re - vâ - nā

gi - su - af - Šâ - nə - ki - jâ - te - re - ma - rə - vâ - nā

### ۴۸۶. گیسو افشانه (شماره دوم)

گیسو افشانه، توره دیوانهَ ـ همین اَلانهَ تِرِ مَره وانهَ

(گیسو افشان کرده خیلی دیوانه است ـ همین حالا من تو را می‌خواهم)

gi - su - af - Šâ - nə - tu - rə - di - vâ - nā -

ha - min - al â - nə - te - re - ma - rə - vâ - nā

**۴۸۷. گیسو افشانه (شماره سوم)**

۳. ماری یه دانه، گیسو افشانه کیجا، قدرِ مَره دانهَ

(یکی یک دانه مادر، دختر گیسو افشان، قدر مرا می‌داند)

mâ - ray - yə - dâ - nə - gi - su - af - Šâ - nə - ki - j â

gad - re - ma - rə - dâ - nā

**۴۸۸. گیسو افشانه (شماره چهارم)**

همین اَلانهَ دَردَم مِنه وانه ـ گیسو افشانه کیجا می‌دِلَکه وانه

(همین حالا درد را می‌خواهم دختر گیسوافشان را دل من می‌خواهد)

ha - min - alâ - nə - dar - dam - me - nə - vâ - nə

gi - su - af - Šâ - nə - ki - jâ - mi - de - la - kə - vâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

## ل

**۴۸۹. لاکو دانه (شماره یک)**

۴. الهی تش بگیره، زن مارتی جانه لاکو دانه لاکو دانه (الهی مادر زن آتش بگیرد)

elâ - hi - taŠ - ba - gi - rə - zen - mâr - ti - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

**۴۹۰. لاکو دانه (شماره دو)**

ـ الهی تش دکه تی ماره جانه لاکو دانه (الهی به جان مادرت آتش بیفتد)

elâ - hi - taŠ - da - kə - ti - mâ - rə - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

تی مَچه خال قربان لاکو دانه (قربان خال روی چانه تو)

ti - ma - Čə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə

**۴۹۱. لاکو دانه (شماره سه)**

بزم گاز تی لبان ـ لاکو دانه

ba - zam - gâz - ti - la - bâ - ne - lâ - ku - dâ - nə

**۴۹۲. لاکو دانه (شماره چهار)**

ـ تی مَچه خال قربان ـ لاکو دانه (قربان خال روی چانه تو (زنخدان)

ti - ma - Čə - xâ - le - qor - bân - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

**۴۹۳. لاکو دانه (شماره پنج)**

مرض مندُم تو می‌درد ندانی ـ لاکو دانه (مریضم دردمرا تو نمی‌دانی)

ma - raz - man - dam - tu - mi - dar - de - no - dâ - ni

- lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

**۴۹۴. لاکو دانه (شماره شش)**

کُچه لاکو تو آهوی خدائی ـ لاکو دانه

اگه صد سال بمانی مال مائی ـ ـ ـ لاکو دانه

ko - Čə - lâ - ku - tu - âhu - ye - xo - dâ - ēi - la - ku - dâ - nə

agə - sad - sâl - bo - mâ - ni - mâ - lē - mâ - ēi - la - ku - dâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

**۴۹۵. لاکو دانه (شماره هفت)**

می جان ـ لاکو دانه

mi - jâ - ne - lâ - ku - dâ - nə

اگه خانی بگوم باز تی نشانه لاکو دانه

agə - xâ - ni - ba - gum - bâz - ti - no - Šâ - nə - la - ku - dâ - nə

**م**

**۴۹۶. مارِ یه دانه (شماره یک)**

مارِ یه دانه ـ تِرِم مَره وانه (یکی یک دانه مادر دلم تو را می‌خواهد)

mâ - re - yə - dâ - nə - te - rem - ma - rə - vâ - nə

**۴۹۷. مارِ یه دانه (شماره دو)**

ماری یه دانه ـ می دل اونه وانه

(یکی یک دانه مادر ـ دل من او را می‌خواهد)

mâ - ray - yə - dâ - nə - mi - del - ow - nə - vâ - nə

**۴۹۸. مُنم تی قربان**

mo - nom - ti - qor - bân

**۴۹۹. می جانه لاکودانه (شماره اول)**

ـ می‌جانه لاکو دانه، لاکو دانه (دو بار) ـ راشونه غمزه کانه

امِره مُحال نُکانه، لاکو دانه، لاکو دانه
(دختر جان من است ـ راه می‌رود عشوه می‌کند به من توجه نمی‌کند)

mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

râ - Šu - nə - qam - zə - kâ - nə -

ame - rə - mo - hâl - no - kâ - nə

lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə

**۵۰۰. می جانه لاکودانه (شماره دوم)**

ـمی جانه لاکودانه لاکودانه ـکیجا ماریگانه (دختر جان من است، دختر یکی یک دانه مادر است)

mi - jâ - nə - lâ - ku - dâ - nə - lâ - ku - dâ - nə -

ki - jâ - mâ - re - ye - gâ - nə

www.tabarestan.info تبرستان

**۵۰۱. می جانه مِره بومانه**

می جانه مِره بومانه، مِره بومانه، مِره بومانه (جان من است برای من بماند)

mi - jâ - nə - me - rə - bu - mâ - nə - me - rə - bu - mâ - nə - me - rə - bu - mâ - nə

**۵۰۲. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی (شماره یک)**

ـمی جانی، باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه بیشی غمزه کانی باز می‌جانی
(جان من هستی ـ راه می‌روی کرشمه می‌کنی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

râ - bi - Ši - qa - mzə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

**۵۰۳. می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی (شماره دو)**

می جانی باز می‌جانی باز می‌جانی ـ راه شینی غمزه کانی باز می‌جانی
(جان من هستی ـ راه می‌روی غمزه می‌کنی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni - bâz - mi - jâ - ni -

râ - Ši - ni - qam - zə - kâ - ni - bâz - mi - jâ - ni

**۵۰۴. می‌جانی، باز می‌جانی باز می‌جانی (شماره سه)**

ـ می جانی، باز می‌جانی باز می‌جانی ـ مَلمَل شِلوار دکانی با می‌جانی
ـ(جان من هستی شلوار سفید و نرم می‌پوشی باز جان من هستی)

mi - jâ - ni - bâz - mi - jâni - bâz - mi - jâni

mal - ma - le - Šel - vâr - da - kâ - ni - bâz - mi - jâni

**۵۰۵. می دَردَم خَ خَلی یهَ**

می دَردَم خَ خَلی یهَ (درد من خیلی است)

mi - dar - dam - xa - xa - li - yā

**۵۰۶. می گِرد گِرد گِرده ـ می‌دورِوَر بگرده**

گاهی اوقات این گوشواره را بعد از آهنگ اشکانی می خوانند.

mi - ger - de - ger - de - ger - də - mi - do - re - var - be - ger - də

**۵۰۷. می گرم طارُم**

می گرم طارُم، سَر حال بکارُم، تِرکاردارُم (برنج گرم طارُم من تو را در ابتدای زمین بکارم تو را من هنوز کار دارم)

mi - gar - me - tâ - rom - sar - hâl - be - kâ - rom - tre - kâr - dâ - rom

تبرستان www.tabarestan.info

**و**

**۵۰۸. وُشوم**

گوت: بهارِ زرد بِشُم می‌زرد بِشُم گفت: (بهار زرد وشم[1])

gut - ba - hâ - re - za - rde - be - Šom - mi - za - rde - be - Šom

مُن هر وخَت تِرِ ویشُم تی قربان شِنوم (هر وقت تو را می‌بینم قربانت می‌شوم)

mon - har - va - xt - te - re - ve - nom - ti - qor - bân - Še - num

**ی**

**۵۰۹. یا علی دنیا دو روزه**

یا علی علی جان یا علی دنیا دو روزه

(ـ یا علی جان دنیا دو روز است)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - don - yâ - du - ru - zə

**۵۱۰. یا علی، علی جان،**

یا علی، علی جان، یا علی موتی غلام ببوم مُن (علی جان من غلام تو شوم)

yâ - ali - ali - jân - yâ - ali - mu - ti - qo - lâm - ba - bum - mon

---

۱. نوعی پرنده که نوشته‌اند: نام خاندان وشمگیر زیاری از آن پرنده گرفته شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

# نام آهنگ‌هایی که در CD آورده شده

## نام‌های خوانندگان

۱. امیرعلی بالاسی ۲. حجت بالاسی ۳. امیری دلنگستانی ۴. خانعلی عاشوری ۵. علی‌اکبر خواجوی ۶. خانم سکینه ناصری (معروف به عیسی خان عمو زن) ۷. جهانگیر دانای علمی و عزیزانی که نامشان فراموش شده است.

## کیجا جانی‌ها و آوازها

### CD یک (بخش اول)

۱. تو کیجا می‌ور تنیش
۲. شمی حیاط پیش
۳. کبوتر آی کبوتر
۴. شمی حیاط پیش سبزه بونُم
۵. بلبل بنال بیچاره بلبل
۶. کیجا جانی تی نام قربان
۷. چند روز بوی گل بیانه
۸. بخوانُم پهلوی دانه به دانه
۹. کیجا مال کی سِه
۱۰. سر سبزی نماز کردی کیجا جان (در متن کتاب، سر سبزی)
۱۱. بلبلی ناله کانی
۱۲. تو مِتاب گیلانی دختر عمه

۱۳. دو تا بلبل سر شستم رها شد
۱۴. من آهو را آهوبانی می‌کنم من (ریتم شاد) (در متن کتاب، آهوبانی)
۱۵. قد می‌یار مانند نی بلنده (قد می‌یار)
۱۶. شب شبنم روزگل نَم نبونه (شب شبنم)
۱۷. بیا دختر وفای مُن نکانی
۱۸. کیجا قد بلند اشرفی گردن (اشرفی گردن)
۱۹. سر کوه بلند من باشم و تو
۲۰. سرکوه بلند سر منزل شیر
۲۱. بیا دختر که موهای تو بوره (در متن کتاب، موهای تو بوره، شماره یک)
۲۲. کبوتر بچه را آوردم از کوه (کبوتر بچه)
۲۳. سر کوی بلند یه دسته تی تی (یه دسته تی تی)
۲۴. مودرخت پرتقال (درخت پرتقال)
۲۵. اشکانی
۲۶. کلیشُم
۲۷. مسلمانان مسلمانی یه بَینین (بخشی از شعر کلیشم آه کلیشم)
۲۸. کیجا جان خواب ابرویت منم من (خواب ابرو)
۲۹. بهار آمد کیجا شیدا بکردی
۳۰. مسلمانان دلم (می‌دل) یه جایی بنده (دو چشم زاغ)
۳۱. شمی حیاطه پیش (سه کله سیف‌دار)
۳۲. اناره ترش و شیرین
۳۳. سر کوه بلند ایوان من شو (امیرالمومنین)
۳۴. نهال سبز کردم
۳۵. شبه شَبنم روزه گل نَم نبونه (شب شبنم، شماره دو)
۳۶. بلندبالا که من عطر تو مستم (بلند بالا)
۳۷. گل سرخا سفید ما رانظر کن (گل سرخا، سفید)
۳۸. گلی چیدم گلی اندازه چیدم (گلی چیدم، شماره یک)
۳۹. اسیر خاک (گل سرخا، سفید شماره دو)
۴۰. انارداری کوچیکه (رز نگره)
۴۱. بهار زردو شوم (بهاره زرد بُشوم)
۴۲. هواره ابر بیته
۴۳. آهورا آهوبانی می‌کنم من (ریتمی دیگر نسبت به آهنگ ۱۴) (آهوبانی می‌کنم من)
۴۴. لب دریا نیشتوم
۴۵. زورآباد چالیا (موچاله بانُم)
۴۶. مسلمانان مرا زینب نگویید (مرا زینب نگویید)

تبرستان
www.tabarestan.info

۴۷. وطن دورو درازه
۴۸. کوه به کوه مِجنه
۴۹. غریبی سخت مرا دلگیر کرده
۵۰. بلبلی کوه بناله
۵۱. هالو دار تی تی

## CD یک (پایان بخش اول)

## CDیک (بخش دوم)

۵۲. هالی خانی
۵۳. هواره ابر بیتا
۵۴. اَفتابَی
۵۵. گلیجان کنار
۵۶. واسا روبه‌رو قربانه رویت (قربان رویت)
۵۷. سرم درد می‌کند
۵۸. بیا ای روزگاره نامناسُب
۵۹. خروسَی
۶۰. نمی‌دانم بگویم یا نگویم
۶۱. دلا دَردَی
۶۲. سر کوی بلند جنگ می‌کنم من (باریتم سنگین)
۶۳. خواخور، خواخور بیه روانه بَبیم (خاخُر بیه روانَ ببیم)
۶۴. بزن بادا بزن بادا پریشان (باد پریشان)
۶۵. مُنی نجار نیَم
۶۶. سر کوی بلند من باشم وتو (گوشواره پری جون)
۶۷. سر کوی بلند یه دسته تی‌تی (گوشواره پری جون) (یه دسته تی تی، شماره یک)
۶۸. دو تا سیبیم دو تا ناریم (گوشواره پری جون) (دو تا سیبیم، شماره دو)
۶۹. کیجا جانی هَدن یه آبه خوردن (هدن یه آب خوردن)
۷۰. از اون سر اومَدی
۷۱. شیم آمد
۷۲. الا دختر موهای تو بوره (گوشواره بمیرم آخ بمیرم، در متن کتاب موهای تو بوره، شماره دو)
۷۳. در این چند روز مَنم بی‌نازنینَم (مَنم بی‌نازنینم)
۷۴. الا دختر تی نام مَرِم ندانُم (الا دختر تی نام)
۷۵. شب تار
۷۶. سر کوی بلند من باشم وتو (با گوشواره می‌جانی)
۷۷. ستاره آسمون می‌شمارم امشب (ستاره آسمون)

تبرستان
www.tabarestan.info

۷۸. هوا ره چه خوبه سیکا بَموجه (سیکا)
۷۹. شمی خونَکه پیش سه کله سیفدار (سه کله سیفدار)
۸۰. کاکوآن بَشین کوه بهاره (آی کاکوان)
۸۱. سر کوی بلند جنگ می‌کنم جنگ (ریتمی جدا از آهنگ ۶۲)
۸۲. اناره قاچمو دِنی می‌یاری
۸۳. دو تا سیبیم دوتا ناریم (با گوشواره می‌جانی، شماره یک)
۸۴. دلبر جانَم سر چاه می‌کشد آب (در متن کتاب، دلبر جانم)
۸۵. هوا ره ابربیته می‌دله غم (هوارِ ابر بیته، شماره دو) (با گوشواره می جانی با ریتمی جدا از آهنگ ۵۳ و آهنگ ۴۲)
۸۶. کجا بودی کجا نادیاره بودی (کجا بودی)
۸۷. خدا خدا بزن من بیوم خیاط
۸۸. کورا، کورا توشونی (با گوشواره لاکودانه)

تبرستان
www.tabarestan.info

**CD یک (پایان بخش دوم)**

**CD یک (بخش سوم) (با گوشواره لاکو دانه)**

۸۹. گل سرخا، سفید باغ تو هستم (با گوشواره لاکو دانه)
۹۰. کیجا جانَی که من عطر تو مستم (با گوشواره لاکو دانه) (عطر تو مستم)
۹۱. شمی حیاط پیش سه کله سیفدار (با گوشواره لاکو دانه) (سه کله سیفدار)
۹۲. کیجا جانی تی خاطرخواه بیام من (با گوشواره لاکو دانه)
۹۳. دو تا کبوتریم (با گوشواره لاکو دانه)
۹۴. گلی بو دا (با گوشواره لاکو دانه)
۹۵. گلی چیدم (با گوشواره لاکو دانه)

**چند ریتم دیگر**

۹۶. می‌همسایه کیجا (همساده کیجا)
۹۷. سیما جانَی
۹۸. تُرشه تَره
۹۹. زَرا
۱۰۰. عزب لاکو (با ریتم قاسم‌آبادی) (در متن کتاب، مُن که نجار نیام)

**CD یک (پایان بخش سوم)**

**CD یک به همراه لالایی‌ها**

۱. ماشین وروریا سمت گلیجان
۲. الالا لا تی ماردَنی یه

## CD دوم

### منظومه‌ها

۱. صبورا
۲. صبورا (ریتمی دیگر)
۳. چندی کیجا وَنه بزنین این سال اون سال
۴. موآهوی تو وکتَم
۵. تو ای خانم سکینه
۶. مَریمَی
۷. تالشی در به در (در متن کتاب، جان دله یحیی جان)
۸. علی بَهَ بَه
۹. زَرانگیز
۱۰. عزیز و نگار
۱۱. طالبا
۱۲. پهلوان فرامرز (سوت یا سورت)

تبرستان
www.tabarestan.info

## CD سوم امیری

### (بخش اول امیری)

۱. دُرو طلای تاجه
۲. شب بخوتوما، چه خورو خواب بدیمه (چه خور و خواب بدیمه)
۳. خدا مُنه زن هاده
۴. دریای منا بَدیم یه تک سواره
۵. دریای مِنا هال بَزَم دار بَبی‌یه
۶. ای بلبل بلبله دار سَر نیشتیا
۷. کدام شخصیا، آفتاب بداشته میزان
۸. کدوم روزیا محشر
۹. سو دکده مُنی دل (بهار دکته همه جا بهاره)
۱۰. شب بَخوتوم چه (ریتمی دیگر جدا از آواز امیری شماره ۲) (چه خورو خواب بدیمه)
۱۱. بهار دکته گاو بُن بار خوجیره (خوجیره شماره یک)
۱۲. سر کوی بلند سر منزل حیوانه (سر منزل حیوانه)
۱۳. دنیا همین کهنه رُباط بی دَر (کهنه رُباط بی دَر، شماره دو)
۱۴. سِرا موسکول سَر (اسکول سر) (خوجیره شماره چهار)
۱۵. کدام سبزه سبزه با صفا با (سبزه ای با صفا با)
۱۶. بهاردکته خود ره بهار بَزه بام (شماره دو)

۱۷. سو به سو
۱۸. میان درختان چه بد نموده توسا
۱۹. کِی خوتَن خوجیره
۲۰. بهاربابایا زوج بَکشین می‌میشان (زوج بَکشین می‌میشان، شماره دو)
۲۱. صلوات بَرسین صلوات سلام در آنه (صلوات سلام در آنه)
۲۲. کوی بلند سَر منزل حیوانه (سَر منزل حیوانه، شماره یک)
۲۳. راه سبزوار خوجیره (خوجیره شماره شش)
۲۴. علی علی گونما درده دوا تویی تو (درده دوا تویی تو)
۲۵. دریای میان یا، علی جان بَدم جفت ستاره (جفت ستاره)
۲۶. گوت جان دله خدا (علی یه چندی جوان بساته)
۲۷. یا علی جان
۲۸. خوجیرکیجا (مرد سر اَلاله)
۲۹. دریای میَن هال بَزَم دار ببو یار، شماره دو (ریتمی شبیه آواز پنج امیری)
۳۰. کدام شهریا که هرگز مَشت نبویار (هرگز مَشت نبویار)
۳۱. زِنَتِ دنیا گاو بنه وازخوجیره (خوجیره شماره سه)
۳۲. بلبل بلبلا بَنیش
۳۳. امیرالمومنین دُل دُل سوار هانه
۳۴. صلوات بر سین صاحب زمان در هانه (صاحب زمان در هانه)

تبرستان www.tabarestan.info

**پایان بخش اول امیری**

**CD سوم امیری**

**(بخش دوم امیری)**

۳۵. سیاه زمستان کی تره بهار ببینم
۳۶. اول پَییز خوجیره
۳۷. امیر گوته یه بار جوان ببویم
۳۸. روزروزیا بَبوید (قاضی محمدیا حاکم خدا ببوید)
۳۹. پیربیه
۴۰. امیرما، امیرم
۴۱. دو تا جوان بَدیم نیشته دَم دروازه
۴۲. بهار بیایا زُج بَکشین می‌میشان (ریتمی دیگر از آواز شماره ۲۰)
۴۳. ای دوشان گونیا جَل دَرُم آ دریایی (ای دوشان گونیا)
۴۴. گوهر گل دیم آی دین بَروته دینه (دین بَروته دینه)
۴۵. دریا دکتَم خود ره کنار بَزم مُن

۴۶. ای خوجیر کیجا مرزه سَره اَلاله (مرزه سَره اَلاله)
۴۷. ای بهار بَیایا پیر وَک بَزه نقاره (پیر وَک بَزه نقاره)
۴۸. گوسن پیر میشی یا (خوجیره شماره پنج)
۴۹. وانه بخانُما ننه حوا کم نیه (ننه حوا)
۵۰. کوزه بَشکیا آب نرگس بباره
۵۱. گوته نامردِ امیر
۵۲. ستاره سو
۵۳. می کار چه زار بیی یهَ (شماره یک)
۵۴. کوزه آب دِکردیا
۵۵. چلچلی نیاما (نیه‌ما) دائم هوا بَیوم مو
۵۶. دنیا کانه دنیا ریا (کهنه رباط بی در، شماره یک)
۵۷. بهار بابایا خودره (ریتمی دیگر از امیری ۱۶)
۵۸. آن تخم کدام تخمیا زیر گِل سبز نبونه (زیر گِل سبز نبونه)
۵۹. گوهر گل دیم تی برار شیر (چرا شیر تو نداره)
۶۰. گوهر گل دیم تی برار گو
۶۱. استاد قلی گر تی دس علی بگیره (استاد قلی‌گر)

تبرستان
www.tabarestan.info

**پایان بخش دوم امیری**

**CD سوم**

**(بخش سوم امیری)**

۶۲. باهار بابایا ولگ باره
۶۳. قلیان بکشیا
۶۴. کُجه مُجنیا
۶۵. گاوی گره کانیا
۶۶. باشام سر خیابان آهو بَدیَم
۶۷. امروز چند روزیا

**پایان بخش سوم امیری**

**CD سوم**

**ترانه‌های گالشی:**

۱. سیالان آی سیالان
۲. آخ سرم درد می‌کند تا مغز کله
۳. گالش گالش وَرس

۴. بیماری شش
۵. بهار بیه زوج بکشین می‌میشان
۶. کبلایی خانه نُما

**CDسوم**

**ترانه‌های چاروه‌داری:**

۱. بهار بوما نکردم چاروه‌داری
۲. چاروه‌داری خوبا (با ریتم وگوشواره پری جون)
۳. مریم بانو
۴. عزب لاکوموچربه دارُم

تبرستان
www.tabarestan.info

**CD چهارم**

**آیینی:**

۱. عروس گلی
۲. رابچری

## منابع کل کتب


۱. آریان‌پور، امیراشرف، (۱۳۷۴). کتاب گیلان، جلد سوم، چاپ اول، تهران: انتشارات گروه پژوهشگران ایران.

۲. آملی، اولیاالله، (۱۳۱۳). تاریخ رویان، به کوشش عباس خلیلی.

۳. اشرفی، جهانگیر، (۱۳۸۶). کوچ (بررسی موسیقی نواحی ایران) چاپ اول: تهران: انتشارات سوره مهر.

۴. اعظمی سنگسری، چراغعلی، (۱۳۵۴). گاو بار گان پادوسپانی (بازماندگان ساسانیان در رویان) تهران: شرکت سهامی خاص.

۵. القاشانی (کاشانی)، عبدالله محمد، سال (۱۳۴۸)، تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، مجموعه متون فارسی، ش ۴۰، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۶. الهه ـ قلی‌پور، یوسف ـ شهرام، (۱۳۹۱). کهن‌ترین امیری‌های مازندران، کاتب میرزا محمد مقیم بارفروش دهی، فرهنگ مردم، دفتر دوم، ساری: انتشارات شلفین

۷. بارتولد، و، (۱۳۵۸). تذکره جغرافیای ایران، ترجمه حمزه سرداور، چاپ دوم، تهران: نشر توس.

۸. پاینده لنگرودی، محمود، (۱۳۶۶). فرهنگ گیل و دیلم، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۹. پهلوان، کیوان، (۱۳۸۸). موسیقی مازندران: چاپ اول، تهران: آرون.

۱۰. پیرنیا، حسن، (۱۳۷۰). تاریخ ایران باستان، چاپ ششم، جلد دوم، تهران: دنیای کتاب.

۱۱. جنیدی، فریدون، (۱۳۷۲). زمینه شناخت موسیقی ایران، چاپ دوم، انتشارت پارت.

۱۲. خلعتبری، محمدرضا، (۱۳۵۴). خاندان خلعتبری، نشر؟.

۱۳. خلف تبریزی، محمدحسین، (۱۳۶۲). برهان قاطع، جلد دوم، به اهتمام دکتر معین، تهران: امیرکبیر.

۱۴. خوچکو، الکساندر، (۱۳۵۴). سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی، انتشارات پیام.

۱۵. دانای علمی، میترا، (۱۳۸۶). تاریخ تئاتر تنکابن (از سال ۱۳۰۷ الی ۱۳۸۶) چاپ اول، تهران: انتشارات طاهر پرتو.

۱۶. دانای علمی، جهانگیر (۱۳۹۲). آذرنگ، چاپ اول، تهران: آرون.

۱۷.---------- (۱۱۳۹). بررسی موسیقی در آیین مهر (و چند گوشه دیگر)، چاپ اول، تهران: نشر سوره.

۱۸. -------). (۱۳۸۸). فرهنگ عامه مردم تنکابن، چاپ اول، تهران: آرون.


www.tabarestan.info تبرستان

۱۹. دُرن، برنهارد، کنزالاسرار مازندرانی (دفتر اول) مقدمه منوچهر ستوده، کتاب‌فروشی خالقی.
۲۰. درویشی، محمدرضا (۱۳۷۴). بیست ترانه محلی فارس چاپ دوم، تهران: ماهور.
۲۱. دزفولی، کمالی، (۱۳۴۸). عزیز و نگار، چاپ اول، تهران: انتشارات فرمه.
۲۲. دلاواله، پیترو، (۱۳۷۰). سفرنامه دلاواله، چ دوم، ترجمه شجاع‌الدین شفا، نشر فرهنگی و علمی.
۲۳. دوست‌خواه، جلیل، (۱۳۶۴). اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت از گزارش استاد پورداود، چاپ پنجم، تهران: انتشارات مروارید.
۲۴. رابینو، ه. ل، (۱۳۶۱)۰ تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه اطلاعات
۲۵. ـــــــــــــــ، (۱۳۶۵). سفرنامه مازندران و استرآباد، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۶. ـــــــــــــــ، (۱۳۶۴). فرمانروایان گیلان (دو توصیف از گیلان زمان مغول از تاریخ الجایتو)، چاپ اول، رشت: انتشارات گیلکان.
۲۷. ـــــــــــــــ، (۱۳۵۷). ولایت دارالمرز ایران، گیلان، ترجمه جعفر خمامی‌زاده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲۸. روشن، محمد، (۱۳۶۶). جنگ‌نامه اشرف، به تصحیح محمد رابینوروشن، چاپ دوم، انتشارات علم.
۲۹. ستوده، منوچهر، (۲۵۳۵). از آستارا تا استارباد، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
۳۰. سرتیپ پور، جهانگیر، (۱۳۷۲). ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی، چاپ اول، رشت: انتشارات گیلکان
۳۱. ـــــــــــــــ، (۱۳۷۰). نام‌ها و نامداران گیلان، چاپ اول رشت، انتشارات گیلکان.
۳۲. ـــــــــــــــ، (۲۵۳۶). نشانی‌هایی از گذشته‌های دور گیلان و مازندران، چاپ خرمی.
۳۳. سمرقندی، عبدالرزاق، (۱۳۵۳). مطلع السعدین و مجمع‌البحرین، به تصحیح عبدالحسن نوایی، تهران: زبان وفرهنگ ایران، انتشارات طهوری.
۳۴. شایان، عباس، (۱۳۶۴). مازندران، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.
۳۵. شکری، فاطمه، (۱۳۸۷). واژه‌نما و واژه‌نمای کنزالاسرار مازندرانی (دیوان امیر پازرواری)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳۶. طاهری، شهاب (بی‌تا). کلیات اشعار ملک‌الشعرا طالب آملی، تهران: انتشارات سنایی.
۳۷. عباسی، هوشنگ، (۱۳۸۰). آوازی به زلالی باران، چاپ اول: رشت، نشر بلور.
۳۸. ـــــــــ، (۱۳۸۹). نوروزبل، مجموعه مقالات، چاپ اول، رشت: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان گیلان.
۳۹. عبدنی، علی، (۱۳۶۳). تالشی‌ها کیستند، چاپ اول، بندرانزلی: کتابفروشی دهخدا.
۴۰. علامه، صمصام‌الدین، (۱۳۷۷). تاریخ جامع تنکابن، چاپ اول، انتشارات تنکابن.
۴۱. عیسی‌پور، عزیز (۱۳۸۸). گالش‌ها (دامداری، کوچ و زندگی مردم جنگل و کوهپایه‌نشین تنکابن). چاپ اول، تهران: نشر اثلشن.
۴۲. فاطمی، ساسان (۱۳۸۱). موسیقی و زندگی موسیقایی مازندران (مسئله تغییرات) چاپ اول:

www.tabarestan.info تبرستان

تهران: ماهور.
۴۳. فرای، ر. ن. (۱۳۶۳). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (از سلسله تحقیقات گروه تاریخ ایران دانشگاه کمبریج) مترجم حسن انوشه، جلد چهارم، تهران: امیرکبیر.
۴۴. فرهنگ فارسی، (۱۳۸۲). معین، محمد، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات بهزاد.
۴۵. فرهنگ فارسی صبا، (۱۳۷۰). محمد بهشتی، تهران: انتشارات صبا.
۴۶. قلی‌نژاد، جمشید، (۱۳۷۹). موسیقی بومی مازندران، ساری: چاپ رضایی بابل.
۴۷. قنبری، محمدرضا (۱۳۸۳). زندگی و شعر طالب آملی، شاعر گل‌های آتش، تهران: زوار.
۴۸. گیلانی، ملا شیخعلی، (۱۳۵۲). تاریخ مازندران، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۴۹. لاهیجی، شمس‌الدین علی، (۱۳۵۲). تاریخ خانی، به تصحیح و تحشیه، دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۵۰. لغت‌نامه دهخدا، (۱۳۷۷)، زیر نظر دکتر معین و سید جعفر شهیدی جلد پنجم تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵۱. مبشری، لطف‌الله، (۱۳۳۸). آهنگ‌های محلی گیلان، انتشارات هنرهای زیبای کشور.
۵۲. مرعشی، سید ظهیرالدین، (۱۳۶۱) تاریخ طبرستان، رویان، مازندران، با مقدمه دکتر محمد جواد مشکور و به کوشش محمد حسن تسبیحی، تهران: انتشارات شرق.
۵۳. ـــــــــــــــ، (۱۳۶۱). تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه اطلاعات.
۵۴. مسعودی، ابوالحسن، (۱۳۶۰). مروج‌الذهب و معادن الجوهر، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
۵۵. مشایخی، حبیب‌الله (۱۳۸۰). نگاهی همه سویه به تنکابن، چاپ اول، شماره ۲۳۳، سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر علمی.
۵۶. مشحون، حسن (۱۳۸۰). تاریخ موسیقی ایران، تهران: انتشارات فرهنگ نشر نو.
۵۷. معصوم شیرازی، محمد، (۱۳۸۲)، طرائق‌الحقایق، تصحیح محمد جعفر محجوب، تهران: انتشارات سنایی.
۵۸. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، چاپ اول، شرکت مترجمان ایران.
۵۹. مهجوری، اسماعیل، (۱۳۴۲). تاریخ مازندران، جلد اول: ساری.
۶۰. ـــــــــــــــ، نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر. (روجا). واژه نام مازندرانی، (۱۳۶۸) چاپ نخست، بنیاد نیشابور.
۶۱. ـــــــــــــــ (۱۳۶۹). صد ترانه امیری، ناشر مؤلف.
۶۲. نوزاد، فریدون، (۱۸۱). گیله گب، چاپ اول، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
۶۳. نوشین، عبدالحسین (۱۳۵۴). چالوس، تهران: چاپ نقش جهان.

www.tabarestan.info تبرستان

۶۴. هومند، نصرالله (۱۳۷۵). گاهشماری باستانی مردم مازندران و گیلان، چاپ اول، تهران: ناشر مؤلف.
۶۵. یاحقی، جعفر، (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
۶۶. یزدان پناه لموکی، طیار، (۱۳۸۲). تاریخ مازندران باستان، چاپ اول، تهران: چشمه.
۶۷. یوسفی، فریده، (۱۳۸۰). فرهنگ و آداب و رسوم سواد کوه، چاپ نخست، ساری: انتشارات پژوهش‌های فرهنگی.
۶۸. یوسفی‌نیا، علی‌اصغر، (۱۳۷۲). تاریخ تنکابن، چاپ اول، تهران: نشر قطره.

تبرستان
www.tabarestan.info

**مقالات:**

۱. بالایی لنگرودی، علی، (۱۳۸۹). «تأملی بر نوروز بل» و تقویم مرتبط با آن «گیله‌وا، س نوزدهم، ش۱۱۰، صفحات: ۲۲ الی ۲۴.
۲. پوررضا، فریدون، (۱۳۶۹). یاداشت‌های پراکنده دربارهٔ موسیقی فولکلوریک گیلان، گیلان‌نامه، سال اول جلد دوم، چاپ اول، صفحات، ۴۴ ـ الی ۷۳).
۳. تالش انساندوست، فرشته ـ فرحمند محمدرضا، (۱۳۸۲). نگرشی بر وضعیت پوشاک در گیلان، فرهنگ گیلان، ش ۱۹و۲۰: صفحات ۷ و ۱۰.
۴. جوادیان کوتنایی، محمود، (۱۳۷۷). امیر پازواری، افسانه یا تاریخ، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره صفحه ۶۹.
۵. حاکی، عباس، (۱۳۶۶) شرفشاه دولاتی، گیلان‌نامه، مجموعه مقالات گیلان‌شناسی س اول، شماره اول، صاحب امتیاز پوراحمد، جکتاجی، انتشارات طاعتی صفحات ۵۷ الی ۷۶.
۶. خاوری، محمد (۱۳۶۶). نغمه‌های بومی آهنگ مهاجر، کتاب ماه، سال اول، ش یازدهم، ص، ۲۶.
۷. دانای علمی ـ جهانگیر (۱۳۸۱) ۰ تاریخچه ساخت پل بزرگ تنکابن (پل چشمه کیله)، ماهنامه گیله‌وا، سال یازدهم ش۶۷، صاحب امتیاز م، پ، جکتاجی، ص ۲۵.
۸. دانای علمی، جهانگیر، (۱۳۷۹). کشتی در گیلان و مازندران از گذشته تا کنون، گیلان ما، سال اول، ش یک، صاحب امتیاز دکتر محمدعلی فائق صفحات: ۸۹ الی ۱۰۲.
۹. ـــــــــــــــ (۱۳۸۳). صادرات برنج از تنکابن به شوروی و چگونگی تحویل آن در زمان پهلوی اول، گیلان ما، صاحب امتیاز دکتر محمد علی فائق سال پنجم، پیاپی ۱۷، صفحات۱۱۳ الی ۱۱۶.

۱۰. ـــــــــــــــــــــــــــ (۱۳۸۳) کله بزی‌ها یا مراغی‌ها، مردمی با آداب و رسوم گذشته‌های دور، فصلنامه اباختر، مرکز مطالعات ایرانی، شماره ۵، ۶، صفحات ۲۸۵ الی ۳۱۰.
۱۱. درن، بر نهارد. من کلام شیخ‌العجم مازندرانی، سال (۱۳۸۳) به کوشش سید محمدتقی میر ابوالقاسمی فصلنامه اباختر، شماره ۷، ۸، انتشارات پژوهش‌های فرهنگی.
۱۲. درویشی، محمدرضا، اتنوموزیکولوژی، کتاب ماه، سال اول، یازدهم، ص ۱۱.
۱۳. سیارکاوردی، میر عبدالله (۱۳۷۷) تأثیر زبان و شعر تبری به ویژه شعر امیر در سروده‌های نیما یوشیج، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره ص۱۳۸.
۱۴. شریفی، بهمنیار، (۱۳۷۷). ارتباط موسیقی مازندرانی با بعضی از مقام‌های کهن ایران، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران نشر اشاره صفحه ۲۰۷.
۱۵. شهاب کوملهای، حسین، تیوما سنیزه، ره آورد گیل، س دهم، ش ۱۹ و۲۰ پیاپی ۳۲و ۳۳ صفحات: ۸۹ الی ۹۲.
۱۶. ـــــــــــــــــــــ، (۱۳۹۰)، زبان زرگری = لوترا (لوتو = لوترَه)، گیلان ما، س یازدهم، شماره ۴ پیاپی۴۴: صفحات ۶۱ الی ۶۳.
۱۷. صادقی، علی، (۱۳۸۰)، سما بازخوانی یک آیین، درگستره مازندران، دفتر اول، صفحات ۹۴ الی ۱۰۴.
۱۸. طبری، غلامرضا، (۱۳۷۸) مقدمه برموسیقی مازندران، اباختر، سال اول، ش دوم، صفحات ۱۶۲ الی ۱۷۶.
۱۹. عسکری، نصرالله (۱۳۸۶)، ضرب‌المثل‌های رایج در بین مردم رودبار الموت و رودبار شهرستان واقع در استان قزوین، نجوای فرهنگ، س دوم، ش پنجم و ششم، اداره کل پژوهش‌های رادیو: صفحات ۱۳۴ و ۱۴۵).
۲۰. عیسی‌پور ـ عزیز، (۱۳۸۸) روایت تاریخی در ترانه‌های مشروطه‌خواهی، چیستا، سال ۲۶، ش۱۰ ردیف ۲۶۰، صفحات ۶۷ الی ۶۹.
۲۱. قیصری، جلیل، (۱۳۷۷) زیباشناسی شعر امیر پازواری، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره ص۱۵۹.
۲۲. کبیری، غلامرضا، (۱۳۸۲) «کتاری‌های زندگی امیر پازواری» اباختر، سال یکم، ش سوم وچهارم صفحات: ۱۳۲ الی ۱۴۲
۲۳. محسن‌پور، احمد، (۱۳۷۷). مقاله جایگاه امیری در موسیقی مازندران، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره.
۲۴. محسن‌پور، احمد (۱۳۸۹) گفت‌وگو با کمانچه‌نواز برجسته مازندرانی، مصاحبه‌گر سهیل برادران، چیستا، س ۲۸ ش ۳ ردیف ۲۷۷، صفحات: ۲۵ الی ۴۱.
۲۵. مرادی، منصور، (۱۳۸۲) موسیقی درمانی در ترکمن صحرا، فصلنامه انسان‌شناسی، دوره اول شماره ۳ صفحه ۲۷.
۲۶. مشایخی، حبیب، (۱۳۷۲). وجه تسمیه تنکابن، فصلنامه تنکا، س اول، ش یک، انتشارات

www.tabarestan.info تبرستان

دانشگاه آزاد اسلامی، ص ۵۵.
۲۷. مظفری، محمدولی (۱۳۶۶) هیبت، فصلنامه گیلان، سال اول شماره یک، صفحات ۲۴۰و ۲۴۸.
۲۸. مهدوی، مهدی، (۱۳۸۱) روایتی از داستان نجما، در گستره مازندران، دفتر دوم، نشر رسانش، صفحه ۱۳۵.
۲۹. نوزاد، فریدون (۱۳۷۷) نگاهی تازه به کنزالاسرار، مجموعه مقالات در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، نشر اشاره، ص ۲۲۱.
۳۰. هژبر، لیلا، (۱۳۸۳)، کندوکاو در کمانچه گیلان، فرهنگ گیلان، سال ششم، ش ۲۳ و ۲۴ صفحه ۵۲.
۳۱. نویسنده (؟) (سال ۱۳۰۸ خورشیدی) نقلیه بحر خزر، سال‌نامه پارس، ص ۲۷۵
۳۲. نویسنده (؟) (۱۳۸۴) «چکه سما نمود روحیه و رمز زیستن، هفتونامه هراز، «شماره ۲۳۸، ص ۷

www.tabarestan.info تبرستان

**وب‌سایت:**

۱. حسین قاسم‌نژاد
۲. سجاد شاملی
http// sajadshameli. persiangig0com/ page28,html
وبلاگ موسیقی ایرانی (زیر نظر محمود صالحی):
۳. سعید امیرکلایی شبیه‌خوانی در آمل و ارتباط آن با شعر و موسیقی مازندرانی.
۴. مؤسسه فرهنگی و هنری نور راسخون (موسیقی مازندران) چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰ PM8:08 .